

---

# بیرون فکنی های روحی

نویسنده : حسن رهبرزاده





تهران خیابان انقلاب، فخرآزمی دیدنی شماره ۱۹۲، تلفن ۶۱۰۹۴۵  
۶۱۰۰۰۲

نام کتاب : برون فکنی های روحی  
نویسنده : حسن رهبرزاده  
چاپ اول : زمستان ۱۳۷۷ : تلفن : ۸۸۲۲۳۸۲  
حروفچینی و ویراستار : مؤسسه خدماتی آموزشی رهبرزاده  
تیراژ : ۳۰۰۰ جلد  
ناشر : انتشارات پارسا  
چاپخانه : الوان ۱۷۴ ۷۶۰  
لیتوگرافی نسیم : ۸۸۴۸۰۹۷  
قیمت : ۱۸۰۰ تومان  
شابک : ISBN: 964-5533-35-X  
۹۶۴-۵۵۳۳-۳۵-X



## فهرست

۱ - پیشگفتار.....	۵	۱
۲ - مقدمه.....	۱۶	۲
۳ - ما وراء الطبيعة.....	۲۹	۳
۴ - رابطه عقل بشر با عقل کل عالم هستی.....	۴۰	۴
۵ - تن پوش.....	۵۳	۵
۶ - ضمیر ناخودآگاه.....	۹۶	۶
۷ - حرکت.....	۱۹۲	۷
۸ - سیر تکاملی روح.....	۲۱۷	۸
۹ - تأثیر امواج مثبت و منفی.....	۲۷۱	۹
۱۰ - تفکر و تصورات ذهنی.....	۲۹۹	۱۰
۱۱ - اعتماد به نفس.....	۳۲۵	۱۱
۱۲ - تلقین.....	۳۳۶	۱۲
۱۳ - تأثیر نیرو و امواج مثبت.....	۳۴۶	۱۳
۱۴ - آن سوی احساس.....	۳۶۱	۱۴
۱۵ - برون فکنی.....	۳۸۶	۱۵

## کتاب هایی که تاکنون از این نویسنده به چاپ رسیده اند

۱- روش تماس خانوادگی با ارواح ( دو جلد )

۲- روش خود درمانی های روحی

۳- گفتگو با خدا ( مناجات )

۴- ارواح از بهشت خبر می دهند

۵- دیوان اشعار

## کتاب هایی که به زودی انتشار می یابند

۱- اثرات تلقین و خواب های روحی

۲- دایره خلقت ( تکامل و وجود خدا از نظر ارواح )

۳- مدیوم ها

۴- روح شناسی



## پیشگفتار

از اواخر قرن نوزدهم به بعد، علم روحی جدید، وجود یک حقیقت را بر عالمیان آشکار کرد و مطالبی را به علما و دانشمندان و مشتاقان عیان نمود که بشریت از بدو شناخت خود، به دنبال آن بوده است و هر چه از آن زمان گذشت، این علم جدید شکوفاتر شد، تا جایی که در اواخر قرن بیستم، در کشورهای مترقی جهان، ماهیت وجودی خود را کاملاً نمایاند و به عنوان یک علم برتر، در اکثر جوامع خودنمایی کرد. البته باید این حقیقت را نیز اذعان نمود که مسئله وجود و شناخت و بقا و جاودانگی روح، یکی از اصول و ابعاد گسترده در تمام ادیان، منجمله اسلام است، به طوری که همگان از آن آگاهی دارند. ولی باید این حقیقت را بگویم که متأسفانه اکثر کشورهای جهان، خصوصاً غربی ها، در این زمینه توانسته اند گام های بسیار مؤثر و زیربنائی تری، در جهت شکوفائی و تجلی این بعد عظیم الهی و انسانی بردارند، بگونه ای که امروزه توانسته اند توسط دستگاه های بخصوصی از وجود یا آثار ارواح فیلم برداری کنند و در رسانه های گروهی برای شناساندن حقایق حیات و آموزش افراد جامعه خود، به سوی درستی و راستی، آنها را به نمایش بگذارند. چون آمار و ارقامی که غربی ها و اروپائیان در نیمه دوم بالاخص در دهه آخر قرن بیستم از استقبال افراد جامعه به کلیساها و معابد و... نموده اند، به نسبت نیمه اول قرن بیستم، بسیار کمتر از نیمه دوم همین قرن است و به نسبت اواخر نیمه قرن نوزدهم، حدود



شخصت در صد کاهش یافته و وجود این اتفاق به دلیل کم شدن قدرت و نفوذ و شناخت افراد جامعه نسبت به ادیان در بین غربی ها و اروپائیان و ... می باشد و همین امر سبب گردیده تا جوانان جوامع ، به سوی انحطاط اخلاقی و نوعی عصیان کشیده شوند که باعث بی بند و باری ، دزدی ، قتل ، غارت ، جنایت و ... در بین جوانان آمریکائی و ... گردیده است .

امروزه مسئولین و دولت های غربی و اروپائی ، برای سالم سازی این جوانان ، سعی دارند تا حقایق حیات را که در اصل مرگ جزوی از آن است و زندگانی پس از مرگ نیز کامل کننده حقایق حیات می باشد ، به گونه ای حقیقی به افراد جامعه خود بنمایانند ، تا شاید به این وسیله بتوانند افرادی را که به مسیر خطاهای مکرر و یا به سوی جنایت و ... کشیده شده اند ، هدایت کنند و در نتیجه جامعه خود را از آلودگی های بیشتر برهانند . اگر مسئولین جوامع بتوانند ، دل افراد خود را بینا کنند ، به مراتب بهتر از این است که ظواهر حیات و تجملات و ... را به صورت تبلیغات دروغ و یا سودجوئی های فردی ، به مردم بنمایانند و چشم آنان را تنها در مورد مادیات حیات باز کنند .

زمانی ، فردی رو به ترقی و تعالی و درستی و پاکی گام بر می دارد که شناخت کامل ، از مسیر زندگی خود داشته باشد و بداند ، خلقت از این که آن فرد را به وجود آورده ، هدف خاصی داشته است .

این مهم نیست که فرد چه هدفی در زندگی خود دارد . بلکه در اصل هدف خلقت مهم است که بشر را به چه دلیلی آفریده و او را در چه مسیری وامی دارد . اگر افراد جوامع بتوانند با شناختی علمی و قطعی به چنین حقایقی پی ببرند ، از آن زمان به بعد هیچ فردی ، خارج از خواست های خلقت ، گام بر نمی دارد و وجود این شناخت ها موجب سالم سازی یکایک افراد بشر و در نتیجه سلامت جوامع می گردد . نه این که برخی از مسئولین ناآگاه ، روزانه مبلغ هنگفتی از



کمپانی، «ایکس» دریافت کنند و ساخت مدل های جدید طلا و جواهرات و یا لباس های مختلف او را از طریق رسانه های گروهی برای مدتی به نمایش بگذارند و چندین مانکن هم آنها را به مردم ارائه دهند. بلی، همان ارائه های ناصحیح ظواهر حیات، به تدریج به گونه ای موجب عصیان گرایی جوانان، حتی تمام اقشار جامعه ضعیف، که نمی توانند آنها را تهیه کنند، می شود و دولت ها یا مسئولین امر، به طور خواسته یا ناخواسته باعث می شوند که عقده هایی در افراد جوامع، زیر پوشش اثرات تبلیغاتی نادرست آنها به وجود آید و انبوه و اندوخته های همین عقده های حساب نشده، موجب فرار جوانان و سایر افراد جامعه از کلیساها و مراکز تعلیمات دینی و... می شوند و در نهایت توجهی به اصول اخلاقی و مقررات کشور خود نمی نمایند و روز به روز آمار بی بند و باری، قتل، دزدی، جنایت و...، در کشورهای جهان، بخصوص غرب، افزایش می یابد.

از زمان های گذشته اکثر مسئولین وقت، هیچ توجهی به این امر خطیر نداشته اند و به مرور و با دست خود باعث شده اند که جامعه را ناراحت و افراطی و سرکش و... بار آورند. وقتی که چنین حالتی در جامعه به وجود آمد، سعی می کنند با شناساندن حقایق حیات، افراد را آرام سازند و آنچه مسلم است، به موفقیت چشم گیری دست نمی یابند. زیرا در اثر تبلیغات غلط، اعمالی انجام داده اند که به سادگی نمی توانند اثرات سوء آن را از ضمیر افراد جامعه خود پاک کنند.

وقتی مسئولین بتوانند حقایق را به مردم بفهمانند که دارای ریشه های حقیقی و بسیار عمیق باشند، مسلماً افراد جامعه نیز با چنین دیدهایی به زندگانی و حیات مادی خویش می نگرند و به خاطر شناختن حقایق حیات، در زندگی خود، ژرف بین بار می آیند و در نتیجه تمام امور و اصول زندگی را سطحی تلقی



نمی‌کنند و به سادگی تحت تأثیر هر نوع تبلیغی، قرار نخواهند گرفت. در کشور ما (ایران) اساتید و دانشمندان و فلاسفه فراوانی وجود داشته‌اند که با اندیشه‌های خوب و سازنده خود توانسته‌اند آثاری ارزنده، از خود بجای بگذارند و اگر کسی بتواند با مطالعه این کتاب‌ها به مطالب آن توجه کند و مفاهیم آن را دریابد، دنیا را به این شکل ظاهری نمی‌پذیرد. چون می‌داند، حقایق بسیار عمیق تری در پس این پرده نهفته است که ظواهر حیات، هرگز نمی‌توانند نمایانگر و گویای آنها باشند.

«مولانا یکی از آن دانشمندان و فیلسوفان و روح‌شناسانی بود که در قرن‌ها پیش به تمام حقایق حیات پی برده بود و مطالب بسیار ارزنده‌ای را به صورت شعر بیان نموده است که گاهی هر یک از ابیات آن معنی و مفهوم چند جلد کتاب را در بردارد. چون وی در بین خود (ماده) و حیات ابدی (روح) فاصله‌ای را مشاهده کرد و بسیار مایل بود که هر چه زودتر بتواند این فاصله را بپیماید، تا به حیات ابدی برسد و در این زمینه اشعار بسیاری را سروده است که در اینجا به چند بیت آن بسنده می‌نمایم:

چند بازی عشق، با نقش سبو

بگذرد از نقش سبو و آب جو

چند باشی عاشقی صورت، بگوی

طالب معنی شو و، معنی بجوی

صورت ظاهر، فناگردد، بدان

عالم معنی، بماند جاودان

صورتش دیدی، ز معنی غافل

از صدف، دُر را گزین، گر عاقلی





در جای دیگر می فرماید :

پنون مرگ ، بند تن بگشاید ز پای ما  
هر جا که ممکن است ، پدیدار می شویم

و در شعری دیگر آمده است :

بمیرید ، بمیرید و ز این مرگ مترسید  
کز این خاک بر آئید ، سماوات بگیریید

و یا متفکر و دانشمند قرن حاضر ، مرحوم شهید دکتر علی شریعتی در کتاب «هبوط» ، از درد بودن می نالد و در کتاب «کویر» اشاره به آدم هایی می نماید که پائیز را دوست دارند ، زیرا پائیز موجب می شود که متفکران به فکر رفتن خود باشند . چون اگر از دید فیلسوفانه و عارفانه به غروب آفتاب و یا فصل پائیز و... ، بنگریم ، یک حقیقت برای ما روشن می شود و آن این که همه چیز فانی است ، به همین علت هم قبل از رسیدن زمان فنا ، هر فردی باید چاره اندیشی کند و این چاره اندیشی های صحیح هستند که موجب تزکیه نفس و پاکی و درستی افراد جوامع می شوند . ولی اگر بخواهیم به هر حقیقتی به صورت سطحی بنگریم و از آن راحت بگذریم ، نتیجه ای غیر از بی بند و باری و ناسازگاری و ... به وجود نخواهد آمد .

!ناخت روح و زندگی پس از مرگ ، یک نوع آئین تهذیب دهنده اخلاق و آرایش دهنده سیرت افراد بشر است ، زیرا که وجود و بقای روح ، حقیقتی



محض و یکی از دستورات الهی در تمام کتب ادیان و اصول مقررات نظام آفرینش و قانون لایتغیر خداوند متعال، در خلقت است، به همین علت هم اثرات بسیار مفید و سودمند در اذهان افراد، از خود بجای می گذارد و پیروی و متابعت از آن، موجب رستگاری افراد بشر در زمان حیات مادی و پس از مرگ می شود. در عصری که ما زندگی می کنیم، هر یک به طور انفرادی، دارای نقش سازنده ای می باشیم و به طور خواسته و یا ناخواسته هر کدام از افراد بشر، وظیفه ای را در این جامعه کنونی اداره می کند، اگر بتوانیم از نیروهای خلاقه و قدرت روحی و عقلی خویش در ایفای نقش خود به طور مثبت بهره مند شویم، جامعه به سوی درستی و پاکی و ... پیش می رود. ولی اگر در این راستا نتوانیم گام های مثبت و سازنده ای برداریم، علاوه بر این که خود ما رو به فنا و نیستی می رویم، محیط خانوادگی و جامعه خویش را نیز به سوی خرابی و نابودی می کشانیم. یک فرد منفی، درست است که از نظر اخلاقی، مذهبی، روحی، خانوادگی، و ... در مرحله نخست به خود لطمه وارد می کند. ولی در نهایت، ضرر و زیان اعمال و رفتار وی، گریبانگیر جامعه می شود و چنانچه این حالت های افراد افزایش یابند، در نهایت کار به جایی می رسد که شیرازه اداره کردن جامعه از دست مسئولین خارج می گردد و هر کسی که بخواهد عمل خلافی را انجام دهد، بدون ترس از قانون اجتماعی و مذهبی و خانوادگی و ...، آن را در کمال قدرت انجام می دهد. چون در هر زمانی که مرتکب عمل خلافی گردد و کسی متوجه رفتار وی نشود در این شرایط نیروی بازدارنده ای را در مقابل خویش احساس نمی کند.

هر یک از افراد بشر، در طول حیات خویش، دارای یک نوع نقش ایفاگری می باشد که می بایست سعی نماید، قدرت روحی و حالت هائی را که به آنها مربوط می شوند، در زمان ایفای همین نقش ها، تقویت نماید. تا این که حامل



محصولی خوب و کامل گردد و عضوی مفید برای خود و جامعه ای که در آن زندگی می نماید، باشد.

اگر مسئولین دولت های بزرگ جهان مانند کشورهای غربی بتوانند در کنار برنامه های مخرب و خانمان براندازی که توسط رسانه های گروهی به خورد بشریت، بخصوص افراد جوامع خود می دهند، شناسانیدن عرفان واقعی را نیز در کنار برنامه های خود بگنجانند، محققاً "شیرازه خوی انسانی در آن اجتماعات یکباره از هم گسیخته نمی شود که موجب بروز انحرافات گوناگون در آن جامعه، منجمله در نسل جوان که آینده سازان هر جامعه می باشند، گردد به گونه ای که همه آنها از مراکز علمی، فرهنگی، مذهبی، گریزان شوند و به انحراف، اعتیاد، عصیان و ... روی آورند. برای شناسایی این حالت ها که امروزه در جهان بین جوانان ظاهر شده، بهتر است قدری به وضعیت زندگی و خواست افراد بشر، به گذشته برگردیم.

زمانی که به گذشته بسیار دور توجه می کنیم و مطالبی را در این زمینه می خوانیم، می بینیم که بشر از بدو خلقت خویش به دنبال کیمیای هستی بوده و برای به دست آوردن آن، از هیچگونه سعی و کوشش و تلاشی، روی گردان نبوده و در این راه، زحمات بسیاری را متحمل شده، تا این که بتواند در این زمینه اطلاع و شناختی واقعی کسب نماید و سپس این علم را در اختیار خویش در آورد. در صورتی که امروزه از نظر علم روح شناسی و عرفان، به این نتیجه رسیده ایم، آنچه را که بشر از بدو خلقت، در وجود خود پنهان داشته است، جای دیگری به دنبال آن بوده، نظر به این که دنیای خواست و نفسانیات بشر در زمان حیات مادی وی بسیار نامحدود می باشد. از زمانی که به خودشناسی و عقل حیات دست می یابد، تا قبل از مرگ، یعنی در واپسین لحظات عمرش، همواره به دنبال برخی از امیال مادی خود می گردد و برای به دست آوردن آن،



گاهی خود را به دست امواج متلاطم دریای امیال و خواست های نفسانی می افکند و اغلب در زیر بار سنگین این امواج سهمگین ، تمام قسمت های جسم نحیف وی نابود می شود و به صورت مغرورقی سرگردان ، به اعماق دریای ژرف امیال و خواست هایش ، کشیده می شود و در نهایت ، تمام ذرات بدن وی ، از یکدیگر جدا می گردند و گاهی هم اتفاق می افتد ، تعدادی از این افراد ، می توانند خود را از سیلی امواج سهمگین نفسانیات برهانند و سرانجام به ساحل هستی برسند . کسی می تواند در چنین پیکارهای نابرابر زندگی ، موفق گردد که تابع خواست و امیال نفسانی خویش نباشد ، تا این که ، از هجوم و ضربه های این امواج متلاطم و سهمگین ، جان سالم به در یزد و با بهره گیری از قدرت روحی و عقلمی خویش از این گرفتاری ها ، رهایی یابد .

هر یک از افراد بشر ، برای رسیدن به اهداف خود ، مسیرهای گوناگونی را در زمان حیات ، برای خویش بر می گزینند ، تا این که از طریق آن راه و روش یا مسیر سهل تر بتواند بر امیال و خواست های نفسانی خویش دست یابد و در این جهان متلاطم و مسیرهای مختلفی که بطور خواسته یا ناخواسته ، برای ادامه حیات به وجود آمده اند ، بسیار مشکل است که فردی بتواند کاملاً "موفق شود ، مگر این که توانسته باشد از راه آرامش و سلامتی روح و عقل استفاده کند و از مسیرهای امیال و خواست های نفسانی خویش بگریزد تا کشتی عمر را ، به سلامت بر ساحل نجات برساند .

افراد بسیاری در این جهان وجود داشته و دارند که در تمام طول عمر خویش به فکر ظواهر حیات بوده و هستند و زرق و برق های چشمگیر آن ، همیشه موجب مجذوبیت آنها می گردد و مدت های مدیدی ، حتی تا آخر عمر ، از چنین تصورات و خواست های خویش دست بر نمی دارند و در نتیجه بدون کوچکترین شناختی از واقعیات زندگی ، عمر خود را به پایان می رسانند و به



عواالم روحی می پیوندند . ولی تعدادی از همین افراد که در زندگی توجه بسیاری به ظواهر حیات دارند ، در بین راه و در سنین مختلف ، به شناخت هایی از نیروهای نهان دست می یابند که موجب بروز تغییراتی در مسیر زندگانی گذشته آنان می شود . این افراد وقتی به خود می آیند که اکثر زمان زندگانی مفید خود را از دست داده و زمان پوچی و بیهودگی را می گذرانند . ( زمان پوچی و بیهودگی زمانی است که فردی علاوه بر این که برای خود یا دیگران و اجتماع خویش مفید نیست ، کبر ، غرور ، خودخواهی و ... نیز بر وی مستولی شده باشد که اعمال و رفتار وی گاهی موجب آزار اطرافیان گردد و این حالت اکثراً در افراد ثروتمند مشاهده می شود . این حالت به برخی از افراد پیر که در زمان حیات ، فقط به ظواهر آن می اندیشیده اند و در جوانی ، خود را برتر از دیگران می پنداشته اند ، نیز دست می دهد ) عده ای از افراد هم در بین این اشخاص وجود دارند که در زمان مفید عمر ، به خود می آیند و از مسیر گذشته خویش دست بر می دارند و از آن پس به حقایق حیات می نگرند . چون در گذشته ، توجه چندانی به ظواهر آن نداشته اند . زمانی که آنها به خود می آیند ، در مرحله نخست فکر می کنند که هدف نهایی آنها از این همه دوندگی و کوشش و انتخاب راه های صحیح و غلطی که اکثراً موجب رنجش و عذاب دیگران شده ، چه بوده است و آنها در گذشته ، سعی داشتند چه مطلب و حقیقتی را به اثبات برسانند و به چه هدفی برسند ؟ علت این که ، بشر در این چند روزه زندگی باید متحمل این همه خودخواهی و کبر و غرور ، گردد ، چیست ؟ چرا باید برای به دست آوردن متاعی ناچیز باعث رنجش یا آزار و حتی قتل نفس دیگران شود ؟ زمانی که فردی به دنیای پس از مرگ خویش می اندیشد ، از تمام بدی های این عالم دور می شود و هر چه اعتقاد خود را در این زمینه بیشتر نماید ، به همان نسبت هم با تمام بدی ها ، فاصله می گیرد . چون وی در این زمان به این نتیجه قطعی رسیده که هر



عمل ما بالانفسه دارای عکس‌العملی است که در این جهان و یا جهان پس از مرگ، به ما می‌رسد. زمانی که فردی بتواند چنین تصوراتی را در ذهن خویش بپروراند، هرگز به مادیات جهان توجهی ندارد و برای به دست آوردن آنها، موجب آزار و رنجش دیگران نمی‌شود.

فردی که برای ادامه حیات خود می‌تواند راه درست و سالمی را انتخاب کند، حتماً می‌بایست کمبود عقل داشته باشد که اگر به دنبال مسیرهای بد و نادرست بگردد، وقتی که در این جهان فردی می‌تواند زندگی آخرت خود را در عوالم روحی رونق بخشد، دلیلی ندارد که در صدد تباهی آن برآید. چون تمام اعمال خوب و بد ما، در لوح مخصوص و یا کامپیوتر الهی ثبت و نگاهداری می‌شوند و زمانی که فردی توانست از عالم ماده جدا شود و به عوالم روحی دست یابد، تمام اعمال خوب و بدی که در زمان حیات انجام داده است، به وی گفته می‌شوند و سپس به عقوبت و جزا یا اجر و پاداش می‌رسد.

گروهی از افراد که در تمام طول عمر خود به فکر مرگ و زمان پس از آن نیستند، در اواخر دوران حیات مادی که امواج مرگ به سوی آنها می‌آید، گاهی به خود می‌آیند و سعی دارند که از آن مسیرهای انتخابی غلط خود برگردند. ولی متأسفانه این زمان بسیار دیر شده و آنها از وحشت مرگ، تصمیم به شناخت حقایق حیات گرفته‌اند و یا احتمال این وجود دارد که سایه مرگ بر سر یکی دو نفر از دوستان و یا اقوام و همسایگان وی خیمه زده که بروز وحشت مرگ موجب دگرگونی و تغییر حالت او گردیده است، وگرنه این قبیل اشخاص تا آخرین لحظات عمر خود به فکر مردن نمی‌افتند.

چنین افکاری که اندکی قبل از فرارسیدن مرگ به ذهن برخی از افراد خطور می‌نماید و آنها را وادار به تغییر مسیرهای گذشته می‌کند، نمی‌تواند تمام اعمال و کردار گذشته آنها را از مسیرهای قبلی که همان ماده و تجمل پرستی است،



برگرداند و تغییراتی بنیادی و اساسی در روش ادامه زندگی آنان به وجود آورد . چون این افراد ، با دیدن سایه مرگ ، اقدام به چنین تصویری کرده اند و سعی دارند که از آن پس ، بجز شناخت حقیقت ، به دنبال چیز دیگری نگردند و اگر سایه مرگ را دو سه روز دیرتر مشاهده می کردند ، مسلماً قادر به بیان چنین سخنانی که آماده پذیرش حقایق حیات شده اند ، نبودند .

پذیرش برخی از حقایق پس از بروز واقعه ، تأثیر چندانی ندارد ، مگر این که قبل از فرا رسیدن آن ، فردی بتواند به شناخت واقعی برسد و از وقوع آن جلوگیری بعمل آورد . کسی که در زمان بخصوصی از حیات ، افکار جدید و سازنده ای را در ذهن خود می پروراند ، اهمیت چندانی ندارد . بلکه مهم آن است که چگونه و در چه مسیر و کی می تواند از آن افکار سازنده و صحیح خود استفاده کند . نقشه ای را که برخی از افراد پس از احساس امواج مرگ و یا در زمان مرگ می کشند ، احتمالاً برای بازماندگان آنها مناسب است و خودشان نمی توانند از وجود آنها کمترین سودی را پس از مرگ جسم مادی عاید روح خود نمایند ، مگر این که قبل از فرا رسیدن آن زمان ، مبادرت به تصورات و اجرای نقشه های صحیح می نمودند .

نظر به این که ، بشر از زمان فرار رسیدن مرگ خود عاجز است و برگ قبل از حیات در حرکت می باشد ، شایسته است که از همین امروز به فکر فردای خود باشید و درصدد پاک سازی ذهن و افکار و حالت های نادرست نفسانیات و غلط خویش بر آئید . چون آینده بدکاران ، مسیری تاریک و ناشناخته است و گروه بسیاری از آن بی خبرند و مرگ در پیشاپیش بشریت در حرکت می باشد و در هر لحظه امکان دارد که در مسیر ، توقف نماید و سایه خود را بر سر جسم بگسترده و تمام فرصت ها را برای به سازی ، از بشر بگیرد و در نتیجه با همان اعمال بد و افکار نادرست گذشته ، فردی را به کام خود فرو برد .



## مقدمه

سخن را به نام هستی بخش زمین و آسمان ها آغاز می کنم و دست طلب و نیایش به سوی دراز می نمایم . باشد که مرا ، در مسیری که خود بر سر راهم قرار داده و آن گفتن و شناسانیدن برخی از حقایق حیات که از گذشته ها به صورت مرموز ناشناخته ای در بین افراد بشر وجود داشته است ، یاری فرماید و این بنده را به مدد لطف بیکرانی که دارد ، قرین افتخار سازد .

در این راستا ، صحبت از قدرت ذات وجود بشر است ، بشری که در زمان مرگ هم با ناشناخته های بسیاری از زمان حیات مادی خویش روبرو می باشد . چون ناآگاه به دنیا می آید و ناآگاه تر از حالت تولدش ، از این دنیا می رود و در ادامه حیات همواره خود را با مشکلات و معضلات فراوانی روبرو می بیند و اکثراً در تمام طول عمر خویش ، نمی تواند یکی از آن مشکلات را از پیش پای خود بردارد و مسیر زندگانی را ، بنا به میل و خواست خویش ، هموار نماید .

بشری که در اواخر قرن بیستم ، خود را عالم می داند و بر این تصور است که بر اکثر علوم محیط خویش تسلط یافته . ولی متأسفانه هنوز از هدف خلقت در این کره خاکی ناآگاه می باشد و نمی داند از کجا آمده و کیست و به کجا می رود . بشری که هنوز نتوانسته بر امیال و خواست های سرکش خود تسلط یابد و نفس سرکش خویش را ، از حرکت باز دارد و در زندگی به حقایق حیات توجه نماید و از ظن ابر آن بگذرد ، ادعای علم کامل و عاظم بودن از محیط را دارد .





کسی که در تمام طول عمرش قادر به مبارزه با نفس اماره خویش نیست ، نمی تواند قدرت شناخت حقایق حیات را به دست آورد و در مرحله نخست به خودشناسی بپردازد و پس از آن به هر یک از قسمت های ذات وجود خویش توجه نماید و از سرنوشت و اعمال و حرکات آنها ، در زمان حیات و پس از مرگ ، مطلع گردد . زمانی فردی می تواند از زندگی و حیات مادی خود لذت ببرد که از انگیزه بودن خویش در این جهان پهناور آگاه باشد ، چون هر آنچه را که در زمین و آسمان مشاهده می کنیم ، برای هدف خاصی خلق شده اند و انسان که در این جهان خاکی ، برترین موجودات آن از نظر قدرت های روحی می باشد ، می تواند شناخت کاملی از وجود تمام آنها ، به دست آورد و پس از کشف حقایق و هدف از خلقت ، به سرای جاودانی ، برای استفاده و بهره برداری از شناخت های زمان حیات خویش رهسپار گردد و تمام کاشته های خود را درو نماید . حال اگر فردی ، در زمان حیات مادی خویش توانسته باشد به برخی از حقایق پی ببرد و شناخت هایی نسبت به آنها به دست آورد که ضمن آن ، آثار خوب و مثبت و ارزنده ای را در جهان از خود بجای گذارده باشد ، می تواند جهان پس از مرگ را به سلامت و خوبی بگذراند و روزی رهسپار ابدیت گردد ، در غیر این صورت ، در آن جهان مستوجب زجر کشیدن اعمال و رفتار بد خود نسبت به کرده های خویش در این جهان خواهد بود . در نهایت باید این حقیقت را بگوییم که بشر در جهان پس از مرگ ، اسیر امیال و خواست های نفسانی خود ، چون در عالم حیات مادی است و اگر بتواند این احساس و خواست های خود را کنترل نماید و در اختیار خویش در آورد ، ضمن این که در این جهان فردی سالم و انسان قلمداد می شود ، در جهان پس از مرگ هم موفق و رستگار خواهد شد .

به طوری که در کتاب ها ، بالاخص در کتاب های دینی و مذهبی می خوانیم ، متوجه می شویم که گذشتگان ما ، از زمان های بسیار دور ، همواره درصدد این



بوده اند که نفس اماره خویش را به گونه ای تحت کنترل خویش درآورند و یا آموزشی برای مهار کردن نفس اماره، به دیگران بیاموزند تا این که بشر، در زمان حیات مادی به قدرتی دست یابد که بر امیال و خواست های نفسانی خویش بتواند تسلط یابد. چون آنان بر این عقیده بوده اند که تسلط بر نفس موجب می شود، اولاً "کسانی که به چنین نیروهایی دست می یابند، در زمان حیات مادی، افرادی پر قدرت و دارای نیروی الهی هستند و پس از مرگ هم، روح آنها به عوالم بالا، نزد خداوند متعال انتقال خواهد یافت. از سوی دیگر، تسلط بر نفس افراد، سبب به وجود آمدن جامعه ای سالم و درست می شود، به همین علت هم روش های بخصوصی برای این منظور، از طرف اساتید و دانشمندان و متفکران آن زمان، برای بهبود حالت بشریت بیان شده است که یکی از آنها منع کردن برخی از اعمال و رفتار و خواست های نفسانی، توسط ادیان مختلف، به بشریت می باشد و تمام بدی های عالم، در قالب دستورات الهی به بشریت صادر گردیده و انجام فعل هر یک از آنها را گناه دانسته اند و در گذشته اکثریت قریب به اتفاق افرادی که به ادیان روی آورده بودند، از آن دستورات کاملاً متابعت می کردند، به همین دلیل هم در جوامع گذشته، آلودگی، بی مبالاتی، پستی و اعمال خلاف کمتری در بین افراد، مشاهده می شد و این بهترین روشی بود تا این که مردم را تحت نفوذ و تأثیر درست اندیشی و اعمال پاک قرار دهد و از بی بند و باری های فردی و اجتماعی و... برهاند. در همان زمان ها، گروهی دیگر، افراد را از طریق نیروهایی که در اطراف آنها به صورت پنهان و ناشناخته وجود داشت، ارشاد و راهنمایی می کردند و مردم را از وجود آن نیروها آگاه می نمودند، به همین علت هم آن افراد مؤمن و معتقد به وجود نیروهای پنهان، جرأت اعمال خلاف در خفا و در خارج از دید همگان را نداشتند. چون بر این عقیده بودند که به طور دائم و مستمر توسط نیروهای خارجی، تحت کنترل قرار دارند. البته



روش های دیگری در این زمینه ارائه شده بود که تقریباً می توان راه های فوق را جزو مهمترین آنها دانست . به این دلیل که تأثیرات بسیاری در بین افراد جوامع بشری بجای گذارده بودند که هنوز هم از روش های مهم تسلط بر نفس اماره ، در اکثر نقاط دنیا، به حساب می آیند . ولی همانگونه که در پیش گفتار نیز بیان شده است ، امروزه یعنی در اواخر قرن بیستم ، لجام گسیختگی عجیبی در بین جوانان دنیا ، خصوصاً در کشورهای غربی به وجود آمده که نسبت به تمام قرن های گذشته آمار قتل و غارت و جنایت را به اوج خود ، رسانیده است . چون توجه افراد به منکراتی که از طریق ادیان به مردم از طرف کلیساها ، معابد و ... ، بیان می شده ؛ کاهش یافته و از سویی ، نفوذپذیری اشخاص ، منجمله جوانان در مقابل این عوامل ، بسیار کم شده و هر چه تأثیر قدرت و نفوذ ایمان و اعتقاد و ادیان در کشورها کمتر شوند، آمار جنایات و اعمال قبیح و فجیع افراد بشر نیز افزایش می یابد . چون مردم ، با ناباوری و یک حالت خرافات به کلیساها و ... می نگرند و متأسفانه راهنمایان ادیان و ... نتوانسته اند ، جوابی مثبت و عینی و علمی که مورد پذیرش افراد بشر از نظر علمی باشد ، در مقابل حقایق حیات به پیروان بدهند و همین امر موجب گردیده تا برخی از جوانانی که معتقد به وجود خداوند و قدرت های نهان می باشند ، به دنبال شناخت حقیقت بالاتری گام بر دارند و در نتیجه از در معابد و محراب و ... فراری شوند . اکثریت قریب به اتفاق کسانی که درصدد شناخت حقایقی مافوق گفته های ادیان هستند و قصد دارند در زمان حیات خود بتوانند به برخی از مسائل نهان پی ببرند و در این مسیر روشی را نمی شناسند، پس از مدتی ، سر خورده می شوند . لذا به سوی مراکز فساد و آلودگی های اجتماعی کشیده می شوند و کمتر اتفاق می افتد که به سوی مراکز تبلیغات ادیان و مذاهب روی آورند و در نتیجه باعث بروز هرج و مرج های ناخواسته و فسادهای جامعه خود می شوند و همین بی بند و باری های اجتماعی



و بی توجهی به ادیان الهی هستند که موجب به وجود آمدن برخی از آمارهای جنایی و... در کشورهای غربی منجمله آمریکا شده است که در حوادث و اتفاقات ناگوار می خوانیم، آمار قتل و غارت و تجاوز حتی به خواهر و مادر و دختر، رو به افزایش است. آیا اکنون زمان آن فرانسیده، این دولت ها که خود را مظهر علم و دانش و تمدن می دانند، قدری به خود آیند و بجای نمایش دادن فیلم های آنچنانی و مبتذل، درصدد تزکیه و تهذیب اخلاق و رفتار و روحیات افراد جامعه خویش برآیند و آنها را از این مسیر جهل و نادانی برهانند و حقایق حیات را بگونه ای منطقی و علمی تر، که مورد قبول همگان باشد، به آنها بنمایانند؟

حالت های روحی و قدرت های عقلانی هر یک از افراد بشر، با هم متفاوت است، یعنی هر شخصی به نسبت رشد عقلی و علم و دانش و آموزش های خانوادگی، اجتماعی و... دارای یک نوع شناخت مخصوص به خود می باشد و به دلیل وجود همین نسبت های فوق، هر فردی به معیارهایی در طول عمر خویش دست یافته است که در نتیجه مسیری را برای ادامه زندگی خویش انتخاب کرده. این مسیرهای انتخابی افراد، در نهایت با هم برابری کامل ندارند. فرضاً یک نفر مبادرت به تأسیس یک مؤسسه خدماتی، آموزشی و... می نماید و شخص دیگری هم درست مجوز تأسیس چنین مؤسسه یا مرکزی را برای نقطه ای دیگر، اخذ می کند و از همان بدو تأسیس روش مدیران این دو مؤسسه با هم مغایرند، یعنی یکی، مسیری صحیح و درست و انسانی و... را برای پیشرفت کار خود انتخاب می کند و دیگری از همان بدو تأسیس، شروع به کلاه برداری و حقه بازی و دروغگویی و... می نماید. حال توجه می فرمائید که انتخاب مشاغل و مسیرهای برابر، دخالتی در صداقت و درستی در اعمال و رفتار ندارد. بلکه کسی که در رأس مؤسسه ای قرار دارد، باید از مسیر اخلاق و



انسانیت خارج نشود ، وگرنه مشاغل تأثیری در چگونگی اجرای فعل و عمل صحیح هیچ مطلبی ندارند . متأسفانه باید گفت که انجام این اعمال اصولاً با عقل و درستی و استدلال کافی توأم نیستند و ریشه طرح ریزی آنها اساساً بیهوده و غلط است . لذا روزی با شکست مواجه می شوند و هر عملی که در زمان حیات با شعور و عقل و بینش کامل طرح ریزی نشده باشد و از پشتوانه اصول اخلاقی ، اجتماعی ، اعتقادی و ... ، برخوردار نباشد ، مجبور به شکست و فنا است .

از برداشت مطالب فوق ، به این نتیجه می رسیم که هر یک از افراد ، معیار خوب و بد را به نسبت عقل و شعور خود در جامعه می آموزند و هر کس به نسبت فهم و درک خود می تواند از آنها ، برداشت های مثبت یا منفی داشته باشد . امروزه برای این که دولت های جهان بتوانند تأثیرات مثبتی در بین افراد جامعه خود به وجود آورند و آنها را از مسیرهای انحرافی به سمت راه و روش صحیح اجتماعی و اخلاقی بازگردانند ، سعی بر این دارند تا این که بتوانند از خواست های افراد جامعه خود ، تا اندازه ای پیروی کنند و روش هایی را برای بهبود ، حالت روحی و اعتقادی به آنها بیاموزند که مورد توجه و قبول عامه قرار گیرد .

یکی از بهترین روش هایی را که امروزه اکثریت قریب به اتفاق جوانان برای شناخت حقایق و تقویت قوای روحی و حالت های نفسانی و تزکیه آن پذیرفته اند ، روش آموزش هیپنوتیزم و برون فکنی و خواب های روحی و ... هستند که در بین افراد جوامع منجمله جوانان ، از شگفتی های خاص و محبوبیتی ویژه ، برخوردار است .

در جوامع غربی و اکثر کشورهای جهان ، حتی روسیه ، برای این که بتوانند افراد جامعه ، منجمله جوانان را به گونه ای تحت آموزش و شناساندن حقایق



حیات قرار دهند، به طوری که در نتیجه این آموزش‌ها، قدرت‌های روحی و معنوی را در آنها تقویت کنند و آنها از مسیر شئون انسانی، منحرف نگردند، در رسانه‌های گروهی و کتاب‌های مختلف، مبادرت به نحوه آموزش‌های تقویت قوای روحی و اراده و ایستادگی در مقابل امیال نفسانی و... می‌نمایند. چون اگر بتوانند از این راه و روش که ساده‌ترین مسیر آموزش اخلاق و قدرت‌های نفسانی است، استفاده نمایند و از این طریق، امواج مثبت و سازنده و بازدارنده را وارد روح و جسم افراد جامعه کنند و امواج منفی و مخرب را از آنها دور سازند، می‌توانند آرامش نسبتاً خوبی را در جامعه خود حکمفرما نمایند و این آموزش‌ها را آنقدر ادامه دهند، تا تمام افراد جامعه از حالت روحی بسیار خوبی برخوردار گردند و حالت‌های قبلی، مانند، عصیان، بی‌مبالاتی و... به تدریج از آنها دور شوند و بدین وسیله بتوانند مسیر زندگانی افراد را به گونه‌ای مطلوب، تغییر دهند تا همان افرادی که به هیچ نیرو و قدرتی در این کره خاکی معتقد نبودند، با مشاهده نیروهای نهان که به طور عینی در اطراف و محیط زندگانی آنها وجود دارند، به اعتقاداتی بسیار عمیق‌تر از گذشته پای بند شوند و در نتیجه به سوی خداشناسی مطلق روی آورند.

یکی دیگر از روش‌هایی را که امروزه غربی‌ها و کشورهای اروپایی برای شناسانیدن حقایق حیات و ارشاد و راهنمایی افراد جامعه خود پیش گرفته‌اند، شناسانیدن وجود و بقای روح است که توسط رسانه‌های گروهی و انتشارات مختلف آن را به اطلاع همگان می‌رسانند و حتی مجلات بخصوصی برای این منظور تخصیص می‌دهند، به همین علت هم پس از سال‌ها سکوت علمی، اخیراً نویسندگانی در آمریکا و اروپا بپا خواسته‌اند و مطالبی درباره وجود و بقای روح می‌نویسند، این قبیل نویسندگان، ضمن این که از طرف دولت و مسئولین از هر نظر، پشتیبانی و حمایت کامل و کافی می‌شوند، خود دولت



کتاب آنها را به زبان های دیگر ترجمه می کند و برای ارشاد و شناساندن حقایق، به سایر کشورهایی که بگونه ای تحت حمایت قرار دارند، ارسال می دارد، تا مردم آن کشورها هم از وجود چنین حقایقی آگاهی یابند و در زمان حیات به فکر عالم پس از مرگ خود باشند و بدانند که زندگانی بشر، با مرگ، پایان نمی پذیرد و روح افراد بشر، پس از ترک جسم مادی، به گونه ای دیگر به زندگانی جدیدتری می پردازد و ارواح در عوالم روحی، به نسبت اعمال خوب و بدی که در زمان حیات مادی خود مرتکب شده اند، مورد لطف و احسان و یا خشم و نفرت خداوند متعال قرار می گیرند، یعنی با این کتاب ها و مقالات و نشان دادن حقایق روحی، به مردم می فهمانند که اگر کسی در زمان حیات مادی خویش مرتکب هر نوع عمل خوب یا بدی گردد، در جهان پس از مرگ، عقاب و ثواب می شود و با شناساندن این حقایق، سعی در تغییر مسیرهای انحرافی افراد جامعه خویش دارند.

در اواخر قرن اخیر، مردم به دلایل ازدیاد جمعیت و بحران های اقتصادی، مسیرهای عجیب و غریبی را برای ادامه زندگانی خویش برگزیده اند که اکثر آنها، راه های ناصواب و غلطی هستند و در نتیجه، انجام دادن این اعمال و افعال دارای عواقب وخیمی، در زندگی پس از مرگ خواهند بود. زیرا طوری خود را وابسته به مادیات و ماده پرستی کرده اند که برای به دست آوردن آنها، تمام خصائل انسانی را زیر پای خود لگد مال می کنند و در مسیری کاملاً "خلاف درستی، گام بر می دارند و در پیمودن این مسیرها، سعی دارند سایرین را نیز به دنبال خود به فنا و نابودی بکشانند، تا این که به قول خودشان، چند صباحی را در زمان حیات، به راحتی و آرامش نسبی بهتری، بسر برند و متأسفانه احتیاجات روزافزون به مادیات و راهنمایی های بدی که رسانه های گروهی افراد جامعه را می نمایند و مسیر خواست و نیازهای غیر عادی را بر آنها می گشاید، موجب



می شود که قدرت و اجازه تعقل و تفکر صحیح، از عده بسیاری گرفته شود و در حقیقت نتوانند مسیر درست و حقیقی زندگانی خویش را بیابند و بر آن پایه برنامه ریزی هایی را برای خود طرح ریزی نمایند \*

طرز تفکر و نیازهای مادی و احتیاجات روزافزون کنونی، موجب گردیده اند که اکثریت قریب به اتفاق افراد جوامع، به دلایل فوق و علل دیگری، قدرت روحی و شناخت های معنوی خود را از دست بدهند و حقایق را در زندگی نادیده فرض نمایند تا این که با آزادی عمل بیشتری بتوانند، نیازهای مادی خویش را برآورده کنند \*

کسی امروز می تواند به مصاف زندگی برود که شناخت کافی از قدرت روحی خویش داشته باشد و با آن نیروهای ذاتی خویش، بتواند به سر منزل مقصود برسد \* کسانی که بتوانند در زمان حیات به این مرحله از شناخت برسند، از خودپرستی و تمایلات نفسانی و خواست های بی مورد مادی و... دست برمی دارند و مسیر خداشناسی را برای اهداف خود انتخاب می نمایند و چنانچه بشر در طول زندگانی مادی خویش بتواند به قوانین و قواعد روحی پی ببرد و شناخت کافی نسبت به آن به دست آورد، بدون این که موجب آزار و اذیت دیگران شود، به مراتب ساده تر می تواند به جنگ معضلات و مشکلات زندگی برود و تمام ناراحتی ها را از پیش پای خود بردارد و یا بگونه ای عقلی، با آنها سازش کند \* با توجه به این که، در این جهان خاکی، بشر خود را تنها موجود متفکر می داند \* ولی گاهی اتفاق می افتد که این موجود، چنان دچار اندیشه های نادرست و گمراه کننده می شود که اکثراً "در مقابل آن رویدادهای زندگی، تاب مقاومت را از دست می دهد و به پرتگاه های نیستی و یا منجلاب های اجتماع، کشیده می شود و زمانی که این فرد دچار بدبختی و سختی بنای زمان می گردد، اگر مجدداً او را بتوان تحت آموزش و نفوذ تلقینات مثبت و صحیح قرار داد، در





اندک مدتی مشاهده می شود که به مسیر مناسب و عاقلانه ای برگشته و قادر است دوباره شگفتی های بسیار عجیبی را خلق کند . در صورت مشاهده چنین حالت هایی ، در می یابیم که این موجود اندیشمند ، در اثر حوادث ناخواسته ای که در زندگی او رخ می دهند ، گاهی اتفاق می افتد که قدرت اندیشه و تفکر خود را از دست می دهد و این فرد که قدرت اندیشیدن صحیح را از دست داده است ، در اثر آموزش و تلقینات صحیح و به موقع ، می تواند مجدداً به حالت مثبت و سازنده اولیه خویش برگردد ، یعنی این بشر هوشمند ، همیشه تحت تأثیر القاء نیروهای خارجی قرار می گیرد ، به گونه ای که قدرت ذاتی خویش را که تعقل و تفکر صحیح است ، از دست می دهد .

زمانی که فردی تحت نفوذ و تعلیم آموزش قدرت های نهانی که در ذات وجودی وی قرار دارند و یا محیط وی را احاطه کرده اند ، قرار می گیرد ، بدون این که خود شخص اطلاعی از وجود این نیروها داشته باشد ، در شرایط بخصوصی مبادرت به نمایاندن عکس العمل هایی در مقابل آن امواج از خود می شود که در اثر این عکس العمل ها فعل و انفعالات و دگرگونی هایی در حالت های روحی وی بروز می کنند که موجب ایجاد و یا از بین رفتن حالت های بخصوصی در وی خواهند شد . فرضاً وقتی که فردی تحت نظر یک استاد ، مبادرت به برون فکنی می کند، در آن زمان برون فکنی حقایقی را مشاهده می کند که درک و شناخت آنها ، در حالت های عادی برای وی غیر ممکن و نشدنی است و عکس العمل این مشاهدات ، موجب بروز برخی از دگرگونی ها در وجود وی می گردد که با هیچ معیار علمی و... ، قابل قیاس و تشخیص نمی باشد .

در برخی از برون فکنی ها ، که هادی و سوژه هر کدام به تنهایی دارای حالت و قابلیت های خاصی می باشند ، در این موقع عمل برون فکنی به طور کامل انجام می شود . در چنین شرایطی ضمن این که جسم سوژه ، در خواب و خلعه کاملی



قرار می‌گیرد، روح وی همراه ضمیر آگاه، حقایقی را به طور عینی و واضح و یا چشم جان (چشم سوم) خود مشاهده می‌نماید، که پس از بیداری، شگفتی‌های عجیبی را به یاد می‌آورد و آنها را بازگو می‌کند که از نیروی درک عقلی بسیاری از افراد بشر، خارج می‌باشد.

زمانی که در مورد مشاهدات سوژه بررسی کامل می‌شود، متوجه می‌شویم تمام آنها را که وی در موقع برون فکنی در سطح کره خاکی دیده است، با حقیقت توأم می‌باشند و مسلماً آن حقایقی را که در خارج از کره خاکی نیز مشاهده نموده است، باید حقیقت داشته باشند، به این دلیل که ما به آنها مانند مشاهدات کره خاکی، دسترسی نداریم، قابل اثبات و شناخت نیستند.

زمانی که سوژه ای برون فکنی کرده و در حین برون فکنی روح وی به شهر یا کشور دیگری مسافرت می‌نماید و شاهد ماجراها و حقایقی از آن شهر یا کشور بوده است، پس از بیدار نمودن سوژه و بیان اظهارات و مشاهداتش در زمان برون فکنی، برای این که به واقعیت صحت این حالت برون فکنی و قدرت مدیومی وی، کاملاً آگاه و واقف شویم، با مراجعه و یا خبر گرفتن از آن محلی که سوژه در زمان برون فکنی به آنجا سفر کرده است، متوجه می‌شویم، فردی که زمانی تحت نفوذ نیروهای شخص دیگری به نام هادی قرار گرفته و برای مدتی از کالبد مادی خویش جدا شده بود، تمام مشاهدات وی از آن شهر یا کشوری که کیلومترها از محل سوژه فاصله داشته، درست بوده اند و هیچگونه اشتباهی در اظهارات سوژه وجود نداشته است.

اگر بشر شناخت کافی از قدرت های ذاتی خویش داشته باشد، به این نتیجه می‌رسد که در اطراف و ذات وجودی وی، نیروهای ناشناخته فراوانی وجود دارند که در زمان حیات مادی خویش، از درک و فهم و شناخت آنها، عاجز است و نمی‌تواند تمامی آنها را مهار کند و تحت نفوذ و کنترل خویش در آورد.



کسانی که تا حدی بر این نیروهای ذاتی خویش دست یافته و آنها را می شناسند ، به سادگی قادر هستند تأثیرات مثبت و سازنده ای را در خود به وجود آورند و گاهی با استفاده از وجود این نیروها ، مرتکب اعمال و حرکتی شوند که با علم محیط ، هیچگونه برابری و نسبتی ندارند ، کما این که در برخی از شرایط بخصوص تعدادی از افراد می توانند حوادثی را که در آینده در سر راه آنها و یا دیگران قرار خواهند گرفت ، اطلاعاتی به دست آورند و حتی پیش داوری هایی در مورد وقوع اتفاقات و یا حوادث آینده بنمایند که معمولا "اکثر آنها با حقیقت توأم می گردد ."

بشر از زمان های بسیار دور به این فکر بوده است که آیا روزی فرا خواهد رسید که قانون تکاملی ، به او اجازه دهد تا قدرت فکری و نیروی شناخت عینی وی از سطح این کره خاکی بگذرد و از کیهکشان های عالم ، دیدن نماید و در زمان حیات مادی خویش ، قادر باشد ، رابطه دنیای خود را با سایر کرات عالم بسنجد و اطلاعاتی از آنها به دست آورد ؟

امروزه بشر شاهد این حقیقت شده است ، به طوری که با شناخت قدرت های ذاتی خویش و نیروهای نهانی که در اطراف او وجود دارند ، توانسته داستان قالیچه حضرت سلیمان و سیمرغ و ... را حل کند و به طور عینی شاهد بروز چنین حالت ها و وقایعی باشد . زیرا امروزه ثابت شده که روح بشر دارای مقامی به مراتب بالاتر از ماده است و چنانچه بتواند بر آن تسلط یابد ، هر فردی به تنهایی می تواند پروازهای روح را در خود به وجود آورد و به نقطه دلخواه خویش سفر کند .

زمانی که در اواخر سال ۱۳۷۱ دو جلد از کتاب های من ( نویسنده ) برای اولین بار در ایران به چاپ رسید و در سراسر کشور پخش شد ، با استقبال بی سابقه خوانندگان محترم روبرو شدم ، به طوری که شخصا "از پاسخگویی به



نامه های آنها، عاجز بودم و در این راستا، فقط برای جواب دادن به آن نامه ها، مجبور بودم از چند نفر دوستانم که در زمینه علوم روحی اطلاعات وسیعی دارند، درخواست کنم که پس از تنظیم، نامه ها را به آدرس خوانندگان پست نمایند. زیرا مطالب کتاب های «روش تماس خانوادگی با ارواح» مورد توجه همگان قرار گرفته بود. در آن دو جلد کتاب، مطالبی نوشته شده است که خوانندگان پاسخ آنها را سالیان دراز، جویا بودند و گاهی هم این سئوالات را از دیگران می پرسیدند و اغلب پاسخ های کامل و جامعی را که از نظر علمی با خواست آنها مغایرت نداشته باشند، دریافت نمی نمودند. چون اغلب مردم به زندگانی پس از مرگ، اعتقاد چندانی ندارند و از زمانی که با خواندن آن دو جلد کتاب توانستند به وجود نیروهایی خارج از بُعد جسم مادی و فکری خویش پی ببرند، همگان مشتاق این شدند تا به سایر نوشته هایم دسترسی پیدا کنند و این امر خود مشوق بسیار خوبی برای من شد و موجب گردید تا از تمام کارهای خود دست بردارم و به تکمیل نمودن کتاب هایی که در آن دو جلد، قول انتشار آنها را به خوانندگان داده بودم، بپردازم و امروزه که به خواست خداوند متعال در حال نوشتن و به پایان رسانیدن این کتاب «برون فکنی» هستم، توانسته ام اکثر آن کتاب ها را چاپ نمایم و در اختیار خوانندگان محترم قرار دهم و یا تعداد دیگری از آنها را جهت بررسی نهایی در دست اتمام می باشند. شناسانیدن حقایق حیات و ارشاد دیگران به مسیرهای خداشناسی، وظیفه هر یک از بندگان وارسته پروردگار یکتا است و من امیدوارم تمام کسانی که در زمینه شناسانیدن حقایق حیات و ارشاد افراد دنیا، گام بر می دارند و آنها را به راه راست و خداپرستی هدایت می کنند، از طرف پروردگار توفیق خدمت بیشتری عنایت گردد. آمین

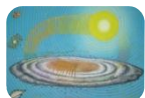
حسن رهبرزاده

تابستان ۱۳۷۴



## ماوراء الطبیعه

علوم ناشناخته ای به نام ماوراء الطبیعه در این عالم هستی وجود دارند که گاهی اتفاق می افتد، برخی از افراد بشر، به دلایل خاصی که در همین کتاب گفته خواهد شد، به ذره ای از آن دسترسی پیدا می کنند. چون وجود آن جزو حقایق حیات، در این عالم هستی است و به همین علت هم از زمان های بسیار دور، شناخت و وجود این حالت ها، در بین عده ای از افراد بشر وجود داشته و هنوز هم ادامه دارد و مسلماً در آینده نیز اطلاعات مربوط به آن افزایش خواهند یافت. کسی بدون دلیل علمی و نظر قدرت های الهی، نمی تواند به این شناخت ها دسترسی پیدا کند و اشخاصی که در این زمینه به اطلاعاتی می رسند، مسلماً هرگز در صدد گزاره گویی و بیان مطالبی، غیر از حقایقی که با چشم تن یا چشم دل، به طور زنده آنها را مشاهده کرده اند، بر زبان نمی آورند و اگر این اشخاص قدرت نوشتن داشته باشند، مطلبی غیر از واقعیات، نمی نویسند. چون این افراد از جهان حقایق بازگشته اند و نیازی به گفتار سخنانی که موجب گمراهی فردی گردد، ندارند. ولی عده ای از افراد، به دلایلی می توانند با این اشخاص تماس حاصل نمایند و اطلاعاتی را به صورت جسته و گریخته از دهان آنها بشنوند، سپس با قدرت قلم خود، آن شنیده ها را به شکلی گسترده تر و با هیجاناتی بیشتر می نویسند و به عنوان شاهد عینی، تمام آنها را از طرف خود، به رشته تحریر در می آورند و در اختیار خوانندگان ناآگاه، با بی خبری از همه جنا

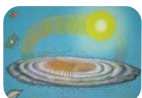


قرار می دهند . این قبیل نوشته ها سبب به وجود آمدن دوگانه گویی هایی در برخی از مطالب افرادی که حقایقی از ماوراء الطبیعه و قدرت های روحی و ... ، لمس و درک و احساس می کنند و سپس می نویسند ، می گردد که آنها موجب به وجود آمدن توهمات در ذهن خوانندگان محترم می شود .

کسانی که شناخت و دانش کافی ، از وجود قدرت های نهان و نیروهای ماوراء الطبیعه و عوالم روحی ندارند ، برای کسب شهرت های کاذب و موقتی و یا پر کردن صفحات کتاب و جلب توجه بیشتر خوانندگان ، نمی بایست مطالبی را که خارج از حقیقت است ، در مقالات خود بنویسند و برخی از مطالب را چنان بازگو کنند که فردی از شنیدن و یا خواندن آنها ، تعجب کند .

اخیراً یک کتاب ، از نویسنده ای آمریکایی که در سال ۱۹۶۷ به چاپ رسیده و تا امروز هشتمین چاپ آن در آمریکا انتشار یافته و به اکثر زبان های دنیا ، منجمله به زبان فارسی نیز ترجمه شده است ، در دست می باشد . در این کتاب ، نویسنده از لغات سنگین تبتی ، هندی ، ژاپنی و ... استفاده کرده ، به طوری که مترجم نتوانسته کلمه ای را به عوض آنها انتخاب کند که موجب درک خوانندگان گردد .

مطالب گوناگونی در زمینه نگارش های مختلف وجود دارند که گاهی نویسنده بر مبنای سلیقه شخصی خود می تواند تغییراتی را در آنها به وجود آورد که این تغییرات جزئی ، موجب لطمه زدن به آگاهی ها و ایجاد بد آموزی هایی در اذهان عموم ، می گردد . ولی در این عالم ، حقایقی وجود دارند که کسی نمی تواند کوچکترین تغییری در اصل آن از خود به وجود آورد . چون این تغییرات سبب می گردند که تغییراتی در اعتقادات و یا آداب ، سنن ، فرهنگ و ... ، در جوامع و ملل مختلف و حتی کشور خود نویسنده ، به جای گذارد ، ضمن این که چنین اعمالی ، از نظر خداوند متعال گناهی است کبیره و غیر قابل بخشایش .



اگر فردی دخل و تصرف در مادیات فرد دیگری بنماید، به نوعی قابل گذشت و جبران است. ولی کسی که موجب تغییر ذهن و فکر افراد می شود و ایمان دیگران را با سخنان یا نوشته های بی مورد و خود ساخته خویش دگرگون می سازد و در نتیجه باعث به وجود آمدن تغییراتی در مسیر زندگی آنان می گردد، خداوند گذشتی نسبت به این افراد ندارد.

در این کتاب، مطلبی که با حقایق عوالم روحی و قدرت های نهان ماوراء درک و...، تطابق کامل داشته باشد، به چشم نمی خورد و تنها مشخصات این کتاب، در این است که سخنان ناپخته و نادرستی را که اکثر آنها عاری از حقیقت و تخیلی هستند، برای پر کردن کتاب خود بکار برده و با مطالب و نگارشی خاص و سخنانی جدید و بسیار تازه به چاپ رسانیده و متأسفانه چنین کتابی مورد استقبال بسیاری از افراد دنیا نیز قرار گرفته است. البته هدف من انتقاد از نویسنده یا دانشمندی نیست که کتاب هایی در مورد قدرت های نهان و ماوراء درک همگان می نویسد. بلکه من در اینجا قصد دارم یادآور شوم که با عقیده و ایدئولوژی افراد و عوالم روحی که همه ما روزی باید به آنجا برویم، شوخی یا زیاده گویی نکنند و یا حداقل باید سعی نمایند که نوشته های آنها در حدود چهارچوب کتاب های ادیان الحادی و الهامی یا الهی ای باشند که به آن اعتقاد دارند. چون در مورد کلیه حقایق جهان های پس از مرگ و عوالم روحی و حتی ذات وجودی خداوند متعال، مطالبی به صورت فرمول های بسته، در کلیه کتاب های آسمانی نوشته شده است و چنانچه نویسنده، شناخت کافی و اطلاعات و معلومات، در زمینه عوالم روحی و...، داشته باشد، فقط می تواند در این فرمول های بسته که به صورت آیاتی بر بندگان خاص خداوند نازل شده اند، دخل و تصرف کند و تمامی آنها را به طور فرمول های گسترده ای در کتاب خود بیان دارد که ریشه اصلی تمام آن نوشته ها، در اصل مربوط به همان فرمول بسته



اولیه ای باشد که در آن کتاب آسمانی آمده است، نه این که یک فرمول جدید را در کتاب خود بنویسد که با هیچ یک از مطالب کتاب های آسمانی و یا نوشته اساتید و دانشمندانی که تا به حال در زمینه علوم ماوراء الطبیعه شناخت هایی به دست آورده اند، مطابقت و یا مشابهتی نداشته باشد. فرضاً در آن کتاب که قصد بیان اسم آن و یا نویسنده اش را ندارم، مطالب عجیب و غریبی از عوالم روحی و بهشت و وجود خداوند متعال آمده است که پس از خواندن دو بخش از آن کتاب، آن را بگوشه ای گذاردم و به حکم اجبار و وظیفه ای که در خود احساس کردم و حتی بهتر بگویم، در همان دقایقی که کتاب را مطالعه می کردم، تحت تأثیر نیروهای خارجی دیگری قرار گرفتم که فوراً مبادرت به نوشتن این مطالب نمودم، تا ذهن خوانندگان محترم را از چگونگی نوشته هایی که توسط برخی از افراد ناآگاه در زمینه علوم روحی و حقایق حیات و وجود ذات احدیت نوشته می شود، آگاه نمایم، تا شاید بدین وسیله توانسته باشم کمکی به خوانندگان و علاقه مندان کشور عزیزم ایران و سایر افراد جهان که روزی این قبیل کتاب ها به دست آنها می رسد، کرده باشم.

در کتاب آمده است:

« زمانی که نویسنده با روح راهنما یا فردی که در حیات مادی است و سَمَت استادی او را دارد، به عوالم روحی سفر می کند، در حین سفر به مراکز بسیاری می رسد که من چند نمونه از آنها را برای روشن شدن افکار و ذهن خوانندگان بیان می نمایم. یکی از آنها شهری است که دارای ساختمان هایی با دیوارهای بسیار محکم و بلند می باشد. در صورتی که هیچ یک از ارواح، وجود این دیوارهای بلند را در اطراف منازل روحی، تأیید نکرده اند، ولی ساختمان های رفیعی را که در بهشت و سایر عوالم روحی از طرف خداوند متعال بنا شده اند، قبول دارند. من از این نویسنده محترم سؤال می کنم، چه دلیلی دارد که





دیوارهای بلند و محکم در عوالم روحی ایجاد نمایند، مگر غیر از این است که دیوارهای بلند را برای حفاظت از اموال و جان و ... بنا می کنند؟ یکی از مشخصات قدرت های ماوراء الطبیعه که نیروی روحی هم یکی از بزرگترین آنها می باشد، در این است که این نیروها، می توانند در هر شیئی نفوذ کنند و به سادگی از آنها بگذرند.

اولاً، در شهرهای بهشت افراد دزد و خرابکار و ... وجود ندارند که ارواح برای محافظت از جان و مال خود اقدام به برافراشتن دیوارهای بلند و ... نمایند.

ثانیاً، اگر این نیروها بخواهند به منزل کسی نفوذ کنند، دیوارها نمی توانند از عمل آنها جلوگیری نمایند و تنها نیروی بازدارنده آنها، قدرت و قوانین الهی است که در تمام عوالم روحی حکمفرما می باشد.

« در مطلبی دیگر آمده است که شخص مدیومی که نویسنده کتاب نیز می باشد به محل یا شهر دیگری با استاد روحی خویش رسیدند که تمام مردم آن شهر با دو دست راه می رفتند و با پاهایشان، بسته هایی را در هوا حمل می کردند، از این نویسنده محترم سؤال می شود که اولاً، آیا ارواح مانند ما افراد ماده پرست، باری را با خود حمل می کنند که مصرف، غذا و پوشاک و ...، خود نمایند؟ زمانی که ارواح آن ساختمان های عظیم الجثه و به قول شما، آن دیوارهای سر به فلک کشیده را با نیروی عقلی خویش می سازند، آیا نیازی هست که بار را با زجر به منزل خود ببرند و آن هم از پاهای خود برای حمل و نقل استفاده نمایند؟ ثانیاً بشر در کره خاکی هنوز به تکامل نرسیده که چنین رفتاری را داشته باشد، پس چگونه ممکن است، در حین رسیدن به مراتب و مدارج بالاتر روحی و گذراندن تکامل عقلی و روحی، نزول به درجه پست حیوانی کند و با دست های خود راه برود؟ روح بشر تا زمانی که به جهان های روحی، بخصوص بهشت می رسد،



مرتبا" در حال تکامل و تعالی است و هیچ نوع پس رفت و تنزلی را درباره وی نمی توان تصور نمود . چنانچه این مدیوم همراه استادش به عالم دیگری سفر می کرد ، حتما" ارواح را در حال سینه خیز رفتن چون مارمولک و... مشاهده می نمود .»

مطلبی دیگر در آن کتاب نوشته شده که استاد روحی در بهشت به ایشان بشقاب پرنده های چهارگوشی را نشان داده است که برای سفر به جهان های پائین تر ، از آن استفاده می کردند و این بشقاب پرنده ها در اثیر عالم حرکت می کردند . باید به عرض نویسنده محترم برسانم که موجودات عالم روحی ، به موج تبدیل می شوند و سپس با استفاده از امواج اثیر عالم هستی به هر نقطه ای که بخواهند سفر می کنند و نیازی به وسیله ای ندارند که توسط آن بخواهند مسیرهای حرکت خود را از نقطه ای به نقطه دیگر طی کنند . چون در هر زمان و نقطه ای که ارواح بخواهند ، بُعد زمان و مکان را خنثی می کنند و از سوی دیگر ، نیازهای خود را با استفاده از تأثیر عقل بر ماده ، تهیه می نمایند و نیازی به وسیله نقلیه ای مانند بشقاب پرنده و امثال آن ندارند .

در جای دیگر ایشان نوشته اند که استاد روحی ، شاگرد را به محلی که در آن میدانی به محیط دویست هزار کیلومتر بود ، برد . تصور می کنم در این قسمت رقم از دست ایشان خارج شده . چون اولاً" زندگی در عوالم روحی ، مانند زندگانی حیات مادی می باشد و زمانی که ارواح وارد محیط جهان سوم می شوند، تا مدت ها نمی توانند این حقیقت را بپذیرند که مرده اند و روح آنها به بهشت انتقال یافته است ، به این دلیل که تشابهات بسیاری بین این کره خاکی و جهان سوم روحی وجود دارد ، ثانیاً" نوشته اند که در وسط این میدان ، مجسمه ای قرار داشت و از بلندی ، سر این مجسمه داخل ابرها قرار گرفته بود . نظر ایشان در مورد حرکت به دور محیط آن میدان ، این است که ، اگر کسی



می خواست اطراف این دایره را طی کند، روزها طول می کشید تا این که بتواند به نقطه اولیه خود برسد و محیط دایره را یک دور بزند، حال این ستوان پیش می آید که ارتفاع متوسط ابر در کره خاکی که معیار ایشان بر آن پایه می باشد، چقدر است، آنچه از ظواهر امر بر می آید، نویسنده محترم و استادشان، معیارهای حیات مادی و کره خاکی را در نظر گرفته اند و من برای اطلاع خوانندگان عرض می کنم که حد متوسط ارتفاع ابر حدود بیست هزار پائی سطح کره زمین است و آن هم رقمی حدود هفت کیلومتر می شود، زمانی که چشم شما در آن جهان قادر به دیدن این مسافت نباشد، چگونه پیرامون میدانی را به اندازه دویست هزار کیلومتر تشخیص داده اید و اگر شما معیارهای مادی را در نظر گرفته اید، باید بدانید که یک فرد سالم، در ساعت حدود پنج کیلومتر راه می رود و اگر بدون توقف دور این میدان را به طور شبانه روز بپیماید حدود چهار سال باید راه برود، در صورتی که شما، آن را با چندین روز مقایسه کرده اید و اگر حرکت به صورت قدرت های روحی باشد که طی این مسافت بیش از چند لحظه نمی تواند باشد، حال این چند روز و این مسافت از کجا آمده، خود سئوالی است بسیار عجیب و خارج از عقل و منطق مادی و روحی.

در جایی دیگر، استاد روحی او را به نزد خدایی در جهان می برد که آن خدا از استخوان هایی شفاف و براق و ...، به وجود آمده بود که خدا با آنها به صحبت نشست و با خواهش و تمنا و ردیابی، آدرس خدای اصلی را از او گرفتند و به محل خدای اصلی راه یافتند، زمانی که به آن خدای اصلی رسیدند مشاهده کردند که خدا، در میان سه قله کوه، به صورت بشری بر روی تخت خود نشسته است و زمانی که نویسنده به صورت آن خدا نگاه می کند، قیافه ای مانند صورت استاد روحی خود را که یک انسان است، در چهره او مشاهده می نماید، درست است که تمام خدائول مشاهده، در وجود حق تعالی می باشد، یا بهتر بگویم



ذره ای از خصلت و محسنات خداوند متعال، در وجود والاترین انسان های روی کره زمین می باشد. ولی خداوند، به صورت بشر نیست که او را در عالم کبریائی، مشابه یک انسان بتوان دید که بر تختی تکیه زده و با یکایک افراد بشر یا ارواح محافظ و...، ساعت ها سخن بگوید. زیرا خداوند، اصل قدرت و انرژی عالم هستی و کائنات می باشد و ذره در مقابل آن هیچگونه تاب مقاومت ندارد و به محض این که به اصل خود برسد، جزئی از آن می شود و سپس محو در ذات اصلی خویش می گردد.

خدای کائنات ما، بر تمام سیارات و ثوابت و... که تا به حال به طور مرئی دیده شده اند و یا در آینده شناخته خواهند شد، با انرژی و قدرت ذاتی و بی انتهای خود فرمانروائی می کند و این انرژی نمی تواند به صورت یک بشر متجلی شود که در بین سه کوه تختی زده و زندگی نماید. تصور می رود که نویسنده محترم، قدرت و شوکت ذات احدیت را با ظاهر سازی قدرت و شوکت پادشاهان و... که در کره مادی زندگی می کنند، اشتباه گرفته است. چون هیچ یک از ارواح مترقی گفته و نظریات نویسنده آن کتاب را در مورد حقایق زندگانی و عالم ارواح و وجود ذات خداوند، تأیید نکرده اند و ذات احدیت را بگونه ای بسیار منطقی و عقلی و علمی بیان کرده اند که در کتاب دایره خلقت آن را نوشته ام که با نظریات فوق، کاملاً مغایرت دارد.

امروزه زمانی نیست که کسی بتواند برخی از حقایق روحی را نادرست و دگرگونه جلوه دهد و برای سرگرمی خوانندگان و مشتاقان حقایق نیروهای ماوراء الطبیعه و یا برای درآمدهای شخصی خود و...، مطالبی نادرست و خیال پرورانه را از حقیقت روحی و نیروهای ناشناخته بنویسد. چون زمانی است که ارواح، برای شناساندن حقایق حیات به کره خاکی می آیند و به سادگی با برخی از افراد بشر، تماس حاصل می کنند، به طوری که امروزه بشر با نیروی



عقل و علم، می تواند با ارواح تماس حاصل نماید و گاهی وجود آنها را با چشم معمولی مشاهده کند و از آنها عکس و فیلم بردارد و وجود ذاتی آنها را به همگان بنمایانند .

با فرا رسیدن قرن بیستم، بخصوص آخرین سال های آن، که تماس های بسیار پربراری را بشر با ارواح برقرار کرده است، کسی نمی تواند بدون شناخت واقعیات، مطالبی را درباره زندگانی پس از مرگ بنویسد .

تمام دانشمندان روح شناس دنیا، در هر نقطه ای از این جهان، حقایقی را از عالم ارواح و زندگانی روحی و بهشت و ...، بیان کرده اند که با نظریات و نوشته های آن نویسنده آمریکایی مطابقت و برابری ندارد و از طرفی، افرادی که مطالب و حقایقی را درباره عالم ارواح می نویسند، در حقیقت استاد و معلم حقیقی آن نویسندگان، خود ارواح مترقی ای هستند که از سوی خداوند سببشان بر آنها نازل می شوند، تا بتوانند وظیفه و فریضه خود را که اوامر و خواست خداوند است، به نحو مطلوب انجام دهند . آنها حقایقی را به صورت الهامی در اختیار بشریت می گذارند که تعدادی از افراد، آنها را به صورت رساله یا کتاب هایی، در اختیار همگان قرار می دهند، به همین دلیل خداوند می فرماید: «روح را به امر خود بر هر یک از بندگان که بخواهد می فرستد، تا او خلق را از روز قیامت آگاه کند .»

تعدادی از افراد بشر که قدرت نگارشی دارند، رؤیاهایی را که در خواب مشاهده می کنند و یا برخی از تجسم حالات خلسه خود را با حقایق روحی اشتباه می گیرند و تصور می نمایند که هر رؤیایی را در خواب یا در برون فکنی ها می بینند کاملاً "مطابقت واقعی با حقایق روحی و عالم کبریایی دارند و سپس آن مطالب را در نوشته های خود به گونه ای هیجان انگیز در می آورند و به عنوان یک حقیقت روحی یا حالت های حقیقی عوالم کبریایی و ... در اختیار همگان قرار



می دهند . در صورتی که این اشخاص باید بدانند ، عالم ارواح و وجود ذات خداوند متعال ، جزو حقایق عالم هستی است ، نه تصورات و تخیلاتی که در ذهن برخی از افراد ، در بیداری یا در خواب ، به وجود می آیند .

باید یک حقیقت را در اینجا بیان کنم که متأسفانه ، در بسیاری از کشورهای دنیا ، سازمانی وجود ندارد که این قبیل کتاب ها یا فیلم هایی را که توسط افراد مختلف و غیر مجاز نوشته می شوند ، بررسی و مطالعه نماید و چنانچه آن نوشته ها با حقایق روحی مطابقت داشته باشند ، اجازه چاپ و تکثیر آن را صادر کند ، کما این که یک نویسنده دیگر آمریکایی ، مبادرت به نوشتن چند جلد کتاب تخیلی به نام های مختلف نمود و دو نفر سرخ پوست جادوگر ، را به عنوان کسانی که حقایقی را به صورت عینی به وی می نمایانند و او تمام آن حقایق را به رشته تحریر در می آورد ، در این کتاب ها نوشت . کتاب های او در سراسر دنیا سر و صدایی به راه انداخت و به اکثر زبان های دنیا ، منجمله به زبان فارسی نیز متأسفانه ترجمه گردیدند . این کتاب ها در اندک مدتی موجب بد آموزی اکثر افراد جوامع بخصوص جوانان شد که عده کثیری را به انحرافات اخلاقی ، اجتماعی و... کشانید ، تا این که خود دولت آمریکا ، از وی خواست که آن جادوگران را معرفی کند تا حقایقی برای آنها روشن شود و پس از مدتی ، نویسنده برای رهایی خویش ، اظهار داشت : « آن دو نفر جادوگر ، به محض آگاهی از این خبر ، که دولت آمریکا طالب دیدار آنها شده است ، طنابی را از جیب خود در آوردند و به آسمان پرتاب کردند و سپس سر طناب را گرفتند و در پهنه آسمان آبی ، آنقدر از طناب بالا رفتند ، تا این که ناپدید شدند .

من به عنوان یک انسان ، از دولت های جهان که قلم را برای همگان آزاد گذاشته اند ، تقاضا دارم به این حقیقت توجه داشته باشند که آزادی قلم ، با حقیقت گویی با نوشته های کتاب ، جدا است ، اگر فردی ، وجود حقیقتی را به



طور آزادانه بنویسد و در اختیار همگان قرار دهد ، حق استفاده از آزادی قلم را دارد ، نه این که هر مطلب دروغی را به هر شکلی که بخواهد ، به عنوان آزادی قلم ، در اختیار افراد ناآگاه قرار دهد و موجب ، اختلالات و تغییراتی در عقاید و خواست های دیگران شود .

آزادی قلم ، در مسیر حقیقت و تکامل است ، نه تباهی و گمراهی دیگران . آزادی ، باید در سطح علمی و اجتماعی و مذهبی و ... ، باشد و مطالبی که با هیچ یک از آنها نسبتی ندارد و موجب تخریب حقایق و درستی ها می شود چه آزادی ای است . همین آزادی قلمی را که دولت آمریکا به نویسنده خیال پرداز خود به نام «کارلوس کاستاندا» داد ، موجب گردید تا صدها جوان به خاطر اجرای دستورات غلطی که نویسنده در کتاب هایش به خوانندگان خود داده بود ، جان خویش را از دست بدهند و هزاران هزار نفر از جوانان آمریکایی و سایر کشورهای جهان ، از مسیرهای صحیح اجتماعی ، خانوادگی و ... ، خارج شوند و به سمت انحرافات اخلاقی ، اعتیادهای گوناگون و ... ، کشیده گردند .



## رابطه عقل بشر با عقل کل عالم هستی

بشر از دو قسمت کاملاً متفاوت و متمایز نسبت به یکدیگر به وجود آمده است که یکی از آنها را جسم مادی و دیگری را روح تشکیل می دهد و هر یک از این دو قسمت در مورد درک، فهم، عقل، احساس و... دارای قدرت و عملکرد جداگانه ای می باشد و همکاری این دو موجب شناخت و تشخیص می گردد. زمانی که در علم روحی، از وجود و عملکرد مغز سخن به میان می آید، قدری با گفتار فیزیولوژیست های جهان تفاوت دارد. چون آنان مغز را مرکز تمام فعل و انفعالات عقلی و دانسته های بشر می دانند و معتقدند که تمام نیروهای عقلی، فکری، ذهنی، ضمیر آگاه، ناخودآگاه و... در این عضو خاکستری رنگ که حدود ۱۵۰۰ سانتیمتر مکعب حجم دارد، جمع می باشند و هیچ نیرو یا قدرت عقلی، در فرآیند آن وجود ندارد و در نهایت تمام علم و دانش و شناخت آنان، به مغز ختم می شود و فراتر از آن گامی بر نمی دارند. ولی در علم روحی، دانشمندان روح شناس، تمام نظریات فیزیولوژیست ها را از نظر ارتباط مغز با سلسله اعصاب و عکس العملی که توسط ارگان های مختلف بدن به مغز بر می گردد، قبول دارند و از طرفی دیگر، توسط علم روحی اثبات می کنند که مغز بشر، از نظر اخذ دستور، تابع نیروی دیگری به نام عقل است و این عنصر خاکستری، فقط وظیفه دریافت امواج عقلی را دارد، تا این که بتواند این امواج را از طریق سلسله اعصاب، به ارگان های مختلف بدن و از آنجا به سلول ها انتقال





دهد و بازتاب آن فرامین را، از همان مسیر، دریافت نماید و سپس ادراک و احساس خویش را به امواج عقلی تحویل دهد، تا این که در عقل، مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد و سپس آن را بپذیرد و یا در صدد زد آن برآید، عقل بشر در جسم مادی، قرار ندارد و این عنصر موجی جزو تن پوش افراد بشر است و محل استقرار روح بشر نیز در تن پوش وی می باشد و زمانی که جسم مادی فردی در اثر فرا رسیدن مرگ، می میرد، مغز هم که یک عنصر مادی محسوب می گردد به سرنوشت آن دچار می شود.

هر دین و مذهب و قبیله ای به نسبت شناخت و اعتقادات خویش با این جسم مادی، عمل خاصی انجام می دهند، یعنی گروهی این جسم را پس از جدایی روح از آن می سوزانند و گروهی آن را در هوای آزاد قرار می دهند، تا تمام قسمت های آن طعمه حیوانات گوشتخوار شوند و عده ای آن را در زیر خروارها خاک مدفون می نمایند، تا این که بوی تعفن و گندیدگی آن به خارج سرایت نکند و موجب ناراحتی سایرین نگردد. در همین زمان مغز هم با جسم مادی از بین می رود و هیچ اثر ظاهری، از آن بجای نمی ماند.

بحث و استدلال علمای روح شناس، پس از به وجود آمدن این دگرگونی جسمی شروع می شود، یعنی زمانی که جسم مادی که مغز در آن قرار دارد، به گونه ای از بین می رود و در نهایت نابود می شود، روح وی پس از این مفارقت به زندگانی دیگری روی می آورد و همچنان به نوع جدیدتری، ادامه حیات می دهد.

زمانی که با روح فردی که سال ها است، جسم مادی وی پوسیده و حتی استخوان های آن جسم مادی نیز از بین رفته است، تماس برقرار می شود، با کمال بیچشمی مشاهده می گردد، روحی که در جلسات روحی حاضر شده، تقریباً از این عقل و ضمیر همان حیات مادی خویش می باشد و حتی پس از



گذشت چند سال که جسم مادی به یک نوع سرنوشت انهدامی دچار شده است، هنوز آن روح شناخت های خود را از دست نداده و اطلاعات زمان حیات را به طور دقیق و کامل بیان می کند. در اثر مشاهده چنین پدیده هایی است که، دانشمندان روح شناس از فیزیولوژیست ها سؤال می کنند که اگر عقل، ضمیرها، درک، فهم و ... بشر، در مغز وی وجود دارد، چگونه ممکن است که روحی پس از بین رفتن کامل جسم مادی و مغز، بتواند تمام وقایعی را که در زندگی گذشته فردی روی داده اند، به یاد آورد و شناخت های زمان حیات مادی خود را از دست ندهد، مگر نه این که آنان اظهار می دارند تمام محفوظات عقلی بشر در مغز وی جای دارد؟ حال که مغز به سرنوشت جسم مادی دچار شده و کاملاً از بین رفته است، این روح تمام اطلاعات زمان حیات مادی خود را از کجا به دست آورده و چگونه امکان دارد، بتواند به کلیه سئوالاتی که مربوط به زمان حیات مادی وی می باشد، پاسخ صحیح گوید؟ با توجه به واکنش های روح، پس از متلاشی شدن بدن است که همگان باید این حقیقت را بپذیرند که مغز بشر، تنها واسطه بین عقل و ارگان های مادی می باشد و هیچ نوع ذخیره ای را به عنوان محفوظات، ادراک، ضمیر ناخودآگاه و ... در آن جای ندارند و قسمت های مختلف آن که از نظر علم فیزیولوژی تقسیم بندی شده اند، فقط می توانند امواجی را که از طریق بخش های مختلف عقلی، به آن قسمت های مغز می رسند، دریافت نمایند. و توسط امواج برگشتی، همان اخبار و اطلاعات را به قسمتی که امواج را به مغز ارسال کرده بود، تحویل دهند. در این راستا هر چه مغز سالم تر باشد و بتواند ادراک بیشتری را از عقل دریافت نماید، به همان نسبت هم افراد دارای قدرت های عقلی بیشتری می باشند و هر چه مغز فردی گه پنهانش گیرندگی کمتری داشته باشد، حالت غایب ذهنی و کند ذهنی، عقب افتادگی و در نهایت جنون در افراد به وجود می آید.



از نظر شکل ظاهری، مخ یا مغز را می توان به مغز گردویی که ده ها برابر از آن بزرگتر است، تشبیه کرد که دارای دو نیمکره کاملاً مشخص می باشد و در انتهای آن، مخچه قرار دارد که یکی از بزرگترین عمل این عضو، حفظ تعادل در جانداران است. مغز و مخچه بر روی پایه ای بلند، به نام نخاع قرار گرفته اند. شبکه های غشاء مغزی تا نخاع ادامه می یابند که از ماده ای سفید و خاکستری رنگ، تشکیل یافته اند.

در پایه مغز، غده هیپوتالاموس قرار دارد، اگر روزی اتفاقی برای قسمت های کلی مغز، رخ دهد و یا بخشی از آن را به دلایلی از جمله خارج کنند، مشاهده می شود که بشر کلیه قدرت ادراک و احساس و خاطرات خود را از دست نمی دهد. این آزمایش از نظر علوم پزشکی، به اثبات رسیده است. مغز فردی در داخل مجموعه اش به صورت مایعی در آمده بود و او را عذاب می داد، هنوز هم صاحب درک، احساس و خاطرات بود و زمانی که مغز او را برای شناخت مرض، تحت عمل جراحی قرار دادند، غیر از مشتی آب غلیظ، همراه با برخی از مواد معلق، چیز دیگری در آن نیافتند.

با توجه به بروز چنین حقایقی که از نظر علمی رخ داده و اکثریت قریب به اتفاق بیولوژیست ها از این حقایق آگاهی کامل دارند، مع الوصف هنوز هم مغز را مرکز تماس های عقلی و شناخت ها و احساس و ادراک و ... می دانند و حاضر نیستند فرای آن گامی بردارند، تا این که حقایق دیگری بر آنها آشکار شود.

غده هیپوتالاموس که در پایه مغز قرار گرفته، دارای وظایف بسیاری می باشد، این غده از خود هورمون هایی را ترشح می کند که مواد مترشحه آن، در اکثر فواید و انفعالات بدن، نقش مهمی را ایفا می کنند، به طوری که عمل آن در بسیاری از ساز بدن، از سایر غدد بیشتر است.

مغز و جوانب آن، اعضاء و عناصر دیگری نیز وجود دارند، وظیفه تمام



آنها، گرفتن امواجی است که از خارج و از طرف عقل بر قسمت های مختلف مغز وارد می شوند و هر یک از قسمت های مغز، امواج بخصوصی را دریافت می کنند و برای عکس العمل، توسط نخاع و سلسله اعصاب و...، آن امواج را به اعضاء و ارگان های مختلف بدن روانه می دارند و پس از آن، عکس العمل ها را توسط نرون های عصبی به مغز، یعنی به همان قسمتی که این امواج را به بدن ارسال نموده بود، می فرستند و در اینجا وظیفه مغز، تقریباً "خاتمه یافته است". چون این امواج را به امواج عقلی، برای تجزیه و تحلیل و بررسی و تصمیم گیری، ارسال می نماید، تا این که عقل در این میان، تصمیم خود را از امواج اولیه ای که به مغز فرستاده بود، اتخاذ نماید و امواج دیگری را برای نتیجه گیری به مغز ارسال دارد.

با توجه به این که شناخت عقل، امر بسیار مهمی است. ولی افراد کمی در دنیا وجود دارند که اطلاعات کامل و کافی، از چگونگی و حالت آن دارند. اگر از اکثر افراد، در سطح کره زمین سؤال شود، عقل چیست و در کجا قرار دارد؟ اکثراً جواب می دهند، عقل در مغز سر، جای گرفته و عقل همان مغز است و اختلافی بین آنها وجود ندارد. در صورتی که حقیقت امر، چنین نیست و امروزه علم روحی جدید، این حقیقت را به اثبات رسانیده است که در مغز یا مغز بشر، چیزی به نام عقل وجود ندارد و این نیروی درکی، در خارج از جسم مادی جای دارد.

اگر فردی، شناخت کافی از ذات وجودی خویش داشته باشد، مسلماً چنین نظریاتی را در مورد عقل نخواهد داد. زیرا در علم روح شناسی، کاملاً مشخص و محرز گردیده است که ذات وجودی بشر، تنها از جسم مادی به وجود نیامده، بلکه در پایداری حیات کالبد مادی، عناصر و نیروهای دیگری نیز سهم می باشند که هر یک از آنها به تنهایی دارای خصوصیات و قدرت های



جداگانه ای هستند و مجموع این نیروها و جسم مادی تشکیل دهنده حیات افراد بشر می باشند، در غیر این صورت، اگر هر یک از این عناصر یا نیروها مدتی از جسم مادی دور شوند و یا برای همیشه آن را ترک کنند، دگرگونی هایی در این جسم، به وجود می آید که از آن پس اختلالات عجیب و غریبی در ادامه حیات مادی جسم، بروز می کند که در نهایت منجر به نابودی آن می شوند.

روح بشر یا در اصل همان جوهر عقل، بر خلاف عناصر تشکیل دهنده جسم مادی که تماماً از عالم خاک به دست آمده اند، به تدریج از عالم ملکوت خداوند متعال به تکامل رسیده است و این عنصر الهی، موجب بروز ادامه حیات، در تمام جانداران عالم می گردد و نبودن آن با نابودی حیات کلیه عناصر و موجودات، برابر است و جسم مادی که از عناصر مختلفی تشکیل یافته است، در صورت عدم آن مجبور به فنا می باشد.

در این کتاب، بارها از وجود و بقای روح، صحبت شده، البته احتمال این که در برخی از مواقع موجب کسالت یا خستگی خوانندگان محترم گردد، وجود دارد. ولی من از طرز به کار بردن این نوع نگارش، هدف خاصی دارم و می خواهم وقتی که خواننده از مطالعه این کتاب فارغ شد، برخی از لغات و حتی جملات این کتاب، ملکه ذهن او گردد و در زمان های فراقت و بی کاری به این ملکات ذهنی خویش بیاندهد. البته منظور من (نویسنده) با کسانی که به وجود و بقای روح معتقد می باشند و بر مبنای اعتقادات باطنی و شناخت های خویش، مبادرت به خواندن این قبیل کتاب های روحی می کنند، نیست. بلکه منظور افرادی هستند که این کتاب ها را برای اولین بار به دست خود گرفته اند و شاید هم پس از مطالعه یک کتاب روحی، مبادرت به خواندن کتاب دیگری نمایند. ولی این قبیل افراد برخی از لغات را همیشه با خود همراه دارند و در زمان بروز اتفاقات ناشناخته، قدرت روح و قدرت های نهان را به یاد می آورند و



ذره ای بر اعتقادات خویش می افزایند . چون شناخت های اکثریت افراد این جهان ، بر مبنای ادراک و حواس های ظاهری ای است که همگان از آن آگاهی و شناخت هایی دارند و همیشه سعی می کنند : تمام وقایع و حالت هایی را که در زندگی فردی یا اجتماعی آنها بروز می نمایند ، بر مبنای همان شناخته های خویش تشخیص دهند و آنها را ارزیابی کنند ، در صورتی که حقیقت امر چیز دیگری است که با حواس پنجگانه افراد قابل تشخیص نیست و می بایست از علوم فلسفی ، برای شناخت آنها کمک گرفت . زیرا در بین ادراک ، یک سلسله فهم و احساس دیگری نیز وجود دارند که آنها به صورت بدیهی و حقیقی هستند و وجود ذاتی آنها به خودی خود واضح و آشکار می باشد و توسط این ادراک ، گروهی از حقایق را می توانیم به اثبات برسانیم . فرضاً یکی از آنها، اثبات وجود عقل خارج از جسم مادی است و این حقیقت را می توان توسط برخی از آگاهی های احساسی و ادراکی که به طور مشخص ، شناخته شده اند و شکی در وجود آنها نیست ، پذیرفت و یا وجود قدرت های خارج از جسم مادی را مانند الهامات که گاهی بر برخی از افراد بشر به گونه خاصی اثر می گذارند و مطالبی به وی تفهیم می شوند را پذیرا شد . چون این نوع حواس ادراکی ، قابل لمس و رویت نیستند و نمی توان آنها را به صورت عینی و تجربی مشاهده کرد و سپس پذیرفت . فرضاً تمام اجسام مادی را در جهان به صورت یکپارچه مشاهده می نمائیم ، به طوری که هیچگونه از هم گسیختگی ای در آنها مشاهده نمی شود . ولی زمانی که به ساختمان اصلی آنها که از ذرات بسیار ریزی تشکیل یافته اند ، دقت می نمائیم ، متوجه می شویم که در بین هر یک از این ذرات ، فواصل و محل های خالی فراوانی وجود دارد . اما احساس ما قادر به تشخیص و درک و فهم آنها ، به طور طبیعی نمی تواند باشد و ما آنها را به صورت کاملاً بهم پیوسته و یکپارچه تشخیص می دهیم و به همین صورت هم این اشتباهات را



می پذیریم .

امکان دارد که عده ای ، علت این بهم پیوستگی اجسام را ، از خطای باصره بدانند . ولی چنین اظهاراتی هیچگونه لطمه ای به استدلال آنها وارد نمی کند . زیرا همین خطاهای دید و احساس ، خود نوعی ادراک است و برای شناخت و تجزیه و تحلیل آنها ، می بایست مرکزی در ذات وجودی بشر قرار داشته باشد ، تا بتواند آنها را از یکدیگر تمیز دهد .

اگر بخواهیم دو صورت ادراکی را نسبت به یکدیگر مقایسه نمایم و از اتحاد و هماهنگی و یا تغییر حالت آنها مطلع شویم ، در مرحله نخست ، می بایست آن دو صورت ادراکی را کاملاً در کنار هم قرار دهیم و سپس با قدرت عقل ، آنها را بسنجیم و بشناسیم و سپس از یکدیگر تفکیک نمایم . تشخیص و تمیز دادن قدرت و صورت های ادراکی ، اکثراً با میانجی گری علوم فلسفی امکان پذیر می باشند ، در غیر این صورت ، امکان درک و فهم آن بسیار دشوار است . یکی از همین حالت های ادراکی را تأثیر عقل بر ماده و یا ماده بر عقل تشکیل می دهد که درک و فهم چنین حقیقتی برای عموم ، تقریباً امر غیر ممکن است ، مگر این که بتوانیم از علوم فلسفی کمک بگیریم و به شناخت و درک آن نائل آئیم .

برای درک و شناخت تأثیر عقل بر مغز و یا انعکاس موجی مغز بر عقل می بایست به برخی از حقایق حیات که از نظر ادراکی بسیار ساده هستند ، اشاره ای نمود و سپس به شناخت ذات اصلی عنصر به وجود آورنده تمام عالم پرداخت و دانست که اجسام از چه ذاتی به وجود آمده اند و عقل بشر ، با توجه به این که از مجموع برخی از فرکانس های مختلف موجی پدید آمده ، چگونه می تواند بر ماده که از نظر شکل ظاهری بسیار سفت و سخت است ، اثر بگذارد . زیرا این دو ، هر یک از عناصری غیر متجانس ، از نظر شباهت ظاهری ، تشکیل یافته اند و دارای اختلافات فاحشی با یکدیگر می باشند . در نتیجه



تأثیر پذیری ظاهری آنها نسبت به یکدیگر، امر غیر ممکنی به نظر می رسد. عناصر سازنده عالم خاکی، از اجسام مختلفی تشکیل یافته اند که اکثر آنها از موادی سخت هستند و هیچ وجه تمایزی از نظر ظاهر با امواج عقلی ندارند. در مرحله نخست چنین به نظر می رسد که این دو، به هیچ وجه نمی توانند تأثیری نسبت به یکدیگر، از خود بجای بگذارند. ولی زمانی که در این مورد قدری تعمق می کنیم و از نظر علمی عناصر را تحت بررسی قرار می دهیم، به این نتیجه می رسیم که تأثیر پذیری امواج بر ماده، امر مشکل و نشدنی نیست. زیرا امواج عقلی و ماده از نظر ذاتی مشابهت ساختمانی فراوانی نسبت به یکدیگر دارند و در اصل ذات سازنده هر دو، یکی می باشد.

علم فیزیک، امروزه در جهان این حقیقت را به اثبات رسانیده است که تمام عناصر عالم، از امواج بخصوصی به وجود آمده اند و سختی و فشردگی اجسام نسبت به یکدیگر، مربوط به مشخصات و مختصات امواج سازنده آنها می باشد و تمام اجسامی که در روی کره زمین یافت می شوند، از نظر طول، دامنه، سرعت و قدرت موجی، با یکدیگر اختلاف دارند و عناصر را بر مبنای همین مشخصات و مختصات امواج، نامگذاری کرده و آنها را در جهان می شناسند. کلیه عناصری را که در عالم هستی به عنوان ماده ای فشرده و سخت، مشاهده می نمایم، در اصل از ذرات ریز و بهم چسبیده ای تشکیل یافته اند که طی شرایط خاصی، این ذرات را می توان از یکدیگر جدا کرد و در نهایت آنها را به صورت امواج خاصی در آورد.

بشر در قرن بیستم موفق نشده امواج را بشناسد و به طور کلی به آن دست یابد. ولی مسلماً در قرن بیست و یکم، تحول عظیمی در این علم به وجود می آید. چون افرادی که در روی کره زمین زندگی می کنند، تا زمانی که بر امواج تسلط نیابند و نتوانند قدرت و سرعت آن را مهار نمایند، هرگز قدرت رسیدن به





حیات در کهکشان ها را به دست نخواهند آورد و سرعت صوت و نور در مقابل این عالم بی انتها ، سرعتی بسیار ناچیز است و زمانی بشریت به سرعت دست می یابد که تمام وسایل سفر او از قدرت امواج استفاده شده باشد ، نه از ماده .  
 حال با توجه به شناخت مختصری که درباره عنصر تشکیل دهنده ذات اصلی عناصر و کلیه مواد عالم که ریشه تمام آنها از امواج هستند ، بی بردید ، به مراتب بهتر می توانید به چگونگی تأثیر پذیری امواج عقلی بر ماده و یا امواج ، بر عقل ، پی ببرید و علت تأثیر پذیری آن را نسبت به یکدیگر بدانید .

علمای روح شناس جهان ، بر این عقیده استوارند که کلیه عناصر و موجوداتی که در عالم وجود دارند ، مانند : جماد ، نبات ، حیوان ، سیال و ... ، دارای یک نوع جسم اثیری مربوط به خود می باشند و تمام اجسام اثیری ، دارای یک نوع عقل مخصوص به خود هستند و کلیه این موجودات و عناصر ، توسط این عقل و شعور خود می توانند با عالم خارج و یگانه قدرت هستی که همان عقل کل عالم است ، تماس برقرار نمایند و به ادامه حیات خود بپردازند ، وگرنه موجودی که فاقد جسم اثیری و عقل است ، در این عالم هستی ، مجبور به فنا می باشد . چون اجسام اثیری ، دارای یک نوع درک اثیری نیز می باشند که قدرت تحرک و ادامه حیات خود را از امواج عقلی و تحرکی اثیر عالم که در هر نقطه و زاویه ای از عالم و حتی فضا های خالی ذرات اتم رانیز پر کرده است ، دریافت می کنند و در اصل ، اثیر عالم است که با انتقال انرژی از عقل کل عالم هستی بر تمام موجودات ، این نظم و انضباط حیات را به وجود می آورد و سپس آن را به نحو احسن اداره می کند ، به گونه ای که کوچکترین ابزادی در نظم خلقت مشاهده نگردد و تمام ذرات از انرژی و عقل کل عالم هستی بهره مند شوند .

آنچه که از عقل ، شعور ، درک و ... ، کلیه عناصر و موجودات عالم هستی  
 در این عالم میان می آید ، هرگز نباید آن را با عقل ، فهم و درک افراد بشر سنجید و



انطباق داد . زیرا هر یک از موجودات عالم ، دارای یک نوع عقل بخصوص و مربوط به خود می باشند و قابل قیاس با ادراک و عقل بشر نیستند . چون این نیروی عقلانی ، به نسبت حد تکامل ، در هر موجودی وجود دارد . ولی باید به این حقیقت توجه داشته باشید که در کنار عقل کلیه موجودات و عناصر عالم ، یک نوع نیروی عقل اثیری بسیار قوی و ارزشمندی وجود دارد که از قدرت اندیشمندانه خاصی برخوردار می باشد ، به طوری که می تواند عقل تمام موجودات و حتی ذرات عالم هستی را تحت نفوذ و کنترل خود در آورد و در هر لحظه ای آنها را کنترل و اداره نماید . این عقل اثیری که قدرت تمام ذرات عالم را در اختیار دارد و آن را کنترل می کند ، نمی تواند نیروئی غیر از قدرت عقل کل عالم هستی که کائنات را اداره می نماید ، باشد .

وجود عقل در عالم ، موجب جلوگیری از توقف حیات می شود و این همه حیات های مختلف حیوانی ، گیاهی ، جمادی و ... را اداره می کند و از توقف باز می دارد . زیرا توقف حیات در هر مرحله ای از زندگی و در طول حیات ، موجب پیدایش فنا و نیستی هر عنصری که در وجود ذاتی وی توقف به وجود آمده است ، می شود . چون همان گونه که می دانیم ، حیات کلیه عناصر و موجوداتی که در عالم هستی وجود دارند ، از امتداد و بهم پیوستن زمان های مختلف و متناوب ، پدید آمده است و ادامه هیچ نوع حیاتی را با فواصل زمانی و تناوب های مختلف ، نمی توان مشاهده کرد ، به این علت که قوانین حیات ، در عالم هستی ، از تطور پیروی می کنند و اگر هر عاملی ، دلیل بر توقف حیات شود ، آن را نمی توان ، جز قوانین اصلی خلقت دانست . چون قانون خلقت ، در اصل ، عدم توقف حیات است ، نه توقف حیات ، و برای به وجود آمدن چنین نظم و ترتیبی که از توقف حیات در هر زمانی جلوگیری به عمل می آورد ، وجود عقل مدبر و نیرومندی در عالم ، ضروری است ، تا این که خلقت و حیات ،



بتوانند ادامه داشته باشند و این عقل ، بر تمام عقل اثیری موجودات عالم ، نظارت مستقیم و حکمفرمایی نماید ، تا مبادا خلأ در این نظم حیات عالم به وجود آید .

آنچه مسلم است ، هیچ نیرو و یا عقل جزئی ، در این عالم نمی تواند چنین وظیفه مهمی را به عهده داشته باشد و تنها عقلی که این قدرت را در عالم هستی می تواند اداره نماید ، عقل کل عالم هستی یا روح اعظم کائنات است . از نوشته های فوق به این نتیجه می رسیم ، عقل ، درک و فهم هر موجودی که در این عالم خاکی زندگی می کند ( حیوان ، نبات ، جماد و ... ) می بایست به اندازه سیر تکاملی و فهم و درک خود ، ذره ای از وجود عقل کل عالم هستی را دارا باشد ، تا این که به طور مستمر و دائم بتواند از طریق اثیر عالم ، تابع نیرو و قدرت فرکانس امواج عقل کل عالم هستی ، باشد و توسط این نیروی عظیم ، اداره شود و به شکل حیاتی که مربوط به خود او است ، ادامه دهد . زیرا کلیه ظواهری را که در حیات خود مشاهده می کنیم ، غیر از یک نوع قدرت و فرکانس عقلی ای که از مجموعه رموز و علائم و نیروهای نهان تشکیل یافته و به گونه ای بر عقل کلیه عناصر و موجودات اثر می گذارد ، نیرو و یا قدرت دیگری نیست و این نیروهای عقلی ، گاهی از طریق عقل کل عالم هستی ، به صورت وحی و الهام بر موجودات اثر می گذارند و تغییراتی را در آنها به وجود می آورند و هر ذره یا عنصر و موجودی ، به نسبت فهم و درک عقلی خود ، حیات خویش را اداره می کند .

امروزه اکثریت قریب به اتفاق علما و دانشمندان جهان ، حتی ماده گرایان ، به حقیقت ذات وجودی نیروی عقلی اندیشمندی در ماوراء ماده و ظواهر حیات مادی ، اعتقاد کامل دارند و می دانند که در جهان هستی ، یک عالم نامرئی دیگر نیز وجود دارد که توسط عقل مدبری که همان عقل کل عالم هستی است ، اداره می شود و تمام نیروی امواج و قدرت دائم اثیری عالم ، به واسطه آن عقل ، هدایت



و کنترل می شود ، در خاتمه ، به این نتایج دست می یابیم که :

اولاً ، کلیه موجودات و عناصر عالم هستی ، از نبات ، حیوان ، جماد و ... ، دارای قدرت عقلی هستند و عقل کلی در کائنات وجود دارد که تمام این عقل های کوچک و بزرگ عالم حیات را اداره می کند و تمام آنها نیز تابع مستقیم آن عقل می باشند و از طریق آن ، نیروهای خود را به دست می آورند و در اصل ، تمام عقل های موجود در عالم ، از عقل کل تغذیه می شوند ، تا بتوانند به حیات خود ادامه دهند .

ثانیاً ، مواد تشکیل دهنده تمام عناصر و موجودات در سطح کره عالم هستی ، از یک منبع کلی و اصلی سرچشمه گرفته اند و عناصر تشکیل دهنده آنها ، تقریباً یکسان هستند ، یعنی تمام عناصر عالم ، از امواج گوناگونی به وجود آمده اند که موجب مشخصات و مختصات آنها می گردد و هر عنصری دارای خاصیت موجی مربوط به خود می باشد ، به همین دلیل ، امواج عقلی در شرایط خاصی می توانند بر این امواج اثر بگذارند و یا بالعکس این امواج بر امواج عقلی مؤثر باشند .

ثالثاً ، عقل کلیه موجودات و عناصر عالم ، در جسم اثری و خارج از جسم ماده آنها قرار دارند و این امواج اثری عقلی ، تابع عقل کل عالم هستی می باشند و در نهایت هر عنصری می تواند به گونه خاصی بر عنصر یا امواج عقلی ، اثر بگذارد و یا از آنها اثر باشد .

رابعاً ، هر موجود و یا عنصر و یا ماده ای که در این عالم خاکی و عالم هستی وجود دارد ، در مسیر تکاملی خاصی در حال پیشرفت به سوی ترقی و تعالی است و به نسبت ادامه مسیر خود ، می تواند از قدرت عقل و انرژی عقل کل عالم هستی ، بهره مند شود تا این که روزی بتواند خود را از هر جهت به تکامل برساند و به سوی ذات اصلی یا عقل کل عالم هستی بازگردد .



## تن پوش

خودشناسی، یکی از پیچیده ترین علومی است که درک و دانش آن، موجب می شود که افراد بشر در زندگی خود به موفقیت های چشم گیری دست یابند و در زمان پس از مرگ نیز رستگار و کامیاب گردند. چون تا زمانی که فردی نتواند به ذات وجود خویش پی ببرد و عناصر تشکیل دهنده آن را به طور کامل بشناسد و به خو و خصلت و عادات خود پی ببرد، به موفقیت چندانی هم دست نمی یابد. یکی از این ناشناخته هایی که در زندگی بشر نقش آفرین است، روح می باشد که توسط واسطه ای نامرئی با این جسم مادی در تماس می باشد.

روح بشر عنصری است لطیف و آسمانی و جسم او از ترکیبی مادی و خشن به وجود آمده است. این عنصر روحی که در کمال سیالی و لطافت می باشد، برای نفوذ در جسم مادی که از عناصر و ترکیباتی مانند کربن، آب، نمک، ید و ...، به وجود آمده، از نظر ظاهری، امر غیر ممکن می باشد. ولی آنچه مسلم است، تمام موجودات زنده، دارای روح هستند و روح حیات جسم مادی آنها را اداره می نماید. حال چگونه این جسم مادی، در طول زندگانی خود صاحب روح شده و آن را با خود حمل می کند، بحثی است جداگانه که مختصری از چگونگی آن، ذیلاً از نظر خوانندگان محترم می گذرد.

خداوند متعال، در خلقت این عالم و آنچه در آن است، چیزی را کم نگذاشته و تمام نیازهای تکاملی را از گذشته، حال و آینده، پیش بینی فرموده است، به



طوری که روح بتواند قدرت جسم مادی را تحت کنترل خود در آورد و آن را برای مدت زمان معینی زنده نگاه دارد، عنصر دیگری به نام تن پوش « پریسپری » خلق فرموده که واسطه ای بین روح و جسم مادی باشد و شخصیت و استقلال روح را در تمام زمان ها کاملاً حفظ نماید. این عنصر الهی، پس از مرگ جسم مادی، تمام خاطرات و محفوظات عقلی ای را که مربوط به اعمال و کردار بشر در زمان حیات مادی وی می باشد، در خویش بروز داده است، در خود نگاهداری می نماید و تا مدت های مدیدی آن خاطرات را در خود حفظ می کند، تا این که در مسیر تکاملی بالاتری قرار گیرد و آن خاطرات و آگاهی های زمان حیات را از خود دور سازد.

امروزه علم روحی جدید توانسته، وجود این عنصر را به طور فیزیکی به اثبات برساند، به طوری که جای هیچگونه شک و شبهه ای برای کسی باقی نماند. چون این عنصر پس از مرگ جسم مادی، قدرت خود را از دست نمی دهد و موجب می گردد که ارواح در زمان تجسد، به خود شکل دهند و روح را قابل تشخیص و لمس و شناخت نمایند. وجود و بقای این عنصر، موجب شناخت بیشتری در به اثبات رسانیدن ادامه سلسله تکاملی روح، در این جهان و عوالم پس از مرگ می شود. چون اگر تکامل بعدی برای روح افراد بشر وجود نداشت، خداوند دانا، این عنصر را نیز مانند جسم مادی خلق می فرمود که پس از گذراندن یک حیات به کلی از بین برود و به اصل خود تبدیل گردد و هیچ آثاری از آن بجای نماند.

تا اواخر قرن نوزدهم و به وجود آمدن علم روحی جدید، کمتر کسی می توانست وجود آن را به طور یقین بپذیرد و اکثراً به صورت مناقشات لفظی و مباحثات فلسفی، در بین افرادی که معتقد به وجود و بقای روح بودند، با سایرین، رد و بدل می شد. ولی امروزه کسی نمی تواند وجود روح و تن پوش را



قبول نکنند . چون این حقایق به طور قطعی و مبتنی بر حس و شهود عینی ، به اثبات رسیده است .

حالت های جدیدی از خصوصیات افراد بشر که توسط علم روحی جدید ، به دست آمده اند ، تمامی حکایت از این دارند که تمام آنها مربوط به خصوصیات روحی آنها است و هیچ نسبتی با جسم مادی ندارد .

تن پوش یا جسم اثیری ، عنصری نیست که به تازگی شناخته شده باشد و یا آن را از دست آوردهای علم روحی جدید که از اواخر قرن نوزدهم ، خود را نمایانده است ، بدانیم . بلکه از ادوار بسیار دور ، ملل و قبایل مختلف جهان ، آن را می شناختند و هر کدام نامی بر این عنصر روحی گذارده اند ، برای مثال ، مصری های قدیم آن را « کا KA » و یونانیان « او شما OCHEMA » ، هندوها ، « لنگاشاریرا LINGA SHARIRA » ، فیثاغورث آن را در کتاب خود به نام ، محمل روح یا ائی دولون EIDOLON و برخی آن را بدن آسمانی و ایرانیان قدیمی فروهر و جدیداً "تن پوش و ... می نامند .

گاهی برخی از افراد می توانند طی شرایط خاصی به تن پوش یا جسم اثیری خود شکل مادی بدهند و آن را از جسم جدا نمایند و در محل دیگری ، یک جسم مادی ای را که کاملاً شبیه جسم حقیقی خودشان است ، به وجود آورند و اعمال و حرکاتی را نیز از خود بروز دهند که هیچ کس متوجه نشود . این شبهه ، مربوط به جسم اصلی یا اثیری شخص می باشد .

زمانی که در جلسات روحی مشاهده می شود ، روحی در بین حضار ، خودنمایی می کند و پس از اندک مدتی ، شکل مادی به خود می گیرد ، به گونه ای که با شکل اصلی وی ، در زمان حیات ، هیچگونه اختلافی ندارد . به این نتیجه می رسیم که آن روح ، در زمان ادامه حیات مادی هم دارای ، چنین قدرتی بوده است ، ولی برای بروز این حالت ، می بایست یک سری اقدامات اولیه و



زمینه سازی هایی انجام می شد، تا این که روح بشر زنده، بتواند در زمان حیات مادی نیز به این اعمال دست بزند و با استفاده از وجود تن پوش، جسم دیگری را شبیه جسم مادی خویش به وجود آورد.

امروزه علمای روح شناس، وجود تن پوش یا جسم اثیری را، به طور یقین قبول دارند، علاوه بر این گروه، افراد و یا دانشمندان، سایر علوم نیز به واقعیت وجودی این عنصر اثیری پی برده و بودن آن را انکار نمی کنند.

زمانی که ما معتقدیم تن پوش و روح بشر پس از مرگ جسم مادی، ادامه حیات می دهند، دلیلی وجود ندارد که این دو عنصر در زمان حیات مادی بشر قدرتی از خود نداشته باشند و در زمان حیات، تظاهراتی را از خویش بروز ندهند و از سوی دیگر زمانی که این دو عنصر، پس از مرگ جسم مادی، وجود دارند، می بایست در زمان ولادت بشر نیز حضور داشته باشند.

عمل تن پوش یا پریسپری را در زمان حیات، می بایست به معمار سازنده ای تشبیه کرد که به طور دائم در حال نوسازی، بازسازی و ترمیم کلیه قسمت های جسم مادی می باشد و از این میلیاردها سلولی که جسم مادی را تشکیل داده اند، دائما حفاظت و پرستاری و مراقبت می نماید و اجازه نمی دهد که نقصی در آن پدیدار گردد و اگر هم صدمه یا ناراحتی ای در آن به وجود آید، فوراً اقدام به رفع آن ناراحتی ها می نماید.

زمانی که بشر بتواند به نیروی ذاتی این تعداد سلولی که در جسم مادی وی قرار دارند، پی ببرد و نحوه زندگی و اداره و حفاظت آنها را بداند، از شگفتی های موجود در ذات خویش، مات و مبهوت می شود و از قدرت چنین نیروی عظیمی که جسم او را به وجود آورده، تعجب می نماید، مخصوصاً مسئله ای که از تمام آنها حیرت انگیزتر می باشد، وجود همکاری عجیبی است که در بین تمام سلول های جسم مادی حکمفرما می باشد، تا این که تمام





ارگان ها بتوانند وظایف خود را به نحو احسن انجام دهند و از این لحظه به بعد است که شناخت مدیر مدبری که این نظم را در تمام ارگان های بدن به وجود آورده ، امری بسیار مهم و حائز اهمیت جلوه گر می شود .

اگر در ذات وجودی خویش دقت کاملی بنمائیم ، متوجه می شویم که در این جسم مادی ، دائما "کنش و واکنش هایی به وجود می آیند که در اثر این فعل و انفعالات ، جسم مادی بتواند به حیات خود ادامه دهد . حتی اگر روزی ایرادی در یک قسمت از این جسم مادی به وجود آید ، تمام ارگان های آن بسیج می شوند ، تا هر چه زودتر بتوانند آن مشکل را مرتفع نمایند ، که جسم مادی بتواند به زندگانی خود ادامه دهد . چگونگی و انجام این اعمال را برخی از سلول ها و یا ارگان های جسم مادی به صورت مکانیکی ، شیمیائی ، فیزیکی ، عقلی و ... ، انجام می دهند، تا آن را از آسیب دیدگی برهانند .

مدیر مدبری که تمام وظایف به سازی و آماده نمودن جسم مادی را به عهده دارد ، چیزی غیر از تن پوش یا جسم اثری بشر نیست . چون تمام ملکات هر فردی ، از قبیل : عقل ، خرد ، فهم ، درک ، شعور ، ضمیر ناخودآگاه و ... ، در این قسمت ذات وجود قرار دارند ، به گونه ای که پس از مرگ جسم مادی ، تن پوش تمام این ملکات را با روح ، به عوالم پس از مرگ ، انتقال می دهد ، به همین دلیل هم زمانی که روحی در محل بخصوصی تجسد می یابد ، مشاهده می نمائید که این عنصر جدید که جسم مادی فردی را به وجود آورده است ، از تمام ملکات زمان حیات خویش برخوردار می باشد و حتی گاهی اعمال و حرکاتی را که در زمان حیات مادی به صورت عادت در جسم وی وجود داشته اند ، از خود بروز می دهند .

از نظر علم فیزیولوژی ، می دانیم که سلول های جسم مادی ، غیر از سلول های مغز و اعصاب ، همگی به طور دائم در حال بازسازی و جایگزینی



نسبت به یکدیگر می باشند و یا به گونه ای دیگر می توان بیان داشت که این جسم مادی بشر در مدت عمرش چندین بار از نو ساخته شده و تمام سلول های زمان قدیم خود را از دست داده است و سلول های جدیدتری جای آنها را گرفته اند، بدون این که در جسم وی تغییرات کلی حاصل شده باشد. جهت اداره و برقراری این نظم در بشر نیروی عامله ای وجود دارد که می تواند این میلیاردها سلولی را که جزو بدن هستند، بازسازی کند و به آنها نظم بدهد و برای ادامه حیات، برخی را از جسم جدا نماید یا سلول های جدیدتری را طراحی و تکثیر کند. مالک جسم مادی بشر، در اصل روح است و آن تمام حرکات و اتفاقات را می داند و تن پوش تابع قدرت و خواست های روح می باشد. چون جسم اثیری واسطه ای است بین روح و جسم مادی و برای شکل بخشیدن به روح بکار گرفته می شود.

زمانی که فردی سریش می شود و یا عضوی از جسم مادی او آسیب می بیند، با کمال تعجب مشاهده می نمایم، با توجه به این که این شخص داروئی مصرف نکرده و به پزشکی مراجعه ننموده است، پس از گذشت اندک مدتی، تمام ناراحتی و زخم های او ترمیم می یابند و دردهای وی از بین می روند، به همین دلیل، گاهی برخی از افراد عوام می گویند، بعضی از مریضی ها را باید به دست طبیعت سپرد، تا آنها را التیام دهد. این طبیعت چیزی غیر از طبیعت ذات وجود بشر، یعنی همان جسم اثیری نیست و در حقیقت کسی نمی تواند این جسم مادی را تنها از اجتماع خرمنی از سلول های مختلف بداند که گرد هم چسبیده شده اند و بدون مالک یا صاحب تمام اعمال فیزیکی و شیمیائی و حرکتی خود را انجام می دهند. در صورتی که باید بداند که هر یک از سلول های جسم مادی تحت نظم بخصوصی اداره می شود و به فعالیت های ادامه حیات خود می پردازد و مجموع این سلول های تشکّل یافته و منظم، باعث نگاهداری جسم مادی به



این پایه می شوند و هر عملی را که لازم باشد، مالک جسم توسط تن پوش انجام می دهد .

اگر فردی بتواند بر قدرت روحی خود تسلط یابد، یعنی تن پوش خود را که ضمیر ناخودآگاه در آن قرار دارد، تحت کنترل و سیطره خویش در آورد، می تواند به این نیروی لایزال جسمی و روحی خود دست یابد و سپس قادر است، هر نوع ناراحتی ای را که در وجودش بروز می نماید، به سادگی و به طور کلی از میان بردارد و حتی گاهی این افراد می توانند با تسلط یافتن به قدرت روحی دیگران، برخی از ناراحتی های آنها را نیز مرتفع نمایند .

حال با توجه به شناخت و درک مضمون و مفاهیم فوق، در می یابیم که به چه علت روح، تن پوش را با خود به عوالم روحی می برد . در صورتی که اگر این عنصر همراه آن نباشد، می تواند به جهان های بالاتری صعود کند که احتیاج به تکامل نداشته باشد . روح، تن پوش را به این دلیل با خود به عوالم روحی می کشاند که برای تکامل های بعدی خویش، وسیله مناسبی داشته باشد تا این که آن عنصر بتواند جسم مادی ای را به وجود آورد و سپس در حفظ و نگاهداری و بازسازی آن، کوشا باشد و روح نیز در آن جای گیرد .

علاوه بر انجام کلیه اعمالی که در بالا از آنها نام برده شد، تن پوش یک عمل بسیار مهم دیگر هم در موجودات زنده انجام می دهد و آن نمایاندن وراثت روحی می باشد . چون در زندگانی افراد شاهد حقایقی هستیم که درک و تشخیص دادن آنها هیچگونه ربطی به وراثت جسم مادی بشر ندارد .

قبل از این که وارد بحث وراثت روحی شوم، لازم است که مجدداً مثالی را از قدرت تن پوش و زندگی پس از مرگ بیان نمایم . زمانی که در برخی از جلسات روحی، ارواح توسط یک مدیوم قوی در جلسه حاضر می شوند و با استفاده از نیروی اکتوپلاسمی مدیوم و امواج مثبت، موجود در جلسه، خود را به صورت



شکل مادی زمان حیات تجسد می نمایند و بدن قبلی خویش را در معرض دید حضار جلسه قرار می دهند . در این زمان متوجه می شویم که روح پس از جدایی از جسم مادی ، توانسته تمام ملکات گذشته خود را حفظ کند و حتی رفتار و عادات زمان حیات مادی خویش را نیز در این زمان به عرصه ظهور بگذارد و به دیگران بنمایاند . حال به این نکته مهم می رسیم ، روحی که در عوالم روحی توانسته ، خصوصیات زمان گذشته حیات مادی خود را حفظ کند ، چنانچه بنا به حکم خلقت ، روزی مجبور باشد تا این که برای تکامل مجدد در یکی از جهان های ماده ظاهر شود ، دلیلی ندارد که آن خصوصیات گذشته خود را از دست بدهد و در حیات مجدد خود آنها را ننمایاند .

همان گونه که می دانیم وراثت بشر مربوط به شکل و قیافه های مادی ای است که نوزادان از پدر یا مادر یا ... ، به ارث می برند و شباهت های ظاهری با والدین خود پیدا می کنند . ولی در مورد حالت های روحی ، اغلب مشاهده می شود که برخی از فرزندان هیچ گونه شباهت یا نسبتی با خو ، خصلت ، اخلاق و روحیات والدین خویش ندارند .

وراثت های مادی را عموماً می توان به چند دسته تقسیم کرد که عبارتند از :

#### ۱- وراثت مشهود : در این نوع وراثت ، اطفال قسمتی از خصوصیات چهره

یا جسم مادی و رفتاری را که از والدین خود به ارث برده اند ، می نمایند ، به طوری که این شکل یا حالت ، کاملاً قابل رویت و تشخیص می باشد . فرضاً پدری که بینی بزرگی دارد ، همگی یا برخی از فرزندانش ، دارای بینی ای مشابه پدر می شوند و یا مادری که چهره ای گندمگون و یا چشمی آبی دارد ، چشم برخی از فرزندان ، کاملاً مشابه چشم مادر می شوند .

انتقالات ارثی مشهود را بیشتر می توان بین پدر و پسر یا مادر و دختر مشاهده

کرد ، و کمتر اتفاق می افتد که پسر دارای قیافه ای همانند مادر شود و یا دختر ، از



وضع ظاهری پدرش ارث ببرد . ولی دلیلی هم وجود ندارد که چنین اتفاقی رخ ندهد . چون بسیاری از افراد را در بین خویشان و نزدیکان خود مشاهده می‌نمائیم که قیافه دختری کاملاً شبیه شکل ظاهری پدر شده و یا پسری ، مانند شکل ظاهری مادرش می‌باشد .

در چنین وراثت‌هایی معمولاً پدر و مادر زنده هستند و به سادگی هر فردی می‌تواند شاهد این قبیل وراثت‌ها باشد .

**۲- وراثت غیر مشهود :** این نوع وراثت مربوط به اجداد پدری و یا اجداد مادری طفل می‌گردد ، یعنی فرزندی که به دنیا می‌آید ، پس از رشد ، مشاهده می‌نمائید که هیچگونه شباهتی به پدر یا مادر خود ندارد . ولی زمانی که به شجره اجدادی آن کودک دقت نمائید ، مشخص می‌گردد که پدر بزرگ یا جد پدری یا مادری وی ، دارای چنین قیافه‌ای بوده که پس از گذشت چند نسل امروزه طفلی به دنیاآمده که از نظر شباهت ظاهری جسم مادی ، شبیه گذشتگان خویش می‌باشد .

**۳- وراثت مختلط :** در چنین وراثتی ممکن است طفلی از نظر قیافه ظاهری مشابه عمو یا دایی ، عمه ، خاله و حتی ، برادرزاده ، خواهرزاده و ... شده باشد .

دانشمندان ، وراثت‌هایی را شناخته‌اند که به علت کثرت ، نیازی به ذکر آنها نیست . ولی عموماً این سه حالت وراثتی را ، بیشتر در بین افراد جوامع می‌توان مشاهده کرد و گاهی هم اتفاق می‌افتد که هیچگونه علامت از وراثت ظاهری جسم مادی والدین یا اجداد و منصوبین ، در برخی از افراد بشر مشاهده نمی‌شود و در نتیجه متوجه می‌شویم که این نوع وراثت‌ها ، در خلقت به صورت اجباری نیست و هر فردی می‌تواند به گونه‌ای آزاد خلق شود که وابستگی وراثتی یا فرد دیگری از خانواده حال یا گذشته اجدادی خویش نداشته باشد .



از مباحث فوق ، به این نتیجه می رسیم که در وراثت های مادی ، عموماً " اطفال از حالت های ظاهری والدین خود مانند ، رنگ ، مو ، چشم ، صورت ، سر ، گردن ، دست و یا پا و برخی از قسمت های داخلی بدن و ... ارث می برند و هیچگونه ربطی به خو ، خصلت ، اخلاق و رفتار والدین آنها ندارد .

امروزه بشر از نظر علمی ، نسبت به گذشتگان خود به درجات بالاتری ، دست یافته و بر این اصل واقف شده است ، موجودی که در رحم مادر به وجود می آید ، نطفه آن با تمام اعضاء ، شکل ، قیافه ، منتهی با معیاری بسیار ریز و کوچک تر ، در صلب پدر یا تخمدان مادر ، وجود ندارد که پس از مدتی ، طفلی از آن متولد شود . بلکه ریشه اولیه به وجود آمدن نطفه ، در مینا یک سلول تک یاخته است که در آن هیچ شکل ، قیافه و یا حالتی وجود ندارد تا بتواند در اثر مرور زمان رشد کند و با خو و خصلت و قیافه مشخصی متولد شود ، یعنی این سلول ، در رحم مادر شروع به رشد و تکامل های گوناگونی می نماید تا این که به تدریج تبدیل به جنین و نوزاد گردد .

اگر از نظر روح شناسی به این اصل توجه بیشتری نمائید ، متوجه خواهید شد که چگونه امکان دارد ، یک سلول تک یاخته ، پس از مدتی تبدیل به نوزادی شود که تمام قسمت های یک فرد بالغ ، در وی وجود داشته باشد و در اثر رشد و تکامل ، تبدیل به یکی از افراد کامل اجتماع گردد .

از زمان های گذشته دانشمندان سعی بر این داشتند ، تا بتوانند از آمیزش اسپرماتزوئید و اوول ، در آزمایشگاه ها ، نسل بشر را به وجود آورند . ولی تا امروز به هیچ نتیجه چشم گیری در این زمینه دست نیافته اند که بیان نمودن آن قابل بحث و گفتگو باشد . چون تمام آنها از شناخت حقایق روحی بی بهره بوده اند ، وگرنه هرگز دست به چنین اقدامی نمی زدند و بیهوده وقت خود را تلف نمی کردند و موجب رونق گرفتن برخی از جراید بی محتوا نمی شدند .



زمانی که روحی به امر خداوند متعال ، برای ادامه تکامل ، به حیات مادی مراجعت می کند ، قبلاً محل ورود وی به کالبد ، از طرف نیروهای کائنات ، مشخص شده است ، یعنی روحی که دارای فرکانس بخصوصی است ، در این عالم خاکی فقط می تواند با اسپرما تزوئید و اوولی که هم فرکانس آن می باشد ، ترکیب شود و در هر زمانی که چنین پدیده مادی در جهان به وجود آمد ، آن روح به سمت آن فرکانس های متجانس خویش کشیده می شود و موجب بهم پیوستن دو سلول مادی می گردد ( که شناخت آن فقط در وجود علم خداوند یکتا می باشد ) و سپس آن روح ، در رحم اقدام به ترکیب نمودن ، اسپرما تزوئید و اوول می کند و خود روح ، در این فعل و انفعالات ، به عنوان یک کاتالیزور محسوب می شود تا این که بتواند این دو سلول را با هم ترکیب نماید . این نیرو تا انتهای مراحل ترکیب جنینی و... حضور خواهد داشت و اگر در زمان نزدیکی زن و مرد ، روحی از طرف پروردگار مأموریت نداشته باشد که طفلی را به وجود آورد ، مسلماً روح هم فرکانسی با اسپرما تزوئید و اوول آنها نیز وجود نخواهد داشت و در نتیجه این نزدیکی ها ، نطفه ای تولید نمی شود و اگر هم چنین عملی صورت گیرد ، آن نطفه بی دوام و ناپایدار است .

در محیط خانوادگی و فامیلی و اجتماعی خود ، شاهد برخی از رویدادها هستیم که زن و مردی سال ها ازدواج کرده اند و با هم زندگی می کنند . ولی صاحب اولادی نمی شوند و پس از گذشت چند سال ، بناگاه اتفاقی رخ می دهد و زن از شوهر باردار می شود و فرزند یا فرزندی متولد می گردند . در صورتی که هیچگونه تغییرات فیزیکی برای تولد نوزاد جدید ، در جسم مادی والدین به وجود نیامده است .

انگیزه بروز چنین عملی این است که خداوند متعال ، روحی را برای به وجود آمدن نوزاد جدید ، برای این زن و شوهر نفرستاده ، تا این حالت پدیدار گردد ، در



غیر این صورت، در همان اوایل ازدواج صاحب اولاد می شدند .  
 زمانی که روحی، برای تکامل حیات، با ماده همراه می شود، به این دلیل  
 است که در عوالم روحی نتوانسته به رتبه بالایی دست یابد و به همین علت هم،  
 نیاز به تکامل مجدد دارد، تا زمانی که برای بار بعد، وارد عالم روحی می شود،  
 بتواند مقام والاتری را احراز نماید و نیازی به تکامل مجدد نداشته باشد .  
 زمانی که روحی برای تکامل مجدد به کرات مادی مراجعت می کند، از دو  
 سلول نر و ماده، جسم مادی خود را به وجود می آورد، یعنی توسط نیروی  
 کمکی ای که به نام تن پوش همراه دارد، این دو سلول ترکیب شده را تکثیر  
 می کند و در اثر مرور زمان به آن شکل می دهد و از آن دو سلول، جنینی را به  
 وجود می آورد و برای این که به این ماده شکل بدهد، درصدی از نیروی روحی  
 خود را وارد کالبد آن جنین می کند، تا زمانی که این جنین به عنوان کودکی، از  
 رحم مادر خارج شود .

( اگر بخواهیم برای شناخت و توجیه بیشتر، برای روح، واحدی را در نظر  
 بگیریم، فرضاً " بگوئیم که یک روح کامل دارای یکصد واحد است، زمانی که  
 جنینی در رحم به وجود آمد، درصد کمی از روح، فرضاً " دو واحد، وارد این  
 کالبد کوچک می شود و زمان تولد کودک، واحد روحی به بیست واحد می رسد  
 و به ترتیب که جسم مادی رشد می کند، روح هم به همان نسبت وارد کالبد کودک  
 می گردد تا زمانی که این کودک به سن هفت سالگی برسد و جسم او رشد  
 بالنسبه ای یابد، تمام آن یک صد واحد روحی، وارد کالبد وی می گردند و به  
 همین دلیل است که کودکان را از سن هفت سالگی به فراگیری های علمی  
 وامی دارند ) .

این کودک تازه متولد شده، پس از این که به سن رشد عقلی و جسمی رسید،  
 معمولاً مشاهده می شود که برخی از وراثت های مادی پدر یا مادر را به ارث





برده است . ولی اخلاق و روحیات وی کاملاً" با والدینش مغایرت دارد و هیچگونه وراثت روحی ای را از آنها به ارث نبرده است . چون روحی که برای تکامل یافتن با ماده ترکیب شده ، بدوا" دارای خصوصیات ، مختص به خود بوده و در زمان تولد ، تمام این خصوصیات ، در تن پوش وی وجود داشته اند ، که امروزه با این حالت ، متجلی گردیده است .

دلیل وجود وراثت روحی و مطالبی که در این باره در این کتاب آمده ، این است ، زمانی که برای اولین بار دو درصد از اصل واحد روحی باید وارد کالبد جنینی که در رحم مادر قرار دارد ، شود ، مقدار بیشتری وارد می گردد و کودکی که باید تا هفت سالگی روح وی به طور کامل در جسمش جای گیرد تا سن سه سالگی روح او در کالبد مادی اش ، جای می گیرد و در نتیجه به وجود آمدن چنین حالتی ، این کودکان دارای حالت روحی ای می شوند که با سایر افراد هم سنشان ، اختلاف فاحشی دارند و گاهی هم در بین این کودکان نوابغی دیده می شوند ، که در آن سن موجب حیرت و تعجب همگان می گردند که نمونه ای از آنها را جهت یادآوری خوانندگان محترم ، ذیلاً" بیان می نمایم ، تا این که به قدرت تکامل و درصدهای روحی که در بالا به آنها اشاره شد ، بشوند . موزار MOZART یکی از این کودکانی بود که در سن چهار سالگی توانست سونات SONATE مشهور خود را بسازد . استعداد وی در موسیقی چنان بود که در سن یازده سالگی توانست از عهده ترکیب دو آپرای کوچک خود بر آید و در سن ۱۶ سالگی کنسرت اولیه خویش را از آواز اختراعی خود برگزار نمود .

در مورد اکثر موسیقی دانان مشهور عالم ، می توان از قدرت ژن روحی آنها نام برد ، که این که بتهون ، در سن ده سالگی از نظر موسیقی بسیار مورد توجه قرار گرفته بود و یا هندل HANDEL در سن ده سالگی توانست سرود کلیسای هال HALLA را بسازد و یا پاگانینی PAGANINI توانست در سن ۹ سالگی ،



مبادرت به برقراری کنسرت هایی نماید که تعجب همگان را بر می انگیزد و همچنین میکلائو طفل خردسالی بود که معلمش از او خواست تا از آن پس ، سر کلاس وی حاضر نشود . چون معلمش چیزی بیشتر از او نمی دانست که به وی آموزش دهد .

در مورد نقاشان عالم نیز چنین حالت هایی وجود داشته است . فرضاً " رامبران RAMBRANDT از ابتدای طفولیت خود ، با مهارتی فراوان مبادرت به ترسیم نقاشی می کرد ، به طوری که تمام استادان آن زمان را به حیرت وامی داشت . در ایتالیا ، میکلائو را استادش در سن هشت سالگی فارغ التحصیل در علم نقاشی دانست و گفت من چیزی نمی توانم به او بیاموزم . چون خود ، استاد است و نیازی به استادی من ندارد .

در علوم نیز عجوبه هایی در بین کودکان و نوجوانان مشاهده شده اند که به هیچ عنوان نمی توانیم اعمال آنها را با آموزش های مادی و کلاسیک منطبق و برابر بدانیم . چون تمام زمان سن آنها جوابگوی زمان مطالعه برخی از کتب نبوده است . برای مثال پاسکال که یکی از بزرگترین دانشمندان علم هندسه ، علوم ، فلسفه و منطق بوده ، در سن سیزده سالگی قضیه اقلیدس را بدون این که کتاب او را دیده یا خوانده باشد ، شناخت و طرح ریزی کرد . استعداد اریکسون ERICSON طوری بود که در سن ۱۲ سالگی از طرف دولت وقت ، سرپرست عملیات بحری کانال سوئز گردیده بود .

ویکتور هوگو در سن سیزده سالگی ، به واسطه ابراز لیاقت ادبی و سرودن اشعار از دولت فرانسه به دریافت جایزه آکادمی تولوز TOULOUSE نائل آمد . ویلی ژون WILLIE GEWIN در ۵ سالگی از دانشکده نیواورلئان ( آمریکا ) فارغ التحصیل شد . در به وجود آمدن چنین حالت های روحی ، در افراد نابغه خردسال ، دو حالت کلی وجود دارد :



اول: زمانی که واحد روحی در زمان طفولیت وارد کالبد مادی این قبیل افراد می شود، به دلایل خاصی که در رأس آن خاست پروردگار می باشد، بیش از حد معمول است.

دوم: روح این اشخاص از قدرت و حالت های روحی خود از زمان های گذشته، استفاده می نمایند که قادر هستند، چنین شگفتی هایی را در افراد کم سن و سال به وجود آورند. البته در پدیدار شدن این حالت های روحی در افراد نابغه، قدرت های روحی که همان حالت های مدیومی آنهاست، چندان بی تأثیر نیست، یعنی ارواح راهنما نیز به این قبیل اشخاص کمک های شایان توجهی می نمایند.

باید به این حقیقت واقف باشیم که اگر از برخی کودکان و نوجوانان عجوبه جهان بگذریم و قدمی پائین تر از آن حد و حدود را بنگریم، به وضوح در جوامع خود شاهد وجود چنین حالت هایی در کودکان می باشیم که در بین دوستان و همشاگردی هایشان از هوش و استعداد و قدرت برتر یا سرشاری برخوردارند و زمانی که به زندگی خانوادگی آنها دقت می نمائیم، متوجه می شویم که اکثراً در خانواده های بی بضاعتی که والدینشان از سواد کافی برخوردار نیستند، زندگی می کنند و هرگز کسی در خانواده آنها وجود ندارد که آموزش یا تدریسی به آنها بنماید و آنها با قدرت ذاتی خود پیش توانسته اند با سرعتی خارق العاده، رشد علمی بنمایند و برتری خود را نسبت به سایرین بروز دهند.

در نهایت به این نتیجه می رسیم، تمام این اطلاعات و معلوماتی را که این کودکان خردسال در اختیار دارند، به هیچ عنوان نمی توان جزو تسلیم و تربیت و آموزشی دانست، که آنها توانسته اند در همین دوره کوتاه از حیات و عمر خویش بیاموزند، بلکه این معلومات و اطلاعات را با روش های مختلف، می بایست ارتباط مستقیم با حالت های روحی و فکری آنها داشته باشد که در ضمیر

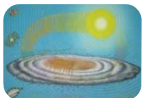


ناخودآگاه آنها، همچنان بجای مانده و همراه روح و تن پوش، برای تکامل بعدی، با ماده همراه شده است و امروزه آنها را در معرض تماشای عالمیان قرار داده، به گونه ای که همگان را به بُهت و حیرت واداشته است.

گروهی از افراد بشر در این کره خاکی وجود دارند که اعتقاد چندانی به سیر تکاملی بشر ندارند، منجمله، یکی از این گروه ها، ماده پرستان می باشند. چون آنان معتقدند جسم بشر را طبیعت از خاک آفریده و پس از مرگ، مجدداً به همان ذات تولیدکننده اش، یعنی خاک عودت می نماید و از وجود او هیچ آثاری برای ثواب و عقاب یا تکامل بعدی به جای نمی ماند.

عده ای از این ماده پرستان معتقدند که این عالم و کیهانشان را نیروی مدیر و مدبری اداره می کند و عده ای، وجود این نیرو را همچنان به طبیعت نسبت می دهند. ولی وجود چنین نیرویی را انکار نمی کنند. به علت عدم شناخت و آگاهی کامل، نمی خواهند اسم این نیرو را «خدا» بگذارند. حال این گروه باید بدانند که اگر تکامل وجود نداشت، این نیرو که آنها او را به وجود آورنده این حیات و گرداننده کیهانشان می دانند، از مدیریت کامل و عدل و انصاف کافی برخوردار نبوده. ولی ما افراد مؤمن و معتقد، همان نیرویی که ماده پرستان، وجودش را، انکار نمی کنند، «خدا» می نامیم و این خدا مظهر عدل، انصاف، عقل و... است و هرگز در مورد بندگان خود ظلم و جور روا نمی دارد، بلکه به هر کس آن را می دهد، که در این حیات، لیاقت او است و خود فرد، طالب آن می باشد.

زمانی در مسیر زندگانی و یا در جوامع خانوادگی یا اجتماعی، با افرادی مواجه می شویم که از روز تولد کور یا سُل یا دیوانه و...، متولد شده اند و برخی در زمان حیات خود به دلیل نقصان عقل، حتی نتوانسته اند اطرافیان خود را بشناسند، تا چه رسد، از وجود خدای خود آگاه شوند و دستورات او را به کار



گیرند و پس از مرگ رستگار شوند .

حال اگر خداوند متعال این فرد را فقط برای یک بار در طول زندگانشان متولد می فرمود و پس از آن تکاملی در کرات مادی نداشت ، نعوذ بالله درباره این فرد ظلم شده بود . زیرا افراد دیگری در همین کره خاکی به دنیا آمده و می آیند که از قوای جسمی و روحی کاملاً برخوردارند و به دلیل شناخت و عقل کامل ، در مسیرهای درستی و پاکی و صداقت و ... ، گام بر می دارند و زندگانی مادی خود را به سلامت و سعادت و پرباری می گذرانند و پس از مرگ هم در نزد خالق خود رؤسفید هستند و در عوالم روحی مقام و منزلت خاصی دارند و از لطف و کرم الهی نیز برخوردار می گردند .

اگر هر فردی ، بدون تعصب های مختلف و از روی عقل و خرد و بینش ، اطراف خود را بنگرد ، به سادگی متوجه می شود که بشر ، نیاز به تکامل دارد تا به انسانیت کامل دست یابد و هر کس در زندگی خویش نمی تواند خود را لایق مقام انسانیت بداند ، چون لازمه به وجود آمدن انسانیت در افراد ، نخست شناخت وجود خویش است و پس از آن ذات خداوند متعال و بعد از آن به دست آوردن ، گذشت ، صداقت ، مردانگی ، درستی و ... ، می باشد . در صورتی که در جوامع کوچک یا بزرگ ، با افرادی مواجه می شویم که غیر از نفس پرستی و دروغگویی ، حيله ، کفر و ... ، به چیز دیگری نمی اندیشند و گاهی هم افرادی را مشاهده می کنیم که تمام عمر خود ، در مسیر درستی ، پاکی ، صداقت و ... ، گام برداشته اند و به هیچ قیمتی حاضر نیستند از این مسیر منحرف گردند .

چگونه امکان دارد که خداوند متعال و قادر و دانا ، روح فردی را فقط یک بار به کالبدی بفرستد و در آن زندگی فقط به او بدبختی و سختی و نادانی و عدم درک و ... عطا نماید که در تمام طول عمر ذره ای شعور نداشته باشد ؟

روزی مردی به دفتر کارم آمد و پس از قدری مذاکره متوجه شدم که وی از درد



درونی عذاب می کشد . بنا به اظهارات خودش ، یک چشم او به طور مادر زادی نابینا بوده . ولی چشمش از ظاهری سالم برخوردار بود ، به طوری که به سادگی هیچ فردی با یک بار ملاقات ، متوجه نقص عضو وی نمی شد . جهت درک ناراحتی درونش ، او را به خواب روحی کشانیدم تا از ضمیر ناخودآگاه وی بتوانم به ریشه آن ناراحتی پی ببرم ، برای این منظور ، او را در خواب روحی ، به زمان های دور دست بردم ، وی خیلی سریع این مسیر را طی کرد و ناگاه از گذشته های بسیار دور خود ، خبر داد و اظهار نمود من سوار بر اسبم و در میدان جنگ در حال تاخت و تاز می باشم . من سردار سپاهی عظیم هستم و افرادی را که از دشمن بجای مانده اند ، می کشم . پس از چندی اظهار نمود ، جنگ تمام شده و اسرا را به نزد من آوردند ، یکی از آنها در حال ناسزاگویی به من است ، او یک چشم بیشتر ندارد ، دستور دادم تا آن چشم سالم او را از حدقه خارج کنند ، چند نفر از سربازانم دست و پای او را گرفتند و دستور مرا اجرا کردند و اظهارات دیگری که نیازی به بیان آنها نیست . پس از این که او را از خواب بیدار کردم ، تمام گفته های خویش را در خواب ، به یاد آورد . ولی تصور می کرد که محل زندگانی قبلی خود را کاملاً مشاهده کرده و خاطرات بسیاری برای او تجدید شده بودند که برخی از آنها را برای من اظهار نمود .

در عدل الهی هرگز نباید شک آورد ، زمانی که فردی چشم اسیری را که در بحران روحی شدیدی از طرف خود ، خانواده ، کشور ، ملیت ، مذهب و ... قرار گرفته بود ، فقط به خاطر ناسزاگویی ، طرف مقابل در آورد . فرضاً اگر در زندگی فردی بدون دلیل درد کوری را می چشید ، این از انصاف الهی به دور است ، مگر این که فردی در اثر اعمال و رفتار خودش ، مستوجب چنین عقوبتی باشد . حال این زندگی می تواند مربوط به همان دوران ، و یا دوره های بعدی که روح وی برای تکامل به یکی از کرات خاکمی مراجعه کرده است . باشد .

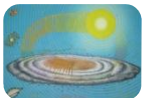


به وسیله تجارب و آزمایشات و شناخت های متعددی، دریافته ایم که بشر از دو قسمت کاملاً متمایز و جدا از هم تشکیل یافته است و این دو عبارتند از جسم مادی و روح که روح بشر تا رسیدن به تکامل نهایی، با عنصر دیگری به نام تن پوش همراه می باشد و تا زمانی که افراد بشر، نیاز به تکامل دارند، این عنصر با روح که عنصری است ملکوتی و پاک، همراه می باشد و در هر زمانی که برای روح قطعی شد که نیاز مجددی به تن پوش ندارد، یعنی از جهان چهارم روحی به بعد، به تدریج این عنصر واسطه را کنار می گذارد و برای تکامل ابدی و پیوستن به ابدیت، مسیر دیگری را انتخاب می کند که این قسمت از بحث کتاب خارج است.<sup>۱۰</sup>

نظر به این که تمام ملکات احساسی و خصوصیات نفسانی در تن پوش بشر، نگاهداری می شوند، لذا در زمان حیات مادی، جسم اثری موجب می گردد که به روح شخصیتی از گذشته را بدهد که خود در قالب آن است، به همین علت، گاهی افرادی را در زندگی مشاهده می کنیم که از کمال درستی و انسانیت برخوردارند و بعضی در منتهای رذالت و پستی و جهالت، زندگانی خود را می گذرانند و به طور دائم موجب آزار دیگران می شوند.

گاهی تن پوش می تواند از قدرت و وجود شخصیت ذاتی خویش استفاده کند و در زمان حیات مادی، یک شخصیت دیگر را نیز از خود بروز دهد، که این حالت، کاملاً شبیه اخلاق و روحیه فردی گردد که تن پوش به وی مربوط می شود. زمانی هم با شخصیت دیگری، خود را در محیط های مختلف می نمایند، به طوری که بسیاری از افراد می توانند این شخصیت دوم یا مشابه جسم مادی فرد را، به وضوح مشاهده نمایند، یعنی این عنصر که روح را در خود جای داده است، گاهی بنا به دلخواه و یا طی شرایط خاصی می تواند از جسم

۱۰- این مطلب در کتاب دایره خلقت (نوشته: حسین رحیمزاده) به طور کامل شرح داده شده است.



مادی شخص جدا شود و حالت دوگانگی همین فرد را در نقطه دیگری بنمایاند ، که این امر تاکنون بسیار رخ داده است . کما این که در زمان خواب های هیپنوتیکی یا روحی ، می بینیم ، مدیومی که به خواب رفته ، این عنصر ( تن پوش ) می تواند کالبد جسم مادی را ترک نماید و به محل دور دستی که مورد نظر هادی جلسه است ، حرکت کند و اطلاعات جدیدی را از آنجا بازگوید و زمانی که به اطلاعات داده شده آن مدیوم ، در اطاق سر بسته توجه می نمائیم ، مشاهده می شود که تمام اظهارات وی عین حقیقت می باشد ، مگر این که مدیوم ، به دلیل نیروی کم ، برون فکنی کاملی انجام نداده باشد .

از نظر علمی ، دیدن مشابه جسم مادی فردی را در نقطه دیگر « فانتوم » می نامند . در این حالت فانتوم توانسته ، جسم مادی را در محل دیگری بگذارد و خود در جای دیگری تجسد نماید و حتی اعمال و حرکاتی را نیز انجام دهد که این حرکات هیچ تفاوتی با حرکات اصلی جسم مادی فرد ، نداشته باشد .

این فانتوم ، دارای قدرت ، ادراک ، فهم ، شعور ، حس و ... است و از نظر ظاهری ، هیچ تفاوتی با شخصیت خود شخص ندارد . زمانی که اظهار می داریم روح بشر ، پس از مرگ جسم مادی از بین نمی رود و این روح جاودانه است ، و گاهی موجب تظاهرات و یا تجسد در نقاط مختلف می شود . منظور همین فانتوم است که ادامه حیات می دهد ، کما این که گاهی افرادی در مسیرهای خود شخصی را مشاهده می کنند که چندی پیش او فوت کرده و شاهد به خاک سپردن و یا آتش زدن جسد مادی او بوده اند . ولی در یک لحظه وی را به صورت زنده و در حال حیات می بینند .

با توجه به شناختن فانتوم هایی که در زندگی مشاهده می گردند ، می توان به چهار نتیجه کلی درباره وجود روح دست یافت :

۱ - روح . به خاطر این جسم مادی ، به وجود نیامده . بلکه در گذشته نیز





وجود داشته است .

۲- پس از مرگ جسم مادی ، روح به زندگانی خود ادامه می دهد .

۳- روح ، دارای عناصر سیالی می باشد که عموماً " نامرئی هستند . ولی طی شرایط خاصی می تواند خود را به دیگران بنمایاند .

۴- روح و تن پوش در زمان حیات های مادی ، دو عضو لایتجزا به حساب می آیند و زندگانی و همزیستی مسالمت آمیزی یا یکدیگر دارند و این عنصر به روح ، شخصیت مادی یا معنوی می دهد .

۵- روح به دلیل بسیط بودن ، در هر زمانی می تواند در چند نقطه حضور داشته باشد .

۶- روح موجب می شود تا حالت های دوگانگی در برخی از افراد به وجود آید و معمولاً " بیشتر در کودکان و دیوانگان به وجود می آید و در همین حالت است که مشاهده می شود ، کودک با فرد خیالی دیگری در حال بازی و خندیدن می باشد و در آن زمان هیچ توجهی به اطراف خویش ندارد و در دیوانگان نیز این حالت کاملاً " مشهود است .

از وجود فانتوم هایی که مشابهت کاملی با جسم مادی فرد اصلی دارند ، به این نتیجه می رسیم که ، این عنصر می بایست قیافه ظاهری و شخصیت فردی را تا رسیدن به مرحله تکامل ابدی ، حفظ و نگاهداری نماید ، یعنی فانتومی که برای سیر تکاملی ، چند بار با ماده ترکیب می شود و در عوالم مادی مختلف حضور می یابد ، می بایست شکل و قیافه زمان های قبلی خویش را به طور کامل حفظ نماید ، ( در مورد افراد معلول باید گفت که این اشخاص در تکامل های قبلی به این شکل و قیافه نبوده اند ، لذا در تکامل های بعدی ، از فانتوم های قبلی خویش استناده می نمایند . ) ، یعنی اگر در این تکامل نام شخصی را ایکس گذارده اند ، به این دلیل است که کسی در این دوران از حیات او را نمی شناخته که نام اصلی



وی را که ایگرگ بوده است، بر وی بگذارد، به همین دلیل، نام ایگرگ را به علت عدم شناخت، ایکس گذارده اند.

زمانی که ارواح در برخی از مجالس روحی تجسد می نمایند، همین فانتوم ها هستند که به خود شکل تجسیدی می دهند و ظاهر می شوند.

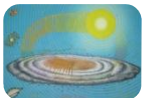
این حالت ها را که ارواح از خود بروز می دهند، مطلبی نیست که یک نفر از نقطه خاصی از دنیا بیان داشته باشد. بلکه روح شناسان جهان از تمام نقاط دنیا، همگی یک نوع نظریه درباره وجود و بقا و حالت های ارواح بیان داشته اند، با توجه به این که هیچ یک از آنها در تمام طول عمر، حتی یکدیگر را ملاقات نکرده و نمی شناسند و از طرفی هر کدام از یک قوم و ملیت و مذهب جداگانه ای هستند. ولی نظریات نهائی تمام آنها، با یکدیگر برابر و مساوی است و هیچگونه ضد و نقیض گویی در بین آنها مشاهده نمی شود و اگر گاهی کسی مطلبی را بیان داشته که دیگری از آن سخنی به میان نیاورده است، به این دلیل است که:

«اولاً»، فرصت رسیدن به آن را در زندگی خود به دست نیاورده.

ثانیاً، برخی از روح شناسانی که در قدیم الایام زندگی می کرده اند، از نظر تسهیلات علمی امروزی، از شانس کمتری برخوردار بوده اند.

ثالثاً، شرایط به وجود آمدن جلسات آنها با یکدیگر تفاوت داشته. ولی تمام از وجود فانتوم هایی بحث و گفتگو نموده اند که در جلسات آنها به صورت روح خود نمایی کرده اند.

عده ای از مخالفین، در مورد فانتوم ها اظهار می دارند: «این تظاهرات روحی مربوط به دو بلبلان مدیومی است که در جلسه حضور دارد. ولی باید این حقیقت را خوانندگان محترم بدانند، این فانتوم هایی که وجود خود را ظاهر می کنند، با شکل و قیافه مدیوم ها، کاملاً متفاوت می باشند و گاهی اتفاق بر آنها، مدیومی که به خواب رفته، زن بوده و فانتومی که وجود خود را



نمایانده، مرد می باشد و حتی دارای لباس های محلی و ...، که با لباس مدیوم کاملاً متفاوت است، نمایان می گردد و از همه مهمتر، گاهی اتفاق می افتد که یک نفر مدیوم در خواب است، ولی چند فانتوم، در جلسه ظاهر می گردند و در برخی از جلسات پیش می آید که مدیوم کاملاً بیدار است و می تواند با فانتوم تجسد یافته صحبت کند و در بعضی از جلسات روحی مشاهده می شود، با توجه به مدیوم های مختلفی که در جلسه به خواب می روند، معذالک می بینیم که تنها یک روح بخصوص در آن جلسه ظاهر می شود و هیچ ربطی به تعداد مدیوم ها ندارد.

با توجه به نکات فوق، باید قدری بیشتر به این اصل توجه داشته باشیم که وقتی فانتوم فردی، پس از مرگ جسم مادی، از بین نمی رود و بگونه ای، ادامه حیات روحی می دهد، دلیلی وجود ندارد، پس از این که به عوالم روحی انتقال یافت و به کرده های خوب و بد خویش کاملاً آگاه شد و عقوبت های اولیه را دید، در هنگام انعقاد نطفه، از طرف خداوند متعال، برای ادامه تکامل، مراجعت نکند و جسم مادی گذشته خود را مجدداً بسازد، تا در این بار بتواند خود را به تکامل بیشتری برساند.

یکی از بزرگترین شناخت هایی که از نظر علمی، بشر توانسته، به آن دست یابد، اثبات نمودن یک وحدت اساسی و اصولی ای است که نمایانگر برابری در حالت خاصی از ولادت، در تمام موجودات عالم، اعم از نبات، حیوان و بشر می باشد که همگی از نوعی تخم که مربوط به خودشان است، خارج می شوند و سپس تولید نسل می نمایند و جای تعجب است که تمام این موجودات تکثیر یافته، شباهت به اصل خود دارند و همگی از سلول به وجود آمده اند و در تمام این سلول ها، یک نوع پرتوپلاسم وجود دارد که موجب تکثیر سلول و یا رشد آن می گردد.



زمانی که به محتویات داخلی این پرتوپلاسم ها از نظر علمی توجه می شود، در می یابیم که با وجود اختلافات فراوانی که در ذات این پرتوپلاسم ها وجود دارند • ولی جنس اولیه و سازنده آنها، با یکدیگر برابرند و از سوی دیگر، تمام این موجودات که از سلول ها به وجود آمده اند، دارای یک نوع حیات مادی هستند و زمانی که در این جهان خاکی زندگی می کنند، کلیه آنها، پس از مدتی، می میرند و جسم مادی ای را که در زمان حیات، به وجود آورده بودند، از نظر ظاهری از بین می رود و به ماده اصلی خود بر می گردند •

وقتی به زندگی زمان حیات آنها دقت می کنیم، وجه مشترک فراوانی را در بین تمامی آنها مشاهده می نمائیم • فرضاً " زمانی که زندگی نبات و حیوان و بشر را بررسی می کنیم، به سهولت وجه اشتراک زیادی را در بین آنها مشاهده می نمائیم که تعدادی از آنها عبارتند از:

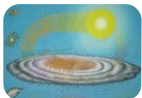
۱- تمامی آنها، احتیاج به نوعی تغذیه دارند و عموماً "غذای خود را از طریق ماده به دست می آورند •

۲- این موجودات، پس از مصرف غذا، به گونه خاصی، آن را در جسم مادی خود هضم می کنند، به طوری که آن غذا قابل جذب جسم مادی آنها شود، تا بتوانند با استفاده از این غذا، ادامه حیات مادی بدهند •

۳- تمام این موجودات، به گونه ای تولید مثل می نمایند و نمونه هایی را چون خود، در زمان حیات مادی، به جای می گذارند که این نمونه های تولید شده، هیچ اختلافی با اصل خود ندارند •

۴- تنفس، در تمام آنها مشترک است و هر گروه از این موجودات، به گونه خاصی از وجود اکسیژن استفاده می نمایند •

۵- تمام این موجودات نیاز به نور دارند و اگر برای مدت زیادی، نور به آنها نرسد، پژمرده و مریض می شوند و شادابی خود را از دست می دهند و زمانی که



مجدداً" به نور کافی دست یافتند ، پس از مدتی همان طراوت و شادابی خود را باز می یابند .

۶- نباتات و حیوانات و بشر ، هر کدام دارای نوعی هوش و عقل مربوط به خود هستند و این یگانگی را در تمامی آنها می توان مشاهده کرد و این هوش و عقل آنها است که در قالب اثیری یا تن پوش ، قرار دارد و روح این موجودات نیز ، در همین قالب اثیری یا تن پوش جای دارد .

با توجه به این که بشر در زمان حیات مادی خود می تواند از وجود فانتوم یا دوگانگی وجودی برخوردار باشد ، دلیلی مشاهده نمی شود که سایر حیوانات و گیاهان نیز از این موهبت الهی برخوردار نباشند .

علم بشر تاکنون به حدی نرسیده که بتواند وجود فانتوم ، در حیوانات و گیاهان را به اثبات برساند و آنچه مسلم است در آینده ای نه چندان دور، همگان بر این حقیقت واقف خواهند شد که تمام موجودات زنده ، دارای جسم دیگری مشابه جسم مادی خویش می باشند . ولی امروزه فقط وجود فانتوم ، در حیوانات عالی تر به اثبات رسیده است ، کما این که در برخی از مجالس روحی ، تماس هایی که توسط دانشمندان روح شناس برقرار شده ، روح بعضی از حیوانات نیز حضور یافته و خودنمایی کرده اند .

وقتی به زندگی حیوانات توجه می نمائیم ، می بینیم که برخلاف انسان حیوانات ، از هوش و استعداد سرشاری برخوردارند ، که گاهی هوش هیچ یک از افراد بشر ، به اندازه آنها نیست . باید بدون تعصب های گوناگون قبول کنیم که این حیوانات ، دارای نیروهای دیگری ، مانند روش بینی ، تخیل ، تصور ، احساس ، درک ، فهم ، شعور و ... ، نیز می باشند ، که بشر از شناخت کلیه آنها عاجز می باشد . در حال حاضر به علت زندگی کردن با برخی از این حیوانات به این واقعیت پی برده است ، گروهی از این حیوانات می توانند ، صداهایی را از



درون و عمق زمین بشنوند و از وقوع زلزله و یا سایر بلاها آسمانی آگاهی یابند که بشر از درک آنها عاجز است یا ، برخی از حیوانات دارای قدرت دیدی هستند که بشر با توجه به داشتن قوی ترین دوربین های موجود ، نمی تواند دید و تشخیص ، مشابه آنها داشته باشد .

برخی از حیوانات دارای قدرت بویائی عجیبی هستند که بوی مورد نظر را می توانند از کیلومترها راه دور احساس نمایند . حال با توجه به این نیروهای نهانی که در حیوانات وجود دارد که اکثر این نیروها تا اندازه ای در بشر نیز دیده می شود ، باید به حقیقتی واقف شویم که یک نوع وحدت خاصی بین این دو جاندار برقرار می باشد و تمام این موجودات زنده در اصل ، از یک منبع خاص ، یعنی سلول واحدی به وجود آمده اند و در اثر تکثیر و تکامل ، هر کدام ، در یک مرحله از مسیر تکامل حیات ، قرار گرفته اند .

وقتی بین تمام موجودات زنده عالم ، از تک یاخته های گیاهی تا پر سلولی حیوانی ، که بشر در رأس آنها قرار گرفته دارد ، رابطه ای را در نظر می گیریم ، متوجه می شویم که همگی به صورت زنجیری به دنبال یکدیگر قرار دارند و دانه زنجیری ، که تک یاخته گیاهی را به وجود آورده ، بسیار کوچک و نازک و به تدریج این دانه زنجیرها ، بزرگ و کلفت تر می شوند . در نهایت ، آخرین حلقه زنجیر که مربوط به حلقه تکاملی بشر است ، از تمام دانه های زنجیر قبلی قوی تر و بزرگتر می باشد . ولی هیچ اختلافی غیر از درستی ، در بین این زنجیرها مشاهده نمی شود .

شناخت و درک حقایق حیات های روحی متوالی و اطلاع از این که ، روح و تن پوش بشر ، در زمان های گذشته ، توانسته شخصیت های خود را حفظ کند ، امر بسیار مشکلی است و به همین علت هم امروزه کسی به سادگی نمی تواند از وقایعی که در زمان های بسیار دور ، برای وی رخ داده ، باخبر باشد . اکثر افراد



سئوالات بسیاری در این زمینه دارند و می خواهند که به گذشته دست یابند ،  
 فرضاً می پرسند : « اگر روح من برای تکامل به کره خاکی مراجعت کرده است ،  
 چرا من هیچگونه اطلاعی از زندگانی گذشته خود ندارم ؟ و ... »

جهت پاسخگویی به چنین افرادی باید گفت که دلیل حقیقی فراموشی از  
 خاطرات بسیار دور ، امری است ، منطقی و قابل قبول ، چون این فراموشی بشر  
 تنها از زمان های بسیار دور گذشته زندگانی بشریت نیست ، بلکه در همین دوره  
 زندگی خود ، دائماً در حال تکرار فراموشی های گوناگون زمان حیات خود  
 می باشد ، که حتی می توان این فراموشی ها را مربوط به اعمال یک هفته قبل آنها  
 دانست . حال که چنین تصویری در ذهن شما پرورش یافته ، این سؤال پیش  
 می آید که آیا بخاطر دارید ، چهار شب پیش ، چه غذایی را میل فرموده اید یا با  
 چه اشخاصی ملاقات داشته اید و یا کجا رفته و سپس به منزل مراجعه کرده اید ؟  
 حال اگر شما فردی استثنایی هستید و توانستید ، خاطرات چهار روز پیش خود  
 را به یاد آورید ، قدری از آن زمان دورتر بروید ، دو یا چند روز دیگر به آن زمان  
 بیافزائید ، مسلماً "خاطره ای از گذشته بسیار نزدیک خود را نمی توانید به یاد  
 آورید . حال توجه خواهید فرمود ، که اگر فردی نتواند خاطرات قرن ها پیش و یا  
 میلیون ها سال قبل را به یاد آورد ، امری بعید و نشانی نیست ، بلکه این امر یک  
 حالت بسیار عادی و عمومی می باشد .

توجه می فرمائید که فراموشی افراد بشر ، هیچ ربطی به زندگانی های گذشته  
 آنها ندارد ، زیرا همگی گرفتار این حالت فراموشی در زندگی فعلی خود  
 می باشیم و در حال حاضر ، بسیاری از وقایع و حوادثی را که در طول زندگی ما  
 رخ داده اند ، نمی توانیم به یاد آوریم و اگر هم بتوانیم به خاطر آوریم ، بر قسمت ،  
 بسیار کمی از آن وقایع یا حالتی که در چند سال قبل با آنها برخورد ما ، پیش ،  
 برای ما رخ داده اند ، تسلط داریم و ما بقی آن را به دست فراموشی سپرده ایم .



زمانی که این حالت فراموشی را می توانیم در حیات کنونی خود به راحتی بپذیریم ، مسئله فراموشی زندگانی های گذشته را که مسلماً در ادواری بسیار دور ، اتفاق افتاده اند ، باید قبول داشته باشیم و آن را امری فوق العاده به حساب نیاوریم و اظهار نمائیم که اگر تمام خاطرات زندگانی بشر ، در تن پوش وی ذخیره می شود و آن را حفظ می کند ، چرا ما نمی توانیم کوچکترین خاطره ای از آن را به یاد آوریم ؟

حال اگر فردی شناخت کامل به ذات وجودی خویش داشته باشد و علت اصلی بروز حالت فراموشی را در خود بداند به مراتب ساده تر می تواند این حقیقت را بپذیرد که بروز حالت فراموشی در افراد بشر ، یکی از الطاف و نعمات خداوند متعال است . چون اگر این حالت در افراد وجود نداشت ، کسی نمی توانست حالت عادی به خود بگیرد . زیرا هر فردی در طول عمر خود ، دستخوش عوامل و اتفاقات و رویدادهای خوب و بدی است که هر کدام از آنها ، وی را تا مدت ها ، تحت تأثیر خود قرار می دهد و در اثر مرور زمان ، رفته رفته ، آن حالت اولیه ، شکل ظاهری و شدت و قدرت خود را از دست می دهد ، به گونه ای که پس از گذشت مدتی ، حالت آن فرد تغییر می یابد و به تدریج به رفتار و خوی گذشته خود بر می گردد و آن حالت خوب یا بد را ، به مرور به دست فراموشی می سپارد و آن را از یاد می برد و این قانون ، اقتضای طبیعت ذات بشر است .

در مورد چگونگی و دلیل فراموشی حالت های ذهنی بشر ، در کتاب « روش خود درمانی های روحی » به گونه ای مبسوط بحث شده و ضمیر ناخودآگاه که مرکز این حالت ، در افراد بشر است ، به طور دقیق و در حد نیاز و فهم و درک افراد عامه ، شرح داده شده و نیازی به تکرار مجدد آن نیست . ولی جهت یادآوری بیان می گردد که اگر بخواهیم به حالت و چگونگی وقایعی که در گذشته های دور





یا نزدیک برای ما رخ داده اند ، پی ببریم ، با روش خواب های روحی یا هیپنوتیکی ، می توانیم بر آنها تسلط یابیم و با توجه به این که خاطره ذهنی ای از آن به یاد نداریم ، مجدداً آن وقایع گذشته را در نظر خود مجسم کنیم و آنها را از ضمیر ناخودآگاه به ضمیر آگاه انتقال دهیم .

با توجه به مطالب فوق ، در می یابیم که منظور از فراموشی و نسیان ، محو شدن و نابودی کامل خاطره ای نیست ، بلکه خاطرات ، به دلایل عدم گنجایش در حافظه ضمیر آگاه ، به ضمیر ناخودآگاه که دارای گنجایش بسیار وسیعی است ، انتقال می یابند و در آنجا محفوظ می گردند و طی شرایط خاصی می توانیم به تمام آن خاطرات دست یابیم و از آنها مجدداً آگاهی کامل به دست آوریم . یعنی زمانی که هرگونه حوادث و یا اتفاقی ، از طریق یکی از قوای حسی ، وارد ضمیر آگاه می شود ، پس از گذشت زمان بخصوصی ، از شدت و قدرت آن به تدریج کاسته می گردد و از این ضمیر خارج می شود و به محل دیگری نقل مکان می یابد و در آنجا برای همیشه ، حفاظت و نگاهداری می گردد و در هر زمانی که ضمیر آگاه ، با حالت مشابه اتفاق یا قضیه فوق مواجه شد ، آن خاطره ای که از مدت ها پیش به دست فراموشی سپرده شده بود و هرگز به ذهن آن فرد خطور نمی کرد ، اینک به طور اتوماتیک ، یادآوری می شود و تمام آن حالت ها و مناظر گذشته ، در نظرش مجسم و زنده می گردد .

در این کتاب و کتاب های دیگر ، سعی بر این شده ، تا از درج گزارش وقایع و اتفاقاتی که در این زمینه روی داده اند ، احتراز به عمل آید و تا جایی که اجباری برای نوشتن واقعه ای نباشد ، مطلبی در این باره به رشته تحریر در نیاید ، به دلیل این که :

اولاً - حجم کتاب زیاد می شود و موجب خستگی خوانندگان محترم می گردد .



ثانیا"، مطالب اصلی چند جلد کتاب را بتوانم در یک کتاب بنویسم، تا از نوشتن کتاب های مختلف، جلوگیری به عمل آید. چون هر یک از مباحث این کتاب را با ارائه چند واقعه و حرکت و رویدادی که به وقوع پیوسته اند، می توان به صورت یک کتاب جداگانه به چاپ رساند و در اختیار خوانندگان قرار داد. ولی انجام این عمل موجب می گردد که هر خواننده ای نتواند تمام کتاب ها را تهیه کند، ضمن این که این کتاب ها نیز مانند اکثر کتاب ها مملو از اتفاقات مشابهی می شود که حجم بسیاری را اشغال کرده اند. در تمام کتاب هایی که از طریق این نویسنده به چاپ رسیده و در اختیار همگان قرار گرفته، حقایقی در آنها آورده شده است که از نظر علمی یا فلسفی و منطقی، نمی توان آنها را نادیده انگاشت.

اگر فردی منکر وجود تکامل روح بشر باشد، چه چیز دیگری غیر از این را می تواند جایگزین آن نماید، تا نمایانگر حقیقت حیات باشد. چون همانگونه که بیان شده، اگر بشر تکاملی نداشت و فقط برای یک بار به جهان خاکی می آمد، در مورد برخی از افراد که از بدو خلقتشان کور و دیوانه و ... به دنیا آمده اند و در تمام این مدت حیات مادی، فرصت شناخت خود را به دست نیاورده اند، تا چه رسد، خالق خود را بشناسند. این افراد چه گناهی کرده اند که چنین خلق می شوند و گروهی دیگر، افرادی سالم به دنیا می آیند و در زندگی با شناخت حقایق حیات و ذات پروردگار، مسیر درستی را می پیمایند و در جهان پس از مرگ نیز رستگار و موفق می شوند. افرادی که چنین تصویری دارند، تنها می توانند منکر همه چیز باشند و حتی نعوذبالله، وجود خالق خود را نیز انکار کنند و فقط طبیعت را بشناسند؛ اظهار دارند که طبیعت، هر موجودی را خلق می کند و پس از مدتی که به زندگانی مادی خود در طبیعت پرداخت، آنها را، جدا از آن، همان مواد اولیه طبیعت، تبدیل می نماید. در صورتی که در اینجا



همان سؤال اولیه پیش می آید ، آن افرادی را که طبیعت ، چه خصوصی با آنها دارد که آنها را چنین آفریده است ؟

خداوند متعال در کتاب های آسمانی ، فرموده است : « من آن که را بخواهم راهنمایی می کنم و هر آن کس را که نخواهم ، به ذلالت و گمراهی می کشانم . »<sup>۱</sup> با چنین آیات گهرباری ، باز هم برخی از افراد نمی توانند حقیقت تکامل بشر را بپذیرند و به علت این که شناخت کافی از علوم روحی و تکامل ندارند ، با خود می گویند ، چگونه ممکن است ، خداوند متعال با مخلوق خود چنین روش و حرکتی داشته باشد و در بین آنها استثناء قائل گردد .

افرادی که شناخت کافی از حقایق حیات و تکامل روحی بشر دارند ، بهتر می توانند به مفهوم چنین آیاتی پی ببرند و آن را بشناسند . چون آنان بر این امر واقفند که خداوند متعال بر همه اعمال و احوال ، عالم و عالمیان آگاهی کاملی دارد و تنها او است که از سرنوشت گذشته و حال و آینده تمام موجودات عالم خود باخبر می باشد ، به همین علت هم می فرماید : « من هر که را بخواهم به راه راست هدایت می کنم . »<sup>۲</sup> و یا در جای دیگر می فرماید : « خدا شما و عمل شما را آفرید »<sup>۳</sup> ، یعنی خداوند هر بنده ای را با عمل خاصی که مربوط به سیر تکاملی او است ، به وجود می آورد و تمام افراد بشر را با یک خو و خصلت و حالت یکنواخت در عالم نمی آفرید . اگر چنین بندگانی را در سطح کره خاکی خلق می کرد ، نظم این کره دگرگون می شد . چون تمام مردم دارای یک نوع خواست و میل و رفتار و کردار و... می شدند و تمامی تمایل به ریاست یا فقر یا کشاورزی و... داشتند و یا این که در جای دیگر می فرماید : « خدا هر که را خواهد گمراه سازد و هر که را خواهد هدایت فرماید و... »<sup>۴</sup> آیا تا بحال در مورد چنین آیاتی

۱- سوره شوریه ، آیه ۱۰۵

۲- سوره شوریه ، آیه ۱۰۴



دقت کرده اید که چرا خداوند برخی از بندگانش خود را هدایت نمی کند؟ چون برخی از افراد به نسبت تکامل دیگران برتری دارند و گروهی در سطح عقلی و تکامل روحی پائین تری می باشند، وگرنه خداوند بر تمام مخلوق خود روزی می فرستد و نسبت به تمامی آنها مهربان و مدبر است.

افرادی که دوران تکامل روحی خود را، در کرات خاکی به پایان رسانیده اند، در آخرین تکامل، به راه راست هدایت می شوند و کسانی که هنوز نیاز به تکامل مجدد دارند و تنها خداوند متعال از این راز آگاه است، آنها را به دلیل عدم تکامل روحی، به راه راست هدایت نمی کند، مگر دوران تکامل روحی خود را به پایان رسانیده باشند، تا از طریق نیروهای الهی به راه راست کشانده شوند و پس از مرگ، روح آنان لیاقت احراز مقام والایی را به دست آورد تا خود را به روح اعظم کائنات، برسانند.

خداوند متعال به طور واضح و صریح در مورد تکامل روحی افراد بشر، در برخی از کتاب های آسمانی، مطالب بسیار سودمند و روشنی را بیان فرموده. در کتاب انجیل می فرماید: «روح بشر تا تولدهای مکرر نداشته باشد و تکامل خود را نیبماید، به درگاه احدیت راه نمی یابد و آنچه می دانیم، تا امروز هرگز هیچ یک از ادیان الهی در صدد رد گفته های خداوند متعال، در کتاب هایی که قبلاً بر بشریت نازل شده، نبوده اند و کتاب هایی که بعدها از طرف خداوند متعال بر اولیاء و انبیاء نازل گردیده، اولاً به غیر از این که گفته های کتاب های آسمانی که قبلاً بر بشریت فرستاده شده است، تأئید نموده اند، مطالب تازه تری در این کتاب ها بیان گردیده که در کتاب های قبلی به دلایلی عنوان نشده اند، ثانیاً در کتاب های آسمانی خداوند مفاهیم و مطالب چند جلد کتاب را در یک آیه بیان فرموده، یعنی در اصل آیاتی که در کتاب های آسمانی، منجمله قرآن کریم، وجود دارند، از معنی و مفاهیم هر یک از آن آیات، کتاب هایی را



می توان به رشته تحریر در آورد و حقایق و مطالب بسیار مهم و شگفتی را به بشریت ارائه نمود . زیرا تمام آیات قرآن کریم به صورت فرمول های بسته ای هستند که آنها را باید اولیاء زمان و روحانیون دانشمند و متخصصین علوم الهی ، به صورت فرمول های گسترده تری درآوردند و در اختیار بشریت قرار دهند ، تا این که مفاهیم آنها ، باعث نجات افراد از این ضلالت و گمراهی گردد و همگان ، به مفاهیم و معانی ذاتی که درون آیات آن نهفته است ، پی ببرند و به این کتاب روی آورند . چون هر چه بیشتر ، این کتاب گهربار را مطالعه می کنم ، شناخت بیشتری نسبت به حقایق حیات و کائنات به دست می آورم .

در این کتاب به آیه ای می رسیم که خداوند متعال به بشریت فرموده : «... شما مرده بودید و خدا شما را زنده کرد و دیگر بار بمیراند و باز زنده کند و عاقبت به سوی او باز خواهید گشت .»<sup>۱</sup>

با بررسی این آیه و شناخت و توجه به کتاب های قبلی که از طرف خداوند بر رسولانش نازل گردیده است ، متوجه می شویم که در این چند لغت ، دنیایی از معنی و مفاهیم حقایق حیات نهفته می باشد . ولی توجه و دقت علمی چندانی تا بحال به آنها نشده است .

امروزه ارواح در سراسر عالم خاکی سعی دارند تا حقایق را با روش های گوناگون به بشریت بفهمانند و آنها را به حقایق وجودی زندگانی عوالم روحی و بقای روح ، آگاه سازند . ولی اکثراً با شناخت هایی که از هزاران سال پیش ، نسبت به روح ، در بین افراد ملل مختلف وجود داشته است ، به ملاقات آنها می روند و با آنها چنین برخوردهایی دارند که مسلماً در زمان حیات خود نمی توانند به نتیجه و شناختی کافی دست یابند .

ارواح مترقی ، امروزه کمک های شایان توجهی به روح شناسان و مدیوم های

۱ - مراجعه شود به سوره بقره آیه ۲۸



سراسر جهان کرده اند و آنها را در مورد وجود و ذات خداوند متعال کاملاً آگاه نموده اند و حتی در مورد عوالم روحی، نظریاتی دارند که خداوند متعال، اساس خلقت را بر مبنای نظم خاصی، استوار فرموده و برای انسان هایی که در زمان حیات مادی خود به تکامل روحی دست یافته اند، رتبه و مقام خاصی قائل است و پس از مرگ به آنها مسکن و پاداش بسیار والایی در عرش الهی عنایت می فرماید. ولی متأسفانه، گروه های فراوانی، توجه چندانی به این گفته های ارواح ندارند و با همان عقاید و گفته های اسلاف خود، به وجود روح می نگرند و روح را از نظر علمی مورد بررسی قرار نمی دهند. زیرا امروزه، تمام علوم دنیا که در مورد آنها تعصب های بی موردی وجود نداشته است، پیشرفت های چشم گیری کرده اند، به گونه ای که، افراد این نسل (قرن بیستم)، در اوایل شروع قرن، نمی توانستند حقایق علمی ای را که در نیمه دوم این قرن به وقوع پیوسته است، بپذیرند.

افراد بشری که در روی کره خاکی زندگی می کنند، اکثریت قریب به اتفاق خداشناس هستند و هر گروه و فرقه خاص، از طریق، خالق خود را می شناسد و تمام آنها عقیده دارند که خالق بشر، حکیم است و عادل و در مهربانی و عدل و انصاف خداوند متعال، هیچ گروه و یا فرقه و شخصی، شک و شبهه ای ندارد و این خالق بخشنده هرگز تبعیضی، بین مخلوق خود قائل نمی شود. این خدای عالمیان، از ظلم و ستم به دور است و آنچه بر بندگان خود روا می دارد، عین صلاح و ثواب می باشد.

فرد عادی ای که هیچگونه شناختی از حقایق حیات و زندگانی پس از مرگ و تکامل روحی ندارد، از نظر ظاهری به اطراف خود نگاهی می افکند و در آن زمان با واقعات مادی دیگری مواجه می شود که با حقایق فوق، در مورد چگونگی ذات احدیت برابری ندارد. در چنین مواقعی از خود سؤال می کند،



مگر امکان دارد خدایی که مهربان و عادل و بخشنده است و به هیچ یک از بندگان خود ظلم و ستم روانمی دارد؟ برخی از افراد بشر را بدواً "بدبخت و زبون خلق می کند و گروهی را در کمال سلامت و قدرت مادی و ... این افراد به دلیل عدم شناخت کافی در مورد سایر حقایق حیات که تکامل روحی نیز یکی دیگر از آنها است، همچنان در شک و دودلی بسر می برد، تا روزی که نسبت به واقعیات شناخت پیدا کنند و خود را بشناسند و یا این که پس از مدتی بدون فهم و درک مطلبی، به جهان روحی بپیوندند.

زمانی که بشر به زندگانی مکرر روحی خویش واقف باشد و بداند که روح هر فردی، باید به تکامل برسد تا روزی بتواند خود را به احدیت برساند، آن وقت است که از این شک و دودلی و نادانی خارج می شود و تمام ظواهر حیاتی را که مشاهده می کند، جزو قدرت و حکمت و عدل و انصاف الهی به شمار می آورد و ذره ای به عطفوت و مهربانی و درایت خالق خویش، شک و دودلی نمی آورد. زیرا که شناخت تکامل روحی یک حقیقت فلسفی و علمی با ارزش و غیر قابل انکاری را برای بشریت واضح و آشکار می سازد که با چنین شناختی، دیگر کسی نمی تواند نعوذبالله به عدل الهی شک بیاورد. چون معمای بفرنج و لاینحلی که هزاران سال در بین افراد بشر وجود داشته و هر کس علت آن را از دیگری سؤال می کرد و بدون جواب منطقی باقی می ماند، علوم روحی و بخصوص حالت تکاملی بشر از روی دلیل و برهان شکافته و در اختیار همگان قرار داده است. حال انصاف نیست که برخی از افراد بشر، از روی تعصب های مختلف، و یا خشم دخواهی و ...، همچنان بر عقاید پوچ خود پای بند باشند و حقایق را که در کتاب آسمانی به طور واضح و روشن آمده و ارواح در حال حاضر آن را برای ما بیان داشته اند و از نظر علمی و فلسفی نیز مستیقن است، بپذیرند. همچنان بر عقیده باطل خود استوار باقی بمانند.



آلن کار دک جزو نخستین کسانی بود که برای اولین بار در اواخر قرن نوزدهم توانست حقایق وجود روح را بر همگان اظهار دارد و پدیده هایی را نیز از قدرت ارواح به مردم بنمایاند و به همین علت هم اروپائیان او را بنیان گذار علوم روحی جدید می دانند . ولی من ( نویسنده ) او را یکی از افراد استثنایی می دانم که خداوند متعال وی را در اواخر قرن نوزدهم ، از بین بندگان خویش برگزید تا او اوامر خداوند متعال را در مورد وجود و بقای روح که در تمام کتاب های آسمانی آمده است ، به اروپائیان بازگو نماید . او در مورد تکامل روحی چنین می گوید : « منتهای عدالت خداوندی این است که هیچ روحی را ، کامل خلق نفرموده است . این عدم تساوی که در تمام موجودات عالم مشاهده می شود ، با تکثیر موجودیت های تکمیلی ، ابتدا " مخالف با عدالت او نیست . این اتفاقی که به نظر می آید ، برای این است که ما گذشته خود را ندیده و حال را می بینیم و از گذشته خود خبر نداریم و آنچه را که در گذشته انجام داده ایم ، فراموش نموده ایم . » انسان و تمام موجودات ، در هر مرتبه ای که هستند ، مراتب مادون را پیموده و باید به وسیله آمد و شده های متوالی ، به حقیقت کمال خود ، واصل شوند . آیا این فلسفه از نظر فلسفه هایی که تاکنون تدوین شده اند ، ساده و طبیعی و منطقی تر نیست ؟ آیا عقل حکم نمی کند ، فلسفه ای را که مبین و مفسر یک موضوع است ، به فلسفه ای که آن موضوع را لاینحل باقی می گذارد ، ترجیح داد ؟

با توجه به این که مطلب تکامل روحی را درک نمودیم و دانستیم که روح بشر ، می بایست تمام حالات و وضعیت های اجتماعی و مراحل طبیعی را بپیماید ، تا به ترقی اخلاقی و شاعری خود دست یابد . دیگر مشاهده برخی از اختلافات مادی ، روحی ، جسمی و ... ، برای ما تعجب آور نخواهد بود ، بلکه به راحتی می توان این حالت ها را پذیرا شد . چون بر این اصل واقف شده ایم که همه ما ، می بایست این سیر تکاملی را که در جوامع خویش مشاهده می نمائیم ، به





گونه ای طی کنیم، تا این که بتوانیم خود را به ذات اصلی خویش برسانیم، وجود تکامل در اصل، یک عدالت و حق تساوی ای را برای تمام موجودات عالم در نظر گرفته است و چنین می نمایاند که تمام موجودات عالم، در سایه این قانون عدل الهی، در هر رتبه و مقام و حالتی که قرار دارند، نسبت به دوره تکامل قبلی خویش، ترقی و تکاملی چشم گیر داشته اند و در حال حاضر فقط سزاوار احراز مقامی هستند که در آن حالت زندگانی خود را می گذرانند و این حالت تکاملی روح افراد بشر، یکی از بزرگترین قدرت ها و عدل الهی است که بر بشریت به اثبات رسیده و خواهد رسید. از نظر علمی، کمتر کسی با حقیقت وجود تکامل روحی، مخالف است و آن را رد می نماید. ولی سؤال اکثر افراد در این است، چرا هر نوع اتفاقی که در زندگانی های روحی گذشته خود داشته اند، آنها را فراموش کرده اند و یا معتقدند که از نظر عدل الهی، چرا باید بشر، جوابگوی گناهان گذشته خود باشد، ضمن این که بشر امروری، از تمام اعمال و حرکات و تقصیرات گذشته خویش، بی خبر است؟

اگر فردی معتقد به تکامل روحی نباشد، نظریات فوق تقریباً "درست است". ولی بر اصل تکامل روحی، معتقدیم و می دانیم که در برخی از اعمال و حرکات حیات، خواست بشر هیچگونه دخالتی ندارد و بر فرض این که مطلبی را فراموش کرده باشیم، موجب نمی شود که مجازات نشویم و می دانیم تمام اعمالی را که مربوط به حالت و سرنوشت افراد بشر می باشد، از سوی پروردگار است و بشر در آن نمی تواند دخل و تصرف چندانی داشته باشد.

اگر فردی از گذشته خود آگاهی کامل داشته باشد و بر خطاهای خویش نیز واقف گردد، این شناخت ها باعث بروز دلسردی و ناامیدی در زمان تکامل بعدی وی می شوند و موجب می گردند که این فرد در همان حالت اولیه خود باقی بماند و مساعدتی برای دسترسی به ترقیات و تمالی روح خویش نداشته باشد و در



نتیجه نمی تواند جبران خطاهای گذشته خود را در زمان حیات و در دوران تکامل روحی خویش بنماید و از سوی دیگر، کینه جویی و عداوت، روزبروز در وی قوی تر می گردد و در نهایت هر فردی در صدد انتقام جویی از برخی افراد مشخص و یا حتی بازماندگان او بر می آید و در نتیجه باعث آشفتنگی و هرج و مرج عجیبی، در جوامع بشری می گردید. حال توجه می فرمائید که فراموشی برای بشر یک نعمت الهی است، البته باید بدانیم که این فراموشی تا زمانی ادامه دارد که بشر دارای جسم مادی می باشد و در هر زمانی که از این جسم جدا شود و به عقل روحی دست یابد، تمام خاطرات زمان های گذشته خود را به یاد می آورد. چون در آن زمان، ضمیر آگاه و ضمیر ناخودآگاه در یکدیگر ادغام می شوند و تمام خاطرات گذشته ای را که در تن پوش قرار دارند، به صورت یک ضمیر و آن هم ضمیر آگاه متجلی می گردند.

در این قرن که علم روحی جدید، در بین اکثر افراد کشورهای جهان، طرفداران فراوانی پیدا کرده و توجه همگان را به سوی خود معطوف داشته، به این دلیل نیست که مردم را معتقد به وجود و بقای روح کرده است. چون افراد بشر از زمان های خیلی دور معتقد به وجود و بقای روح بوده اند و تمام ادیان الهی نیز، این حقیقت را تأیید کرده و مومنان را با چنین شناخت هایی، آشنا کرده اند. بلکه وجود این علم باعث شده، افرادی که با آن سر و کار دارند و از این علم آگاهی های کافی به دست آورده اند، بتوانند اکثر مسائل و معضلاتی را که از بدو خلقت، بشر به دنبال حل و شناخت آنها بوده و نمی توانسته جواب صحیح و قانع کننده ای را در پیرامون دست یابی به آنها بیابد، تمامی را با دلیل و برهان و منطق های فیزیکی یا فلسفی بپذیرد و تقریباً با برخی از مجهولات مرگ آشنایی پیدا کند.

شناخت علوم روحی، علاوه بر این که افراد بشر را از زمان مرگ و زندگانی



روحی آگاه می‌کند، تا اندازه‌ای پرده از روی مبانی اولیه خلقت بر می‌دارد و بشر را با فلسفه عدل و عطف و مهربانی خداوند یکتا آشنا می‌سازد. بگونه‌ای که هر فردی با علم محدود و ناقصی که تا به امروز از محیط‌های آموزشی و اجتماعی خود کسب کرده است، بتواند آن را بشناسد و درک و لمس نماید.

اگر قدری به حقایق، بدون تعصب و باز روی حقیقت بینی بنگریم، مشاهده می‌کنیم، در پیرامون ما افرادی وجود دارند که با بدترین درد و زجر و سختی و ناراحتی، زندگی خود را می‌گذرانند و گروه دیگر بر خلاف دسته قبلی، در کمال نعمت و آسایش هستند. ولی وقتی علت را از برخی افراد که خود را مطلع می‌دانند، سؤال می‌کنیم، فوراً اظهار می‌دارند که مشیت الهی است و هر آنچه خدا بخواهد درباره افراد بشر روا می‌دارد. در اصل هیچ شکی وجود ندارد که خداوند، قادر مطلق عالم است و هر آنچه را که او بخواهد، در مورد بشریت انجام می‌دهد. ولی باید دلیلی هم وجود داشته باشد که خداوند برخی را در کمال سعادت و گروهی را در بدترین شرایط سختی و پستی، بیافریند. چون در عدل و انصاف و عطف قادر مطلق بشریت جای هیچ شک و شبهه‌ای وجود ندارد و او بدون دلیل، هرگز به کسی سختی و عذاب زمان حیات مادی عنایت نمی‌کند، مگر این که تمام افراد بشر می‌بایست مسیرهایی را به تدریج ببینند و هر یک از آنها در محل بخصوصی از این مسیر تکاملی قرار دارند و به همین علت هم، وقتی هر فردی به پیرامون خود می‌نگرد، افراد مختلفی را با وضعیت‌های روحی، مادی، معنوی، اخلاقی و... مشاهده می‌کند.

خداوندی که در عالم مظهر پاکی و قدرت و درستی است و تمام افراد بشر او را به عنایت خالق خود می‌دانند، آیا ممکن است به فردی که فقط برای یک بار، یا به این شالوم‌ناکی می‌گذارد، تا روز آخر عمر، درد و زجر، عنایت کند و گروه دیگر را مستحق بداند که از سلامت کامل برخوردار باشند و در نکند غوطه‌ور



گردند و از شغل و مقام بالایی بهره مند باشند و ... ما نمی توانیم تمام آنها را به عنوان شانس و تصادف زمان حیات مادی منظور نمایم .

در زندگانی های گذشته و حال ، شاهد این حقیقت هستیم که در اثر برخی از مریضی ها و یا بروز جنگ و ... ، افراد بی گناهی از بین می روند و تمام زندگانی آنها ویران می گردد . این اتفاقات را نباید بر مبنای ظلم خداوند گذارد ، بلکه این اتفاقات ، خود یک نوع عدل الهی است که موجب تکامل روح افراد می شود . علم روحی جدید سبب شناخت افراد بشر در مورد حقایق شده و به آنها راه خداشناسی بهتر و جدیدتری را می آموزد و نیز باعث می شود تا آنها هر اتفاق و یا حالتی را که در زندگانی خویش مشاهده می کنند ، فوراً آن را به ظلم پروردگار نسبت ندهند . بلکه تمام آنها را از عدل او بدانند . چون تمام افراد بشر ، می بایست خوبی و بدی های مختلف عالم ماده را بدانند و از آن مراحل بگذرند ، تا به مرحله انسانیت دست یابند و پس از مرگ ، به جهان های روحی بالاتری برسند . حال با توجه به بیان مطالب فوق باید بگوییم که بدی و سختی های زمان ، که گاهی به برخی از افراد بشر روی می آورند ، یک حقیقت شوم و بدبختی واقعی نیست که بشر قدرت گریز از آن را نداشته باشد و تا آخر عمر در چنگال آن گرفتار آید و نتواند از آن رها شود . بلکه وجود این حالت ها موجب می شوند تا بشر بتواند بخاطر رهایی از آن ، خود را به شاهراه ترقی و تعالی و کمال برساند ، کما این که هر چه بیشتر دست به گریبان بلاهای طبیعت باشد ، به همان نسبت نیز زودتر می تواند در مقابل آنها ایستادگی کند و علم مبارزه با آن را بیاموزد و به تدریج نواقص و ایرادات خود را مرتفع نماید .

دانشمندان روح شناس از نظر علم تکامل روحی به این نتیجه رسیده اند که بشر ، خالق حالت های آینده خویش است و آتیه هر فردی ، در نتیجه اعمال گذشته وی می باشد و هر کس می تواند در تکامل های روحی خویش به نسبت



درجه قوای اخلاقی و روحی، تغییراتی را در اعمال و رفتار آینده خود به وجود آورد. همان گونه که قبلاً بیان شد، مبدأ تمام موجودات عالم در خلقت یکی است و همگی از نیروی واحدی به وجود آمده اند و هر یک می بایست بنا به وضعیت و مقتضای زمان، مسیرهای تکاملی مختلفی را پیمایند، تا این که بتوانند خود را به مرز انسانیت برسانند.

حال که این مبانی و اصول را در مورد سیر تکاملی افراد بشر دانستید، به طور حتم و یقین می توانید اظهار دارید که تمام افراد بشر، در سطح کره خاکی در اصل یک نوع نسبت نزدیکی با یکدیگر دارند و در این زمینه، جای هیچگونه شک و شبهه ای وجود ندارد. چون قومیت و رنگ و لهجه افراد بشر، هیچگونه دخالتی در اصل ذات وجودی آنها ندارد.

زمانی که بشر به تکامل روحی معتقد می باشد و بر این امر نیز مؤمن است که تا روحی به درجه ترقی و تعالی نرسد، نمی تواند خود را به خالق خویش برساند، باعث می گردد که دریچه سعادت بر روی وی گشوده شود و پس از درک و شناخت این حقیقت، تمام معما و معضلاتی را که در مورد تقدیر و سرنوشت، تا به حال گفته شده است، راحت تر بپذیرد و سپس می تواند با علم فلسفه و منطق، به عظوفت و مهربانی و عدالت خداوند متعال پی ببرد و خالق خود را بشناسد. زیرا به بشریت موهبتی عنایت شده، تا این که بتواند با سعی و کوشش های مدام و پی گیر، بر خطاهای خود پیروز شود و درجات ترقی و تعالی را به تدریج پیماید، تا خود را به درجه رفیع انسانیت برساند. چون زمانی روح بشر قادر است، خود را به خالق خویش که مظهر پاکی و درستی و صداقت و... می باشد، برساند که از تمام بدی ها و پلیدی های مادی به دور باشد، وگرنه لیاقت احراز مقام شامخ انسانی را ندارد.

با توجه به حالت و روحیه و اخلاق و رفتار مختلفی که در افراد بشر وجود



دارد، هرگز نمی‌توانیم چنین انتظاری داشته باشیم که روح تمام این افراد، پس از جدایی از کالبد مادی، مستقیماً به سوی خالق خویش حرکت می‌کند و به وی می‌پیوندد، در صورتی که اگر چنین تصویری داشته باشیم، روح افراد پلید و پست و خبیث، موجب می‌گردند که نعوذبالله روح اعظم کائنات را نیز به گونه‌ای آلوده نمایند و ما می‌دانیم که قدرت الهی از هرگونه آلودگی و نقص و عیبی میراست. این حقیقت را باید بپذیریم، روح تمام افرادی که می‌میرند، مستقیماً به سوی خداوند انتقال نمی‌یابد و به اصل خود وصل نمی‌گردد، مگر این که روح در مرحله نخست، طی شرایط خاصی بتواند آن آلودگی و پستی‌های زمان حیات خویش را از خود دور کند، تا این که پس از آن بتواند خود را لایق درگاه الهی بداند.

حال چگونه ممکن است، روزی روح پلیدی بتواند به اصل خود مراجعت نماید؟ برای رسیدن به هدف فوق، راهی غیر از تکامل روحی برای آن وجود ندارد، وگرنه نقصی در خلقت، به وجود می‌آمد. چون همه می‌دانیم که خداوند از روح خود، به نسل بشر دمیده و در تمام کتاب‌های آسمانی نیز آمده است، پس از مرگ، روح تمام افراد، به اصل خود که همانا ذات پروردگار می‌باشد، باز می‌گردد و از سوی دیگر می‌دانیم که روح افراد بشر، در زمان حیات مادی با یکدیگر اختلاف بسیاری دارند، یعنی برخی خداشناس و مؤمن و عده‌ای دزد و جنایتکار و ... هستند و آنچه مسلم است، پس از مرگ، روح افراد پست و جنایتکار، به سوی پروردگار خود پرواز نمی‌کند. زیرا همان‌گونه که در بالا بیان شد، اگر چنین اتفاقی رخ دهد، نظم خلقت دگرگون می‌شود و از آن درستی و عدالت و پاکی میرا می‌گردد.

خوبانندگان محترم توجه می‌فرمائید که پس از مرگ جسم مادی، روح افراد مؤمن و پارسا، طی مراحل، مستقیماً به معبود خود می‌رسند و یا در اثر بروز



حالت های جدید و تنبیهاتی که از طرف خداوند متعال، تعیین می گردند، پاک و منزّه می شوند و سپس به ذات احدیت وصل می گردند .

شناخت علم وجود و قدرت تکامل روحی، باعث می شود که بشریت از سرگردانی و گرفتاری ها، خارج شود و موقعیت و وضعیت خویش را در این جهان پهناور بداند و با شناخت بیشتر و کامل تری، به مسیر زندگی خویش ادامه دهد . به امید این که هر چه زودتر بتواند خود را به مراحل تکامل نهائی بشریت برساند و از آنجا به سوی معبود آسمانی خویش، پرواز نماید .



## ضمیمه ناخودآگاه

علوم روحی، علاوه بر اطلاعات خارق العاده و شگفت آوری که از عوالم نامرئی روحی و اسرار خلقت، در اختیار بشریت قرار می دهد، در تعدادی از علوم دیگر نیز توانسته راه یابد و برخی از مشکلات بشر را که مربوط به روح و روان او است، توسط علوم پزشکی مانند: روان کاوی، روح درمانی، روانشناسی، و... درمان کند.

درمان های روحی، نیاز به متخصص های علوم روان درمانی دارند. ولی هر فردی که شناخت کافی، نسبت به ذات وجود خود داشته باشد و بر نیروی روحی خویش نیز مسلط گردد، به سادگی می تواند در مورد مداوای برخی از بیماری های روحی خود اقدام نماید.

اگر بشر بتواند اعضاء تشکیل دهنده وجودی خود را کاملاً بشناسد و بر قدرت های ذاتی خویش نیز فائق آید، زمانی فرا می رسد که هر فرد با کسب چنین شناختی قادر می شود به خود درمانی های روحی بپردازد و جسم مادی و حالت های روحی خود را کاملاً مداوا و سالم سازد و پس از کسب چنین تجربه ای، نیاز چندانی به معالجات کلینیکی نخواهد داشت.

همانگونه که در جسم مادی، پیچیدگی های عضوی و ارگانی فراوانی وجود دارد، به همان نسبت هم در قدرت های روحی افراد بشر، چنین حالت هایی مشاهده می شود، به طوری که وجود این نیروهای مرموز و شگفت آور، همگان





را در اعجاب و ناباوری قرار می دهد. برای نمونه، هر فرد دارای دو آگاهی کاملاً متمایز و مشخص نسبت به یکدیگر است که یکی از آنها ضمیر آگاه یا دانسته های افراد را در بر می گیرد و دیگری ضمیر ناخودآگاه، یعنی حقایقی را که پس از مدتی از خاطرات هر فردی، ظاهراً "محو شده و به فراموشی سپرده می شوند، تشکیل می دهد."

ضمیر آگاه یا شناخته شده های فکری، مربوط به دانستنی های زمان حیات کنونی هر فردی می شود و آنچه را که افراد، از علوم می شناسند و بیاد دارند. در این ضمیر، جای می گیرند و حجم فضای داخلی آن را اشغال می کنند و هر کس روزانه، برای ادامه حیات مادی، معنوی، علمی، هنری و...، از وجود این ضمیر استفاده می کند و با یادآوری فوری مطالب، تمام اعمال و حرکات و افعال زندگی خود را انجام می دهد، به طوری که هیچ احساس کمیودی، به او دست نمی دهد و زندگانی عادی و روزمره خود را می گذارند.

ضمیر ناخودآگاه، به صورت محفوظات بایگانی شده افراد که تمام آگاهی های زمان گذشته را در خود جمع آوری می کند و آنها را به حالت ثبت شده و زنده، در خویش نگاه می دارد. محفوظات این ضمیر، به کارهای روزمره افراد ربطی ندارند، مگر این که کسی به دلایلی بخواهد از وجود خاطرات گذشته و بایگانی شده خود به نحوی استفاده کند.

در این مبحث، سعی شده تا از چگونگی حالت های ضمیر ناخودآگاه بحث و گفتگو شود، به طوری که پس از پایان یافتن آن، اطلاعات و آگاهی مختصری در مورد اکثر حالت هایی که در ذات بشر وجود دارند و مربوط به ضمیر ناخودآگاه می باشند، در اختیار خوانندگان قرار داده باشم.

درد و ناراحتی هایی که افراد را در طول عمر به نحوی آزار می دهند، معمولاً از دو منبع اصلی و عمده سرچشمه می گیرند که این ناراحتی ها مربوط به جسم



مادی آنها است یا خارج از جسم • اگر ناراحتی های جسمی، کاملاً "شناخته شوند و دارای موضع درد و بیماری مشخصی نیز باشند، این ناراحتی ها معمولاً دارای ریشه و یا منبع مادی هستند که در اصل به طبیعت و خود جسم افراد مربوط می شوند و برای مداوای آنها می بایست به پزشک های مختلف مراجعه کرد • چنانچه این ناراحتی ها، دارای ریشه مادی و جسمی نباشند و به گونه ای اثرات خود را در جسم بنمایانند، از حالت و قدرت های روحی مخصوصی به وجود می آیند که مداوای آنها، مربوط به قدرت های روحی و ناخودآگاه است، یعنی در چنین مراحل، روح و ضمیر ناخودآگاه هر فردی، نقش پزشک معالج را برای درمان امراض خارج از وجود جسم مادی، عهده دار می شود •

در اکثر ناراحتی های جسمی که منبع اصلی آنها خارج از جسم مادی قرار دارند، با بررسی و کاوش های بسیار عمیق و ماهرانه از ضمیر ناخودآگاه، می توان به نتایج بسیار عالی و مطلوبی دست یافت و افراد با توجه به مهارت و تخصصی که نسبت به ضمیر ناخودآگاه به دست آورده اند، می توانند درباره مداوای خود و یا دیگران اقدام کنند و معالجه ناراحتی ها را با اطلاعاتی که از ضمیر ناخودآگاه کسب کرده اند، ادامه دهند، تا ناراحتی و بیماری های خارج از جسم مادی، که اثرات مستقیم و یا غیر مستقیم آن، باعث آزار جسم مادی شده است، درمان یابد •

زمانی که فردی، به علت ناراحتی های خارج از جسم مادی، به پزشک روان درمان مراجعه می کند، اگر آن پزشک، با روش خوابانیدن روحی، از مریض، اطلاعاتی کسب نماید و از ضمیر ناخودآگاه وی، علت بیماری و چگونگی آن را جویا شود، به مراتب سریع تر می تواند در مورد مداوا و معالجه مریض خود اقدام کند و او را از ناراحتی های روحی، نجات دهد •

زمانی که پزشک توانست بیمار خود را به خواب مصنوعی ببرد و به سادگی با



ضمیر ناخودآگاه وی تماس برقرار نماید و تمام سئوالات مربوط به آن مرض یا ناراحتی و حتی در برخی از مواقع، روش درمان آن را از ضمیر ناخودآگاه مریض جویا شود، به مراتب آسانتر می تواند آن را از بین ببرد و مداوا کند. چون اصل کلی ناراحتی و یا مرض، تشخیص آن می باشد و مداوا کردن ناراحتی ها به مراتب ساده تر از تشخیص مرض است. ناراحتی های خارج از جسم مادی که گاهی اثرات خود را بر جسم می گذارند، خارج از این اصل نیستند و زمانی که پزشکان بتوانند، ریشه آنها را از ضمیر ناخودآگاه به دست آورند، به زودی قادر خواهند بود، آن مشکل را از پیش پای مریض بردارند و او را مداوا کنند. خوابانیدن روحی، می توان از اسرار و نکات پنهانی که از زمان های بسیار دور، در ضمیر ناخودآگاه افراد، بایگانی شده اند، پرده برداشت و آنها را دوباره زنده کرد.

توسط اعمال روحی می توان، به تمام بحران های عاطفی و اجتماعی و یا انگیزه های محیطی از گذشته که در این ضمیر، بجای مانده است، دست یافت و آنها را مجدداً شناسایی کرد. پس از کسب معلومات و شناخت های کافی، از حالات گذشته افراد، می توان آنها را مداوا نمود، در غیر این صورت، ناراحتی های خارج از جسم را که اثرات آن، باعث آزار جسم مادی شده اند، نمی توان توسط داروهای مادی مختلف، مداوا کرد و تنها اثر دارو، در این موارد، تسکین های موقتی جسم مادی است. زیرا داروهای مخدر و خواب آوری را که پزشکان، در این موارد، تجویز می نمایند، فقط اثرات مادی آنها بر جسم مادی مشهود است و اکثراً بدن را به صورت لخت و شل در می آورند و یا احتمالاً جسم را به کرختی و یا بی خبری می کشانند، که فقط درد و یا ناراحتی های محیط را برای مدتی احساس نماید.

اگر افراد ناآگاه بخواهند فردی را به خواب های ره ننی ببرند و به نارا حتی های



وی، از طریق تماس با ضمیر ناخودآگاه آگاهی یابند، کار بسیار مشکلی نیست و تقریباً تمام افراد بی تجربه نیز می توانند، به چنین اعمالی دست بزنند. ولی باید به این اصل توجه داشت که مداوا کردن چنین ناراحتی هایی، احتیاج به تخصص کامل دارد و هر کسی که قدرت تأثیر گذاری امواج بر جسم دیگری و خواب های روحی را دارد (همگان طی شرایط خاصی می توانند، در این زمینه موفق شوند) نمی تواند مریضی را مداوا کند، مگر این که در این رشته، تخصص یا تحصیلات کافی داشته باشد، یعنی تا وقتی که یک فرد عادی، به ریشه مرض و یا ناراحتی کسی پی نبرد و نوع امواجی را که به بدن افراد وارد می کند، نشناسد، هرگز قادر نیست او را کاملاً درمان کند. البته پی بردن به علت ناراحتی های روحی، خود یک نوع تسکین موقتی را در مریض به وجود می آورد و معالجات و مداوای قطعی جهت ریشه کن نمودن آن ناراحتی از ضمیر ناخودآگاه و جسم مادی حتماً باید توسط متخصصین روحی و یا پزشکان روح درمانی صورت گیرد، وگرنه تنها خواب های روحی هیچگونه تأثیری، در بهبود ناراحتی و مریضی افراد، بجای نخواهند گذارد.

توسط روش های روان درمانی و یا روان کاوی و بکارگیری امواج مثبت، اکثر مریضی های خارج از عضو مادی، قابل معالجه و درمان قطعی و دائمی هستند و توسط این روش ها است که می توان تمام ناراحتی های روحی و عادات زشت و ناپسند را که در برخی از افراد بشر وجود دارند، به طرق مختلف، از بین برد و سلامت را پس از درمان، در افراد به وجود آورد.

با استفاده از روش های روح درمانی، می توان به اسرار و راز درونی افراد که سال ها است، در ضمیر ناخودآگاه آنها پنهان شده و هر چند صباحی، به طور پراکنده و یا دائم، دیده می شوند، پی برد و پس از شناخت، بر آنها چیره شد. وقتی که مریضی، تحت مداوای روح درمانی قرار گرفت و علت ناراحتی های



وی را با کاوش های گوناگون ، از ضمیر ناخودآگاهش به دست آوردیم، با شناخت این اسرار درونی که باعث بروز ناراحتی ، در بیمار شده ، در مرحله نخست توانسته ایم آرامش بسیار خوبی را نصیب بیمار بنمائیم . سپس اطلاعات کافی ای که از ضمیر ناخودآگاه وی ، در جهت مثبت با نیروی آگاه که از علت ظاهری ناراحتی او به دست آمده است ، با هم ، همگام می شوند و پس از مدتی ، اثرات و حالات ناراحت کننده ای که در اثر فشار حالت های برونی بر درونی وارد شده بود ، از بین می روند و به تدریج کلیه عوامل و آثار آن ناراحتی ها ، از ضمیر ناخودآگاه پاک می شوند . در نتیجه ، تمام آن خاطرات ناراحت کننده از ضمیر ناخودآگاه به ضمیر آگاه انتقال می یابند و در مقابل عمل مستقیم و تجربه و تحلیل عقلی قرار می گیرند و عقل هم ، برای بهبودی آن ، راه حل مناسبی را می اندیشد که در نتیجه ، مریضی و ناراحتی و یا درد و رنج های جسمی ، به آهستگی از میان می روند و سلامت و نشاط ، جایگزین حالت های قبلی می شود و مریض بهبود می یابد . ضمیر ناخودآگاه افراد ، دارای نیروی عظیم و پر قدرتی است . این ضمیر ، گاهی به تنهایی عمل می کند و در پاک سازی ناراحتی های روح و جسم ، کمک های مؤثر و شایان توجهی را انجام می دهد، به گونه ای که فردی را از ناراحتی های سخت و غیر قابل تحمل می رهاند .

اگر افراد ، درک این حقیقت را نداشته باشند که برخی از ناراحتی ها منشأ مادی ندارند و مربوط به روح و ضمیر ناخود آگاه آنها است و در صدد علاج آنها برنیابند ، می بایست در تمام طول عمر خویش ، به طور دائم و پیوسته ، از اعمال و حرکات و کاهی خواست های آن ضمیر ، به طور ناآگاه و کورکورانه متابعت کنند . چنانچه کسی بتواند ، بر این ضمیر خود مسلط شود و آن را بشناسد ، می تواند تمام اشکالات و ناراحتی هایی را که در بنسبم وی نفوذ کرده اند ،



به تدریج از سر راه خود بردارد و اطاعت های کورکورانه جسم مادی از ضمیر ناخودآگاه، پس از مدتی به کلی از میان خواهند رفت .

ناراحتی های روان افراد، زمانی قابل علاج است که بتوانیم علت ناراحتی را از طریق ضمیر ناخودآگاه، ریشه یابی کنیم . در این صورت می توانیم بر ناراحتی های روحی که اثرات آن گاهی در جسم مادی نیز مشاهده می شوند، چیره شویم و آنها را برای موقت یا دائم، از ذات وجود و مرکز بایگانی ضمیر ناخودآگاه بزدائیم و این معالجات، مواقعی مؤثر واقع می شوند که خود مریض قلباً بخواهد با چنین روش هایی، برای همیشه درمان شود و سلامت خود را باز یابد، وگرنه به سادگی نمی توان به ضمیر ناخودآگاه کسی مسلط شد و از ریشه ناراحتی های وی اطلاعاتی به دست آورد .

ضمیر ناخودآگاه را نمی توانیم به سادگی در وجود خود بیابیم و آن را بشناسیم . زیرا که این ضمیر در زندگانی افراد، فاقد اثرات ظاهری است و معمولاً می بایست آن را توسط ادراک و شعور و فهم که در ذات نهان هر کسی قرار دارد، جستجو کرد و شناخت .

افرادی که از روی شعور و شناخت، توانسته اند نیروهای درونی خود را تقویت کنند و در نتیجه، بر قسمتی از ضمیر ناخودآگاه خویش مسلط شوند، معمولاً جزو کسانی هستند که در اثر مرور زمان، با تمرینات القایی و به طور دائم و مستمر، لغات و جملات و اطلاعات صحیح و سالم را روانه ضمیر آگاه خود کرده و پس از مدتی هم به طور ناخواسته، تمام آنها را به ضمیر ناخودآگاه انتقال می دهند . در نتیجه، کلیه بایگانی های پرونده ضمیر ناخودآگاه را اعمال خیر و ثواب درست و منطقی پر کرده و جای خالی برای شرارت و بدی ها باقی نمی گذارند .

اگر افراد بشر بخواهند، در حین گذران زندگانی عادی خویش، تمام خوبی و



بدی هایی را که در مسیر زندگی آنها پیش می آیند، بدون تجزیه و تحلیل و تمیز دادن خوب از بد، به همان شکل اولیه پذیرند و در نهایت، پذیرفته های امروز را برای آینده، تحویل ضمیر ناخودآگاه خود بدهند. به طور یقین، پس از گذشت زمانی، عقده و ناراحتی های فراوانی، در وجود جسمی و یا روحی آنها، ظهور خواهند کرد. در صورتی که اگر فردی بتواند به خود بقبولاند که هر عمل خلاف و خطای زشتی که از سوی اطرافیان دور و نزدیک، به طور ناخواسته و بدون دلیل، بر وی تحمیل می شود، مربوط به سرنوشت زندگانی او است که این اشخاص خوب و یا بد، برای شناخت افراد و واقعیات حیات مادی، در مسیر او قرار می گیرند و یا این که خطای نزدیکان را چنین بیندارند که آنها قصد محبت و مهربانی داشته اند. ولی به علت عدم شعور و پرورش فکری، باعث ضرر و زیان او شده اند و در اصل، شخص فاعل، گناهی نداشته است. یعنی به طور کلی، صورت تمام قضایا را طوری به ضمیر آگاه خود بفهماند که پس از مدتی بتواند تمام خوبی ها را به ضمیر ناخودآگاه انتقال بدهد. در ضمیر این اشخاص، اثرات نامطلوبی از اعمال خلاف یا بد دیگران، بجای نمی ماند که دستخوش تغییرات روحی واقع شود.

دستیابی به ضمیر ناخودآگاه، کار ساده ای نیست. ولی اگر کسی خواسته باشد از آن آگاهی یابد، کار مشکلی نخواهد بود. برای اطلاع از بودن چنین ضمیری در ذات وجودی، هر کسی می تواند با درون نگری، ضمیر ناخودآگاه را در خود بیابد و آن را بشناسد. زیرا این ضمیر، در گذران زندگی و هر چند مدت یک بار، وجود خود را ثابت می کند. یکی از این حالت ها زمانی است که افراد، بدون هیچ دلیلی، دچار گرفتگی روحی می گردند و احساس پریشانی بدون دلیل به آنها دست می دهد و در آن زمان، بی حوصله می شوند. در چنین مواقعی، ضمیر ناخودآگاه، وجود خود را بروز می دهد و فرد بدون شناخت و آگاهی، با



نیروی درونی خود، در ستیز می شود. زیرا یکی از ناراحتی های بایگانی شده در این ضمیر، بی اطلاعی آن فرد از ضمیر آگاه بوده و به دلیل مشاهدات عینی، مشابه حالتی از گذشته، در وی ظهور کرده است و به صورت عقده، خودنمایی می کند و باعث بروز این حالت جدید، در شخص می گردد که او، احساس ناراحتی و غم و اندوه بی دلیل، در وجود خود می نماید و گاهی نیز امکان دارد که شخصی، بدون هیچ دلیلی، در حالت خوشی و نشاط قرار گیرد و با هر حرفی، از ته دل بخندد و شاد باشد.

به وجود آمدن این حالت ها در افراد، یکی دیگر از شگفتی های ضمیر ناخودآگاه می باشد که به گونه ای بر ضمیر آگاه، اثر گذارده و آن را دگرگون می سازد.

کسانی که در زندگی روزمره خود، همیشه خوبی ها و محسنات هر پدیده ای را در نظر می گیرند، وجود همین خوش بینی ها، باعث می شوند که اثرات مثبت آن، پس از مدت زمانی، در ضمیر ناخودآگاه افراد، جای گیرند و در برخی از مواقع، حالت های خوبی و خوشی بدون دلیل، به آنها روی آورند، به طوری که خود شخص، از علت چنین حالتی، بی خبر و ناآگاه است. این افراد که از نظر ظاهری، دائماً در حال لبخند و شادی هستند، برخی از اشخاص، آنها را مردمی سعادتمند و خوشبخت و یا در نهایت، بی خیال می دانند. ولی در اصل، همان لغت «خوشبختی» بیشتر برآزنده این افراد است. چون اکثر آنها، در زمان حیات مادی خود، نمی توانند به معنی و مفهوم خوشبختی و سعادت، پی ببرند و گروه کثیری از مردم، به محض این که نام سعادت و خوشبختی به میان می آید، فوراً کسی را در نظر خود، مجسم می کنند که در پول و ثروت، غوطه وراست. در صورتی که سعادت و خوشبختی کسی، مربوط به وجود پول فراوان نیست. افراد زیادی را می شناسم که ضمن ثروتمند بودن، جزو بدبخت ترین افراد





جامعه به حساب می آیند و نسبت به همه ، بدبین هستند و بر این تصورند که تمام افراد ، به خاطر وجود ثروتش ، با او سلام و علیک می کنند . این افراد از وجود خودشان هم ، وحشت دارند و در زمان حیات مادی ، معنی لذت را نمی توانند درک کنند و حتی از شهر خود ، با میل و خواست خویش ، قادر نیستند ، به طور کامل ، بازدید نمایند .

افراد بسیاری را در جوامع بشری می توانیم ، مشاهده کنیم که با وجود داشتن زندگی محقر و مختصر ، همیشه شادی و طراوت و شادابی و خنده ، از سر و روی آنها می ریزد .

با مشاهده چنین حالت هایی در برخی از افراد بشر ، متوجه می شویم ، هر فردی که اطلاعات کافی از قدرت ذاتی خویش داشته و به خودشناسی نیز رسیده باشد ، به سادگی می تواند به وضعیت و حالت ضمیر ناخودآگاه خود پی ببرد و ذات وجودی خویش را بشناسد .

این قدرت های درونی و نیروهای بیرونی و حالت های نفسانی ، پدیده های جدیدی نیستند که بگوئیم تازه در بین افراد بشر ، به وجود آمده و یا شناخته شده اند . بلکه از زمان های بسیار قدیم ، تمام افراد بشر ، به نحوی با این پدیده ها دست به گریبان بوده و عده ای حتی درصدد شناسایی آن برآمده اند . دانشمندان فراوانی در نقاط مختلف جهان وجود داشتند که گاهی حقایقی را از ذات وجودی ، قدرت های نهان ، علم معرفت ، نیروهای عقلی ، ضمیر ناخودآگاه و ... در مورد بشر بیان می نمودند و چون نمی توانستند وجود هیچ یک از این نیرو و قدرت ها را به صورت عینی و فیزیکی ، به اثبات برسانند ، اکثر افراد بشر از پذیرفتن آن حقایق ، سرباز می زدند و متأسفانه کسی از نظریات و گفته های آنها متابعت و پیروی نمی کرد .

امروزه دستگاه های علمی بسیار حساس و دقیقی ، در زمینه شناخت برخی



از نیروهای باطنی افراد، بکار گرفته شده اند که به وسیله آنها می توان، گروهی از نیرو و امواج را که در اطراف جسم مادی بشر قرار دارند، شناخت و بسیاری از ناراحتی های خارج از جسم مادی را به اثبات رسانید. با بودن چنین حقایق علمی، دیگر نمی توانیم منکر موجودیت برخی از قدرت های مرموز ذاتی خویش باشیم و آنها را نپذیریم. چون وجود خواب های روحی، خود یکی از دلایل بودن قدرت های خارج از جسم مادی است که در جسم مدیوم و یا عامل، وجود دارند و این اعمال می توانند حقایق وجودی برخی از قدرت های پنهان را در ذات بشر، به اثبات برسانند و چنانچه قدری در این زمینه، پای را فراتر بگذاریم، چنین ادعا می توان کرد که بشر، با علم محدود فعلی خود، توانسته است با اختراع دستگاه هایی، حتی از وجود این نیروها که به طور نامرئی، برون و درون افراد را احاطه کرده اند، تصویر برداری و آنها را شناسایی بنماید. وجود این قدرت های مرموز در افراد مختلف، متفاوت و متغیر می باشند و بودن این اختلافات، در نیروهای پنهان افراد است که هر کسی را نسبت به دیگری از نظر خو، خصلت، اخلاق، معرفت، کمال و... متمایز می کند. در صورتی که می دانیم تمام افراد جوامع، از نظر اسکلت و شکل ظاهری مادی، تقریباً با هم برابر و یکسانند و اختلاف چندانی با یکدیگر ندارند.

ضمیر ناخودآگاه افراد بشر نیز، جزو یکی از همین نیروهای پنهانی است که در ذات هر کسی وجود دارد و این ضمیر، در زمینه حالت های نفسانی، نسبت به هر فردی، دارای قدرت و گستردگی بخصوصی است، به طوری که ضمیر باطن هر فردی می تواند اکثر نیرو و قدرت های حیات و اراده و ادراک او را کاملاً اداره کند و آنها را تحت کنترل کامل خویش در آورد. زیرا شعور افرادی که از شناخت های محیط زندگانی فردی و اجتماعی، تجربیاتی را در اثر مرور زمان، به دست می آورند، پس از مدتی به طور مطلق، در اختیار ضمیر ناخودآگاه قرار



می گیرند و سپس قدرت های ذاتی این ضمیر ، حالت های درونی و نفسانیات را به طور کامل کنترل می کند . کما این که گاهی افرادی را در محیط کوچک یا بزرگ اجتماعات خانوادگی و یا محلی و شهری مشاهده می کنیم که اعمال و حرکات و رفتار آنها، مطابقت با سن و فهم و شعور و درک و تحصیلات اجتماعی و ... آنان ندارد، یعنی فهم و درک برخی از افراد ، در اجتماعات به مراتب بیشتر از معلومات کلاسیک و یا محیط اجتماعی آنها است و در گروهی هم این حالت ، بسیار کم دیده می شود و اعمال و رفتار و کردارشان ، خیلی کمتر از میزان فهم و شعور و معلومات ظاهری و مکتسبه است .

در جوامع ، شاهد این حقیقت هستیم که در برخی از مواقع ، افراد بسیاری ، در اثر اتفاقات گوناگون ، قدرت جسم و روح خود را به طور کلی از دست می دهند و در اندک مدتی خویش را در ورطه هولناک زندگانی می یابند و همه چیز را در یک لحظه تمام شده می پندارند و تصور می کنند که از این پس ، هرگز نمی تواند خود را از این گرفتاری و یا ناراحتی هولناک برهانند . اکثراً" در چنین مواقعی مبادرت به اخذ تصمیم هایی می کنند که گاهی این تصمیمات ، شیرازه زندگانی آنها را از هم می پاشد . برای مثال ، گروهی از این خود باختگان روحی ، اقدام به قتل ، غارت ، آدم فروشی ، بی ایمانی و ... می نمایند و یأس و نا امیدي مطلق آنها را فرا می گیرد و چون هیچ نیرو و یا قدرتی در وجود خود نمی یابند که بتواند گرفتاری خویش را از میان بردارند، خود را فنا شده احساس می کنند و بدون هیچ دلیل منطقی و تنها به علت بروز یک اتفاق نامترقبه ، تصور می نمایند که عضوی غیر مفید و مضر اجتماع می باشند و در نتیجه زندگانی را با یأس و نا امیدي ادامه می دهند . در صورتی که چنین اعمال و رفتاری برای یک فرد عاقل و آشنا ، به علوم روحی و ذات بشری ، بسیار بعید است . چون او می داند تمام این تصورات ، زائیده و مصنوع افکار می باشد و این قدرت های نهان ذات وجودی



افراد بشر است که در برخی از مواقع باعث می شوند، تا این تصورات و افکار در ذهن کسی پرورش بیابد و او را به سوی فنا و نیستی و یا سعادت راهنمایی کند.

برای مثال، فرد بی ایمان و دزدی که بدون هیچگونه تلاش و زحمت، دسترنج دیگران را در یک شب به یغما برده و صاحب پول بی حسابی شده است و پول بادآورده ای را نصیب خود نموده، از فردای آن روز، هر زمان که در اجتماع ظاهر می شود، به طور دائم در این تصور است که توجه همگان را نسبت به خود جلب کرده است و هر کسی که به چهره وی خیره می شود و او را عمیقاً نگاه می کند، فوراً چنین گمان می نماید که مورد سوء ظن و یا شناخت آن فرد، قرار گرفته است و اگر پلیسی به طور اتفاقی او را صدا کند و مثلاً قصد داشته باشد که از او آدرسی را سؤال نماید، چهره او دگرگون می شود و شدت ضربان قلبش افزایش می یابد، به طوری که صدای قلب خود را می تواند به خوبی بشنود و یا اگر پلیس به کس دیگری فرمان ایست بدهد، آن شخص خاطی هم، بدون علت، شروع به دویدن و فرار می کند. در صورتی که تا قبل از فرار وی، هیچ کس به او مظنون نبوده و اکنون حالت های درونی خود شخص باعث گردیده که او به دام پلیس و یا حقیقت بیافتد.

اگر افراد بشر، بتوانند از قدرت های لایزال درونی و ذاتی که در وجود روح و عقل و ضمیر ناخودآگاه آنها قرار دارند، بهره برداری درست و منطقی و از روی فهم و درک و عمل بنمایند، ضمن این که قادر خواهند شد در طول زندگی انفرادی و یا اجتماعی موفق و پیروز شوند، می توانند کلیه مشکلات و معضلاتی را که در طول عمر آنها بروز می کنند، به سادگی از پیش پای خود برداشته و رونق روز افزونی به نحوه معیشت و حرفه و علوم خود بدهند و بر تمام حالت های نفسانی و خواست های ناآرام کننده خود، فائق آیند و بر وجود خویش مسلط شوند، وگرنه باید تمام عمر را در حقارت و گرفتاری و سختی بگذرانند و در



زندگانی خود، هرگز به مفهوم و معنی سعادت پی نبرند و آن را لمس ننمایند.  
 بروز اتفاقات ناگوار و ناخوشایند، در هر زمان و مکانی، برای همگان قابل  
 پیش بینی است و هیچ یک از افراد بشر نمی تواند از این قانون کلی مستثنی باشد.  
 فقط در مواقع بروز چنین اتفاقاتی، هرگز نباید وحشتی به دل راه داد و آن را  
 نپذیرفت. زیرا کسانی که از واقعیات حیات، گریزان می باشند، از علم  
 خودشناسی و حقیقت بینی، هیچگونه اطلاع و یا شناختی ندارند، به همین  
 دلیل، در مقابل هر نوع حوادثی، وحشت نموده و خود را می بازند. ولی افرادی  
 که از نیروهای ذاتی خود باخبرند، پس از بروز هر اتفاقی، به زودی به وجود خود  
 مسلط می شوند و سپس سعی می نمایند، تا هر چه زودتر خود را از زیر بار آن  
 نگرانی یا ناراحتی برهانند.

حداکثر اتفاقی که از نظر مادی برای افراد جوامع رخ می دهد این است که تمام  
 هستی و زندگانی خویش را به دلیلی از دست بدهند و در اثر آن واقعه، خود را  
 بدون سرمایه و تنها احساس نمایند. اگر کسی تسلط بر نیروهای نهان ذاتی  
 خویش داشته باشد، به سادگی می تواند با استفاده از همان نیرو و قدرت های  
 ذاتی، از نقطه صفر، زندگانی خود را مجدداً شروع کند و آن را به نهایت دلخواه  
 برساند.

چنانچه فردی از علوم فلسفی و حقایق حیات خود باخبر باشد، از هیچ  
 حادثه ای وحشت به دل راه نمی دهد. چون برخی از وقایعی که به طور  
 ناخواسته در زندگانی افراد رخ می دهند، دلیل دیگری دارند که شناخت آن از  
 قدرت و فهم و درک همگان، به دور است.

حقایق نهانی، در زندگانی هر فردی، وجود دارند که در زمان معین و مشخص  
 بدون خواست کسی رخ می دهند. حال این اتفاق و حادثه چه خوب و زیبا و  
 شگفت انگیز باشد و چه مخرب و خائنمان برانداز، کسی را یارای جابجایی از آن



نیست . آنچه مسلم است ، حیات هر فردی ، تا زمان معینی ادامه دارد و اتفاقی که از طرف نیروهای نهان و قدرت های مافوق درک بشری ، در زندگانی فردی رخ می دهد ، نباید باعث توقف آن گردد و حیات اشخاص می بایست به نحو جدیدی ، مسیر ادامه زندگانی خود را بییماید .

توقف حیات هر موجود ، در ید پر قدرت خداوند می باشد و خواست او است که برخی از تحولات ، در مسیر زندگانی افراد رخ می دهند و تمام اتفاقاتی را که به وقوع می پیوندند ، باید از جان و دل بپذیریم و از وجود آنها بسیار خرسند شویم ، مگر این که به علت عدم آگاهی ، اعمالی را انجام دهیم که به گونه ای موجب آزار و ناراحتی خود ما گردد .

اگر فردی بتواند در این شرایط ، با نیروهای ذاتی که یکی از آنها ، خود تلقینی است ، به تقویت نیروهای ارادی و عقلی و ذاتی خویش پردازد و به خود متکی باشد و از هر نقطه ای ، زندگانی نوینی را با روش جدیدی شروع کند و گذشته خوب یا بد را برای دست یابی به هدف و آرمان های تازه خود که همان زندگانی جدید و بهتر است ، فراموش کند و یا حداقل این که افسوس گذشته را نخورد ، به زودی قادر خواهد شد ، پایه های نوینی را برای زندگی آینده خود ، از همان نقطه به ظاهر کور و تاریکی که در زندگی وی به وجود آمده است ، بنا کند و با بکارگیری نیروهای ذاتی خویش ، در هر زمینه ای موفق شود .

بسیاری از افراد ، در طول زندگانی خویش ، شاهد رویدادهای خوب و بد ، در امور زندگانی ، برای خود و یا دیگران بوده اند و اگر دقت کرده باشند ، زندگانی گروهی ، در اثر آن رویداد یا حوادث ، از هم پاشیده و نابود شده است . ولی عده ای هم به سادگی توانسته اند ، خود را از آن متجربان نجات دهند .

آیا تاکنون به علت این دو حالت ، اندیشیده اید که چرا بعضی از افراد ، هیچ مقاومتی در برابر سختی ها ندارند و برخی از مردم ، با آن مبارزه می کنند و خود



را از آن گرفتاری های سخت و دشوار زندگی می رهانند؟

در مواقع بروز چنین شرایطی ، معمولاً افرادی می توانند خود را از گرفتاری های ناخواسته نجات دهند که موفق شده اند ، از نیروهای ذاتی و قدرت روح و ایمان خود ، استفاده نمایند و برای رهایی از آنها ، در هر شرایط نامساعد روحی و جسمی ، بهره گیرند . اینگونه افراد با استفاده صحیح از این نیروها ، در مقابل آن گرفتاری ها ، از خود مقاومت نشان داده و کاملاً ایستادگی می نمایند و در نتیجه خود را از آن منجلا ب و قهقرا ی پستی و سختی و ذلت می رهانند . ولی گروه دیگری از افراد که به علت عدم شناخت نیروهای ذاتی و پنهانی خویش ، همچنان در ناکامی ها و گرفتاری ها باقی می مانند ، در نهایت به سرنوشت شومی دچار می گردند .

خداوند متعال ، تمام افراد بشر را در خلقت یکسان آفریده و هیچگونه اختلافی از نظر ظواهر جسمی ، غیر از خطوط چهره ، رنگ ، قد ، وزن و ... ، در آنها دیده نمی شود . ولی از نظر اخلاق ، رفتار ، کردار ، قدرت های روحی و خصلت های انسانی و ... دارای اختلافات فراوانی هستند . لذا با توجه به چنین حالت های گوناگونی که در اشخاص وجود دارند ، به چراهایی برمی خوریم که اکثر این حالت ها را هر فردی در مسیر زندگی ، برای خود به وجود آورده است . آیا تاکنون ، از خود سئوال کرده اید که چرا فلان شخص ، دارای قدرت روحی بسیار قوی و قابل ستایشی است و همیشه دارای چهره ای شاد و خندان می باشد و برادر او حالتی افسرده و مأیوس دارد ؟

چرا گروهی از افراد ، همیشه دارای ظاهری خندان و شاد هستند و عده ای غم از سر و رویشان می بارد ؟

چرا آقای ایکس ، سرده است و ترمس و کم جرأت و آقا ، ایگرگ ، با توجه به جسته کوچک ، فرد بیچاره تر و بی جرأت تر می باشد ؟



چرا دوستم که دارای ثروت فراوانی است ، همیشه چهره ای اخمو و ناراحت دارد ؟ در صورتی که دوست دیگرم با توجه به فقر مالی ، دارای روحیه ای بسیار شاد و حالتی خندان است ؟

چرا برخی از افراد ، دست به هر کاری که می زنند، تبدیل به جواهر می شود و از عهده هر کاری بر می آیند ؟ ولی دیگری در هر کاری ، متحمل ضرر و زیان می شود و همیشه گرفتار است ؟

چرا برخی از افراد ، در تمام کارهای انفرادی و اجتماعی ، خلاق و مبتکرند و توانایی هر عملی را دارند و دیگران با توجه به مقدرات عالی ، هرگز نتوانسته اند کار ارزنده ای انجام دهند؟ و یا چرا مریضی را که همه دکترها ، از ادامه معالجه وی ناامیدند و او را جواب کرده اند، این فرد پس از مدتی ، کاملاً "بهبودی خود را باز می یابد و سالم می شود و از آن مرض مهلک ، نجات پیدا می کند؟

چرا برخی از افراد ثروتمند ، در تمام محافل ، خود را گدا و بیچاره و محتاج می نمایند و جرأت حقیقت گویی ندارند و گاهی افراد ناشناس به آنها ترحم می کنند و عده ای دیگر با توجه به این که وضع مالی خوبی ندارند ، از نظر ظاهر، چنان جلوه می کنند که همه ، آنها را ثروتمند می دانند ؟

چرا بعضی ها ، خوش قلب هستند و برای همگان آرزوی سعادت و نیکبختی می کنند و از خداوند می خواهند که به همه ثروت و سلامت و عقل عنایت فرماید و گروهی دیگر از این که دیگران صاحب ثروت و مقام و علمی باشند ، حسادت می کنند و از آرامش و نیک بختی سایرین ، متحمل درد و رنج و عذاب می شوند ؟ چه عاملی در وجود ذاتی چنین اشخاصی قرار دارد که باعث خوش قلبی و یا بد قلبی آنها می گردد ؟

می دانیم که قلب تمام افراد ، از نظر شکل و قیافه و عمل ، یکسان است و از نظر مادی ، اختلافی با یکدیگر ندارند. و تنها عاملی که در بین این افراد وجود





دارد و باعث خوش قلبی آنها می شود، به همین دلیل است که آن فرد خوش قلب، از نیروهای مثبت و سازنده درون و ضمیر ناخودآگاه خود، انرژی و قدرت گرفته و با همگان، برخورد مثبت دارد و برای همه، آرزوی نیکی و خوشبختی می نماید. ولی دیگری، از نیروهای منفی و مخربی که در طول زمان، به ضمیر آگاه خود تحویل داده و پس از مدتی، در ضمیر ناخودآگاه، جمع آوری شده اند، استفاده می کند و با همگان برخورد بد و منفی دارد.

در زندگانی روزمره خود، به هزاران چرا بر می خوریم که تمام آنها، مربوط به روحیه و حالات نفسانی افراد مختلف است.

حال برای رسیدن به پاسخ چراهای فوق و هزاران چرای دیگری که مطرح نشده اند، ذیلاً به نکات مهم و قابل توجهی می رسیم که به تمام جواب های خود دست می یابیم و از حقایق آن نیز، مطلع می شویم. چون اصل جواب سئوالات فوق، قدرت های حقیقی و ذاتی وجود افراد بشر است که اصول و قوانین حقیقی زندگانی را تشکیل می دهد.

روش خواندن و آموختن، تقریباً برای همگان یکسان است. ولی حقیقت مطلب آن است که هر خواننده ای، نسبت به فهم و درک و معلومات خود می تواند از آنها، بهره گیری نماید.

اگر کسی که طالب شناخت و آموختن است، خواست خود را از روی ایمان و اعتقاد انجام دهد، محققاً با بکارگیری و ارائه روش ها و حقایق ثبت شده، پس از مدتی می تواند وجود خود را از تمام درد، رنج، عذاب، گرفتاری، غم و اندوه، تشویش، افسردگی، عقده های روانی، بدبینی ها و... برهاند و باقی زندگانی مادی خود را با هر نوع مقدوراتی، به خوشی، سعادت و آرامش سپری سازد و گام های باقی مانده حیات را در مسیر سعادت و خوشبختی بردارد. زندگانی را به اجبار، سختی و سرخوردگی نگذارد.



چنانچه کسی بخواهد از وجود نیروهای ذاتی خویش استفاده کند و بدون کمک و یاری دیگران، خود را از گرفتاری و ناراحتی‌ها برهاند و به بازسازی‌های مادی و معنوی و روحی خویش بپردازد، اولین شرط آن، شناخت کامل از ذات وجود خویش است و باید از تمام ارگان‌های جسمی و اعضاء تشکیل دهنده وجودی خود، اطلاعات کافی و علمی داشته باشد که این شناخت اعضاء ذات وجود را در اکثر کتاب‌های روحی منجمله (روش تماس خانوادگی با ارواح و روش خود درمانی‌های روحی و ... ) می‌توان یافت. ولی در این مبحث، برای شناخت خوانندگان، اعضاء ذاتی وجود را به طور اجمالی تشریح می‌کنم. چون احتمال این وجود دارد که فردی موفق شود، فقط این یک کتاب را در زمینه روحی بخواند.

اکثر افراد بر این حقیقت واقفند که هر موجود زنده‌ای، دارای نیروی بخصوصی به نام نیروی حیات است و اگر آن نیروی حیات را از موجودی بگیریم، ادامه حیات مادی آن موجود زنده، متوقف خواهد شد و پس از مدتی، محکوم به متلاشی شدن و تجزیه و نابودی است و آن موجود زنده نیز، به تدریج تبدیل به عناصر تشکیل دهنده مادی اولیه ذات وجود جسمی خود خواهد شد. افراد بسیاری، در جوامع بشری وجود دارند که تاکنون نتوانسته‌اند، به حقیقت ذاتی این نیروی حیات، پی ببرند و آن را بشناسند و بر این باورند که جسم تمام موجودات زنده، فقط از ماده تشکیل شده و هیچ نیروی دیگری، در ذات آن بکار گرفته نشده است، در حالی که چنین نیست و هر موجود زنده، غیر از جسم مادی، عناصر دیگری نیز در ترکیب ساختمانی آن، بکار رفته که حیات او را شامل می‌شوند.

عناصری که در به وجود آوردن یک موجود زنده دخالت دارند و در اصل، ذات وجودی موجودات را شامل می‌شوند، عبارتند از :



۱ - جسم: به نظر برخی از افراد که وجود بشر را تنها از جسم مادی می دانند، فقط در این قسمت از ترکیبات وجودی بشر، صدق می کند. چون این جسم، به طور کلی از ترکیبات مادی به وجود آمده است و پس از مرگ هم تبدیل به همان مواد اولیه تشکیل دهنده خود می شود و در تمام طول حیات مادی نیز، از ماده استفاده می کند.

قدرت ادامه حیات این جسم، از ماده تأمین می شود و از نظر قدرت های اجرایی، دارای اختیارات محدودی می باشد که حدود اختیارات آن، در بخش دیگری از کتاب مطرح شده است.

۲ - تن پوش یا جسم اثیری: وجود قدرت های ذاتی بشر، از اثر عالم به وجود آمده و این عنصر، واسطه ای است بین جسم و روح. چون همانگونه که می دانیم، جسم از ماده ای سفت و سخت و صد در صد مادی و مرئی به وجود آمده. ولی روح عنصری است، بسیار لطیف و سیال و نامرئی و این دو در اصل هیچگونه تجانسی جهت همزیستی نسبت به یکدیگر ندارند، تا این که بتوانند به طور مستقیم، یکدیگر را در بر بگیرند و در هم نفوذ کنند، به همین جهت هم برای ادامه زندگی، نیاز به رابطه دیگری که غلظت آن بیشتر از روح و کمتر از جسم باشد داریم، تا این همزیستی حیات صورت گیرد. این رابط، همان تن پوش یا جسم اثیری موجودات است که باعث همزیستی بین روح و جسم می گردد.

این عنصر اثیری، علاوه بر این که منزل و مسکن روح است، مرکز عقل، احساس، عواطف، شعور و... نیز می باشد و تمام نیروهای عقلانی، در این جسم اثیری و خارج از جسم مادی قرار دارند.

زمانی که توسط یکی از اعضاء جسم مادی عملی انجام می شود، عقل که در جسم اثیری قرار دارد، فرامین خود را به مغز که در جسم مادی است، انتقال می دهد و مغز، دستور اجرای آن فرامین را به سلسله اعصاب و سپس به



ارگان های مختلف می رساند و این عمل توسط عضو و یا ارگان مربوطه انجام می گیرد و عکس العمل آن حرکت نیز، از همان طریق، به عقل باز می گردد، تا چگونگی حالت اجرای آن در عقل تشخیص داده شود و در نهایت، به درک، فهم و قبول یا رد آن بیانجامد.

این عنصر اثری پس از مرگ جسم مادی و رها شدن از ماده، با روح به عوالم ارواح، انتقال می یابد.

۳- روح: وجود روح، تنها مربوط به بشر نیست. بلکه تمام موجودات زنده عالم به نسبت سیر تکاملی خویش دارای روح هستند و این عنصر لطیف و انرژی کامل، در بدو تولد، از طرف نیروهای نامرئی خداوند متعال بر آن دمیده می شود و سپس باعث تولید و به وجود آمدن جسم مادی نوزاد می گردد. در اصل این عنصر الهی، از عالم دیگری که خارج از ماده است، نازل می شود و به صورت پوششی عمومی، تمام عالم را به شکل انرژی و عقل یا عقل و روح در بر می گیرد.

روح به هر موجود زنده ای، شخصیت های گوناگون و متغیری در خور همان موجود می دهد و موجب می شود که ماده به خود شکل بگیرد و باعث به وجود آمدن وجه تمایزی بین تمام موجودات و حتی در بین افراد بشر گردد.

پس از مرگ جسمی، روح همراه تن پوش، جسم مادی را رها کرده و به عوالم روحی سفر می کند و زندگانی نوینی را تا رسیدن به حد تکامل روحی انجام می دهد.

مطالب فوق، چکیده مختصری از سه عنصر ذاتی است که زندگانی بشر را در زمان حیات مادی به وجود می آورند و شناخت هر یک از این عناصر، احتیاج به مطالعات فراوانی دارد، تا فردی موفق به خودشناسی شود و ذات وجودی خویش را به خوبی بشناسد.



با توجه به نکات فوق، در می یابیم که غیر از جسم مادی، دو عنصر دیگر هم در به وجود آوردن حیات، با جسم مادی به صورت نامرئی همراه هستند و در تمام طول عمر، این سه عنصر دارای زندگانی مشترک و مسالمت آمیزی با یکدیگر می باشند و تا آخرین لحظات حیات مادی یکدیگر را به طور مطلق و دائم رها نمی کنند.

منظور از نیروهای ذاتی و نهان بشر، قدرت هایی هستند که در این دو عنصر نامرئی، وجود دارند و تقریباً همگان از وجود این دو عنصر و نیروهای پنهان ذاتی خویش، بی خبر هستند.

این دو عنصر، که در اصل، حیات مادی بشر و نیروی حیات جسم مادی را به وجود می آورند، مرئی و قابل رویت نیستند. ولی امروزه اثبات وجودی این دو عنصر، کار مشکل و نشدنی نیست و علم روحی جدید می تواند هر دو عنصر را به راحتی بنمایاند و وجود ذاتی آنها را اثبات کند. به طوری که هیچ ناباوری قادر به رد این حقایق نباشد.

وقتی که از ضمیر ناخودآگاه و قدرت های بازسازی آن بحث می کنیم، نیازی به کمک گیری از جسم مادی نداریم. زیرا قدرت های اداره کننده حیات جسم مادی، در اصل این دو عنصر هستند و کسی نباید قدرت های روحی و جسم اثری خود را دست کم بگیرد و به آنها توجهی ننماید و تنها به فکر جسم مادی خویش باشد. چون در غیر این صورت چنین تصور خواهد کرد که تمام نیرو و قدرت های وجودی افراد، در جسم مادی آنها متمرکز است و عامل دیگری در به وجود آوردن این نظم و انضباط جسمی دخالت ندارد.

برای شناساندن قدرت های نهان افراد بشر، مبادرت به ذکر چند مثال ساده می کنیم. این اتفاقات و رویدادها طوری هستند که همین سادگی، اکثراً در زندگانی اکثریت قریب به اتفاق مردم مشاهده می شوند. بر این اساس آنها را به اتفاق



خواهید پذیرفت . زیرا از وقایعی صحبت می شود که همیشه و به طور روزانه ، اکثر افراد با آن سر و کار دارند . ولی اغلب ، بدون هیچگونه توجهی ، از کنار آنها می گذرند .

تا به حال خواننده و یا شنیده اید که در دنیا افرادی وجود دارند که با دست خالی و بدون هیچگونه وسایل علمی و بیهوشی قبلی می توانند بدن مریضی را بشکافند و غده های ناراحت کننده درون آن را با دست ، از محل ناراحتی بدن خارج کنند ، بی آن که مریض ، کوچکترین دردی احساس کند و پس از آن ، بدون نخ و سوزن جراحی ، محل پاره شده را مجدداً بهم وصل نمایند ، به طوری که پس از اتمام عمل جراحی ، هیچ اثری از زخم ، در محل جراحی شده ، بجای نماند ؟

آیا می دانید که می توان فردی را تحت تأثیر نیرو و قدرت های ذاتی و روحی ، خوابانید و بدن او را تحت عمل جراحی قرار داد ، بدون این که مریض ، کوچکترین ناراحتی و یا دردی را احساس کند ؟

آیا می دانید افرادی در این دنیا وجود دارند که به سادگی قادر هستند ، نبض و قلب و مغز خود را تا مدت زمان معین و مشخصی ، از حرکت باز دارند و آنها را متوقف کنند ؟

آیا به این حقیقت ، پی برده اید که توسط دستگاه های علمی می توان از روح فردی که سال ها قبل فوت کرده است ، عکس گرفت و با او مکالمه کرد و حتی او را لمس نمود و ضربان قلب و نبض او را اندازه گرفت و یا با ارواح ، در جلسات روحی می توان تماس برقرار کرد و اثر انگشت آنها را برداشت ، به طوری که با اثر انگشت زمان حیاتشان مطابقت کامل داشته باشد ؟

آیا می دانید ، بعضی از افراد خواب هایی را که در شب و هنگام استراحت ، در بستر خود مشاهده می کنند ، فردای آن روز ، عین ما و قمی که در خواب دیده اند ،



به وقوع می پیوندد؟

آیا می دانید که برخی از افراد می توانند شیئی را بدون دخالت مستقیم مادی دست، از زمین بلند کنند؟

هزاران نمونه دیگر از این حالت ها که برخی از افراد می توانند با استفاده از نیروهای روحی خود انجام دهند، در این جهان پهناور وجود دارند که اکثر افراد از وجود آنها، به طور جسته و گریخته باخبر هستند یا آنها را به خوبی می شناسند.

وجود بسیاری از این اعمال و حالات را نمی توانیم با علم محدود محیط خود، مطابقت دهیم و از نظر علمی، آنها را بشناسیم، ضمن این که تمام این اعمال و حرکات، حقیقی هستند و این علم و درک محدود بشری است که نمی تواند جوابگوی برخی از اعمال و اصول روحی باشد و علت بروز آنها را به صورت علمی توجیه نماید. ولی تمام آنها را می توان با علم روحی، فلسفه و منطق، بیان داشت و تصدیق کرد.

آیا تا به حال، در این اندیشه بوده اید که به چه علت، این نیروها، در بدن برخی از افراد بشر، به طور وفور وجود دارند و عده ای از وجود این قدرت ها چندان برخوردار نیستند. در صورتی که هر دو گروه، دارای جسم مادی مشابه یکدیگر می باشند؟

برای دست یابی به پاسخ این سئوالات، اگر کسی که طالب شناخت نیروهای ذاتی خویش است، از خود بپرسد و در صدد جواب علمی آنها برآید، پس از خودشناسی می تواند به اکثر آنها دست یابد. زیرا خداوند سبحان، تمام افراد بشر را در خلقت یکسان آفریده و با آفرینش هر فرد، روح و تن پوش و جسم مادی را به وی عنایت فرموده و این قدرت های نهان ذاتی نیز، در همان موقع، به همگان داده شده است، تا افراد بشر به نسبت اعمال، حرکات، استعداد، فهم،



شعور، عقل و درک خویش، از آنها بهره مند شوند و محیط خود را بشناسند.  
 گروهی پس از رسیدن به رشد عقلی، غیر از ماده، به هیچ چیز نمی پردازند و  
 عده ای ضمن شناخت ماده، در صدد شناخت معنویات هم بر می آیند و گروهی  
 دیگر، در زندگانی خود هیچ ارزشی برای ماده قائل نمی شوند و به دنبال شناخت  
 حقایق حیات می گردند و سعی دارند، تا بدانند چرا خلق شده اند و هدف  
 خداوند، از خلق نمودن آنها چه بوده و این حیات به کجا ختم می شود و زندگانی  
 پس از مرگ، چگونه است و ارواح، چه مسیرهایی را در عوالم روحی،  
 می پیمایند و ...؟

شناخت قدرت های نهان و ذاتی، ارتباط چندانی به مطالعات کلاسیک کسی  
 ندارد و آگاهی از ذات، مربوط به شناخت ها است، کما این که، در جوامع خود،  
 افراد بی سواد را مشاهده می کنیم که دارای قدرت های فراوان و ناشناخته ای  
 هستند. حتی گاهی، فرد بی سواد، شروع به شعر گفتن می نماید که دهان تمام  
 استادان ادبیات، از تعجب باز می ماند، یا این که برخی از افراد بی سواد، از  
 حقایق پرده بر می دارند که تمام دانشمندان علوم مختلف، اگر گرد هم جمع  
 شوند، نمی توانند علت و چگونگی به وجود آمدن آن حالت و قدرت را بیان  
 دارند. این عدم توانائی ها، برای یافتن پاسخ های علمی، به این علت است که  
 علم محیط نمی تواند جوابگوی حالات و اتفاقات روحی و قدرت های نهان  
 باشد و این علم جهان خاکی هنوز، به نقطه اوج و پایانی خود، نرسیده است که  
 تمام اطلاعات و آگاهی ها را به طور مطلق، در بر بگیرد و چنانچه روزی بشر، به  
 این مرحله از تکامل دست یافت، به شناخت های فراوانی، نایل می شود.

پس از دقت و بررسی های دقیق، به این نتیجه می رسید که نیروهای دیگری،  
 خارج از جسم مادی وجود دارند که زندگانی بشر را به دلخواه خود، به هر سمتی  
 که مایل باشند، سوق می دهند و کسی نباید این قدرت ها را که خارج از ماده





هستند، نادیده بگیرد و توجهی به آنها نداشته باشد، زیرا در اصل، سازنده حیات و هستی هر فردی، وجود همین نیروهای نامرئی هستند که جسم مادی را از هر سوئی، احاطه کرده اند.

اگر کسی بتواند در زمان عمر خود، به واقعیات حیات پی ببرد و نیروهای ذاتی خویش و اطرافش را بشناسد و آنها را درک کند، در حقیقت توانسته در پیچه‌ای از سعادت و نیک بختی را به روی خود بگشاید و پس از آن، از طعم شیرین زندگانی، لذت ببرد و بی نیازی و صفای باطن را درک کند. چنین افرادی هرگز خود را در زندگانی، تنها احساس نمی‌کنند. زیرا قدرت اصلی بشر، در شناخت روح و تن پوش و جسم است و زمانی که قدرت این سه عنصر، در یک سو به حرکت در آیند، قادر خواهند بود هر مشکلی را از سر راه زندگی بردارند و حقایق و واقعیات را به بشر بنمایانند.

کسی که بتواند در زمان حیات خود، به اصل زندگانی دست بیابد، مسلماً وسایل زندگانی هم، در آن مهیا خواهد بود و نیاز چندانی، به وسایل اضافی نخواهد داشت. ولی کسانی که چیزی را از حقیقت زندگانی، در تمام عمر خود درک نکنند و هدف از خلقت خود را ندانند، بر این باور خواهند بود که زندگانی یعنی ثروت، باغ، زمین و... در صورتی که تمام این قبیل دارائی‌ها، وسایلی هستند که برای زندگی کردن بکار می‌روند، نه این که اصل زندگانی را به وجود آورند. زیرا با بودن هر نسبتی از آنها، می‌توان زندگی را ادامه داد و حتی گاهی بدون وجود تمام آنها هم، زندگی در مسیر خود حرکت می‌کند و زمان از حرکت باز نمی‌ایستد و بشر به حیات مادی خود، به نحو ساده تری ادامه خواهد داد.

همانگونه که در صفحات قبل، در مورد «چراها» مطالبی بیان شد، برخی از افراد، با توجه به این که از ثروت و مکنت سرشاری برخوردارند، معذالک در زمان حیات مادی خود قادر نیستند، طعم شیرین زندگی را بچشند و از آن لذت



ببرند و یا با داشتن وضع مادی بسیار خوب، در منجلاب و بدبختی های زندگی، به نحوی غوطه ور هستند که در تمام طول عمر خود، لحظه ای آرامش و سلامت روح و روان و تمرکز فکر ندارند. زیرا برای به دست آوردن ثروت بیشتر، آنقدر بر آلودگی های زندگی خویش می افزایند که از یاد زن و فرزندشان هم غافل می مانند و نمی دانند که افراد خانواده، در کدام بخش از ورطه هولناک زندگی، گام بر می دارند و یا در قعر کدامین چاه های متعفن اجتماع، غرق شده اند.

در جوامع، زمانی که با افراد معتاد، دزد، مزاحم و... برخورد می نمائیم و از بیوگرافی زندگانی آنها آگاهی کامل به دست می آوریم، متوجه می شویم که اکثر آنها فرزندان افراد سرشناس و متمولی هستند که پدر و مادر به خاطر تجمل پرستی، شبانه روز به دنبال ثروت و یا تظاهر و به رخ کشیدن مکتب و دارائی خود، در سر میزهای قمار و یا میهمانی های آنچنانی، بسر برده و در نتیجه نتوانسته اند به اصل زندگانی خود بپردازند و از تربیت فرزندان خویش غافل شده و یا احتمالاً "تربیت آنها را به دلیل ثروت، به یک شخص عقده ای یا روانی و معتادی سپرده اند که در نهایت، فرزندان خود را با خوی آنها پرورش داده، با دست خود، آن بی گناهان را به ورطه فساد و آلودگی کشانیده و روزی هم بالاخره جزو انگل های اجتماع، رهایشان ساخته اند و یا هزاران مثال مشابه دیگر که اکثراً" در اثر چنین اعمال و رفتار ناصحیح برخی از افراد خانواده ها، به وجود می آیند، این افراد، قربانی کسانی می شوند که اصل زندگانی را بر پایه وسایل آن استوار کرده اند و در آمد زیاد، پول و ثروت را مایه زندگانی خود دانسته و سلامت جسم، عقل، روح و روان را جزو اصل حیات و زندگانی خویش به حساب نیاورده اند.

اگر زمانی بشر بتواند پرده حجاب درون خود را بشکافد و به ذات درونی خویش پی ببرد و پس از آن قادر باشد با چشم دل، برون را بنگرد و خوب و بد آن



را از هم تشخیص دهد، در مسیر زندگی توانسته موفق شود و زندگانی را بشناسد و به وجود ذاتی خود و دیگران پی ببرد. از این زمان به بعد، هر یک از افراد می‌تواند به سوی تکامل، انسانیت، درستی، بی‌نیازی و شناخت حقایق، گام بردارد و در زمان حیات مادی و زنده بودن خود، راه ترقی و تعالی را برای اصل زندگانی که همان زندگانی پس از مرگ است، به سرعت و دقت پیماید و در جهان آخرت، یا زندگانی ابدی، خود را موفق و سرافراز کند. چون این جهان با خوبی، بدی، دارایی، فقر، زشتی، زیبایی، شهرت، گمنامی و... می‌گذرد، کم‌این که تاکنون زندگانی اسلاف، برای همگان گذشته و برای این دوره از حیات بشریت هم مسلماً خواهد گذشت و تنها اندوخته‌ای که افراد می‌توانند از این جهان با جسم مادی خود ببرند، یک کفن است که اکثراً آن را هم با خود نمی‌برند و تمام مایملک و زحمات بی‌حاصل آنها، همچنان بر زمین باقی می‌ماند و تنها دسترنجی را که می‌توانند با خود به جهان آخرت ببرند، کرده‌های خوب و بد دوران زمان حیات مادیشان می‌باشد.

زمانی که فردی توانست ذات درون خویش را بشناسد و هدف از به وجود آمدن خود را در این جهان خاکی بداند و به عوالم روحی پی ببرد، شروع به ادامه تکامل روحی نموده است و از آن پس، خوی انسانی، در وی آشکار خواهد شد، وگرنه هر فردی، در اجتماعات کوچک و بزرگ، ادعای انسان بودن را دارد و حتی قدمی هم، پای خود را عقب‌تر از مرز انسانیت نمی‌گذارد. چون به خاطر وجود ثروت و اعیاناً چند ریالی که به صورت صدقه به فرد مستمندی داده است که مبادا به وجودش لطمه‌ای وارد شود، خود را یک انسان کامل و پاک می‌داند. با بکارگیری منطقی و صحیح از نیرو و قدرت‌هایی که خداوند متعال در وجود بشر به ودیعه‌گذارده است، هر یک از افراد می‌تواند ضمن استفاده از خصیلت‌های خوب انسانی، خود را به مراحل و مدارج فوق‌تصور بشریت



برساند و این نیروها، تمامی در ذات هر کس وجود دارند. ولی نحوه استفاده از آن را اکثراً نمی دانند، در حالی که افراد بخصوصی، در جهان یافت می شوند که از قدرت این نیروهای خود، بهره گیری کامل می نمایند. کما این که در گذشته افراد زیادی بوده اند که با استفاده از وجود چنین قدرت هایی، دست به اعمال شگفت آور و محیرالعقولی می زدند که همگان را مات و مبهوت اعمال و حرکات خود می نمودند.

وقتی در مورد نیروهای نهان بشری بحث می نمائیم، آن چیزی نیست که اخیراً توسط بشر، کشف شده و بدان دسترسی پیدا کرده باشد. بلکه از زمان های بسیار کهن، این نیروهای ناشناخته، در پیرامون همگان، وجود داشته اند و گروهی از افراد آن زمان، حتی قبل از پیدایش تمدن و مذاهب، بدان دست یافته بودند. چنان که می دانیم، در آن زمان ها اکثر افراد مریض، توسط همین نیروهای نامرئی و قدرت رؤسای قبایل و یا افراد بخصوصی مداوا می شدند و تنها اختلافی که امروز در شناخت این نیروها به وجود آمده، برتری به دست آورده های علمی آن می باشد که در اختیار بشریت قرار گرفته است.

در این بخش، توجه خوانندگان گرامی را به وجود برخی از حقایق روحی که در ذات همگان، به صورت های گوناگون وجود دارد و یا در زندگانی روزمره آنها پدیده هایی رخ می دهند و اکثراً اطلاعات کم و بیشی از آن حالت ها دارند، معطوف می دارم. ضمن این که مطالب ذیل در کتاب تکرار شده است و احتمال این وجود دارد که کمی از وقت گرانبهای خوانندگان را اشغال کند. معهذاً تکرار و خواندن و دیدن و شنیدن آنها، اثرات مثبتی را در ذهن همگان بجای می گذارد، که یقیناً در برخی از مواقع، راهگشای زندگانی افراد خواهند شد. زیرا با شناخت های ذات وجودی، هر کس می تواند بر قدرت های لایزال خویش بی برد و بداند در ذات پنهان وی، چه نیروهایی نهفته است که اکثراً سازنده و



معالج روح و جسم هستند و در برخی از مواقع، هیچ علمی غیر از علوم روحی نمی تواند در مقابل پاسخگویی به آنها اطلاعی داشته باشد و حقایقی را بر همگان بفهماند.

۱- در تن پوش بشر ضمیر ناخودآگاه نهفته است، و با شناسایی و پی بردن به این مرکز اسرارآمیز عقلی و روحی، هر فردی می تواند در هر زمانی که مایل باشد، در این گنجینه را با کلید عقلی ذات خویش بگشاید و از آن به هر نحوی که بخواهد بهره گیری بنماید. چون در این صندوقچه مرموز، نیروهایی وجود دارند که افراد با طرز استفاده صحیح و درست آن می توانند بر تمام گرفتاری و سختی های زندگانی و ناملايمات روحی خود، پیروز شوند.

۲- در ذات هر فردی، غیر از وجود ضمیر ناخودآگاه، دو ضمیر دیگر وجود دارند که هر یک از آنها، تأثیرات به سزائی در ادامه حیات مادی افراد بشر می گذارند که آن دو عبارتند از:

الف - ضمیر آگاه یا آشکار (ضمیر شناسایی و بیدار): این ضمیر تمام آگاهی و اطلاعات زمان حیات افراد بشر را تا مدتی در خود، نگاهداری می کند و پس از گذشت زمان، به تدریج تمام آن دسته از آگاهی هایی را که مورد نیاز وی قرار نمی گیرند، تحویل ضمیر ناخودآگاه می دهد و از وجود آنها، خود را آسوده می نماید.

ب - ضمیر سیار یا اتفاقی و خواب: این ضمیر بر خلاف دو ضمیر دیگر، در زمان بیداری کمتر مورد استفاده افراد بشر قرار می گیرد و در برخی از مواقع، این ضمیر به طور دلخواه و غیر ارادی افراد بکار می افتد و اطلاعاتی را بروز می دهد. این ضمیر، بیشتر در مواقع خواب قدرت و حالت خود را می نمایاند. آ - ضمیر ناخودآگاه علاوه بر کارایی های عقلی، اکثراً به عنوان ترمیم کننده ناراحتی های جسمی و روحی نیز بکار می رود و بخشی از دانشمندان، این



ضمیر را به عنوان پزشک خصوصی جسم مادی و روح و روان اشخاص می دانند.

اگر افراد بشر بتوانند، به قدرت های محیرالعقول این ضمیر بی ببرند و آن را به خوبی بشناسند و در طول زندگانی، از آن استفاده کنند و خوراک های خوبی، درستی، پاکی، حقیقت، انسانیت، ایمان، صداقت و... را به آن بخورانند، این ضمیر به طور متقابل، تمام یافته ها را با بازتابی به مراتب بهتر، به صاحب خود بر می گرداند و در صدد معالجات روح و جسم بر می آید و اگر به این گنجینه، خوراک بد اندیشی، بدبینی، ناپاکی، حسادت، خیانت، غرور، جاه طلبی، دروغگویی و... را بخورانند، تمام آنها را با اشکال و گونه ای جدیدتر به عنوان عقده، در اختیار صاحب خود، قرار خواهد داد.

برای خوراک دادن خوب به این ضمیر، راه های فراوانی وجود دارند که هر کس به نسبت عقل، دانش، محیط و موقعیت های خود، می تواند آن را از گزند خطر بدی ها به دور نگاه دارد. فرضاً کسی که صبح از خواب بیدار می شود، در مرحله نخست، اگر به این اندیشه باشد که امروز را سعی کند، به کارهای مثبت و خیر و پاک پردازد، آنچه مسلم است، روز خوبی در انتظار او خواهد بود.

چنانچه فرد دیگری که صبح از خواب بر می خیزد، به فکر این باشد که امروز چه حقه ای را باید برای دوستان، همکاران و... پیاده کند، تا سر فلان کس را کلاه بگذارد و زندگانی خویش را بگذراند یا دائماً به فکر اعمال و گفتار دروغ، خیانت و پستی باشد، او در آن روز نمی تواند، آرامشی را به وجود بیاورد و باید همیشه در عذاب، سختی و وحشت، زندگانی خود را بگذراند. زیرا حیات هر فردی، از زمان های کوتاه بهم چسبیده، تشکیل شده است و اگر در هر یک از این زمان ها، اندیشه خوب و یا بدی را به افکار خود راه بدهد، زندگانی مملو از وجود این اندیشه های بهم پیوسته خواهد شد و در نتیجه همین اعمال مشاهده



می نمائیم که برخی از افراد، زندگانی شاد، خوب و پربراری دارند، گروهی هم، دارای زندگی مشقت بار و سختی می باشند.

اگر فردی تمام زمان های کوتاه، مانند: ساعت و روز را خوب گذرانیده باشد، او دارای زندگانی خوب و سالمی می باشد و چنانچه ساعت یا روزی از این زمان حیات آلوده شود، اثرات منفی و مخربی در ضمیر آگاه بشر بجای می گذارد که در نهایت این حالت بد به ضمیر ناخودآگاه راه می یابد و زمانی خود را از طریق آن می نمایاند و باعث ناراحتی های جسم یا روح می شود.

چنانچه فردی طالب سعادت واقعی است، باید به فکر تمام لحظات و زمان های دوران حیات خود باشد و هرگز اجازه ندهد، افکار پست، پلید و مخرب، در ذهن او خطور کنند که پس از گذشت سال ها، به شکلی زشت و ناراحت کننده، در زندگانی آنها بروز نماید و آرامش شخصی و گاهی خانوادگی شان را مورد تهدید قرار دهد.

اگر افراد بتوانند الهامات و تصویرهای خوب، درست و پاک را به این ضمیر فعال و وفادار خود تحویل بدهند، این ضمیر هم، پس از مدتی، همان خوبی ها را با حالتی به مراتب بهتر و پرورش یافته تر، تحویل آنان خواهد داد. پس چه بهتر که بکوشیم، تا بدبینی ها را از وجود خود دور کنیم و خوبی های محیط را تحویل ضمیر آگاه خود بدهیم که پس از گذشت زمانی، برای بازسازی های آینده، تحویل ضمیر ناخودآگاه ما گردند.

۴- قدرت های عقلی، دارای شعبات فراوانی، در وجود بشر هستند، منجمله عقیده و اندیشه که یک نوع تفکر و فهم است، محل استقرار آن در ضمیر آگاه اشخاص می باشد، در زمان حیات مادی، وظیفه این ضمیر، دریافت پیام های گوناگون از محیط است که پس از مدتی، تمام آنها را تحویل ضمیر ناخودآگاه بنماید. در ضمیر ناخودآگاه، یک نوع باطنی ذهنی وجود دارد که تمام یافته ها



را به نحو بسیار مطلوبی، در قسمت های جداگانه ای نگاهداری و محافظت می کند.

اگر افراد بخواهند در این بایگانی ها، افکار، عقاید و اندیشه های خوب و مفید و سازنده راه بدهند، می بایست جملات منفی، اندیشه های بد و پلید را به هیچ عنوان، در مخیله خود پرورش ندهند و هرگز در صدد تصورات محال و اعمال نادرست برنیایند و چنانچه زمانی هم با سختی های زمانه، دست بگریبان شدند، فکر و یا تصور این را که قدرت رهایی و یا انجام عمل مثبتی، در مقابل این شدائد ندارند، نباید از مخیله خود بگذرانند. بلکه همیشه در صدد چاره جویی و رهایی از رخدادهای غیر مترقبه ای باشند که گاهی به طور ناخواسته، در زندگانی افراد بشر بروز می نمایند.

برای رهایی از این گرفتاری ها، همیشه باید چاره جوئی های مثبت و سازنده ای را انتخاب کرد. به همین دلیل هر اندیشه ای پس از تفکر، به ضمیر آگاه و سپس به ضمیر ناخودآگاه راه خواهد یافت و در آنجا بایگانی می شود، به طوری که گاهی آن اندیشه هایی که به مرحله عمل و فرجام نرسیده اند، نیز تا آخر عمر باعث گرفتاری و عذاب هایی خواهند شد. چون اندیشه در اثر اعتقاد به وجود می آید و اندیشه های بد و غلط در اثر عدم اعتقاد و شناخت، قوت می گیرند. بهتر است کسی که اطلاعات و شناخت کافی، در مورد مطلبی ندارد، مطلقاً در پیرامون آن، بحث، گفتگو و یا اندیشه ننماید و چنانچه فردی درباره آن مطلب اظهار نظر نمود، وی به علت بی اطلاعی و عدم شناخت، نباید کوچکترین دخالتی در آن مورد بنماید، یعنی مطلب بیان شده ای که از آن هیچگونه اطلاعی ندارد، نه مجاز است، بپذیرد و نه این که آن را به طور کلی، مردود بشناسد.

برای رسیدن به حقیقت، درباره برخی از مسائلی که نسبت به آن، آشنایی و





شناختی ندارید، شایسته آن است که درصدد کسب اطلاعات، معلومات و فضایل بیشتری بر آید و به فکر قبول اندیشه های غلط و ناساباورانه نباشید، بی جهت ناشناخته ای را به طور اشتباه و غلط، به ضمیر خود راه ندهید که اندوخته های آنها، روزی شما را به نحوی ناراحت و مضطرب خواهند کرد.

از گفته های فوق به این نتیجه می رسیم که اگر در طول عمر خود، با مطلب یا شیئی روبرو شدید که اطلاع و شناخت علمی، عملی یا عینی و... نسبت به آن ندارید، هرگز نباید در صدد رد و یا قبول آن برآید. بلکه باید به خود بقبولانید: «از این پس سعی خواهم کرد، تا آن شیء یا مطلب را بشناسم و از چگونگی حقایق آن، اطلاعات کافی و مفید به دست آورم» بدین ترتیب، ضمن این که دائماً در صدد ازدیاد معلومات خود بر می آید، ضمیرهای خود را هم، از گزند عقاید و اندیشه های پلید، مصون نگاه خواهید داشت.

اگر افراد، به قدرت ذاتی ضمیر نهان خود مطمئن باشند و آن را کاملاً بشناسند، باید به این اصل حقیقی نیز، واقف گردند که ضمیر آنها قادر است در مقابل هر نوع گرفتاری و سختی، مقاومت کند و آنها را از هر نوع گزندی برهاند.

۵- برای تقویت قدرت های نهانی که شما را به نحوی یاری می نمایند، باید تمام افکار پلید و بد و یأس آور را از وجود خود دور سازید و اجازه ندهید که این اندیشه ها، در مخیله جای بگیرند. اگر کسی بتواند در طول عمر خود موفق شود که چنین نماید و تمام افکار بد و مخرب را از ذهن خویش دور سازد، باید بداند که به موفقیت و پیروزی بزرگی، در زندگانی خود دست یافته است و آینده بسیار خوب و روشنی در انتظار او می باشد. چون به زودی روزی فرا می رسد که او قادر خواهد شد، تا تمام امورات زندگانی را از هر نظر، در دست بگیرد و راه گشای گرفتاری های جسمی، مادی، معنوی و اخلاقی خویش و حتی دیگران گردد. در چنین شرایطی، افراد می توانند فقط یک راه را در زندگانی خود



انتخاب کنند و آن هم راه خیر، صواب و درست است. اگر کسی بتواند، به این قدرت، که از نظر گفتار، بسیار سهل و ساده و ناچیز جلوه می نماید. ولی در عمل، بسیار سنگین و با ارزش می باشد، دست بیابد و بر قدرت تفکرات خود پیروز شود، می تواند خود را از سیاهچال های مخوف زندگانی برهانند و به دروازه های سعادت و خوشبختی دست یابد. زیرا ضمیر باطن، هرگز با کسی در حال ستیزه جویی نیست و آنچه را که افراد، آگاهانه به ضمیرآگاه خود می سپارند، روزی تمام آنها تحویل ضمیر ناخودآگاه می شوند و با همان داده های افراد، بناهایی در ضمیر ناخودآگاه بشر، به صورت سعادت و یا عقده های مختلف به وجود می آید، یعنی در اصل، می توان ضمیر ناخودآگاه را مهندس و معمار تن دانست. این ضمیر، به ساختمان مادی جسم بشر شکل می دهد و گاهی هم آن را با رنگ و روغن، زیبا جلوه گر می سازد و زمانی هم آن را به صورت مخروبه ای تاریک و نم دار در می آورد. در حقیقت این ضمیر درستکار، تنها کاری که انجام می دهد، تمام القاء کرده های شخص، به ضمیر آگاه را که هر کس به طور بیدار و از روی فهم و درک خود، انجام داده است، در خود حفظ و نگاهداری می نماید و موقعی که گنجایش بخشی از محفوظات آن، تمام شد، بنا به حکم اجبار و نداشتن محل ذخیره بیشتر، برخی از آنها را از خود خارج می کند که در این شرایط، حالت های گوناگونی، در حالت ظاهر و روحیه افراد مشاهده می شود.

اگر قصد دارید عملی را انجام دهید و در حال حاضر، به دلایلی قادر به اجرا یا اتمام آن نیستید، سعی نمائید، جملات منفی را بر زبان نیاورید. فرضاً اظهار ننمائید، قدرت انجام آن کار را ندارم و یا این که بگوئید: من خودم می دانم که از ادامه و اجرای آن عمل یا طرح، عاجز هستم. چون از گفتار است که پندار به وجود می آید و پس از آن کردارها متجلی می شوند که گاهی این اعمالی که از



گفتار و پندار های درست، یا غلط سرچشمه گرفته اند، باعث می شوند که حالت های سازنده و شاد یا ناامیدی، یأس و احساس بیهوده بودن، به شخص دست دهد و عیناً این برداشت ها به ضمیر ناخود آگاه انتقال یابند و در آن جای بگیرند و افراد را تبدیل به همان شخصی بنمایند که تصور آن را در ذهن خود داشته است. پس در مقابل بروز هر حادثه و اتفاق ناگهانی و ناگوار، افراد باید به خود چنین بقبولانند که فعلاً "به دلایل خاصی، از ادامه این عمل خودداری می کنند، تا در اولین فرصت، مجدداً آن را انجام دهند و به اتمام برسانند." زندگی تمام افراد، در زمان حیاتشان، از بازتاب اندیشه های آنان تشکیل می شود و این بازتاب های افکار، باعث سعادت و نیکبختی و یا ذلالت و بدبختی مردم جوامع می شوند.

اگر افراد، در مورد هر عمل و یا اتفاقی که در زندگانی آنها، به صورت خواسته و یا ناخواسته بروز می کند، مدت ها بیاندیشند و حتی بدون این که بتوانند عمل مثبتی از آن اقدامات فکری خود به دست آورند، همیشه ذهن را مشغول آن حادثه یا رخدادها بنمایند، روزی بازتاب این اعمال، به ضمیر ناخود آگاه آنها راه می یابد و به گونه ای باعث بروز اتفاقات دیگری می شود که اصولاً آن رخدادها، خواست باطنی افراد نمی باشد. به عنوان مثال، اگر کسی در محیطی حضور داشت و نزاعی در آن محل در گرفت که هیچ گونه تقصیری مواجه این شخص نبود و در بین این فاصله، الفاظ زشتی بیان گردید و یا کار به کتک کاری کشیده شد و پس از مدتی، با وساطت دیگران، نزاع خاتمه یافت و هر کسی به سراغ کار خود رفت. اگر پس از ترک محل، این شخص در صدد انتقام جوئی باشد و دائماً ذهن خود را درگیر آن ماجرا نماید و هر روزی که از آن ماجرا می گذرد، نقشه جدید تری جهت نحوه انتقام جوئی، از طرف مقابل، طراحی کند و به ذهن خود بدهد، پس از مدتی، کار بجایی می رسد، تا این شخص، برای انتقام گرفتن از



طرف مقابل، به خاطر حرف رکیکی که بین آنها رد و بدل شده و یا احیانا" ضرباتی به یکدیگر وارد کرده اند، در صدد قتل وی، بر خواهد آمد. حال در زمان انتقام جوئی چه اتفاقی رخ می دهد، مربوط به آن زمان است. ولی در اینجا باید به یک نکته بسیار مهم و اصلی، توجه بنمائیم که چون این شخص پس از واقعه نزاع، دائما" ذهن خود را درگیر چگونگی و حالت آن نزاع کرده و هر روز به طور دائم و مستمر پیام های زشت، پلید، خطرناک، خانمانسوز و ویرانگر و... را در ذهن خود جای داده است، نتیجتا" بازتاب داده های آن فرد به ضمیر، باعث به وجود آمدن چنین انتقامی، در قبال یک حرف رکیک شده است. در صورتی که اگر پس از بروز آن واقعه، بر وجودش مسلط می شد و به خود چنین می قبولانید. چون طرف مقابل او، بدون دلیل، نزاع را شروع کرده، احتمالا" فردی است، دیوانه و گرفتار ذهنیات بد که به خاطر عقده های درون و کمبودهای عقلی، مبادرت به چنین عملی نموده است و من که خود را فردی عاقل و دانا و بدون عقده می دانم، نباید عکس العمل شدیدی در مقابل یک فرد دیوانه انجام دهم. یقینا" پس از مدتی کوتاه، تمام خاطرات نزاع که در ذهن او باقی مانده بود، با ارسال چنین پیام های ذهنی، از نظرش محو می شد و آن شخص، بدون علت، ذهن خود را مدتی مشغول و گرفتار آن رویداد نمی کرد و در صدد انتقام جوئی نیز بر نمی آمد و در نتیجه، وی عمل خلافی را که به مراتب بدتر از خلاف آن شخص بوده است، مرتکب نمی شد و آرامش زندگانی را به دغدغه خیال و ناراحتی و اضطراب، مبدل نمی نمود.

اگر افراد بتوانند درباره هر واقعه ای، این همه ذهن خود را با افکار و عقاید و اندیشه های گوناگون، منفی و مثبت مشغول نمایند، مسلما" در مدت کوتاهی آن را با خاطرات دیگر، به دست فراموشی می سپارند و آن ناراحتی های موقتی و روزمره، برای همیشه از ذهن آنها پاک می شود. بنابراین چنانچه بشر در مورد



هر رخدادی، افکار بد را به خورد ضمیر آگاه ندهد، ضمیر هم روزی بازتاب و عکس العمل بدتر از آن را تحویل وی نخواهد داد.

با انجام این رفتارها و طرز تفکرات، مشاهده می‌نمائید که اعمال و حرکات زشت آن فرد خلاف کار، در نتیجه طرز فکر مثبت، منطقی و سازنده شما، تغییر شکل یافته و از حالت منفی، تبدیل به حالت بی تفاوتی می‌شود و سپس در ضمیر آگاه، به صورت مثبت، نقش می‌بندد و پس از مدتی، به علت عدم استفاده فکری از آن واقعه، به سمت ضمیر ناخودآگاه، حرکت خواهد کرد و چون ناراحتی و احساس بدی را از آن واقعه، در ذهن خود بجای نگذارده‌اید، پس از گذشت زمانی، ضمیر ناخودآگاه آن را به منطقه فراموش شده‌های بی تفاوتی روانه می‌کند و بعدها هیچ آثاری از آن در ضمیرتان بجای نمی‌ماند که باعث بروز برخی از ناراحتی‌های روحی یا جسمی گردد و در زمان حیات هم، هرگز یادی از آن به میان نخواهد آمد. به این علت که گاهی نیروهای خارج از جسم مادی، در زندگانی افراد اثراتی می‌گذارند که در این شرایط، شخصیت جسم مادی تغییر می‌یابد. چون از منشاء جداگانه‌ای سرچشمه می‌گیرد که از نیروی قدرت انتخاب برخوردار است، یعنی نیروی خارج از جسم مادی (ضمیر ناخودآگاه)، در زمان بروز چنین حوادثی، می‌تواند قسمت عقلانی، سلامت، درستی، شادی، آینده‌خوبی را در نظر بگیرد و یا روی دیگر آن را که شامل خصومت، انتقام، بددلی، کینه و... است، قبول بنماید و آنها را پرورش دهد، تا این که در اثر برداشت‌ها و افکار مختلف، ذهن خود را درگیر به گرفتاری‌های مختلف و فنا و بدبختی شود.

۶- حرکات و اعمال و اتفاقات گوناگونی، در سلامت روح و روان و جسم مؤثرند که اکثر افراد جوامع، توجه چندانی به آنها ندارند، به همین دلیل، از حالت بی‌توجهی، افراد متوجه نمی‌شوند، بی‌شک، ایم که اخلاق و روحیات آنها، روزانه در حال



تغییر و دگرگونی است و به طور کلی، روش و خصلت ثابتی ندارند و همیشه حالت رفتاری آنها، در نوسان می باشد. زمانی که این نوسانات و تغییرات ناگهانی و غیر عادی را در حالت روحی افراد بررسی می نمایم، متوجه می شویم که علت آن تأثیرات، مربوط به رفتار و کردار آنها در گذشته می باشد که اثرات آن در ضمیر ناخودآگاه این افراد، از سال ها قبل مسکن گزیده و امروزه به گونه خاصی ظاهر گردیده اند و تعادل و ثبات شخص را بهم می زنند. پس نتیجه می گیریم که به وجود آمدن چنین حالتی، ارتباط مستقیم با داده های ذهنی گذشته دارد و به اتفاقات و رویدادهای حال، ارتباط چندانی ندارد و تنها اتفاقات کنونی، موجب بروز و یا تشدید آن حالت های درونی شده اند.

اگر بخواهیم این حالت ها، روزی گریبانگیر ما نشوند، باید به نکات زیر توجه داشته باشیم:

الف - با کلیه معاشرین و اطرافیان خود، صمیمی و دوست باشیم و در تمام این معاشرت ها سعی نمایم تا از خود، سازگاری نشان بدهیم و اگر هدف معاشرت واقعی و دائمی و نزدیک با کسی داریم، هرگز به آنها، غیر از حقایق، چیز دیگری بیان ننمایم. چون اگر روزی دروغ ما بر دوستان بر ملا شود، باعث واخوردگی آنها و بی ثباتی روابط دوستی و خانوادگی خواهد شد. پس از مطالعه این مبحث از کتاب، سعی نمائید اگر اشتباهی در دوستی از شما سرزده است، تا زمانی که مثبت در دست دارید، آنها را مرتفع نمائید و اگر به دلیل غرور و خودخواهی و فخر فروشی تا به حال دروغی به یکی از دوستان صدیق و معاشرین صالح و مثبت خود گفته اید، قبل از گسیختگی این حالت خوب و صمیمی، حقیقت را به گونه ای منطقی به وی بفهمانید.

ب - در معاشرت های فAMILI یا دوستانه، باید سعی شود که به شخصیت فردی یا اجتماعی کسی، صدمه ای وارد نشود. زیرا چنین اعمالی، در نهایت،



باعث قطع معاشرت ها خواهد شد و گاهی هم عدم تعادل را به وجود می آورند .  
 ج - در معاشرت ها باید سعی شود ، تا خواست دیگران ، نادیده گرفته نشود .  
 چون بی توجهی به خواست دیگران ، باعث می شود که ناهماهنگی هایی به  
 وجود آید و این نابرابری ها ، باعث به وجود آمدن عدم تعادل می شوند .  
 د - برای این که خود شما ، دچار عدم تعادل و ثبات افکار ، در زندگانی خود  
 نشوید ، در هر مجلسی که با افراد متکبر ، خودخواه ، مقام پرست ، عقده ای ،  
 غیر منطقی ، معتاد و ... مواجه شدید ، سعی نمائید ، به آرامی از آنها ، دور شوید و  
 با آنها همکلام نشوید . زیرا احتمال این که تحت نفوذ گفته های این اشخاص قرار  
 بگیرید ، وجود دارد که در این صورت ، افکار جدید و نادرستی را روانه ضمیر  
 خویش می کنید و سپس خود شما ، گرفتار عدم تعادل و ثبات فکری در آینده ،  
 خواهید شد . چون اخلاق و کردار و روش پلید این اشخاص ، باعث می گردند  
 که روزی ، افکار شما هم به فساد و تباهی کشیده شود و از حقایق حیات ، دور  
 شوید . چنانچه کسی موفق گردد با دیدن افراد پلید و بد خو ، به نحوی خود را از  
 جمع آنها دور سازد و توجهی نسبت به آنها از خود نشان ندهد ، باید بداند که  
 ضمیر آگاه وی ، تبدیل به یک دژ مستحکمی شده است و برای همیشه می تواند از  
 ضمیر ناخود آگاه محافظت کند و او را از گزند ناراحتی زمان و گرفتاری های  
 بعدی که نصیب تن و جان می کند ، محفوظ نگاه دارد . در چنین شرایطی است  
 که ضمیر آگاه تحت تأثیر عوامل خارجی قرار نمی گیرد و اندیشه های نادرست را  
 قبول نمی کند و در نتیجه افکار بد و مخرب ، نمی توانند در آن رخنه نمایند که  
 پس از گذشت زمانی ، تمام آنها را تحویل ضمیر باطن خود بدهد . کسی که  
 بتواند آگاهانه و از روی عقل و منطق ، در مورد هر مطلبی بیاندیشد و سپس آن را  
 بپذیرد ، افکار پوچ و باطل نمی توانند در او اثری به وجود بیاورند و ذهن او را  
 مشغول به خود کنند .



اگر کسی آگاهانه و به طور دائم، ارقام و تصورات غلط و نادرست و بدبینانه را به حافظه عقلی خود تحویل ندهد، از آن جواب های نادرستی هم دریافت نخواهد کرد. زیرا که در زندگانی، افکار مثبت و خوش بینی هر فرد، باعث خواهند شد، تا همواره اندیشه های درست و سازنده ای، وارد ضمیر او گردند. زمانی که در مورد مطلبی، بحث و گفتگو پیش می آید، اگر در آن زمان قصد کمک به ضمیرهای خود را دارید، همواره می بایست جنبه های مثبت آن، مورد توجه قرار بگیرد و از منفی گرایی درباره هر پدیده ای خودداری کنید و حتی گاهی هم برخی از رویدادها را نادیده فرض نمائید، برای مثال اگر یک لیوان آب، از کسی طلب می کنید و او نیمی از لیوان را آب کرد و به دست شما داد، باید از او متشکر و ممنون باشید. زیرا او یک لیوان نیمه پر از آب را به شما داده است و به آن نیمه خالی لیوان، هرگز توجهی نداشته باشید. در مورد مباحث نیز، چنین تصوراتی را باید در نظر بگیرید، تا همیشه بتوانید افکار سازنده و خیر و مثبت را به ذهن خود راه دهید و از ورود هر بداندیشی، ضمیرهای خود را محفوظ و مصون نگاه دارید، به این دلیل که کمتر کسی می تواند در اجتماعات، به تمام خواست های خود، دست یابد و به آنها جامه عمل پوشاند. اعمال و اتفاقاتی که در اطراف ما، به صورت خواسته و یا ناخواسته به وقوع می پیوندند، همیشه مطابق خواست ما نیستند. بلکه گاهی هم آنها دارای نقص و ایراداتی نیز می باشند که اگر ما بخواهیم همیشه به ایرادات و کمبودها توجه داشته باشیم، دچار نگرانی و آشفتگی خیال خواهیم شد. لذا بهتر است، برای به دست آوردن آرامش پایدار، جنبه های مثبت اتفاقات و رویدادها را در نظر بگیریم و توجه چندانی به کمبودها و نقایص آن نداشته باشیم. چون همیشه اعمال خوب و مثبت، زودتر از اعمال بد و منفی، فراموش می شوند و بالعکس ضعف ها و کمبودها و نکات منفی، در ضمیر افراد بجای می مانند و در نتیجه اثرات ناگواری





را بیار خواهند آورد .

بشری که در تمام طول عمر خود ، دارای حق انتخاب است ، چرا در صدد انتخاب بهترین ها نباشد و تا زمانی که خیر و ثواب وجود دارد، چرا باید به دنبال شر و فساد برود ؟

اگر کسی ، همیشه برای خود و اطرافیانش ، خوشبختی و سعادت آرزو کند و راه درستکاری و حقیقت را انتخاب نماید و از خداوند متعال برای همگان ، نیک بختی آرزو کند ، انعکاس این اعمال خیر و اندیشه های پاک او ، روزی بر وی خواهند تابید و دریچه خوشبختی و سعادت را به رویش می گشایند و بالعکس کسانی که از سعادت و خوشبختی دیگران ناراحت می شوند و به شخصیت و وضع زندگانی سایر افراد ، حسادت می ورزند و دائما " غبطه آنها را می خورند ، محققا ناراحتی و گرفتاری های زیادی ، در انتظارشان خواهد بود . کسانی که از خوشحالی دیگران ، مسرور می شوند و از ناراحتی آنان ، غمناک ، برای همیشه در زندگانشان ، از چشمه های محبت ، سلامت و رستگاری ، سیراب خواهند شد . چون هر عملی ، دارای عکس العملی است و همیشه بازتاب خیرخواهی ، خیر می باشد، گرچه امکان دارد ، نور آن دیرتر از حد معمول ، جلوه گر شود .

هر خواست خیر یا شری ، دارای نوعی امواج است که مختص فرستنده آن موج می باشد ، زمانی که این امواج به صورت قدرت موجی کاملی در آمدند ، به سوی صاحب خود بر می گردند و اثرات مثبت و یا منفی را در زندگی و وجود وی ، بجای می گذارند . چون امواج روحی و عقلی هر فردی ، در جهان مختص به خود او می باشد و این امواج نمی توانند با سایر امواج نامتجانس ادغام شوند . ولی مدت ها در اثر عالم باقی می مانند تا روزی که گریبان گیر خیر صاحب موج گردند .



۷- در جوامع، با افراد زیادی مواجه می‌شویم که در زمان تصمیم‌گیری، فاقد اراده قاطع و به موقع هستند و معمولاً "زندگانی خود را تحت تأثیر گفته یا میل و نظر دیگران، پیش می‌برند". چنین اشخاصی، در گذران زندگی، بیشتر خواست‌های دیگران را سرمشق زندگانی خود قرار می‌دهند، و نسبت به خواست‌های باطنی و تمایلات نفسانی خویش بی‌تفاوت می‌باشند.

اکثر این افراد، در زندگانی شخصی و اجتماعی خود، معمولاً "با شکست مواجه می‌شوند و در اثر بروز همین شکست‌ها، گاهی از مسیر حقیقی و درست زندگانی خارج می‌گردند و به سوی فنا و نابودی کشیده می‌شوند. زیرا که آنها حاضر نشده‌اند، در مورد بهبود زندگانی خود بیاندیشند و از ضمیرهای خود (ضمیر آگاه و ناخودآگاه) کمک بگیرند، تا بتوانند معقولات و معضلات زندگی را با اندوخته‌های ذهنی و مقدورات عقلی خود بسنجند و آنها را مورد تجزیه و تحلیل و بررسی قرار بدهند و از سر راه خویش بردارند. ولی آنان تنها با گفته و نظر دیگران، گرفتاری‌های بزرگی را در زندگانی خود و سایر افراد به وجود آورده‌اند.

کسی که از عقل سالم برخوردار است، باید تا حد معقول بتواند از مشتقات عقلی خود بهره‌گیری کند، تا قادر باشد زندگانی سالمی را ادامه دهد. او نباید در مورد هر مطلبی، از دیگران نظرخواهی کند و یا درباره نحوه زندگانی خانوادگی، گفته دیگران را ملاک عمل خویش قرار دهد و نظریات سایرین را در زندگانی خود مداخله دهد. زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند حقایق و وقایعی را که در زندگانی شخصی هر فردی می‌گذرد، به نحو مطلوب، چون خود افراد خانواده، بدانند و بجای او فکر کنند و تصمیم بگیرد، مگر این‌که این فرد، شخص دیوانه‌ای باشد که از محفوظات عقلی خود نتواند در حد متعارف، بهره‌گیری کند. البته برای این اشخاص هم، هر کسی نمی‌تواند تصمیم‌گیری کند و یا به آنها امر و نهی



نماید . چون فردی که سرپرستی این گونه افراد را تقبل می‌کند ، باید از خود آن شخص ، عاقل تر باشد و نظریات سوء یا عقده های مختلفی نداشته باشد ، تا بتواند در مورد اداره کردن زندگانی آن شخص سقیه ، نظر دهد .

کسانی که در طول زندگانی خود ، متکی به نیرو و قدرت های ذاتی خویش هستند ، در نهایت به پیروزی می‌رسند ، حتی اگر این زمان ، به طول بیانجامد و اگر فردی بتواند حقایق حیات را با عقل خویش بیامیزد و آن را پوچ و باطل تصور نکند ، به مراتب بهتر می‌تواند در زندگی موفق شود ، تا این که ادامه زندگی خود را با نظر و عقل سایرین بگذراند و در مورد نحوه آن عقیده ، دیگران را دخالت دهد . زیرا افرادی که در زندگانی دیگران دخالت می‌کنند ، اکثریت قریب به اتفاق آنها ، دارای عقده های بخصوصی هستند که گاهی مشاهده شده است ، با تلاشی کردن زندگانی دیگران و نابودی آنها ، آرامش خود را برای مدت کوتاهی به دست می‌آورند و پس از آن ، در صدد مزاحمت افراد دیگری بر می‌آیند .

زمانی که بحث موفقیت در زندگانی پیش می‌آید ، تقریباً همه موفقیت زندگانی را تنها وابسته به وجود مادیات و جاه و مقام می‌دانند . در صورتی که در این کتاب ، زمانی که از موفقیت و رستگاری صحبت می‌شود ، منظور ، سلامت عقل و قدرت روحی و توانائی جسم است . چون با سلامت روح و روان و تن ، هر فردی می‌تواند به موفقیت های نسبی و غیر قابل تصویری ، نائل آید و بسیاری از افراد ثروتمند که از داشتن سلامت عقل و روح و روان ، محروم می‌باشند ، معمولاً پس از مدتی ، تمام ثروت و مکنت خود را از دست می‌دهند و در نهایت به ناراحتی های غیر قابل تصویری ، گرفتار می‌شوند . ثروت هر فردی در اندیشه و اخلاق و رفتار وی نهفته است و با وجود اخلاق و رفتار خوب می‌توان در وجود همگان نفوذ کرد .

کسانی که به دلایل مختلف در زندگی دیگران دخالت می‌کنند ، معمولاً جزو



افرادی هستند که نسبت دور و یا نزدیکی با آنها دارند و به قول خودشان، از روی دلسوزی، حقایقی را با آنها در میان می‌گذارند و آنها را از وقایع آگاه می‌کنند و یا پند و اندرز می‌دهند. در چنین مواقعی، نباید کورکورانه و بدون مشورت‌های عقلی، اقدام به اجرای خواست و یا گفته آنها نمود. چون نظریات پلید و عقده‌های آنها، در ظاهر و به فوریت، قابل تشخیص و رویت نمی‌باشند و زمانی که به خواست چنین افراد خبیث، ناآگاه و عقده‌ای، بدون بررسی و شناخت واقعیات، عمل مثبت و یا منفی‌ای انجام گیرد، پس از گذشت زمانی، صحت یا سقم آن معلوم می‌شود و مشخص می‌گردد که اعمال آن نزدیکان و دوستان و اقوام، از روی عقده‌های روانی، انجام گرفته و یا این که حقیقت داشته‌اند که متأسفانه، برخی از اشخاص ناخوداندیش، شتاب زده گفته هر کسی را بدون شناخت و پی بردن به اهدافشان، از جان و دل می‌پذیرند و آن را به ضمیر آگاه خود راه می‌دهند و پس از اندک مدتی، در زندگی خانوادگی یا شخصی خود فاجعه بی‌دلیلی را بیار می‌آورند که خسارت آن به هیچ‌عنوان، جبران پذیر نیست.

اگر کسی بخواهد در مسیر زندگانی، ثبات کاری خود را حفظ کند و در هر زمانی، دستخوش هوی و هوس و خواست دیگران نشود و مورد تهاجم افکار افراد مخرب و عقده‌ای قرار نگیرد، هر اظهار نظری که از سوی دیگران، حتی نزدیک‌ترین دوستان و یا اقوامش می‌شود، باید بررسی کامل عقلی نماید و به صحت و سقم آن کاملاً آگاه شود و پس از درک آن گفته‌ها می‌بایست به صورت مثبت و صحیح در مورد آن بیان‌دیشد و نظریات درست و قابل قبول عقلی خویش را نقش ضمیر آگاه خود سازد، زیرا عاقل به کسی می‌گویند که پس از بررسی و شناخت حقایق، درباره آن مطلب، اظهار نظر کند و سپس تصمیم بگیرد، وگرنه حرف زدن از هر کسی بر می‌آید، ضمن این که درک حقایق و شناخت‌های



عقلی، مختص عاقلان است و گاهی افراد جاهل به دلایلی سعی دارند خود را در نزد فرد یا گروهی، عاقل جلوه دهند. ولی زمانی به طول می انجامد که حالت جنون خود را می نمایاند و رسوا می شود.

زمانی، فردی می تواند گره از مشکلات خود و دیگران بگشاید که به گونه حقایق، به طور عقلانی، آگاهی یافته باشد و آن را بشناسد و خود شخص گره گشا، فردی عقده ای، جاه طلب، دروغگو، معتاد، مغرور، از خود راضی و... نباشد و برای تمام افراد، ارزش معنوی قائل باشد. چون کسانی که در مورد زندگانی سایرین، از خود عقایدی را ابراز می دارند، اگر دارای یکی از خصوصیات فوق باشند، شنونده باید توجهی به نظریات آنها نداشته باشد و از قبول کلیه اظهارات چنین اشخاص امتناع ورزد. زیرا که فرد فاسد نمی تواند در تربیت کسی، مؤثر واقع شود و یا برای وی دلسوزی بنماید، مگر این که دارای هدف پلید باشد که با گفته های نادرست خود سعی دارد به آنها برسد.

هر کسی که در مورد مطلبی، از خود حساسیت نشان می دهد و دیگران را تحت تأثیر تلقینات صحیح یا غلط خویش قرار می دهد، تمام گفته هایش بر مبنای اعتقادات و خواست های درونی است که محتویات آن از ضمیرهای او سرچشمه گرفته اند که چنین مطالبی را ابراز می دارد، نه از حقایق درون و زندگانی شنونده. چون هیچ کس از وجود باطنی و واقعیت های زندگانی دیگران به طور کامل مطلع نیست و تنها از ظواهر آن زندگانی اطلاع دارد و نظریاتشان را هم بر مبنای مشاهدات ظاهری خود، بیان می کند.

اکثر شنوندگان ساده و کسانی که نمی توانند از قدرت های عقلی خود در زندگیشان استفاده کنند، گاهی تحت تأثیر گفته و نظریات سایرین و افسرد عقده ای، بدخواه و بد قلب قرار می گیرند که پس از اندک مدتی، تباهی و بدبختی را به زندگانی خوب و آرام خود راه می دهند.



افراد عقده ای و پست و گمراه ، تاب تحمل خوشبختی و سعادت کسی را ندارند ، به همین دلیل هم در صدد به دست آوردن فرصتی هستند ، تا به نحوی در زمان مناسب ، ضربه هولناکی به زندگانی دیگران وارد سازند ، چون با انجام این عمل ، موجب آرامش خود می گردند ، نه این که در صدد سلامت و سعادت دیگری باشند .

اگر بشر بتواند در زمان حیات مادی ، به قدرت ذاتی خود پی ببرد و آن را به طور کامل بشناسد ، بیهوده تحت تأثیر عوامل خارجی و جو سازی های محیط ، قرار نمی گیرد و هر زمانی که نیاز به تصمیم گیری در مورد مطلبی داشته باشد ، با قدرت تفکر و تعقل و مراجعه به ضمیرهای ذاتی خویش ، حل معما می نماید و گره از کار خود می گشاید و هرگز طعم تلخ شکست و ناکامی را نخواهد چشید . ولی کسانی که در مقابل دیگران ، در هیچ موردی از خود مقاومت و ایستادگی فکری نشان نمی دهند و بفوریت ، تابع گفتار و نظریات دیگران قرار می گیرند ، افراد دهن بینی هستند که یقیناً " دشمنی بزرگی با زندگانی ، روح ، عقل خود و دیگران دارند .

همانگونه که بارها تکرار شد ، یکی از بزرگترین محسنات ذهنی بشر ، قدرت انتخاب او است . بنابراین ، زمانی که ما می توانیم حقایق و درستی ها را بپذیریم ، چرا باید گفته های باوه سرایان ، مغرضان ، افراد عقده ای و خود گم کرده را قبول کنیم و آنها را به عنوان مشاورهای دلسوز در زندگانی خود انتخاب کنیم و خودمان در صدد جستجوی حقایق حیات و واقعیات زندگانی خویش ، برنیائیم ؟

من ( نویسنده ) به عنوان یک حقیقت ، مطلبی را باید اذعان دارم و آن این است که اگر بخواهیم حقایقی را بپذیریم و یا آن را درک کنیم یا بیان داریم ، می بایست به هیچ اصل غیر منطقی ، پای بند نباشیم و تنها نظرمان ، شناساندن



حقایق یا درک حقایق از آنها باشد، کما این که گروه بسیاری از نویسندگان، بر این عقیده هستند که نباید جمله و یا مطلبی در مقالات و یا کتاب ها تکراری باشد. چون این عمل، دلیل ضعف قدرت نویسندگی است و به سبک نوشتن لطمه وارد می کند و از طرفی هم، باعث تضييع وقت خوانندگان می گردد. ولی من عقیده دارم که اگر هزار بار هم که شده باشد، باید حقایق را بیان کرد، تا این که خواننده پس از مطالعه کتاب، یک حقیقت را که درک قطعی آن مورد نظر نویسنده می باشد، بشناسد و از آن، به سادگی نگذرد. چون هدف نویسنده از تکرار مطالب این است که خواننده پس از اتمام خواندن کتاب، مطالب بلکه ذهن وی گردد و در زندگی هرگز آنها را فراموش نکند. فرضاً در تمام کتاب های خود، به عناصر تشکیل دهنده ذات وجودی بشر، بارها اشاره کرده ام و اگر نیازی باشد هزاران بار دیگر هم، این مطلب را (ذات وجودی بشر، از سه عنصر کاملاً متمایز از هم، به نام جسم مادی، روح و تن پوش، تشکیل شده است) تکرار خواهم کرد که افراد، در طول عمر خود، فقط به فکر جسم مادی و مادیات حیات نباشند. بلکه به فکر روح و روان خویش نیز بیافتند، تا در زمان حیات و پس از مرگ، بتوانند از وجود آنها، به نحو احسن استفاده کنند و زیاد به فکر زرق و برق جسم و مادیات جهان نباشند، تا در زندگانی مادی و پس از مرگ رستگار شوند. چون هر چه شناخت افراد در این زمینه زیادتر شود، نیاز و خواست های آنها کمتر می شوند و این چند روز زندگی و عمر مادی خود را با همان شکلی که هست، می پذیرند.

حال اگر خواننده، هر تصور انتقاد آمیزی را از این سبک، در ذهن خود می پروراند، ضمن احترام گذاشتن به نظریات او، تأثیر چندانی در سبک نگارش کتاب های من نخواهد داشت. چون هدف از نوشتن این کتاب ها، شناساندن حقایق حیات می باشد، نه خودنمایی و ظواهر مادیات این جهان.



منظور از نوشتن این مبحث از کتاب، شناساندن افراد مخرب و بدی هستند که در تمام طول عمر خود با یاوه‌گویی‌های بی حساب، ذهن دیگران را بدون دلیل، آلوده می‌کنند و این آلودگی‌ها به تدریج موجب فساد و تباهی زندگانی و روح و جسم آنها می‌شوند.

اعمال هر شخصی، دارای بازتابی است که این بازتاب‌ها، زمانی به گونه‌ای، در زندگانی وی ظهور خواهند کرد. لذا هر کسی، در زندگانی خود می‌بایست به این نکته توجه نماید که مراقب اعمال و رفتار و گفتار خود و دیگران باشد. زیرا سخن سازنده و خوب یا بیهوده و مخربی که از دهان خارج می‌شود، باعث بروز نوعی واکنش مثبت و یا منفی، در ضمیر آگاه دیگران می‌گردد که پس از مدتی، آن گفته‌ها به ضمیر ناخودآگاه فرد گوینده و شنونده، انتقال می‌یابند و در نتیجه بازتاب آن اعمال، روزی از اندیشه، تفکر و ادراک آنها، سرچشمه می‌گیرد و در مقابلشان قد علم می‌نماید و عکس‌العمل آن اعمال، گفتار و پندار است که امروز آنها را به نحوی مشاهده می‌نمایند، یعنی هر کسی در طول گذران زندگی مادی، به پاداش و جزای اعمال، گفتار، پندار ذهنیات و تصورات خود خواهد رسید.

چون قوای طبیعی و باطنی افراد بشر، با بدی، شرارت، اعمال خلاف و بد، هماهنگی ندارد و اصل قدرت ذات، مربوط به روح است و از عالم دیگری بر اجسام مادی دمیده می‌شود که با بدی و خرابکاری و مزاحمت و ...، نزدیکی ذاتی ندارد، مگر این که تمایلات نفسانی مادی باعث شوند، روح برای مدتی از مسیر اصلی خود منحرف شود و در راه خلاف حقیقت، گام بردارد و بشر را روبه تباهی و فساد بکشاند.

روح هر یک از افراد بشر، ذاتاً در صدد به دست آوردن نکات منفی و بد نیست و معمولاً سعی دارد که روابط نیکو و پسندیده‌ای را با ماده (جسم) برقرار کند. ولی به دلیل قدرت انتخاب جسمی (ضمیر آگاه)، گاهی دیده





می شود که این روح، در مقابل قدرت انتخاب غلط جسم مادی، سر تسلیم فرود می آورد و از آن، متابعت می کند.

زمانی که فردی می تواند کلیه مطالب را درک کند و خوب و بد را به طور کامل، از هم تشخیص بدهد، نباید اجازه دهد، تا افراد دیگری، بجای او فکر کنند و تصمیم بگیرند، به این علت که هر کسی، در سطح تعقل و اندیشه و ادراک قادر است، محیط های کوچک و یا بزرگ خود را بشناسد و نسبت به آنها بیاندیشد و سرنوشت خویش را به دست گیرد، گر چه که هر کسی، دارای ضمیر آگاه و ناخودآگاهی مربوط به خود است. ولی نقش تلقین دیگران، در اکثر این ضمیرها بی تأثیر نیست. چون با ارتباط بسیار نزدیک و صمیمانه ای که بین ضمیر آگاه و ناخودآگاه افراد وجود دارد، هر کسی به طور آگاهانه می تواند مالک ضمیر آگاه خود باشد و طی شرایط خاصی، ضمیر ناخودآگاه را نیز، تحت کنترل و نفوذ خویش درآورد. این ضمیر، تقریباً تمام اعمال حیاتی بشر را کنترل و اداره می کند و گاهی هم خواست های خود را در زمان های مختلف و بدون تمایلات شخصیت جسمی، به هر نحوی که مایل باشد، انجام می دهد و یا در مقابل هر گونه ناراحتی و گرفتاری، از خود مقاومت و ایستادگی نشان می دهد و اکثر معماهای بغرنج و معضلی را که در زندگانی فردی یا اجتماعی افراد بشر، به وجود می آیند، حل می کند و به آنها، پاسخ صحیح می گوید.

کلیه تجارب و رویدادها و آزمایشات و اتفاقات گوناگون و... را که بشر در زمان حیات مادی، به طور ناآگاهانه به اعماق ضمیر ناخودآگاه خود روانه می کند، در این ضمیر، به همان شکل و صورت واقعی و حقیقی، نقش می بندند و درست مانند قانون عمل و عکس العمل، از خود واکنش های همان اندوخته های ذهنی را با اشکال گوناگون، بروز می دهد. در حقیقت افکار و اندیشه های ضمیر آگاه، به عنوان عمل و پاسخگویی و واکنش های ضمیر



ناخودآگاه، در زمان‌های مختلف حیات بشر به صورت عکس‌العمل اندیشه‌های زمان‌گذشته، محسوب می‌شوند.

۸- برخی از حالت‌ها و روحیات بشر، به صورت ذاتی است که هر کسی از بدو تولد، با خود به جهان‌خاکی انتقال می‌دهد و همیشه آنها را در ذات خویش نگاهداری می‌نماید و گروهی دیگر از افکار و حالات و روحیات بشر، در اثر گذشت زمان و مشاهدات و تأثیرات مستقیم و یا غیر مستقیم افراد جوامع و محیط به دست می‌آیند که این حالت را اکتسابی می‌نامند. اندوخته‌های اکتسابی، باعث برتری افراد نسبت به یکدیگر می‌گردند و از سوی دیگر، سبب تجربه، درک، فهم و شعور افراد، در جوامع می‌شوند.

در مورد حالت‌های ذاتی بشر، می‌توان ترس و وحشت را نیز یکی از آنها دانست. ولی وجود آنها، شامل کلیه حالت‌های افراد بشر نمی‌شود. بلکه معدودی از حالت‌های ترس و وحشت هستند که همراه بشر، به دنیا می‌آیند. اما مابقی آنها، اکتسابی می‌باشند و به مرور، در طول عمر به وجود می‌آیند. تمام افراد بشر، در زمان حیات خود، از دو عامل بخصوص ذاتی وحشت دارند و با دیدن یا شنیدن آنها به صورت فطری و ذاتی و ناخواسته، از خود عکس‌العمل بروز می‌دهند که آن دو عبارتند از:

۱- ترس از صداهای قوی و ناگهانی.

۲- ترس از ارتفاع و بلندی.

در برخی از مواقع، مشاهده می‌شود که بشر در اثر خواست و اراده و قبولاندن حقایق عدم ترس به ضمیر آگاه، بر این دو حالت نیز، چیره می‌شود و هیچگونه وحشتی از آنها ندارد، یعنی با طبیعت ذاتی خویش می‌جنگد و گاهی هم، پس از غلبه کردن بر این دو حالت، آنها را به بازیچه می‌گیرد و یا شغل و کار روزمره خود را با بکارگیری مستقیم این عوامل می‌گذرانند. ولی در مقابل چنین



ایستادگی هایی ، برخی از افراد به علل مختلف مانند : اتفاقات ناگهانی ، نقل قول های بی مورد دیگران و یا تأثیرات محیطی و... ، در خود ترس و وحشت های بی دلیلی را به وجود می آورند و این حالت ها را پس از مدتی ، به ضمیر ناخودآگاه خویش می سپارند و در هر زمانی که آن شرایط خود ساخته و مصنوع را مشاهده نمودند، ترس و وحشت عجیبی ، سراپای آنها را فرا می گیرد و حتی از وحشت ، شروع به فریاد زدن می نمایند . فرضاً "برخی از افراد از سوسک و یا موش و ... ، وحشت دارند و گاهی از دیدن این موجودات کوچک و بی آزار ، خود را پنهان می نمایند ."

زمانی که از این افراد سؤال می شود که انگیزه وحشت شما از این حیوان کوچک و بی آزار چیست ؟ در مقابل سؤال ، سکوت اختیار می کنند و هرگز نمی توانند جواب قانع کننده ای ، به سؤال بدهند .

گروهی دیگر از افراد بشر ، از تنهایی وحشت دارند و اگر در منزل شخصی خود که حتی در اطراف آن ، منازل دیگری نیز وجود دارند ، تنها بمانند ، بدون هیچگونه دلیلی ، از بودن خویش در آن خانه وحشت خواهند کرد و چنانچه علت را از این افراد سؤال کنید ، مسلماً " جواب قانع کننده ای را ارائه نمی دهند و گروهی دیگر ، در مورد محیط های تاریک ، چنین حالت هایی را از خود بروز می دهند ."

وحشت های بی دلیل دیگری نیز وجود دارند که افراد در ضمیر آگاه خود ، به وجود آورده اند و این ترس و وحشت ها پس از مدتی ، به ضمیر ناخودآگاه آنها انتقال می یابند که به سادگی نمی توانند آن حالت ها را از خود دور کنند .

زمانی که از نظر علمی ، علت و انگیزه این وحشت های بی دلیل را ریشه یابی می نمائیم ، متوجه می شویم که در زمان های گذشته ، فردی از افراد خانواده یا دوستان و اقوام ، به خاطر حفظ آرامش و سکوت و یا به دلیل این که او دست از



شیطنت بردارد و گاهی هم به جهت اظهار فضل و معلومات خود، او را از برخی موجودات خیالی که در تاریکی وجود دارند و در تنهایی به سراغ افراد می آیند و آنها را آزار می دهند، ترسانیده‌اند و آن عمل گذشته، باعث به وجود آمدن وحشت امروز و بروز عکس‌العمل شدید، در مقابل حتی یک سوسک، تاریکی و... شده است. ولی فردی که اکنون به سن رشد عقلی و جسمی رسیده، بدون این‌که از دلیل ترس خود آگاهی کاملی داشته باشد، از عواملی وحشت دارد و هر چه از او سؤال شود که به چه علت از این عوامل وحشت داری، جواب قانع‌کننده و یا مستدلّی نمی‌تواند ارائه بنماید.

فردی که این مبحث را مطالعه می‌کند، چنانچه از هر عاملی، وحشت دارد که دلیل آن را نمی‌داند، باید علت وحشت بی دلیل را از ضمیر ناخودآگاه خود جويا شود و چگونگی بروز آن را کاملاً ریشه‌یابی کند و پس از شناخت و دست‌یابی به علت بروز چنین حالت‌هایی در وجود خود، آن را از میان بردارد، تا برای همیشه، از شر آن وحشت بی دلیل، آسوده شود.

شناخت ریشه این حالت‌ها را با خواب‌های مصنوعی می‌توان یافت. چون در این حالت، به راحتی می‌توانید، به ضمیر ناخودآگاه دست‌یابید و از آن، علت بروز هر نوع فعل و انفعالات غیر عادی‌ای را که در گذشته رخ داده‌اند، جويا شوید و پس از درک مطلب، آن را از وجود خود دور کنید.

پس از غلبه کردن بر آن ترس و وحشت، هر روز باید به خود تلقین کنید که از قدرت‌های ذاتی وجودم باخبر هستم و به این اصل، اعتقاد دارم که نباید از هیچ عامل و یا شیئی، وحشت داشته باشم و با شناخت قدرت‌های درونم، از این پس از هیچ چیزی وحشت ندارم و این حقیقت را به اثبات می‌رسانم، تا مدتی که آن حالت وحشت، به طور کلی از وجود شما دور نشده، این تلقینات هر روز و روزی چند بار، ضروری است. پس از رفع آن حالت ترس و وحشت، نیازی به



تکرار دائم آن نخواهید داشت . زیرا در این حالت ، ضمیر ناخودآگاه شما از حالت وحشت رها شده و حالت جدیدتری را به دست آورده و جایگزین قبلی نموده است . با آن تلقیناتی که روزی چند بار انجام داده اید ، این ضمیر سازنده و یار شما ، اجازه نخواهد داد که آن عامل وحشت ، دوباره در محل قبلی خود جای گیرد و همان حالت های گذشته را به وجود آورد . پس از گذشت مدتی ، متوجه می شوید که از آن حالت های قبلی ، در شما هیچ خبری نیست و جای آن را قدرت های دیگری که درست خلاف جهت ترس و وحشت هستند ، اشغال کرده اند .

اگر افراد شناخت در مورد حقایق داشته باشند و اعمال و رفتار خود را در مورد دیگران ، از روی عقل ، درک ، فهم و شعور روا دارند و بدون دلیل ، کسی را در جهل و ترس بی مورد ، گرفتار برخی از خرافات بی جا نکنند . فردی در زندگانی خویش ، دچار توهمات و ترس نخواهد شد و از هیچ شیئی یا عنصر و ماده ای وحشت نخواهد کرد . زیرا بروز هر نوع وحشتی ، در اصل زائیده تفکراتی است که روزی توسط عامل خارجی یا محیط ، به طریقی در ضمیر ناخودآگاه ، نفوذ کرده و برای خود ، جای مناسبی را انتخاب نموده است و امروزه ، شاهد واکنش های اعمال گذشته آن هستیم و تفکرات و اندیشه های قدیمی ، به صورت وحشت در مقابل ما ، قد علم کرده اند ، به طوری که گاهی حالت روحی و قدرت حیات ما را دگرگون می نمایند و آنچه را که به دلیل عدم شناخت و ناآگاهی ، امروزه به عنوان حقیقت ، قبول می کنیم و آن را بدون بررسی های عقلی و به طور کورکورانه می پذیریم ، فردا باعث عذاب و درد و رنج روان ما خواهد شد .

۹. بدبینی حالتی است که در بین برخی از افراد بشر وجود دارد و امروزه به دلایل پراکنده ای نادرست اجتماعی ، در رخ گویی و بدقولی ها ، شاهد آن



هستیم و این حالت ها ، معمولاً" در اثر برخورد با اندیشه های بد و مخرب به وجود می آیند و پس از مدتی ، به صورت مستمر ، در حالت شناخت ها ، باقی می مانند و رفته رفته در اثر مرور زمان ، در ضمیر آگاه نقش می بندند و پرورش می یابند، تا این که این حالت جدید ، زمانی به ضمیر ناخودآگاه شخص نفوذ کند و در آنجا ، جای مناسبی را اشغال بنماید و به شکل عقده های مختلف ، منجمله : بدبینی کامل ، جلوه گر شود و آن شخص بدبین ، نسبت به هر حقیقتی مشکوک باشد و آن را نپذیرد .

این افراد ، همیشه و به طور دائم ، اندیشه های بد و مخرب را در مخیله خود پرورش می دهند و معمولاً" با چنین طرز تفکرهایی در صدد حل گرفتاری دیگران و یا نصیحت آنها بر می آیند .

ضمیر آگاه و ناخودآگاه این افراد که در طول زندگانی خانوادگی و اجتماعی ، با معیارهایی غیر از افکار و اندیشه های بد و نادرست ، پرورش نیافته است ، در مقابل هیچ یک از حقایق ، از خود قدرت درک و شناخت و تاب مقاومت نشان نمی دهند و در نتیجه تمام آنها را فوراً" منفی و بد جلوه گر می سازند و صاحب چنین اندیشه هایی ، در تمام طول عمر خود ، از بدی های زندگی و محیط ، متابعت و پشتیبانی خواهد کرد و خوبی و زیبایی های آن را نمی تواند مشاهده کند .

زمانی افراد می توانند در آرامش و آسودگی خیال به زندگانی و عمر موقتی خود ادامه بدهند که بدانند تمام اندیشه های غلطی را که در ذهن خویش پرورش می دهند ، روزی همان عمل و یا طرز تفکر ، گریبان گیرشان خواهد شد . از آن زمان به بعد است که هر کس ، با شناخت های مثبت و افکار سازنده ، می تواند به سوی زندگانی خوب ، خوش و سعادتمند ، گام بردارد . زیرا که عقاید ، اندیشه و ایمان های سالم افراد است که راهگشای زندگانی سالم و درست ، برای آنها



می شود و آنان را به سوی درستی، موفقیت و رستگاری سوق می دهد .  
 وقتی فردی می تواند بر ذات وجود خود مسلط شود که توانسته باشد، بر  
 افکار، عقاید و اندیشه های خویش نیز تسلط یابد . زیرا کسی که در درون وی،  
 اغتشاشات فکری و عقلی وجود دارد، نمی تواند از روح و جسم سالمی  
 برخوردار باشد و تسلط بر ضمیرهای عقلی است که تمام نیروهای جسمی را در  
 بشر مهار می کند و تحت فرمان قرار می دهد . کما این که امروزه در جهان،  
 افرادی وجود دارند که با تسلط بر ضمیرهای ذاتی و عقلی خویش، اعمال  
 محیر العقول را انجام می دهند که درک و شناخت آن نمی تواند در قدرت هر  
 فردی باشد . فرضاً با استفاده از نیروی ذاتی می توانند قلب و حرکات نبض  
 خود را تا زمان معینی، از طپش و ضربان باز دارند، بدون این که مرگ جسمی  
 آنها فرا رسد و یا بدون تنفس کردن، مدت ها زنده بمانند و یا این که کمبود  
 اکسیژن، کوچکترین ضربه ای به مغز و یا سایر ارگان های آنها وارد نسازد و حتی  
 در گامی فراتر، بعضی ها با تسلط بر خویش، می توانند کلیه فرکانس های  
 غیر ارادی، برای مدتی، متوقف سازند که تصور و باور کردن آن، برای افراد  
 بی اعتقاد و ناآگاه، بسیار مشکل و نشدنی است .

آیا ممکن است کسی چنین تصور کند که این افراد، مردمانی جادوگر و یا  
 حيله گر می باشند و با اغفال دیگران، مرتکب این اعمال می شوند؟  
 این افراد کسانی هستند که توانسته اند ذات وجودی خود را به طور کامل،  
 بشناسند و به قدرت و موجودیت آن پی ببرند و با این شناخت ها، بر ارگان های  
 جسمی خویش، مسلط شوند و سپس این پدیده ها را از خود بروز بدهند .  
 قدرت و نیروهای نهانی که در ضمیر ناخودآگاه افراد وجود دارند و تمام این  
 ضمیر را اشغال کرده اند، از تمام نیروهایی که تاکنون از نظر علمی، در مورد  
 ذات وجودی بشر کشف شده، زیادتر است، به طوری که این قدرت ها را



نمی توان با نیرو و معیارهای علمی سنجید ، زیرا برخی از افراد می توانند با تسلط کامل ، بر نیروهای ذاتی که ضمیر ناخودآگاه نیز ، یکی از آنها است ، برای مدتی آثار حقیقی مرگ را در جسم مادی خود ، به وجود بیاورند و سپس آن حالت را در خود تغییر دهند و مجدداً به ادامه حیات پردازند . در صورتی که علمای فیزیولوژی ، بر این عقیده هستند که هرگونه توقف قلب ، نبض و تنفس ، دلیل مرگ جسمی است . ولی عملاً مشاهده می نمائیم که دانش به دست آورده های علمی علمای فیزیولوژی در این مورد ، صدق نمی کند و گاهی ذات وجودی افراد ، خلاف آن را به اثبات می رساند . پس از مشاهده این حالت ها در قدرت های ذاتی بشر ، به این نتیجه می رسیم که تعاریف علمی حالت مرگ ، از نظر دانشمندان فیزیولوژی ، کامل نیستند ، یعنی توقف قلب ، نبض و تنفس ، دلیل بر وجود مرگ افراد نیست و علت مرگ ، در حقیقت ، بستگی به عوامل دیگری دارد که کمبود و نقصان آنها ، باعث مرگ جسم مادی می شود .

۱۰- در زندگانی افراد بشر گاهی وقایعی رخ می دهند که آنها مجبور می شوند برای مدتی محدود و یا برای همیشه وظیفه شاق و طاقت فرسایی را به دلایلی انجام دهند و زمانی را در این حالت ها بگذرانند و هیچ راه گریزی هم در مقابل آن نمی توانند بیابند که از اجرای آن ، سر باز زنند . در چنین شرایطی ، باید سعی شود که با آن عمل و یا وظیفه ، برخورد عاقلانه و منطقی داشته باشند و با آن شرایط به وجود آمده ، مبارزه نمایند ، تا این که قدرت روحی و جسمی آنان به ناپودی کشیده نشوند و آن عمل در آینده اثرات بدی در ضمیر باطن افراد بجای نگذارد . فرضاً اگر کسی مجبور شد که در گرمای طاقت فرسا ، کار اجباری انجام بدهد ، باید سعی داشته باشد ، تا از گرما و سختی کار و اجبار آن ، ناله نکند و از خود ، عجز و ناتوانی نشان ندهد . بلکه می بایست چنین بیاندیشد که با انجام این عمل ، یک سعادت اجباری ، به وی ، روی آورده است و در اثر آن





می تواند در این شرایط ، فعالیت کند و قدرت مادی و معنوی خود را برای مدتی معین ، بیازماید و از سوی دیگر ، انجام این اعمال و فعالیت ها ، باعث می گردند که اولاً ، نیروی جسمی خود را تقویت کند و قدرت از دست رفته اش را به دست آورد و در ثانی ، قدرت روحی و نفسانی خویش را در زمان حیات ، بیازماید و بداند که تا چه حدی ، تاب مقاومت و بردباری دارد ، این گفته و پیام های مثبت که او به ضمیر آگاه خود انتقال می دهد ، پس از مدتی به ضمیر باطن آن شخص ، راه می یابد و به صورت عملی سودمند و مثبت ، در آن نقش می بندد و آن اعمال شاق جسمانی و فشارهای بیرون و درون ، به ضمیر ناخود آگاه راه نخواهند یافت و از انجام آن اعمال و حرکات اجباری ، هیچ اثر سوئی ، در وجود ذهنی وی ، بجای نمی ماند و در نتیجه ، تعادل جسم و روح و روان خود را تا پایان کار و یا زمانی معین ، حفظ خواهد کرد .

حال چنانچه فردی به حکم اجبار می بایست وظیفه شاقی را در همان شرایط فوق ، انجام دهد و به طور دائم از سختی کار و گرما و اجبار کاری ، سخن به میان آورد و آن را به طور روزمره ، در ذهن خود پرورش بدهد ، ادامه انجام این اعمال ، به زودی باعث فرسودگی جسم و روح و روان وی خواهد شد و پس از مدتی ، تاب و توان خود را به کلی از دست می دهد و در وضعیت بسیار دشوار و بدی ، قرار می گیرد .

اگر کسی بتواند از وجود قدرت های ذاتی خویش ، برداشت های مثبت و سازنده ای بکند ، باید به این امر ، معتقد و مؤمن باشد که درمان هر ناراحتی و گرفتاری و حتی بیماری ، در ذات او وجود دارد و با دستیابی به این نیروها ، می تواند در هر مورد و عملی ، خود را موفق و رستگار بداند . زیرا شناخت هر پدیده ای ، باعث به وجود آمدن علم ، می شود و با علوم هم می توان ، هر عملی را به آسانی انجام داد ، یعنی در اصل ، شفای درد و گرفتاری هر فردی ، در دست



خود او است و با شناخت حقایق ذاتی، هر کسی می تواند بر ناراحتی های خویش مسلط شود و چنانچه افراد، شناخت کاملی از وجود خود نداشته باشند، در عدم تعادل و ناراحتی باقی خواهند ماند.

علاوه بر ضمیرهای ذاتی که باعث شفا و درمان دردها و گرفتاری های بشر می باشند، یکی دیگر از شفابخش های جسم و روح و روان، وجود قدرت ایمان است.

مرکز قدرت ایمان واقعی و باطنی هر کس، در ضمیر ناخودآگاه وی قرار دارد، یعنی در اصل، قدرت ایمان از ضمیر ناخودآگاه هر یک از افراد، سرچشمه می گیرد و در زندگانی آنها، به طور دائم و مستمر، همزیستی دارد. چنانچه فردی قادر باشد، ایمان را در ضمیر آگاه خود به وجود آورد و از آن محافظت کند، پس از چندی، قدرت ایمان، در ضمیر باطن وی، بارور خواهد شد و سپس می تواند از محصولات آن نیرو، بهره برداری های مثبت و سازنده بنماید و بر تمام خواست هایش، جامه عمل بپوشاند. چون با وجود ایمان، هر شخصی می تواند بر بی نیازی خود بیافزاید و ایمان، یکی از بزرگترین مرحمت ها و الطاف خداوند متعال است که همگان به سادگی قادر نیستند، به آن دسترسی پیدا کنند و یا آن را لمس و درک نمایند. گاهی در محیط اطراف خود می شنویم که فردی به طور معجزه آسایی، از گرفتاری و یا مریضی مهلک و خطرناکی نجات پیدا کرده و یا کسی که خود را تحت معالجات بخصوصی قرار داده بود، در اثر آن درمان های شخصی و با اتکاء به قدرت ایمان به طور کامل، شفا یافته و یا پس از توسل به مقامات الهی و اعتقادی، بر گرفتاری های مادی، معنوی، جسمی و روحی خود فائق آمده است. در مرحله نخست، از شنیدن چنین حقایقی، در شگفت می مانیم. ولی اگر معتقد، به اصول قدرت ایمان و اعتقاد باشیم، به زودی بر خود مسلط می شویم و آن را می پذیریم. زیرا می دانیم که نیروی



ایمان، گاهی باعث به وجود آمدن اعجاز و شگفتی هایی می شود، که از حد تفکر و تخیل بشر به دور است و واقعیت آن، همگان را به حیرت وامی دارد.

در مورد اعجاز و الطاف الهی، جای هیچ بحث و گفتگویی نیست. چون در هر زمانی که خداوند متعال اراده بفرماید، هرگونه معجزه ای رخ می دهد و جای هیچ شک و شبهه ای وجود ندارد. ولی چه عواملی باعث می شوند، تا برخی از افراد، بتوانند خود را سالم کنند و وجودشان را از گرفتاری ها نجات دهند و ضمیر ناخودآگاه، در این رابطه، چه نقشی را عهده دار است؟ در این زمینه باید اظهار داشت: زمانی که گرفتاری و یا مرض شخص، به طور معجزه آسایی بهبود می یابد، دلیل وجود ایمان راسخ افراد به آن قدرت یا جسم و شیء است که از زمان های دور و نزدیک، این شناخت در ضمیر باطن آنها، جای گرفته و کاملاً نفوذ کرده که در زمان گرفتاری و مریضی، به کمک افراد می شتابد (مشروط بر این که کسی این ضمیر را بشناسد و به قدرت آن، اعتقاد کامل داشته باشد) و او را درمان می کند و یا مشکلات را از سر راه وی بر می دارد.

اکثر بیماری های افراد، از روح و روان سرچشمه می گیرند و سپس آثار ظاهری آنها، در جسم متجلی می شوند و اغلب بیماری های جسمی، همین حالت را دارند، یعنی برخی از ناآرامی هایی که در زندگی، به افراد وارد می شوند، باعث به وجود آمدن ناراحتی، در روح و روان می گردند و این گرفتاری ها، به علت عدم شناخت همگان، به تدریج افزوده می شوند و در نتیجه، تأثیرات خود را به نحوی در جسم مادی ظاهر می سازند.

اکثر افراد، در چنین مواقعی، برای بهبود جسم مادی خود تلاش می نمایند و دائماً به پزشک مراجعه می کنند. در صورتی که منشأ ناراحتی های آنها، خارج از جسم مادی می باشد و تا زمانی که نتوانند، آن منبع ناراحتی را از میان بردارند، جسم مادی، سلامت خود را باز نخواهد یافت. و همینچنان مریض باقی



می ماند. فرضاً به سادگی می توان عده ای از افراد را که از بستر بیماری، تازه برخاسته اند، در اثر تلقینات منفی، مجدداً به بستر بیماری کشانید و بار دیگر می توان با همین تلقینات و گفته های مثبت، سلامت را به مریض بازگردانید و او را از بستر بیماری نجات داد. چون تلقینات مثبت یا منفی در ضمیرها اثر می گذارند، و این ضمیرها که جزو قدرت های روحی افراد هستند، باعث بازسازی جسم مادی بشر می شوند.

اصل وجود ایمان در افراد بشر، اندیشه و تفکر مثبت و سازنده می باشد و هر نیازی را که از روی خواست قلبی، از باطن خود بخواهیم، ضمیر ناخودآگاه آن را انجام می دهد.

۱۱ - اکثر افراد به علت عدم آگاهی از تأثیرات دعا و نفرین، اعتقاد چندانی نسبت به آن ندارند و برخی این مطالب را نمی پذیرند و احتمالاً با خواندن این مطلب، به طرز فکر و عقاید من (نویسنده) می خندند و من را فردی خرافاتی تصور می کنند. ولی حقیقت، غیر از تصور و احتمالات و خرافات می باشد و می بایست به برخی از اصول واقعی حیات، معتقد بود و آن را قبول داشت و دعا و نفرین هم، یکی از همان واقعیات زندگی می باشد و تأثیرات دعا و نفرین، در ذات وجود افراد، یک حقیقت متیقن و حتمی است. زیرا دعاکننده، جملاتی را که حاوی لغات و کلمات خوب و خیر و پریار و مملو از برکت است، بر زبان می آورد و از عمق وجود، خواستار سعادت برای شخص دیگری می شود و این اندیشه و طرز فکر مثبت، در ضمیر آگاه او کاملاً نقش می بندد و اثرات خوب و مثبتی را از خود بجای می گذارد و پس از مدتی، همین نقوش زیبا و پریار و برکت، به ضمیر ناخودآگاه وی انتقال می یابند و قسمتی از محفوظات این ضمیر را خواست های خوب و سعادت مند اشغال خواهند کرد و مجموع همین اندوخته های خیر و مثبت، روزی در زندگانی فردی شخص دعاکننده، به نحو



مطلوب و خوبی بروز می نمایند و باعث آرامش و سعادت و خوشبختی او می شوند و از سوی دیگر، زمانی که برای فردی، به هر دلیلی از صمیم قلب، دعای خیر می شود، حتی اگر این فرد، شخص بدی باشد، برای یک لحظه، خود را فردی شایسته و لایق و انسان، تصور می نماید. چون در آن زمان احساس می کند، این دعایی که در حق او شده است، به خاطر اعمال و کارهای مثبتی بوده که وی انجام داده و در آن زمان خود را فردی درست و پاک و مثبت و خیرخواه تصور می کند. این طرز فکر مثبت، اگر برای یک بار هم که باشد، در ضمیر آگاه او ظاهر می شود و پس از مدتی، به ضمیر ناخودآگاه وی، انتقال می یابد و استمرار آن، باعث خواهد شد که تأثیرات بسیار خوب و ارزنده ای را در زندگانی وی بجای بگذارد.

در زندگی افراد، امواج منفی نفیرین نیز به همین صورت عمل می نماید. ولی اثر نفیرین، عکس جهت دعای خیر است و تمام عکس العمل هایی که در ضمیر فرد نفیرین کننده و نفیرین شونده نقش می بندند، به صورت منفی عمل خواهند کرد.

زمانی که برای هر یک از افراد از روی نیت پاک، دعا یا نفیرین می نمائید، این عمل باعث به وجود آمدن اثر مثبت یا منفی، در وجود شما می شود، ضمن این که آثار دعا یا نفیرین، زمانی بر ضمیر ناخودآگاه، اثرات مثبت و یا منفی به جای خواهد گذارد.

وقتی فردی برای یکی از عزیزان خود، از بطن وجود، دعای خیر می کند، با این عمل خویش، توانسته روح و روان خود را آرامش بخشد و ضمیرهایش را نیز مملو از خواست های نیک و خیر و مثبتی که سعادت و خوشبختی را بسیار می آورند، بنماید. چون خواست خیر و برکت، خوبی برای دیگران، باعث به وجود آمدن خیر و برکت، در زندگانی خود دعاکننده می شود، یعنی فعل هر



عمل خوب یا بد، روزی گریبان گیر اشخاص می شود و هر کسی که طلب خیر و ثواب برای دیگران بنماید، زمانی که این امواج قدرتی گرفتند، بازتاب امواج همان اعمال نیک و درست، به سراغ وی خواهند رفت و اگر برای کسی، بد خواسته باشد، گرفتار اعمال بدی در زندگانی خود می شود. چون امواج روحی هر یک از افراد بشر، مخصوص خود آنها است و این امواج مثبت و منفی ای که از ضمیر ناخودآگاه آنها سرچشمه می گیرند، در اثیر عالم باقی می ماند و زمانی که رشته های موجی به صورت کلافی از امواج شدند و قدرت به دست آوردند، سراغ صاحب خود باز می آیند و اثرات سازنده یا مخربی را در او به وجود می آورند.

۱۲ - عدم شناخت و آگاهی افراد، باعث می شود که کمتر کسی در جهان از ذات وجود خود، اطلاع کاملی داشته باشد و آن را بشناسد و حتی اگر کسی از عناصر تشکیل دهنده وجودی خود نیز با خبر باشد، معمولاً از وجود ضمیر ناخودآگاه اطلاع چندانی ندارد و افرادی هم که نام این ضمیر را شنیده اند و شناختی از آن دارند، از وظایف و چگونگی قدرت های آن بی خبرند.

تنها نیروی عقلی بشر که در تمام طول مدت شبانه روز، بیدار است و فعالیت دائم و مستمری را در اداره و ادامه حیات انجام می دهد، همین ضمیر ناخودآگاه است و این واحد اثیری، همیشه در حال سازندگی و مراقبت از فعالیت های اعضاء غیر ارادی جسم مادی می باشد و برنامه مسیر آینده زندگانی را طرح ریزی می کند. به همین دلیل، نباید به این قسمت عقلی، اطلاعات و پیام های بد و مخرب را تحویل داد. چون این عضو فعال حیات، با همان روش ها و اطلاعات داده شده، در خود برنامه ریزی می نماید که بازتاب داده های ذهنی آن گاهی باعث درد و رنج و عذاب بشر، به صورت ناخواسته می شود.



زمانی که کسی توانست ، ضمیر ناخودآگاه خود را بشناسد و از قدرت آن آگاهی کاملی به دست آورد، می تواند استفاده های شایان توجهی ، از این عنصر عقلی ببرد و قدرت فراگیری ضمیر ناخودآگاه ، ربطی به سن و سال و جوانی و پیری ندارد و در هر سنی افراد دارای فراگیری تازه ای خواهد بود، یعنی اگر کسی ، در هر زمانی بخواهد به این ضمیر ، پیام های سالم و نوید بخش و مثبتی را بدهد، ضمیر ناخودآگاه ، پس از مدتی کوتاه ، همان داده های مثبت را به گونه ای ، در زندگانی او تجلی می دهد . افراد با شناخت این ضمیر ، می توانند در هر زمانی از خود شخصیتی جدید بسازند و فردی نو جلوه کنند .

در طول زندگانی ، معمولاً با افرادی مواجه می شویم که در گذشته ، اشخاصی بسیار مهربان و خوب بوده اند . ولی اکنون ، حالت آنها عوض شده و در قالب آدمی پست و رذل و بی ثبات و ... جلوه گر شده اند و یا بالعکس کسی در گذشته ، دارای خصوصیتی بسیار زشت و غیر قابل تحمل بوده و برای مدتی کاملاً تغییر حالت یافته و از خود ، شخصیتی نو و متین و سازنده به وجود آورده است ، به طوری که مورد احترام همگان قرار می گیرد .

از نظر فیزیولوژی حیوانی و شناخت جسم مادی ، می دانیم که اکثر سلول های بدن ، به طور دائم و لاینقطع ، در حال بازسازی و تکثیر هستند و سلول های جدیدتری در بدن تولید می شوند و جای سلول های قدیمی و سطحی را پر می کنند و این سلول ها ، به صور مختلف ، از جسم مادی جدا می شوند و از بین می روند . جایگزینی افکار و اندیشه های جدید و نو هم ، در مراکز عقلی بشر ، چنین حالت هایی را دارند و هر کس می تواند افکار جدید و تازه ای را وارد ضمیر آگاه خود کند که این افکار پس از مدتی ، به صورت ناخواسته ، به ضمیر ناخودآگاه وی راه یابند .

اگر فردی بتواند ، اندیشه های غلط و زشت و پلید را به گونه ای از خود دور



سازد و بجای آنها، افکار سازنده و سالم و درستی، وارد ضمیر خویش بنماید، همان حالت های مشابه « بازسازی سلولی » در افکار و اندیشه ها، به وجود می آیند و عقاید و روش های بد و یا قدیمی، از بین می روند و منش های جدید و تازه تری در ضمیر جایگزین آنها می شوند، به طوری که پس از اندک مدتی، شخصیت جدید و حالتی نو، در افراد به وجود می آید که با حالت گذشته وی کاملاً مغایرت دارد.

۱۳- در تمام طول عمر، باید سعی شود عقاید و اندیشه هائی را که خارج از منطق و یا به صورت جبر و زور هستند، به ذهن خود راه ندهید و آنها را به عنوان یک پدیده حقیقی نپذیرید. زیرا چنین افکاری، همیشه باعث ناراحتی و مزاحمت و بروز ترس و وحشت های گوناگون در وجود شما می گردند.

با این که ضمیر آگاه افراد گاهی از حقیقت پوچ و باطل بودن مطالبی کاملاً آگاهی دارد، ولی در برخی مواقع خود شخص آن ساخته های ذهنی خویش را به صورت تظاهر و یا برای اغفال دیگران و حتی خودش می پذیرد و اثرات آن اعمال، پس از چندی وارد ضمیر ناخودآگاه وی می شوند. در چنین مواقعی، ضمیر ناخودآگاه، در سرگردانی عجیبی بسر می برد. چون از این حقیقت، آگاهی کامل دارد که ضمیر آگاه، آن را به صورت قطعی نپذیرفته و تنها از نظر ظاهری، به آن افکار و اندیشه ها معتقد بوده است. لذا ضمیر ناخودآگاه نمی تواند این گروه از افکار و عقاید و خواست ها را به صورت عادی در خود جای دهد و آنها را بایگانی کند. این افکار معمولاً در این ضمیر، به شکل سرگردان و بدون محل بایگانی کامل و مشخص، بسر می برند و هر چند مدت یکبار، به گونه ای خود را در وجود اشخاص ظاهر می نمایند.

زمانی که اینگونه افکار و عقاید، در ضمیر باطن کسی قرار دارند، صاحب این ضمیرها، افرادی دهمی مزاج و متغیر العقیده و بی ثبات می شوند و هر قدر،





افکار خارج از منطق، به صورت اجباری و تصنعی، در ضمیر ناخودآگاه بیشتر باشند، به همان نسبت هم، تغییرات شخصیتی و رفتاری، در افراد بیشتر مشاهده می شود.

افراد عاقل و با ثبات، معمولاً تمام افکار و اندیشه و حالت هایی را که در زندگانیان به وجود می آیند، از نظر عقلی، کاملاً بررسی و موشکافی می نمایند و سپس آنها را می پذیرند و به ضمیر خود راه می دهند که روزی گرفتار عدم تعادل شخصیتی نشوند.

۱۴ - یکی از بزرگترین نیروهایی که در ضمیر ناخودآگاه وجود دارد و باعث وجه تمایز و برتری افراد، نسبت به یکدیگر می شود، قدرت استغناء در وجود برخی از افراد است، یعنی این نیروی ذاتی که در باطن افراد وجود دارد، موجب می شود که شخصی خود را در زندگانی فردی، اجتماعی و ... بی نیاز احساس کند و هرگز دست نیاز به سوی کسی، غیر از خداوند متعال، دراز نکند. چون او، خود را از هر نظر، غنی می داند و احساس غنی بودن است که در زندگانی هر فردی، بی نیازی واقعی را به وجود می آورد و این افراد که بر نیروی عقلی خود، مسلط هستند و اندیشه های خوبی را به ضمیر آگاه و ناخودآگاه خویش روانه کرده اند، همیشه در حد درآمدشان، خود را غنی و بی نیاز می دانند و پای خویش را در حد اعتدال، دراز می کنند و سعی ندارند که برای امرار معاش خود، حق دیگران را به هر نحوی که امکان پذیر است، تضییع کنند. چون این افراد استغنا و راه رسیدن به خالق خود را در فقری می دانند که از سوی پروردگار بر آنها رسیده است.

افرادی که در زندگانی، خود را مستغنی می دانند، در وضع روحی و جسمی بسیار خوبی زندگی می کنند و روز به روز قدرت روحی آنها، قوی تر می شود، به طوری که آنها، غنی بودن را در پول و ثروت ندانسته، بلکه بی نیازی را در



تکامل و پرورش عقل و روح خود می دانند، نه رشد جسم مادی و مادیات. اکثر آنها بر این عقیده هستند که غنی بودن روحی، باعث می گردد تا هر فردی دارای استغنائی طبع باشد و از جهان و هستی، چیزی غیر از سلامت و آرامش روح و جسم، طلب نکند. زیرا که وجود آرامش و آسایش و رفاه، یک خواست نسبی در نسل بشر است و هر کسی می تواند با افکار و اندیشه های خود، بر استغنائی طبع و روح دست یابد.

اگر فردی توانست به آرامش خیال دست یابد، تا زمانی که عقل او سالم است، هرگز حاضر نمی شود، آن را با تمام ثروت دنیای خاکی، معاوضه کند و حالت زیبای خود را برای ثروت و جاه و مقام از دست بدهد و آرامش قبلی را بر هم زند و در آن زندگانی و یا حالت جدیدی که به وجود آورده است، دائماً در حال تحمل نگرانی، التهاب، ترس و وحشت باشد.

کسانی که در زمان حیات خود توانسته اند، به حقیقت زندگانی و نیازمندی های روحی و جسمی خویش پی ببرند و آن را به خوبی بشناسند، در ادامه زندگانی، اظهار دلتنگی و یا ناراحتی های مالی و کاری نخواهند کرد و لغات و جملات مایوس کننده و یأس آور را برای ادامه زندگی به زبان نمی آورند. چون این افراد معتقدند، کسی که کلمات یأس آور و نگران کننده، در زمان حیات و به خاطر زندگانی دیگران، بر زبان می آورد، سند بدبختی و ناراحتی های روحی خود را به نحوی امضاء کرده است و دیری نخواهد گذشت که به قهقرا و نابودی و فساد اخلاقی در زندگانی و تجملات آن کشیده می شود و به تدریج آرامش روحی خود را از دست می دهد. زیرا در اصل، غنا و ثروت واقعی بشر، در وجود روحی و ضمیر ناخود آگاه او قرار گرفته است، نه بر پایه موجودی ثروت و مال دنیوی. هر فردی که دارای فهم، اندیشه و تفکر ارزنده ای باشد، به ثروت متعادل و نسبی مورد نیاز معیشت در زندگانی خود، دست



خواهد یافت . ولی کسانی که در طول عمر خویش ، فقط در صدد جمع آوری ثروت و مال هستند و از حقایق روحی و اخلاقی بدورند ، هرگز نمی توانند صاحب افکار و اندیشه و قدرت های روحی خوبی باشند . دنیای ثروت به تنهایی با ذره ای از عقل و شعور و فهم و درک برابری ندارد و عقل همیشه در کفه سنگین تر ترازو قرار گرفته است .

اگر کسی بخواهد روزی صاحب ثروت و مال و مکتی گردد، هرگز نباید نسبت به دارائی و ثروت دیگران ، حسادت ورزد و بد قلبی از خود نشان بدهد . بلکه باید همیشه آرزوی ثروت و سلامت برای همگان بنماید . چون بد دلی و حسادت ، در زندگی افراد ، مانند سنگی است که فردی آن را به هوا پرتاب کند و در موقع بازگشت ، آن سنگ بر سر خود او فرود خواهد آمد . کسانی در زندگانی می توانند موفق شوند که حسادت و بد دلی را از خود دور کنند و قلب خویش را با خوش بینی و سعادت خواهی دیگران آذین نمایند ، به این علت که ثروت بدون خوش بینی و خیر خواهی دیگران ، زجر و دردی است که برگرده صاحب ثروت ، سنگینی می کند و هرگز نمی تواند از آن بهره برداری صحیح بنماید .

خوش قلبی و بی نیازی ، بزرگترین ثروت افراد بشر می باشد و همیشه قدرت روحی آنها است که در زندگی می تواند اشخاص را در سطح عقلانی ، به خواست هایشان برساند . زیرا کسانی که به عقل حیات ، دست یافته اند ، تنها هدف زندگی خود را زر اندوزی قرار نخواهند داد و ثروت را در زمان بودن ، برای رفع نیاز و حاجت و ادامه دادن مسیر زندگانی خود ، به حساب می آورند ، نه این که آن را وسیله تظاهر و به رخ کشیدن ثروت و مکت به دیگران بدانند . فرضاً هر فردی ، برای ادامه حیات خود ، احتیاج به سرپناهی دارد که بتواند به آسودگی در آن زندگی کند . حال این سرپناه می تواند از یک اتاق و یا کاخی با چند اتاق تشکیل شده باشد . اگر از فردی که در یک ساختمان چند اتاقه



زندگی می‌کند، سؤال شود، از این اطاق‌ها چه استفاده‌ای می‌کنی، جواب قانع‌کننده‌ای را نمی‌تواند ارائه دهد. چون خود او می‌داند که تنها از یک اطاق آن استفاده می‌کند و مابقی، برای تظاهر یا به رخ کشیدن ثروت و زندگی خود نسبت به سایرین است.

هر شخصی باید روزی به این حقیقت پی‌برد و بداند که حقیقت‌زندگانی، با تظاهر کردن آن، متفاوت است و این دو، از نظر عقلانی، با یکدیگر نسبت مستقیمی ندارند و اصولاً "همین حسادت‌ها و ظاهرسازی‌ها هستند که اکثر افراد بشر را از مسیر حقیقی و درست‌زندگانی خارج می‌کنند و آنها را به صورت عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی در می‌آورند و به دست نیروهای غرور، تکبر، ریا، تظاهر، خودخواهی و... می‌سپارند و در نتیجه، هر عملی را که دیگران انجام می‌دهند، به صورت تقلید و کورکورانه، از خود بروز داده و در اثر همین ظاهرسازی‌های دائمی است که معنویت، از وجود خود آنها و خانواده‌شان دور می‌شود و تظاهر، ریا و عقده، جایگزین آنها می‌گردد.

برخی از افراد، در طول عمر خویش، از وجود پول و ثروت برای خود یک بت می‌سازند و در تمام مدت عمر خویش را تابع و اسیر آن می‌کنند، ضمن این که تصوراتی را در ذهن خود می‌پرورانند و به گمان این که صاحب ثروت و یا مقامی هستند، همه باید به دیدن آنها بروند و یا گردشان به تملق و چابلوسی بپردازند. این افراد، تصور می‌کنند، چون خود آنها، در مقابل پول و ثروت ضعف دارند و همیشه سر تعظیم به آن فرود می‌آورند، تمام مردم هم مانند آنها فکر می‌کنند و همه باید در نزدشان، به زانو درآیند و ارزشی مافوق دیگران برایشان قائل باشند. در صورتی که تنها کسانی، چون آنان فکر می‌کنند که همان ماده پرستان و وابستگان به مادیات دنیا هستند. آنهایی که در مقابل چنین اشخاصی، به زانو در می‌آیند، دائماً در حال ته‌آبی و چابلوسی هستند، جزو



کسانی می باشند که با این عمل پست و ننگین خود، در صدد بر می آیند تا با تحسین گفتن و تملق های بیجای این اشخاص، مورد لطف و مرحمت زرپرستان قرار گیرند تا شاید از سویشان بخششی مادی به آنها شود و به همین دلیل هم شرف و غیرت خود را به خاطر مشتی پول، زیر پا لگدمال می کنند و از طرفی، این افراد را هم، از مسیر شناخت حقایق حیات، دور می نمایند و با ثناگویی و تملق و چابلوسی های بی جا و دروغین، آنها را همچنان در گمراهی و نادانی، باقی می گذارند.

گاهی در بین دوستان و اقوام و آشنایان این افراد، کسانی یافت می شوند که هرگز به مال و ثروت آنها، نظری ندارند و حقایق را برایشان آشکار می سازند و در صورت عدم قبول نصایح آن دوستان، خود را به طریقی از گرد این افراد دور می کنند و برای آنان ارزشی قائل نمی شوند. چون ارزش واقعی افراد را در انسانیت، درستی، پاکی، صداقت، ایمان و... می دانند، نه در پول و ثروت بی کران، و آنها هرگز حاضر نیستند، معنویت خود را با ثروت این اشخاص تعویض کنند.

پس از قدری بررسی و دقت، به نحوه زندگانی برخی از افراد، به این نتیجه می رسیم که هر چه مقدار نسبی پول و ثروت از حد نیاز زندگی افزایش بیابد، به همان نسبت هم، از قدرت ایمان و معنویت آنها کاسته می شود و ماده گرایی و وابستگی های مادی به دنیای خاکی، جایگزین آن می گردد. زیرا اکثر افرادی که به ثروت بی حدی دست می یابند، پس از مدتی، اخلاق و قدرت روحی خود را از دست می دهند و خویش را در گرداب ثروت و مقام، گم شده می یابند. این افراد کمتر می توانند خود را به هدف اصلی زندگانی در دایره خلقت برسانند. چون از مسیر واقعی و شناخت زندگانی، منحرف می شوند و هدف از خلقت خود را فقط در کسب پول، ثروت، مقام و... می دانند، نه در تکامل روحی و



بی نیازی از عوامل مادی و ظواهر زندگی .

فردی را می شناسم که در گذشته ، به علت زد و بند و اعمال غیر انسانی ، ثروت و مکتبی بادآورده به دست آورده است و در اثر وجود همین ثروت ، کاملاً از خود بی خود شده و در زندگانی خویش هیچ هدفی را غیر از عیاشی و خوش گذرانی و اغفال دیگران ، در سر نمی پروراند . با توجه به این که سنی از او می گذرد ، هنوز تصورات بچه گانه و باطلی در سر دارد و هرگز در مورد شناخت وجودی خویش ، نیاندیشیده است و از ذات وجودی خود ، غیر از شکم و خواست های نفسانی ، چیز دیگری را نمی شناسد . این قبیل اشخاص ، هر چند که از نظر زندگانی مادی کاملاً تأمین و در رفاه هستند . ولی در تمام طول عمر نتوانسته اند حتی ذره ای توشه معنوی ، برای آخرت خود جمع آوری بنمایند و زندگانی را فقط در همین چند روزه حیات مادی می دانند و اطلاعی از زندگانی پس از مرگ ندارند ، به همین دلیل هم ، از هیچ گونه عمل پست و غیر انسانی در مورد دیگران ، فروگذاری نمی کنند .

این افراد ، غیر از وجود پول و عیاشی و خوشگذرانی و خوردن حق دیگران ، چه چیزی را در تمام طول عمر خود دنبال می کنند و به چه اصولی اعتقاد دارند ؟ کسی که از ذات وجودی خود ، بی خبر است و از آن ، هیچگونه شناختی ندارد و زندگی دیگران را برای رفاه حال خویش به بازیچه می گیرد ، چگونه می تواند نام انسان را بر خود بگذارد و پس از مرگ ، نزد خداوند عالم ، رو سفید و رستگار باشد ؟

در زندگانی ، غیر از وجود پول و ثروت و عیاشی و خوشگذرانی ، حقایق دیگری هم وجود دارند که شناخت آنها ، باعث رستگاری هر فردی ، در زمان حیات مادی و زندگانی پس از مرگ وی می شود . گروه بسیاری از افراد ناباور و ماده پرست زندگانی را فقط در این جهان می دانند و از وجود خداوند متعال



غافلند . ولی باید این مطلب را بدانند که روزی به وجود خالق خود پی می برند که قدرت جبران اعمال خلاف گذشته زمان حیات خویش را ندارند .

در طول عمر خود ، گول ظاهر زندگی را نخورید که سرابی بیش نیست و زمانی که به سمت حقایق حیات می روید ، از آن سراب ، چیزی را مشاهده نخواهید کرد . چون ثروت و فقر در آن مسیر ، موجب رستگاری و موفقیت کسی نخواهد بود ، مگر این که قبل از مرگ خود بتوانید به حقایق حیات و زندگانی پس از مرگ پی ببرید و آنها را کاملاً بشناسید . البته باید به این نکته توجه شود که در زندگانی ، فقر مطلق وجود ندارد و فقر هر فردی ، در تمام جوامع بشری ، نسبی است . چون گاهی در روستاها و دشت و بیابان ، با افرادی مواجه می شویم که غذای روزانه خود را از گیاهان اطراف رودخانه ها و بیابان تهیه می نمایند و در سرپناهی گلی و بسیار محقر زندگی می کنند . ولی خود را بی نیاز از تمام مواد موجودات عالم خاکی می دانند و در هر نفس ، خداوند را سپاس می گویند و گروه دیگری هم در شهر یا روستاها وجود دارند که روزانه یکی دوبار ، غذای گرم به دست می آورند و در محلی خوب و گرم ، زندگی می کنند . ولی دائماً خود را فقیر و مستحق می دانند و یا ثروتمندانی که از نظر دارائی ، چیزی کم ندارند و خود را با مقایسه با ثروت دیگران ، فقیر می دانند . فقر همیشه به قدرت و غنای روحی افراد بستگی دارد و هیچ ربطی به مال و ثروت آنها ندارد و کسی که دارای فقر روحی است ، اگر تمام ثروت دنیا را هم داشته باشد ، همیشه خود را فقیر و محتاج می داند و هیچ عاملی ، در زندگانی وجود ندارد که او را خوشحال و بی نیاز نماید . اما افرادی هستند که سالیانه ، فقط قادر به تهیه یک جفت کفش نو ، می باشند و با خرید همین یک جفت کفش ، روزها و ماه ها خوشحال و راضی می شوند .

زمانی که در مورد ثروت و یا فقر ، بحث و گفتگو می شود ، هرگز قصد ندارم ،



ذهن کسی را نسبت به افراد ثروتمند و یا ثروت آنها، بدبین نمایم و یا اظهارکنم که فقر، باعث رستگاری افراد بشر در زندگانی پس از مرگ خواهد شد. بلکه منظور این است، کسی که به ثروتی دست می یابد، نباید از وجود خدای خود، غافل شود و حقایق حیات را نادیده بگیرد و در اثر افراط های بی رویه از ثروت خود در منجلاّب تجملات، خود خواهی ها و ثروت غوطه ور گردد. بلکه او باید از ثروت خویش برای بهبود بخشیدن به حالات نفسانی و عقلانی و روحانی خود، استفاده کند و درصدد یاری رسانیدن به دیگران نیز برآید تا این که بتواند روح خود را به تکامل برساند، نه این که از شعور، معرفت، انسانیت، دور شود. آن کسی هم که در فقر، زندگانی می کند، نباید خود را رها شده بداند و تصور کند که ثروتمندان نسبت به او رجحان و برتری دارند. به طور کلی باید توجه داشت که خداوند متعال، ثروت را به افراد می بخشد، تا آنها را بیازماید. چون می بایست آن را در راه خیر و تکامل انسان بکار برند و نباید به وسیله آن، به پستی و رذالت کشیده شوند. خوشا به حال آنهایی که با استفاده از ثروت و از راه معرفت توانسته اند توشه آخرت خود را تدارک دیده و با خیال راحت به عالم پس از مرگ، روی آورند.

بشری که به عنوان اشرف مخلوقات عالم، پای بر این کره خاکی نهاده است، هرگز نباید در پستی زندگی کند. بلکه باید در حد مقدورات عقلی و مالی ای که خداوند متعال در اختیار او قرار داده است، از تمام تسهیلات موجود در کره خاکی استفاده کند و همیشه از بهترین های این عالم برخوردار گردد. ولی این برخورداری ها، می بایست در حد رفع احتیاج و نیاز او باشد، نه کفران یا تظاهر و همچشمی بر دیگران. زیرا این اعمال، موجب می شوند که رفاه و آرامش، از میان برود و بد دلی و کینه و حسادت، جای آن را بگیرد و در نتیجه، آرامش و سلامت و سعادت و رفاه نسبی، معنی خود را از دست بدهد. پس باید در زندگی،





تلاش های شبانه روزی را ادامه داد و در حد مقدمات عقلی و شغلی، قناعت کرد و خداوند را سپاس گفت، تا آسوده خاطر بود. در غیر این صورت، فقر و یا ثروت، باعث آرامش و نیک بختی کسی نخواهد بود، به این علت که برداشت های عقلی هر کس، در ضمیر آگاهی نقش می بندد و پس از گذشت مدت زمانی، به طور ناخواسته و غیر ارادی، به ضمیر ناخودآگاه وی انتقال می یابد و این اندوخته های ذهنی مکرر هستند که آرامش و خوشبختی یا ذلت و بدبختی را در زندگی او به وجود می آورند.

۱۵- افراد پس از رسیدن به رشد جسمی و عقلی، برای امرار معاش و ادامه زندگی، مبادرت به انتخاب شغل و یا حرفه ای می نمایند. از این زمان به بعد است که برخی از اشخاص آرامش خود را از دست می دهند یا آرام، به ادامه زندگانی خویش، می پردازند. زیرا انتخاب شغل، یکی از مهمترین عواملی است که تأثیرات بسیار مهم و شگرفی را در وضع روحی، مادی، معنوی، اخلاقی و... افراد بجای می گذارد. زمانی که فردی، کاری را برای خود انتخاب می کند، شایسته است به این شغل انتخاب شده، علاقه داشته باشد، تا پس از مدتی، از آن حرفه، و اخورده و خسته نشود که مجبور به رها کردن آن گردد، اگر در کار و حرفه ای، کوشش و علاقه، وجود نداشته باشد، مسلماً "عشق کاری هم، در میان نخواهد بود. چون همیشه علاقه به کار، باعث به وجود آمدن عشق و محبت و آرامش خیال در افراد می شود و کسی که مشغول به کار مورد علاقه اش می گردد، در تمام مدت کاری خویش، خوشحال و خندان است و لذت فراوانی از شغل خود می برد، و کارش را با جان و دل انجام می دهد.

افراد موفق در کار، کسانی هستند که از کم کاری و غرور و خودخواهی و تظاهر بدورند و هدف اصلی آنها، از انجام هر کاری، فقط اجرایی صحیح و درست آن کار است. زیرا در زمان فراگیری و انجام هر شغل و حرفه ای، عشق و



علاقه و یا انزجار و اجبار در ضمیر آگاه، نمایان می شود و اگر کاری از روی عشق و علاقه صورت گیرد، این حالت های خوب و مثبت کاری، در ضمیر ناخودآگاه، ذخیره می شوند و به مرور، شادی، شغف و لذت در افراد به وجود می آورند، به طوری که در ادامه کار و انجام وظیفه، او را موفق می نمایند و چنانچه کاری از روی اجبار و عدم خواست باطنی صورت گیرد، نفرت و انزجار به تدریج به ضمیر ناخودآگاه راه می یابد و در نهایت، کار بجایی می رسد که فرد در کار خود، حالت افسردگی و عدم تعادل روانی پیدا می کند و اگر فرصتی به دست آورد، حتماً آن حرفه یا شغل را رها می نماید و به دنبال حرفه دیگری می رود.

۱۶ - قدرت های عقلی و ضمیر ناخودآگاه هر فردی، در اختیار روح وی می باشد و روح، بر این قسمت عقلی، نظارت مستقیم دارد و آن را برای همیشه، تحت کنترل خود قرار می دهد و زمانی که روح، جسم مادی بشر را ترک می گوید، کلیه ملکات عقلی، منجمله ضمیر ناخودآگاه را که در تن پوش قرار دارد، همراه خود، به عوالم روحی انتقال می دهد. عده کثیری از افراد، وجود این ملکات را جزو قدرت جسم مادی می دانند و بر این باورند که پس از مرگ، آنها با جسم مادی از بین خواهند رفت. در صورتی که اکثر آنها، جزو وجود ذاتی روح هستند و زمانی که روح، جسم مادی را رها می کند و به یکی از جهان های روحی، انتقال می یابد، این خصائل و ملکات را نیز، همراه خود می برد.

گاهی برخی از افراد بشر می توانند روح خود را تحت کنترل کامل خویش در آورند، یعنی همزیستی مسالمت آمیز و عاقلانه ای را بین شخصیت مادی یا جسمی و شخصیت روحی یا معنوی خویش برقرار سازند که این حسن تفاهم، باعث می شود، تا چنین اشخاصی بتوانند، زندگانی آرام و بی دغدغه ای را در



کمال بی‌نیازی، از هر نوع وابستگی های مادی، سپری سازند .  
 هر فردی، برای کسب آرامش و آسایش روحی و جسمی خویش، می‌بایست  
 به نکاتی، از حقایق زندگی، توجه داشته باشد، تا بتواند به آن هدف خود دست  
 یابد . دستیابی به آرامش نسبی، کار بسیار مشکل و دشواری نیست، اگر افراد به  
 قدرت ذاتی خویش واقف باشند و هدف از زندگانی خود را بدانند، به مراتب  
 زودتر به آرامش و آسودگی خیال می‌رسند .

علاوه بر شناخت هایی که دانستن آنها باعث آرامش خیال و آسودگی فکر  
 می‌شوند، نکات بسیار کوچکی نیز وجود دارند که موجب بروز ناراحتی های  
 موقتی و یا حتی دائمی، در زندگانی برخی از افراد می‌گردند که آنها عبارتند از:  
 الف - راه دادن اندیشه های صحیح و مثبت، به افکار و ذهن، یک نوع مُسکن  
 روحی است که باعث آرامش و سلامت روح و روان آدمی می‌شود . زیرا زمانی  
 که فردی افکار پلید و مخربی را به ذهن خود راه می‌دهد و به تدریج آنها را در  
 افکار خود می‌پروراند، تا پایان گرفتن آن خواست و افکار، ناپایداری و  
 ناراحتی، وجود او را در بر خواهد گرفت و تا اتمام آن عملیات ذهنی، همیشه در  
 دلهره و اضطراب بسر می‌برد و وجود این ناراحتی ها به تدریج ضمیر ناخودآگاه  
 افراد را اشغال می‌کنند و به مرور، باعث عدم تعادل، ناآرامی و آشفتگی های  
 ذهنی و روحی می‌شوند، تا جایی که آن حالت های روحی به نحوی در وجود او  
 ظاهر خواهند شد .

ب - در زمان حیات مادی، عواملی وجود دارند که گاهی به طور خواسته و یا  
 ناخواسته در زندگانی بروز می‌کنند و رفته رفته، ذهن و افکار افراد را اشغال  
 می‌نمایند، مانند حس دشمنی، کینه توزی، انتقام جویی، الغلب باعث  
 بروز عذاب و ناآرامی های روحی می‌شوند و ریشه آنها به جایی می‌رسند که  
 اتفاقات با و خصلت باکی، در زندگانی مردم، روی خواهند داد و برای مدتی محدود



و یا دائمی، موجب به وجود آمدن عذاب روح و جسم آنها می شوند.

ج - وابستگی های مادی، خود یک نوع عذاب دیگر است که مردم به طور ناخواسته برای خویش فراهم می کنند و به تصور این که در رفاه مادی قرار گرفته اند، خود را گرفتار ناراحتی های روحی می نمایند. البته وابستگی مادی، چیزی نیستند که کسی بتواند، در طول عمر، از آن بگذرد و هیچگونه وابستگی به آن نداشته باشد. چون هر فردی، دارای جسم مادی است و این جسم برای ادامه حیات خود، احتیاج به ماده دارد و باید احتیاجات این عنصر مادی را به نحوی مطلوب برآورد، تا آن را از فرسودگی و نابودی نجات دهد.

روح بشر در اصل خلقت، ماده پرست به دنیا نمی آید و محیط و خواست های نفسانی مادی هستند که روح افراد را آلوده می کنند و او را به سوی ماده گرایی سوق می دهند و از مسیر اصلی خویش منحرف می سازند. زیرا مادیات به تنهایی، باعث تخریب و ناراحتی خیال و عدم آرامش می شود. ولی اگر با معنویات و حقیقت بینی توأم گردد، ضمن این که روح و جسم را در آرامش بهتری قرار می دهد، نتایج مثبت و ثمربخشی نیز، پس از مرگ جسم مادی بیار می آورد. استفاده صحیح و عاقلانه، از مال و مکنت، کار بسیار زیبا و ارزنده ای است. ولی استفاده غلط آن موجب انحطاط روح و جسم و بروز هزاران رنج و عذاب دیگر می شود.

د - حسادت یکی دیگر از دشمنان روح و ویرانگر آرامش افراد است. چون فرد حسود، هرگز نمی تواند در حالت تعادل کامل بسر ببرد و روح خود را از عذاب و ناراحتی برهاند.

فرد حسود با دیدن هر چیز با شینی که دیگران به دست می آورند، ناراحت می شود، چون همه چیز را برای خود می خواهد و جهت به دست آوردن آن، از هیچگونه سعی و کوششی، فروگذاری نمی کند. در نتیجه با موفقیت دیگران



دائماً "روح و جسم خود را در عذاب و نگرانی و ناراحتی قرار می دهد، البته باید به این حقیقت توجه داشته باشید، از زمانی که روح به کالبد دمیده می شود، دارای حالت های خوب و یا بد مطلق نیست و هر فردی در طول مسیر زندگانی، با اندیشه های خوب و بد می تواند روح خود را سرشار از پاکی و حقیقت بینی بنماید و یا آن را به سمت پلیدی ها سوق دهد.

کسانی که در وجود خود، حسادت را پرورش می دهند، در اکثر مواقع از کار و زندگی خود دست برمی دارند و در صدد برمی آیند، تا از کار دیگران آگاه شوند، سپس به آنان رشک می ورزند و زندگانی خود را تباه می کنند و با این عمل، باعث بروز عذاب در وجود خویشان می گردند.

ه- شناخت ذات وجود و قدرت های روحی موجب می شود، تا هر فردی بتواند در طول حیات، بر اعمال و کردار و رفتار خود مسلط شود و هدف از رفتار خویش را به درستی بداند و خود را بشناسد.

کسانی که شناخت هایی نسبت به روحیه خود و دیگران دارند، معمولاً اختلافات و ناراحتی های کمتری را در جوامع تحمل می کنند و دوستی های پایداری را ادامه می دهند. ولی عدم شناخت های روحی اغلب با دوستان و آشنایان باعث می شوند که زندگانی مسالمت آمیزی، در بین افراد مشاهده نشود.

عدم هماهنگی های روحی را در هر محل یا اجتماع خانوادگی و یا جوامع می توانیم، ببینیم. فرضاً در زندگانی خود و یا اطرافیان مشاهده می کنیم، کسانی که ازدواج می کنند و سال ها این زندگانی مشترک را ادامه می دهند، گاهی با وجود داشتن چند فرزند و وابستگی های مادی فراوانی که بین آنها به وجود آمده است، به دلایل مختلفی، از هم جدا می شوند و خود را از آن زندگانی گسسته، رها می سازند.



آیا تا بحال، به علت این جدائی‌ها عمیقاً اندیشیده‌اید که چرا این دو نفر، در اوایل زندگانی، توافق کامل داشتند. ولی در گذران زندگی، حالتی پیش می‌آید که در یک زمان، تمام آنها نادیده گرفته می‌شوند و از هم جدا می‌گردند؟

ادامهٔ زندگانی، مربوط به دو عامل یعنی وجود زن و مرد است که گاهی یکی از آنها بر دیگری غلبه می‌کند و گاهی هم، اتفاق می‌افتد که این دو نفر، شناخت کاملی از وجود روحی یکدیگر ندارند. در نتیجه قسمتی از حالات روحی یکی از آنها در شرایط خاصی خودنمایی می‌کند. در این شرایط است که فرد مقابل، شخصیت روحی و مادی و معنوی خود را می‌نمایاند و باعث از هم پاشیدگی زندگی مشترکشان می‌شود. چون اکثر ازدواج‌هایی که به وقوع می‌پیوندند، دارای جنبه‌های مادی یا جسمی می‌باشند. به همین علت هم زمانی که این نیازها در بین دو طرف برآورده شد، حالت دیگری که اصل زندگی به آن پای بند است، یعنی حقیقت، معنویت و انسانیت هر یک از دو طرف، متجلی می‌گردند و از آن زمان به بعد است که نقائص هر یک از آنها مشهود می‌شود.

اکثر ازدواج و یا دوستی‌هایی که در اثر خواست‌های شخصیت مادی یا جسمی، به وقوع پیوسته‌اند، پس از رفع نیازهای جسمی و مادی، به مرور زمان، رو به زوال می‌روند و گاهی در اثر این کمبودها مشاهده می‌شود که در طول زندگی آنها، به جدائی و از هم گسیختگی منجر می‌شود و اگر هم ادامه داشته باشد، خواست باطن و امیال روحی، در آن دخالتی ندارد و تنها برحسب اجبار، با هم زندگی می‌کنند. ولی ازدواج و یا دوستی‌هایی که شخصیت روحی، در اصل ریشهٔ آنها دخالت دارد و تجانس روحی نیز، بین آنها حکمفرما می‌باشد، به ندرت کارشان به جدائی کشیده می‌شود.

با توجه به نکات فوق، به این نتیجه می‌رسیم که هیچ دوستی و یا ازدواجی به خودی خود، باعث به وجود آمدن سعادت و خوشبختی نخواهد بود، مگر این



که در بین آنها، تجانس روحی، وجود داشته باشد. زندگانی به خودی خود، حادثه خوب یا بدی را به وجود نمی آورد. بلکه این قدرت روحی افراد است که به خاطر خواست های درون و پنهان، به آنها شکل می دهد و هر کسی را در زمان خاصی، به نحوی جلوه گر می سازد. زیرا زندگانی، با کسی سرناسازگاری و دشمنی ندارد و این خواست های نفسانی و روحی درون و پنهان است که مسیرهای مختلفی را به وجود می آورد و چهره خود را می نمایاند.

هیچ یک از نیروهای موجود در طبیعت و یا ذات وجود بشر، مضر و خطرناک و مهلک نیستند. بلکه طرز برداشت و بهره گیری های نادرست است که برخی از آنها را خوب و معالج و مفید و گروهی دیگر را کشنده و خطرناک می نماید. هر کسی، نسبت به عقل و شعور خود، می تواند از این نیروها استفاده کند و یا آنها را بکار گیرد. فرضاً "روش و طرز بهره برداری های گوناگون از نیروی اتم، طرق مختلفی دارد. از وجود این نیرو می توان به نفع بشریت استفاده کرد و یا آن را برای انهدام او بکار برد.

طرز برداشت هر کسی، نسبت به نیروهای موجود، باعث می گردند که گاهی او را به سعادت و خوشبختی برسانند و زمانی هم به قهقرای پستی و رذالت زندگی، سوق دهند.

ط - خوابیدن و برخاستن به موقع، برای سلامت و آرامش روح و ضمیرهای بشر، بسیار مناسب است و بی خوابی، باعث بروز برخی از ناراحتی ها در وجود بشر می شود که آنها عبارتند از: برانگیختن خشم، عصبانیت، کندذهنی، بی اشتیایی، بی تفاوتی، نگرانی و... که گاهی در نهایت به جنون، منتهی می گردد. خوابیدن و نیاز بشر به خواب، امر حتمی و واجب و غیر قابل انکار می باشد. چون همانگونه که برای ادامه حیات مادی باید به جسم، غذاهای مختلفی را از ماده خورانید، تا قادر به فعالیت های روزانه گردد، به همان ترتیب



هم ، باید به روح ، نیروهای لازم روحی را وارد کرد ، تا بتواند در زمان حیات مادی ، از خود مقاومت و ایستادگی نشان بدهد و بهترین غذائی را که می توان برای روح تدارک دید ، همان خواب است . چون روح در زمان خوابیدن افراد ، می تواند جسم مادی را برای مدتی ترک گوید و جهت کسب انرژی ، خود را به عوالم روحی برساند و از آن محل ، اکتساب قدرت برای ادامه حیات کند و مجدداً " به کالبد مادی بازگردد .

زمانی که بشر در خواب است ، روح به اتفاق تن پوش به عوالم روحی سفر می کند و در این سفر ، رشته های نقره ای یا طناب عمر را که از الیاف امواج نوری تشکیل یافته اند ، در امتداد مسیر ، با خود می برد و این رشته های حیات ، می توانند تا میلیون ها کیلومتر ، امتداد داشته باشند .

زمانی که روح برای کسب انرژی ، به عوالم روحی سفر می کند ، ضمیر ناخودآگاه را با خود می برد و این ضمیر می تواند تمام نقاط سفر را مشاهده کند و آنها را تشخیص بدهد و در تمام وقایع و حرکات روحی شرکت داشته باشد . ضمیر ناخودآگاه گاهی طی شرایط خاصی ، اطلاعات برخی از این مسافرت ها را به ضمیر آگاه انتقال می دهد که بشر قسمتی از آنها را به صورت رویا بیاد می آورد و مابقی ، در ضمیر ناخودآگاه باقی می ماند .

چنانچه به دلایل حاصل به فردی اجازه خوابیدن داده نشود و روح قادر نباشد جهت کسب انرژی ، از کالبد جسمی خارج گردد ، پس از مدتی ، عاصی و ناراحت می شود ، به طوری که حالت های جسم مادی افراد ، به تدریج تغییر می کند و کار بجایی می رسد که روح ، عصیان می کند و به طریقی ، خود را از قید و بند جسم مادی ، رها می سازد . در این مواقع ، گاهی اتفاق می افتد که روح ، برخی از رشته های نقره ای را از جسم مادی جدا می کند و برای به دست آوردن انرژی بیشتر ، به عوالم بالا حرکت می نماید ، ولی با پاره کردن این چند رشته





نمی تواند خود را به عوالم روحی برساند . در نتیجه ، در پریشانی و سرگردانی باقی می ماند . در چنین شرایطی ، حالت های جنون خفیف و یا گاهی هم حالت دیوانگی ، در افراد بشر بروز خواهد کرد و نسبت جنون در این مواقع ، بستگی به مقدار کسب انرژی روح ، از عوالم روحی دارد ، یعنی اگر روح بتواند ، خود را به طور کامل ، به عوالم روحی برساند و کسب انرژی نماید ، همچنان حالت عادی ، در افراد باقی می ماند و هر چقدر در رسیدن به آن نقطه اوج ، باقی بماند ، حالت جنون و دیوانگی ، در او مشاهده می گردد و فرد تعادل و کنترل عقلی خود را از دست می دهد و هر چه روح بتواند رشته های بیشتری را در این زمان بی خوابی ، از جسم جدا کند ، به نقطه اوج بالاتری دست می یابد ، یعنی اگر یک یا دو رشته ، از طناب های نقره ای ، از جسم مادی جدا شده باشد ، روح نیز دارای قدرت کمتری می شود و نمی تواند خود را به عوالم روحی برساند ، به همین دلیل ، آشفته گی فراوانی در جسم مادی افراد به وجود می آید و هر چه این گسیختگی ها بیشتر باشند ، روح به آرامش بیشتری دست می یابد و حتی در برخی از مواقع ، تمام رشته های حیات را روح از جسم مادی جدا می کند و در نتیجه مرگ طبیعی ، در اثر بی خوابی فرا می رسد و روح به آرامش کامل خود دست می یابد .

۱۷ - حقیقت گویی ، یکی دیگر از محسناتی است که باعث آرامش روحی افراد می شود و ضمیر ناخود آگاه را از آلودگی نجات می دهد . ولی متأسفانه کمتر کسی می تواند از این قدرت ذاتی خود بهره مند شود . گاهی با افسردگی مواجه می شویم که قدرت حقیقت گویی ، در آنها بسیار زیاد است و به سادگی می توانند تمام حقایق را که مشاهده کرده و یا از آن اطلاع دارند ، بیان کنند و به این اصل ، توجهی ندارند که شنونده از این حقیقت گویی آنها ، خوشحال و یا افسرده خواهد شد . چون در اینجا ، مهم آرامش درونی خود آنها است . که با اظهار حقایق ، همچنان حفظ می گردد . این قبیل اشخاص ، کسانی هستند که در



خانواده های پاک و درست و حقیقت گو، پرورش یافته اند و به سادگی می توانند هر حقیقتی را بر زبان آورند. زیرا از زمان کودکی، به آن عادت کرده اند و قدرت گفتار حقایق، در ضمیر ناخودآگاه آنها، نقش بسته و پرورش یافته است، به طوری که قادر به بیان و اظهار مطالب دروغ و ساختگی نیستند و اگر در یک زمانی بخواهند دروغی را به حکم اجبار بیان کنند، رنگ چهره آنها دگرگون می شود و عرق، پیشانی آنها را می پوشاند و گاهی هم، زبان آنها از اظهار چنین مطالبی، به لکنت می افتد و یا تحت تأثیر ضمیر باطن، حالت ضعف و رخوت و واخوردگی های روحی، به آنها دست می دهد.

اگر کسی در مسیر زندگانی خود، با چنین افراد حقیقت گویی مواجه شد، نباید دوستی آنها را به سادگی از دست بدهد و از سخنان و گفته های حقیقی آنان رنجیده خاطر گردد. چون این قبیل افراد، در حقیقت، آینه گویایی هستند که می توانند تمام معایب و محسنات دیگران را بدون پرده پوشی، بر زبان آورند و ایرادات هر کسی را به طور واضح و روشن، بر او بنمایانند.

این افراد معمولاً "در طول عمرشان نمی توانند حالت خود را ترک کنند و در مقابل حقیقت گویی، حالت تصنعی، به قیافه خود بدهند و شخصیت کاذبی را انتخاب نمایند. زیرا همانگونه که قبلاً بیان شد، این خو و خصلت، از زمان طفولیت و نوجوانی، به مرور در ضمیر ناخودآگاه آنها، نقش بسته و محل محکم و مطمئنی را در این ضمیر، برای خود انتخاب کرده است و به سادگی نمی توانند ذات وجود ضمیر خود را تغییر بدهند و آن را به شکل مصنوعی، جلوه گر سازند.

کسی که می تواند دارای چنین قدرتی باشد و عیوب شما را در نزد جمع و پایه طور خصوصی یادآوری کند، ضمن سپاس و قدردانی از او، باید بدانید که وی دارای شهامت خارق العاده ای است که توانسته با استفاده از نیروی ضمیر



ناخود آگاه و درونی خویش، تمام معایب و ایرادات را پیش رویتان تصویر کند و حقایق را باز گوید. افراد عاقل و بدون عقده و حقیقت بین، بر چنین اشخاصی ارج می گذارند و قدر محبت آنها را می دانند. زیرا همیشه انتقادات صحیح و درست، موجب سازندگی و رفع عیوب افراد بشر و یا هر شیئی می شود و تا زمانی که کسی از حقایق موجود آگاهی به دست نیاورد و نقاط ضعف خود را نداند، قادر نخواهد بود ایرادات خود یا دیگران را رفع نماید و آنها را از وجود خویش دور سازد.

عیوبی که در زندگانی مادی یا معنوی و روحی و جسمی برخی از افراد بروز می کنند، معمولاً از دو منبع سرچشمه می گیرند. این ایرادات معمولاً دارای منبع جسمانی و مادی هستند و یا گاهی دارای منشأ روحی می باشند که در هر دو صورت، به مرور زمان در ضمیر ناخود آگاه جای گرفته اند و در برخی از مواقع، به صورت اتفاقی و یا دائمی، خودنمایی می کنند. با استفاده از روش های روح درمانی می توان تمام ریشه های این ناراحتی ها را فهمید و آنها را از وجود جسمی و روحی افراد پاک کرد. به عنوان مثال، اگر افراد بتوانند به چگونگی اطلاعات و اخبار و اتفاقاتی که در ضمیر ناخود آگاهشان ثبت و ضبط شده است، پی ببرند، به آسانی می توانند اثرات بد و مخرب آنها را نیز از وجود خویش محو و نابود سازند و ملکات حسنه و مفیدی را جایگزین آن اعمال زشت نمایند.

۱۸ - به طوری که در مباحث قبلی، بیان گردیده است، برخی از ملکات و حالت های بشر که باعث کنش و یا واکنش های گوناگونی در وراثت تکاملی گذشته روحی می شوند، از بدو خلقت، در ذات افراد بشر وجود دارند و هر کسی اصولاً در گذران تکاملی با آنها زائیده می شود. این ملکات، در طول عمر مادی، معمولاً از بین نمی روند و فقط در نتیجه فیرا رسیدن مرگ، نابود می شوند، مانند: ترس، وحشت و ... که اینگونه حالات، ما را ملکات و



حالت های ذاتی می نامند . ولی گروهی از حالت های دیگر هستند که در اثر مرور زمان و گذشت زندگی و شرایط محیطی ، در افراد مختلف ، پدیدار می شوند که آنها را حالت های اکتسابی و یا عاداتی می گویند ، یعنی بعضی از اخلاق و حالت ها را بشر در مسیر زندگانی ، برای خود خلق می کند و بر سر راه زندگانش قرار می دهد و سپس از ساخته های خویش واهمه می کند و خود را می ترساند . همین حالت ها هستند که در زندگی ، شخصیت افراد را دگرگون می نمایند و گاهی فردی را به صورت بی کاره و عاطل و باطل جلوه گر می سازند . زیرا در اکثر شرایط زندگانی ، به علت محدودیت هایی که خود اشخاص برای خود ، به وجود می آورند ، قدرت شناخت و مبارزه با آن مصنوع خویش را از دست می دهند و در نتیجه ، اسیر تخیلات و یا ساخته های دست خود می شوند . یکی از بزرگترین عوامل پوچی که برخی از افراد مختلف برای خود می سازند و بعد از زمانی ، پای بند آن می شوند ، وحشت از انجام کار و یا عملی است که تصور می کنند قدرت اجرای آن را ندارند و لیاقت انجام دادن چنین اعمال و یا حرکاتی ، مختص شخص و یا افراد بخصوصی است ، این تصورات و بی ارادگی ها ، در سنین بالا ، در اصل مربوط به زمانی است که شخصیت کودکی و نوجوانی وی ، در حال شکل گرفتن و پایه ریزی بوده و پدر یا مادر دلسوز ، ولی ناآگاهی داشته است که تمام اعمال حیاتی کودک خود را انجام می داده اند ، تا مبادا فرزند دلبندهشان ناراحت شود و یا لطمه و آسیبی ببیند ، به طور مثال در این مورد پدران و مادرانی را سراغ دارم ، به خاطر این که فرزندشان استراحت کند و ناراحت نشود ، زمانی که از مدرسه به منزل می آید ، تمام لباس های او را از بدنش در می آورند و لباس منزل را بر وی می پوشانند و سپس غذای او را آماده می کنند و تا آخرین لقمه ، در دهان فرزندشان می گذارند و حتی برای این که خسته نشود ، نان داخل سفره را تکه تکه می کنند و در دهان او قرار می دهند و



گاهی تکالیف مدرسه را هم می نویسند. در مواقع خریدن وسایلی که انحصاراً" مربوط به فرزندشان است، مانند اسباب بازی، کفش و...، پدر و مادر تصمیم می گیرند که او باید با چه نوع اسباب بازی، بازی کند و چه وسایلی برای او مناسب است. در صورتی که اطفال در سنین مختلف، خواست هایی دارند که باید به آنها توجه شود، تا از همان زمان در خود احساس شخصیت بنمایند و یا زمانی که فرزندان در مراکز آموزشی، دوستانی می یابند و قصد آمد و رفت با آنها را پیدا می کنند، به دلایل مختلف، آنها را از اینگونه معاشرت ها منع می نمایند. البته ناگفته نماند که پدر و مادر باید مدت ها فرزندان خود را از نظر معاشرت و اخلاق و رفتار، تحت کنترل مستقیم خود داشته باشند. ولی نمی بایست به دلیل این که پسر یا دختر، دارای وضع مالی خوبی نیست و یا پدر ندارد و... فرزندشان را از ادامه معاشرت با او، منع نمایند.

زمانی که پدر و مادر، دوستان همبازی کودکان خود را انتخاب می کنند و غذای لقمه شده را در دهان فرزندان خود می گذارند و تکالیف تحصیلی او را انجام می دهند و... این کودک قدرت اراده و تصمیم گیری به درست نمی آورد و به تدریج، بی ارادگی در وجود وی رشد می کند و از همان کودکی، فردی متکی به دیگران و سست اراده و بدون تصمیم، رشد می نماید و این حالت های نادرست، در ضمیر ناخودآگاه او، به عنوان محسنات، نقش می بندد و پس از گذشت زمان، بگونه ای در زندگی او، ظهور خواهند کرد که بی ارادگی و دودلی و بی لیاقتی و...، تعدادی از محصولات آن است که پدران و مادران ناآگاه، به خاطر دلسوزی و محبت های بی مورد، از کودکی در ضمیر ناخودآگاه اطفال خود، بارور می کنند. در حقیقت این پدران و مادران هستند که باعث شده اند فرزندشان از «مان دوران کودکی و نوجوانی، به ضمیر آگاه خود بقبولانند که تصمیم گیرنده زندگی آنها، اندکس و یا نیروهای دیگری هستند و خود آنها



هیچگونه نقشی، در تصمیم‌گیری زندگانی خود ندارد و در زندگی آنها کس دیگری هست که بجای آنها تصمیم خواهد گرفت.

برخی از پدران و مادران، این محبت‌های بی‌مورد و تصمیم‌گیری و خواست‌های شخصی خود را تا مدت‌ها ادامه می‌دهند و حتی زمانی که فرزندان‌شان تحصیلات ابتدائی و متوسطه را به پایان رسانیده‌اند و قرار است وارد دانشگاه شوند و فرزندان‌شان از رشته بخصوصی لذت می‌برند و استعداد وافری نیز در زمان تحصیلات متوسطه، در این زمینه از خود بروز داده‌اند و مایل هستند پس از خاتمه تحصیل، مشاغل زندگانی خود را از این رشته تحصیلی، انتخاب بنمایند، آنها اراده و خواست‌های خود را بر فرزندان‌شان تحمیل می‌کنند و هیچ توجهی، به استعداد و علاقه آنها ندارند و به دلیل این که پسر یا دختر فامیل یا دوست در رشته یکس تحصیل می‌کند، فرزند خود را وادار می‌کنند که او هم، در همان رشته، ادامه تحصیل دهد و این جوان، به حکم اجبار و خواست پدر و مادر، باید آن رشته را انتخاب کند و در چنین مواردی، نظریات و خواست و استعداد و علاقه فرزندشان شرط نیست و تنها خواست پدر و مادر، ملاک عمل است. چون آنها با این عمل هم چشمی و حسادت خود، قصد دارند، به آقا یا خانم یکس بفهمانند که فرزندشان در همان رشته بخصوص، مشغول تحصیل شده است و هر چه این فرزند دلیندشان ناله کند که من استعداد و قدرت و علاقه‌ای به این رشته ندارم، هیچ تأثیری، برای پدر و مادر ناآگاه نخواهد داشت و فرزند اجباراً باید رشته تحصیلی خواست پدر و مادر خود را انتخاب کند. این افراد معمولاً موفق به اخذ مدارک عالی تحصیلی نمی‌شوند و احتمالاً به کمک معلم خصوصی و چندین سال ردی، نهایتاً مدرک دیپلم خود را دریافت خواهند کرد و اگر بر حسب اتفاق، بتوانند از طریق، به دانشگاه راه بیابند، درس دانشگاهی را یا نیمه تمام، رها می‌کنند و یا اگر هم تحصیلات



خود را در همان رشته، به پایان برسانند، در زندگانی کاری، اجتماعی و خانوادگی موفق نخواهند بود. زیرا هر چند که این افراد، به سن رشد جسمی و عقلی می‌رسند و در اجتماع هم صاحب حرفه‌ای می‌شوند، ولی از نظر نیروی تصمیم‌گیری و ارادی، فردی بسیار ضعیف و ناتوان، باقی می‌مانند و هرگز نمی‌توانند مسیر صحیحی را در زندگانی کاری و خانوادگی خود، انتخاب بنمایند و اکثراً "مشاهده می‌گردد که این افراد، پس از انتخاب شغل اولیه، پس از مدتی از آن منصرف می‌شوند و مشاغل گوناگونی را در طول عمر خود، انتخاب خواهند کرد و به طور کلی این قبیل اشخاص، ثباتی در زندگانی خود، پیدا نمی‌نمایند."

علت بروز این حالت‌ها را در برخی از افراد جوامع می‌توان، محبت و خواست‌های بی‌مورد برخی از پدر و مادرها دانست که به خاطر دلسوزی‌های بیجا و یا ارضاء خواست‌های خود از همان دوران کودکی، بی‌ارادگی و ناپایداری را در فرزندان خود، به وجود آورده‌اند و تأثیر عمل آنها، در ضمیر ناخودآگاه فرزندانشان نقش بسته و تا آخر عمر، با آنان همراه خواهد بود.

افرادی که به چنین حالت‌هایی دچار می‌شوند، می‌توانند این ناراحتی‌ها را با روش و اصول علمی، از خود دور سازند. چون در هر زمانی که فردی بتواند به ضمیر ناخودآگاه خود، پیام‌های مثبت و سازنده‌ای را انتقال بدهد، این ضمیر هشیار و بیدار، آمادگی پذیرش آن را خواهد داشت و قادر است، طی شرایط خاصی، تمام آن ناراحتی و بدآموزی‌های گذشته را از خود دور سازد و دگرگونی‌های تازه و مثبت را در ذات درونی خویش به وجود آورد.

زمانی که فردی در صدد ریشه‌یابی ناراحتی‌های گذشته خود می‌باشد، پس از بررسی و تحقیق، ضمن این که آنها را از وجود خویش دور می‌سازد، باید اهداف و عقاید والا و سازنده‌ای را جایگزین آن حالت‌های گذشته بنماید و



برای این که خود فرد، شخصا" بتواند به مرور بر ضمیر ناخودآگاه خویش مسلط شود، در هر زمانی از شبانه روز، مخصوصاً" قبل از خوابیدن، از طریق خود صحبتی، به ضمیر خود بقبولاند که مدتی است، وی دارای اراده ای فولادین و نفوذ ناپذیر گردیده و در زندگانی خود، هرگز تابع گفته های دیگران نیست و به نظریات و خواست های دیگران، توجهی ندارد و از این پس خود او، تمام اعمال و رفتار و اختیار زندگی را کنترل می کند. بدین ترتیب، بی ارادگی و دودلی و شک و تردید، کم کم از وجود او دور می شوند. پس از گذشت زمانی که بر خود مسلط شد و دانست، در زندگانی از تصمیم های صحیح و سازنده عقلی خویش استفاده می کند، باید چند آزمایش با خود انجام بدهد، تا مطمئن شود که دیگر، در تصمیم و اراده او، خللی وارد نمی شود و اداره امور زندگانی و شغلی خود را کاملاً" در دست دارد. مطمئناً" از آن پس، تمام وحشت و بی ارادگی و دودلی ها و...، از وجود او، رخت بر خواهند بست و به تدریج اثرات گذشته، از ضمیر ناخودآگاه وی، پاک و بی اثر می شوند.

بی ارادگی، ترس و وحشت، در زندگانی افراد بشر، چیزی غیر از بازتاب افکار و عقاید منفی ای که در گذشته، افراد برای خود به وجود آورده اند، نیست، به طوری که آن حالت ها، پس از مدتی به ضمیر ناخودآگاه راه یافته، در آنجا ساکن شده و به علت عدم توجه به رفع این نقیصه و ناراحتی، به طور دائم و مستمر، تقویت و رشد نموده و در زندگانی آنان، به طریقی قد علم کرده اند. وجود این عوامل، باعث بروز بسیاری از امراض و ناراحتی های روح و جسم می گردند که در نهایت ناکامی و شکست هایی را به دنبال می آورند. تنها روش مبارزه با آن، ایمان به قدرت ذات وجود و اندیشه های مثبت و سازنده ای است که آن عوامل منفی و مخرب را از بشر گریزان می سازد و بجای آنها، ملکات سازنده و مثبت را جایگزین می نماید.





بکارگیری تلقینات مثبت و سازنده، اثرات بسیار مطلوبی را در ضمیر افراد بشر بجای می گذارند که گاهی باعث به وجود آمدن تأثیرات منفی نیز می شوند. برای اثبات و شناخت بیشتر این وضعیت ها می توانید به حالت های برخی از دانش آموزان و یا هنرجویان توجه داشته باشید. عده ای از آنها، ضمن این که اطلاعات کافی، از دروس و کتاب های خود دارند، زمانی که وارد جلسات کتبی و یا شفاهی امتحانات می شوند و یا برای پاسخ گویی به سئوالات کلاسیک، از جای خود بر می خیزند، حالت فراموشی خاصی به آنها دست می دهد و نمی توانند، جواب سئوالات معلم خود را باز گویند. در این زمان، آنها قادر نیستند، هیچ مطلبی از محفوظات ذهنی کتاب خود را به یاد آورند و در نهایت، جلسه را بدون نتیجه و هیچگونه پاسخگویی، ترک می کنند و به محض این که پای خود را از جلسه امتحان بیرون می گذارند، تمام جواب سئوالات امتحانی را به یاد می آورند. این افراد معمولاً "از روز اول به گونه ای تحت تأثیر حالت و حرف دیگران قرار داشته اند که در موقع پاسخ گویی، تمام مطالب را فراموش کرده و قادر به جواب دادن سئوالات خود نمی باشند.

گاهی می توان علت عدم پاسخگویی های درست را مربوط به روش اخلاقی و تدریس نادرست برخی از معلمین دانست. چون زمانی که فردی، توسط معلم به کنار تخته احضار می شود و به دلیل ندانستن درس، قادر به جوابگویی آن نیست، معلم به او می گوید که چرا درست را فراموش کرده ای، تو هر زمانی که به کنار تخته سیاه می آیی، تمام اطلاعات خود را از یاد میبری. اکثر تلقینات مشابه این گفته ها، باعث می شوند تا دانش آموزان به تدریج به خود بقبولانند که در زمان امتحانات، تمام محفوظات ذهنی خود را از دست می دهند و در این شرایط، برای دانش آموزان، یک بی حسی ذهنی به وجود می آید و پس از این که جلسات آزمایش را ترک کردند، این بی حسی از بین می رود و آنها، حالت یاد می



خود را باز می یابند و تمام سئوالات مربوطه را به یاد می آورند .  
 روش از بین بردن بی حسی های ذهنی ، کاری است بسیار ساده و عملی و هر  
 فردی می تواند ، با نفوذ گذاری به ضمیر ناخودآگاه خویش ، این حالت را به مرور  
 از میان بردارد و به حالت عادی بازگردد .

گاهی در کتابی بیان می شود که با نفوذ بر ضمیر ناخودآگاه ، می توان برخی از  
 ناراحتی های جسمی و روحی را از خود دور کرد . گروهی این گفته های ساده و  
 بدون تجویز دارو ، ترس ، وحشت ، دلهره و ... را نمی توانند به راحتی بپذیرند و  
 تصور می کنند که هیچ ناراحتی ای بدون خوردن مستی قرص و داروهای مختلف  
 و بستری شدن و ویزیت های پی در پی پزشکان ، بهبود نخواهند یافت . در  
 صورتی که اگر قدری ، به علت بروز برخی از ناراحتی ها ، دقت داشته باشند ،  
 توجه خواهند نمود که به وجود آمدن آن ناراحتی ها ، به علت بروز یک سانحه یا  
 اتفاق و حتی یک حرف و سخن ، به وجود آمده است و یقیناً " با یک یا چند حرف  
 مثبت دیگر نیز از میان خواهد رفت .

زمانی که فردی برای یک بار ، دچار بی حسی ذهنی شد ، باید از آن پس خود  
 را بشناسد و بداند احتمال این که در جلسات آتی نیز ، دچار همین ناراحتی  
 بشود ، وجود دارد . لذا قبل از ورود به جلسات بعدی ، می بایست چند بار توسط  
 خود صحبتی و خود تلقینی ، به خویش بقبولاند که « من دارای حافظه ای قوی و  
 نیرومندم و از قدرت ضمیر ناخودآگاه بسیار خوب و مطلوبی ، بهره مند هستم و  
 در هر زمانی که اراده نمایم ، می توانم از قدرت فکری و محفوظات ذهنی خود  
 استفاده کنم و از این لحظه به بعد ، هیچ وحشتی از فراموشی مطالب ، در جلسات  
 امتحانی نخواهم داشت و بر هر سئوالی چیره خواهم شد . چون تمام آن  
 سئوالات را می دانم و در حافظه خود آنها را ذخیره کرده ام و قدرت حافظه ، در  
 دست ضمیر آگاه من است که در هر زمانی می تواند از آنها استفاده کند » با



تلقینات مشابه گفته های فوق ، به سادگی می توان بی حسی های ذهنی را به تدریج از وجود خود دور کرد و حالت عادی را باز یافت .

زمانی که ضمیرهای خود را تحت تأثیر تلقینات قرار می دهیم و در حال بازسازی مجدد آنها هستیم ، نباید جملات منفی و نا امید کننده ای را به ذهن خود راه بدهیم و یا خود را از انجام عمل و یا درک مطلبی عاجز بدانیم .

در زندگی گاهی با افرادی مواجه می شویم که به علت گذشت زمان ، خود را پیر می دانند و اگر به آنها گفته شود که فرضاً " درس بخوان و با سواد شو و یا سعی کن در زمان بیکاری ، به پارک ها و یا کوه و دشت برای ورزش یا تفریح برو و وقت خود را به این صورت و... ، بگذران ، فوراً" اظهار می دارند که ؛ ای بابا من پیر شده ام و این حرف ها از من گذشته است . در صورتی که آنها به این حقیقت پی نبرده اند که پرتیرترین زمان زندگی افراد ، بین سنین چهل و یکصد سالگی است و قدرت های عقلی هر یک از افراد بشر ، در بین این سنین کاملاً" بارور می شوند و خلاقیت خود را بروز می دهند و کمتر کسی را می توان یافت که پائین تر از این سن ، بلوغ ذاتی خود را به طور کامل نمایان کرده باشد ، مشروط بر این که فردی وقفه ای از نظر فراگیری ، در ذهن و ضمیر خود ، به وجود نیاورده باشد . در چنین مواقعی برخی از افراد بشر می توانند بازدهی اطلاعات و معلومات و تجربیات اعمال و رفتار و آموخته های خویش را از نیم قرن گذشته بکار گرفته و مورد استفاده مجدد قرار دهند . چون اکثر افرادی که به سنین بالا دست می یابند ، احتیاجی به کسب تجربه و انجام آزمایشات مختلف ندارند . لذا در انجام دادن هر عملی ، موفق تر از اشخاص کم سن و سال خواهند بود و زمان فراگیری این گروه از افراد نیز ، به مراتب، کمتر از اشخاص جوان و کم تجربه است . زیرا جوانان برای شناخت ، نیاز به تجربه و آزمایش های مکرری دارند و مسلماً" در این زمان ، برای شناخت، برخی از حقایق، با شکست هایی مواجه خواهند شد، تا



آنها را بشناسند، از سوی دیگر، افراد در سنین بالا، به علت رشد کامل قوای عقلی، قابلیت درک و فهم و تجزیه و تحلیل بیشتری دارند که در نتیجه، منجر به فراگیری زیادتر آنها می شود.

در ذات وجودی بشر، علاوه بر جسم مادی، عناصر و نیروهای دیگری نیز بکار رفته اند و هر یک از آنها دارای وظایف جداگانه ای می باشند که از تشکیلات پیچیده و مختلفی به وجود آمده اند و از نظر شناخت های علمی و فلسفی و مادی و روحی، هر کدام دریائی از اسرار پنهان را در خود نهفته دارند. وجود ذاتی بشر، علاوه بر ظواهر دیدنی، نیروهای نهان دیگری را در بردارد که شناختن مجموع آنها، باعث دانستن حقایق وجود و ذات می شود و این عناصر نامرئی که در اصل، حیات جسم مادی را به وجود می آورند، به این پیکر بشر، شخصیت حقیقی را می بخشند که درک آنها، کمتر از شناخت جسم مادی نیست. طرز ساخت و تشکیلات هیچ یک از قسمت های مادی بدن را نمی توان با قدرت وجود روح و یا عناصری که ذات نامرئی را تشکیل می دهند، مانند: عقل، ضمیر ناخود آگاه و... مقایسه کرد. زیرا آنها دارای پیچیدگی های فراوانی هستند و به سادگی قابل درک و تشخیص نمی باشند. فرضاً، زمانی که از روح بشر، صحبت به میان می آید، هرگز نمی توانیم اجزاء تشکیل دهنده آن را با جسم مادی، مقایسه نمائیم. زیرا که تمام عناصر متشکله روح را امواج قوی و اثری به وجود می آورند و آنها قابل قیاس و سنجش با سلول های مادی نیستند، به این علت که عناصر اثری، بسیار نرم و لطیف و سیال می باشند و گاهی تشخیص و شناخت آن را باید به طور استدلالی و فلسفی قبول کرد و همه می دانیم که کسی در طول عمر خود قادر به دیدن نیروهای حیات نیست. ولی تا قبل از مرگ، زنده است و وجود عناصر روحی نیز به همین ترتیب، در ذات وجودی بشر جای گرفته اند که این عناصر، قابل دیدن و تشخیص و لمس نیستند. ولی همیشه با



بشر همراه می باشند و زنده بودن او را شامل می شوند.

طرز برخورد و شناخت هر یک از افراد بشر، در مورد درک و فهم ذات وجود، متفاوت است و هر فردی به اندازه عقل، فکر، فهم، درک و شعور خود، با چنین حقایقی برخورد دارد و آنها را می شناسد و معمولاً برداشت های عقلی، به سن و سال کسی مربوط نیست. بلکه مربوط به شناخت هایی است که در گذران زندگی و پیشامدهای محیطی، بر سر راه وی قرار گرفته اند. فرضاً یک فرد جوان، ممکن است که در اثر برخوردهای اجتماعی و یا رویدادهای زندگی، در مسیری از شناخت های حقایق حیات و ذات وجود، قرار گرفته باشد و در مقابل وی، امکان دارد، فرد پیری که سنی از او گذشته است، در زندگی، چنین مسیری را نپیموده و هیچگونه اطلاع یا شناختی از آن نداشته باشد، یعنی هر فردی می تواند به اندازه طرز فکر و اندیشه و خواست های خود، محیط و ذات درون را بشناسد و شناخت حقایق جهان، با جهالت و ستیزه جویی، مناسفات دارد. زیرا کسانی که با درک و شناخت حقایق زندگی، همیشه مبارزه های بدون دلیل و منطقی می کنند، دائماً در حال مقاومت های منفی می باشند، ضمن این که در تمام طول عمر خود، به حقایق زندگانی پی نمی برند و از شناخت ذات خویش، غافل می مانند، به مراتب زودتر از افراد منطقی و آرام، پیر و فرسوده می شوند و اکثراً این مخالفت های بی جا و مبارزات منفی آنها، به صورت خواسته و یا ناخواسته، در ضمیر ناخودآگاه، نقش می بندد و باعث بروز عکس العمل هایی، در زندگانی مادی و اجتماعی آنها می شود که همین منفی نگری ها و عدم شناخت های حقایق حیات، موجب بروز پیری و فرسودگی زودرس خواهند شد.

اگر افراد بشر بخواهند، در طول عمر خود، دارای زندگانی آرام و خوشی باشند، در هر مرحله نخست، باید جهالت و ناباوری ها را از خود دور کنند و اگر



علم و دانش آنها، نتواند به حقیقت وجودی مطلب و یا شیئی، آگاهی پیدا کند و آن را بشناسند، نباید در صدد مبارزه منفی و رد و یا عدم اعتقاد آن برآید. چون کسی را در عالم نمی توان، مشاهده کرد که بر تمام علوم و فنون، شناخت و آگاهی کامل داشته باشد. چون اولاً، آگاهی هر کس، مربوط به برخوردهای مختلف فردی و یا اجتماعی او، نسبت به محیط، خواهد بود و اطلاعاتی، بیش از آن، ندارد و اگر هم در مورد غیر از شناخت های خود، بحث و گفتگو کند، تمام اظهارات وی، فقط به صورت نظریه ای است و بدون شناخت کامل، نمی توان در مورد مطلب و یا شیئی، بحث و گفتگو کرد.

ثانیاً، برای ادامه زندگی، می بایست روش مسالمت آمیز را اتخاذ بنماید و آن را دنبال کند و چنانچه در مسیر این روش انتخابی، سختی و گرفتاری و ناراحتی هایی وجود داشت، باید آنها را با قدرت صبر و بردباری، تحمل نماید و آنها را به تدریج از پیش روی خود بردارد و در مورد سختی های کار، هراسی به دل راه ندهد و امواج منفی را روانه ضمیر ناخودآگاه خود نسازد. چون وجود همین امواج منفی، روزی سد راه پیشرفت او می گردند و نمی گذارند در زندگی، به آن آرامش مطلوب و دلخواه خود، دست بیابد.

ثالثاً، اگر کسی بخواهد سعادت و خوشی ای را که در منزل او رازده و وارد خانه اش شده است، از دست ندهد و تا آخر عمر، وی را همراهی کند، باید در زمان کسب سعادت، بر دیگران فخر نفرشد و خود را برتر از سایر افراد به حساب نیاورد، تا از مسیر حقیقت و خداشناسی منحرف نشود و بتواند سعادت خویش را به صورت ابدی در آورد و در زمان حیات و پس از مرگ، از آن بهره مند شود.

رابعاً، دلیلی وجود ندارد که همیشه در زندگانی تمام افراد بشر، سعادت روی کند و خوشی و آرامش، با آنها دمساز گردد. گاهی هم اتفاق می افتد که



سختی های ناخواسته و غیر قابل تصویری، گریبانگیر زندگانی برخی از افراد را می گیرد. در چنین شرایطی، می بایست با آن گرفتاری و سختی های تازه وارد، مبارزه کرد و از ادامه زندگی مأیوس نشد. چون حیات بشر، هرگز توفقی ندارد و کسی هم نباید به آن اجازه دهد، تا متوقف شود. در هر زمانی که چنین حالتی پیش آمد و فردی، از زندگانی مادی و معنوی، به طور کامل ساقط شد، باید به خود مسلط شود و از همان نقطه، زندگانی مجدد خود را در هر سنی به نحوی آغاز کند و اجازه توقف را به آن ندهد. با پشت کار و قدرت های نهانی که در ذات وی وجود دارند، یقیناً به پیروزی و موفقیت خواهد رسید و اگر کسی بخواهد به اوج موفقیت نهان و ناشناخته ای که در ضمیر ناخودآگاه وجود دارد، برسد، این ضمیر او را در هر زمانی، به آن نقطه اوج عقلی خواهد رسانید.



## حرکت

زمانی که به نحوه زندگانی برخی از افراد جوامع دقت می‌کنیم، متوجه می‌شویم که هر کس در محیط زندگی خویش و به نسبت طول عمرش، شاهد اتفاقات و دگرگونی‌های مختلفی بوده که سایر افراد از چگونگی آنها اطلاعات چندانی ندارند و آن اطلاعات، فقط مربوط به او است و اگر دیگران هم اطلاعاتی از آن داشته باشند، برداشت‌هایی را که هر کس از موضوع یا اتفاقی می‌کند، با یکدیگر متفاوتند، لذا شناخت هر فردی از جامعه، زندگی و... به نسبت دیگری اختلاف دارد و هیچ مشاهده و درک و برداشتی با دیگری برابری کاملی ندارد و همین برداشت‌های نابرابر موجب به وجود آمدن شناخت و اطلاعات جداگانه‌ای در افراد می‌شوند و به همین علت است که می‌گویند: «تجربه هر کس، منحصر به خود او است».

وقتی که کودکی در یک خانواده متولد می‌شود، در اثر گذشت زمان، او به تدریج رشد می‌کند و هر چه از سن وی می‌گذرد و به رشد عقلی بیشتری دست می‌یابد، به همان نسبت هم در مسیرهای زندگانی و تکاملی خود، شناخت‌های جدیدتری به دست می‌آورد و صاحب اطلاعات گوناگونی می‌شود که والدین، از نحوه کسب شناخت و معلومات و آگاهی‌های وی، اطلاع چندانی ندارند و نمی‌دانند که فرزندان چگونه از برخی وقایع، آگاه شده‌اند، زیرا فرزندان از همان اولین کودکی و زمان شناخت و رشد، توجه به مطالبی می‌کنند که از نظر





والدین اهمیت چندانی ندارند و پدر و مادر به سادگی از توجه به آن وقایع یا اتفاقات می‌گذرند ، ولی کودکان ، مدت ها در مورد آن رویداد ، بررسی های کودکانه ای را به نسبت سن و عقل خود می نمایند و از برداشت های عقلی خویش در آن مورد بهره می گیرند ، فرضاً " زمانی که یک خانواده از منزل خود ، برای هدف خاصی ، مانند مسافرت یا مهمانی و ... ، خارج می شود ، هر کس در مسیر خود به سوژه های خاصی توجه می کند که از نظر سایر اعضاء خانواده ، چندان قابل توجه نیست ، والدین نمی توانند بفهمند که هر یک از فرزندان به نسبت عقل سنی خود ، چه برداشت هایی را از محیط اطراف و مناظر و حالت های مردم یا مباحثات والدین و ... ، دارند و با این مشاهدات ، چه تخیلات و تصوراتی را در ذهن خویش می پروراند . فرضاً " زمانی که در مسیر ، به یک درخت یا بوته گل مواجه می شوند ، هر یک از آنها متناسب با درک و بینش عقلی ، درباره آن بوته گل ، فکر می کنند ، یک نفر به رنگ ها و تقارن گلبرگ ها و به زیبایی آن فکر می کند و نفر دیگر خانواده ، ممکن است ، به زمان پلاستیک و خشکیدن آن بیاندیشد که چگونه چنین گلی ، در بیابان خشک و بدون آب و علف ، به صورت خودرو ، رشد و نمو می کند و در نهایت یکی از افراد خانواده ، به خالق این گل می اندیشد و یا کودکی در خیابان به بادکنک توجه دارد و دیگری به چرخ و فلک و عده ای به فکر غذا ، رستوران و ... می باشند تا چگونه شکم سرنشینان ماشین را سیر کند .

به هر حال طرز فکر و تصورات همگان در مورد یک سوژه خاص مساوی و مشابه هم نمی باشد و هر کس به تناسب درک عقلی خویش ، برداشتی نسبت به آن سوژه خواهد داشت که از دریچه چشم خود ، به آن موضوع یا سوژه می نگرد و در نتیجه ، با گذشت زمان ، تئوراتی در حاکمات زیست و تحول و تفکر افراد به وجود می آید ، یعنی عقاید و شناسنامه های ذهنی هر فردی در تمام طول عمر در



حال دگرگونی هایی نسبت به حالت و روحیات و شناخت و طرز تفکر و برداشت و تعقل خود می باشد که مجموع این حالت های به وجود آمده ، باعث فهم و درک و... فردی ، در زندگانی وی می شود . این حالت ها هرگز به طور دائمی باقی نخواهند ماند . زیرا بشر با هر دیدار و شناختی ، برداشت جدیدتری پیدا می کند که با برداشت های عقلی گذشته وی اختلاف دارد . تغییراتی که از نظر درک و فهم و شناخت و... در بشر به وجود می آید و همیشه در نوسان و تغییر و تکامل است ، موجب می شوند که چنین حالت هایی در جسم مادی او نیز بروز کند . فردی از طفولیت به تدریج رشد می نماید و به نوجوانی و جوانی و میان سالی و نهایتاً "پیری و کهولت کامل می رسد و در تمام این دوران های زندگی ، بدن مادی او در حال تغییر و تبدیل است و تنها حالت های روحی و شناخت و اطلاعات عقلی بشر ، در حال تغییر و تعویض نیست ، بلکه دائماً در حال تکمیل و فراگیری های جدیدتری نسبت به دانسته های گذشته خود می باشد . ولی جسم مادی وی ، دستخوش نوعی دیگر از تغییرات است و وجود همین تغییرات باعث می شود که شناخت های عقلی در افراد دگرگون شود و به اشکال جدیدتری تبدیل گردد .

اگر به محیط اطراف خود بنگریم ، متوجه می شویم که سایر حیوانات و موجودات زنده ، از این قانون مستثنی نیستند و تمامی آنها در حال نوعی تغییر شکل و حالت می باشند و حتی گیاهانی را که در اطراف ما می رویند می توان جزو همین موجودات زنده دانست .

وقتی به محیط جمادی اطراف خود نگاه کنیم ، می بینیم که تمام آنها ، در حال تغییر و دگرگونی هایی هستند . برخی از آنها تغییرات سریع تری دارند و گروهی آن را به کندی انجام می دهند ، به طوری که در مدت چند سال متوجه می شویم که در اثر سرما و گرما ، قسمتی از کوه های اطراف متلاشی شده اند و لاشه



سنگ های بسیار عظیمی ، از قلّه آنها جدا شده و به قعر دره و یا کوهپایه ها ، فرود آمده اند . از مشاهدات چنین پدیده هایی به این نتیجه می رسیم که حالت های مادی تمام موجودات و عناصر عالم ، همیشه در حال تغییر و دگرگونی می باشند و این تغییر حالت و دگرگونی ها ، در مورد کلیه مخلوقات عالم ، اعم از حیوان ، گیاه ، جماد ، تقریباً به طور یکسان ، صدق می کند .

حال می خواهیم بدانیم که علت بروز چنین تغییر حالت هایی ، در تمام عناصر و موجودات عالم ، مربوط به چیست و چه انگیزه ای موجب به وجود آمدن این حالت ها می گردند ؟

تمام عناصر و موجودات عالم از ذره های بسیار کوچکی به وجود آمده اند که این ذرات ، دارای نیرو و انرژی هایی مختص به خود می باشند و به مجموع انرژی های جمع شده در یک عنصر یا ماده و ... ، حالت درونی آن گفته می شود که این حالت ها موجب تمیز دادن تمام آنها از یکدیگر می گردند .

در اصل وجود حالت های درونی در هر عنصر یا شیء ، آن نیرویی است که باعث به وجود آمدن حالت های جدیدتری در آنها می گردد و این حالت های درونی ، بر مبنای جمع نیروی ذرات خود ، موجب بروز تغییر حالت های جدیدتری می گردند . وجود این نیرو و تغییر حالت ها و بروز پدیده های جدیدتر و اوضاع و احوالی که در تمام مخلوق و عناصر جهان مشاهده می گردند ، چیزی نیست که بر کسی پوشیده بوده و آن را قبول نکنند یا به سادگی نپذیرد . زیرا بروز این پدیده ها به قدری واضح و آشکار هستند که حتی گاهی برای کودکان هم قابل درک و فهم و تشخیص می باشند . حال می خواهیم بدانیم ، این حالت هایی را که در محیط خود مشاهده می کنیم ، به همین صورت بوده اند یا این که در هر زمان و به تدریج به این شکل در آمده اند و به خاطر درک بیشتر مطلب اربع ، اشاره ای به حالت های ... ، تشریح یک ... ، در ... ،



بیشتری را در انی مورد به دست آوریم .

وقتی که به صفحه یک ساعت بزرگ دیواری نگاه می کنیم ، متوجه می شویم که این صفحه از تقسیمات بسیار ریز و زیادی به وجود آمده ، همچنین زمان در اصل از زمان های بسیار منقطع و کوتاهی که در کنار یکدیگر قرار گرفته اند تشکیل گردیده است . ولی ما به دلیل ضعفی که در درک و شناخت خود داریم ، نمی توانیم هر یک از این زمان های بسیار کوچک و کوتاه را درک کنیم و تشخیص دهیم ، به همین علت هم ، زمان محیط خود را به صورت طول موجی یکنواخت تشخیص می دهیم و از انقطاع آن آگاهی نداریم . البته باید یک اصل کلی را در مورد زمان بدانیم و آن این که ، زمانی را که بشر در کره خاکی برای خود معیار قرار داده فقط مربوط به او است و با حقیقت زمان عالم هستی و کائنات برابری ندارد . چون ما زمان را بر مبنای چرخش این کره خاکی می شناسیم و از روز اول ، گردش کره زمین را به دور خود ، یک شبانه روز و برابر با بیست و چهار ساعت ، تعیین کرده ایم و اگر این شبانه روز را به پنجاه قسمت مساوی تقسیم می کردند ، آنگاه هر یک ساعت ما ، کمتر از سی دقیقه بود و یا اگر شبانه روز را به چهار قسمت مساوی تقسیم می کردند ، هر ساعت بشر در سطح کره زمین برابر با معیار شش ساعت امروزی ما بود ، ضمن این که حرکت زمان ، در کائنات به این صورت نیست ، کما این که ستارگان و سیاراتی هستند که زمان گردش آنها به دور خود بسیار سریع تر از زمین است و تعداد زیادی هم ، به مراتب کندتر از کره زمین به دور خود می چرخند . آنچه مسلم است ، تمام این سیارات و ستارگان در کلهکشان ها برای بقای وجود و ثابت بودن در مسیر خود می بایست دارای چرخش هایی باشند تا نیروی دورانی آنها ، اجازه ندهد که از مسیر خود خارج شوند و با یکدیگر برخورد دائمی داشته باشند .

وجود این گردش و حرکت و نظم ، نیاز به قدرت عقلی کاملی دارد ، یعنی تمام



این سیارات و ستارگان می بایست از وجود نوعی عقل فرمانبرداری کنند تا از مسیر خود خارج نشوند و همچنان به حیات خود ادامه دهند و در هر زمانی که این موجودات سماوی نتوانند از این نیروی عقلی استفاده کنند، از مسیر خود خارج می شوند و راه جدیدتری را انتخاب می کنند و یا این که برای آماده سازی سایر کرات، در سطح یکی از آنها فرود می آیند که وجود چنین اتفاقاتی در نهایت، از طریق همان عقل که روزی موجب اداره کردن چرخش و گردش آن می شده، کنترل و رهبری می شود.

درست است که زمان، از بهم پیوستن زمان های بسیار کوتاه تر و یا لحظه ها به وجود می آید. ولی فاصله زمانی توقف آنها به قدری کوتاه می باشد که به هیچ عنوان برای بشر قابل تفکیک از یکدیگر نیست و یا حداقل می توانیم چنین بیان نمائیم که بشر امروزی با علم محدود خود نمی تواند به چنین معیارهایی که توقف زمان های کوتاه را نشان می دهد، دست یابد. همچنین اگر قدری به صورت ساده به این موضوع بنگریم، متوجه می شویم که یک ساعت، از اجزاء بسیار کوچکی تشکیل شده و هر چه آنها را کوچکتر کنیم، باز هم به زمان های کمتری دست می یابیم که در نهایت یک سکون و توقف موقت است که پس از آن، زمان بعدی شروع می شود و ما با تفکر و استنباط علمی می توانیم وجود زمان های کوچک را تصور و درک کنیم. ولی در نهایت، توقف آن را مشاهده و احساس نمی کنیم. زیرا بلافاصله زمان بعدی برای ما شروع می گردد. حال که به وجود زمان و توقف در آن پی بردید، می بایست بدانید، این تغییراتی که در عناصر و مواد به وجود می آیند، فقط در اثر حالت های ذاتی خود ماده است و آیا اصولاً عامل یا دگگونگی دیگری در به وجود آوردن این حالت های جدید مؤثر می باشند و آیا بروز این حالت های اخیر، تنها به علت حالت هایی است که در خود عنصر یا ماده وجود دارد یا مربوط به وجود جوهر دیگری می باشد.



چنانچه به علت وجود حالت های جوهری آنها است ، آیا در ذات و جوهر این عناصر یا مواد نیز تغییراتی بروز می نمایند یا این که قدرت این جوهر ذاتی ، فقط موجب دگرگونی شکل ظاهری ماده می گردد و خود جوهر ذاتی ، به همان شکل اولیه خود باقی می ماند ؟ حال می خواهیم بدانیم که این تغییرات و دگرگونی هایی که به طور دائم در کلیه عناصر و موجودات کره خاکی به وجود می آیند ، چه حالت و شکلی را به خود می گیرند ، همچنین وجود این حالت ها موجب می شوند تا عنصر یا ماده حالت تکامل و صعودی را در مسیر زندگانی خویش ببیند یا هیچگونه تغییر ذاتی در آن به وجود نمی آید ، یا این تغییرات ، موجب می شوند که ماده یا عنصر را به سوی پستی و نابودی سوق دهد ؟ .

در مرحله نخست ، می بایست برای رسیدن به جواب این سئوالات ، بدانیم که اصولاً عامل اصلی هر نوع دگرگونی و تغییرات در حرکت ، مربوط به چیست و این حالت ها ، چگونه در مسیر مادی اجسام یا اشیاء و... به وجود می آیند و عامل به وجود آورنده این تغییرات ، مربوط به شکل درون ماده است و یا برخی از نیروهای خارجی هستند که موجب بروز این نوع حرکت ها می گردند ؟ .

جهت شناخت حرکت ، می بایست اطلاعات کافی از حالت و چگونگی زمان داشته باشیم . چون اصولاً " زمان است که همه معیارهای تغییرات مادی را کنترل و اداره می کند و این تغییرها ، هر یک در مواقع مشخص و معینی صورت می گیرند . حال این زمان می تواند یک صدم ثانیه یا ساعت ها و... باشد .

اگر گردش کره زمین ، کندتر یا تند تر از وضعیت فعلی خود می بود ، با توجه به این تقسیم بندی ، مسلماً " زمان دیگری در حیات ماده ، اثر می گذاشت و دگرگونی های آن ، بر مبنای زمان دیگری سنجیده می شد و این انقطاع و از هم گسیختگی زمان ، تنها مربوط به معیارهایی است که بشر بر مبنای گردش کره خاکی تنظیم کرده که در نهایت ، چنین تقسیماتی می بایست به یک زمان توقف



هم برسد، در غیر این صورت زمانی که مربوط به تمام کهکشان و عالم است و کره خاکی هم ذره ای از آنها را تشکیل می دهد و تمامی در مسیر معین و مشخص، و طی شرایط خاصی به چرخش خود ادامه می دهند، در آن هیچگونه انقطاع و یا توقفی وجود ندارد. چون معیار زمان در آن حالت چیز دیگری است که هیچگونه نسبت یا رابطه ای با این زمان کره خاکی ندارد، همچنین در چنین شرایطی، حرکت عبارت از این است که، اگر شیشی تغییر مکان یابد، باید در تمام مراحل جابجایی، حالت های خود را کاملاً حفظ نماید و به هیچ عنوان وحدت و قدرت و شکل ظاهری خود را از دست ندهد، تا این که ادامه آن حرکت بتواند یک پیوستگی و وحدت خاصی را به وجود آورد که در آن هیچگونه از هم گسیختگی یا توقفی، به چشم نخورد. یعنی اگر، مسیر مستقیم یا منحنی ای را برای یک حرکت در نظر بگیریم، می بایست در تمام طول این خط، هیچ نقطه توقفی دیده نشود. چون مشاهده وقفه یا از هم گسیختگی در مسیر حرکت، بیانگر یک حالت توقف است و از همان نقطه، این خط، به دو قسمت می گردد و از آنجا در مسیر حرکت آن شیء، توقف به وجود آمده است. در نتیجه ما نمی توانیم یک حرکت را با تناوب و توقف بپذیریم و از این بیان به این نتیجه می رسیم که حرکت همیشه به سوی جلو و در مسیر ادامه حیات و تکامل پیش می رود و این حرکت بی نهایت هرگز توقفی ندارد. فرضاً صوتی که به وجود می آید، امتداد و ادامه امواج آن، با تغییرات یکنواختی که در مسیر خود می کند، تا بی نهایت تقسیم کنیم، کوچکترین ذره زمانی آن، باز هم قابل تقسیم شدن مجدد به اعداد کسری دیگری می باشد. در این شرایط، هرگز نمی توانیم از تجزیه اجزاء حرکت، به سکون برسیم و در ادامه خط حرکتی خود، هیچگاه نقطه صفر را مشاهده نخواهیم کرد، گر چه در این تقسیم بندی ها ممکن است به اعدادی بسیار کوچک که نزدیک به عدد صفر هستند نیز برسیم.



از بحث فوق به این نتیجه می‌رسیم که حاصل دگرگونی‌هایی که در محیط ما به وجود می‌آیند و ما، به صورت جسته و گریخته شاهد آنها هستیم، تمامی آنها را نمی‌توانیم نوعی حرکت حقیقی بدانیم. زیرا فعل حرکت باید چنین بیان گردد، تا در مورد یک حرکت واقعی صدق کند و آن این که حرکت، دگرگونی‌های پشت سرهمی است که به طور دائم و به صورت یکساخت و مستمر و با حالتی مشخص و بدون هیچگونه بهم پیوستگی ادامه دارد که در آن هیچگونه توقفی مشاهده نمی‌شود. از سوی دیگر، حرکت دارای ویژگی‌های خاصی است که آنها سبب می‌شوند تا قدرت، چگونگی، مشخصات و...، آن حرکت معین گردد، یعنی هر حرکتی در مرحله نخست دارای جهت مشخص و بخصوصی است که ذات واقعی آن را بیان می‌نماید و هیچ حرکتی نمی‌تواند دارای دو جهت مختلف و گوناگون باشد، مگر این دو حرکت، در یک حرکت از زمان، به طور توأما انجام شوند، مانند چرخش و گردش کره زمین که در هر لحظه از زمان، دو حرکت مشخص و معینی را، به نسبت مدارهای از پیش تعیین شده حرکتی می‌پیماید و این حرکت‌ها ضمن این که هر دو در یک زمان انجام می‌شوند. ولی هر کدام دارای سرعت، مسیر، قدرت، زمان و...، متفاوتی در مدار تعیین شده خود می‌باشند که دخالتی در امر حرکت یکدیگر ندارند. این حرکت‌ها که به صورت توأما صورت می‌گیرند، اگر یک حرکت آن به دلایلی متوقف شود و حرکت دیگر، همچنان ادامه داشته باشد، در صورت بروز چنین حالت‌هایی، به این نتیجه می‌رسیم که دوام حرکت شیئی بخصوص، در حالت‌های مختلف، دلیل بر وجود وحدت کلیه حرکات آن نیست و چنانچه آن شیئی از یک مسیر حرکتی خود باز ایستد، دلیل بر زمان نابودی و فنای حرکت‌های دیگر آن نخواهد بود و آن حرکت‌های باقی مانده تا بی‌نهایت بگونه‌های خاصی ادامه خواهند داشت. چون امکان دارد که یک نوع حرکت از نظر مشاهدات عینی





متوقف شود و در اینجا تنها پدیده ای که مربوط به علت آن حرکت است، از نظر ظاهری متوقف گردد، ولی حرکت معلول آن علت، همچنان به گونه ای دیگر و احتمالاً "با شکل تازه تری، مسیر خود را تا بی نهایت، ادامه می دهد، بدون این که آسیبی به اطراف و سایر حرکت های دیگر، وارد سازد.

زمانی که از نظر علم نجوم، به شناسایی برخی از ثوابت و سیارات می پردازیم، گاهی به این حقیقت می رسیم که در گذشته های دور یا نزدیک، برخی از ثوابت و سیارات در مدارهای معینی در حرکت بوده اند که امروزه اثری از آنها در کهکشان، مشاهده نمی شوند، یعنی در عالم هستی، یک موجود عظیم الجثه از نظر، محو و ناپدید شده و حرکتش به ظاهر، متوقف شده و یا از بین رفته است.

همانگونه که بشر در سطح کره زمین مشاهده می کند، هیچگونه نقصان و یا دگرگونی و عکس العملی، در جهان ماده به وجود نیامده و سایر ستارگان، ثوابت، سیارات و ... بدون وقفه، به حرکت و اعمال خود، ادامه می دهند. در اینجا لازم است که درباره توقف یک حرکت و ادامه حرکت دیگر که ما افراد بشر با علم محدود خود، شاهد آن می باشیم و از نظر علمی می توانیم آن را توجیه کنیم؛ پردازیم، تا این که بعداً "به علت دگرگونی این نوع حرکت ها که در عالم و کهکشان رخ می دهند، توجه بهتری بنمائیم.

از نظر علمی حرکت الکترون ها، یک نوع حرکت مخصوص و مستقلی است که دارای مدار مشخصی می باشند و این نوع حرکت ها با حرکت های ملکولی، کاملاً اختلاف دارند. از نظر فیزیولوژی حیوانی، می دانیم که تمام سلول های زنده، از نظر شکل ساختمانی، از ملکول های جداگانه و فراوانی تشکیل یافته اند و تمامی آنها دارای یک نوع حرکت می باشند.

در اینجا ما نباید حرکت ملکولی و سلولی را مشابه هم بدانیم و به حرکت



واحدی نسبت دهیم . زیرا در زمان حیات بشر ، موقعی فرا می رسد که این حرکت ها ، وضعیت خود را مشخص می کنند و تغییرات این دو حرکت ، کاملاً مشهود و مشخص می شوند . همچنین زمانی که مرگ جسمی بشر فرا می رسد ، فقط تمام حرکات سلولی آن متوقف می گردند و در نتیجه تمام این سلول ها پس از اندک مدتی ، به دلیل عدم وجود مرکزیت و قوه جاذبه بدن ، از یکدیگر جدا می گردند که موجب متلاشی شدن تمام سلول های بدن از هم می شوند . اما پس از مرگ بشر ، حرکات ملکولی آن ، همچنان ادامه دارد ، به این علت که بشر از نظر علمی به این درجه رسیده که بداند جسم مادی او یا هر حیوان جاننداری ، از عناصر مختلف و متعددی ، با مقدارهای نسبی کم و زیاد ، تشکیل یافته است . ولی از نظر ظاهری ، آثار آن عناصر را نمی توانیم در جسم مادی مشاهده کنیم و چنانچه روزی این بدن را از نظر اصلاح آلی و کانی تجزیه نمایند ، متوجه می شویم که عناصر سازنده این بدن مادی هیچ چیزی غیر از وجود تعدادی از آن عناصر نبوده و نیروی دیگری به این عناصر جان داده ، تا این بشری که دارای چنین حالتی است ، به وجود آورد . آن نیرو چیزی بجز وجود انرژی روحی نمی تواند باشد .

زمانی که فرمانده یا قدرت جاذبه این ملکول ها از بدن خارج شد ، کلیه حرکات سلول های بدن ما به تدریج از ادامه حرکت ، باز می ایستند که این توقف موجب خارج شدن از حالت اولیه خود می گردد و سلول ها شروع به جدایی از یکدیگر می نمایند ، تا این که پس از مدتی ، دیگر هیچ آثار ظاهری از این جسم مادی دیده نمی شود و تمامی از بین می روند و از اینجا ، حرکت دوم عناصر تشکیل دهنده جسم مادی ، خود را نمایان می کنند و حرکات این ملکول های باقیمانده از سلول های تجزیه شده بدن ، مانند تمام ملکول های هم جنس و هم ذاتش در طبیعت ، حرکات خود را به همانگونه ، بروز می دهند و اعمال و حرکات



ملکولی خود را به نحوی مشخص و بارز تر از گذشته و به صورت مستقل، ادامه خواهند داد.

در حالت فوق توجه می فرمائید که با توقف یک نوع حرکت در زندگی جسم مادی، نمی توان از ادامه سایر حرکات آن، جلوگیری بعمل آورد و به تصور این که جسمی مرده و سلول های مادی آن از کار افتاده و حرکتی ندارند، مابقی حرکات آن را نادیده گرفت. زیرا حرکات تکاملی و رشد و یا تحلیل یک جسم مادی را، هرگز نمی توانیم معلول یک سری از حرکات الکترونی یا ملکولی برخی از اجسامی که از نظر ترکیبی، تشکیل دهنده این جسم مادی هستند، بدانیم و یا تصور عکس را بنمائیم و بگوئیم، سلول های زنده ای که این جسم مادی را به وجود آورده اند، از یک حالت و شکل تبدیل یافته، از ملکول های مختلف، به وجود آمده اند. چون هر یک از آنها دارای مشخصات و مختصات، با حرکت هایی در مدارهای مشخص و معین و مخصوص به خود می باشند، به طوری که این حرکات ها، ربطی با حرکت دیگری ندارد.

همانگونه که در بحث حرکت بیان شد، حرکت از دگرگونی های تدریجی ای به وجود می آید که به طور دائم و یکنواخت و مستمر، با حالتی مشخص و بدون هیچگونه بهم پیوستگی ادامه دارد. در حرکت دائم، هیچگونه توفقی مشاهده نمی شود. حال با توجه به بیانات فوق در مورد جسم مادی به این نتیجه می رسیم که اصولاً "در وجود هر بشری سه نوع حرکت وجود دارد که تمام آنها در مسیری معین و مشخص ادامه پیدا می کنند. برخی از آنها را می توان یک نوع حرکت اصلی و دائم دانست و تعدادی را حرکات موقتی و ایستا. حرکات بدن عبارتند از:

۱- حرکات سلولی

۲- حرکات ملکولی



### ۳- حرکات الکترون های روحی

اکثریت قریب به اتفاق افراد ، خواستار کسب دانشند و مستقیماً" برای به دست آوردن بینش ، تلاشی نمی کنند ، گرچه بینش بشر رابطه مستقیمی با دانش آنها دارد . ولی هر چه دانش فردی افزایش یابد، در بینش او هم تغییراتی به وجود می آید ، لهذا تمایل به کسب بینش واقعی و متناسب با مسیر تعالی و تکاملی خلقت ، زمانی در فردی حاصل می شود که حرکت روحی لازم در او به وجود آید و پس از آن به نشو و نما و توسعه آن علم پردازد . به وجود آمدن این حرکت روحی نیز مستلزم خواست خود فرد و کنکاش شخص او از طریق ضمیر باطن وی می باشد .

هر یک از این حرکت ها دارای مشخصات خاصی می باشند و در مسیری به ادامه حرکت خود می پردازند . مجموع هماهنگ این سه حرکت ، حیات بشر را به وجود می آورند . توقف یا بهم خوردن هماهنگی و توازن هر یک از آنها از مسیر معین و مشخص خود ، موجب توقف حیات مادی می گردد . اولین عمل یا عکس العمل آن ، این است که وقتی مرگ جسم مادی فرا می رسد ، این عامل موجب بهم زدن هماهنگی و توازن و تجزیه شدن این سه حرکت از یکدیگر می شود و هر کدام از آنها به ادامه مسیر مستقل خود می پردازد .

در اینجا حرکت سلولی با مردن جسم مادی متوقف می شود ، یعنی در اصل ، دو حرکت از حرکات جسم مادی به صورت حرکت اصلی و دائمی باقی می مانند و یک حرکت آن متوقف می شود . یا بعبارت دیگر ، این حرکت در جهتی ادامه می یابد که مفید به ادامه حیات جسم مادی نیست .

زمانی که حرکت های ملکولی در طبیعت رها می شوند ، از حرکت باز نمی ایستند و با اعمال و حرکات خود سعی دارند که یک حرکت جدیدتر را به وجود آورند ، تا این که در اثر آن بتوانند همان حرکت ملکولی ، سلولی و



روحی را در ادامه حیات خویش بازسازی نمایند . با این انگیره هم از طریق ریشه گیاهان ، مجدداً جذب گیاهی می شوند و موجب رشد آن می گردند و یک زندگانی مشترک جدید گیاهی را که دارای سلول و ملکول و روح است ، به وجود می آورند و اگر این گیاه ، مورد مصرف حیوانات جاندار شود ، برای مدتی همان زندگی گذشته خویش را مجدداً احیا می نماید . تا زمانی که این موجود زنده به حیات مادی ادامه می دهد ، به حرکت ملکولی خود در داخل سلول های زنده و دارای حیات آن موجود می پردازد و پس از آن ، مشابه حالت قبلی ، تجزیه می شود و مدت ها به زندگی مستقل خود ادامه می دهد ، تا این که فرصتی پیش بیاید و مجدداً از طریق گیاهان ، حیات حیوانی دیگری را به وجود آورد .

با توجه به تشریح و بیان یک نوع حرکت که در جسم مادی بشر به وجود می آید ، مشاهده می فرمائید که اصل حرکت از آنچه ما شاهد آن هستیم ، به وجود نیامده است و در یک نقطه ، حرکت را باز ایستاده می بینیم . ولی زمانی که به ماهیت و اصل ذاتی حرکتی توجه می شود ، می بینیم که آن حرکت ، همچنان به ادامه مسیر خود پرداخته و هیچگونه توقفی در آن وجود نداشته و تنها ما شاهد تغییر صورت های ظاهری حرکت هستیم و با مراجعه به عقل و درک و فهم خود ، چنین تشخیص می دهیم و حرکت را با فرا رسیدن مرگ جسمی ، پایان یافته ، تلقی می نمائیم .

همانگونه که می دانیم توانائی های ادراکی و احساسی بشر ، جوابگوی حقایق حیات نیستند و اکثر واقعیات را نمی توانیم با علم و مشاهدات عینی و تجربی بسنجیم و سپس نظریه قطعی خود را در آن باره بیان نمائیم ، مگر این که برای شناخت برخی از حقایق ، که حقایق حیات سر آمد آنها هستند ، به قدرت عقلی مراجعه نمائیم و مفاهیم آن را دریابیم . چون با مفاهیم عقلی و فلسفی و نسبت دادن آن به حقایق موجود در عالم هستی ، که ریشه تمام آنها را علوم متافیزیک به



وجود آورده، بهتر می‌توانیم به معیارهایی دست یابیم که با حقیقت برابری داشته باشند. مفهوم بسیاری از نوامیس و قوانین جهان و عالم هستی، منجمله حرکت را، به سادگی نمی‌توان از راه ادراک حسی، که وابستگی کاملی به علوم تجربی دارد، شناخت. بلکه در چنین مواقعی می‌بایست علت به وجود آمدن هر نوع حرکت یا رویش و رشد و... را بر مبنای علت‌های متافیزیکی و نیروهای ماوراء الطبیعه دانست و درصدد تفسیر و تحلیل‌های آن برآمد.

از نظر قدرت‌های متافیزیکی، وجود هر ماده زنده‌ای به دو بخش اصلی و ثانوی تقسیم بندی می‌شود. بخش اصلی آن در همه حالت‌ها، ثابت است و زمان، محیط و...، تأثیری در آن نمی‌گذارد و بدون تغییر می‌باشد، به همین علت هم این بخش آن دچار هیچگونه تغییر یا دگرگونی نمی‌گردد. چنانچه به دلایل مختلف، در اصل وجود، تغییراتی حاصل شود، این بخش اصلی همچنان به شکل واقعی خود ثابت بجای خواهد ماند و از نظر فیزیکی هیچ دگرگونی و تغییر شکلی در آن نمی‌بینیم. ولی از نظر عقلی و فلسفی، دگرگونی‌هایی در آن به وجود می‌آید. مثلاً "جسم مادی بشر که پس از مدت زمانی از بین می‌رود و یا از نظر ظاهری تغییراتی در آن به وجود می‌آید. ولی در بخش اصلی آن که وجود و قدرت روح است و از نیروهای متافیزیکی نشأت گرفته، هیچگونه تغییری به وجود نمی‌آید و به سادگی از جسم مادی جدا می‌شود و آن را به دست تغییرات زمان می‌سپارد، تا این که سلول‌های آن به طور کلی متلاشی شوند و اعمال ثانویه جسم مادی که همان حرکات و اعمال ملکوتی موجود در آن است، فعالیت خود را بگونه‌ای دیگر ادامه دهند.

وقتی که سخن از حرکت به میان می‌آید، اکثر افراد، در مرحله نخست، جابجایی و نقل مکان شیئی را از محلی به محل دیگر به یاد می‌آورند و تصوراتی مشابه آن را در ذهن خویش مجسم می‌کنند. زمانی که تخم گیاهی را در زمینی



نمناک می کاریم تا موقعی که جوانه آن از زیر خاک بیرون می آید ، نوعی عوامل حرکتی موجب بروز این اعمال شده است و از زمانی که این گیاه ، شروع به رشد و تولید ساقه و برگ و گل و دانه می کند ، حرکاتی به طور دائم و مستمر در جریان بوده تا این که از آن دانه ای که روزی در زمین کاشته بودیم ، بتوانیم محصول مشابهی را به دست آوریم . حرکات مختلفی را در این راستا مشاهده می نمایم ، در محیط ما به طور دائم به وجود می آیند و موجب بروز تغییرات کیفی و کمی در عناصر یا موجودات می شوند .

حرکت را از نظر مشاهدات عینی و عقلی ، می توانیم به دو دسته و گروه کاملاً متمایز و مشخص نسبت به یکدیگر تقسیم کنیم . گاهی حرکت ها را به صورت نیرویی در وجود ماده ، مشاهده می نمایم و زمانی هم آنها را به گونه ای احساس می کنیم که در درون ماده ، حرکاتی صورت می گیرد و موجب تغییر حالات کیفی و کمی و ظاهری آن می شوند . این حرکات را حرکات ذاتی یا جوهری یا درونی ماده می نامیم که به صورت عقلی و ادراکی قابل تشخیص و فهم می باشند .

فرضا " تخم هندوانه ای که از زمین تغذیه می کند ، پس از جوانه زدن ، شروع به رشد می نماید و بعد از گل ، هندوانه های بسیار ریزی از زیر گل های آن خارج می شوند و شروع به رشد کردن می کنند که گاهی اتفاق می افتد ، هر یک از این هندوانه ها به چندین کیلو می رسند . تمام این مراحل رشد ظاهری هندوانه ، مربوط به حرکت در جهت رشد کمی آن است . ولی پس از مدتی که هندوانه به حد رشد کمی خود رسید ، در آغاز محتوای داخل آن ، شروع به قرمز شدن می کند . زمانی که حرکت در جهت قرمز شدن آن به حد کافی رسید ، شروع به شیرین شدن می کند که این حرکات مربوط به حالات کیفی آن هندوانه است .

اگر تخم این هندوانه را در هر زمینی که قابلیت رشد این نوع گیاه را داشته باشد ، بکاریم ، هندوانه ای جدید با مشخصات کمی و کیفی هندوانه اولیه ، به



وجود می آید. چون حرکت ذاتی دانه، در این است که فقط این نوع هندوانه را تولید کند و با عمل تصحیح بذر و ...، نمی توانیم کاری کنیم که فرضاً از تخم هندوانه، خربزه تولید شود، به همین علت، در پیرامون چگونگی عامل حرکت، در دو سطح کاملاً متفاوت و مختلف می توانیم بحث و گفتگو نماییم و ریشه یکی از این مباحث، مربوط به علم فیزیک نظری است که آنها را با به دست آورده های علم تجربی و محدود خود می سنجم و مطابقت می دهیم، به طوری که همه می توانند از وجود و چگونگی آن آگاه شوند و اطلاعات کافی به دست آورند. دیگری، برداشت های استدلالی و ادراکی است که کمتر کسی به این قسمت از برداشت های حقیقی و با محتوا، توجهی از خود نشان می دهد. کسی که شناخت کافی از حقیقت بینی نداشته باشد و تمام حرکات و اتفاقاتی را که در پیرامون وی به وقوع می پیوندند، از دید حواس و با علم نظری خویش بنگرد، کمتر اتفاق می افتد که به شناخت حقایق واقعی عالم، که در رأس آن حرکاتی است که در عالم کائنات رخ می دهند، پی ببرد و یا آثار و عوامل آن را بشناسد. در آفرینش، ماده و نیرو در هم ادغام هستند و از همدیگر جدا نمی باشند و چنانچه بتوانیم نیرو و یا انرژی یک جسم مادی را از آن بگیریم، آن ماده تغییر شکل می دهد و به گونه ای از هم متلاشی می گردد. نیروی ادغامی در ماده باعث قوام و دوام آن ماده می شود و همچنین در تحول یافتن آن از حالی به حال دیگر، نقشی اساسی بعهده دارد. مثلاً اگر جسمی حرارت ببیند (انرژی بیشتر به آن بدهیم) حجمش زیاد می شود، یعنی ذرات تشکیل دهنده آن، از یکدیگر فاصله می گیرند و دور می شوند تا سرعت حرکتشان بیشتر شود و اگر حرارت دادن را ادامه دهیم، جسم جامد به صورت مایع و با حجمی بیشتر و حرکات ملکولی سریع تر، تبدیل می شود و با ادامه حرارت بیشتر، به بخار با حجمی بیشتر و حرکت ملکولی سریع تر و فاصله ملکولی بسیار زیادتر در می آید که در اثر وجود





این حالت ، جاذبه بین ذرات جسم جامد کم می شوند . ولی در عوض ، سرعت حرکتشان بیشتر می گردد و شکل هندسی یا غیر هندسی جسم جامد ، در حالت مایع تغییر کرده و سفتی خود را از دست می دهد و در حالت گازی به جرمی شفاف و بی رنگ تبدیل می گردد. که دارای هیچگونه شکل و سفتی و سختی خاصی نیست و تغییرات فوق در این حالت ناشی از خاصیت فیزیکی ماده است . این ماده در اثر عوامل شیمیایی نیز ممکن است تغییراتی در خواص و حالت درونیش پدید آید . مثلاً " خارج شدن یک الکترون از مدار اتم آن ، باعث می گردد که در خواص آن ماده تغییرات زیادی به وجود آید و در همان حال مقدار زیادی انرژی از این فعل و انفعال آزاد شود ( از جسم اولی انرژی را گرفته ایم ) ، لذا جسم به دست آمده ثانی ، دارای خاصیتی متفاوت از جسم اولیه گشته است . تفاوتی که در خواص بین ایزوتوپ های عناصر وجود دارد ، نیز نوعی تغییر درونی آن عنصر است ، در حالی که از نظر فرمول شیمیائی و ظاهری ، هیچ تفاوتی بین خود عنصر و ایزوتوپ آن به نظر نمی آید .

در مورد شناخت های عقلی حرکت ، باید بدانیم که وجود تمامی پدیده های مختلف حرکتی ، نیازمند به حقیقت وجودی یک علت است و هیچ حرکتی بدون دلیل و علت و به خودی خود صورت نمی گیرد . چنانچه در محیط های مختلف و یا در زمان حیات مادی خویش با برخی از حرکت های شناخته یا ناشناخته مواجه شدیم ، باید قطعاً بدانیم که تمامی آنها در اثر محرک های دیگری به وجود آمده اند و اکثر آنها به گونه ای جاودانه می باشند که تولید یا به وجود آمدن آن حرکت ها ، از قدرت شناخت بیشتر ، خارج است و کسی به جز نیروی خلقت و آفرینش ، نمی تواند آنها را بیافریند و یا به طور کلی ، برای همیشه نابود سازد . کما این که ، بشر قادر به تولید ماده نیست . ولی در شکل دادن آن می تواند دخل و تصرف کند و دگرگونی هایی را در آنها به وجود آورد و از طرفی قدرت نابود



کردن ماده را هم ندارد، به طوری که هیچگونه آثاری از آن ماده بجای نماند.  
 قدرت علمی بشر تاکنون بجایی نرسیده است که بتواند حرکت هایی را که در طبیعت وجود دارند، متوقف کند. زیرا در طبیعت، همیشه حرکت با ماده همراه بوده و هست و محققاً "جاودانه نیز می باشد".

در طبیعت، هر نوع حرکتی را که مشاهده می نمائیم، رو به تکامل و ترقی است و برای تعالی بخشیدن به مسیرش، از خود ایستادگی فراوانی نشان می دهد و هیچ حرکت طبیعی، به عقب بر نمی گردد. اگر به طبیعت ذات نوع بشر توجه نمائیم، به سادگی در می یابیم که بشر از بدو خلقت خویش تاکنون، از هر نظر در حال ترقی و تکامل و تعالی بوده است و هر چه از زمان سنی وی می گذرد، افزوده های بیشتری را در وجود عقل ذاتی خویش ذخیره می کند و آن را به نسل بعدی تحویل می دهد.

وقتی با نگرشی ساده تر، به رشد یک دانه گیاه توجه می نمائیم، می بینم که جوانه های آن، تدریجاً شروع به رشد می نمایند. این رشد و نمو آن دائماً رو به افزایش و ترقی و کمال است، پس از آن که به رشد کامل خود رسید، برای بقا، از خود دانه هایی بجای می گذارد، تا این که در آینده، آنها بتوانند مسیر تکامل و ترقی آن گیاه را ادامه دهند و سپس خود گیاه، تبدیل به ملکول هایی می شود که یاخته هایش برای ادامه مسیر رشد تکاملی خود، آن را از ماده دریافت کرده بودند و در نتیجه به همان ماده اطراف محیط خویش اضافه می گردد.

حال که تا اندازه ای به حالت های حرکت و چگونگی آن در خلقت، آشنا شدیم و مطالبی را در این زمینه شناختیم، در مورد چگونگی تکامل بشر، بهتر می توانیم شناخت داشته باشیم و بدانیم که هدف از تکامل بشر چیست و چرا نیاز به تکامل دارد؟

جسم مادی بشر از نظر ظاهری، از ماده که در اصل همان عناصر مختلف



طبیعت هستند، تشکیل شده است. در مورد وضعیت و حالت زندگی وی، قبلاً" شرح مبسوطی بیان شده است. این جسم پس از تولد مانند گیاهان، به رشد مادی خود می پردازد و در اثر ادامه این مسیر، بر خلاف گیاهان به شناخت های نفسانی، عقلانی و... نیز دست می یابد و در نهایت بعد از زمانی می میرد و پس از آن تمام سلول هایش تجزیه می شوند و حرکات ملکولی این جسم مادی به حرکات خود در طبیعت ادامه می دهند تا روزی که بتوانند حیات دیگری را به وجود آورند. تا به حال بحث، فقط مربوط به حرکات سلولی و ملکولی بوده و از حرکت الکترون های روحی، سخنی به میان نیامده است.

زمانی که عمر جسم مادی به پایان رسید و روح، جسم مادی را ترک کرد، برای ادامه مسیر تکاملی خود، حرکت جدیدی را آغاز می کند و در صورتی که به درجه ای از خلوص که معیار و الگوی شناخت آن در خارج از محیط مادی و فیزیکی است، رسیده باشد، به جهان سوم روحی جذب می شود و مسیر زندگی تکاملی خویش را بر طبق معیارهای عوالم روحی، به گونه ای که در کتاب « ارواح از بهشت خبر می دهند » نوشته شده است، ادامه می دهد. گاهی اتفاق می افتد که به دلایل مختلفی که در همان کتاب آمده است، ارواح نمی توانند به درجات بالاتر و یا بعبارت دیگر به درجه خلوص بیشتر، برسند و مسیرهای تکاملی بهتری را بیمایند، لذا برای ادامه تکامل، مجدداً می بایست یک نوع حرکت دیگر را آغاز کنند و این حرکت، ترکیب مجدد آن نیرو با ماده و گذرانیدن مسیرهای تکاملی مادی دیگری است.

همانگونه که قبلاً نیز بیان شده، حرکت همیشه به سوی تکامل پیش می رود، لذا در این تکامل، روح مسیر بهتری را خواهد پیمود و این حرکت ها آنقدر تکرار می شوند تا این که، روح بشر لیاقت رسیدن و یکی شدن با انرژی اصلی کائنات را داشته باشد. در غیر این صورت هیچ انرژی تکامل نیافته ای در خلقت پیدا



نمی‌شود که بتواند خود را به روح اعظم کائنات برساند، مگر این که آن انرژی روحی، تمام مسیرهای تکاملی را پیموده و به مدارج عالی روحی دست یافته باشد.

حرکت انرژی روحی، زمانی که به روح اعظم کائنات ملحق می‌شود، متوقف نمی‌گردد و در همان راستای انرژی اصلی و قدرت کائنات، به صورت ذره‌ای از کل، تابی نهایت به حرکت خود ادامه می‌دهد. (توضیح مبسوطی درباره تکامل و روح اعظم کائنات، در کتاب «دایره خلقت» داده‌ام که امیدوارم روزی انتشار یابد و خوانندگان محترم به شگفتی‌هایی دست یابند که بشریت از بدو تولد خود چنین شناخت کاملی از آن نداشته است.)

کسانی می‌توانند به شناخت‌هایی برسند که بخواهند به حقایق حیات دست یابند و در راه کسب فضایل، تلاش‌های لازم را بعمل آورند که پس از آن بتوانند خود را از سرگردانی و ناآگاهی‌های حیات نجات دهند. تا زمانی که حرکت عقلی در افراد به وجود نیاید، چنین حالتی هم در آنها بروز نخواهد کرد. گاهی این حرکت از بدو تولد در برخی از افراد وجود دارد که موجب شناخت آنان در زمان حیات می‌گردد. در جوامع بشری، خلأ بسیاری بین دانش و بینش وجود دارد. چون از زمان‌های بسیار دور، این دو با هم انطباق و برابری کاملی نداشته‌اند و این عدم هماهنگی تابی نهایت، همچنان ادامه خواهد داشت. بشر در زمان حیات مادی خویش، قصد دارد، آنچه را که با چشم می‌بیند و با حواس، درک می‌کند و با علم محیط خود می‌سنجد، بپذیرد. ولی علم حقایق حیات که در رأس آن خداوند متعال و خداشناسی قرار دارد، با علوم تجربی خود، به سادگی نمی‌توان درک کرد و آن را به طور کامل و مطلق شناخت.

به عقیده من (نویسنده) خداشناسی علمی نیست که آن را بیاموزیم یا به کسی بیاموزانیم و توسط آن دانش، خداشناس شویم، بلکه بذر خداشناسی در



ذات نهان هر یک از افراد بشر وجود دارد که باید خود بروید و شکوفا شود و آن هم ارتباط مستقیمی با درجه تکاملی آنها دارد. این افراد را در هر قشر و طبقه‌ای، به صورت پراکنده می‌توان یافت و هرگز نباید چنین تصور کرد، افرادی که فقط در لباس روحانیت ادیان مختلف، علم کلاسیک و... هستند، خداشناسند و سایرین از شناخت معبود خود غافلند. زمانی که به تاریخ نگاه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که در زمان جنگ‌های صلیبی، روحانیونی در عالم مسیحیت وجود داشتند که دست‌پست‌ترین جانیان زمان خود را از پشت بسته بودند. چنین حالت‌هایی به صورت جسته و گریخته، در بین تمام ادیان مشاهده شده است. ما می‌دانیم که تنها خواندن کتاب‌های آسمانی دلیل خداشناسی افراد نیست. بلکه اعمال و رفتار هر فردی است که او را پاک‌تر از دیگران در نزد خداوند متعال و خلق او جلوه‌گر می‌نماید. بسا افرادی هستند که سواد خواندن و نوشتن را ندارند. ولی انسانی کامل و متعالی هستند و افراد بسیاری را می‌توان یافت که دارای دانشنامه‌های علمی فراوانی می‌باشند که بویی از انسانیت و خداشناسی نبرده‌اند. چند ماه پیش، در یکی از روزنامه‌ها خواندم، مریضی اورژانسی را که به یکی از بیمارستان‌ها برده بودند، به علت نداشتن پول، پشت‌در بیمارستان جان داد. آیا کسانی که گردانندگان آن بیمارستان هستند، مدرکی کمتر از دکتری دارند؟ خیر. آنها فقط مدرک تحصیلی را در رشته بخصوص پزشکی برای کسب درآمد و... دارند و از علوم الهی و انسانی کاملاً بی‌خبرند. در همین راستا، مقاله دیگری را مطالعه کردم که در آن نوشته شده بود: یک راننده تاکسی، مریضی را به بیمارستان‌ها می‌برد و در آنجا به علت عدم وجود سپرده، مریض را نمی‌پذیرند و این راننده که هیچ شناخت یا نسبتی با مریض نداشت، به هر صورتی که بود، مبلغ مورد نیاز بیمارستان را تهیه می‌کند و آن مریض را بستری می‌نماید و زمانی که مریض به هوش می‌آید، آدرس خانواده خود را به



راننده تاکسی می دهد و او ضمن این که ، خانواده مریض را از محل وقوع تصادف باخبر می کند ، مبلغ سپرده خویش را نیز از آنها دریافت می نماید . آیا این راننده تاکسی دارای مدرک دکترای بود یا خداشناسی را به حد کافی می دانست که خرجی زن و بچه خود را ، در اختیار صاحبان مدارک عالیه گذارد ، تا مریض ناشناسی از مرگ نجات یابد .

اگر امروزه به شاگردان مدارس درس خداشناسی را بر مبنای شناخت های علوم روحی بدهند که خارج از علم کلاسیک مدرسه و حیطه شناخت های سنتی باشد و با اصول علمی امروزه مطابقت داشته باشد ، به مراتب زودتر می توانند آن را بیاموزند و در راه های صحیح و خداشناسی واقعی گام بردارند تا دروسی را بیاموزند که مربوط به قبل از پیدایش تمدن و تمامی آنها مربوط به مادیات حیات است . زیرا اکثر علوم و فنون و شناخت های بشری ، مربوط به قرن نوزدهم به بعد می باشد ، حال چگونه امکان دارد علمی را که مربوط به زمان های بسیار دور است ، به افراد آموزش دهند و انتظار داشته باشند بشری که در اواخر قرن بیستم زندگی می کند ، آن را بدون هیچگونه دلیل و برهانی بپذیرد و به طور دقیق به کارگیرد .

گذشت زمان ، علم و دانش های جدید موجب می شوند تا عواطف و احساس و شناخت های جدیدی در افراد بشر ظهور کند و بر مبنای آموزش های اجتماعی نیز رشد نماید ، لذا این بشر بخاطر قدرت انعطاف پذیری ای که در ذات وجودی وی نهفته است ، عواطف طبیعی خود را بر مبنای احساسات و شناخت های محیطی ، اجتماعی و ... خود تنظیم می کند و طرز تفکر و بینش تازه ای نسبت به گذشته خویش به دست می آورد . حال چگونه می توانیم با طبیعت و خلیق و خوی ذاتی بشر به ستیز در آئیم و آنها را از بین ببریم ، خود بحثی است که پایانی ندارد .



علم و دانش و شناخت قدرت خداوند متعال را نمی توان فقط در برخی از کتاب ها خواند و آن را فراگرفت و یا با شرکت در مجالس بحث و انتقاد مختلف به شناخت خداوند رسید . بلکه هر فردی باید این شناخت را علاوه بر مطالعه کتاب های روحی که شناخت های جدید را به بشر می آموزد ، به تنهایی از طریق ذات وجود خود جستجو کند و به آن برسد .

تجارب شخصی افراد است که موجب یکتا پرستی آنها می گردد ، نه موعظه و گفتار دیگران . زیرا هیچ یک از زنان و مردان خداشناس واقعی ، نمی توانند شناخت های ذاتی و درونی خویش را به همانگونه که درک و لمس کرده اند ، در اختیار دیگران قرار دهند و آنها را از آن حقایق آگاه سازند . مسیر خداشناسی را هر کسی در تکامل زمان حیات خود باید به تنهایی و بدون کمک گیری از ایده دیگران پیماید . چون اعتقادات ، تجارب ، نظریات و ... ، گذشتگان نمی تواند راهگشای کلیه افراد بشر ، اواخر قرن بیستم باشند . چون در این کره خاکی ایدئولوژی و اعتقادات بسیاری وجود دارند که هر یک از آنها دارای چگونگی و شناخت هایی نسبت به محدوده خود می باشد و مسیر خاصی را برای رسیدن و شناخت خداوند یکتا ، به پیروان و طرفداران خویش می آموزد که با سایر ایدئولوژی ها تقریباً برابر نمی باشند .

امروزه بشر به علم محدودی که جوابگوی خواست های این زمان وی است ، دست یافته و گفته ها و اعمال و راهنمایی های اعتقادی و شناختی زمان های بسیار دور ، نمی تواند جوابگوی نیاز و خواست های علمی و درون وی باشد . زیرا آن اعتقادات به تدریج و از طریق اجداد ، به صورت چهارچوب های خاصی به نسل بعدی رسیده اند و هیچ یک از نسل های گذشته نتوانسته و یا نخواسته اند به نسبت پیشرفت علم و زمان ، تغییراتی را در این چهارچوب های لاک و مهر شده عقیدتی خود به وجود آورند ، بگونه ای که اعتقادات سینه به سینه ،



جوابگوی خواست های درونی و قلبی و بیرونی بشر امروزی نمی باشد . آموزش های الهی و حقیقی ، کمتر اتفاق می افتد که از طریق محیط خارج در وجود ذاتی بشر اثر بگذارد و او را دگرگون کند ، مگر این که این آموزش ها ریشه درونی داشته باشند و تغییرات کلی و فاحشی را در چگونگی حالت های وی به وجود آورند . این حالت های درونی هرگز حاصل نمی شوند ، مگر این که فردی از روی خواست قلبی ، مبادرت به کسب فضایل انسانی بنماید و با حقایق حیات آشنا شود . امروزه در دنیائی که بشر روی آن زندگی می کند ، ادیان و مذاهب فراوانی وجود دارند که تمامی آنها در پیرامون دایره ای قرار گرفته اند و شعاع یا قطر آن از مرکز دایره ، که همان وحدت و خداشناسی است ، می گذرد و هر یک از این ادیان در فلسفه شناخت خداوند ، بر این عقیده اند که از زاویه دید آنها ، بهتر می توان به مرکز دایره که ذات وجود خداوند در آنجا قرار دارد ، رسید و تمامی آنها نسبت به شناخت خود صحیح می گویند . ولی تا زمانی که در فردی قدرت شناخت و چشم روشن بینی ظهور نکند ، به سادگی نمی تواند در یک نقطه از پیرامون این دایره شعاعی را انتخاب کند و خود را از راه کوتاه و مستقیم ، به شناخت حقیقت حیات که همان خداشناسی است ، برساند . مگر این که در طی گذران این مسیر ، نیروی خارجی یا روح راهنما ، که شناخت کاملی از این مسیر دارد ، او را راهنمایی نماید ، تا در حین سپری نمودن این مسیر ، راه خود را گم نکند و از مسیر خارج نشود و سریع تر به مرکز آن دایره که قدرت کل عالم هستی و کائنات است ، برسد .

زمانی که بشر در مسیر حرکت خود توانست به خودشناسی برسد و در ادامه آن حرکت به خداشناسی دست یابد و به ذات اولیه خود بازگردد ، در این مسیر توانسته یک دایره کامل حرکت را ببیند و از آن به بعد مسیر حرکت دیگری را شروع نماید .





## سیر تکاملی روح

بشر در قرن اخیر از نظر شناخت حقایق روحی توانسته به واقعیات فراوانی دست یابد و این دست آوردهای خود را توسط علوم مختلفی به اثبات رسانیده و محقق گردیده که اولاً "روح بشر، در زمان حیات مادی می تواند از جسم جدا شود و استقلال و جدا بودن خود را از جسم مادی حفظ کند . ثانیاً "روح، فناپذیر است و بعد از مرگ جسم مادی به گونه ای دیگر، به زندگی خود در عوالم روحی ادامه می دهد و پس از جدایی از ماده، تمام قوا و خواص عقلی و ذاتی را در خود نگاه می دارد و آن گاه به عالم نامرئی انتقال می دهد . ولی در اینجا یک مبحث دیگر از شناخت روح باقی می ماند و آن این است که حالت روح بشر، قبل از تولد وی به چه صورت بوده است، یعنی روح، قبل از تولد، وجود داشته یا زمان تولد هر فردی، از سوی پروردگار یکتا روح به کالبد دمیده می شود و دلیل آن در هر یک از حالت های فوق، چیست؟

برای شناخت و درک مطالب فوق، می بایست به دو صورت با آن برخورد داشته باشیم، تا بتوانیم بهتر آن را درک کنیم . این دو حالت یکی دلیل عقلی است که هر فرد سالمی، با اندوخته های علمی و شناخت های مادی خود می تواند در این زمینه بررسی هائی بنماید و به حقایق و شناخت هایی دست یابد و از سوی دیگر، حالت فلسفی آن است که باید تنها از راه شناخت های علمی و عقلی بهره مند شد و در این مرحله به شناخت های مادی توجهی ننمود، زیرا کلیه



حقایق حیات را نمی‌توانیم با برداشت‌های مادی و عقلی و علمی خود، در زمان حیات بسنجیم، به این دلیل که علم محدود بشریت، جوابگوی وقایعی که در جهان رخ می‌دهند و ما آنها را، اتفاقات ماوراء درک و ناشناخته‌های بشری می‌نامیم، نخواهد بود.

امروزه که بشر به نسبت تمام قرون گذشته تاریخ خود، عالی‌ترین مدارج علمی و صنعتی و... را می‌گذراند و بسیاری از ناشناخته‌های گذشته، برای او روشن و شناخته شده‌اند و بر بسیاری از علوم و تکنولوژی‌ها دست یافته که در گذشته‌ای نه چندان دور، حتی تصور وجود آن را هم نمی‌توانست بکند. از این بشر امروزی، بسیار بعید است که در مورد وجود روح، ادعا کند که روح بشر، به صورت ناگهانی و به طور آنی و بدون هیچگونه سابقه قلبی به وجود آید و در جسم فردی ظاهر شود و زندگانی جدیدی را برای وی خلق نماید.

امروزه بشر از نظر علمی، به این نتیجه رسیده که روح، از تکامل مراحل مختلف توانسته خود را به این درجه برساند و در نتیجه، تمام مراحل و درجات پست را، پشت سر گذارده است. با توجه به این حقیقت روحی، در جوامع بشری حس می‌شود که اکثریت قریب به اتفاق افراد بشر هنوز احتیاج به گذراندن مراحلی دارند، تا بتوانند خود را به مرحله انسانی برسانند. چون در پیرامون خود با افرادی مواجه می‌شویم که ذره‌ای از درستی و صداقت و خوی انسانی، در آنها دیده نمی‌شود و زندگی را فقط از جنبه حیوانی، مادیات، خودخواهی، نفس پرستی و... آن می‌بینند و در تمام طول عمرشان، کوچکترین قدمی در راه درستی، پاکی، صداقت و کمک به دیگران بر نمی‌دارند. کسی که در زندگانی، فقط به دنبال ارضاء تمایلات نفسانی و شهوانی خویش است، چه تفاوتی با حیواناتی دارد که در باغ وحش‌های زیبا و پر نعمت زندگی می‌کنند و محل استراحت و غذای آنها کاملاً مهیا است و چندین نوع از جنس مخالف او در



آنجا حضور دارند و در هر زمانی که مایل باشد، می تواند به خواست هایش  
 برسد.

بشر در زندگی خود احتیاج به تکامل و ارتقاء به درجات بالاتر دارد، تا بتواند  
 خود را به مقام عالی روحی و درجه انسانی برساند، یعنی روح بشر به همان  
 نسبتی که مدارج متفاوتی را طی کرده است، همچنین به تدریج نیاز به پیمودن  
 مسیرهای دیگری را دارد، تا متعالی تر گردد و خود را به مقام شامخ انسانی  
 برساند.

در سطح این کره خاکی، علاوه بر بشر، موجودات و عناصر گوناگون و  
 بی شمار دیگری هم وجود دارند که فقط معدودی از آنها، تاکنون به طور نسبی،  
 شناخته شده و بسیاری دیگر هم هنوز، همچنان ناشناخته باقی مانده اند.

تعداد فراوانی از این موجودات و یا عناصری که بشر تاکنون توانسته است، از  
 نظر علمی و یا عینی آنها را تشخیص بدهد، هنوز هم به طور کامل و دقیق،  
 حالت های روحی و اخلاق و رفتار آنها شناخته نشده اند و گروهی از نظر علمی  
 در حال بررسی و شناخت آنها می باشند.

هر یک از این عناصر و یا موجودات شناخته شده، دارای آثار، علائم،  
 خواص فیزیکی و ترکیبات جداگانه ای نسبت به هم هستند؛ که با این مشخصات،  
 از سایر موجودات و یا عناصر دیگر محیط خود، تمیز داده می شوند. چنین  
 شناخت هایی، باعث می گردند، تا علوم شناخته شده، به دسته بندی ها و  
 گروه های بخصوص و جداگانه ای تقسیم شوند و شناخت و علم جدید و  
 بخصوصی را به وجود آورند.

گسترش دامنه علوم و کثرت دستاوردهای ارزنده و شگفت آور علمی، در  
 سطح کره زمین، در عین حال باعث طرح مجهولات فراوان دیگری نیز شده اند  
 که این مجهولات و احتمالات سبب شده، تا دانشمندان علوم مختلف را در



جهان، وادار به فعالیت های گسترده و دامنه داری بنماید و آنها به طور مستمر و کنجکاوانه، در مورد برخی از ناشناخته ها و مجهولات، تلاش های بیشتری را از خود میذول دارند.

بشر از همان آغاز شناخت های اولیه خویش در جهان، با برخی از مسائل گیج کننده و گنگ بنیادی، مواجه بوده است. این مجهولات، از همان شروع گردهمایی افراد و تشکیل اجتماعات و تمدن بدوی، فکر اکثر افراد را مشغول به خود می کرده است و همگان در این آرزو بوده اند تا بتوانند پاسخ صحیح و درستی را در مورد چنین معماهایی دریافت کنند. چون بررسی و توضیح و پاسخ های صحیح و علمی و منطقی در مورد این مسائل در آن زمان، خارج از قلمرو علم و منطق و درک و احساس بوده اند، لذا با گذشت قرن ها و هزاران سال هم کسی نتوانسته بود به چنین شناخت هایی غلبه کند و جوابگوی خواست های صحیح و منطقی به خود و جوامع، در این زمینه ها باشد.

جواب برخی از پاسخ ها را، هرگز نمی توان از طریق علوم موجود جهان و یا از حالت های تجربی به دست آمده توسط معدودی از افراد که اطلاعات ناقص و مختصر از برخی علوم ناشناخته در دست دارند، انتظار داشت. اطلاعاتی که امروزه در دسترس بشر قرار دارند، توانایی پاسخ گویی صحیح به برخی از سئوالات را ندارند. جواب های نادرست و یا غیر منطقی و بی محتوا، باعث می شود که زحمات و رنج و مشقاتی را که برخی از افراد و دانشمندان کنجکاو، در طول عمر خود، در راه به دست آوردن حقایق و واقعیات و یا ناشناخته ها کشیده اند، پوچ و بی محتوا و بدون هدف و ارزش جلوه گر سازد؛ و در نتیجه موجب بروز برخی از انحرافات و افتادن به سرایشی اشتباهات و خطاها گردد. از طرفی هم، سکوت و بی تفاوتی در مورد برخی از حقایق حیات و هستی، (حقایقی، که عملاً وجود دارند، ولی به علت ضعف در شناخت های علمی



قابل درک و اثبات نیستند) باعث می گردد تا در برخی از موارد شک و تردید، بشر را از هدف های اصلی وی که کسب فضایل و به دست آوردن شناخت های در مورد آفرینش و قدرت های الهی است، دورتر سازد؛ و از کسب سعادت و کمالات ابدی محروم نماید و در نتیجه تا آخر عمر در گمراهی و بی ایمانی همچنان باقی بماند.

یکی از مسائل عمده ای که بشر همیشه در صدد شناخت و درک وجودی آن بوده و هست، این است که بدانند آیا پدیده هایی که خارج از درک و فهم وی می باشند و در برخی از مواقع، در اقصی نقاط کره زمین رخ می دهند و در گذشته و حال، ذهن همگان را به خود مشغول کرده اند، فقط در اثر فعل و انفعالات مادی و نیروهای طبیعی محیط اطراف بشر به وجود می آیند و یا نیروی جداگانه ای - که از نوع دیگری است و نسبتی با ماده و مادیات ندارد - منشأ چنین پدیده هایی هستند؟ آیا آنها تابع علت و معلول دیگری هستند که به سادگی با احساس و فهم و علم بشر مطابقت ندارند؟ و آیا باید به طریقه دیگری در صدد شناسائی و دستیابی به آنها برآمد و آنان را شناخت و درک کرد؟

از دیر باز بشر قصد داشته تا به این نکته مهم پی ببرد و بداند که آیا فقط ماده نقش مهم و اصلی در به وجود آوردن چنین حالت هایی داشته است و یا این که نیروهای نهان که همان قدرت های ناشناخته ماوراء الطبیعه می باشند در به وجود آوردن این پدیده ها دارای نقش اصلی می باشند و یا اساساً خود وجود، با ماده برابر است؟ و به طور کلی، اصل ماده فقط می تواند بخشی از عالم هستی را به وجود آورد و خود ماده در تحقق یافتن نیاز مبرمی به قدرت های دیگری که همان نیروهای ناشناخته هستند و ما آنها را نیروهای ماوراء الطبیعه می نامیم، دارد؟،

چنین سئوالاتی، اصولاً مربوط به خاصیت و آثار کلی هیچ دسته ای از



عناصر و یا موجودات کره زمین نیستند . بلکه به اصل هستی و چگونگی به وجود آمدن ماده در سطح کره زمین مربوط می شوند .

امروزه هیچ علم معین یا روش تجربی خاص و یا اطلاعات و آگاهیهای به دست آمده در سطح کره زمین، قادر به جوابگویی این سئوالات نیستند، بلکه در این مرحله جهت پاسخگویی می بایست تنها از عقل سالمی که وابستگی به هیچ نوع تعصب خشک و بی موردی ندارد، کمک گرفت .

قدرت و حکمت موجود در عقل ، می تواند در چنین اموری مداخله کند و گاهی پاسخ هایی را برای این قبیل سئوالات که خارج از محدوده احساس و شناخت و علم است ، بیابد .

در چنین مواردی سئوالات بسیار زیادی را می توان مطرح کرد که در جوابگویی آنها ، علم و احساس و درک عاجز است . از جمله این که : آیا زندگانی افراد بشر ، فقط منحصر به همین چند روز عمری است که در دنیای مادی باقی خواهد ماند ، یعنی در زمانی به دنیا می آید و در محیطی رشد و نمو می کند و پس از مدتی هم به حکم اجبار ، می بایست از این جهان بگذرد و خود را به دست مرگ بسپارد ؟ و آیا زندگانی بشر ، در همین جا و با فرارسیدن مرگ خاتمه می یابد و پس از مدتی بدن او متلاشی می شود و هیچ آثار و بقایایی از او بجای نخواهد ماند؟ و یا امکان حیات دیگری هم پس از مرگ برای بشر وجود دارد که به مراتب بهتر و طولانی تر از زندگانی او در سطح این کره خاکی است؟ و در نهایت ، آیا روزی بشر قادر است، به زندگانی جاوید ، دست بیابد؟ .

چنین سئوالاتی ، باعث می گردند تا مسائل دیگری نیز در این زمینه ها مطرح شوند . بدین معنی که فرضاً " آیا در وجود این بشر خاکی ، غیر از این کالبد مادی که ما آن را جسم می نامیم ، نیرو و عامل دیگری هم وجود دارد؟ و اگر هست ، آنها به چه حالتی در وجود جسم مادی اثر می گذارند و چه تأثیری در حیات این



کالبد مادی دارند؟

آیا اصولاً "در بشر، علاوه بر جسم مادی، روحی هم وجود دارد؟ و آیا این روح، سبب قدرت دادن به جسم مادی، در زمان حیات است و پس از مرگ باعث ادامه حیات بشر به نوعی دیگر خواهد شد؟ و یا اصولاً "این قدرت و نیرو در ذات بشر وجود ندارد و هرگز چنین نیرو یا عاملی شناخته نشده است، و اگر هم اکنون بحث و گفتگوهایی در عالم بشریت در مورد روح می شود، تماماً" به صورت نظریات شخصی افراد مختلف است و آن نوشته و یا گفته ها، هیچ حقیقت و یا سندیتی ندارند و جسم هر فردی پس از مرگ، به ماده اولیه خود تبدیل می شود و هیچ اثر و یا بقایایی از او بجای نخواهد ماند؟ و در نهایت، باید قبول کرد که هستی بشر تنها بستگی به همان ماده تشکیل دهنده جسمی او دارد و تنها قدرت ماده است که موجب به وجود آوردن این موجودات و عناصر خاکی می گردد و عناصر و یا مواد آلی دیگری در به وجود آوردن حیات موجودات تأثیری ندارند؟

ارزیابی در مورد مسائل فوق و شناخت و پی بردن به حقایق ذاتی، باعث می گردد تا افراد بتوانند در زمان حیات مادی خود راه صحیح و درست را از نادرست تشخیص دهند و بهره برداری های نامحدودی را به نفع خود و برای زمان های پس از مرگ به عمل آورند.

اگر افراد بشر در زمان حیات مادی خویش مطمئن شوند که هستی در این جهان فقط از ماده مطلق به وجود نیامده است و این جهان و آفرینش، توسط نیروهای عظیم دیگری اداره می شوند و اثرات آن نیرو و قدرت های نهان است که پدید آورنده و پرورش دهنده کلیه آفریدگان خود است و آنها را در این عالم اداره می کند؛ و از سوی دیگر، زندگانی هیچ یک از افراد بشر تنها محدود به همین عمر کوتاه خاکی نبوده و به دنبال این زندگی، حیات دیگری در انتظار آنها



خواهد بود که آن زندگی روزی به ابدیت ختم می شود، مسلماً برای ساختن سرنوشت خوب و مناسب ابدی و روحی و به دست آوردن سعادت در دو جهان، مسیر بهتر و مطمئن تری را انتخاب می نمود، تا با پیمودن این مسیر درست و حقیقی در نهایت بتواند خود را به رستگاری برساند.

اثبات وجودی چنین حقایقی که حیات بشر از تولد، زندگی، مرگ و زندگانی پس از مرگ تشکیل یافته است و نیروهای دیگری نیز در ذات هر کسی، وجود دارند که باعث به وجود آوردن و بقای حیات او می گردند و به طور کلی غیر از جسم مادی نیروهای ناشناخته دیگری آن را احاطه کرده اند، مسلماً تأثیر بسیار مهمی در زندگانی مادی هر فردی می گذارند و در اثر کسب چنین اطلاعات و فضایی، تغییرات شگرفی در زندگانی مادی او به وجود خواهد آمد که تأثیرات معنوی و الهی فراوانی، در ادامه حیات او بجای خواهد گذارد. این گونه دستاوردهای معنوی، قابل قیاس با هیچ یک از علوم اکتسابی زمان حیات نخواهند بود. زیرا ارزش تمام دستاوردهای مادی یا علمی بشر، در زمان حیات محدود است، یعنی تمام آنها در یک زمان بخصوص و در یک مرحله معین ختم می شوند و نسبت به علم محیط، توقف خواهند نمود و احتمالاً بعد از مدتی مجدداً با حالتی جدیدتر از گذشته شکوفا می گردند. ولی ارزش این معلومات و شناخت ها، عموماً دارای ریشه های معنوی و الهی می باشند و به همین دلیل هم باعث می گردند، تا بشر را از سرایشی و پرتگاه های ابدی برهانند و علت این که با هیچ یک از علوم مادی قابل سنجش نیستند نیز در همین معیارهای معنوی آنها می باشند.

در عالم هستی، نیروهای نهان و اسرار آمیزی وجود دارند که در برخی از مواقع و در محل های بخصوصی خود بخود ظهور می کنند و گاهی هم نیروهای ناشناخته ای را می توان در وجود برخی از افراد بشر مشاهده کرد که باعث





حیرت و تعجب همگان می شود، زیرا بشر تاکنون از فهم و درک چنین نیروهایی عاجز و ناتوان مانده است و نتوانسته به اصل و ریشه چنین نیروهایی آگاهی کامل بیابد و آنها را بشناسد و به علت عدم درک کافی و شناخت اصولی این نیروها، آنها را به پدیده های متافیزیک و ماوراء الطبیعه ربط می دهد و سپس خود را از گیجی و پریشانی می رهاند. چون درک آنها را خارج از فهم عقلی و علم محیطی خود می داند. البته در اصل، چنین است و اینگونه پدیده ها، هیچ هماهنگی و یا برابری با علم محیطی محدودی که در تسخیر بشر قرار گرفته است، ندارد و در این زمینه، عقل هم به علت محدودیت شناخته های اطراف خود، نمی تواند به وجود و چگونگی پیدایش آنها پی ببرد.

وجود و اثبات و درک اکثر اینگونه پدیده های ناشناخته را که از نظر علم نظری قابل فهم نمی باشند، می توان به صورت فلسفی پذیرفت.

گرچه فلسفه همیشه در نهایت، با علم انطباق دارد، ولی در مورد برخی از شناخت ها، فلسفه راه گشای علم است و گاهی هم اتفاق می افتد که در مرحله نخست، باید با یک موضوع یا مطلب به صورت فلسفی برخورد داشت و پس از مدتی به آن جامه علمی و عملی را پوشانید. چون فلسفه از مسائلی است که در زندگی، به صورت ریشه ای ظاهر می شود و اصول این علم، بر پایه معقولات و حقایق فلسفی استوار است و در مورد آنها بحث و گفتگو می نماید. به طور کلی، اصول شناخت های فلسفی، تعقلی است و هر کسی که بخواهد، از فلسفه آگاهی یابد و با آن آشنا شود، می بایست با برداشت های عقلی، بر اکثر مفاهیم و اصول فلسفه دست بیابد. چون معمولاً "فلسفه مانند سایر علوم، درباره موضوعاتی که دارای وجود خارجی هستند و از نظر تجربی و عملی قابل لمس و درک و سنجش می باشند، سخنی به میان نمی آورد. بلکه اکثر بحث و گفتگوی فلسفه در مورد موضوعاتی است که هر فردی در جامعه، به سادگی قادر به دستیابی و درک



آن نیست .

در مباحث فلسفی ، از شناخت هایی سخن به میان می آید که دارای موجودیت های غیر مادی باشند و در اصل ، همین حالت ها هستند که در علم فلسفه ، انگیزه هایی را به وجود می آورد ، تا همگان اصول متافیزیک و یا نیروهای اسرار آمیز خلقت و ماوراء الطبیعه را به عنوان ترانس فیزیکی زمان حیات خود بشناسند و این شناخت ها ، در نتیجه باعث می گردد تا این افراد مکاتب الهی را ، جزو مکتب متافیزیک بدانند .

هر یک از علوم مکشوفه در این جهان مادی ، در مورد رشته بخصوصی بحث و گفتگو می کند و تا حد اطلاعات و دانشهای به دست آورده خود ، در مورد آن رشته بخصوص ، وارد سخن می شود و به علت محدودیت های علمی ، نمی تواند پای خود را فراسوی آن بگذارد . فرضاً " علم فیزیک می تواند فقط درباره اشکال ظاهری اشیاء و موجودات سخن بگوید و یا علم شیمی قادر است در مورد حالت های درونی و چگونگی ماده و یا عناصر ترکیب شونده بحث کند و یا علم فیزیولوژی حیوانی ، درباره طرز کار و حرکات اعضاء و اندام های موجودات و یا علم پسیکولوژی در مورد حالات درونی و روانی بحث و گفتگو دارد و گاهی هم در مقابل این وظایف ، تجزیه و تحلیل و فعل و انفعالاتی را انجام می دهد . ولی هیچیک از علوم به دست آمده عالم بشریت ، قادر نیستند تا درباره علم ذات وجودی سوژه ای که در مورد آن بحث می کند ، سخنی به میان آورند ، و از شناخت ذات و باطن پنهان آن گفتگو کنند . بدین معنی که فیزیک ، شیمی و ... نمی توانند در مورد وجود و اصل ماده که در آن روح ، عقل و ... وجود دارد ، حرفی بزنند و اظهار وجود کنند . یعنی علم فیزیولوژی و پسیکولوژی و ... قادر نیستند جوابگوی اصل وجودی قدرت روحی بشر باشند . چون این نیروها و قدرت ها در موجودات ، هیچگونه ارتباطی با حواس و ادراک پنجگانه بشر



ندارند. فرضاً با این حواس، بشر قادر است به وجود و اصل گل پی ببرد، نه به علت بروز عطر و یا چگونگی رویش آن، و تنها راه دستیابی به چنین شناخت هایی، از طریق کاوش های عقلی میسر است نه مادی. روش و راه دستیابی به واقعیات چنین پدیده هایی، فلسفه جدیدی را به نام علم معرفت و شناخت وجودی به میان آورده است. زیرا هرگز نمی توان انتظار داشت که با پیشرفت های علوم تجربی، مانند فیزیک و شیمی و... بشر بتواند به پیشرفت های علوم فلسفی نیز دست بیابد و در علم فلسفه برای پی بردن به حقایق یک مسئله که از قدرت های متافیزیکی سرچشمه گرفته است، راه یابد. در برخی از مواقع نمی بایست از علوم تجربی و یا مادی کمک گرفت. چون علوم تجربی نمی توانند جوابگو و راه گشای علوم فلسفه و منطق باشند. به این دلیل که سرچشمه یکی از این علوم، ماده می باشد که قابل لمس و درک بوده و دیگری با تکامل کمال و معرفت امکان پذیر است و تنها راه نفوذ و شناخت آنها، راه عقل، منطق و فلسفه می باشد.

نظر به این که پدیده ها و مسائل متافیزیکی، کاملاً شناخته شده نیستند و کسی هم در مورد آنها شناخت کافی ندارد، یعنی در اصل از اصول به وجود آورنده آن همگان بی اطلاع و ناآگاه می باشند و از سوی دیگر، حالات گوناگون مشاهداتی و یا حسی، در قسمت های مختلفه آن فراوان دیده می شوند؛ لذا در فلسفه، قضاوت های متغیر و مختلفی نیز، به چشم می خورند.

از نظر فطرت ذاتی، بشر - همیشه مایل است، قبل از شناخت و تصدیق هر یک از علوم تجربی، آگاهی از آن علم داشته باشد، تا آن را بپذیرد، مع الوصف قبل از شناسائی و دانش علم روحی جدید که خود شاخه بسیار باریکی از متافیزیک را به صورت علم الیقین و قطعی توانسته است به عموم جهانیان به اثبات برساند و مابقی حالت ها و اتفاقات متافیزیکی همچنان در پرده ابهام باقی مانده اند و



هنوز کسی نتوانسته به طور کامل به حقایق و واقعیت های اسرار آمیز و نهان خلقت آگاهی یابد و آنها را درک کند و یا بشناسد .

در اصل باید به این نکته توجه داشت که پی بردن به هر یک از پدیده های ماوراء الطبیعه و متافیزیک، احتیاج به گذراندن وقت و کاوش های علمی و تجربی فراوانی دارد ، تا این که بتوان حداقل دانشی از آن را به دست آورد .

آنچه مسلم است ، روزی فرا خواهد رسید که کلیه اصول و مجهولاتی که مربوط به نیروهای نهان و متافیزیک هستند ، توسط بشر شناخته شوند و بصورت علم تجربی در آیند . در قرن اخیر قسمتی از علوم ماوراء درک که مربوط به وجود و بقای روح بشر می باشد ، به طور اثباتی و تجربی شناخته شده اند . به طوری که بشر می تواند با نیروی ادراک و ملموسات وجودی خود ، ارواح را بشناسد و آنها را حس کند و یا با آنها تماس هایی را برقرار نماید و در نتیجه بشر از زندگانی پس از مرگ ، اطلاعاتی به دست آورد ، به گونه ای که هیچ کس قادر نباشد وجود چنین حقایق مسلم و انکار ناپذیری را نفی کند و یا چنین علمی را نپذیرد؛ مگر این که کسی خواسته باشد در مورد قبول برخی از حقایق مسلم حیات خود رابه تجاهل بزند، زیرا اثبات وجود و بقای روح ، از نظر علمی بقدری پیشرفت کرده است که هر فرد مشتاق و طالبی می تواند ، از ارواحی که چندین سال قبل از میان ما به عوالم روحی رفته اند؛ عکس برداری کند و آثار انگشتان ارواح را به طور زنده ثبت کند و به همگان بنمایاند و یا در مجالس روحی ، با قدرت ها و اشباح ناشناخته ای ، روبرو شود .

ادراک بشر معمولاً" توسط حواس ظاهری تحقق می یابد . متأسفانه در جوامع با افراد بسیاری روبرو می شویم که فقط به علوم تجربی معتقدند و از حقایق وجودی علوم فلسفی گریزانند ، یعنی فقط علوم مکشوفه را قبول دارند و به آنها معتقدند و از سایر حقایقی که به علت ناآگاهی و عدم پیشرفت های علمی ،



بشر به آنها دست نیافته ، ولی از نظر عقلی هم قابل انکار نیستند، بی بهره می باشند .

چنین افرادی بر این عقیده هستند که علوم محیطی ، که تا اکنون به طرق مختلف در اختیار بشریت قرار گرفته اند؛ ختم کلیه علوم عالم است و از آن پس ، علم را افزوده ای در انتظار نخواهد بود . در صورتی که چنین افراد کوتاه بینی ، باید به این نکته توجه داشته باشند که علوم بسیاری در عالم وجود دارند و تا بحال دست بشر به آنها نرسیده و یا در اثر مرور زمان و به نسبت قدرت درک و فهم و پیشرفت های علمی ، بشریت توانسته بر قسمتی از آنها مسلط گردد و آنها را بشناسد . فرضاً " اگر یکی از دانشمندان مانند انیشتن ، دویست سال قبل از زمان متولد می شد ، هرگز موفق نمی گردید ، تا برخی از علوم را بشکافد و حقایق آن را برای همگان برملا سازد . زیرا در آن زمان محدودیت های علمی فراوانی وجود داشت که در این دو قرن اخیر بسیاری از آنها از بین رفته و منتفی گردیده اند .

دانشمندان با ترکیب و ادغام سایر علوم و دانش ها ، توانسته اند اتم را بشکافند و از اجزاء آن آگاهی یابند . به همین ترتیب هم ، علوم و عناصر فراوان ناشناخته ای در عالم وجود دارند که بنا به اقتضای پیشرفت های علمی به تدریج کشف و شناخته می شوند و پس از آن در خدمت بشریت قرار می گیرند .

نیروهای ناشناخته و قدرت های ماوراءالطبیعه ، از زمان های بسیار دور در اطراف محیط بشر ، به عنوان اسرار مرموز و یا جادویی وجود داشته اند و از همان زمان کسی قادر نبود با حواس پنجگانه و ادراک عقلی خود به آنها دسترسی پیدا کند و آنها را کاملاً بشناسد .

شناخت اینگونه نیروهای مرموز در طبیعت ، حسی نبوده و به سادگی هم نمی توان به آنها دست یافت . ولی نمی شود وجود آنها را نادیده گرفت و انکار



کرد. فرضاً امواج مغناطیسی و یا اشعه های مختلف مانند آلفا و گاما و ایکس و مادون قرمز و ماوراء بنفش و نمونه صدها نوع دیگر را نمی توان قبول نکرد. زیرا عملاً می توان وجود تمام آنها را در پیرامون و محیط زندگی به صورت علمی به اثبات رسانید و از نظر علم تجربی، حقایق وجودی آنها را درک کرد و به صورت عینی مشاهده نمود. در صورتی که در گذشته ای نه چندان دور، کلیه این نیروهایی که امروزه شناخته شده اند و در اختیار بشریت قرار دارند، جزو اسرار و ناشناخته های عالم به حساب می آمدند و اکثر قریب به اتفاق دانشمندان گذشته از وجود آنها غافل بودند و حتی وجود چنین نیروهایی را قبول نداشتند و آنها را اصولاً رد می کردند. ولی اکنون آن ناشناخته های قبلی جزو علم امواج، در فیزیک استدلالی تدریس می شوند و از نظر تجربی وجود آنها بر همگان ثابت و مسلم است.

زمانی که افراد بشر در حد کافی به علوم تجربی محیط خود مسلط نشده بودند، وجود تمام حقایق و شناخته شده های امروزی را منکر بودند و وجود هیچ یک از کشفیات امروز را از نظر علمی نمی پذیرفتند. ولی اکنون همان ناباوری های زمان گذشته را یک طفل دبستانی می تواند ثابت کند. آنچه مسلم است در آینده های نزدیک یا دور، اطفال دبستانی ناباوری های امروزی بشر را هم به اثبات می رسانند.

اگر نسل بشر امروزی، اطلاعاتی کافی از علم تجربی در مورد شیئی یا نیرویی ندارد، هرگز نباید در صدد نفی و یا رد نیروهای نهان و قدرت های ناشناخته برآید. شایسته است که ناشناخته های خود را، مربوط به عدم آگاهی زمان خویش بداند و حداقل در مقابل آنها سکوت اختیار کند.

گاهی در اجتماعات با افرادی مواجه می شویم که از آنها اعمال شگرف و عجیب و غریبی مشاهده می شود؛ که آن حرکات از نظر اکثریت قریب به اتفاق



افراد دیگر، غیر قابل باور و تصور است؛ در صورتی که چنین حقایقی در اصل وجود دارند و باید برخی از آنها را، به صورت تجربی و علمی و بعضی را، به صورت فلسفی پذیرفت.

نظر به این که اکثر افراد، از چنین رخدادهایی، اطلاعات کافی و جامعی در دست ندارند، نمی بایست از وجود و حدوث و ظهور آنها هم به سادگی بگذرند و گاهی فقط با بیان این که آقا یا خانم ایکس دارای حس ششم و یا قدرت های اضافی است، از موضوع بگذرند و آن مطلب را در همینجا خاتمه بدهند و نخواهند که درباره علت و ریشه آنها به طور عقلی و منطقی برخوردی داشته باشند. چون باید این حقیقت را بدانند که خداوند یکتا به تمام افراد بشر احساس مساوی مرحمت فرموده و فردی را شش حسی و دیگری را پنج حسی نیافریده. ولی نیروهای دیگری هستند که موجب پیدایش حالت های جدیدی در برخی از افراد می شوند که ناآگاهان آن را حس ششم می نامند.

بنابر این، تمام شناخت هایی که مربوط به مسائل ماوراء الطبیعه و یا متافیزیک می شوند؛ باید با روش عقلی سنجیده شوند؛ نه این که آنها را با روش های فیزیکی و تجربی قیاس کرد. یعنی با استفاده از حقایق عقلی است که می توانیم از وجود برخی از قدرتها و نیروهای موجود در اطراف خود، آگاه شویم.

با روش عقلی می توانیم به نتایج مثبت و ثمربخشی دست بیابیم، زیرا اکثر علوم که امروزه بشر به آنها دست یافته و آنها را شناخته است؛ با روش فلسفی و عقلی کشف شده و در اختیار ما قرار گرفته اند.

هر یک از افراد بشر، به طور کلی، در وجود خود دو نوع فطرت دارد؛ که یکی از آنها ذاتی و دیگری اکتسابی است. فطرت ذاتی هر فردی، از بدو خلقت، در وجود او قرار دارد و فطرت اکتسابی را، در اثر مرور زمان، از محیط های اطراف خود، به تدریج کسب کرده است.



علاوه بر این ، دو فطرت که اصل وجود رفتاری را در بشر تشکیل می دهند ، ذات دیگری هم در بشر وجود دارد که فقط مربوط به عقل است و در اثر توازن عقلی است که شیئی ، نسبت به شیء دیگر ، سنجیده می شود و چنین اعمال و رفتاری را ، فقط با بررسی های ذهنی می توان بیان داشت و آنها را نسبت به یکدیگر سنجید؛ مانند اختلاف خوب و بد یا زشت و زیبا و ...

چنین شناخت هایی را می توان معمولا" به برداشتهای فلسفی نسبت داد، زیرا ادراک بشر نسبت به شناخت های محیط خارجی خود ، کامل نبوده و آنچه را که توسط حواس خویش درک می کند ، حقیقت آن به طور دقیق و قطعی و حتمی و یقین نیست . بلکه ادراک بشر ، در زمان حیات مادی وی نسبی است . کما این که اگر صدایی از دور به گوش چند نفر برسد؛ هر کس آن را بگونه ای درک خواهد کرد . فرضاً" یکی آن را به طور کامل می شنود و درک می کند و دیگری فقط صدا را می شنود ، ولی چیزی را درک نمی کند و یا نفر سوم ، فقط صدای مبهمی بگوشش می رسد و به همین ترتیب ، هر فردی نوعی برداشت ، از یک صدای مشخص و معین ، در یک زمان و مکان را ، خواهد داشت و یا این اگر چند نفر دست خود را در آب سرد یا گرمی بنمایند ، هر یک از آنها برداشتی نسبت به حرارت آن آب دارد و صدها نمونه مشابه که وجود حالت های مختلف را در افراد به اثبات می رساند . این اختلافات ، مربوط به قوه درک و تشخیص و شناخت هر فردی نسبت به دیگری است و می توان آنها را در حواس چشایی ، بینایی ، بویائی و لامسه و ... نیز مشاهده کرد و می توان این با واقعیات اختلاف ادراک در افراد را توسط تجربه های مکرر به دست آورد و اگر تجربه ای وجود نداشته باشد ، به طور یقین ، احساس قوی و وضعیفی هم تشخیص داده نمی شود .

اکثر حقایق و واقعیات غیر مادی نیز ، به همین نسبت توسط نیروهای عقلی و ادراک ، قابل فهم و تشخیص هستند و هر گونه شناختی را که در کاربرد برهان فهم





و درک قرار گیرد و بتواند از اصول عقلی و متافیزیک نیز تبعیت کند و با آن تطابق کاملی هم داشته باشد، می توان قبول کرد و بر حقیقت وجودی آنها نیز پی برد. هر یک از شناخت هایی را که نتوانند از اصول فوق پیروی و متابعت کنند، نادرست و غلط می دانیم. چون تمام مسایل بنیادی عالم از نیرو و قدرت های مافوق ادراک بشر، منشعب شده و آنها توسط نیروهای عقلی شناخته و از هم تمیز داده می شوند.

چنین حقایقی، کمتر از شناخت های تجربی و یا فیزیکی نیستند و در اصل به این نکته نیز باید توجه نمود که به علت عدم شناخت های کافی است که هنوز بشر نتوانسته این نیروها را به صورت علوم شناخته شده و تجربی در آورد و در اختیار جامعه خویش قرار بدهد، ولی آنچه مسلم است، روزی چنین علمومی که به عنوان اسرار خلقت و یا متافیزیک، هنوز به طور قطعی و کامل کشف نشده اند، جزو علوم تجربی در خواهند آمد و در اختیار استفاده همگان نیز قرار خواهند گرفت.

آنچه را که در عالم حیات می بینیم و آن را به عنوان ماده می شناسیم و از نظر ظاهری برخی از آنها دارای تحرک و بعضی بدون حرکت هستند، بشر به صورت جماد و نبات و حیوان تقسیم بندی نموده و گروهی از آنها را هم تا حدی شناسایی کرده است.

علاوه بر وجود ماده، در ماوراء کلیه این عناصر، واقعیات عالی تری بنام عنصر روح و عقل قرار گرفته اند و در اصل این دو عامل هستند که باعث به وجود آمدن ذات وجودی و قدرت شناسایی آنها می شوند و به هر یک از آنها شکل واقعی حیات و زندگی کردن را می دهند. زیرا بدون وجود روح و عقل، هیچ عنصر و یا ماده ای در عالم هستی وجود خارجی ندارد. در غیر این صورت پذیرش آنها از عقل به دور خواهد بود. یعنی در عالم هستی، علاوه بر حالت



تجربیی که از ماده به دست آمده است، نیروی عقلی و روحی نیز در آن وجود دارند که باعث شناخت حالت های مختلف تجربی مادی در اجسام و موجودات عالم خواهد شد.

این نیروی ذهنی و عقلی بشر است که به نسبت های مختلفی می تواند برخی از آنها را به صورت تجربی و بعضی ها را هم، به صورت عقلی بپذیرد. حال به این اصل توجه می نمائید که در حالت پذیرش عقلی، گاهی ماده می تواند اصل باشد و گاهی هم ممکن است اصل را تشکیل ندهد و اصل، عنصر دیگری باشد. یعنی زمانی که از روح صحبت به میان می آید، گاهی عقل قادر است آن را به سهولت بپذیرد. چون شناخت عقل، نسبت به ماده، از نظر ظاهری تقریباً کامل تر است. هیچ ماده ای بدون روح و یا عقل، در عالم وجود ندارد. پس هر ماده ای برای بقای ذات خود احتیاج به یکی یا هر دوی آنها دارد. حال اگر بشر را هم در عالم هستی به عنوان یک ماده مطلق بشناسید، با توجه به این که شکل ظاهری و جزء به جزء آن نیز از ماده های مختلفی تشکیل شده است، لذا این ماده هم می بایست صاحب روح و عقل برتری نسبت به کلیه مواد عالم باشد. از سوی دیگر نیز، می دانیم که ماده پس از زمان محدود و مشخصی، فناپذیر است. ولی روح ابدی و جاودانه می باشد. علم روحی جدید که امروزه قادر است با ارواح در گذشتگان تماس های ثمربخشی را برقرار سازد و حقایق حیات پس از مرگ را از آنها جويا شود، در این صورت روح، به طور حتم باید جاودانه باشد.

گفتم که وجود ذاتی بشر تنها از جسم مادی به وجود نیامده است و در اصل، ترکیب سه عنصر ذاتی به نام جسم و تن پوش و روح هستند که حیات را در او به وجود می آورند و هر کدام به تنهایی دارای شکل و حالت و ذات جداگانه و مخصوص به خود هستند و از عناصر و مواد جدا از هم تشکیل یافته اند.



جسم که از ماده مطلق است؛ پس از مرگ به همان ماده تبدیل می شود. ولی روح که در زمان انعقاد نطفه از عالم روحی و از طرف خداوند متعال به کالبد دمیده می شود، طبیعاً پس از مرگ هم می بایست به مبدأ اصلی خود که همان عالم کائنات است، مراجعت بنماید.

به طوری که ارواح از زندگانی پس از مرگ خود اطلاع می دهند، آنها می توانند اکثر ملکات زمان حیات مادی را تا زمان های مشخصی در خود حفظ کنند و با فرارسیدن مرگ و جدایی از ماده، تا مدت ها از وابستگی های مادی زندگانی زمان حیات خود مطلع باشند و شاید هم در شرایط خاصی، مدت ها پس از فرارسیدن مرگ در بین اقوام و آشنایان خود بگذرانند و از غم و شادی و حالت های وابستگی خود کاملاً مطلع باشند.

اکثر افراد، کسانی را که مرده اند و در قید حیات مادی نمی باشند، از بین رفته و ناآگاه از محیط می دانند. در صورتی که بر خلاف چنین تصوراتی، ارواح به مراتب از افراد زنده، آگاه تر و بیناترند و در این حالت، علاوه بر شناخت های ظاهری زندگانی مادی، از اسرار نهان و غم ها و یا شادی های آینده و بیان نشده کسان خود نیز باخبرند. زیرا جهان برخی از ارواح با کره زمین، حد و مرزی ندارد و ارواحی که هنوز به عوالم بالای روحی، دست نیافته اند و بالطبع دارای امواجی کوتاه، با سرعتی کم هستند اکثراً در حوالی کره زمین باقی خواهند ماند. چون این ارواح، به علت وابستگی های مادی و ماده پرستی، نتوانسته اند پس از مرگ از حیات مادی، دل بکنند و به عوالم روحی بیوندند و مدت های زیادی رادر عالم برزخ، یعنی حد فاصل عالم ماده و انرژی می گذرانند تا این که بر عقل روحی مسلط شوند و از آنجا به عالم روحی که از پیش برای آنها تعیین شده است، بروند.

چنانچه درجه ارتماش و سرعت موجی ارواح، پس از فرارسیدن مرگ تغییر



نمی‌کرد و همچنان برابر ارتعاشات موجی زمان حیات مادی باقی می‌ماند، به طور یقین همه می‌توانستند مردگان را به طور وضوح در اطراف خود و با چشم تن با حالتی جدیدتر مشاهده کنند و هرگز چنین تصویری را به ذهن خود راه نمی‌دادند که بین مرگ و حیات بشری، اختلافاتی وجود دارد. اکنون به دلیل وجود همین اختلافات امواج اثیری و مادی است که به سادگی قادر به رویت ارواح نیستیم. ولی بسیاری از ارواح، به صورت نامرئی در اطراف ما، در حال آمد و شد هستند، بدون این که اکثر افراد بشر، از چنین حقایقی آگاهی داشته باشند.

کلیه عناصر و موجودات عالم، از یک سری امواج گوناگون و مختلف تشکیل یافته‌اند که این امواج دارای اختلافاتی نسبت به یکدیگر هستند و همین اختلافات باعث شناخت عناصر و موجودات نسبت به یکدیگر می‌شوند. و حواس بشر، قدرت تشخیص و درک چنین امواجی را ندارد، ولی می‌تواند اثرات آن را بشناسد و شناخته‌های حسی خود را، به مخ انتقال بدهد و از آن طریق به عقل انعکاس بیابد و در عقل، قابل فهم و درک و تشخیص کامل شود و متقابلاً آن انعکاسات ادراکی را به مخ و سلسله اعصاب جهت اجرا و یا عکس‌العمل انتقال دهد.

زمانی که دامنه و سرعت این ارتعاشات موجی، بالاتر از ارتعاشات قابل درک و فهم بشر باشند، کسی نمی‌تواند این امواج را مشاهده کند و آنها را تشخیص بدهد. کما این که اگر پروانه‌ای را به گردش در آوریم متوجه می‌شویم که تمام پره‌های آن قابل رویت و درک و تشخیص هستند، ولی زمانی که سرعت چرخش پروانه را افزایش دهیم با ازدیاد سرعت، پروانه‌ها محو و از دید پنهان می‌شوند و در نهایت، زمانی فرا می‌رسد که پروانه‌ای در آن محل مشاهده نمی‌شود، ضمن این که می‌دانیم یقیناً یک عنصر مادی سفت و سختی در آن منطقه وجود دارد.



ولی اکنون به دلیل سرعتی که در چرخش آن وارد شده از انظار ناپدید گردیده و احتمالاً "گاهی اوقات سایه ای از آن خودنمایی می کند که وجود چنین شیشی را مشخص می نماید . با توجه به مثال فوق ، اینک می دانیم که منظور از سرعت و دامنه امواج چیست و اگر سرعت و دامنه امواج ضعیف باشند ، چگونه ممکن است ارواح را به سادگی مشاهده کرد؟

با شناختی که بشر، امروزه از ارواح به دست آورده است ؛ دیگر زمانی نیست که در گورستان ها و در زیر سنگ های قبر و یا خروارها خاک در جستجوی روح مردگان خود باشد و هر چند صبحی یک بار برای دیدن سنگ قبر رفتگان به قبرستان ها برود و به تصور خود ، حرف دل را با آنها باز گوید ،<sup>۱۰</sup> در صورتی که این عمل را در هر نقطه ای که بخواهیم می توانیم به صورت علمی و منطقی و حتمی ، انجام دهیم .

در هر زمان و مکانی که فردی تصمیم بگیرد ، با رفتگان خود تماس حاصل کند و حرف دل را برای آنها باز گوید ، معمولاً " ارواح با او تماس می گیرند ( در صورتی که ارواح تمایل به برقراری ارتباط داشته باشند و نیز در جهان سوم روحی قرار گرفته باشند ) و بجای این که خواسته باشند ، در گورستان ها به صورت یک طرفه ، درد دل خود را به سنگ های قبور بازگو بنمایند ، می توانند این تماس ها را به صورت دو طرفه و گفت و شنودهای روحی انجام بدهند و جواب سئوالات و شکوه های خود را نیز ، از ارواح بگیرند . زیرا مرگ افراد بشر ، در اصل باعث یک نوع دگرگونی حیات مادی ، جهت رسیدن به تکامل های بعدی روحی خواهد شد و رسیدن به مرحله مرگ ، خود یکی از مراحل اصلی نوامیس حقیقی حیات است ، نه نابودی و نیستی . از آن زمان به بعد روح هر کسی سمی دارد تا کوتاه ترین مسیرها را ، برای رسیدن به رستگاری خود

۱- مراجعه شود به سوره ناظر آیه ۲۲



## برگزیند .

حال با توجه به این که می دانیم پس از مرگ ، به جهان جدید و ناشناخته ای قدم خواهیم گذارد که تمام قوانین آن با قوانین عالم خاکی ما ، مغایرت دارند، آیا نمی بایست اطلاعات وسیع تری را در مورد آن عالم قبل از مرگ کسب کرده باشیم و بدانیم که چگونه و به کجا سفر خواهیم کرد ؟

تمام افراد بشر، با برقراری تماسهای روحی ، با ارواح مترقی و تکامل یافته ، می توانند کلیه اطلاعاتی را که درباره جهان پس از مرگ نیاز دارند ، شخصا از خود ارواح ، به صورت رایگان و بسیار ساده و آسان بپرسند و برای کسب چنین اطلاعاتی ، نیازی به وجود مؤسسات بزرگ روح شناسی و یا وسایل پیشرفته علمی و ... ندارند ، بلکه با ابزاری بسیار سبک و مقدماتی مانند یک مداد و یک برگ کاغذ ، همراه با شناخت و درک روحی، هر فردی می تواند در هر محل و زمانی با عزیزان خود تماس برقرار کند و از حقایق ذات وجود و شناخت عوالم روحی باخبر شود .

حال با شناختی از حقایق روحی ، به حالت و احساس و درک خود مراجعه می کنیم ، تا بدانیم که آیا ادراک و فهم بشر همیشه حقایق را بر ما می نمایانند و در شناخت و قضاوت های خود اشتباه نمی کنند و آنچه را که بشر درک می کند ، تمام آنها جزو واقعیات حیات هستند ؟

از نظر فلسفی و منطق ، ادراک بشر ، از دو حالت جداگانه تشکیل شده است که هر یک از این حالت ها ، باعث احساس و شناخت می شوند ، آن دو عبارتند از : منطق و ادراک بدیهی و منطق و ادراک نظری . منطق و ادراک بدیهی درباره حالات و موجودیت هایی بحث می کند که حقایق آنها ، به طور خودبه خود ، واضح و آشکارند و کسی نمی تواند وجود آنها را انکار کند و یا شک و تردیدی را در مورد وجود آنها به خود راه بدهد و اگر فرد جاهلی نیز بخواهد در برخی از



مواقع ، حقایق آن را نادیده فرض کند ؛ پس از مدتی اجباراً آن را می پذیرد . زیرا خود آن شخص ، روزی بر غلط بودن ادعای خود واقف می شود و آن را می شناسد . مانند آفتاب که دلیل آن وجود روز است و یا حقیقت شیرینی که در ذات نیشکر نهفته می باشد و هزاران مثال دیگر . ولی منطق ادراک نظری را فقط توسط فلسفه می توان شناخت و در نهایت به آن دسترسی پیدا کرد . یعنی شناخت آنها احتیاج به مقدماتی دارد که برای شناسایی آن ، هر فردی می بایست اطلاع کامل و آگاهی از آن شیء یا مطلب داشته باشد . البته باید به این اصل ، واقف باشیم که مفاهیم نیروهای متافیزیکی ، مانند مفاهیم فیزیکی که به صورت عقلی و نظری هستند ، نمی توانند به صورت حالت های عینی ، به سادگی قابل درک و رؤیت باشند . بلکه چنین حقایقی را باید در اثر شناخت کیفیت برخی از عناصر و یا موجودات شناخت ، نه از ظاهر آنها .

زمانی که فردی مطلبی را درک کرد ، مرکز فراگیری ذهن ، از آن ادراک مفاهیمی را اخذ خواهد کرد که با تطابق دادن یافته های ادراکی خود ، می تواند آنها را انطباق بر قدرت ذاتی عقل خود نماید و سپس آن مفاهیم را درک کند و یا بشناسد . برای مثال ، ما اراده خود را با علم حضوری می شناسیم و از وجود آن در ذات خود ، آگاه می شویم ، یعنی به این تشخیص می رسیم که نیروی دیگری به نام اراده ، در « من » وجود دارد و یا « من » قدرت آن را دارم که صاحب اراده باشم و هر وقت بخواهم اراده را در خود به وجود می آورم ، نه این که اراده قدرت به وجود آوردن من را داشته باشد . پس به این نتیجه می رسیم که اراده در ذات بشر ، به صورت وابسته عمل می کند ، نه عامل . یعنی اراده معلول عامل است .

پس هر جایی که با مفهوم معلول مواجه شدید ، باید بدانید که یک علت هم در اصل وجود داشته ، تا معلول به وجود آمده است ، یعنی هر عنصر و یا موجودی نیاز به علت دارد ، تا به وجود آید . لذا تمام عناصر و موجودات عالم ، جزو



معلول هستی به حساب می آیند. خواه این عنصر و یا موجود، یک وابسته مادی باشد یا یک پدیده روحی.

چنین بیاناتی، گرچه از مفاهیم ذهنی و ادراک نظری به وجود می آیند، ولی از آن جهت که از نظر ادراکات بدیهی، از یافته های واقعیات نظری هستند، نمایانگر روابط عینی از وجود روح می باشند و قدرت روحی می تواند این دو حالت را در بشر به یکدیگر ربط دهد و مفاهیم ادراک نظری را، به صورت منطقی و ادراک بدیهی در آورد، تا فلاسفه بتوانند از حالت های نظری و عینی، به حقایق بدیهی دست بیابند و آن را بپذیرند. زیرا همیشه واقعیات مادی، قابل شناخت تجربی و گاهی هم علمی هستند. ولی حقایق غیر مادی را به صورت تجربی نمی توان شناخت و باید با آنها برخوردی تعقلی نمود.

در اصل، شناخت هر دو عامل، نیازمند به دانستن برخی از اصول عمومی متافیزیکی هستند و معیارهای شناخت اوهام و خرافات، از واقعیات حیات همان قدرت های ادراک بدیهی می باشند. یعنی هر نوع شناختی را که بتوانیم در چهار چوب ادراک و برهان عقلی خود قرار دهیم و اصول سایر شناخت هایی را که به دست آورده ایم، از نظر عقلی و متافیزیکی، با آن منطبق نمائیم، تمام برداشت هایی را که در چنین حالتی به دست می آوریم، جزو حقایق شناخت و ادراک ما محسوب می شوند و عملکرد آنها از نظر عقلی، کاملاً درست و صحیح است و اگر چنین انطباقی را نتوانیم به وجود بیاوریم، راه خطا و نادرست رفته ایم. در نهایت، به این حقیقت می رسیم که تمام مسائل ریشه ای عالم خاکی که روزانه با آنها مواجه هستیم، از نیرو و قدرت های متافیزیکی و اسرار نهان سرچشمه گرفته اند و تمام آنها از نظر عقلانی به گونه ای برای ما شناخته شده هستند و ارزش چنین شناخت هایی، هرگز کمتر از شناخت های تجربی و عملی نخواهند بود. چون همیشه از شناخت های عقلانی است که به شناخت های





علمی، راه می یابیم.

از مباحث فوق متوجه می شویم که وجود روح از نظر فلسفی، امری متیقن و حتمی می باشد و از نظر عقلی، کسی نمی تواند آن را انکار کند. دانشمندان روح شناس، در سراسر جهان و از هر ملیت و قومی، همگی این حقیقت را به گونه ای ثابت کرده اند که روح همواره در تمام ادوار حیات خود، با جسم سیال دیگری به نام تن پوش (پریسپری) هم نشینی دائم دارد.

این عنصر که به منزله قالب یا غلاف روح است و تمام ملکات را در خود حفظ و نگاهداری می نماید و از سوی دیگر، برای محافظت و ترمیم جسم مادی ضرورت کاملی دارد، ضمن این که روح را در خود نگاه می دارد، گاهی هم طی شرایطی روح قادر است، توسط این عنصر، قوه عامل خود را به عرصه ظهور بگذارد و شخصیت مادی (در برون فکنی و دو بعدی و ...) زمان حیات خود را به شکل تجسد مادی بنمایاند، به طوری که هیچگونه شک و ابهامی درباره وجود و بقای روح بجای نماند.

نکته مهم این است که وقتی روحی به امر خداوند متعال برای به وجود آوردن بشر جدیدی به نطفه دمیده می شود، در این هنگام، تن پوش اعمال و فعالیت های بسیاری را از خود بروز می دهد. تا این که کالبد مادی همان بشر را به وجود آورد و روح بتواند به تدریج در آن کالبدی که تازه به وجود آمده است، به تدریج جای گیرد. اکثراً این آمادگی ها را تن پوش تا سن هفت سالگی افراد بشر به وجود می آورد، تا این که روح به طور کامل بتواند در قالب تن پوش جسم مادی خود جای گیرد و تکامل جدیدی را شروع بنماید و پلئه دیگری از نردبان ترقی را ببیماید، تا روزی فرا رسد که این روح لیاقت رسیدن به ذات اصلی خود را داشته باشد.



چنانچه بخواهیم بدون تمصب های قومی و ملی و مذهبی، قدری واضح تر به حقیقت تکاملی روح افراد بشر توجه نماییم، حالت های فراوانی را در جوامع خود مشاهده می کنیم که تمام آنها نوعی دلیل بر وجود تکامل روح افراد است. فرضاً در خانواده های مختلف، به وضوح شاهد این مطلب هستیم که اکثریت فرزندان آن خانواده دارای مشخصات و مختصات ظاهری از پدر و مادر خود می باشند، یعنی از نظر وراثت مادی، مشابهتی کم یا زیاد، با والدین خود دارند. ولی کمتر اتفاق می افتد که حتی یکی از آن فرزندان، خو و خصلت های کامل روحی پدر و مادر را به ارث برده باشند و هر یک از آنها دارای حالت های روحی جداگانه و مخصوص به خود هستند.

حتی گاهی اتفاق می افتد که این حالت های روحی، کاملاً مغایر با روحیه والدینشان می باشند. با توجه به شناخت چنین حقیقتی از نظر عقلی و فلسفی در می یابیم که این فرزندان هیچگونه وراثت روحی ای را از والدین خود به ارث نبرده اند. چون روحی که در زمان انعقاد نطفه در رحم مادر حاضر شده و ضمناً موجب ترکیب دو تخمک نر و ماده شده است: «اولاً» قبلاً در عالم دیگری وجود داشته، ثانیاً این روح هیچگونه نسبتی با این پدر و مادر ندارد، ثالثاً هر روحی برای خود مستقل عمل می کند، حال این روح می تواند فرزند باشد یا پدر و مادر، رابعاً این فعل و انفعالات روحی به امر و خواست خداوند یکتا صورت می گیرند.

گاهی اتفاق می افتد، فردی به محل جدیدی وارد می شود و برای اولین بار است که به این شهر یا کشور سفر نموده. ولی پس از رسیدن به آنجا، محل جدید بنظرش آشنا جلوه گر می شود و در بعضی مواقع اطلاعاتی را از آن محل و حتی ساختمان بیان می نماید که این امر باعث شگفتی و تعجب همگان می گردد.



وقتی که به علت بروز چنین حالت هایی از نظر عقلی و فلسفی می نگریم ، پی به وجود یک نوع حالت از تکامل روحی می بریم و این حالت مؤید یک دوره تکامل جدید است که سرنوشت این فرد را برای بار دیگر ، به این نقطه کشانیده است ، تا محل زیستن یا مشاهدات تکامل قبلی خود را مجدداً ببیند و از آنجا اطلاعاتی را در اختیار دیگران قرار دهد . البته یک مطلب دیگر هم در مورد مشاهده محل هایی که آن فرد قبلاً به آنجا سفر نکرده ، ولی اطلاعات صحیحی را از آن مکان بیان می کند ، وجود دارد و آن هم به دلیل سفر روح بشر در زمان خواب به آن نقاط می باشد .

زمانی که فردی می خوابد ، روح وی از جسم مادی او جدا می شود و روح در زمان جدایی از جسم مادی ، دارای دو هدف می باشد که در ذیل به آن اشاره شده است :

یکی هدف اصلی و دیگری هدف فرعی .

هدف اصلی روح در زمان خوابیدن افراد این است که جسم مادی غذای خود را از عالم ماده به دست می آورد ، تا کسب انرژی نماید و روح هم برای کسب انرژی به عوالم روحی که اصل آن از آنجا می باشد ، سفر می کند که عمدتاً در این حالت ، روح با ضمیر ناخودآگاه افراد همراه است ، به همین دلیل هم کمتر اتفاق می افتد که افراد پس از بیداری خاطره ای از این جابجایی های روحی را به خاطر داشته باشند . ولی در هدف دوم ، زمانی که روح توانست انرژی ادامه حیات خود را برای روز بعد از عوالم روحی کسب نماید ، به سیر و سفرهای دیگری در مسیر می پردازد که در این مسیرها ، گاهی ضمیر آگاه نیز همراه روح است و اطلاعات و مشاهدات خود را صبح روز بعد برای جسم مادی که این ضمیر به آن تعلق دارد ، باز می گوید . ( ضمیر ناخودآگاه در اختیار روح و تن پوش است . ولی ضمیر آگاه در اختیار جسم مادی می باشد ) .



درباره شناخت دیگری که از حالت های تکامل روحی می توان مشاهده نوانغ و اطفال عجیب و غریبی که هر چند گاهی پا به عرصه وجود در عالم حیات مادی می گذارند ، یاد کرد . زیرا ارواحی که از طرف کائنات در زمان نزدیکی ها جهت ترکیب اوول و اسپرماتزوئید فرستاده می شوند ، دلیل ندارد که فقط از ارواح کره زمین باشند . این روح به امر خداوند متعال است و روح تمام افراد بشری که در کائنات زندگی می کنند ، در اختیار دست توانای او می باشد و هر زمانی که خالق صلاح بداند ، یک روح مترقی را از سایر کرات سماوی ، برای هدایت و راهنمایی های علمی ، مذهبی و ... به کرات دیگر می فرستد ، تا افراد آن کره را که در اثر مرور زمان و کسب فضایل ، لیاقت تکامل بیشتری یافته اند ، راهنمایی و ارشاد نماید ، به همین علت هم دانشمندان مشهور جهان خاکی ، در هر قرنیش از تعداد انگشتان یک دست ، در این جهان ، مشاهده نشده اند و اگر هر روز و ماه و سال یک دانشمند ، در این کره خاکی پا به عرصه ظهور می گذاشت ، علم و تکنولوژی نمی توانست پیشرفتی داشته باشد . چون هر کسی ، نظر دیگری را نغز می کرد و در نتیجه علم و دانش توقف می یافت و یا این که در حال گردش به دور خود بود . فرضاً مدتی که انیشتن در جهان خاکی زندگی می کرد ، قبلاً" ادیسون یا سایر دانشمندان دیگر ، راه را برای عملی کردن علوم وی هموار کرده بودند . در آینده دانشمندی پا به عرصه حیات مادی ، در کره خاکی می گذارند که علوم و کشفیات انیشتن ، راه را برای ادامه علوم آنها همواره کرده باشد .

قضایای فوق و مشابهات فراوان دیگری که نیازی به ذکر تمامی آنها نیست ، این حقیقت را آشکار می سازد که تکامل روحی بشر ، امری حتمی است و خلقت از به وجود آوردن این تکامل های متوالی ، هدف خاص دارد که مربوط به اصل وجود خلقت می باشد ، نه خواست و نیازهای افراد بشر و دلیل بارز آن هم افراد مختلف با حالت ، اخلاق ، روحیه ، ثروت ، سلامت ، شعور ، معیشت ،



شغل، رسالت، غرور، پستی، ذلت، لذت، خودخواهی، گذشت و... است که در تمام سطوح این کره خاکی در بین کلیه اقوام و ملل وحشی و مترقی و... مشاهده می‌شوند، در غیر این صورت می‌بایست در این عالم خاکی، کشور یا قومی مشاهده می‌شد که تمام آنها دارای خو، خصلت اخلاقی، رفتاری، کرداری و مشابهات دیگری چون یکدیگر باشند. ولی امروزه نمی‌توانیم اجتماعی را در هیچ نقطه‌ای از کره خاکی بیابیم که تمامی افراد آن از هر نظر با هم برابر و یکسان باشند.

همانگونه که قبلاً بیان گردید، اگر افراد بشر، علم و منطق و شناخت حقایق را، پیشوای خود قرار دهند و بخواهند در زمان زنده بودن خود، به وجود و بقای روح و تکامل آن پی ببرند، به سادگی می‌توانند با همین علم محدودی که تا امروزه بشریت کسب کرده است، عالم خود را از نظرهای مختلف منجمله فلسفی بشناسند و به قدرت ذات پروردگار پی ببرند و بدانند که او است این تکامل‌ها را برای ادامه مسیرهای خلقت در نظر گرفته و تا عالم کائنات وجود دارد، این تکامل‌ها نیز مسیر خود را طی خواهند کرد.

ارواح در هر دوره تکاملی خود، رو به بهبود و نیکی، گرایش می‌یابند و به عقب و پستی، رجعت نمی‌نمایند و این تکامل در مسیرهای بهبودی را تا جایی ادامه می‌دهند که لیاقت رسیدن به عالم خداوند متعال را داشته باشند تا این که بتوانند روزی به اصل ذات خویش پیوندند.

در مورد تکامل روح افراد بشر، شایسته است که نظریات برخی از دانشمندان و روح‌شناسان و قبایل کشورهای مختلف جهان را که از نظر شخصی یا مذهبی به رشته تحریر در آمده‌اند، بخوانیم، از آن جمله به نوشته‌های (گابریل دالان GABRIEL DELANNE در کتاب عود ارواح) توجه خوانندگان گرامی را جلب می‌نمایم، به این اصل توجه بنمایند که «اصل تکامل روحی» تنها نظر



روح شناسان جهان نبوده، بلکه تمام رسولان و فرستادگان خداوند بر روی زمین، در تمام ادیان این حقیقت را به گونه ای به امت خود گوشزد کرده اند، تا آنها را از حقیقت حیات زندگانی پس از مرگ و جاودانگی روح، آگاه سازند.

هدف آنان این بوده که در مرحله نخست دستورات وحی الهی را به همگان بگویند و در ثانی آنها را، در زمان زنده بودن، به زندگی پس از مرگ و جاودانگی روح، آگاه نمایند، تا افراد بشر به خداوند یکتا ایمان آورند و از عقوبت روحی خویش پس از مرگ بترسند و موجب آزار و ناراحتی دیگران نشوند.

قدیمی ترین مللی که در دنیا به وجود و بقا و تکامل روح، معتقد بوده اند، آسیائی ها می باشند، به همین علت هم کتاب هایی که از نیاکان این منطقه به دست آمده، راهگشای اروپائیان و آمریکایی ها، در مورد شناخت وجود و بقای روح گردید که نتیجتاً «علم روحی جدید» در اواخر قرن نوزده و بیست، توسط اروپائیان شناخته شد و خود را از پیشگامان این علم که در اصل مادر کلیه علوم جهان می باشد، می دانند.

در برخی از کتب هندی مانند «بهاواتا BHAGAVADA GITA و VEDA ودا» آمده است که (روح بشر متولد نمی شود و هرگز روح نمی میرد. این روح در ایام قدیم هم تولدی نداشته است. روح بدون ابتدا و انتها می باشد و روح ازلی است. روح تجدید ولادت ندارد. چنانچه بدنی را بکشند، او کشته نخواهد شد. پس چگونه ممکن است کسی که روح را شناخت و بقاء ابدی او را دریافت، به قتل کسی یا به قتل خود مبادرت کند؟

همانگونه که لباس مندرس و مستعمل را از تن بیرون می آورند و لباس نو می پوشند، روح هم در زمان مرگ لباس کهنه و مندرس خود را ترک می کند و لباس جدیدی می پوشد. «من، چندین بار تولد یافته ام تو نیز همین طور. منتها من تمام آنها را به یاد دارم. ولی تو آنها را فراموش کرده ای.»



در بیان قسمت کوچکی از کتاب های فوق ، توجه می نمائید که پیروان آن مسلک معتقد به وجود و بقا و تکامل روح بوده اند و تکامل آن را در اثر تعداد تکامل های مختلف می دانسته اند .

« هرودوت HERODOTE » که بزرگترین مورخ تاریخ ، تا این زمان لقب گرفته است ، معتقد بود ، که امکان دارد ارواح طیبه و پاک ، در سایر ستارگان آسمانی ، نیز متولد و تکمیل شوند و او از طرف روحانیون ایرانی نیز نوشته است که آنها اظهار می دارند : انتقال ارواح در مسیر سماوی ، به ترتیب مرموزی است ، مانند نردبان یا پلکان هفت پله ، که هر پله اش از یک فلز مخصوصی به قرینه هفت سیاره به وجود آمده و ایام هفته نیز ، هر روزش منتسب به یکی از آن سیارگان است و طوری هم مرتب شده اند که مخالف با ردیف معمولی است ، یعنی زحل - مریخ - مشتری - عطارد - زهره - ماه - خورشید .

فیثاغورث ، اولین کسی بود که پس از مسافرت هایی به مصر و ایران ، معتقد به وجود تکامل روح گردیده بود و سپس این عقیده را وارد فرهنگ یونان کرد ، منتهی بیان آن را به دو طریق خاص اظهار داشت :

« یکی برای افراد خاص و کسانی که جزء حوزه او بودند و دیگری برای عوام که رفته رفته این عقیده موجب نظریه تناسخ چون شد و عوام را به خطای فاحشی انداخت که روح بشر ، ممکن است در قالب حیوانات عود نماید . »

قسمت اول که از اصحاب و اعضاء خاص بودند ، کاملاً عقیده داشتند که ترقی ارواح تدریجی و پیوسته ، رو به تکامل و تمالی می باشد و بدون این که از مقام خود تنزل کند یا به رتبه پست تر از رتبه ای که داشته است ، وارد گردد ، به سیر تکاملی خود ادامه می دهد . ولی برای طبقات عوام که لیاقت و استعداد و فهم و درک کافی نداشتند ، این طور گفته بود که ، ارواح پست ، بدکار ، مرتبه دیگر در قالب حیوانات ولادت خواهند یافت . یکی از شاگردان فیثاغورث این حالت



را برای عوام چنین بیان کرده بود . ( نظر به عقیده تناسخ‌یون ، بایستی یک عقوبت موقتی ، برای ارواح قائل بود . زیرا در این نقل و انتقالات ، ارواح مردان ترسو و جیون ، بعد از مرگ جسم مادی به بدن زنان حقیر و بدبخت منتقل می‌شوند و ارواح جانی و قاتل ، در قالب حیوانات وحشی در می‌آیند ، تا در آن دوره زندگی مجازات اعمال و کرده های خود را بچشند . ارواح افراد شهوانی و بی عصمت ، در قالب خوک و گراز تجدید حیات می‌کنند و ارواح اشخاص عیاش و بوالهوس ، در لباس طیور و ارواح مردمان تنبل و بیکاره و جهال و مجانین ، به صورت حیوانات بحری در می‌آیند ) .

افلاطون نیز عقیده پیروان فیثاغورث را درباره اعاده و تکامل روحی ، تصدیق داشت و علاوه بر آن در کتاب فدن PHEDON ، این پایه را بر مبنای دو دلیل استوار دانسته است :

” اول این که مرگ به حکم طبیعت ، قائم مقام یا زائیده شده از حیات است و البته به دلایل منطقی باید قبول کرد که حیات هم قائم مقام یا زائیده شده از مرگ ، می‌باشد . زیرا که هیچ چیز از هیچ تولد نمی‌یابد ، به علاوه تمام موجوداتی را که مشاهده می‌کنیم ، می‌میرند .

دلیل دومی را که فیلسوف مشهور می‌آورد ، مسئله تذکر می‌باشد . زیرا یاد گرفتن ، همان به خاطر آوردن است . می‌گوید : « اگر روح ما بخاطر بیاورد که قبل از ورود به بدن مادی ، حیاتی داشته ، چرا باور نکنیم که پس از ترک همان بدن ، متوالیا” به بدن های آتیه وارد نشود . »

گذشته از تمام گفته های فوق ، افلاطون یک نکته مهم دیگر را نیز ، خاطر نشان کرده و می‌گوید : « ارواحی که خود را از جمع نواقص مبرا ساخته و به حقیقت تقوا رسیده اند ، مقدس شده و دیگر به زمین مراجعه نخواهند کرد . ولی قبل از حصول به این مقام و وصول به همچون درجه ای عالی ، مدت هزار سال در





« حادث » HADES متوقف می شوند و هنگامی که باید اعاده به اینجا نماید ، جرعه ای از آب « لته LETHE » می نوشند تا این که خاطره های سابقه و موجودیت های گذشته ، از نظرشان محو و نابود شوند .»

« پلوتن PLOTIN » - مقدم بر همه کس ، هزاران بار در تألیفاتش که موسوم به ( انه دا ENNEADE ) است ، این قضیه را تشریح نموده و می گوید : « عقیده تکامل روح افراد ، از قدیمی ترین معتقدات و تحمل عقوبت هایی در دوزخ های تاریک خواهد بود و پس از آن مجاز می باشد که هر گاه ، روحی مرتکب خطایی شود ، محکوم به مجازات و تحمل عقوبت هایی در دوزخ های تاریک گردد و پس از آن مجاز است که در بدن جدیدش وارد شده و از عهده امتحانات بعدی برآید .»

در کتاب نهم ، از دوره دوم تألیفاتش ، افکار برجسته او را در عبارت زیر می توان دریافت . ( قدرت کامله ای را خدایان ، به هر یک از ما عطا می فرماید ، قسمتی که شایسته و موافقت با ادوار گذشته و موجودیت های سابقه ما داشته باشد ) .

پیروان افلاطون و فیثاغورث ، به وجود جهنم ابدی ، معتقد نبوده و می گوید : « تمام ارواح به واسطه جدیت شخصی در عوالم روحی ، خود به آموزش آخرین نایل آیند و این خود ، یک عقیده بسیار عالی است که افراد بشر را تحریک می کند ، تا به میل خویش ، معایب و شهوات و خواست های نفسانی و رذیلانه را از خود دور سازند و به تدریج به سوی سرچشمه سعادت و ترقی و تعالی راه یابند .

« ژامبلیک JAMBLIQA » ، اصول عقاید خود را نسبت به تکامل روح بشر چنین بیان داشته است . ( عدالت خداوند ، با عدالت بشر تناسب و تشابهی ندارد . زیرا که بشر عدالت را از مناسبات مستخرجه زندگانی فعلی و اوضاع



کثونی ایجاد نموده و آن را می شناسد . ولی خداوند متعال ، عدالت را بر مبنای مناسبات موجودیت های متوالی و حیات دائمی بشر تدوین فرموده است . مانند رنج و زحمت هایی که به وی وارد می آید ، غالباً ، در اثر عقوبت و خطا و جرائمی می باشند که روح ما ، در حیات های گذشته مرتکب شده و خویش را مقصر نموده است . حال که علت آن ، بر ما معلوم نیست و خداوند ، سابقه آن را در نظر ما محفوظ و مکتوم داشته ، نباید حالات و زندگانی خود را به نقص عدالت خداوند متعال نسبت دهیم و یا آن را با عدالت تدوینی خویش بسنجیم و مقایسه کنیم ) .

« سنت ژاک SAINT JACQUES » که یکی از حواریون حضرت مسیح ( ص ) است می گوید : ( الی ، ELIE ، در مراتب وجودی ، با ما تفاوتی نداشته ، همان تکالیف و مقدراتی که برای او بوده ، عیناً برای ما هم همان ها کاملاً مقرر بوده است ، منتهی وقتی که روح او در دنیا آمد ، به واسطه دوره زندگی قبلیش ، به یک درجه عالی و کمالی رسیده بود که این مرتبه ، البته رتبه عالی و شامخ تری را ، دارا می گردد ) .

عقیده تجدید حیات یا تکامل های روحی ، در « تورات » با یک طرز مستوری بیان شده است . ولی در « انجیل » خیلی روشن و ساده تصریح و به سهولت قابل درک می باشد . از مباحث ذیل می توان یقین حاصل کرد که زندگانی پس از مرگ از نظر « حضرت مسیح ( ص ) » وجود داشته است .

ملت یهود ، علی الظاهر رجعت « الی » را به دنیا قبل از تولد حضرت مسیح می دانستند و به همین علت هم در « انجیل » تصریح دارد و معتقدین حضرت عیسی ( ص ) از رجعت « الی » سؤال نمودند ، در جواب می فرماید : ( « الی » سابقاً آمده است و مردم او را نشناخته اند و به دلخواه خود با او رفتار کردند ) . انجیل نویس مزبور می گوید : شاگردان و حواریون حضرت عیسی ، در زمان



شنیدن این پاسخ، چنین درک نموده اند که مقصود از « الی » که حضرت عیسی می فرماید: ژان JEAN بوده است .

زمانی که در مورد کور مادر زادی که گدایی می کرد، از حضرت عیسی راجع به آن مرد سؤال می شود، آیا ارتکاب معاصی این مرد یا والدینش سبب شده که او کور متولد گردد؟ .

از این سؤال کاملاً مشخص می شود که همراهان حضرت عیسی به دوره زندگانی دیگری معتقد بوده اند که تصور ارتکاب معاصی برای او، قبل از ولادت نموده اند و حضرت عیسی هم بدون این که از سؤال آنها تعجب نماید یا بخواهد آنها را در اشتباهی که فرو رفته اند، بیرون بیاورد، یا خود را عاجز از تصحیح خبط آنها بداند، جواب می دهد .

( کوری این مرد به واسطه ارتکاب معاصی او یا به علت گناهان ابوینش نیست، بلکه جهاتی دارد که باید آن را مربوط به قدرت کامله الهی دانست )  
در کتاب مقدس مسیحیان، « انجیل » آمده است که « سنت ژان SAINT JEAN » و « نیکو دم NICODEME »، حقایقی را درباره تکامل روحی و حیات مجدد بشر در روی کرات مادی از حضرت عیسی سؤال می کنند و در جواب چنین پاسخ می دهد:

« البته، البته، به طور تحقیق به شما خبر می دهم، احدی نمی تواند وصل به مبدأ شود، مگر این که، تجدید زندگانی حاصل کند . »  
« نیکو دم » درست ملتفت معنای این مطلب نمی شود و مجدداً سؤال می کند .

چه می فرمائید؟

آیا ممکن است یک شخص که به سن پیری رسیده است، دوباره در رحم مادر خود قرار گیرد و مجدداً متولد شود؟ .



حضرت عیسی در جواب وی می فرماید :

( البته ، البته ، من به شما می گویم ، اگر کسی تجدید حیات نکند ، ممکن نیست بتواند داخل حوزه سلطنت خدائی شود . شما ایدا" تعجب نکنید از آنچه که به شما خبر می دهم ؛ شما هم باید دوباره متولد شوید و حیات مجددی به دست آورید . روح ، آرزومند جایی است که مناسب او است . شما هم حس می کنید . ولی نمی دانید از کجا آمده و به کجا می روید ) مجددا" از حضرت عیسی سؤال می شود :

آخر چگونه این قضیه عملی و ممکن است ؟

حضرت در پاسخ جواب می دهد :

( شما هم که علما و دانشمندان بنی اسرائیل هستید ، این مسئله را نمی دانید ؟ )

این قسمت آخر از جواب حضرت عیسی مشخص می کند که برای او اسباب تعجب شده بود که چگونه ممکن است ، علما و دانشمندان بزرگ یهود ، در این باره شناختی کافی نداشته باشند و به تکامل روح بشر ، معتقد نباشند ، حال آن که در آن زمان ، به متور فکرهای قوم یهود ، تعلیم های روحی و شناخت برگشت تکاملی روح بشر آموزش داده می شده است .

این تعلیمات سری ، که از عوام مستور بود و به گروه خاصی از علما و دانشمندان آموزش داده می شد ، در کتاب « کابال KABBAL » به طور کامل مندرج و مضبوط است و در آن مسئله بقاء روح و زندگانی های متوالی تکامل و تکرار مسکونی در عالم ، کاملاً" تشریح شده . تمام این کلیات در کتاب دیگری به نام « زهار ZOHAR » به مساعی « سیمون بن جوکای SIMEON BEN JOCHAI » در سال ۱۲۱ مسیحی تدوین یافته و در اواخر قرن سوم میلادی ، کتاب مزبور ، در اروپا معرفیت خاصی به دست آورد .



« سنت ژرم SAINT JEROME » درباره تولد دوباره یا تکامل روحی می‌گوید: مسئله انتقال ارواح، مدت‌ها مانند یک حقایق سری و مطالب محرمانه، به برگزیدگان و خواص دینی، تعلیم داده می‌شد و روی هم رفته، این عقاید گرچه از طرف هیئت روحانیون مردود شناخته شده بود، ولی در کلیساها و معابد، به وسیله صاحبان ذوق سلیم و در طبقه فیلسوفان، بدستگیری طلاب، علوم مخفی تعلیم داده می‌شد و این حقایق مانند مرموزات، از این به آن می‌رسید.

« گلوا GAULOIS » را در اصل اجداد فرانسویان می‌توان دانست و آنها پیرو مذهب، « دروئیدها » بودند، این اقوام ضمن این که اعتقاد کاملی به وجود و وحدانیت خداوند متعال داشتند، معتقد به زندگانی‌های متوالی تکاملی بشر نیز بوده‌اند. آنها در تعلیمات خود، ارواح را به سه طبقه عمده تقسیم بندی کرده بودند.

۱- ارواحی که وظایف مرجوعه را انجام می‌دهند و خود را به ذات اصلی خویش، یعنی به خداوند می‌رسانند.

۲- ارواحی که به طی طریق، سعادت مشغول هستند و در یک محل خاصی متوقفند.

۳- ارواحی که هنوز مراحل ابتدائی خود را کاملاً نیپیموده‌اند. زمین و سیارات ما را، جزو همین مراحل محسوب کرده‌اند و آنها زمین را در اصل، یک معبری برای ارتقاء به عوالم عالی‌تر بالا تصور کرده‌اند. قیصر روم درباره تکامل روح بشر چنین می‌گوید: « عقیده‌ای که همیشه به دنبال بحث و شناخت آن بوده این است که ارواح، همیشه باقی هستند و هیچ وقت فنا نمی‌یابند و پس از مرگ جسم مادی افراد بشر، روح از بدنی به بدن دیگر مشابه انتقال می‌یابد.»



« تالی ازن TALIESIN » درباره موجودیت و بقای روح چنین بیان می‌دارد؛ که من افعی با نقش و نگاری بودم در کوهستان، سپس ماری شدم در دریاچه، بعداً زن مغنیه شدم و اینک کشیش، از ابتدائی که عابر این مسیر شده‌ام، مدت‌ها گذشته، در صدها کرات خوابیده‌ام و در صدها جرگه عضویت داشته‌ام.

در قرون وسطی عقیده روح شناسان درباره تکامل روحی و تکرار ادوار زندگی، به کلی پوشانده و مستور باقی مانده بود. چون از طرف روحانیون مذهبی که قدرت اجتماعی را به دست گرفته بودند و کمال اقتدار را داشتند، این تعلیمات و اظهارات به صورت مخفیانه صورت می‌گرفت. زیرا با شناخت حیات پس از مرگ و وجود روح، افراد دیگر توجهی به گفته آنان نمی‌نمودند و روحانیون از قدرت خود نزول می‌کردند. گروه خاصی وجود داشتند که این حقایق را به صورت سینه به سینه به یکدیگر انتقال می‌دادند، تا این علم به دست فراموشی سپرده نشود، تا روزی که بتوانند حقایق روحی را به طور واضح و آشکار و آن‌گونه که در کتب ادیان وجود دارد و خداوند متعال به حقایق وجودی آن اشاره فرموده است، بدون ترس و وحشت و خارج از هر گونه تعصبی به همگان بگویند.

از اوایل قرن هفدهم به بعد دانشمندان و روح شناسان عالم، بخصوص اروپائیان با آزادی افکار و گفتارهای نسبی که به افراد جوامع بشریت داده شده بود شناسانیدن این حقیقت حیات بشر که در اصل تکامل روحی است را در سراسر جهان به درجه اعلای خود رسانیدند و دانشمندان فراوانی اقدام به نوشتن کتاب‌های روحی و کشف حقایقی نمودند که شنیدن هر یک از آنها، به نوبه خود کاملاً حیرت‌انگیز است.

فیلسوف بزرگ قرن هفدهم « لب نیز LEIBNIZ » با مطالعه و دقت کاملی که درباره وجود و بقای روح نموده بود، اظهار داشت: روح تحت صورت عنصری



به نام ترقی، از حدیده حیوانی عبور نموده است .  
 « دوپن دونمور DUPONT DE NEMOURS » که یکی از رجال فکور و عمیق قرن هجدهم است، با ادله بسیار قوی می گوید :  
 « ارواحی که پس از مرگ جسمی از بشر خارج می شوند، در قالب روحانی در آمده و شخصیت خود را محفوظ نگاه می دارند و پس از یک توقفی در فضا، برای تکمیل و تحصیل اخلاق عالیه، دوباره در دنیا ظاهر می شوند و قبل از وصول به مقام انسانی، از حدیده تمام تشکیلات حیاتی عبور می کنند . »  
 فیلسوف دیگری به نام « لسینگ LESSING » که از فلاسفه و روحانیون معروف قرن هجدهم آلمان است، درباره وجود و بقای روح، چنین می نویسد :  
 « کیست آن که مخالفت دارد با عقیده آنهائی که، می گویند، انسان دفعات مکرری در دنیای عرض، وجود پیدا کرده ؟ آیا این عقیده به دلیل این که از قدیم الایام معتقدینی داشته است، مسخره آمیز بنظر می رسد ؟ برای چه من در عالم قدم های متوالیه که تمام آنها را عقوبت می دانیم، برای تکمیل روح خود بر نداشته ام ؟ »

« کنستانسای CONSTANT SAVYA » که از فلاسفه قرن نوزدهم است، به وجود جهنم ابدی معتقد نبوده و او چنین عقوبتی را غیر عادلانه می دانست .  
 زیرا در این باره می گوید، چگونه عذاب ابدی می تواند عقوبت خطاهای یک زندگی باشد، هر قدر هم آن را طولانی فرض کنیم، در مقابل جاوید و ابد، چند لحظه ای بیش نخواهد بود .

این فیلسوف و دانشمند، با فلسفه زندگانی های متوالی بشر موافقت کامل داشت و در این زمینه می گوید : بقاء انسان، برای طی طریق تعالی است .  
 زندگانی امروزه بشر، مقدمات و کیفیاتش، در حیات سابقی که به درود گفته است تدارک شده با نتیجه دو عالم است که حیات امروزه ما را تشکیل می دهد،



یکی عالم مادی و دیگری عالم روحی می باشد. این دو عالم که حیات آتیه ما را تشکیل و تکمیل می نمایند، بایستی با تعالی و ترقی خود ما، متناسب و توافق کامل داشته باشد.

« پیرلرو PIERRE LEROUX » و « فوریه FOURIER » که از روح شناسان قرن هجدهم می باشند، اظهار داشته اند که، تکتز موجودیت های روح حتمی است و زندگانی های ارضی و جوی بشر، مخلوط به هم شده و هر روحی، دارای ۸۱۰ دوره زندگی است که به پنج هنگام مختلف تقسیم می شود و رویهم رفته، طول مدت زندگانی هر روحی، هشتاد هزار سال است.

« اسکیروس ESQUIROS » معتقد بود که هر یک از افراد بشر، مسبب یا به وجود آورنده مقدرات آتیه خود است. شخص جاهل و پستی که نتوانسته روح خود را تزکیه نماید و در زمان حیات، به درجه تعالی دست بیابد، دوباره در رحم زنی داخل می شود و در آنجا یک بدن جدیدی را برای خود می سازد و یک حیات دیگری را در دنیا می گذراند و این اعاده روح، یک قانون بزرگ تعالی است و تمام مخلوق را به عقوبت یا اجر اعمالشان می کشاند. تجدید حیات، در این دنیا محدود است و در نتیجه ارواح پاک و مترقی، باید در عوالم عالی تری زندگی نمایند.

« ژان رند JEAN REYNAUD » در کتابی، موسوم به « زمین و آسمان » که تألیف کرده است، به طرز و اسلوبی حکیمانه، لزوم زندگانی های آینده را مدلل نموده و می گوید: بشر، ابتدا خود را در روی زمین به مقام نمو می رساند، بعد به کرات دیگری که در جو لایتناهی قرار دارند انتقال می یابد.

با وجودی که تمام خاطرات موجودیت های گذشته، از نظر، محو و نابود است. ولی یقین می باشد که ما همیشه جانشین خود می شویم و به طور دائم، اصولی که اساس شخصیت ما را در آتیه تشکیل می دهد، امروز و در این زندگی،





خود صانع آن هستیم، به طوری که دائماً "رو به ترقی گام بر می داریم و اگر چنین فرض نمائیم که در حیات دوره کمال خود، تمام معلومات و گزارشات ادوار گذشته را بدون کم و کاست به یاد آوریم و در نظرمان تجسم یابند، حقیقتاً، باید اذعان کرد که یک منظره عجیب و تماشایی که حیرت انگیز است، به وجود می آمد. زیرا تمام کیفیات و گزارشات زندگانی گذشته زمین ما را در بر خواهد گرفت و مشاهده و درک آن بسیار دشوار می باشد.

این دانشمند اضافه می نماید که اگر ما قبول داشته باشیم که برابر عقیده دروئیدها، تکامل صعودی ارواح در جو لایتهای محقق است، پس مسکون بودن کرات دیگر نتیجه منطقی تکرر مراحل زندگانی بشر خواهد بود.

در اصل این همان قضیه ای است که دانشمند معروف « کامیل فلاماریون CAMILLE - FLAMMARION » در کتاب خود می نویسد:

( عالم روحی یا مشاعری، با عالم مادی یا طبیعی، یک عالم واحدی را تشکیل می دهند که درجه تعالی آن، متناسب با تعالی دو عالم مذکور است و مجموع بشرهای عالم لایتهای، یک سلسله موجوداتی را تشکیل می دهند که از درجه خیلی پست شروع شده، یعنی تازه از قنذاق مادیت خارج و صاحب فکر گشته اند تا به مقامی برسند که بتوانند عظمت و جلال خداوند و آثار قدرت کامله او را در تمام موجودات مشاهده نمایند و در عالم خود مجهولی نداشته باشند. در این سلسله غیر متناهی بشریت، افراد کره زمین، در درجات پستی واقع شده اند که در آتیه باید به ترقیات نامحدود نایل آیند )

در اواخر قرن نوزدهم ۱۸۵۷ « آلان کاردک ALLAN KARDEC »، یکی از کتاب های خود را به نام « کتاب الارواح » انتشار داد، در آن کتاب، تمام ادله فلسفه ثبوت حقایق روحی را بیان نمود. این حقیقت در تمام ممالکی که زبان آنها از ریشه لاتین است، به سرعت شیوع یافت. از آن پس، سایر دانشمندان،



ادله محکم تری را گردآوری نمودند، به طوری که هر شخص عاقل و بی طرفی، حقیقت وجود و بقای روح و تکامل آن را تأیید نمود.

تحقیقات علمی «دکتر کالدرون CALDERON» مدیر مجله روحی ایتالیا در سال ۱۹۱۵ میلادی، در زمینه وجود و بقای روح و تکامل آن، از طرف بسیاری از دانشمندان و روشنفکران و فلاسفه آن زمان، مورد تأیید قرار گرفت.

«دکتر ماکزول DR. MAXWELL» مؤلف کتاب «آثار روح» اظهار می دارد: (فرض عود ارواح، به نظر من قابل قبول است. او که تکامل و توارث را توضیح و تفسیر می نماید، او است که مدرسه اخلاقی بشر می باشد. او است که سرچشمه هر جد و جهدی می باشد و بالاخره او است که مانند قوانین لازم الاجرای، به ترقیات بشر کمک می کند).

در قرن گذشته، ادبا و شعرا و دانشمندان فراوانی مانند بوعلی سینا، ملاصدرا، مولوی، حافظ و... در ایران وجود داشته اند که تمامی آنها به وجود و بقای روح پی برده بودند و در نوشته و اشعار خود حقایقی را به صورت های گوناگون بیان داشته اند. البته باید بدانیم که تمام این دانشمندان علوم خود را نشأت گرفته از مفاهیم قرآن کریم می دانستند، چون در چهارده قرن پیش خداوند متعال در این کتاب آسمانی وجود و بقای روح را به بشریت نوید داده و فرموده که مرگ جسم مادی باعث نابودی و فنای بشریت نخواهد بود، بلکه هر فردی، پس از مرگ زندگانی روحی خود را به نحوی دیگر ادامه می دهد و خداوند در عالم خود به آنها روزی روحانی و جسمانی عنایت می فرماید.

علم محیط محدود است و علم عالم نامحدود. بشر با علم بسیار اندکی که تاکنون توانسته، در مورد حیات مادی، زندگانی پس از مرگ، طبیعت، کائنات و... به دست آورد، به نتایج چشم گیری رسیده است. افرادی که در این قرن متولد شده اند، با شناخت هایی روبرو هستند که در قرن گذشته افراد آن زمان،



حتی تصور و تخیل آن را هم نمی توانستند در مخیله خود بگنجانند که روزی بشر موفق می شود، فرضاً "در کره ای غیر از کره خاکی پیاده شود و یا سفائینی را به اطراف و سایر کرات منظومه شمسی روانه سازد و اطلاعاتی از چگونگی وضعیت و موقعیت آنها کسب کند". بشر در این قرن موفق شده عنصری را به صورت اصلی خویش یعنی امواج، تجزیه کند و درصدد جمع آوری مجدد آن برآید، تا جسم اولیه را از وجود آن امواج، به وجود آورد. امروزه از نظر علمی می دانیم، تمام عناصر و موجوداتی که در کره خاکی وجود دارند، از یک نوع عقل حیات برخوردارند و عنصری بدون عقل حیات، مجبور به فنا است و این نیروی عقل حیات یا قدرت ملکولی، در تمام ذرات موجودات عالم، اعم از جماد، نبات، حیوان و...، به نسبت های متفاوت و متغیری، وجود دارد و در بین آنها، حیوانات و گیاهان از قدرت دیگری نیز به نام روح برخوردارند که به حیات مادی خود شکل و جلوه خاصی را می دهند و قدرت وجودی آن، در حیوانات، به مراتب بیشتر و بارزتر از گیاهان است.

امروزه با برداشت های علم فیزیولوژی گیاهی و حیوانی به این نتیجه علمی رسیده ایم که تمام نباتات و حیوانات، در تشکیلات ساختمان جسم مادی آنها سلول یا یاخته به کار رفته است و اصولاً در اثر تغییرات و ترکیباتی که در بین سلول های ذاتی این موجودات بروز می کند، موجب پیدایش واحد دیگری می شود که در اثر تکثیرهای مکرر و مداوم، سطح تمامی این کره خاکی را نمونه های خاصی از گیاهان و حیوانات مختلف فراگرفته اند. حال این موجودات می توانند از تک سلولی ها باشند یا پر سلولی و از نظر گیاهی، تک یاخته یا پر یاخته و آنها در تمام این عالم مشاهده می شوند.

وقتی از نظر ذاتی، به هر گونه ای از این موجودات توجه می کنیم، در می یابیم که تمام آنها دارای مشخصات و مختصات درونی تقریباً مشابهی نسبت به

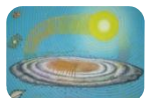


یکدیگر هستند . بدین معنی که تمام آنها ، احتیاج به غذا دارند و دارای حرکتی می باشند که موجب بروز رشد آنها می شود و همگی به گونه ای تکثیر می یابند و در زمان بخصوصی نیاز به استراحت یا خواب دارند . این موجودات ، مواد لازم برای ادامه حیات و سوخت و ساز داخلی جسم مادی خویش را به شکل جداگانه ای ، خارج از وجود خویش تهیه می کنند و هر کدام از آنها دارای عمر نسبی ای در زمان حیات مادی خویش می باشد و از همه مهمتر تمام این موجودات از هر دو تیره یعنی حیوان و گیاه ، مرگ دارند و پس از زمانی از بین می روند و پس از گذشت مدتی از نظر ظاهری ، هیچ اثری از آنها در کره خاکی بجای نمی ماند .

وقتی که به نحوه زندگانی این دو موجود ، یعنی حیوان و گیاه دقت می نمائیم ، متوجه می شویم که نوع مصرف غذا و سایر مایحتاج ، برای ادامه حیات ، آنها با یکدیگر برابرند . بدین معنی که هر دو تیره با توجه به این که از نظر شباهت ظاهری ، دارای اختلافات فاحش و چشم گیری هستند . ولی نیاز به آب ، هوا ، حرارت ، محیط مناسب ، درک ، فهم ، عقل ، شعور و احساس دارند و هیچ یک از آنها ، در تیره های جداگانه ، با هم برابر و یکسان نیستند و هر کدام دارای نوعی تحریک پذیری می باشند و در مقابل ناملايمات محیطی و خارجی ، نوعی عکس العمل جداگانه ای را از خود بروز می دهند .

زمانی که به جسم مادی هر یک از این دو تیره دقت می نمائیم ، متوجه می شویم ، هر یک از آنها نیاز به تنفس ، تخلیه ، تعرق و ... دارند و تنها اختلاف ظاهری آنها از نظر چگونگی نحوه اجرای عملیات تنفسی و ... ، موجب حرکات و اعمال خاصی می گردد .

این دو گروه ، از نظر تولید مثل و تکثیر ، دارای مشابهت فراوانی هستند و توالد و تناسل ، را گیاهان به گونه خاصی منجمله هاگ تولید می کنند و این هاگ ها



هستند که می بایست داخل مادینگی گیاه قرار گیرند ، تا این که آن گل یا گیاه ، بارور شود . در حیواناتِ پر یاخته نیز این حالت به شکل دیگری صورت می گیرد که از انجام آن حیوان جدیدی به وجود می آید که اصولاً " این نوع تولید مثل ، از طریق نوعی نطفه است .

اگر بخواهند تخم جدید از گیاهان را که به دست آمده اند ، مجدداً بارور نمایند باید نطفه یا بذر را در محیطی مرطوب قرار دهیم ، تا این که آنها در آن محیط مناسب بتوانند یک سری رشد و تکامل هایی را در پنهان ( رحم یا زیر خاک ) انجام دهند و پس از مدتی ، رشد خود را به صورت ( جوانه یا نوزاد ) ظاهر نمایند و به تدریج شروع به رشد و نمود کنند .

در هر تیره از این دو گروه ، خواست های بخصوصی وجود دارد که هر کدام به طریق و روش خاصی به امیال و خواست های خود ، جامه عمل می پوشانند . برای مثال ، هر یک از تیره حیوانات ، نیاز به نوعی استراحت و خوابیدن دارند و برای این منظور ، هر کدام از زمان خاصی استفاده می نمایند . در اغلب تیره گیاهان نیز این حالت های مشابه کاملاً دیده می شوند .

با دقت نمودن به حالت های مختلف حیوانات و گیاهان ، به این نتیجه می رسیم که نیازهای موجودات زنده ( حیوان و نبات ) در زمان حیات مادی ، تقریباً با یکدیگر برابرند و تنها اختلاف ، در نوع بروز حالت های مختلف و نحوه استفاده و ... آنها است و به طور کلی می توان به این حقیقت رسید که یک نوع وحدت خاصی ، بین این موجودات ( ذی حیات عالم ) برقرار است که موجب می گردد تا به این اندیشه بیافسیم: در بین این دو گروه ، یک وابستگی و بهم پیوستگی خاصی وجود دارد و این حالت های مشابه ، در بین وجود ذاتی آنها حکمفرما است . ولی دایره ای که این دو را به طور عینی و علمی به یکدیگر ربط دهد در این کره ، مشاهده نمی شود و به طور یقین در سایر کرات آسمانی دیگر که



در آنها حیات وجود دارد آن فاصله را می توان یافت . در دریا ، حیواناتی وجود دارند که جسم و شکلشان کاملاً مانند گیاهان می باشند و حتی از بدو تولد تا زمان مرگ ، از محل اولیه خود حرکت نمی کنند و از نظر شکل ظاهری ، اکثریت افراد تصور می کنند که آنها نوعی گیاه هستند . ولی زمانی که به حالت ذاتی آنها توجه می نمائیم ، خصوصیات حیوانات جاندار را دارند . این وجه اشتراک های کلی که در بین این دو گروه از موجودات کره زمین مشاهده می شود ، به سهولت می توان قرابت و اصالت ریشه ای آنها را نسبت به ذات اولیه ، به اثبات رساند و چنین می نمایاند که ریشه اصلی تمام آنها ، از یک منبع سرچشمه گرفته و یکی است . ولی در اثر گذشت میلیون ها و حتی میلیارد ها سال ، مشتقات فراوانی در بین آنها به وجود آمده که وجود آنها سبب شده تا این موجودات بر اثر محیط های مختلف در قسمت های گوناگون این کره پراکنده شوند و به رشد و نمو و حیات خود پردازند . زیرا تیره هایی که در سراسر جهان پراکنده شده اند ، همگی دارای یک نوع وراثت ذاتی هستند که اختلاف چندانی در بین آنها نمی توان یافت ، مگر این که اختلاف آنها از نظر قد ، وزن ، رنگ و ... باشد که تمامی مربوط به عوامل و آثار ظاهری است . ولی از نظر ذات و ساختمان باطنی ، با یکدیگر برابرند .

برای شناخت بیشتر ریشه ذاتی این دو تیره ، بهتر است قدری به اصول تکثیر و تولید نسل آنها توجه نمائیم . در این حالت این حقیقت برای ما مشخص و معین می شود که هیچ یک از افراد خانواده این دو گروه ، بدون وجود و قدرت ریشه اصلی ، به صورت تکوینی یا خودرو ، به وجود نمی آیند ، یعنی هیچ موجود زنده ای در این عالم خاکی به خودی خود و بدون هیچگونه دلیل و انگیزه اصلی و ریشه ای ، به وجود نمی آید و تمام حیوانات و نباتاتی را که امروزه ما در کره زمین مشاهده می کنیم ، همگی به گونه ای از نسل گذشته خود تولید شده یا به



وجود آمده اند، مگر این که در زمان حیات، بشر در تولید نسل آنها، از نظر شکل ظاهری، دست به اقداماتی زده و تغییراتی از نظر شکل، فرم، قد و ...، در نسل برخی از حیوانات یا گیاهان به وجود آورده است که اصول ریشه و ذات آنها، در اصل، چون اجداد وراثیشان می باشند. زیرا موجوداتی که به گونه ای تکثیر می یابند، در زمان به وجود آمدن و رشد اولیه، تمام حالت های نسل گذشته و حتی گذشتگان بسیار دور خود را همچنان، حفظ می نمایند و در این زمان، دگرگونی های چشم گیری، در آنها مشاهده نمی شود. برای مثال، ما می دانیم که برای رویش هر دانه از گیاهان، در مرحله نخست نیاز به محیطی مرطوب و آب داریم، یعنی دانه را باید در محیط مناسبی قرار دهیم که در آن، آمادگی و قدرت رویش وجود داشته باشد و سپس این محیط را طی شرایط خاصی مرطوب نگاه داریم تا این که آن دانه گیاهی، پس از مدتی، شروع به رشد و نمو کند و سپس ریشه و ساقه از آن دانه خارج شود. تمام گیاهان دارای این حالت می باشند و بعد از مدتی، تخم این گیاه می تواند از خود، گیاه بسیار کوچکی را به وجود آورد که پس از چند روز، عمر آن به اتمام برسد، یا این که موجب رشد بوته یا درختی شود که سال ها و حتی قرن ها عمر کند. زمانی که به حالت رویش گیاهان، از دانه های مختلف آنها توجه می نمائیم، می بینیم که حالت رشد، ادامه حیات، مرگ، تبدیل شدن، در تمام آنها به صورت یک نواخت و تنها با اختلاف زمان هایی وجود دارد و در همین راستا، به تیره یا نسل موجودات زنده (حیوانات) توجه می نمائیم و با مقایسه آنها در می یابیم که در این نسل هم تمام آن حالت ها، با اشکال و حالات و زمان های دیگری وجود دارد، یعنی تمام حیوانات و جانوران، در مرحله نخست که عمل لقاح در آنها انجام می گیرد، نطفه اولیه از سلول های واحدی تشکیل شده است که آن تک سلولی ها، در اثر مرور زمان، یکدیگر را جذب می نمایند و شروع به تکثیر و زایش و رویش



سلول های دیگر را آغاز می کنند و در محیط های نمناک و مناسب ، برای مدت ها ، به رشد خود ادامه می دهند و پس از مدت زمانی از آن محیط خارج می شوند و به ادامه زندگی جدیدتری می پردازند و تمام مسیری را که اجدادشان گذرانیده اند ، از نظر حیات و مرگ ادامه می دهند .

وقتی به شکل ساختمان سلول هایی که در زمان های اولیه ترکیب تخمک ها ، به وجود آمده اند ، با دستگاه های علمی نگاه می کنیم ، متوجه می شویم این توده سلولی که به نام جنین خوانده می شود ، دارای شکل ساده ای است که در آن تمام قسمت های بدن یک موجود ، طرح ریزی گردیده و تمام اعضا را می توان در آن مجتمع سلولی کوچک ، مشاهده کرد .

اگر مدتی دیگر از زمان آزمایش این مشاهدات بگذرد ، می بینیم که آن توده سلولی که هیچ عضوی از اعضا بدن در آن رشد نکرده بود ، تمامی آنها به صورت تفکیکی و ظاهری ، رشد و نمو کرده و قابل رویت و تشخیص شده اند که پس از گذشت اندک زمانی ، این جنین به صورت نوزاد ، از محل اولیه رشد و نمو خود خارج می شود و شروع به فعالیت های مشابه در حالت و شرایط دیگری می نماید .

در مرحله نخست مشاهده می کنیم ، دو تک سلولی موجب بروز توده های سلولی می شوند که این توده به صورت یک موجود در می آید و شروع به رشد و نمو می نماید و سپس تشکیل یک موجود کوچک از نسل خود را می دهد و به حیات دنیوی می پردازد ، با توجه به مشاهده این مراحل به این نتیجه می رسیم که در شکل دادن و ترکیب آن دو سلول و سپس به وجود آمدن آن توده سلولی و بعد از آن شکل گرفتن جنین و نوزاد ، باید نیروی دیگری نیز دخالت مستقیم داشته باشد ، تا این که آن دو تک سلولی پس از مدتی بتوانند این پدیده شگفت آور را تشکیل دهند و آن نیرو ، چیزی غیر از ذات وجودی روح ، نمی باشد .





از نظر فیزیولوژی حیوانی می دانیم که در زمان انجام عمل لقاح، از ترکیب برخی از اسپرماتزوئیدها با اوول، نطفه به وجود می آید. ولی باید دانست که آیا واقعا این امر حقیقت دارد و نطفه از وجود این دو تک سلولی تشکیل می شود؟ و اگر چنین است، پس چه حالتی به وجود می آید که این اتفاق در تمام لقاح ها صورت نمی گیرد؟

برای آزمایش و اثبات این که آیا سلول های نر و ماده، نطفه به وجود می آورند، تاکنون در دنیا، آزمایشات فراوانی در آزمایشگاه های مدرن و مجهز به عمل آمده است و این دو سلول را کاملا در شرایطی مانند رحم مادر، به یکدیگر نزدیک کرده اند. ولی از آزمایشات علمی خود به نتیجه ای کلی و عمومی دست نیافته اند. حال باید به علت و انگیزه عدم ترکیب این دو سلول دقت کنیم و بدانیم که چرا این دو سلول، در هر شرایطی با هم ترکیب نمی شوند؟ درست است که تا سلول اسپرماتزوئید و اوول وجود نداشته باشند، نطفه ای هم به وجود نمی آید. ولی وجود این دو، دلیل بر به وجود آمدن نطفه و نوزاد نیست، کما این که همگان در زندگانی خانوادگی و اجتماعی شاهد چنین حقایقی هستیم که زن و مردی با هم ازدواج می کنند و با توجه به سالم بودن آن دو، (از نظر جسمی) هیچگونه نطفه ای از آنها به وجود نمی آید و پس از گذشت سالیانی دراز، صاحب یک یا چند اولاد می شوند و یا تا آخر عمر همچنان بدون فرزند باقی می مانند.

وجود این دو سلول به تنهایی موجب به وجود آمدن نطفه نمی شود. چون شرایط ترکیب این دو، نیاز به یک واسطه دیگری به نام کاتالیزور روحی دارد و تا زمانی که آن واسطه در محل حضور نداشته باشد، هرگز نطفه ای تولید نمی شود و به همین دلیل هم، در تمام کتاب هایم با اصول تناسخ مخالفت کرده ام. چون در زندگانی بشر تناسخ وجود ندارد. ولی تکامل روح بشر، امری حتمی و قطعی



است و روحی را که لیاقت رسیدن به عوالم بالاتر، یعنی در نهایت رسیدن به ذات اصلی خویش که همان روح کل عالم هستی یا خداوند متعال است، ندارد، می‌بایست به امر خداوند متعال در محل خاصی که اسپرما تروئید و اوول هم فرکانس روحی آن وجود دارند، واحدی از آن روح حضور یابد و آنها را با هم ترکیب کند و بدینگونه، مجدداً خودش را بسازد و برای ادامه یک نوع مکافات که آن هم همزیستی با ماده است، برای مدتی که از طرف ذات احدیت مشخص می‌شود، ادامه حیات دهد.

حال مشاهده می‌فرمائید، این روح است که باعث بهم پیوستن آن دو سلول به یکدیگر شده و سپس موجب تکثیر آنها گردیده و جلوه خاصی را به آن توده سلولی داده که پس از اندک مدتی، نقش ذات وجود یک جسم مادی در آنها نقش بنند و در نهایت تبدیل به جنین و نوزاد گردد.

نوزاد بشر، با نوزاد سایر حیوانات بر سلولی، از نظر تشابهات فیزیکی و کیفی، با یکدیگر برابرند و نسبت به شکل ظاهری دارای اختلافات چندانی نمی‌باشند. ولی پس از رشد و رسیدن به حد کمال، از نظر عقلی تغییرات کلی در آنها مشاهده می‌گردد که نوزاد بشر، هر چه بیشتر رشد می‌کند، صاحب عقل و کمالات و فهم و شعور بیشتری می‌شود و در این راستا، عقل و هوش سایر حیوانات به این شکل، به رشد خود ادامه نمی‌دهند، به این دلیل که، در همان حلقه نخست نیروی خاصی برای ترکیب آن دو سلول اولیه در محیط حاضر شده که دارای هوش و عقل کافی نبوده است. ولی کاتالیزور یا نیروی ترکیب کننده تک سلولی‌های بشر، از همان اول، دارای عقل، شعور و ... کافی بوده که پس از تولد نوزاد، با جسم مادی آن شروع به رشد کرده و پس از اندک زمانی به تکامل خود رسیده است.

روحی که از طرف خداوند متعال بر کالبدی دمیده می‌شود تا نطفه اولیه را به



وجود آورد، باید در حد تکامل ذاتی خویش باشد تا این که بتواند، نمونه ای از ذات خود را برای مسیر تکاملی دیگر خلق کند، یعنی روحی که برای انعقاد نطفه در کالبد بشر دمیده می شود، با روحی که جهت حیوان دیگری حاضر می گردد، نمی تواند دارای یک ریشه تکاملی باشد و این روح می بایست کلیه مراحل تکاملی را پشت سر بگذارد، تا این که بتواند وارد سلسله تکاملی نسل بشر گردد. زمانی که به زندگانی حیوانات و گیاهان توجه می نمائیم، متوجه تیره و دسته بندی های خاصی در آنها می شویم که اعضاء گروه این تیره یا دسته، به گونه های خاصی می توانند یکدیگر را بارور کنند و از خود نسلی را با شکل جدیدتر و یا همانند نسل پدر و مادر خویش به وجود آورند.

وقتی که به تیره اکثر حیواناتی که مشابهت های ظاهری با یکدیگر دارند، مانند سگ و گرگ، خر و اسب، خر و گورخر و ... دقت می نمائیم، متوجه می شویم که آنها می توانند با هم نزدیکی جنسی داشته باشند و در نتیجه، از آنها نوزادی متولد گردد. اما وقتی که به تیره بشر می نگریم، تنها حیوان مشابهی را که مشاهده می کنیم، اکثراً "قیافه و حرکات وی شبیه بشر است، میمون ها می باشند، در گروه میمون ها تیره خاصی وجود دارند که از نظر ظاهری شباهت بیشتری به بشر دارند، حال اگر رابطه ای جنسی، بین این تیره از میمون ها و بشر صورت گیرد، هرگز نسلی از آنها به وجود نمی آید. حال اگر میمون با بشر نزدیکی کند و یا بشر با آن، در این رابطه هیچ اختلافی وجود ندارد. در نتیجه شاهد آن خواهیم بود که هیچ نسلی را این دو جنس کاملاً مشابه (از نظر وضع فیزیکی و شکل ظاهری) نمی توانند به وجود آورند، در صورتی که قبلاً مشاهده کرده ایم، از نزدیک خر و اسب، قاطر به وجود آمده، در صورتی که تشابه و نزدیکی این دو حیوان اختلاف چندانی با رابطه شکل ظاهری میمون و بشر ندارد. البته در برخی از شرایط، استثنائات را باید نادیده گرفت، چون



گاهی اتفاقاتی در جهان به وقوع می پیوندد که جزو اصل و حقیقت حیات نیستند و پدیده هایی فقط برای یک بار و یا اتفاقی رخ می دهند و نمی توانند عمومیت داشته باشند .

دلیل این که در این روابط ، نسلی از این دو به وجود نمی آید ، تنها به دلیل قدرت های روحی آنها است . چون روح بشر از مراحل حیوانی گذشته و نمی تواند به عقب برگردد و روح هر موجودی که سیر تکاملی را می پیماید ، نمی تواند نسل خود را به عقب برگرداند .

حال قدری از مرحله قدرت های روحی بشریت ، به عقب بر می گردیم و به حالت و قدرت های روحی و فهم و درک سایر حیوانات می نگریم ، مشاهده می نمایم که تمامی حیوانات ، دارای یک نوع عقل ، شعور ، فهم ، درک می باشند و هر کدام در سطح بالاتری از دیگری قرار دارد . برخی از حیوانات را مشاهده می کنیم که حرکاتی در سطح عقل و فهم و درک بشری ، از خود بروز می دهند ، فرضا" به اسب آموزش هایی می دهند که در اثر آن آموخته ها بتواند پاسخ برخی از سئوالات بشر را با حرکت دست و پا ، بدهد و یا به تیره خاصی از سگ ها آموزش های بخصوص می دهند که می توانند برخی از اعمال آکروباتیک را که بشر انجام می دهد ، بخوبی در معرض دید همگان قرار دهند و یا میمون می تواند با آموزش گرفتن برخی از نتهای موسیقی آن را بنوازد و یا در زندگانی اشتراکی با بشر همخانه شود و هزاران اعمال و حرکات دیگری که در زندگانی خود ، توسط رسانه های گروهی دنیا ، شاهد دیدار آنها هستیم . با آزمایشاتی که بر روی حیوانات ، صورت می گیرند ، به این نتیجه دست می یابیم که تمام حیوانات ، از عقل و فهم و شعوری نسبی ، برخوردارند . ولی بشر ، از نظر فهم ، درک ، عقل و... در رأس این تیره قرار گرفته ، به طوری که در بین حیوانات کره خاکی از عقل و شعور و فهم بیشتری برخوردار می باشد و این تنها مزیت و برتری او نسبت به



سایر حیوانات است که آن هم در اصل مربوط به قدرت روحی و انجام سیر تکاملی حیات وی می باشد .

وجود عنصرِ هوشی ، در ذات هر موجودی ، منجمله بشر از روح اولیه وی سرچشمه گرفته است و تا زمانی که این عنصر لطیف و الهی ، بتواند وارد جسم عالی ترین موجودات خلقت ، یعنی بشر گردد ، می بایست تمام مسیرهای نردبانی شکل تکاملی و ترقی را تا حد هشت میلیون و ششصد هزار بار بپیماید تا روزی که بتواند به مقام و رتبه والای روحی برسد .

اگر قدری بدون نظرهای شخصی و ایدئولوژی های اجتماعی ، وجود حقیقتی را که خلقت در کره زمین ، برای آگاهی و شناخت ما افراد بشر به ودیعه گذارده است بنگریم ، متوجه می شویم که تمام موجودات و حیوانات جاندار ، از یک سلسله هوشی و عقلی خاصی که به طور زنجیر وار درکنار یکدیگر قرار گرفته و رابطه بسیار نزدیکی با یکدیگر دارند ، به وجود آمده اند و هر چه از انتهای این زنجیر که جانوران تک یاخته در آن قرار دارند ، به سوی بالا حرکت می کنیم ، یک حلقه زنجیر بالاتر ، دارای ضریب هوشی بیشتری به نسبت زنجیر پائین تر از خود است ، ولو این که این مقدار بسیار اندک باشد و هر چه به سوی انتهای زنجیر حرکت می نمائیم ، مقدار ضریب هوشی آنها نیز بیشتر از قبل می شود و جسم مادی این موجود هم ، به نسبت زنجیر قبلی خود ، کاملتر می گردد و در نهایت به جایی می رسیم که دانه های آخر زنجیر ، حالت مشخصه تسلسل تکاملی موجودات است و در آنجا تیره ای به نام بشر را می یابیم که از نظر جسمی ، عقلی ، هوشی و ... ، از تمام گروه هایی که در حلقه های زنجیر تکاملی پائین تر قرار گرفته اند ، برتر است و نهایت آن را اشرف مخلوقات در این زنجیر تکاملی می نامیم .

درست است به مضمی از حیواناتی که در این سلسله زنجیر وار قرار گرفته اند، از



نظر برخی احساس و ادراک، نسبت به بشر برتری دارند. ولی این برتری درک و احساس آنها، فقط برای ادامه حیات است و اگر این حیوانات دارای چنین احساسی نبودند، در این گیتی پهناور نمی توانستند نیازهای ادامه حیات و بقای خود را به دست آورند و در نتیجه مجبور به فنا و نابودی بودند. چون تنها این قدرت است که می تواند آنها را از آسیب و گزند زمان برهانند و وجود این احساس و حالت ها فقط مربوط به همان حیوان می باشد و حیواناتی که در تیره آن جانور زندگی می کنند، اکثراً از داشتن چنین نیروها و قدرتی محرومند.

خداوند متعال، نیرو و درک و احساس بشر را تا حدی که به آن نیاز داشته است، از بدو خلقت مرحمت فرموده. چون به او قوه عقل و هوش داده که با آن بتواند، هر آنچه را که نیاز دارد، به دست آورد یا بسازد و در خدمت خود در آورد. ولی سایر حیوانات را از این نعمت محروم نموده و به همین علت هم حواس و احساس خاصی به هر یک از حیوانات، برای ادامه راز بقا و گذرانیدن سیر تکاملی عطا فرموده است.



## تأثیر امواج مثبت و منفی در زندگی

در اطراف بشر، نیروهای بسیاری وجود دارند که گاهی برخی از آنها، اعمال و رفتار و کردار او را تحت نفوذ و قدرت خویش قرار می دهند و بدون این که وی هیچگونه شناختی نسبت به این امواج داشته باشد، تا زمانی که همچنان از نیروهای نهفته ذاتی خویش بی خبر باشد، هرگز نمی تواند به مکانیسم قدرت های ذاتی و ذهنی و قدرت عقل خویش پی ببرد و آنها را بشناسد. این عدم شناخت و آگاهی از قوای ذهنی، مربوط به افراد عوالم و عادی نیست، بلکه اکثر دانشمندان رشته های مختلف و یا حتی روانشناسان و روانکاوانی که تخصص خود را در شناخت ذات و قدرت های مختلف بشر دریافت کرده اند، از وجود اکثر این نیروها اطلاع چندانی ندارند.

در این مبحث از کتاب سعی شده است، اطلاعات عمومی و مختصری درباره این نیروها ذکر گردد، تا افرادی که قصد فراگیری علم برون فکنی دارند، با شناخت بیشتر این قدرت های ذاتی و محیط خویش، بتوانند به حقایق و شناخت هایی دست یابند و پس از آن بتوانند از این نیروهای شگرفت باطنی خویش استفاده نمایند.

به طور دائم، امواج بسیاری در این جسم مادی به وجود می آیند و در محیط اطراف بدن پراکنده می شوند که ما هیچگونه اطلاعی از وجود این امواج نداریم. برای مثال اگر امواج مغزی خود را مورد بررسی قرار دهیم و توسط



دستگاه های اکتروآنسفالوگرافی ، آنها را ثبت و ضبط نمائیم ، چهار نوع موج مختلف را در وجود خود مشاهده می کنیم که هر یک از آنها نمایانگر یک حالت بخصوص از بشر است .

امواج دلتا: در این حالت امواجی که بین نیم تا سه و نیم سیکل در ثانیه هستند ثبت می گردند و امواج مزبور ، توسط قلم مخصوصی که بر روی صفحه مدوری که در حال حرکت است ، قرار دارد و خطوطی را با این نسبت های موجی ثبت می نماید .

امواج تتا: امواجی که بین چهار تا هفت سیکل در ثانیه هستند را بر روی صفحه مدور ثبت می نماید .

امواج آلفا: دستگاه ، امواجی را که بین هشت لغایت سیزده سیکل در ثانیه می باشند ، ثبت می کند و این امواج معمولاً در زمان خواب رفتن افراد به وجود می آیند و علاوه بر زمان خواب ، فردی که در حال خواب های روحی و هیپنوتیزمی می باشد ، نیز این امواج ثبت می شوند .

امواج بتا: این امواج ، حالت تمرکز را می نمایند و فرکانس این امواج بین چهارده و سی سیکل در ثانیه می باشند . علاوه بر وجود امواج مغزی فوق ، امواج مشهود دیگری نیز توسط قلب به قسمت های مختلف بدن می رسند که این نوع امواج را به سهولت می توان در اکثر قسمت های بدن به صورت ضربان نبض احساس نمود و یا توسط دستگاه های کاردیوگراف که امواج قلب ، نبض و ... را ثبت می نماید ، به صورت فیزیکی ، حالت خطوط ضربان و حرکات آن را مشاهده کرد . امواجی که در بدن افراد به وجود می آیند ، پس از مدت ها از بین نمی روند . بلکه به صورت دیگری در اطراف محیط ما وجود دارند ، تا این که در اثر مرور زمان دامنه و سرعت آنها تغییر یابد و به طور آزاد در طبیعت بجای بمانند .





اگر فردی شناخت کافی در مورد وجود امواج داخلی و خارجی جسم مادی خویش داشته باشد، با بکارگیری آنها می تواند آرامش بسیار مطلوبی را در خود به وجود آورد و از گزند ناراحتی های روحی و روانی و خرابی اعصاب و برخی از عقده ها و نگرانی های دیگر، مصون باشد. زیرا افراد بشر با شناخت نیروهای ذاتی درون و برون و شناخت و اعتقادات الهی می توانند در مسیر زندگی و حتی سرنوشت خویش دخالت کنند و بنا به میل و خواست های خود، کشتی زندگانی خویش را در اقیانوس بی کران حیات، هدایت نمایند و آن را سالم به منزل مقصود برسانند.

در اینجا منظور از سلامت به مقصد رسیدن، حقایقی هستند که افراد در اثر اعتقادات و شناخت های خود به دست آورده اند که این آگاهی ها، موجب فضیلت تکامل آنها در زمان حیات می شود و در نهایت در عوالم روحی به مکان سالمی می رسند و مورد لطف و عنایت خداوند رحمن قرار می گیرند.

بشر، در زمان حیات مادی خود، تابع دو نیرو است که یکی از آنها جبر و دیگری اختیار است. نیروی جبر از طرف خداوند، برای یکایک بندگان در نظر گرفته شده و هیچ فردی نمی تواند در آن دخل و تصرفی نماید. آنها عبارتند از: تولد، زاد و ولد، مرگ. ولی در مابقی آنها می تواند با اعمال خیر و ثواب و یا شر و گناه، به گونه ای دخالت داشته باشد. فرضاً اگر فردی به صورت جبر و سرنوشت باید چند ماه یا سال از آخر عمر خود را در بستر بیماری و فلاکت بسر برد، می تواند با اعمال خیر و مثبت خود، تا آخر عمر از صحت و سلامت کامل برخوردار باشد. ولی در اینجا لازم به ذکر است که زمان مرگ را به هیچ عنوان فردی نمی تواند به تأخیر بیاورد و در همان لحظه و محلی که از سوی پروردگار برای مرگ وی تعیین شده است، جان خود را از دست خواهد داد.

بشر تا زمانی که از تمام معایب و گناهان انجام داده خویش مبرا نشده است،



لیاقت احراز مقام بهشت را ندارد و می بایست به نوعی، کفاره گناهانش را در زمان حیات یا در عوالم روحی پردازد. زیرا بشر در زمان حیات خویش با یک قانون کلی حرکت که مربوط به عمل و عکس العمل است، روبرو می باشد و هرگز نمی تواند از آن بگریزد و هر فردی که آگاهانه، عمل خلاف یا گناهی را مرتکب می شود، پاداش یا مکافات آن عمل، در همان کرده وجود دارد و این توالی حرکات و اعمال خوب و بد هستند که موجب آینده سازی وی می گردند و در اصل ما هستیم که با انجام اعمال مختلف باعث موفقیت یا شکست هایی در زندگانی خود می گردیم. چون اصل دوم که اختیار است، به ما اجازه می دهد که در صحنه زندگانی خویش، حق انتخاب داشته باشیم و خوب و بد را از یکدیگر تشخیص دهیم و آن عملی را که موجب رضایت خداوند متعال است، انتخاب نماییم، تا این که در زمان حیات و ممات، بتوانیم از کرده های نیک خود بهره مند شویم و مورد لطف و عنایت خداوند قرار بگیریم. حال گروهی از افراد به دلیل عدم شناخت و نداشتن اعتقادات، هر عمل خلافی را انجام می دهند و از هیچ نوع بدی دریغ ندارند.

زمانی که فردی نمی خواهد خود را به رستگاری برساند و با علم و یقین و عقل خویش مرتکب اعمال خلاف و ناپسندیده می گردد، مسلماً عمل او بی جواب نمی ماند و روزی عکس العمل حرکات و اعمال خویش را دریافت خواهد کرد. چون ما در آفرینش ذره ناچیزی هستیم که بر مبنای خواست و نیاز آن متولد شده ایم و در اثر ارتکاب اعمال خویش می بایست در این عالم یا پس از مرگ نتیجه آن را از خالق خویش دریافت نماییم. البته زمانی متوجه اعمال خلاف و بد خود می شویم که دست ما از همه جا کوتاه است و فرصت و زمان جبران آن را نداریم. بدون شک اگر در عمر خود، مرتکب اعمال بدی مانند: خشونت، ظلم، خیانت و... شویم، روزی نتیجه اعمال خود را خواهیم دید.



احتمال این وجود دارد که فردی در طول عمر مادی از نظر ظاهری به موفقیت هایی دست بیابد، ولی تمام آنها مجازی و غیر حقیقی می باشند و به زودی آنها را از دست می دهد و گرفتار عذاب و عقوبت هایی، به خاطر اعمال بد و رفتار ناپسند خود می گردد.

از نظر علمی و معتقدان روحی و ... اندیشه هایی را که بشر در مخیله خود می پروراند، یک نوع امواج بخصوص را به وجود می آورد که این امواج، در اثیر عالم بجای می مانند و به تدریج به مقدار این امواج افزوده می شود و همین امواج خوب و بدی که ما در مخیله خود به وجود آورده ایم، روزی با تمام قدرت به سوی خود ما باز می گردند و به طور دقیق به هدف اصابت می نمایند و دگرگونی هایی را در سرنوشت و حالت روحی و مادی افراد به وجود می آورند و این امواج به گونه ای هستند که در یکدیگر تداخل نمی کنند و به طور دقیق و یقین به صاحب خود که فقط تولید کننده همان امواج بخصوص هستند، باز می گردند. برای اثبات این حقیقت که اگر به ساختمان ذره که آن را اتم می نامیم، دقت کافی مبذول گردد، متوجه می شویم که هر یک از اتم ها دارای میدان عمل مخصوص به خود می باشد و در تمام عناصر عالم، دواتم را نمی توانیم مشاهده کنیم که با یکدیگر تماس مستقیم داشته باشند. زیرا در بین آنها، فضایی وجود دارد که اتم ها هر قدر هم که فشرده باشند، فاصله ای در بین آنها به وجود می آید. حال این امواج مثبت و منفی هر یک از افراد بشر هم در اثیر عالم چنین حالتی دارند و هر موجی، مربوط به یک شخص بخصوص است و تداخلی با سایر امواج اثیری عالم ندارد.

هر فردی در زندگی فردی و اجتماعی خویش با افرادی که معاشرت دارد، از حالت های روحی و درونی آنها تا اندازه ای آگاهی های نسبی به دست آورده است. وقتی به نحوه زندگی فردی که دارای اندیشه های ناسالم می باشد و



نیروهای شک، بدبینی، نخوت، غرور، حسادت و...، سرپای او را فرا گرفته است، می‌نگریم، می‌بینیم که از نظر ظاهری، برای مدتی کوتاه، شرایط مناسب مادی یا شغلی و... جهت وی به وجود آید. ولی در نهایت متوجه می‌شویم که آن افکار منفی و حالت روحی بیمار وی، روزی موجب بدبختی او خواهند شد. البته در اینجا عکس این قضیه نیز صدق می‌نماید، یعنی خوبی، خوش بینی، درستی و... عکس العمل‌های مثبتی را در زندگی او به وجود می‌آورند که در دنیا مادی و آخرت سرافراز خواهند بود. زیرا هر نوع اندیشه‌ای که فردی داشته شد، خوب و بد آن به شکلی به سوی خود او باز می‌گردند. پس باید در زندگی خویش سعی بر این داشته باشیم، تا حالت‌های پستی، نفرت، کینه، حسادت، خودخواهی و... را از خود به‌گونه‌ای دور سازیم. چون امواجی که در اثر چنین حالت‌هایی به وجود می‌آیند، روزی موجب می‌گردند تا صاحب اندیشه‌های بد خود را از پای در آورند و او را به بدبختی، سختی، عذاب و... دچار نمایند. حال قدری در این مورد، به دور اندیشی می‌پردازیم و به قدرت و نیروهایی که از طریق کائنات، زندگی ما را در بر می‌گیرند، می‌اندیشیم.

برای شناخت این مطلب نظری به ذات درونی ذره می‌افکنیم، تا پس از بررسی آن، به سایر ذرات عالم که به صورت مجموعه‌ای از امواج در آمده و به حیات خود ادامه می‌دهند، توجه نمائیم و بدانیم که تمام این ذرات، توسط چه نیرویی با یکدیگر ارتباط دارند و اداره‌کننده این نیروها، چه ذاتی است.

اگر به ساختمان ذره دقت شود، متوجه می‌شویم که یک اتم دارای یک هسته و تعدادی نوترون و پروتون می‌باشد که این ذرات بسیار ریز، به دور آن هسته با سرعتی مشخص و با فاصله‌هایی منظم، در حال گردش و چرخش هستند و در حالت دورانی خویش، هرگز فاصله آنها نسبت به یکدیگر کم و زیاد نمی‌شود و سرعت آنها نیز تغییر نمی‌یابد و از مسیر خود منحرف نمی‌شوند. حال اگر



قدری دقت نمائیم ، اداره کننده این نظم و ترتیبی که در کوچکترین ذره عالم حکمفرما است ، می بایست یک قدرت مدبر و نیرومندی باشد که چنین حالت هایی را در یک ذره می تواند به وجود آورد و آن کسی که وظیفه اداره کردن کوچکترین ذره عالم را به دست گرفته ، قادر است تمام این کائنات و عالم هستی را نیز تحت تسلط و نیروی خویش درآورد و آنها را اداره نماید و آن نیرو ، هیچ چیزی غیر از قدرت الهی نمی باشد .

برای این که نظم و انضباط در کوچکترین ذره عالم ، یعنی در یک اتم برقرار باشد ، خداوند متعال به این کوچکترین ذره مستقل حیات ، نیروی عقلانی ای که مخصوص به خود آن ذره است ، عنایت فرموده ، چون ذرات عقلی و روحی خداوند یکتا از یکدیگر جدا می باشند ، یعنی ذرات عقلی در تمام عناصر مادی عالم وجود دارد و ذرات مستقیم روحی پروردگار فقط در روح انسان و انسان های اولی متجلی می باشد و به دلیل وجود همین عقل می باشد ، ذراتی که با چنین سرعتی در اطراف هسته اتم در حال حرکت هستند ، به یکدیگر اثبات نمی کنند یا اختلالی در نظم و انضباط آنها به وجود نمی آید . چون عقل ادامه حیات این ذرات ، به گونه ای با عقل کل عالم هستی در رابطه می باشد . این نظم و ترتیب ها ، توسط نیروی عقل اثیری عالم کائنات اداره می شود . حال به این حقیقت می رسیم ، زمانی که کوچکترین ذره عالم ، تابع قدرت عقلی عالم کائنات است ، چگونه امکان دارد ، عقل بشر که کامل ترین عقل در عالم خاکی می باشد و از مجموعه عظیمی از ذرات ریز اتم به وجود آمده است ، تابع آن نیرو نباشد و اثرات عمل و عکس العمل ، کردار و رفتار مثبت و منفی خود را دریافت ننماید ، زیرا اصل تعادل قوا در عالم هستی با تضادهای آن نیز نسبتی مستقیم دارد ، یعنی وقتی که پاداش اندیشه های خوب خود را در خلقت دریافت می نمائیم ، می بایست عقوبت و زجر اعمال بد خویش را نیز به گونه ای پذیرا



باشیم .

قانون طبیعت را در خلقت می‌نگریم و متوجه می‌شویم که هر عملی ، باید عکس‌العملی در بر داشته باشد ، تا این که تعادل حیات خلقت برقرار باشد . در جهان گرما همیشه جانشین سرما و سرما جانشین گرما می‌شود و در اثر این عمل است که رشد و نمو گیاهان به وجود می‌آید و یا وقتی که در دریا جزر به وجود می‌آید ، پس از مدتی ، عکس‌العمل آن جزر کاملاً " مشهود می‌گردد و مد دریا پدیدار می‌شود . روشنایی دارای تاریکی است ، یعنی هر عملی از خلقت را که مشاهده می‌کنیم ، دارای یک نوع ریتم نوسانی منظم به صورت عمل و عکس‌العمل می‌باشد که ما به طور عینی شاهد آنها هستیم و در اصل این نیروی کنش و واکنش ، موجب بروز برخی از نظم و انضباط عالم خاکی می‌گردد . در خلقت هیچ چیزی به فنا می‌رسد . ولی دگرگون می‌شود و چنانچه از ترکیباتی به وجود آمده باشد ، تجزیه می‌شود و پس از گذشت زمان ، به گونه‌ای دیگر خلق می‌گردد و ادامه حیات می‌دهد . این حالت‌ها فقط مربوط به اجسام مادی عالم هستی نمی‌باشد . بلکه تفکر ، ایدئولوژی‌ها ، تصورات و ... را نیز شامل می‌شود . فرضاً در این کره خاکی رژیم یا ایده‌ای سیاسی یا اجتماعی و ... به وجود می‌آید و پس از مدتی متلاشی می‌شود که به شکلی دیگر ظاهر گردد و به گونه‌ای در این عالم خودنمایی کند . البته باید به این اصل پای‌بند باشیم که هر شیئی در انتهای تکامل و تطور خود به گونه خاصی ناپدید می‌شود و از بین می‌رود ، غیر از وجود خلقت و خالق عالم هستی . دلیل این که هر عنصر و ماده‌ای در طبیعت دگرگون می‌شود و تغییر شکل و حالت می‌دهد این است که در جهان خاکی و حتی عالم کهکشان ، هیچ چیزی بدون نقص وجود ندارد و به همین علت هم فنا می‌شود و به وجود می‌آید تا این که تکامل یافته‌تر خلق شود . چون در اصل خلقت قانون تکامل در این عالم حکمفرما می‌باشد ،



تا این که روزی قانون وحدت و یگانگی تکاملی عالم خلقت در این کره خاکی، به وجود آید و سپس هر عنصر و یا اصلی به ذات اولیه خود باز گردد.

با علم و دانشی که در حال حاضر بر تمام کره خاکی حکمفرما است، پی گیری برای شناخت نیروهای نهان و امواجی که تأثیرات مستقیم یا غیر مستقیم در زندگانی افراد بشر می گذارند، تقریباً امر بسیار مشکلی می باشد و در برخی از مواقع، حتی محال به نظر می رسد. چون ادراک بشر و علوم وی جوابگوی حقایقی که در اطراف ما وجود دارند، نخواهند بود.

اگر افراد بشر، در زمان حیات مادی خویش بتوانند به خودشناسی دست یابند و به وجود قدرت های نهان و نیروهای ماوراء الطبیعه و خلقت پی ببرند، از آن زمان به بعد می توانند زندگانی بسیار خوب و سالمی را در زمان ادامه حیات مادی و حتی زندگی پس از مرگ، برای خود پایه ریزی کنند.

بشریت در این زمان هنوز نتوانسته به رشد عقلی کامل دست بیابد و از تمام محفوظات و زوایا و گنجایش عقل و برخورداری مراکز امواج مغزی خویش استفاده کند، به همین علت هم، تا به حال موفق به شناخت مجهولات عالم هستی نشده و تنها شناخت او معلومات و یا مادیات حیات است. ولی مسلماً افرادی که در سایر کرات این عالم هستی زندگی می کنند، به شناخت های بیشتری دست یافته اند و از نظر علم و تکنولوژی و شناخت امواج، در سطح بسیار بالاتری قرار دارند و به همین علت است که هنوز بشر به راز و اسرار بشقاب پرنده هایی که گاهی در برخی از نقاط کره زمین ظاهر می شوند و به گونه ای خودنمایی می کنند و حتی افرادی که خود را به بشرهای کره خاکی می نمایند، پی نبرده و تنها علم و آگاهی های وی از آنها، مربوط به یک سری اظهار نظرات می باشد و بس. ولی آنچه مسلم است، این سفاین و افرادی که گاهی پا به این کره خاکی می گذارند، آدم های پیشرفته تری هستند که بیش از



افراد کره زمین می‌توانند از محفوظات و گنجایش عقلی خویش بهره‌گیرند و با تسلط کامل، به کره زمین بیایند و به آسانی از هر نقطه‌ای که مایل باشند دیدن نمایند و سپس به سلامت به کره مسکونی خویش بازگردند.

بشر با علمی که در دست دارد، توانسته امواج ناشناخته‌ای را با دستگاه‌های موج‌گیر، ثبت نماید که دامنه و سرعت و فرکانس آنها در این کره وجود ندارد و آنچه مسلم است، امواجی که از کرات دیگر فرستاده می‌شوند، به علت عدم محدودیت‌های موجی، توسط دستگاه‌های ساخت افراد بشر، در کره خاکی ثبت می‌گردند و عملاً مشخص می‌شود که این نوع امواج، خارج از شناخت علمی و عملی افراد بشر می‌باشند.

اگر افراد بشر نتوانند مطلبی را با علم محدود خود بسنجند و آن را ارزیابی کنند، بدون اندیشیدن درباره آن به سادگی شناخت آن را به دست فراموشی می‌سپارند و از آن می‌گذرند. یکی از بزرگترین دلایلی که بشر هنوز نتوانسته، به درک حقایق حیات و نیروهای ماوراء الطبیعه پی‌برد و آن را بشناسد، همین ناباوری‌های او است که نمی‌تواند در ذهن خود به آنها شکل دهد. یکی از این مطالب ناشناخته، امواجی هستند که در تقدیر و سرنوشت ما نقش مهمی را ایفا می‌کنند و تغییرات شگرفی را به وجود می‌آورند.

عده بسیاری از افراد، اعتقادی به وجود نیروهای تقدیر و سرنوشت بشر ندارند و معمولاً آن را یک نوع پدیده طبیعی می‌دانند که به هیچ چیزی غیر از آن اتفاق یا حالت به وجود آمده، ارتباطی ندارد. در صورتی که اصل حقیقت چنین نیست. زیرا برخی از قسمت‌های زندگانی بشر، از پیش توسط پروردگار قلم شده‌اند و هیچ فردی در زندگی خویش، قادر به تغییر دادن آن نیست و آنچه باید بشود، مسلماً به وقوع می‌پیوندد، مگر این که خداوند بخواهد آن را به گونه‌ای تغییر دهد.





افراد ناآگاهی که به چنین حقیقتی ایمان ندارند، باید بدانند که اگر فردی از شناخت مطلب یا حقیقتی عاجز است، هرگز نباید در صدد زد آن مطلب یا حقیقت بر آید.

حال در مورد نیروهایی که باعث به وجود آمدن تغییراتی در نحوه و مسیر زندگانی افراد بشر می گردند و در زمان کوتاهی، موجب دگرگونی های چشم گیری در نحوه عمل و رفتار و کردارهای آنها می شوند، به طور مختصر شرح خواهم داد.

هر فردی در زندگی، مانند باغبانی است که تخم سرنوشت و خوبی و بدی ها را با دست خود می کارد و پس از مدتی، حاصل آن تخم هائی را که در گذشته کاشته است، درو می کند.

اگر بشر قصد داشته باشد، به طور حقیقی و جدی به واقعیات حقایق حیات در کائنات و برخی از امواجی که بر او تسلط دارند، اطلاعاتی به دست آورد و نیروهای نامرئی و قدرت های نهان را درک نماید، مسلماً با این علم و دانش کلاسیک که در اختیار دارد، هرگز به جایی نمی رسد و امکان این که حتی بتواند روزنه کوچکی از علوم نامرئی و قدرت های ناشناخته را بگشاید، وجود ندارد. ولی گاهی برخی از افراد در زمان حیات خویش توانسته اند، به شناخت هایی دست یابند و با روشن بینی های گوناگون، به بخش کوچکی از راز خلقت، پی ببرند.

با توجه به علمی که در حال حاضر در تسخیر بشریت است، وجود نیروهای بسیار کشف شده اند که تمام آنها از نظر دید مادی، غیر قابل رویت و توصیف هستند. اما هرگز کسی نمی تواند وجود آنها را در حیات خویش انکار نماید. فرضاً در هر نقطه ای از کره زمین که ایستاده باشیم، قدرت قوه مغناطیس به طور علمی و عملی قابل اثبات است، یعنی این نیروی نامرئی در تمام نقاط این کره



وجود دارند . آیا کسی می تواند اظهار نماید ، چون این نیرو با چشم قابل رویت نیست ، وجود آن را نیز انکار می نمایم ؟

افراد بشر می بایست به این حقیقت کاملاً "ایمان داشته باشند و بدانند که در وجود همه آنها ، نیروهای نهانی وجود دارند که در زندگانی نقش بسیار مهمی را ایفا می کنند و این نیروها اکثراً " مثبت و سازنده و تکامل بخش ادامه حیات می باشند .

اگر افراد بتوانند زمانی در خلوتی بنشینند و در خود فرو روند و متصفانه در مورد برخی از حقایق حیات که در زندگانی آنها نقش آفرین بوده اند ، بیاندیشند ، در می یابند که نیروی ذاتی و قدرت عقلی ، به آنها حکم می کند که وجود برخی از نیروهای نهان را باید پذیرا باشند و گاهی هم بدون چون و چرا ، از آن پیروی و متابعت نمایند . چون برخی اوقات در زندگانی تعدادی از افراد ، رویدادهایی رخ می دهند که آنها مجبور می شوند ، کلیه اختیارات خویش را به دست آن نیروهایی که در زندگانی آنها اثر گذارده اند ، بسپارند و از آن متابعت کنند تا انجام عمل یا عکس العمل آن به حد نهایی خود برسد . ولی در برخی از مواقع مشاهده می شود که تمام فعالیت های اضافی ، برای انجام شدن و یا جلوگیری از عملی ، بی فایده بوده و تمام اقدامات انجام شده ، هیچگونه تأثیری در حدوث و یا جلوگیری و ختنی کردن آن وقایع ندارند و تمام آن حالات و حرکات ، بنا به میل و خواست انرژی ای که در بطن و به دنبال آن می باشد ، به پایان می رسد .

اگر این نیروهای ناشناخته و نامرئی گاهی در زندگانی افراد بشر اثر نمی گذاشتند و نتیجه تصورات او را تغییر نمی دادند ، ادامه زندگی بسیار عادی و رنج آور و یکنواخت بود . چون این نیروها موجب به وجود آمدن فراز و نشیب هایی در زندگانی افراد بشر می شوند که همین پستی و بلندی ها نقش سازندگی را در زندگانی ایفا می کنند .



افراد زیادی در جامعه بشری وجود داشته و دارند که به علت ممارست های علمی و عملی ای که در زمان حیات خویش کشیده و از پرورش جسم مادی و ماده پرستی چشم پوشیده اند، موفق به کسب نیروهای نامرئی فراوانی شده اند که توسط همین نیروها توانسته اند به شگفتی های عظیمی نیز دست یابند. برخی از افراد، به خاطر وجود این نیروها می توانند روح خود را از غلاف جسمی خویش خارج نمایند و در زمان حیات، از عوالم روحی و سایر کهکشان ها دیدن کنند و یا این که آینده را به طور واضح و کامل مشاهده نمایند و حقایق آن را بازگویند و یا تعدادی از این افراد در زمان حیات مادی خویش به نکاتی از کائنات و حتی حیات پس از مرگ اشاره می کنند که از قدرت و فهم و درک اکثر افراد بشر به دور است. علت بروز چنین حالت هایی که در بعضی از مواقع، برای عده ای از افراد بشر روی می دهد این است که این فرد توانسته، دسته خاصی از امواجی را که در اطرافش وجود دارند، تشخیص دهد و آنها را بشناسد و سپس نیروی امواج را در خود ذخیره نماید و آنها را به گونه ای به کار گیرد.

دسترسی به این نیروها و رموز، معمولا "مستلزم کلید خاصی است که اگر قدری به وجود ذاتی خویش دقت نمائید، متوجه می شوید که شناخت آن در ذات وجودی خودتان است و اکثرا" از آن بی خبرید.

آیا با وجود وقایع و اتفاقاتی که در زندگانی اکثر افراد بشر به طور ناخواسته رخ می دهند، به طوری که هیچ کس در به وجود آمدن آنها نقشی ندارد، شگفت آور نیست که بشریت وجود برخی از نیروهای ناشناخته ای را در زندگی و زندگانی وی اثرات مثبت و یا منفی به جای می گذارند، نپذیرد و از آنها فرانسیده است که در مورد وجود این نیروها، تمام دانشمندان جهان، برخورداردی جدی داشته باشند و آن را به طور بنیادی تعقیب کنند و حقایق آن را به



عموم بنمایانند؟

علم و معرفتی را که بشر تاکنون کسب کرده است، نمی تواند جوابگوی وجود نیروهای خیر و شری که اثرات مستقیمی در زندگی ما می گذارند، باشد. بشر قادر نیست این وقایع ناخواسته را که در زندگانی وی بروز می کنند، با شناخت های علمی و منطقی و تجربی و اپستنتاج دانش محیط خود، تطبیق دهد و آنها را تأیید یا رد کند. ولی عملاً مشاهده می شود که هزاران اتفاق گوناگون در پیرامون ما، توسط نیروهای مجهول رخ می دهند که غیر قابل انکار می باشند.

در جوامع گاهی با افرادی مواجه می شویم که در کارهای خویش موفق هستند و از تمام اعمال و حرکاتی که انجام می دهند، راضی و خشنودند. حال اگر در انجام این فعالیت ها، سود یا ضرری عایدشان شده باشد، تأثیر چندانی برایشان ندارد. چون آنها از اصل عملی که انجام داده اند راضی هستند و در مقابل این اشخاص، افراد دیگری وجود دارند که از هر کاری نفرت دارند. چون به هر کاری که دست می زنند، موفق نمی شوند. این اشخاص اگر در برخی از کارها سودی هم عایدشان گردد، باز هم ناراضی و ناسپاسند و این افراد را هرگز نمی توان در طول زندگانی خشنود و سر حال یافت.

در بین این افراد کسانی یافت می شوند، تمام وقایعی را که در زندگی آنها روی می دهند، به حساب قضا و قدر، شانس، سرنوشت و... می گذارند. درست است که تقدیر در سرنوشت هر فردی تأثیر می گذارد. ولی نه برای هر کار و عملی که می خواهید انجام دهید. شما باید بگوئید که اگر قسمت ما هست، این کار به خودی خود انجام می شود و اگر قسمت نیست، تلاش بی خود، نتیجه ای ندارد و فعالیت و کوشش، هیچ تأثیری در نتیجه آن بجای نمی گذارد. این اشخاص از این حقیقت غافل هستند که تمام اعمال و حرکاتی



را که در گذشته انجام داده اند ، بازتاب آنها به گونه ای مثبت و یا منفی ، در زندگانشان بروز کرده و امروزه به این شکل ظاهر شده اند . در صورتی که اخیراً " هیچ عمل مثبت و یا منفی ای انجام نداده اید که عقوبت و یا ثواب آن را به یاد آورید . رویدادهای زشت ، زیبا ، تلخ ، شیرین و... گذشته هستند که زندگی امروزی شما را می سازند و آن را به صورت خوب یا بد در حضورتان جلوه گر می سازند .

امواجی که در گذشته به وجود آمده اند ، امروزه به صورت انبوهی از امواج مثبت یا منفی در آمده اند و بازتاب آنها به سوی شما حمله ور می شوند . هر نوع اتفاقی که در زندگانی افراد بشر بروز می کنند ، نباید به عنوان تقدیر و سرنوشت دانست و تصور کرد کسی که روز اول سرنوشت ما را با چند خطی در پیشانی نوشته ، این واقعه و یا هر اتفاق دیگری را نیز پیش بینی کرده است . زیرا همان گونه که قبلاً" بیان شده ، بشر دارای دو نوع شخصیت است که هر یک از آنها دارای قدرت و شخصیتی برای خود می باشند و هیچ یک در بروز حالت های دیگر ، دخالت چندانی ندارد . این دو عبارتند از :

#### ۱ - شخصیت روحی

#### ۲ - شخصیت مادی

شخصیت روحی : خداوند متعال از روز اول ، آن را تعیین فرموده و این قسمت از سرنوشت غیر قابل تغییر است و معمولاً" مربوط به زاد و ولد ، تولد و مرگ می باشد و ضمیر ناخودآگاه هر شخصی از آنها بی خبر نیست .

شخصیت مادی : هر آنچه را که حالت های نفسانی افراد بخواهد و پی گیری کند ، مربوط به شخصیت مادی آنها است که وابسته به ضمیر آگاه نیز می باشد . فرضاً" همگان می دانند که موتور سواری بدون توجه و دقت و شناخت ، بسیار خطرناک است . حال یک نفر با توجه به این که مهارتی در موتور سواری ندارد ،



از آن استفاده می‌کند و بعد از مدتی، تصادف می‌کند و مدت‌ها در بیمارستان بستری می‌شود و احتمالاً "دست و پای خود را در اثر این واقعه از دست می‌دهد، آیا چنین شخصی می‌تواند اظهار نماید که سرنوشت من این بود که یک دست خود را تا آخر عمر از دست بدهم." خداوند متعال به بشر عقل عنایت فرموده که در زمان انجام هر فعل و انفعالی، از آن استفاده کند و با عقل و خرد، به سراغ کاری برود و در زمان انجام هر عملی، احتیاط را از دست ندهد.

اگر افراد بد اندیش بتوانند عادت بد اندیشی و تفکرات غلط و ناپسند را از خود دور کنند، به طور مسلم در زندگانی آینده خویش، تغییری را به وجود می‌آورند. آنها باید افکار منفی را از مخیله خود خارج کنند و بجای آنها، بارهای مثبت و سازنده را قرار دهند، تا این امواج مثبت، موجب به‌سازی زندگانی آینده آنها گردند. اگر فردی بتواند در مقابل تهاجم امواج منفی، برای ذهن خویش سپری بسیار قوی بسازد و اجازه ندهد که هیچ یک از آنها در مخیله اش نفوذ کنند، مسلماً "در زندگی خود، هرگز بدی نخواهد دید و زندگانی خویش را به دست تباهی و نابودی نمی‌سپارد."

کسی که بر افکار و عقاید و اندیشه‌های خود تسلط مثبت و سازنده ندارد، به سادگی نمی‌تواند با ناملازمات زندگی و دشواری‌های آن مقابله نماید و در طول عمر کوتاه که زمان آن بسیار کوتاه و اتفاقات آن جز خواب و خیالی بیش نیست، خود را نبازد و در مسیر درستی و پاکی و تکامل گام بردارد.

بهترین راه زندگی کردن سالم در این است که ذهن خود را از بد اندیشی‌ها دور نگاه دارید و هرگز اجازه ندهید که تصورات منفی در ذهنتان راه یابند و اگر هم مانند: نفرت، کینه، انتقام‌جویی و... نفوذ کردند، آنها را هر چه زودتر از ضمیر خود دور سازید و اجازه ندهید که ذهن شما در مورد آن مطلب، شروع به ارسال امواج منفی نماید که توده جمع شده آن امواج، روزی گریبانگیر خودتان خواهد



شد . عده ای تصور می کنند که گذشت ، دلیل بر بی لیاقتی ، بی ارادگی ، ضعف و ... می باشد ، در صورتی که حقیقت امر ، درست مقابل آن است ، یعنی فردی که در مقابل اعمال و یا حالت های بد دیگران ، از خود گذشت نشان می دهد ، دلیل قدرت تسلط بر نفس و روحی وی می باشد و کسی که نیروی گذشت دارد ، همیشه برتری خویش را نسبت به طرف مقابل ، از خود نشان می دهد و فرد گذشت کننده تا آخر عمر در قبال عمل مثبتی که انجام داده ، خوشحال است و به خود می بالد . کسانی که در مقابل هر عملی فوراً مرتکب انجام عکس العمل می شوند و نسنجیده کاری را انجام می دهند که عمل آنها احتیاج به تفکر و تعقل داشته است ، تا مدت های زیادی تحت تأثیر آن عمل نسنجیده خود قرار می گیرند و موجب آزار روح و روان و جسم مادی خویش و حتی دیگران می شوند .

هر فردی پس از چند لحظه تفکر و تعمق ، می تواند تصمیمات درست و صحیح تری را اتخاذ نماید و پس از آن ، اقدام به هر عمل عقلی بنماید .

امروزه رسانه های گروهی جهان ، به طور ناخودآگاه ، در حال از بین بردن حالت های روحانی و انسانی افراد بشر می باشند و با نوشتن و یا گفتن خبرهای بد و خطرناک و مخرب ، موجب بروز حالت های روحی آنها می شوند ، به طوری که امواج منفی ای را که تمامی از قتل ، غارت ، جنگ ، کشتار و بدی های عالم حکایت می کنند ، در ضمیر افراد جای می دهند و این عمل موجب می گردد تا به تدریج مردم ، عواطف و محسنات و خوبی های خود را از دست بدهند و بجای آنها افکار بد مانند : دزدی ، قتل ، غارت و ... جایگزین گردند ، به طوری که با اعلام برخی از گزارشات مخرب ، حالت روحی افراد جوامع را مریض می نمایند و پس از مریض کردن ، به فکر دارو و ... می افتند ، تا این که بتوانند یک آرامش موقتی و نسبی ، به افرادی که خود موجب ناآرامی آنها



شده اند، بدهند •

زمانی که امواج منفی به تدریج وارد ذهن و افکار و عقاید افراد بشر می شوند، به سادگی نمی توان آنها را خارج کرد و این امواج منفی ای که توسط رسانه های گروهی به اذهان مردم راه می یابند، موجب افزایش افراد خرابکار در زندان های دنیا و ازدیاد بیماران روحی و روانی می گردند •

وقتی که فردی قصد دارد از طریق رسانه های گروهی، از وقایع روز محیط خود و یا دنیا آگاهی یابد، گویی غیر از اتفاقات بدی که در آن روز رخ داده اند، هیچ خبر خوب و خیری وجود نداشته و تصور می رود که در این جهان، تمام روزها، وقایع بد و ناگوار، اتفاق می افتند و هرگز کار خوب و مثبتی به وقوع نمی پیوندد • کودکی که از طفولیت کنار تلویزیون می نشیند و یا اخبار رادیوها را گوش می دهد، پس از مدتی که سواد خواندن را به دست آورد، تمام اتفاقات روز مجلات و روزنامه ها را می خواند و از همان روز اول، امواج مخرب و منفی به ذهن او راه می یابند • آیا در بزرگی از چنین کودکانی چه انتظاری می توان داشت؟ اخباری که دائم از جنگ، کشتن، دستگیری قاتلین، قاچاقچی ها و ... صحبت می کند و روزانه حالت معتادین را برای مردم به نمایش می گذارد، مسلماً "نتیجه آن باید این باشد که روزانه حدود یکصد عمل خلاف مسلحانه در بین دانشجویان آمریکایی دیده شود • زیرا بازتاب امواج منفی ای را که از طفولیت، رسانه های گروهی به ذهن این نوجوان یا جوان روانه کرده اند، امروزه به صورت انبوهی از امواج منفی، این جسم مادی را به حرکت در آورده و اکنون عکس العمل مشاهدات چند ساله خود را بروز می دهند • در مشاهدات تلویزیونی که کودک غیر از قتل، غارت، خونریزی، جنایت و ... چیز دیگری را مشاهده نکرده است، جامعه از این پس از این جوان چه انتظاری دارد •

دست اندرکاران رسانه های گروهی، به طور خواسته یا ناخواسته، عملی





انجام می دهند که روز به روز بار امواج منفی را در بین افراد جوامع بیشتر می کنند. فرضاً قتل در یک نقطه ای از جهان به وقوع پیوسته است که اگر عمل دولت آن کشور مورد تأیید کشور دیگر نباشد، دست اندرکاران رسانه های گروهی سعی دارند تا از تمام زوایای آن واقعه فیلم یا عکس برداری نمایند و همه حالت های ناراحت کننده و خونریزی ای را که در آن واقعه رخ داده اند، برای افراد جامعه خود به معرض نمایش بگذارند. درست است که در این بین حقیقتی بیان شده. ولی بار امواج منفی ای را که در ذهن کودکان ناآگاهی که غیر از وقایع آرتیست بازی و ماجراجویی از چیز دیگری در آن سنین لذت نمی برند، بجای گذارده اند، چه خواهند کرد؟ امواج منفی ای که امروز در ذهن کودکان نقش می بندند، در جوانی به نوعی دیگر خودنمایی می کنند و هر چه تعداد این خودنمایی ها بیشتر باشد، به همان نسبت هم آن جامعه فاسد تر خواهد شد.

امروزه اگر به طرفداران فیلم های سینمایی و ویدئویی توجه شود، به سادگی در می یابیم که تماشاچیان فیلم های ماجراجویی، خشونت بار، تجاوزها، دزدی، قتل، غارت و...، از مشتریان بیشتری برخوردارند و روز به روز هم بر تعداد آنها افزوده می شود و مردم توجه چندانی به فیلم های حماسی، ملی، احساسی و... از خود بروز نمی دهند. فیلم هایی را که رسانه های گروهی در راستای ترک اعتیاد به نمایش می گذارند، موجب می شوند که جوانان و نوجوانان و کودکان، شناخت بیشتری نسبت به مواد افیونی پیداکنند و اگر روزی فرصت مناسبی برای آنها به وجود آید، سعی می نمایند که آن حالت هایی را که در افراد معتاد در فیلم ها مشاهده کرده اند، برای یک بار هم که شده، بیازمایند.

یک بار آزمایش همانا و معتاد شدن همان. بازتاب امواج منفی ای را که در کودکی و جوانی، افراد از اطرافیان و جامعه دریافت می کنند، عکس العمل آنها به گونه ای در زمان جوانی بروز می نمایند، به طوری که رسانه های گروهی



اطلاع می دهند، اخبار حاکی از این است که حدود سی درصد از نوجوانان و جوانانی که به دبیرستان و دانشگاه های آمریکا برای تحصیل می روند، به یک نوع مواد مخدره اعتیاد دارند. هر جامعه ای که چنین امواج منفی ای را در اختیار تماشاچیان و یا خوانندگان مجلات کشور خود قرار می دهد، موجب می شود که فساد جامعه خویش را افزایش دهد، به گونه ای که دیگر قابل کنترل نباشد.

حال خوانندگان محترم توجه خواهند نمود که امواج منفی به طور ناخواسته، از زمان کودکی به خورد افراد جوامع داده می شوند و زمانی که به رشد کامل رسیدند و جوانی بالغ شدند، بازتاب این امواج، آنان را فرا می گیرد و عکس العمل هایی را در جامعه، از خود بروز می دهند. چنانچه توجه کاملی به مطالب فوق کرده باشید، به سادگی در می یابید که حالت لجام گسیختگی و عصیان جوانان در هر دهه ای که می گذرد بیشتر از قبل می شود و به همین علت، جوانان توجه چندانی به نصایح و سخنان پدران و مادران خویش که مربوط به چند دهه قبل از آنها هستند، ندارند. در صورتی که در گذشته ای نه چندان دور، پدران و مادران به اختیار خود می توانستند برای فرزندان خود، همسر انتخاب کنند، بدون این که این عمل مهمی را که در زندگی آینده فرزندانشان به وجود می آورد، مورد اعتراض آنها قرار گیرد.

امروزه اگر به دهات و شهرستان های دور که مردم در فقر بیشتری به سر می برند و اطلاعات چندانی از رویدادهای روزانه جوامع بشری ندارند، مراجعه کنید، در بین افراد آن قبایل یا دهات، محبت و صمیمیت و بردباری بیشتری نسبت به شهر نشینان می توانید بیابید. زیرا آنها کمتر مورد هجوم امواج نادرست و منفی ای که از طریق رسانه های گروهی به خورد افراد داده می شود، قرار گرفته اند. به همین دلیل اکثر دولت های جهان به خاطر حفظ بقای قدرت و



جاه و جلال خویش ، مطالب سرگرم کننده ای را به خورد افراد ناآگاه مملکت خود می دهند و هیچگونه توجهی به این ندارند که این مقالات یا مشاهدات و ... در آینده چه تأثیری در روحیه و حالات جوانان کشور بجای خواهند گذارد . چون اکثر دولت های جهان ، بخصوص ابر قدرت ها ، طالب قدرت ، ثروت ، مقام و ... می باشند و برای بقاء چند ساله خود حاضرند هر نوع امواج مسمومی را وارد اذهان افراد بی گناه بنمایند . این امواج منفی که در گذشته به خورد مردم داده شده است ، امروزه باعث بروز برخی از ناراحتی ها در جوامع گردیده اند که در زمان های گذشته حتی چند دهه پیش ، کمتر فردی به آن دچار بوده است . فرضاً در گذشته این همه بیمارستان های اعصاب و روان و ... وجود نداشت و مردم به این صورت گرفتار ناراحتی های روح و روان نبودند . ولی در حال حاضر با هر کسی که در پایتخت های کشورهای دنیا یا شهرهای بزرگ زندگی می کند ، بر خوردی داشته باشید و حال او را بپرسید ، از درد اعصاب و ناراحتی های روح و روان می نالد و این ناراحتی ها به صورت چشم گیری در بین افراد جوامع اپیدمی شده اند و اکثر مراکز دارو سازی دنیا طبق آماری که انتشار داده اند ، مؤید این است ، بیشتر داروهایی را که می سازند ، مربوط به اعصاب و روان است که پزشکان با خوراندن این نوع داروها به مریض بتوانند آنها را تا حدی آرام کنند .

حال باید چاره ای اندیشید ، تا این که بتوانید در مقابل این امواج منفی ای که به طور دائم در زندگی نفوذ می کنند ، مقاومت نمائید و حالت های اضطراب و نگرانی را از وجود جسمی و روحی خویش دور سازید .

۱ - توجه چندانی به تبلیغات نادرست نداشته باشید و آنها را بسیار جدی نگیرید .

۲ - سعی کنید صحنه هایی را که موجب ناراحتی و افسردگی روح شما



می شوند، نگاه نکنید و یا مقالاتی که در این موارد نوشته می شوند تا با احساس مردم بازی کنند که رقم فروش آنها بیشتر شود، نخوانید و اگر هم خواندید، از آنها سرسری بگذرید.

۳- زمان عمر خویش را بیشتر در دامن طبیعت بگذراید و از بدگوئی، کینه، حسادت و... به دور باشید.

۴- در زمان فراقت و بی کاری، سعی نمائید از کتاب های مفید ملی، مذهبی، سرنوشت سرداران بزرگ، شناخت طبیعت، عالم کائنات، نیروهای نهان و... استفاده نمائید، تا با خواندن چنین کتاب هایی، آرامش به روح و اعصاب خود وارد آورید و امواج منفی را که در گذشته در پیرامون و ذهن شما به وجود آمده اند، از بین ببرید و به معلومات و شناخت های خویش بیافزائید.

۵- هر فردی که زبانی را می آموزد، دارای یک شخصیت جدیدتری در زندگی خود می شود. پس بهتر است که زمان بیکاری را به آموزش زبان هایی که در دنیا متداول می باشند و یا احتمالاً "روزی قصد سفر به آن کشورها را دارید، بگذرانیم.

۶- زمانی که می خواهید برای تماشای امواج زیان آور جسم و روح در محافل غیر انسانی و یا سینماهایی که بد آموزی را بر روی صحنه می آورند، بگذرانید، بهتر است در کنار خانواده خود، به شادی و سرور بگذرانید و در صدد رفع اشکالات یکدیگر بر آئید.

هر فردی در زمان حیات خویش موجب آینده سازی های خود و خانواده اش می شود و آینده افراد، چیزی غیر از تفکرات و ذهنیات مثبت و منفی ای نیستند که امروز، برای آینده تدارک می بینیم. خوشبختی و بدبختی هایی را که امروزه تحمل می نمائید، مربوط به امواج مثبت و منفی زمان گذشته ای است که روزی از ذهن شما خارج شده اند.



۷- همیشه در زندگی سعی نمائید اعماق ضمیر خود را با عقاید و افکار مثبت و سازنده پر کنید و عقاید و ایده های منفی و مخرب را از ضمیر خود دور سازید و آن گاه مشاهده می کنید که این ضمیر سازنده ، چه امواج مثبت و مناسبی را برای به سازی آینده شما به وجود می آورد . به طوری که آینده را پر از صفا و صمیمیت مشاهده خواهید کرد .

برای این که پس از خواندن این مبحث در صدد بازسازی امواج مثبت و منفی خود بر آید ، باید به این چند نکته زیر توجه بنمائید و آنها را به طور دائم و مثبت بکار برید ، تا این که تغییری را در آینده ( سرنوشت ) خود به وجود آورید و از بدی ها و اضطراب و خرابی اعصاب رهایی یابید .

۱- برای آرام سازی خود سعی نمائید ، یک لغت یا جمله کوتاه کلیدی ، انتخاب نمائید و در هر زمانی که قصد دارید ، امواج ذهنی و روحی خود را تغییر دهید ، با بکارگیری آن لغت ، خود را آرام سازید تا این که پس از آن بتوانید تلقینات و امواج مثبت را به زندگانی آینده خود راه دهید و برای این که از آرامش کاملی برخوردار باشید و بتوانید از لغات کلیدی<sup>۱</sup> استفاده نمائید ، در مرحله نخست باید بدی ها مانند : حسادت ، دروغگویی ، بدگویی و... را از خود دور سازید و بجای آن ، خواست های مثبت و خیر را جایگزین نمائید .

۲- هر اتفاقی را که در زندگی به طور ناخواسته رخ می دهد ، یکی از الطاف و آزمایشات الهی بدانید و در اثر هر حادثه و یا اتفاقی ، روحیه خود را از دست ندهید و از کوره به در نروید . چون در برخی از مواقع ، اتفاقات ناخواسته ای برای افراد بشر رخ می دهند که کسی قدرت مقاومت و ایستادگی در برابر آنها را ندارد . حال باید با چنین رویدادهایی چه کرد و چه عکس العملی در مقابل آنها انجام داد ؟ بهترین راه مبارزه و ایستادگی در مقابل این پدیده ها ، ایمان به قدرت

۱- در کتاب «برون فکنی های روحی» به طور کامل شرح داده شده است .



الهی و اعتقادات صحیحی هستند که در خود به وجود آورده آید .  
 کسی که به خدای خود ایمان داشته و دارد ، از سختی ها نمی گریزد و از لذات  
 و ثروت هم ، زیاد خوشحال نمی شود و هرگز از مسیر حق و حقانیت خارج  
 نمی گردد . کسی که مؤمن است و اعتقاد به حقایق حیات دارد ، هر اتفاقی حتی  
 مرگ را به سادگی می پذیرد . چون مرگ بشر موجب به تکامل رسیدن وی در  
 زمان حیات می گردد ، و اگر مرگی وجود نداشت ، هر فردی بنا به میل و خواستش  
 در هر مسیری حرکت می کرد و زندگی کردن هم در عالم ماده ، ارزش خود را از  
 کف می داد . حال این مسیر می تواند خوب و سازنده و یا زشت و مخرب  
 باشد .

کسی که قبل از تولد ، در شکم مادر می میرد ، روح وی نیازی به تکامل مجدد  
 ندارد و تنها احتیاج آن یک بار دیگر همزیستی با ماده می باشد که برای مدت  
 بسیار کوتاهی این عمل را انجام داده است . ولی افرادی که پس از تولد ، زنده  
 هستند ، حتی اگر چند دقیقه یا روز ، پس از تولد بمیرند ، همگی نیاز به تکامل  
 دارند ، یعنی اگر فرض کنیم ، هر فردی در مسیر تکاملی خویش می بایست یک  
 صفحه شطرنجی ای را که دارای ۸۶۰۰۰۰۰ خانه می باشد ، پر کند ، هر روزی که  
 در عالم مادی زندگی می کند ، یکی از این خانه ها را پر می نماید تا این که پس از  
 تکمیل شدن این صفحه ، به سوی معبود خویش حرکت کند ، وگرنه تا زمانی که  
 یکی از این خانه های شطرنجی شکل پر نشده باشد ، ورقه آزادی روح خود را  
 نمی تواند از خداوند دریافت نماید . کسی که شناخت کافی نسبت به حقایق  
 حیات که مرگ هم یکی از آنها می باشد ، داشته باشد . از هیچ رویدادی ترس و  
 وحشت به خود راه نمی دهد و در مقابل هر گونه پدیده ای از خود پایداری و  
 استقامت نشان می دهد . چون با مرگ به حقیقت دست یافته است .  
 یک فرد مؤمن می بایست هر گونه اتفاقی را که در زندگی وی رخ می دهد ، با



شور و شوق بپذیرد و خواست الهی را دنبال نماید و یک لحظه ایمان خود را از دست ندهد .

۳- قدرت اعتماد به نفس را در خود افزایش داده و در مقابل هر رویدادی از خود مقاومت و ایستادگی نشان دهید و روحیه خود را در چنین شرایطی از دست ندهید . کسی که در زندگی ، اعتماد به نفس دارد و در مقابل شدائد زندگی ، مقاومت و ایستادگی می کند ، مسلماً موفق خواهد شد . زیرا وی به نیروی اعتقاد و ایمان یقین دارد که هر مانعی را با بکارگیری این نیرو از مقابل پای خویش بر می دارد و یا راه حلی مناسبی را درباره آن می اندیشد، غیر از آن رویدادهای الهی ای که مقابله با آنها ، از قدرت بشر خارج است .

۴- اشتیاق به ادامه زندگی موجب می شود ، تا انرژی های سازنده و امواج مثبتی ، در مسیر ما قرار گیرند و راه گشای آینده گردند . فردی که در زندگی ، به دنبال هدف خاصی گام بر می دارد ، به مراتب زودتر از کسی موفق می شود که در زندگی بدون هدف ، وقت خود را می گذراند و هر روز به دنبال ، کار جدیدی پرسه می زند . اگر شور و اشتیاقی وجود نداشته باشد ، حرکتی مثبت انجام نمی شود . چون بین دو نفری که یک کار مشابه را انجام می دهند ، آن فردی که کار خود را با میل و اشتیاق به پایان رسانیده است ، در پایان کار به مراتب شاد و سر حال تر از آن فردی می باشد که همان کار را با ناراحتی و به زور انجام داده است .

برای موفق شدن در زندگی ، هرگز نباید فکر شکست را در ذهن خود راه بدهید و اگر دائماً به خود بقبولانید که من از اقدام به هیچ کاری ابا ندارم و از آن وحشتی به دل راه نمی دهم و بسیار جدی و محکم با پیشبرد کار خود ، رو در رو گردید . باید بدانید که در آن کار موفق می شوید ، البته مشروط بر این که در ذات این کار ، امواج منفی وجود نداشته باشد . ( اعمال ننگین مانند : قاچاق ، دزدی



و... سرشار از امواج منفی هستند ) .

اگر فردی نتواند آثار امواج منفی را از ذهن خویش پاک کند، به طور یقین در آن کار موفق نخواهد شد و یا این که برای مدت کوتاهی، در ظاهر به موفقیتی دست می یابد که به زودی آن را از کف می دهد . فردی که عوارض امواج منفی، در زندگی او رخنه کرده اند، هرگز در طول عمر خویش، به خوشبختی نخواهد رسید، مگر این که روزی موفق شود، این امواج را از زندگی خود دور سازد .

۵- بشر برای این که بتواند از امواج منفی ای که در اطراف او وجود دارند، به نحوی رهائی یابد . می بایست خود را اسیر عادات و اخلاق زشت و منفی ننماید و تمام معیارهای قراردادی ای را که موجب نگرانی و ضعف و سستی وی شده اند، از خود دور سازد و آنها را از ذهن خویش پاک کند و راه و روش جدید تری را که اثرات مثبتی در زندگی وی دارند، انتخاب نماید . البته باید به این مطلب توجه داشته باشید که اگر قصد دارید، تمام امواج منفی و اعمال ناپسند را از خود دور سازید و در زندگانی خود، تصمیم جدیدی را اتخاذ نمایید، باید خواست های تازه ای که در زندگی شما وارد می شوند، دور از واقعیات و حقایق حیات و زندگانی عمومی نباشند، تا این که اثرات مثبت و سازنده ای از خود بجای بگذارند و موجب بروز حالت های جدید و مثبت در شما گردند .

افراد زیادی در جامعه وجود دارند که از زندگی نکبت بار خود بی خبرند و در تمام طول عمر در حاشیه زندگی قدم می زنند، نه خود زندگی . چون هنوز به هدف زندگی پی نبرده اند، کما این که در زندگانی های گذشته، تمام افراد جهان از شادی نسبی بیشتری برخوردار بودند و در زمان طفولیت، خنده و خوشحالی از چهره آنها محو نمی شد . ولی در اثر گذشت زمان و وجود امواج منفی که به گونه ای در زندگی آنها بروز کرده است، آن حالت های زیبا و آرامش روحی را به مرور از بین برده، به طوری که امروزه بر چهره و لب اکثر افراد، خنده و شادی





وجود ندارد و حتی افرادی هستند که در سنین میان سالی و ... حتی روزانه یک لبخند هم به لب آنها نقش نمی بندد، در صورتی که همین فرد، در کودکی سرشار از خوشی و شادی و شغف بوده است. چه عاملی باعث شده، فردی که زمانی خنده را به زور از لب او دور می کردند، امروزه لب به خنده باز نمی کند و حتی وجود خنده را در زندگی، از یاد برده است؟ علت آن، خود امواج منفی ای هستند که موجب تغییر حالت در افراد شده اند و اگر مقدار این امواج از حد معمول خود بگذرند، به زودی در این جهان خاکی، حالت خنده، خوشی، لذت و ... به کلی فراموش می شود و جای آن حالت ها را بغض، کینه، حسد، پستی و ... می گیرند. بایشرفت این امواج منفی و تأثیر آن در حالت روحی افراد بشر، اگر در آینده کسی بخندد، دیگران او را ریشخند می کنند و شاید هم او را دیوانه و مجنون قلمداد نمایند.

هدف از نگارش این کتاب، این است که هر فردی بتواند خود را بشناسد و سپس به قدرت های نهان و نیروهای نامرئی ای که در اطراف او قرار دارند، پی ببرد و در نهایت مسیر حقیقی زندگانی خویش را برای بهتر زیستن بیابد. زمانی که فردی توانست خود را به طور کامل بشناسد، از آن زمان به بعد می تواند به سهولت، در آرام کردن وجود مادی و روحی خویش مؤثر واقع شود و دردهای خود و حتی دیگران را التیام بخشد. وقتی که فردی سالم و آرام بود، می تواند طرز تفکرات خویش را تغییر دهد و از فرکانس های منفی ای که در اطراف او وجود دارند، بگریزد و به سوی امواج مثبت زندگانی خویش پناه ببرد.

امروزه از نظر علم روانشناسی و ...، به این نتیجه رسیده اند که هر فردی در زندگی شخصی و اجتماعی، ساخته تفکرات خویش است. مشروط بر این که اندیشه های وی، از سازندگی ها و امواج مثبت سرشار باشد و بتواند آنها را تحت نفوذ خود با نظمی کامل در آورد و سپس در صدد پرورش آن برآید و آن را به



صورت مثبت، بارور سازد. زمانی که فردی توانست تمام اندیشه های خود را سرشار از بارهای مثبت و سازنده نماید، از آن پس می تواند بازتاب اثرات مثبت آن را نیز در دیگران بتاباند و آرامش روح و روان را در بین زندگانی خود حکمفرما سازد. زمانی که افراد خانواده ها دارای روحیه ای شاد و قوی بودند، تغییرات کلی در روحیه افراد جامعه به وجود می آید و روزی فرا می رسد که جامعه سرشار از خوشی، لذت و شادی می گردد.



## تفکر و تصورات ذهنی

هر فردی در افکار و تصورات خود، ساختارهایی برای ادامه زندگی خویش، طرح ریزی می‌کند و آنها را به تدریج در مخیله خود می‌پروراند، به طوری که همگان در این تصورات، آرزوی بهتر زیستن و سعادت و خوشبختی را برای آینده خویش پیش بینی می‌کنند، به همین علت هم تصویرهایی را در مخیله خویش رسم می‌نمایند و مسیرهای آن را ادامه می‌دهند و در حقیقت می‌توان چنین بیان داشت که هر فردی خواستار آرزوهایی است که آنها را به گونه‌ای در ذهن خویش می‌پروراند، تا این که روزی بتواند موفق شود و به آنها برسد.

افراد مختلف، به نسبت فهم، درک، عقل، شعور، علم و... برای دستیابی به اهداف آینده خود، طرح ریزی‌هایی را انجام می‌دهند و در این راستا، مسیرهای مختلفی را نیز انتخاب می‌کنند. عده‌ای می‌توانند مسیرهای انتخابی خویش را ادامه دهند و گروهی در بین راه، از آن مسیرهایی که مدت‌ها در مخیله خویش رسم کرده و پرورش داده‌اند، منحرف می‌شوند و به دلایلی مسیر دیگری را انتخاب می‌کنند. چون در چنین شرایطی آنان تصور می‌نمایند، از این مسیری که انتخاب کرده‌اند، هرگز به هدف نمی‌رسند و موفق نخواهند شد.

زمانی که فردی سعی در تغییر مسیر زندگی خود می‌نماید، به طور یقین در حین ادامه مسیر جدید زندگانی خویش، رویدادهای تازه‌ای را در سر راه خویش، مشاهده می‌کند که هر یک از آنها تأثیرات مثبت و یا منفی، در وجود



ذاتی وی بجای می گذارند که این تأثیرات در برخی اوقات ، موجب تشویق ، پیشرفت یا توقف مسیرهای انتخابی او خواهند شد .

اتفاقات و رویدادهایی که در این مسیر جدید خودنمایی می کنند ، از نظر تمام افراد دارای شناخت و معیارهای برابر و ثابتی نیستند و هر فردی ، از آنها برداشت های جداگانه ای می نماید و این حالت و برداشت های جدید هستند که موجب تغییراتی در زندگی می شوند .

زمانی که فردی ، در مرحله نخست مسیری را در زندگانی خویش بر می گزیند و آن را ادامه می دهد ، هرگز نمی تواند انتخاب مسیر خود را اشتباه تصور کند . زیرا در آن زمانی که چنین مسیری را برای موفقیت زندگی خویش برگزیده و آن را ادامه داده است ، مسلماً "قدرت شناخت و تشخیص مسیر بهتری را نداشته است و یا به زبانی گویاتر ، در آن زمان ، فهم و شعور بیشتری در مورد انتخاب مسیر خود نداشته و نمی توانسته روش و مسیر بهتری را برای رسیدن به اهداف خویش برگزیند . به این دلیل که اگر فردی در مسیرهای انتخابی اولیه خویش ، چند بار با شکست مواجه شود ، سعی بر استمرار و ادامه آن دارد و همچنان سعی دارد آن را دنبال نماید . این عمل تا زمانی ادامه دارد که او بتواند طرز تفکر و برداشت های ادامه حیات و مسیر زندگی خویش را تغییر دهد و در نتیجه از اهداف گذشته خویش منصرف شود و مسیر بهتر و دیگری را به نسبت شعور و فهم فعلی خود ، برای رسیدن به اهداف زندگانش ، برگزیند .

کسانی که در زندگانی با چنین حالت هایی مواجه می شوند ، در تصمیم گیری های آینده و انتخاب مسیر زندگانی خویش ، سعی دارند تا هیچ توجهی به نظریات دیگران و خواست آنها نداشته باشند و گاهی هم مشاهده می شود ، افرادی که مسیرهای اولیه زندگانی خود را بنا به خواست دیگران و یا به دلایل دیگری انتخاب کرده بودند ، به خواست های اجتماعی نیز وقعی



نمی گذارند و آنها را نادیده می گیرند و تنها با میل شخصی و ذهنی خویش مسیرهایی را انتخاب می کنند و برای رسیدن به هدف خویش آن را تعقیب می کنند . حال این خواست وی می تواند صحیح یا غلط باشد . ولی هیچگونه توجهی به چگونگی آن ، از خود بروز نمی دهد و تنها هدف وی ، جبران شکست های گذشته و رسیدن به هدف نهائی است .

زمانی که فردی هدف اصلی خویش را برای رسیدن به نقطه اوج خویش انتخاب می کند و جوانب آن را در ذهن خویش می پروراند ، سعی دارد تا حالت و خواست های نفسانی درونی خود را به گونه ای آشکار سازد و افرادی که با اهداف از پیش تعیین شده ، به مسیرهای زندگانی خویش ادامه می دهند ، معمولاً سعی دارند که در رسیدن به اهداف خود ، از دیگران سبقت گیرند و کمبودی را در این راه ، احساس ننمایند . زیرا در چنین شرایطی هیچ فردی ، انتخاب مسیرهای ذهنی و عقلی خویش را بد نمی داند و هر کس بر این عقیده استوار است که راه و روش بسیار صحیح و درستی را در پیش گرفته است ، گرچه در پیمودن این مسیرها ، در نهایت با بن بست هایی نیز مواجه شود . ولی راه انتخابی خود را از بهترین ها می داند .

انتخاب این مسیر مجدد نیز تا زمانی که راه و روش دیگری را برای رسیدن به اهداف اصلی خویش انتخاب نکند و تغییری در آن به وجود نیآورد ، همچنان ادامه خواهد یافت .

هدف داشتن زندگی در افراد بسیار مهم است . ولی در زندگی ، اهدافی قابل قبول و پذیرش می باشند که از نظر عقلی ، علمی ، عملی ، اجتماعی و... سازنده و پر بار باشند و هر هدفی قابل قبول و پذیرش نمی باشد . اهداف حیوانی و مخرب رانیا بد جزو اهداف حقیقت حیات و زندگانی خویش به حساب آورد . چون در این موقع اسم آن را ، هدف انسانی در مسیر ترقی و تکامل نمی تواند



گذاشت ، درست است که از نظر خلقت ، بشر جزو حیوانات محسوب می شود ، ولی اهداف حیوانی را باید دنبال کند ، چون بشر را در بین حیوانات نیز اشرف آنها دانسته اند و در حقیقت چنین هم می باشد و این موجود ، حیوان ذی شعوری است که صاحب روح کامل ، عقل ، درک و ... است ، زمانی که بشر به دلایل وجود عقلانی و روح تکامل یافته ، توانسته خود را از رده حیوانات جدا کند و تیره جدیدی را به وجود آورد ، می بایست در انتخاب اهداف زندگی خویش ، بهترین ها را انتخاب کند و همیشه در مسیر مثبت و سازنده گام بردارد و خواست های وی نباید با نیازهای خانوادگی یا اجتماعی ، منافات داشته باشد ، چون وی از وجود عقل و خرد بهره مند است و اعمال و حرکات او باید با حیواناتی که از قدرت عقل و روح تکامل یافته برخوردار نیستند ، کاملاً متفاوت باشد ،

وقتی با فردی مواجه می شوید که در زندگی خویش نمی تواند راه سالم و درستی را پیش گیرد و دائماً سعی دارد مسیرهای خلاف و نادرستی را انتخاب کند ، گاهی در ذهن خود چنین تصور می نماید که آن شخص ، در مسیر حیات ، نتوانسته به عقل ، درک ، فهم کاملی دست یابد و در نتیجه هنوز در ذات اولیه خویش باقی مانده است و او دارای روح مترقی و پیشرفته ای نیست و مسلماً نیاز فراوانی به ادامه حیات تکاملی روحی دارد ، چنین افرادی معمولاً از نظر عقل ، اراده ، تصمیم و ... تفاوت چندانی با نسل گذشته خویش ندارد ،

افراد بشر معمولاً بنا به خواست های باطنی خویش به سوی هدف و یا شیئی کشیده می شوند و یا به طور عقلانی آن را تعقیب می نمایند ، حال این عمل می تواند مثبت و سازنده یا مخرب و خانمانسوز باشد ، ولی پس از اندک زمانی که آن مسیر خود را ادامه دادند ، اگر عمل و خواست آنها از نظر سایر افراد یا جوامع ، خلاف هم که باشد ، آن را به صورت یک حقیقت و عملی مثبت ، در



زندگی می پذیرند . چون تمام تصاویری را که از زمان های گذشته در ذهن خویش پرورانیده اند ، درست و بدون نقص مشاهده می کنند و در این راستا ، هیچ توجهی به خواست و نظر دیگران و حتی جامعه خویش ، ندارند . برای مثال اگر در خانواده و یا اقوام و یا دوستان دور و نزدیک شما ، فرد معتادی وجود داشته باشد و این شخص در بدترین وضع زندگی مادی ، روحی و ... قرار گرفته باشد ، از او سؤال نمائید که از انجام و ادامه این عمل زشت خود پشیمان نیست ؟ وی در جواب ، می گوید که « چرا شرمنده باشم . من که مرتکب خلافی نشده ام . » اگر این فرد معتاد قدری واقع بین تر باشد و عقل حیات و زندگی خود را به طور کامل از دست نداده باشد ، در پاسخ به سؤال شما جواب می دهد : « من می دانم که فعل عمل اعتیاد ، زشت است و افراد سالم از آن نفرت دارند و افراد معتاد در جوامع بسیار پست و بد جلوه می کنند . ولی من با توجه به تمام آن شناخت ها ، قدرت کنارگذاری و ترک آن را در خود سراغ ندارم . اما سعی می نمایم به زودی آن را کنار بگذارم . »

اکثرا "مشاهده می شود که این افراد تا آخر عمر درصدد تصمیم گیری ، برای ترک اعتیاد خود می باشند و در نهایت همچنان در منجلاب اعتیاد خویش غرق می مانند ، تا روزی که کاملاً نابود شوند .

چنانچه فردی در طول زندگانی خویش ، دارای قدرت اراده و تصمیم گیری و خواست های سازنده و سالمی نباشد ، پس از گذشت اندک زمانی ، در شخصیت مادی و روحی وی تضادهایی بروز خواهند کرد که وجود این حالت های جدید ، موجب بروز بی ثباتی و ناآرامی های فکری و در نتیجه بی ارزش جلوه دادن آنان در جوامع کوچک خانوادگی یا محیط های بزرگتر خواهد شد .

زمانی که به زندگی روزانه هر یک از افراد جوامع توجه می نمائید ، به سهولت در می یابید که تمام مردم بنا به نوعی کنش و واکنش و یا خواست های خود ، به



طور مستمر اعمالی را به صورت مثبت یا منفی انجام می دهند، یعنی تمام افراد جهان، بدون استثناء دارای نوعی اراده و خواست قدرت و تصمیم گیری می باشند و این اصل در همگان برابر است. ولی عده ای از افراد طی شرایط و محیطی خاص توانسته اند این نیروها را در وجود خود تقویت کنند و در بعضی مراحل، برتر از دیگران جلوه گر شوند.

از مطالب فوق می توان به این نتیجه رسید که تمام افراد بشر بدون استثناء دارای نوعی قدرت تصمیم گیری و اراده هستند که نسبت به دیگران دارای اختلافاتی می باشند. حال در بین این اشخاص تعدادی از افراد، چگونگی موفق به تقویت نیروی اراده خود شده اند، امر جداگانه ای است.

در زندگی گاهی می شنویم که مردم می گویند: فلانی هیچگونه اراده ای از خود ندارد و تمام اعمال و رفتاری را که انجام می دهد، بنا به میل و خواست شخص دیگری است. اگر بخواهیم بگوئیم که فلانی دارای اراده نیست و از نظریات دیگران در زندگی خود استفاده می کند، در گفتار خود مرتکب اشتباه شده ایم. به این دلیل که اگر این فرد فاقد اراده و تصمیم گیری بود، مطلقاً نمی توانست از نظریات دیگران نیز پیروی کند. چون ادامه نظریات و خواست های دیگران، خود یک نوع عمل ارادی است. زیرا اگر او فاقد اراده و قدرت تصمیم گیری می بود، مسلماً نمی توانست از نظریات دیگران استفاده کند و آنها را به کار بندد.

در بالا روحیه و حالت فرد معتادی را مثال زدیم که اگر از او سؤال شود، چرا این اعتیاد را کنار نمی گذاری و به سالم سازی خود نمی پردازی در پاسخ خواهد گفت که « من اراده ای ندارم که این اعتیاد را کنار بگذارم، وگرنه تا بحال هزار بار اعتیاد خود را ترک کرده بودم ». فرد معتاد بلاگفتن این سخنان، خود را از پاسخ گویی به سایر جملات خانواده و اقوام می رهند و دیگران هم بخاطر ترحم





به یک آدم بی اراده و بدبخت او را یاری می نمایند که همین محبت های بیجای خانواده ها ، اقوام و ... موجب بدتر شدن او خواهد شد که شرح مبسوط آن را در کتاب « روش خود درمانی های روحی » به طور کامل شرح داده ام . در صورتی که همین فردی که خود را به بدبختی و بی ارادگی زده و برای جلب ترحم دیگران اظهار می دارد : « من اراده خود را از دست داده ام و یا سخنانی مشابه همین گفته ها » زمانی که در حالت خماری به سر می برد و برای نشئه شدن اراده می کند که خود را از این حالت برهاند ، برای به دست آوردن پول و رهایی از این وضعیت ، تبدیل به فردی با اراده ای پولادین و شخصی بسیار مصمم و جدید می گردد و تا زمانی که نتواند به نیازهای مادی خود دست یابد ، از هیچ گونه تلاشی کوتاهی نخواهد کرد . در این راستا ، چنان اراده ای از خود بروز می دهد که مطلقاً قابل پذیرش و یا انطباق با سخنان قبلی وی که حاکی از بی ارادگی بودند ، برابری ندارد . این آدم کم بنیه و ضعیفی که تا چند لحظه پیش به ضعف جسمی و روحی خود اذعان داشت ، صاحب قدرت و نیروی جسمی و عقلی خارق العاده ای می شود که در این شرایط هیچ ورزشکار و یا قهرمانی به قدرت جسمی او پیدا نمی شود و از نظر عقلی و روحی در آن زمان ، شیطان را به بازی می گیرد ، تا این که بتواند به هدف اصلی خویش که تهیه پول برای رفع نیاز وی است ، برسد .

اگر این فردی که برای گول زدن دیگران تا چندی پیش خود را شخصی بی اراده و مفلوک نشان می داد ، دارای قدرت تصمیم گیری و اراده نبود ، پس چگونه در یک لحظه تغییر شخصیت پیدا کرده و این همه اراده و پشتکار از خود بروز داده ، تا در نتیجه با هزاران حقه و دروغ و ... مبلغ مورد نیاز خود را به دست آورده و آنچه را که نیاز داشته ، خریداری کرده و روح و جسم خویش را برای مدتی کوتاه به آرامش رسانیده است ؟



فردی که قصد دارد، نیروی ارادی خویش را تقویت کند، در مرحله نخست باید صاحب عقل و بعد دارای هدف مشخص و مثبتی باشد، تا این که بتواند آن را دنبال کند. چون تقویت قدرت ارادی، زمانی عملی خواهد بود که تمام دلایل و خواست های شخص اراده کننده در مسیر سازنده و صحیح عقلانی بکار گرفته شده باشد، در غیر این صورت اراده کردن تنها، فردی را به مقصد نمی رساند. در به وجود آوردن قدرت ارادی و تقویت کردن آن، عواملی مانند: شعور، درک، فهم و... بسیار مؤثر می باشند، مشروط بر این که تمام آنها در مسیر صحیح به کار گرفته شوند.

در به ثمر رسانیدن اعمال ارادی، قدرت و سلامت جسم مادی نمی تواند بدون تأثیر باشد. زیرا در جامعه شاهد یک حقیقت هستیم، افرادی که به گونه ای دارای نقص عضو یا ناراحتی های جسمی می باشند، اکثراً از عقده های بخصوصی منجمله حقارت برخوردارند و به همین دلیل هم گاهی در مقابل اعمال بسیار کوچک، عکس العمل های بسیار بد و ناشایسته ای را از خود بروز می دهند که افراد سالم، هرگز در مقابل آن اعمال هرگز این عکس العمل ها را از خود نشان نمی دهند.

اشخاصی که در زمان گذشته دارای روحیه ای سالم و جسمی تنومند بوده اند و به دلایلی حالت های روحی و جسمی آنها دگرگون شده و ضعف یا ناراحتی های دیگری، وجودشان را فرا گرفته اند، با توجه به این که در گذشته (زمان سلامت جسم مادی) از قدرت اراده و تصمیم گیری بسیار خوبی برخوردار بوده اند، این اشخاص از زمانی که نیروهای خود را از کف می دهند، قدرت ارادی آنها نیز رو به ضعف می گذارد و نیروی تصمیم گیری ندارند. در اینجا می بایست این نکته را متذکر شوم که امکان این وجود دارد فردی پس از مدتی، قدرت ارادی خود را به طور کامل از دست بدهد و یا این که ضعفی در آن



به وجود آید . چون قدرت ارادی افراد برای همیشه و تا آخر عمر ثابت و یکنواخت باقی نمی ماند . از این مطلب نتیجه می گیریم که قدرت ارادی ، ذاتی است و در تمام افراد بشر در بدو خلقت تا حدی وجود دارد و ما در طول عمر خویش می توانیم آن را تقویت کرده و یا به زوال بکشانیم و از دست بدهیم .

با توجه به این که هر فردی در بدو تولد از نیروی ارادی مثبت برخوردار است . ولی پس از گذشت زمان متوجه می شوید که این نیروی ارادی مثبت خود را از دست داده و بجای آن صاحب اراده ای منفی شده اید .

زمانی می توانید از نیروی ارادی مثبت و سازنده برخوردار باشید که علاوه بر سلامت کامل جسم و روح ، ضمیر باطن خود را از هر گونه بد اندیشی و عقده ، پاک سازید و هر چه می توانید این ضمیر را از درون گرایی های بسی مورد و برون گرایی های بی ثمر ، پاک و منزّه نمایند ، به همان نسبت هم توانسته اید به قدرت نیروی ارادی و تصمیم گیری خود کمک کنید و هر چه فشار این ناراحتی ها ( برون و درون ) در افراد بیشتر باشد ، به همان اندازه هم موجب ناراحتی فکر و خیال خویش می شوند و در نتیجه نیروی ارادی خود را به ضعف و سستی می کشانند . زیرا نیروهای ذاتی و اکتسابی بشر بر این سه پایه استوار است ، جسم ، روح و عقل سالم . هر چه بتوانید هماهنگی بیشتری بین این سه عنصر به وجود آورید ، به همان نسبت هم توانسته اید نیروهای ذاتی خویش را پرورش دهید و چنانچه در هر نقطه ای از طول عمر ، هماهنگی های لازم بین آنها از بین بروند کسی نمی تواند در اعمال ارادی خویش به طور کامل موفق و پیروز گردد . زیرا که منشأ اراده و شعور و تصمیم گیری و تمام نیروهای محرکه عقل بشر است و این قدرت عقل موجب می شود ، تا ضمیر آگاه و ناخودآگاه را با روش و خواست خود ، تحت نفوذ در آورد .

زمانی که می شنوید فردی دارای قدرت ارادی خارق العاده و بسی نظیری

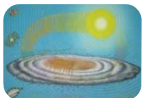


می باشد، هرگز چنین تصور را به مخیله خود راه ندهید که وی از بدو خلقت خویش، دارای این نیرو بوده و خداوند متعال تبعیضی بین او و دیگر مخلوقات خود قائل شده و وی را فردی متمایز از دیگران آفریده است. بلکه باید در علت به وجود آمدن این نیرو در وی بررسی نمائید و متوجه شوید که چگونه او توانسته صاحب چنین اراده و تصمیمی گردد.

وقتی که به زندگی خانوادگی و آموزشی و اجتماعی این افراد توجه کامل می‌ذول دارید، متوجه خواهید شد که وی پس از شناخت تمام نیروهای ذاتی خویش، هر یک از آن نیروهایی را که مورد نظر وی بوده است، از طریق علمی و عملی پرورش داده، به طوری که امروز صاحب قدرت اراده و یا حالت قوی دیگری است.

در زندگی تمام افراد بشر حالت هایی به وجود می‌آیند که این حالت ها می‌توانند سازنده و مثبت یا منفی و مخرب باشند. اگر فردی نتواند از این حالت های سخت و ناگوار و یا خوب و خوشی که گاهی بر سر راه وی ظاهر می‌شوند، با عقل و منطق از آنها بگذرد و همچنان در پشت آن سدها باقی بماند، مسلماً محکوم به فنا و نابودی خواهد بود، مگر این که با رویدادهای زندگی، برخورد های عقلانی و فلسفی داشته باشد و در هر مرحله ای از خوشی و ناخوشی، از خود حلم و بردباری بروز دهد، تا این که در اثر مرور زمان، بتواند بر آنها چیره شود و مشکلات خود را حل کند.

افراد زیادی در جوامع وجود دارند که شناخت کافی نسبت به اشخاص موفق جامعه خویش ندارند و از دور حکایت های جسته و گریخته ای را از رمز موفقیت آنها شنیده و یا تصوراتی را از آنها در ذهن خویش پرورانیده اند. این قبیل اشخاص افراد موفق را جزو خوش شانس های جهان می‌دانند که بر اساس تقدیر و سرنوشت به موفقیت هایی دست یافته اند. در صورتی که چنین نیست.



چون شانس هر فردی در وجود ذاتی وی پنهان است ، عده ای می توانند آن را در زندگی خود به گونه ای نمایان کنند و گروهی دیگر ، هرگز نمی توانند آن را بشناسند .

اکثر افراد موفق در جهان ، معمولاً " در بین خانواده های متوسط و سالم روحی مشاهده شده اند . خانواده های با ایمان و بدون عقده معمولاً " فرزندان سالم و آرامی را با رشد عقلی ، تحویل جامعه خویش می دهند و تمام این افراد با نیروهای ذاتی و اتکاء به قدرت پروردگار توانسته اند با انتخاب اهداف سالم و با پشتکار خود ، به موفقیت های چشم گیری دست یابند . زیرا این افراد به مراتب سهل تر می توانند با سختی های روزگار که در مقابلشان قد علم می کنند ، روبرو شوند و آنها را از پیش پای خود بر دارند ، تا کسانی که در زندگی خانوادگی ، در عدم آرامش و تعادل های روحی بسر برده و با هیچگونه از شدائد روزگار مواجه نشده اند .

در تحول اخیری که در کشور ما به وجود آمد ، این حقیقت کاملاً " مشهود بود . در برخی از پیکارهای زندگی که گاهی در کشورهای مختلف و یا خانواده ها به وجود می آیند ، شاهد و ناظر این ماجراها هستیم ، افرادی که از خانواده های بسیار مرفه و ناز پرورده ای می باشند ، پس از کناره گیری از مشاغل اداری و ... اکثراً " نمی توانند زندگی خود را در سطح گذشته تجدید و یا اداره نمایند ، لذا به مشاغل پست تر از گذشته خود روی آوردند . ولی افرادی که از خانواده های دیگر هستند ، به سادگی می توانند مشاغل بسیار بزرگ و حساسی را اداره کنند . چون در این زمان ، معیار سلامت فکر و جسم و عقل به کار می آید و مقام و قدرت گذشته و رفاه خانوادگی ، هیچ نقشی را نمی تواند در زندگانی افراد ایفاء کند .

کسانی که در زندگانی ، با قدرت اتکاء به نفس و شناخت و اعتقاد و ایمان به



ذات پروردگار، کار خود را آغاز می‌نمایند، در هر شرایطی می‌توانند مسیر انتخابی خود را در همان جهت و فقط با انحرافات جزئی ادامه دهند و هرگز توفقی در حرکت شغلی و زندگی آنها به وجود نمی‌آید.

افراد موفق جوامع کسانی هستند که اگر به هر دلیلی از مسیر زندگی اولیه خود منحرف شوند و یا از زندگی پشت پا بخورند، مجدداً می‌توانند خود را به مسیر اولیه زندگانی خویش بکشانند و راه خود را دنبال کنند و هیچگونه ضربه یا سختی ای را به عنوان شکست، در زندگی خویش نپذیرند. اگر به دلایلی در زندگی توفقی به وجود آید، در زمان شروع بعدی، با سرعتی به مراتب بیشتر از حرکت زندگانی اولیه خویش، مسیر کار و زندگی را ادامه می‌دهند، تا این که بتوانند آن فاصله زمانی (توقف) را جبران کنند. آنچه مسلم است ادامه مسیر اهداف زندگی، افراد را به هدف نهایی می‌رساند، وگرنه کسی نمی‌تواند در یک شب به هدف نهایی خود برسد و همیشه باید به این مطلب توجه داشته باشید که اهداف بزرگ، نیاز به زمان بیشتری دارد و مسلماً برای رسیدن به آن، زمان بیشتری هم لازم می‌باشد.

هر کسی که برای ادامه زندگانی خویش، هدف خاصی را که سرشار از خواست‌های مثبت و سالم است، تعقیب کند، حتماً روزی با قدرت اراده و ایمان و تصمیم به آن می‌رسد و اگر این هدف تعیین شده از روی شعور باطن و عقل و شناخت و ایمان نباشد، روزی اراده اجرائی خود را به دلیل ناسالم بودن آن هدف، از دست خواهد داد و یا حداقل در ادامه کار خود و خورده می‌شود و نهایتاً روزی از ادامه آن منصرف می‌گردد. چون این یک اصل و حقیقت است که اگر فردی بخواهد به یک هدف منفی یا واهی که خارج از عقل و منطق است، برسد، حتماً روزی با ناکامی مواجه می‌شود و معمولاً افرادی به دنبال چنین اهدافی هستند که وجودشان، سرشار از عقده‌های گوناگون است، وگرنه فرد



اندیشمند و عاقل، وقت خود را برای رسیدن به اهداف پوچ مصرف نمی کند. کسی که در زندگی هدف خاصی را دنبال می کند و قصد دارد به آن برسد، در مرحله نخست باید در آن زمینه تصمیم گیری کامل بنماید و خود را از سرگردانی برای انتخاب اهداف مختلف برهاند و مسیری را انتخاب کند که از استعدادهای جسمی و عقلی و روحی خویش، برای به پایان رسانیدن آن مسیر مطمئن است، وگرنه بدون وجود شناخت کافی و مهیا کردن وسایل مقدماتی، بی مهتابا نمی توان برای نیل به درجه موفقیت گام برداشت و خود را در مسیری افکند که استعداد انجام آن را ندارید. چون اگر فردی مبادرت به ادامه این مسیر بنماید، احتمال این که در اوایل شروع کار، به دلیل نیروهای جمع شده خویش، به اندک موفقیت هایی برسد، وجود دارد. ولی پس از گذشت زمان که انرژی ذخیره ای وی رو به تحلیل گذارد، ناکامی ها یکی پس از دیگری بروز می نمایند.

اگر افراد بتوانند اهداف خود را در زندگی مشخص کنند به مراتب زودتر از کسانی که در زندگی بدون هدف پیش می روند، موفق خواهند شد، مشروط بر این که هدف از زندگی کردن، ادامه صحیح و سالم آن باشد، نه این که رسیدن به کوه الماس و غاری از زر و زیور و ... اگر خواست بشر در حد تعادل فکری باشد، به سادگی می تواند سعادت را در مقابل چشمانش مشاهده کند.

بهترین زندگی آن است که از تعادل خوبی برخوردار باشد و اگر زمانی فرارسد که تعادل زندگی از نظر مادی، معنوی، اخلاقی و ... خارج شود، آن زندگی چهره جدیدی را به خود می گیرد که اکثراً موجب بروز برخی از ناراحتی ها خواهد شد.

معمولاً در زمان طول عمر خود کسی را نمی توان یافت که دارای زندگی بدون نقصی باشد و چنانچه با این نقائص زندگی، برخوردی عقلانی و منطقی داشته باشید، هرگز از آن عیب و نقص و کمبود زندگانی خویش، زجر و دردی



نخواهید کشید. اگر روزی افراد بشر بتوانند به هدف از خلقت خویش آگاه شوند و بدانند که برای چه منظوری از طرف پروردگار خلق شده اند و برای چه می میرند، هرگز در صدد زراندوزی، جاه طلبی، احراز مقام و... بر نخواهند آمد.

• درباره هدف از خلقت بشر، کتابی به نام «دایره خلقت» در دست تکمیل دارم و امیدوارم به زودی بتوانم این کتاب را در این کشور به چاپ برسانم و در اختیار همگان قرار دهم. ولی حقایق ذیل را به طور بسیار مختصر می نویسم که خوانندگان محترم، شناختی نسبت به هدف از خلقت خویش داشته باشند.

ما به میل خود پا به این دنیا نگذاشته ایم و با میل خود هم نمی توانیم از این دنیا برویم. روح بشر باید در زمان حیات مادی به تکامل برسد، تا لیاقت رسیدن به عوالم روحی بالاتر را که در نهایت عرش کبریایی است، داشته باشد و اگر افراد هر چه درگیری های مادی، اجتماعی و... بیشتری داشته باشند، روح هم به همان نسبت نیاز به ادامه مسیر تکاملی بیشتری دارد و در این مسیر، ما نیستیم که خود را به تکامل می رسانیم. بلکه این هدف خلقت است که بشر را برای منظور خاصی آفریده و او را به تکامل می رساند. در این راستا خداوند متعال به نوع بشر عقل عنایت فرموده، تا این که گروهی از آنها با استفاده از عقل سالم زودتر بتوانند خود را به تکامل برسانند و روح تکامل یافته خود را به روح اعظم نزدیک کنند.

افرادی در زندگی مادی خویش به آرامش دست یافته و موفق شده و می شوند که از نظر شناخت های ذاتی و حقایق حیات، به درجات متعالی تری به نسبت سایرین برسند. زمانی که فردی بتواند اعمال و حرکات و رفتار خویش را تابع خواست های عقلی خود نماید و به احساس غلط خویش توجهی نکند، زندگی آرام و ساده ای خواهد داشت و آن را ادامه می دهد و برخوردهای بسیار منطقی و عقلانی با محیط خویش دارد. چون با برداشت های عقلی می توانیم فاصله ای را





بین حقایق عقلی حیات و احساس و عواطف به وجود آوریم که موجب آرامش کاملی در زندگی می شود و از خواست های بسیار زیادی دست بر می داریم .  
 اگر در هر زمانی بخواهیم با شناخت و درک و فهم عقلی ، خود را به درجه تعالی و سعادت واقعی برسانیم ، هیچ مانعی نمی تواند ما را در رسیدن به این هدف عقلانی باز دارد . با برخی از افراد که صحبت می شود و از آنها می پرسیم ، هدف از زندگی شما چیست ؟ اکثریت قریب به اتفاق اظهار می دارند : « هدف ما در زندگی ، رسیدن به سعادت می باشد » وقتی از آنها سؤال می شود که سعادت زندگی را در چه چیزی می بینید و چگونه می خواهید به آن برسید ؟ در پاسخ ، هر کس به نوعی آن را بیان می دارد که گاهی مشاهده می گردد ، نظریات مختلفی را در این باره بیان می دارند و در این راستا هر فردی هدف خاصی را دنبال می کند و سعادت را بر مبنای خواست های خویش می داند .

کمتر کسی می تواند وجود سعادت واقعی را در حیات خویش بیان کند . ولی آن عده ای که به وجود سعادت پی برده اند ، آنها سعادت خود را در آرامش و بی نیازی و حفظ تعادل زندگی خویش از نظر مادی ، اجتماعی ، معنوی و ... می دانند .

در زندگی ، هرگز سازمان و یا شخصی نمی تواند اجباراً فردی را مجبور به سعادت مند شدن کند و یا راه ترقی و تعالی را برای او هموار نماید ، تا این که او بتواند به درجات معنوی خاصی دست یابد ، مگر این که خود وی بخواهد از طریق وجود عقل و ادراک و شناخت ، خود را سعادت مند نماید .

عده ای از افراد سعادت را در ثروت و توانگری مادی خویش یا دیگران می دانند . در صورتی که هر چه ثروت بیشتر باشد و از آن استفاده های متفاوتی شود ، به همان نسبت هم این افراد با سعادت واقعی فاصله می گیرند و از آن دور می شوند . سعادت مند واقعی کسی است که نحوه استفاده از آنچه را که به دست



آورده است ، به نحو احسن بداند ، نه این که روزانه بر اندوخته های خود بیافزاید .

برای شناخت و دستیابی به موفقیت و سعادت واقعی ، احتیاج به دانستن معیارهای سعادت است که اگر فردی توجه به آنها داشته باشد ، به مراتب ساده تر می تواند خود را به اوج موفقیت و سعادت برساند .

وقتی به زندگی نامه افرادی که در طول عمر ، خود را موفق و سعادتمند می دانند بنگریم ، متوجه می شویم که این اشخاص علاوه بر این که دارای صفات نیکو و پسندیده ای می باشند ، در زندگانی خویش ، افرادی بسیار مصمم و با اراده نیز هستند ، یعنی در مسیر زندگی خود متوجه شده اند که می بایست مرتکب چه اعمالی بشوند و یا از چه حرکات و اعمالی گریزان باشند . چون افرادی که در زندگی تابع خودخواهی ، لجاجت ، قدرت طلبی و ... هستند ، هرگز نمی توانند افرادی موفق و سعادتمند باشند . در جوامع افرادی وجود دارند که مسیرهای مختلفی را در زندگی خود می پیمایند و در اکثر آنها نیز از نظر مادی به نتایج دلخواهی می رسند . ولی هرگز نمی دانند که برای چه دائما " از این شاخ به آن شاخه می پرند و همچنان به عمل خود ادامه می دهند .

با توجه به این که زندگی نطق گویایی ندارد . ولی در این زمان از او می پرسد تو از من چه می خواهی و زمان توقف و تفکر و تعقل تو چه زمانی است ؟ در چنین شرایطی آن فرد نمی تواند با خواست های ذهنی خویش ، برخوردی عقلانی داشته باشد و پاسخ صحیحی را برای جواب سئوالات زندگی بیاندیشد و با آن کنار آید .

افراد بسیاری در این عالم خاکی وجود دارند که نمی توانند به سئوالات فوق ، پاسخ صحیح بگویند و در نتیجه به طور کورکورانه ، ادامه زندگی بی هدفی را دنبال می کنند و در تمام طول عمر خود نمی توانند به این حقیقت پی ببرند که



چرا زندگی می کنند و هدفشان از ادامه این نوع زندگی چیست ؟

زمانی که افراد بشر دارای شناخت و چشم حقیقت بینی نباشند ، نمی توانند در همان سطحی که از نظر مادی ، اجتماعی و... قرار دارند ، راضی باشند و خود را فردی خوشبخت بدانند . البته برای شناخت و دیدن این حقایق ، اکثر افراد جهان طالب این حقیقت بینی هستند . ولی متأسفانه به علت آموزش های غلطی که در فرهنگ های جهان وجود دارند ، فقط به افراد بشر شناخت و دیده های اجسام جامد و محیط را می آموزند و از آموزش حقایق حیات که معمولاً در نادیدنی های جهان مادی قرار دارند ، چیزی به شاگردان آموخته نمی شود ، به همین علت هم زمانی که این شاگردان به رشد اجتماعی ، خانوادگی ، عقلی و... می رسند ، نمی توانند برخی از حقایق حیات را به صورت فلسفی بپذیرند .

افراد بشر برای تقویت شناخت های مادی حیات ، در مرحله نخست باید قدرت نیروی بینائی را تحت اختیار قوه ادراکه خویش در آورند و از آن به طور شایسته ای بهره برداری نمایند ، تا این که روزی بتوانند نحوه دید کامل حقایق حیات و استفاده درست را در آن به وجود آورند و در این زمان موفق شوند و بتوانند ارتباط اساسی ای را بین شعور روشن ، یعنی ضمیر آگاه و ضمیر ناخودآگاه یا شعور تاریک خود برقرار بنمایند و برخی از حقایق حیات را با ضمیر باطن خویش مشاهده کنند . چون در اکثر مواقع دیدن با ضمیر آگاه ، خلاف احساس و حقایق را به ما نشان می دهد و تنها عضوی که خلاف کمتری را در نیروهای عقلی بشر انجام می دهد ، ضمیر ناخودآگاه می باشد .

امروزه از نظر علمی به این حقیقت رسیده ایم که ذهن بشر ، در تمام اوقات از تفکر باز نمی ایستد و دائماً در حال تلاش است . حال این افراد بشر هستند که چه خوراکی را می توانند به ذهن خود بدهند تا مورد بررسی و تجزیه و ترکیب قوای عقلانی و ادراکی قرار بگیرند . اگر خوبی ها و محسنات و سازندگی های



حیات را به ذهن خود بسپارید ، محصول آن دارای خوشه هایی درشت و بنا دانه های بسیار ارزنده و مثبت است و اگر امواج منفی و بدی های حیات را به ذهن خود بسپارید ، مسلماً خوشه ای بی دانه به بار می آورد و امواج منفی تمام ذرات آن خوشه را در بر می گیرند .

از بحث فوق به این نتیجه می رسیم که اصل حیات ، جوایگوی افکار هر فردی نخواهد بود و خواست های باطنی افراد هستند که روزی هادی و راهنمای آنها به سوی سعادت و خوشبختی یا ذلت و پستی می باشند و پس از آن هر فردی به طور خودکار و اتوماتیک به سوی عملی که باید انجام دهد ، کشیده می شود . حال این عمل می تواند موافق میل باطنی باشد و یا موافقتی با آن کار نداشته باشد .

اگر بخواهید در زندگی موفق و سعادتمند شوید ، در مرحله اول باید برای تمام افراد حتی کسانی که روزی به شما بدی کرده اند ، طالب خیر و برکت از طرف خداوند متعال باشید و تمام اعمال و کردار و پاداش و جزای هر فردی را به خود خالق محول کنید و پس از آن به طور آرام به زندگی خود ادامه بدهید . چون اگر فردی در زندگی آرزوی سلامت ، سعادت ، رفاه و ... برای دیگران داشته باشد ، بازتاب عمل خیر خواهانه وی ، روزی به گونه ای به سوی خود او باز می گردد و موجب سعادت و نیک بختی وی خواهد شد .

فردی که در فقر معنوی بسر می برد و به مال ، ثروت ، شغل ، شوکت دیگران غبطه می خورد و دائماً به فکر او است و نسبت به وی حسادت می ورزد ، همیشه در زجر است . البته باید بدانید که فقر با فقر معنوی دارای اختلافات فراوانی است ، افرادی را در جامعه مشاهده می نمائید که دارای نوعی فقر هستند ، حتی غنی ترین افراد جهان ، دارای نوعی فقر می باشند . چون آنها معتقدند که اگر بیشتر داشته باشند ، باز هم می توانند مال و ثروت بیشتری تهیه نمایند . کسی که در فقر معنوی بسر می برد ، بسیار مشکل می تواند به سعادت



برسد ، به همین دلیل هم هیچ چیزی او را راضی نخواهد کرد ، تا این که بتواند روزی خود را سعادتمند بداند . این نوع افراد همیشه در حسادت و چشم همچشمی با دیگران بسر می برند . لذا در هیچ زمانی به غنای عقلی دست نمی یابند و در نتیجه همچنان در فقر معنوی باقی می مانند .

درست است که ثروت یک نوع خوش بختی می آورد . ولی ثروت برای کسی خوشبختی می آورد که در فقر روحی و معنوی قرار ندارد و به این شناخت دست یافته است که چگونه باید از ثروت خود برای خوشبختی خود و دیگران استفاده کند ، وگرنه ثروت به تنهایی ، موجب گمراهی و دوری از سعادت ابدی می شود . ثروتی که در آن استفاده عقلی و معنوی وجود نداشته باشد ، یک نوع درد و زجر است که به دوش عده ای از افراد بشر گذارده شده تا آنها بتوانند این میراث را خوب نگاهداری و حفاظت نمایند ، تا روزی که آن را به صاحب اصلیش بازگردانند . حال این صاحب می تواند از فرزندان یا اقوام و حتی فرد ناشناسی مانند دزد و ... باشد .

افراد زیادی را در زندگی خود دیده ایم که در مقابل ثروت خویش و یا حتی ثروت دیگران به صورت فردی کور و کر و لال در می آیند . این اشخاص به این دلیل خود را به کوری و کوری و لالی می زنند ، که ندای حق و حقیقت را نشنوند . گاهی دیده شده که این افراد صدای دیگران ، حتی نزدیکترین کسان خود را هم نمی شنوند . چون از این وحشت دارند که اگر صدای ناله و زاری یا خنده ای را بشنوند ، مجبور شوند ذره ای از مال خود را به آنها ببخشند . این افراد فقط وظیفه امانت داری آن مال و ثروت را دارند و نمی توانند سعادت دنیا و آخرت را برای خود به دست آورند .

در بین افراد ، گروهی وجود دارند که از پستی و رذالت و ناآگاهی ، قدری پای خود را فراتر از افراد گروه فوق گذارده اند ، یعنی وقتی یک حقیقت را می بینند و



یا می شنوند، در آن زمان چشم خود را کاملاً می بندند و در موقع نیاز اظهار می دارند که من از آن خبری ندارم و یا حاضر نیستم در این باره چیزی بگویم یا بشنوم. این افراد جمله فوق را بسیار محکم و جدی و قاطع ادا می کنند، به طوری که خود را در نزد دیگران محق جلوه دهند و به دیگران بفهمانند، با توجه به این که از آن مطلب آگاهی کامل ندارند. ولی به خاطر جاه طلبی، غرور، خودخواهی و... حاضر نیستند درباره آن مطلب چیزی بشنوند. این اشخاص، کر یا کور نیستند. ولی خود را به کوری، لالی و کوری زده اند و به خاطر مادیات هرگز حاضر نیستند، از خواب غفلت برخیزند و کسی هم نمی تواند حقایق را به این افراد بفهماند. چون به مصداق این که هر فرد خوابی را می توان بیدار کرد. ولی کسی که خود را به خواب زده است، مشکل می توان بیدار نمود.

گروهی از افراد ناآگاه که از قدرت شگرف و سازنده فکر و عقل خویش بی خبرند، زمانی که گرفتاری یا سختی های روزگار به آنها روی می کند، بدون این که از خود حرکت و اراده و قدرتی بروز دهند، در صدد بروز یک نوع معجزه می نشینند، تا روزی که آن به وقوع بپیوندد و آن گرفتاری یا ناهمواری را از سر راه آنها بردارد. در صورتی که تا عقل و قدرت خلاقه روحی خویش را به کار نگیرند، آن معضل همچنان در زندگی آنها باقی می ماند و روز به روز هم ریشه خود را قوی تر می نماید. اگر یک فرد عاقل با چنین حالتی رو در رو شود، می بایست از همان زمان وقوع اتفاق از طریق عقلی، دست بکار شود و از هیچ فردی غیر از خود و روح و عقلی خویش و خداوند یکتا، انتظار مساعدت و کمک نداشته باشد. چون از آنست اندک مدتی متوجه خواهد شد که با نیروی ارادی خویش و اراده و استقامت و تلاش و نازاحتی ها را از بین ببرد و مسیر آینده زندگی خود را نیز هموار کند. یکتا به بشر نیروهای فراوانی عطا فرموده، تا در زمان ناسازگاری ها بتواند آنها را بکار گیرد و از آن گرفتاری رهایی یابد.



برخی از افراد، قلمرو فکر و عقل و روح انسانی را بسیار محدود می دانند. در صورتی که اگر شناختی نسبت به این عناصر ملکوتی داشته باشند، پس از مدتی متوجه می شوند که دارای چه نیرو و قدرتی هستند که از نحوه استفاده از آنها بی بهره می باشند. اگر افراد بشر بتوانند از نیروهای روحی و عقلی خویش بهره گیری نمایند، به سادگی و بدون هیچگونه هزینه و یا تلف کردن وقت، می توانند به تمام کرات آسمانی سفر کنند و مشاهداتی از ماه و خورشید و ستارگان و سیارات عالم داشته باشند و حتی در زمان زنده بودن خویش، قادر هستند از عالم و زندگی ارواح باخبر شوند و آنها را با چشم دل ببینند توسط قسمتی از نیروی روحی و عقلی، در زمان زنده بودن می توانند کالبد مادی خود را ترک کنند و به عوالم دیگر الهی سفر کنند، بدون این که کمترین اشکالی در مشاهدات خود داشته باشند. اگر فردی بخواهد سایر عوالم را بشناسد و معیارهای جدیدی را در عالم به دست آورد، بایستی سطح قدرت فکری خویش را گسترش دهد تا آنجایی که فرکانس های ذات وجود خویش و عقل خود را با فرکانس های سایر کرات برابر کند، تا بتواند به تمام آنها سفر نماید.

برخی از افراد سؤال می کنند که اگر فردی به آنها ظلم کرد و بدون دلیل آنها را مورد اتهام یا حتی ناسزا و ... قرار داد، چه باید کرد و آیا جواب او را به همان صورتی که فرد خاطی انجام داده است، بدهیم یا این که اگر در این مورد تأمل و گذشت کنیم، بهتر است؟ در پاسخ به این اشخاص باید گفت، درست است که جواب های، هوی است و اگر از طرف کسی عملی انجام شد، باید شما هم عکس العملی را در همان راستا از خود بروز دهید. ولی در زمانی که قصد دارید هر نوع عکس العملی را از خود نشان دهید، می بایست به عقل خود رجوع نمائید و بدانید که آن فرد توهین کننده در چه شرایط روحی قرار دارد و یا چه عاملی باعث شده که او مرتکب چنین عمل خلافی شود و پس از این که او را



کاملاً" مقصر تشخیص دادید، جواب او را به همان شکلی که عقل می خواهد بدهید، در غیر این صورت، اگر شما از طرف یک آدم دیوانه و عاصی مورد اهانت قرار گرفتید، چه عکس العملی را به او نشان خواهید داد؟ در مقابل این افراد هر عمل یا عکس العملی را که از خود بروز دهید، مرتکب اشتباهی بزرگتر از او شده اید. اگر درباره ارتکاب هر گونه خطای دیگران چنین قضاوت نمائید که او به شما بدی کرده که عمل وی موجب برانگیختن خشم در شما شده است، بدون شناخت کافی و بی دلیل به ذهن خود اجازه داده اید که افکار منفی و مخرب را در خود پیوراند و آن را بگونه ای قوی تر، تحویل ضمیر آگاهتان دهد که موجب عکس العمل گردد. در حال حاضر شما هستید که مرتکب خطای بزرگتر از او شده اید. چون از زمان خطای فرد قبلی گذشته است و اعمال خلاف وی قابل پی گیری نبوده و این اندیشه جدید و بی جای شما باعث شده تا آن عمل خلاف وی شدت یابد و خلاف های دیگری بر آن افزوده گردد. شما باید درصدد تلافی از کسی باشید که با فهم و عقل کافی و خواست قبلی مبادرت به عملی نموده. نه این که فرضاً در اتوبوس به طور ناگهانی پای کسی را له کردید و او از درد داد بزند و احتمالاً به طور ناخواسته، حرف رکیکی از دهان وی خارج شود و یا به صورت انعکاسی با دست، قدری شما را کنار بزند و پای خود را از زیر پاهای سنگین شما خارج کند و آنگاه شما هم در مقابل، وی بجای عذر خواهی، جبهه گیری نمائید.

همان گونه که می دانید، هر عملی دارای عکس العملی است. پس برخی مواقع، اعمال بد و ناشایست، موجب بروز حرکتی در زندگی می شوند که نباید در مقابل آنها، عکس العمل های مجددی از خود بروز بدهید، تا این که کار به جای باریکی بکشند و به دردسر و زحمت بیافتند.

یک فرد عاقل، هرگز نباید به پیام های ناخوشایند گذشته ای که ضمیر او را به





نوعی آلوده کرده و به صورت عقده ، روح و روان وی را تحت نفوذ امواج منفی خود قرار داده اند ، گوش فرا دهد و می بایست در زندگی توجه چندانی به گذشته های منفی خود نداشته باشد .

گاهی اتفاق می افتد که فردی دچار مشکلات تصمیم گیری می شود . چون در این حالت بر دوگانگی تفکر و خیال دچار شده است و نمی داند که چه مسیری را انتخاب کند ، به همین دلیل در اندرونش آشفتگی خیال و منازعات باطنی در می گیرد و چنانچه در آن شرایط نتواند تصمیم صحیحی را اتخاذ کند ، پس از آن گرفتار اغتشاشات فکری و ناراحتی های روح می شود و مدت ها ضمیر آگاه و ناخودآگاه وی دستخوش خیالات و تفکر و تصورات گوناگون می گردد که بروز این حالت ها ، نوعی ضایعات روانی را در افراد به وجود می آورند . وقتی که فردی بین انتخاب دو نیروی مثبت و منفی یا خوب و بد قرار می گیرد ، به نسبت نیرو و تمایلاتی که در او قدرت بیشتری دارند . وسوسه می شود و معمولاً به سوی آن نیرویی که قدرت بیشتری دارد . کشیده می گردد . ولی در برخی از شرایط ، افرادی که در مسیر انتخاب دو نیروی خوب و بد قرار می گیرند ، با توجه به شناختی که به دست آورده اند ، از انتخاب نیرو و راه منفی ، تنفر دارند . به همین دلیل خواست و حالت نفسانی و تمایلات . آنها را به سوی انتخاب مسیر منفی می کشاند و از طرفی ضمیر ناخودآگاه و حتی آگاه آنها از انتخاب این مسیر منفی ناراحت است . ولی در آن زمان انتخاب مسیر منفی ، همه چیز را از دست رفته می داند و در اثر تمایلات زیاد ، معمولاً همان مسیر منفی را انتخاب می کند . در نهایت زمانی که مسیر منفی را انتخاب نمود ، خود را به ورطه ای بسیار هولناک و بحرانی کشانیده است که خارج شدن از آن به سادگی و سهولت انجام نمی پذیرد .

این اشخاص که مسیرهای منفی و نادرستی را انتخاب می کنند و آن را ادامه



می دهند، همیشه بر این باورند که جلوه های اعمال خلاف و نادرست، در چهره آنان آشکار است و معمولاً نیروهای خارجی را مسبب انتخاب چنین مسیرهایی می دانند. در صورتی که اگر قدری منصفانه به این انتخاب و اتفاق بنگرید، مشاهده می کنید که تمام تقصیر، با خود آنها می باشد و محیط هیچ دخالتی در نحوه انتخاب خوب و بد آنها نداشته است.

اگر از روز اول فردی که در مسیر دوگانگی انتخاب افتاده بود، قدری عمیق تر به مسئله نگاه می کرد و به موضوع انتخاب خویش، از راه عقلانی می نگریست و پس از تجزیه و تحلیل، راه ثواب و درستی را برای خویش برمیگزید، مسلماً امروز در این ناراحتی و التهاب و خرابی اعصاب و روح و روان قرار نداشت. زمانی که بین حقیقت و امیال نفسانی برخورد و تعارضی به وجود می آید، مدت ها بین ضمیر آگاه و ناخودآگاه و جسم و روح اختلافات فاحشی در می گیرد، تا یکی بتواند دیگری را مجاب و راضی کند و در نتیجه حاصل این درگیری ها، تحلیل قوای جسمی و روحی و ضعف قوای نیروی حیاتی است که پس از اندک مدتی افسردگی و گوشه گیری و سایر ناراحتی های روحی در قالب جسم مادی خودنمایی می کنند.

اگر بشر بتواند با هر اتفاق و رویدادی که در زندگی او بروز می کند، به صورت عقلانی بنگرد و از احساس و امیال شخصی خود، در راه انتخاب یا رد آن وقایع چشم پوشد و با دیده حقیقت بینی به آن مسئله بنگرد، یقیناً پس از انتخاب مسیر خویش، دچار دودلی و ناراحتی و فشارهای روح و روان نخواهد شد.

بشر برای حفظ سلامت روح و روان و جسم باید از هر اتفاقی، برای خود یا دیگران، مسئله ای به وجود نیآورد و به اتفاقاتی که در زندگی وی یا دیگران پیش می آیند، بهای بیش از حد ندهد و اگر هم واقعه یا رخداد ناخواسته ای در زندگی وی بروز کرد، برای گریز از آن گرفتاری ها، راه حل های مناسب و عقلانی ای را



در مسیر خویش انتخاب کند و برای این که فردی بتواند به چنین راه حل هایی برسد، در مرحله نخست می بایست آرامش کامل خود را به دست آورد و با یاری عقل سلیم خویش، مسیرهایی را برای پایان دادن به آن معضل، برای خود برگزیند.

هر فردی می تواند در هر زمانی که بخواهد، تغییراتی در زندگی، شخصیت، شغل و... خود به وجود آورد. چون به سادگی می تواند گذشته خود را پشت سر بگذارد و از آن زمان، تبدیل به یک شخصیت جدید شود. اما متأسفانه اکثر افراد جوامع به گذشته های خود دلخوش هستند و بخاطر اعمال و حرکاتی که در گذشته می توانسته اند انجام دهند، در حسرت می باشند و یا آن را به رخ دیگران می کشند و به همین علت هم گاهی اختلاف عقیده و یا نزاعی در بین آن دو در می گیرد. وقتی که به علت و دلیل بروز فعل طلاق که در بین افراد جامعه به وقوع می پیوندد، می نگریم، متوجه می شویم که اکثر اختلافات خانواده ها به این دلیل است که زن یا مرد، از آزادی هایی که در گذشته در منزل پدر و مادر خود، قبل از ازدواج داشته اند، صحبت به میان می آورند و در نتیجه این گفتگوها بالا می گیرند، تا این که در نهایت بحث به اوج خود می رسد و این زوج، قدرت و حالت و شوکت خانواده های خود را به رخ دیگری می کشند و عاقبت کار به جایی می رسد که فقط طلاق و جدایی می تواند آرامش خیال مدتی برای آنها به وجود آورد. این دو نفر نمی دانند که گذشته های آن دو از زمانی که به عقد یکدیگر در آمده اند و تعهدی نسبت به یکدیگر دارند، به طور کلی تمام شده و از آن لحظه فقط باید به فکر آینده زندگی یکدیگر باشند و هرگز به پشت سر خود نگاهی نیاندازند، تا چه رسد بخواهند خانواده های خود را که در گذشته با آنها زندگی می کرده اند، به رخ یکدیگر بکشند.

در گذشته، هر فکری که در سر داشته و یا هر کسی که بوده اید، پس از ازدواج



تبدیل به یک شخصیت جدید می‌شوید که با رفتار فرد گذشته کاملاً تفاوت دارد. زمانی که فردی تصمیم می‌گیرد از خود شخصیت جدیدی بسازد، تبدیل به شخص دیگری می‌شود که با ماهیت گذشته اش دارای اختلاف فاحشی می‌باشد و از زمان تصمیم‌گیری، وی دیگر آدم گذشته نیست و تبدیل به موجود جدیدی شده است که آینده در مورد شخصیت جدید وی، قضاوت خواهد کرد.

وقتی که فردی تصمیم می‌گیرد، تا با مصفا کردن روح، تغییری در روش زندگانی خویش به وجود آورد، باید در مرحله نخست کینه و عداوت را از خود دور کند و هیچگونه نفرتی نسبت به اقوام و دوستان و حتی هم‌نوع خویش نداشته باشد و از آن پس هم، ذره‌ای کینه و حسادت و خصومت و ... را در مخیله ذهنی خویش راه ندهد. زیرا هدف و آرزوهای مثبت وی موجب می‌شوند که تمام افکار منفی از او فاصله بگیرند و دنیای جدیدی را که سرشار از مهر و محبت و شادی و شادکامی است، در قلب خود پرورش دهد.

زمانی که فردی توانست با خلوص نیت و خواست‌های قلبی، چنین حالتی را در ضمیر خود به وجود آورد، از آن پس وی قادر است به تمام خواست‌ها و امیال معنوی خویش دست بیابد. زیرا در اینجا قانون حیات به تمام خواست‌های او جواب مثبت می‌دهد و حقایق را به وی می‌نمایاند.



## اعتماد به نفس

وقتی که در مورد قدرت هر یک از افراد بشر صحبت به میان می آید، توجه اکثریت قریب به اتفاق مردم، به نیروی مادی و قدرت جسمانی وی جلب می شود و چنین تصور می نمایند که آن فرد می بایست از جثه ای بزرگ و بنیه ای بسیار قوی و ثروتی سرشار برخوردار باشد. در صورتی که هدف از قدرت یک فرد، در مرحله نخست، نیروی فکر و اندیشه و درایت او است و بعد از آن به قدرت مادی افراد توجه می شود. چون قدرت فکر و عقل هر فردی، به مراتب با ارزش تر از نیروی جسمانی وی می باشد. زیرا همیشه نیرو و قدرت افکار و اندیشه است که فردی را در زندگی موفق می نماید و او را به هدف و ایده اش می رساند، وگرنه تنها قدرت جسمانی یا مادی و ثروت نمی تواند جوابگوی خواست های افراد باشد.

هر انگیزه و حرکت دینامیکی، می بایست آمیخته با شعور باطن باشد و برای دستیابی به هدف باید علاوه بر دارا بودن عقل و شعور ذاتی، به خود اطمینان کامل داشته باشید و از طرفی، راهی را که برای رسیدن به هدف خویش انتخاب کرده اید، می بایست مسیری درست و پاک باشد و در مسیر خود هرگز نباید از یاد خداوند متعال غافل باشید، تا این که جمع این حالت ها باعث شوند افراد به طور عادی و بدون ریا و حقه بازی، به هدف اصلی خویش دست یابند.

زمانی که با برخی از افراد جامعه، به طور خصوصی در مورد چگونگی



دستیابی به اهدافشان سؤال می‌شود، اکثریت قریب به اتفاق آنها در جواب اظهار می‌دارند که درباره موفقیت خویش در زندگی، بسیار خوشحال و خرسند هستند و دستیابی به هدف خود را مدیون پشتکار و عقل و درستی خویش می‌دانند. ولی گروهی که به دلایل خاصی نتوانسته‌اند به هدف خویش برسند، هنگامی که از گذشته خود صحبت می‌کنند، با لحنی بسیار غم‌انگیز و تأسف بار از آن یاد می‌کنند و از این که سال‌های شیرین زندگانی خویش را به دنبال رسیدن به هدف خاصی بوده و نتوانسته‌اند به آن برسند، اظهار تأسف و دلتنگی می‌نمایند و دائماً "حسرت و افسوس زمان گذشته خود را می‌خورند". آنها به این اصل واقف نیستند که زندگی مرکز آزمایش است و تمام آزمایشات افراد موفق، در صحنه‌های همین زندگی به وقوع پیوسته‌اند و در اثر تکرارهای زیاد نتوانسته‌اند به اوج موفقیت برسند، وگرنه هیچ نوع موفقیت یا پیروزی‌ای، بدون شکست و ناکامی‌های پی‌در پی به دست نیامده است و افرادی که در زندگانی خود، تنها یک هدف را انتخاب نمودند، آنقدر کوشیدند و از شکست‌ها نهراسیدند، تا این که در نهایت روزی به سعادت و خوشبختی رسیدند و هدف نهایی خویش را در آغوش خود فشردند. این اشخاص که از گذشته خود، با تأسف و حسرت یاد می‌کنند، این حقیقت را نپذیرفته‌اند که پیروزی اکثر افراد بشر، معمولاً پس از شکست است و لذت چنین پیروزی‌هایی بسیار دل‌نشین‌تر از پیروزی‌های بدون آزمایش و تجربه و زحمت و به طور اتفاقی می‌باشد که برای برخی افراد پیش می‌آید و غالباً این پیروزی‌ها موقتی و بسیار زودگذر هستند. حال این پیروزی می‌تواند جنبه ورزشی، اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، علمی و... باشد. اگر به وضع طبیعت در جهان توجه بنمائید، به سادگی می‌توانید از فعل و انفعالات و حالت‌هایی که در آن به وجود می‌آیند، درس خوب و آموزنده‌ای بگیرید. فرضاً در هر نقطه از جهان که زندگی



می کنیم ، دارای فصول بخصوصی است ، برخی از مناطق جهان ، فقط دارای دو فصل هستند و تعدادی دارای چهار فصل کامل می باشند . ولی آنچه مسلم است هیچ نقطه ای از جهان وجود ندارد که تنها یک فصل داشته باشد . اگر به نقاطی که دارای زمستان های سختی هستند ، رفته باشید ، توجه می نمایید که در آن فصل مردم سختی بسیار و سرمای فراوانی را تحمل می کنند ، تا این که بتوانند از آن فصل ، جان به سلامت به در برند ، پس از این که آن فصل تمام شد ، فصل نوسازی و آرامش ، همان نقاط سرد و مرده را فرا می گیرد و طبیعت دگرگون می شود و به خود ظاهر دیگری را می گیرد . افرادی که در آن محل زمستان سرد و طولانی ای را پشت سر گذاشته اند ، تمام آن سختی ها و مشقات گذشته خود را سختی ها و مشقات گذشته خود را فراموش می کنند و دوران فعالیت و کوشش و استراحت و لذت را در پیش می گیرند . اما در همان زمان به تدریج خود را آماده مبارزه با زمستان سرد و طولانی آینده می کنند ، تا این که در زمستان دیگر هم بتوانند همچون زمستان های گذشته ، از سرما جان سلامت به در برند و در اصل با قدرت طبیعت بجنگند و آن را به زانو در آورند . ما همگی در اینچنین طبیعت هایی متولد شده و رشد و نمو کرده ایم و شناخت کافی نسبت به طبیعت خود داریم و اگر قدری واقع بین و دور اندیش باشیم ، از طبیعت درس مبارزه و ستیزه جویی و مقاومت را آموخته ایم . کسی که به سادگی بتواند در مقابل شگفتی و دگرگونی و فشارهای طبیعت مقاومت نماید ، مقاومت در مورد یک هدف بخصوص برای وی بسیار پیش پا افتاده و ناچیز است . اما متأسفانه اکثر افراد به خودشناسی دست نیافته اند و نمی دانند که هر فردی می تواند پادزهر کارهای خود را تولید کند و در مقابل آنها مقاومت و ایستادگی نماید .

شادی و نشاط زندگی افراد بشر ، زمانی ارزش واقعی خود را می نمایانند که به سختی به دست آمده باشند . اگر شمای خواننده درختی را در منزل یا باغ یا



محل دیگری با دست خود کاشته باشید. زمانی که این درخت میوه می دهد، یک دانه از میوه این درخت را با چندین کیلو از میوه های مشابه همان درخت، عوض نخواهید کرد و زمانی که از میوه درختی که چندین سال پیش با دست خود کاشته و از آن نگاهداری کرده اید، میل می فرمائید، لذت وصف ناپذیری به شما دست می دهد، وگرنه میوه در بازار زیاد است و شما می توانید با خرید یک کیلو از آن خود و خانواده را راضی نمائید.

بشری که در این طبیعت زائیده و بزرگ شده است، نمی بایست از اتفاقات نامطلوب و ناگواری که از طریق همین طبیعت و عالم به وی روی آورده اند، دست و پای خود را گم کند و شیرازه زندگانی و هدف اصلی خویش را از دست بدهد. چون من شخصا بارها و بارها به دلایل نامعلومی که خود به هیچ عنوان در به وجود آوردن آنها سهم نبوده ام، مورد خشم طبیعت یا قدرت سرنوشت قرار گرفته ام، به طوری که با نابودی کامل، قدمی بیش فاصله نداشتم. ولی از آنجایی که شناخت کامل به ذات وجودی خویش و قدرت کل عالم هستی داشتم، تمام آن مشکلات را به تدریج، پشت سر قرار دادم و هدف نهایی خود را دنبال کردم، گرچه در اوایل کار با شکست و بی توجهی و حتی سرزنش هایی مواجه بودم، ولیکن علیرغم تمام ناملایمات به پشتکار خود افزودم و از نیروهای نهان خویش کمک گرفتم و زندگانی های از هم پاشیده ای که بارها در زمان عمرم از نظر مادی، معنوی، اخلاقی، خانوادگی و... پیش آمدند، مجدداً روحیه و زندگی خود را بازسازی کردم و مسیر دیگری را ادامه دادم. با ناملایمات چنان برخورد منطقی و صبورانه کردم که هیچیک از اطرافیان، حتی نزدیک ترین افراد خانواده و فامیل و دوستان، نتوانستند به خلأهایی که در زندگانی من به وجود آمده بودند، پی ببرند. زیرا که همیشه مرا در حالت عادی و با روحیه ای شاد می دیدند و کوچکترین عجز یا شکوه ای از زندگانی خود نزد خودی یا دیگران





نمودم . چون به این امر واقف هستم که کسی غیر از نیروهای ذاتی و قدرت های نهان و جسمی من ، قادر به بازسازی مجدد زندگانیم نخواهد بود و اگر اظهار تأسف و عجز نزد دیگران نمایم ، تنها ارزش خود را از دست داده ام ، و در این راستا کوچکترین سودی از این گله و شکایت های روزگار و یا سرنوشت به دیگران ، نمی توانم ببرم .

آدمی هر چه بیشتر به قدرت ذاتی خویش اعتماد داشته باشد و به کمک کسی نیازمند نباشد ، به همان نسبت هم کمتر در معرض خطر و آسیب جامعه و دیگران قرار می گیرد . هر چه روحیه فردی در مقابل رویدادهای گوناگون روزگار قوی تر باشد ، ایستادگی و مقاومت و بازسازی بهتری را می تواند از خود ارائه دهد . فردی که از نیروی اعتماد به نفس برخوردار است ، هرگز در اثر رویدادهای بد و ناراحت کننده زندگی ، مقاومت خود را از دست نمی دهد و به وحشت و اضطراب نمی افتد . زیرا که وی به نیروی ذاتی خویش واقف است و یقین دارد که نیروهای حیلتی ، به مقابله با آن رویداد بد ، بر می خیزد و در نهایت بگونه خاصی بر آن غلبه می کند .

کسی که از مقابله با رویدادهای سخت و هراس انگیز وحشت دارد و از آنها گریزان است ، مسلماً فردی می باشد که چیزی از خودشناسی نمی داند . چون افرادی که به حقیقت حیات پی برده اند و وجود خویش را به نحو مطلوب و احسن می شناسند ، در مرحله نخست به این حقیقت پی می برند که مرگ یکی از حقایق حیات است و هیچگونه ترس و وحشتی از آن ، به دل راه نمی دهند . کسی که در زندگانی از مرگ ، ترس و وحشتی ندارد ، ضمن این که از هیچ یک از رویدادهای سهمگین زندگانی از پای در نمی آید ، مسلماً در مقابل آن واقعه یا رخداد ناگوار و ناخواسته ، از خود مقاومت و ایستادگی کامل نشان می دهد و سرانجام اعمال وی با موفقیت توأم می گردد . البته باید به این اصل واقف بود که



موفقیت یعنی ادامه راه صحیح تا رسیدن به هدف . حال اگر هر فردی در مسیر همین هدف به افتخار مرگ نائل آید ، در اصل وی به هدف خویش دست یافته است . چون از زمانی که به دنبال هدف مشخص و درست خود بوده ، تا مرحله دستیابی به آن ، مسیر جزو ادامه راه موفقیت وی محسوب می شود .

بشر دارای قدرت هایی بسیار اعجاب آور است که با استفاده صحیح از این نیروها ، قادر است بر تمام ناراحتی های خویش فائق آید و خشم و نفرت را از وجود خود دور کند و در مقابل دشمنان خود جبهه گیری نکند و با عمل انتقام جویی ، آرامش خود را به دست نیاورد . بلکه با استفاده از امواج و نیروهای مثبت خویش بر تمام بدی های محیط خویش پیروز شود و تنها زیبایی ها در نظر او جلوه گر شوند . وقتی که فردی دارای چنین خصائلی بود ، از آن زمان است که اندیشه های خیرخواهانه و پاک در زندگانی او قدم می گذارند و نیروهای این امواج مثبت هستند که کمک های بسیار شایان توجهی را از خود در زندگانی وی بروز می دهند و او را در مسیر مثبت و خیر می کشانند .

با نیروهای ذاتی ای که در وجود ذات بشر نهان است ، هر فردی می تواند معمار و سازنده زندگانی خویش باشد و کسی غیر از خود ما قادر نیست این مسئولیت و وظیفه را به عهده بگیرد و موجب بدبختی یا خوشبختی گردد . درست است که سرنوشت در زندگی افراد بشر ، رل بسیار مهم و اساسی ای را بازی می کند . ولی وجود سرنوشت مربوط به تولد ، مرگ و ... است و به اعمال و حرکات روزانه مادی یا معنوی افراد ، دخالت چندانی ندارد و این خود ما هستیم که با اعمال خوب و بدی که انجام می دهیم ، موجب تغییراتی در زندگی خود می شویم و آن گاه اتفاقات خوب یا بد را به عهده سرنوشت و تقدیر خود می گذاریم . البته در این جا قصد ندارم که رل عمده و اصلی تقدیر و سرنوشت را در زندگی افراد بشر نادیده بگیرم . ولی همان گونه که قبلاً در مطالب عنوان شد ،



ما با اعمال و رفتار و کردار و گفتار خود می توانیم دخالت مستقیمی در به وجود آوردن آینده خویش داشته باشیم . البته باید از این حقیقت هم غافل نباشیم که گاهی اتفاق می افتد اعتماد به نفس زیاد ، موجب بروز برخی از عقده های روانی مانند : خودبزرگ بینی ، و ... می شود و ما باید توجه داشته باشیم که در اثر اعتماد به نفس خارج از منطق و زیاد ، باعث بروز ناراحتی های روانی برای خود نشویم . چون همیشه اعتماد به نفس باید با حقایق قدرت های موجود در ذات وجود افراد بشر ، نسبت مستقیمی داشته باشد ، یعنی هر قدر که قدرت روحی و عقلی افزایش می یابد و به شناخت برخی از حقایق حیات پی می بریم ، به همان نسبت هم باید قدرت اعتماد به نفس را در خود احساس نمائیم ، در غیر این صورت وقتی که هیچ شناختی از قدرت های ذات و وجودی خویش ندارید و در خود نیروی مثبتی را نمی یابید ، اگر بخواهید که قدرت اعتماد به نفس زیادی از خود بروز دهید ، مسلماً " روزی گرفتار عقده های خودبزرگ بینی و نخوت و غرور و ... می شوید . زیرا اصل اعتماد به نفس ، حالت و صفت خاصی است که اصولاً مادرزادی نمی باشد . بلکه افراد بشر آن را از زمان کودکی به بعد کسب می نمایند و این نیرو در بین افراد مختلف ، متفاوت است . عده ای از افراد دارای چنین نیرویی هستند و در هر کاری از خود آن را بروز می دهند ، ولی گروهی سعی دارند تا بتوانند اطمینان و نیروی اعتماد به نفس را در خود تقویت کنند .

همان گونه که در بالا بیان شد ، اگر فردی بدون این که قدرت واقعی را در خود احساس کند ، از نظر تظاهر و نمایاندن قدرت های کاذب ، مبادرت به بروز اعتماد به نفس نماید ، پس از مدتی و یا در اثر بروز هر شکستی ، گرفتار عقده حقارت و خود کم بینی می شود . یکی از بزرگترین دلایل شناخت این عقده در افراد این است ، فردی که دارای اعتماد به نفس به حد کافی نیست ، در هر کار و محلی ، سعی دارد ، تا به طور مشخص و آشکارا ، دیگران را تحت نظر و نفوذ



خود در آورد و همگان به او توجه خاصی نشان بدهند و به طور کلی، بر دیگران غالب گردد. این افراد می‌خواهند با انجام دادن چنین عملیاتی، عقده حقارت خود را تا حدی تسکین دهند و در نتیجه ارضاء گردند.

از نظر علمی، افرادی که دارای نیروی اعتماد به نفس هستند، بدون هیچگونه ترس و وحشتی، هر کار یا عملی را انجام می‌دهند و دیگران را از نظر تخصص یا علم و هنر و... از خود حقیر تر می‌دانند. ولی در اینجا اگر عقده‌ای وجود نداشته باشد، هیچ دلیلی ندارد که در جوامع و یا محافل خانوادگی یا دوستانه و... خود را از دیگران برتر بدانند و مبادرت به فخرفروشی، غرور، تکبر و... نمایند. چون وقتی که فردی از هر نظر به خود اطمینان دارد و کسری درباره مطلب یا موضوع یا علمی در خود سراغ ندارد، مسلماً در آن قسمت یا رشته از دیگران برتر است و هیچ نیازی به تظاهر آن علم یا هنر و... وجود ندارد، مگر این که در اینجا رابطه‌ای بین کمبودها وجود داشته باشد. زمانی که عدم اعتماد باطنی درباره مطلبی وجود داشته باشد، فردی که به طور کاذب، ادعای داشتن آن را می‌کند، از درون به خود می‌لرزرد و احساس ترس عجیبی در مورد نحوه اجرای آن عمل یا حرکت و... به وی دست می‌دهد و چنین حالت‌های وحشت و اضطراب، مربوط به بی‌قدرتی و احساس باطل بودن است و اصولاً بدترین ترس آن است که فردی نسبت به وجود خود داشته باشد. چون این قبیل ترس‌ها، نوعی طرد و گریز از شخصیت اصلی است، یعنی شخصی که باطنا به گفتار و اعمال خویش اعتماد ندارد، ترس از خود، به وی دست می‌دهد. ولی نمی‌داند که این ترس، از کجا به سراغ وی آمده است.

کسی که به خود اعتماد کافی نداشته و نسبت به اعمال و گفتار و کردار خویش مشکوک باشد، معمولاً نمی‌تواند شخصیت باطنی و ظاهری خویش را نیز قبول داشته باشد و وجود خود را از نظر خویشتن، بپذیرد و به آن اعتماد نماید.



کسی که شناخت کافی نسبت به قدرت ذاتی خویش دارد، در مورد کردار و رفتار شخصی خود، به قضاوت دیگران کمتر توجه می نماید و اعتماد چندانی به گفته های دیگران، درباره صفت های خود ندارد. چون وی از تمام قدرت های روانی خویش آگاه است و احتیاجی به قضاوت سایرین در اعمال خود نمی بیند و هرگز اجازه نمی دهد که دیگران بجای او تصمیم بگیرند و دخالتی در نحوه رفتار و کردار او بنمایند. چنین شخصی سعی دارد در طول عمر، مطابق میل و دلخواه خود زندگی کند و از تمام لحظات زندگی خویش استفاده بنماید.

فردی که از اعتماد به نفس کافی برخوردار نیست و تظاهر به داشتن چنین نیروئی در خود می کند، از اعتماد به نفس دیگران به وحشت می افتد و سعی دارد از این قبیل افراد گریزان باشد. زیرا وی به دنبال تأمین امنیت برای نفس خویش است و همیشه در زندگانی خود سعی دارد، با کسانی رفاقت و معاشرت نماید که از قدرت اعتماد به نفس کمتری برخوردارند.

افرادی را در زندگانی می توان یافت که دارای اعتماد به نفس محدودی هستند و فقط در مورد یک موضوع یا مطلب از خود قدرت و شایستگی کامل بروز می دهند. ولی در مورد سایر مطالب در خود احساس ضعف می کنند و فقط سعی دارند در جوامع، رشد شخصیت خود را با نمایاندن همان قسمتی که از خود مطمئن هستند، به دیگران بنمایانند و بدین وسیله کمبود شخصیت خود را به گونه ای جبران نمایند.

در گذشته فردی را می شناختم که شغلش، قضاوت بود. ولی عقده حقارت او را بسیار رنج می داد و در مقابل سایر اقوام که از هر نظر از او یک سر و گردن برتر بودند، احساس ضعف و حقارت می نمود و برای این که این نقیصه خود را جبران کند و در جمع همگان، شخصیت خود را برتر از دیگران و یا حداقل همپراز آنان نشان دهد، سعی می کرد در مجالس خانوادگی کمتر شرکت کند و



اگر هم شرکت می نمود، دائما "بر این بود تا از کارهایی که در اداره مرتکب شده بود، بحث و گفتگو می کرد و به قدری در گفته های خود اغراق و دروغ را می گنجانید که نادان ترین فردی که در آن جلسه شرکت داشت، به گفته های نادرست وی پی می برد و می دانست که تمام داستان های وی ساختگی است و گفته های او به این دلیل است که ضعف شخصیت خود را در مقابل سایرین به این وسیله جبران نماید. "فرضا" می گفت امروز با جنایتکاری مواجه شدم که چند نفر را کشته بود و قد او درست یک متر و هشتاد و سه سانتی متر و نیم بود. وقتی از او سؤال می شد که آیا قد او را اندازه گرفتی بودی، اظهار می داشت: من با چشم خود این قد را برای او تخمین زدم و یا می گفت: وزن او یک صد و بیست و سه کیلو و دویست گرم بود. زمانی که از وی سؤال می شد، شما چگونه این وزن را تشخیص دادید، اظهار می نمود: که من قادرم با یک نگاه وزن دیگران را بگویم، بدون این که او را وزن کرده باشم. البته این دو مثال را آوردم تا خوانندگان بتوانند در مورد سایر گفته هایش، برداشت هایی داشته باشند.

این افراد فقط دارای شخصیت یک بُعدی هستند و آن هم شغل آنها در زندگانی است. چون هیچ گونه اطلاع یا معلوماتی ندارند که در مجالس بزرگان بتوانند از خود ارائه دهند. گاهی با فرد دیگری مواجه می شوید که تنها بُعد شخصیتی وی، ثروت است و در هر محل و مکانی که می رسد، سعی دارد تمام معیارهای علمی، اجتماعی، خانوادگی را با رقم و ثروت خود بسنجد و به آنها پاسخ گوید یا فردی که قهرمان ورزشی در یک رشته بخصوص است. در تمام محافل سعی دارد شخصیت خود را از این بُعد به دیگران بنمایاند و زمانی که با او همکلام می شوید، متوجه می گردید که غیر از داشتن قدرت جسمی و فکر در آن رشته، هیچ شناختی نسبت به سایر علوم و معرفت ها ندارد و هزاران مثال مشابه دیگر. افرادی که دارای کمبود اعتماد به نفس هستند و تنها در یک قسمت به خود متکی



می باشند ، سعی دارند تمام مطالب را به نحوی به تخصص و شناخت خود برسانند ، تا بتوانند در این زمینه که دارای اطلاعات بیشتری هستند ، اظهار وجود نمایند و قسمتی از ضعف حقارت خویش را پوشانند . ضمن این که به محض خارج شدن از جلسه ، و بعد از گذشت مدت زمانی همان حالت سرخوردگی های اعتماد به نفس را در خود احساس خواهند نمود .

به دست آوردن قدرت اعتماد به نفس و شکوفایی آن به طور مادر زادی با بشر خلق نمی گردد ، و هر فردی در طول زندگی می تواند آن را در اثر تجارب زندگی و فراز و نشیب هایی که بر او می گذرند و مشاهده حالت های زندگی دیگران ، در خود به وجود آورد و به تدریج آن شناخت ها را در خود تقویت نماید . همان گونه که اعتماد به نفس مادر زادی نیست ، جهت مخالف آن ، یعنی عدم اعتماد به نفس نیز نمی تواند مادر زادی باشد و این مربوط به نوع تربیت خانوادگی و برخورد های اجتماعی افراد ، در جوامع است و برداشت ها و تجربیات زندگی اجتماعی هستند که موجب ضعف و عدم اعتماد مردم نسبت به خود یا حتی دیگران می شود .

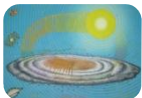
کسانی را که دارای عدم اعتماد به نفس می باشند ، با روش های روان درمانی می توان معالجه کرد ، به طوری که پس از گذشت مدت زمانی تمام آن حالت های ضعف گذشته خود را از یاد ببرند و در جامعه فردی مفید و مؤثر جلوه گر شوند . مباحثی را که در بالا بیان نمودم ، مربوط به این است ، افرادی که قصد دارند در مورد بزرگترین علوم و حقایق حیات ، بررسی و تحقیق نمایند ، می بایست شناخت کافی از چگونگی اثرات عقل بر ماده داشته باشند و پس از کسب شناخت ، هر عملی را که در این راستا انجام می دهند ، توأم با نیروی اعتماد به نفس باشد . وگرنه کسی به سادگی و بدون شناخت نمی توانند در این زمینه ها موفق گردد .



## تلقین

تمام علوم، نسبت به قرن های گذشته، پیشرفت و تغییرات فراوانی کرده اند، به طوری که چنین نابرابری های چشم گیری را کسی در گذشته تصور نمی کرد، این پیشرفت هایی که در علوم و فنون به وجود آمده اند، تنها از نظر صنعتی و تکنیکی و ...، نمی باشند. بلکه بشر با این پیشرفت های خود توانسته است به برخی از حقایق حیات، هستی، علوم ماوراء الطبیعه، شناخت روح، نفس و ... نیز فائق آید و اطلاعاتی ولو این که بسیار مختصر و ناچیز هستند، از آنها به دست آورد. به طوری که امروزه هر یک از این شناخت ها به صورت رشته های علمی در آمده و در جوامع بشری، برای خود جای تازه ای باز کرده اند و حتی عده ای از آنها مانند: روان پزشکی، روان درمان و ... کاربردهای فراوانی در علم پزشکی فراوان دارند.

اکثریت قریب به اتفاق مردم علوم فوق را می شناسند. ولی متأسفانه در این دنیای مادی، کمتر کسی از حالت های مختلف روحی آگاهی کامل دارد و هرگز نمی تواند تصور کند که چه انگیزه ای موجب نفوذپذیری افراد می شود و علت به وجود آمدن این همه حالت های مختلف روحی، از چیست؟ در این جا باید یک حقیقت را متذکر شوم و آن این که اکثر دانشمندان و متخصصینی که به برخی از نیروهای ذاتی بشر پی برده اند، معلوم نیست که به چه دلیلی نتوانسته و یا نخواسته اند منبع نیروهای ذاتی بشر را به طور ساده و عامیانه ای برای همگان





بازگو نمایند، به طوری که همگان بتوانند از وجود چنین نیروهایی آگاهی کامل یابند و آن را بشناسند. در صورتی که همگان می دانیم، نیروی روحی، تنها قدرت و شناختی است که به گروه و یا طبقه خاصی از افراد جامعه مربوط نمی باشد. بلکه مربوط به تمام بشریت است. زیرا همگی دارای روح هستیم و می بایست شناخت کاملی از این عنصر لطیف الهی داشته باشیم. زیرا وجود قدرت های روحی، در ذات هر یک از افراد بشر نهفته است و افراد با فراگیری و شناخت های علم روحی، به مراتب بهتر می توانند به زندگانی مادی خویش بپردازند. وقتی افراد در زمان حیات مادی خویش، در چنین حالت هایی قرار می گیرند، به فکر مرگ و عوالم روحی نیز هستند و همین شناخت و اطلاع موجب موفقیت بعدی افراد و سالم سازی محیط جوامع می گردد.

اگر بشر شناخت کافی از قدرت های ذاتی خویش داشته باشد، به مراتب بهتر می تواند راه حق و حقیقت را بییابد و به مسیرهای گمراه کننده کشیده نشود. فرضاً وقتی که فردی قدرت ذاتی خویش را با آخرین و پیشرفته ترین دستگاه های علمی مانند کامپیوتر که به دست انسان های عاقل و دانشمند ساخته شده است، مقایسه می کنید، متوجه می شوید، قدرت های ذاتی ای که در بشر وجود دارند، کمتر از این دستگاه ها نیستند و حتی قدرت تفکر و تعقل بشر به مراتب از پیشرفته ترین کامپیوترهای جهان، برتر است و به این زودی ها بشر نمی تواند کامپیوتری اختراع کند که با نیروهای نهان بشری، برابری داشته باشد.

همان گونه که با فشار دادن یک تکه می توانیم به کلیه اطلاعات و محفوظاتی که در یک کامپیوتر گنجانیده شده اند، پی ببریم، نسبت به شناخت های باطنی افراد بشر نیز می توانیم با دگرگونی ای که در حالت روحی وی به وجود می آوریم، پی ببریم و از تمام محفوظاتی که از سالیان قبل در ضمیر ناخودآگاه



خویش ذخیره کرده است، آگاه شویم، زمانی که چنین شرایطی را توسط خواب های روحی یا به شکل نفوذپذیری در افراد به وجود می آوریم، ضمیر ناخودآگاه، تاب مقاومت و ایستادگی خویش را در مقابل نیروی جدیدتری از کف می دهد و در نهایت سعی می کند تا با این نیرو هماهنگ و همگام گردد.

گروهی از مردم که شناخت کافی از قدرت های ذات وجودی خویش ندارند، عموماً "تصورات نادرست و ناآگاهانه ای درباره وجود این نیروها دارند و هرگز نمی توانند به سادگی حقیقت چنین نیروهایی را در ذات خویش سراغ داشته باشند. در این راستاگاهی اتفاق می افتد، برخی از دانشمندانی که شناخت کافی در این رشته ندارند با این افراد همگام می شوند. در صورتی که امروزه همه می دانند، افراد بسیاری تحت نفوذ همین نیروهای نهان و قدرت های نامرئی که در برخی یا شاید در اکثر افراد بشر وجود دارد، درمان می شوند و وضع و حالت روحی خود را باز می یابند.

افرادی که تحت تأثیر چنین نیروهایی قرار می گیرند، هیچگونه لطمه یا ضرری به جسم و روحشان وارد نمی شود و علاوه بر این هیچ یک از احساس خود را در آن زمان از کف نمی دهند و تمام حواسشان به طور کامل به فعالیت و شناخت خود ادامه می دهند. ضمن این که در این حالت ها در آرامش بیشتری قرار می گیرند. چون بشر علاوه بر دارا بودن، قوه عقل، درک، شعور و... که آنها به صورت آگاهانه در زندگی حیات مادی وی اثر می گذارند، دارای یک نیروی عجیب و خارق العاده دیگر نیز می باشد که اکثر بهم پیوستگی حالت هایی مانند: احساس، ادراک و... را تحت کنترل و نظارت دائم خویش دارد و به این نیروی شگرف و سحرآمیز، ضمیر ناخودآگاه می گویند. این نیروی ذاتی، خود تحت نظر و کنترل و هدایت مستقیم روح قرار دارد و اکثر اعمال و حرکات و برخوردهای افراد، حاصل عمل و نحوه برخورد و فعل و انفعالات درونی این



نیرو می باشد .

از آنجائی که بشر ذاتاً " ماده پرست و جاه طلب و طماع است ، در زمان حیات خویش به اکثر و یا برخی از این خواست ها دست نمی یابد و بالطبع عده ای از این غرائز مانند : شهوت ، حب مقام ، ثروت ، خودنمایی و... در این ضمیر سرکوب می شوند و به صورت نوعی عقده در این قسمت باقی می مانند ، تا این که روزی به شکل جدیدتری در زندگی افراد بشر خودنمایی کنند .

زمانی که این خواست ها در وجود بشر سرکوب می شوند ، خود وی از وجود چنین حالت هایی ، بی خبر است ، به همین دلیل این نوع عقده های سرکوب شده ، گاهی به طور ناخواسته ، در زندگی افراد ، قد علم می کنند و به گونه ای خود را می نمایانند .

افراد برای رهایی از چنگ این قبیل ناراحتی های سرکوب شده ، می توانند از راه های منطقی و علمی مختلفی استفاده بنمایند . با بکارگیری آن روش ها می توانند به علت بروز اولیه این حالت ها پی ببرند و غرائز سرکوب شده خویش را شناسایی نمایند و آنها را از ضمیر ناخود آگاهی به آگاهی بکشانند و به علت اولیه آن پی ببرند .

زمانی که این عقده ها به طور ریشه ای شناسایی شدند و در ضمیر آگاه جای گرفتند ، با اعمال صحیح و منطقی می توانید آنها را برای همیشه از وجود ضمیر خود پاک کنید و سپس اجازه ندهید ، به محل اولیه خود بازگردند و موجب بروز ناراحتی و عقده شوند .

محل گنجایش و ذخیره خاطرات این گنجینه اسرار آمیز ، به مراتب وسیع تر از ضمیر آگاه است ، به همین علت هم تمام خاطرات و اتفاقاتی که از زمان طفولیت و حتی قبل از تولد در زندگی رخ داده اند ، به گونه ای در آن بایگانی و نگهداری می شوند و در این میان ، امیال غریزی سرکوب شده هستند که گاهی



خودنمایی می‌کنند و مابقی از خود هیچ عکس‌العملی نشان نمی‌دهند و به طور عادی و بی‌تفاوت در این محل محافظت و نگاهداری می‌شوند تا روزی که صاحب این خاطرات نیازی به یکی از آنها پیدا کند و با روش خاصی به آن دسترسی یابد و مجدداً تمام آن قسمت از محفوظات را به ضمیر آگاه خود انتقال دهد .

ضمیرهای موجود در افراد، همواره تابع تلقین پذیری می‌باشند و زمانی که مطلبی به فردی تلقین شود، در مرحله نخست در ضمیر آگاه وی جای می‌گیرد و پس از چندی، روانه ضمیر ناخودآگاه می‌شود و ضمیر باطن گاهی همچنان تحت نفوذ آن تلقین قرار می‌گیرد و عمل یا عکس‌العمل‌هایی را از خود بروز می‌دهد که به تدریج آن حرکات را جزو وظایف خود به حساب می‌آورد .

افراد در مقابل تلقین پذیری دارای مقاومت‌های متفاوتی هستند . چون نفوذپذیری اشخاص مربوط به مقدار آگاهی‌های آنها در حال و گذشته است و کسی که از مطلبی اطلاع چندانی ندارد، سریع‌تر تحت تأثیر سخنان گوینده قرار می‌گیرد، تا فردی که از محتوای کلام گوینده کاملاً آگاه است و در همان لحظه می‌تواند صحت یا صغم کلامی را دریابد . وقتی شما با فرد دروغگویی روبرو می‌شوید، اگر برای اظهارات خود گواه، قسم و ... بیاورد، به سادگی نمی‌توانید گفته‌های او را بپذیرید و یا این که تحت نفوذ سخنانش قرار گیرید . ولی اگر به گفته‌های فردی از هر نظر اطمینان دارید، تمام گفته‌های او را حتی اگر قسمتی از سخنانش دروغ هم که باشد، به سهولت می‌پذیرد و تحت نفوذ گفته‌های وی قرار می‌گیرید . تلقیناتی که به افراد بشر وارد می‌شوند، همیشه به صورت دریافت‌های فردی نیستند . بلکه گاهی خواست و نظریاتی را توسط رسانه‌های گروهی، دولت‌ها به خورد افراد جوامع خویش می‌دهند و آنقدر آن مطالب را تکرار می‌کنند که کلام صحیح یا غلطی که خواست آنها است، همگان می‌پذیرند



و یا طرز تفکر آنها را در مورد شخص یا مطلبی تغییر می دهند، همان گونه که تبلیغات اقتصادی یکی از بارزترین تأثیر پذیری افراد بشر را مشخص و آشکار می سازد، امروز می شنویم یا می خوانیم که پودر « الف » پودری است بسیار عالی و چند روز دیگر متوجه می شویم که از پودر « الف » تبلیغی نمی شود و پودر « ب » جایگزین آن شده است. چون در گذشته بقدر کافی از پودر « الف » تبلیغ شده و نیاز بیشتری به شناخت ندارد. ولی امروز باید پودر « ب » را همگان بشناسند. حال این مصرف کننده ای که تحت تأثیر بمباران همه روزه نفوذ پذیری رسانه های گروهی قرار گرفته، واقعا نمی داند که پودر « الف » بهتر است یا پودر « ب ». ولی بدون خواست باطنی و شناخت کافی، هر دوی آنها را پذیرفته و احتمالا " روزی صدها نمونه از این پودرها را بدون دلیل و شناخت کافی و فقط بخاطر سود بردن بیشتر صاحب کالا، خواهد پذیرفت. "

دولت های جهان توانسته اند به چگونگی حالت نفوذ پذیری افراد پی ببرند و سالیانه مبالغ هنگفتی برای تبلیغات مختلف مصرف کنند، تا افراد کشورشان را به صورت رام و دلخواه خویش در آورند و هر آنچه را که دولت ها می خواهند، آنان بپذیرند.

دانشمندان و متخصصین علوم روح و روان و انسان شناسی برای این که افراد را از نظر علمی و درمان های روحی بتوانند تحت نفوذ قرار دهند. مبادرت به ایجاد رشته های گوناگونی در علوم مربوط به شناخت نفس نموده اند و برای بهبود حالت های نفسانی و سلامتی و جسم افراد جوامع بشری، از طریق علمی می کوشند تا رشته های بخصوصی در علوم ایجاد کنند و اشخاص بسیاری را تحت آموزش شناخت حالت های نفسانی و روحانی افراد بشر قرار دهند، تا این که آنها بتوانند توسط اثرات همین تلقین پذیری ها، درصدد علاج دردهای روحی دیگران بر آیند.



این متخصصین می توانند توسط حالت های تلقین پذیری افراد، بسیاری از مریضی و ناراحتی هایی را که پزشکان طب از علاج و درمان آن عاجز هستند، به سهولت مداوا کنند. تلقین پذیری افراد، دارای محاسن و معایبی می باشد که همیشه در راستای صحیح و سلامت فکر و جسم بکار نمی روند. چون زمانی اتفاق می افتد که عامل در زمان نفوذپذیری معمول نظریات شخصی و خواست های پلید خود را به گونه ای به ذهن و فکر طرف مقابل خویش نفوذ می دهد، به گونه ای که موجب بروز برخی از اختلالات مادی، روحی، معنوی و... در ضمیر وی می شود. لذا باید به این موضوع دقت کرد که بدون شناخت و دانستن حقایق گفته های فردِ راوی « این شخص می تواند حتی جزو نزدیکترین افراد خانواده باشد » تحت نفوذ کلام و گفته های وی قرار گیرند و سپس متوجه خلاف گفته های او شوند که دستشان از همه جا کوتاه است و کار دیگری از آنان بر نمی آید. باید بدون بررسی جوانب کار و تفکر و تعقل صحیح، به طور عجولانه مطلبی را نپذیرفت و عکس العمل متقابل در مورد آن گفته ها انجام نداد. چه بسا سخنان یاره و دروغی که بدون هیچگونه دلیلی، باعث از هم پاشیدگی زندگی مردم بی گناه شده است.

افرادی که سعی دارند با گفته های ناصحیح خود اثرات بد و ناراحت کننده ای را در دیگران به جای بگذارند، عموماً " به دو دلیل مرتکب چنین اعمال پستی می شوند:

- ۱- ارضاء عقده های سرکوب شده زمان های گذشته.
- ۲- دستیابی به خواست های مادی که در اثر عکس العمل های ناصحیح، تلقین شونده به وجود می آیند.

تلقینات مثبت، در زندگی افراد، بسیار کار ساز و مؤثر می باشند، به نحوی که تغییرات فاحشی را در مسیرهای صحیح زندگی آنان، به وجود می آورند. یکی



از این تلقینات، حالت مثبت آن در مورد درمان های روح و روان است که این نوع تلقینات، عموماً توسط افراد صالح و پاک و بی نظر اجرا می شوند و چنانچه این تأثیر گذاری ها توسط متخصصینی که دارای شرایط فوق نیز می باشند، اجرا شود، بسیار مؤثر و سازنده خواهد بود .

با نفوذ گذاری و تلقین پذیری افراد می توان برخی از عادت های ناپسند و رفتارهای بد را از آنها دور کرد و با این روش ساده، در مدت زمان کوتاهی آنها را از این کنش و واکنش های روحی و روانی که بگونه ای در جسم مادی آنها خودنمایی می کند، رها کنید .

افراد زیادی در جوامع وجود دارند که از موجودیت چنین نیروهایی در ذات بشر ناآگاهند و اگر هم مطالبی را در این باره شنیده یا خوانده باشند، از طرز روش و استفاده آن کاملاً عاجزند و تا کسی شناخت کافی از ذات وجود خویش که این نیروها جزئی از آن هستند، نداشته باشد، تأثیر چندانی از این نیروها نمی تواند به دست آورد .

ضمیر ناخودآگاه بشر ضمن این که مرکز محفوظات و بکارگیرنده اثرات تلقیناتی است که دریافت کرده، دارای نیرو و قدرت های شگرف دیگری نیز می باشد که گاهی اثرات عجب آن را می توانیم با سحر، جادو، افسون و... برابر بدانیم . چون اکثر اعمال و رفتاری که این ضمیر انجام می دهد، خارج از فهم و درک عمومی است و حرکات آن را هرگز نمی توانیم با علوم محیط کلاسیک خود بشناسیم و مورد ارزیابی و مقایسه قرار دهیم . چون گاهی مشاهده می شود، با بکارگیری نیروهایی که در وجود افراد بشر پنهان است، برخی از مریض های لاعلاج به سادگی و بدون تجویز قرص، آمپول و... به طور معجزه آسایی مداوا و درمان می شوند . تنها دارویی که در این معالجات به کار رفته، فقط ادای کلام و با تماس دست بوده است و چنین معالجاتی را در علم روح شناسی «روح درمانی»



می نامند \*

اگر افراد بتوانند در زمان نفوذپذیری و اثرگذاری به خود یا دیگران از جملات آرام کننده ای استفاده نمایند ، در تأثیرگذاری یا نفوذپذیری آنها ، نتایج بسیار خوب و ثمر بخشی بجای خواهد گذارد و در این موقع ، افراد می توانند ضمیر ناخودآگاه خود را سرشار از نیرو و نویدهای مثبت کنند و پس از مدتی نتایج مثبتی را به دست آورند . چون در زمان آرامش تمام قسمت های بدن ، در استراحت کامل بسر می برد و عقل و روح می توانند اثرات بهتری را در چگونگی حالت های روحی و جسمی بشر به وجود آورند .

اثرات تلقین پذیری و تلقین گذاری در افراد متفاوت است و هر کسی دارای قدرت نفوذپذیری یا تأثیرگذاری جداگانه ای است که توسط روش های بخصوص می توان این معیارها را تقویت کرد که در اثر اعمال این حرکات ، حتی شخصیت ها را تغییر داد ، به طوری که فردی در زندگی خویش بتواند از شخصیت جدیدی استفاده کند و این حالت تازه برای مدت ها در کردار و اخلاق و... وی بجای می ماند \*

افرادی که در این اجتماع پر هیاهو و صد رنگ ، از شخصیتی ساده و بدون غل و غش برخوردارند ، به مراتب سریع تر تحت نفوذ تلقینات دیگران قرار می گیرند و تمام خواست و گفته های آنان را می پذیرند و تغییر شخصیت می دهند \*

زمانی که فردی تحت نفوذ قدرت های تلقین پذیری قرار می گیرد ، نیروهای ذهنی وی برای مدتی نمی توانند از خود مقاومتی نشان دهند ، به نظر می رسد که تمام آن نیروها ، در فرد تلقین گیرنده ، از بین رفته و بجای آنها فرایند نیروهای تصور و تخیل ، افزایش یافته است \*

زمانی که تلقینی وجود نداشته باشد ، تلقین پذیری هم وجود نخواهد داشت و





تلقین پذیری کشف حالت جدیدی نیست که امروزه بشر ادعا کند ، توسط علم های جدید توانسته آن را بشناسد . بلکه این حالت تلقین پذیری از زمان خلقت بشر وجود داشته است و از همان زمان های گذشته ، هر فردی بدون این که خود بداند ، به نحوی تحت تأثیر عوامل نفوذپذیری های گوناگون قرار داشته است و در حال حاضر فقط توانسته تا حدی به چگونگی و اثرات آن در نیروهای عقلی پی ببرد .

اکثر افراد بشر در بین کارهای روزانه خود ، اعمال و حرکاتی را انجام می دهند که خود آنها به طور آگاهانه مسئول انجام و اجرای آنها نیستند و حتی از علت و چگونگی بروز آنها هم هیچ خبری ندارند . زیرا بشر در اکثر مواقع ، تابع قدرت های نهانی ناشناخته ای می گردد که خود هیچ اطلاعی از وجود آنها ندارد . برخی از امواج و نیروهای نامرئی هستند که در زندگانی یکایک افراد بشر تأثیرات مثبت یا منفی از خود بجای می گذارند ، بدون این که خود فرد ، خواست یا اطلاعی از آنها داشته باشد .



## درمان توسط امواج مثبت

احساس و حالت های روحی افراد بشر می توانند رشته های نامرئی امواج محیط و یا خارج از جو را به گونه ای خاص ، با امواج ماده که به صورت مرئی هستند ، پیوند دهند و نتیجه این اتصالات موجب فهم ، درک ، احساس و ... گردد ، کما این که در زندگی با افراد بسیاری مواجه می شویم که اظهار می دارند ، صداهایی را به صورت های مختلف از عالم غیب می شنوند و این صداها معمولاً "اتفاقات و وقایعی را که در حال بروز هستند و یا در آینده رخ می دهند ، به صورت الهامی به آنها می گویند و عجب این که تمام آنها به حقیقت می پیوندند . هر کس در مورد وجود این صداها ، نظریات بخصوصی را اظهار می دارند ، عده ای بر این عقیده هستند که روح خودشان این امواج و اصوات را به وجود می آورد و گروهی دیگر می گویند ، ارواح خوب و بدی که در اطراف زندگی افراد بشر وجود دارند ، موجب بروز چنین حالت هایی می شوند .

شنیدن یا دیدن امواجی که خارج از وجود ماده هستند ، برای افراد بشر ، امری طبیعی است . حال برخی از افراد قادر به شنیدن و یا دیدن این امواج هستند و عده ای از این موهبت الهی به دلایل خاصی محرومند و نمی توانند این امواج را بشنوند و تشخیص دهند .

در چنین شرایطی ، روح موجی یا نیروی امواج خارج از جسم مادی ، تأثیر مستقیم خود را بر روح عقلی که در جسم مادی وجود دارد ، می گذارد و موجب



بروز چنین ارتباطاتی می شود، تا این که فردی بتواند مطالبی را به صورت زمزمه یا نجوا و ... خارج از نیروی جسم مادی خویش، تشخیص دهد و یا به طور واضح و کامل بشنود.

زمانی که فردی در چنین شرایطی قرار می گیرد و امواج رسیده ذهنی را در می یابد و آن را می پذیرد، بسیار اتفاق افتاده که برخی از پاسخ مسائل شخصی و خانوادگی و اجتماعی خویش را در بین این الهامات پیدا می کند.

افراد جوامع مختلف برای بروز چنین وقایعی که خارج از حیطه عقلی و عملی آنها است، نظریات گوناگون و دیده های بخصوصی دارند که ذیلاً به چند نمونه از آنها می پردازم.

۱- عده ای از افراد، این صداها را که از عالم غیب به گوش آنها می رسند، به نیروی حافظه و تخیل و تصور خویش نسبت می دهند و آنها را در اثر بازتاب نیروی ذهنی خویش می دانند که عکس العمل گفته های خودشان پس از مدتی به این شکل بازگشته و به گوش می رسد و یا مشاهدات عینی را در برخی از مواقع می بینند که درک و شناخت آنها با عالم ماده و قانون عالم خاکی مغایر است.

۲- گروهی دیگر از افراد بشر، وجود چنین نیروهایی را بر مبنای توهمات ذهنی خویش می گذارند و عقیده دارند که اگر هر فردی در فکر مطلب یا چیزی باشد، بازتاب امواج آن، در ذهن وی نقش می بندد و در گوش ذهن او با صدایی بلند یا به صورت نجوا، شنیده می شوند.

۳- برخی از افراد که چنین حالت هایی برایشان به وجود می آید، اثرات انعکاسی آنها را به علت وجود ارواح سرگردانی می دانند که به طریقی در آنها نفوذ کرده و این الهامات را به ذهنشان تلقین می کنند و اثر انعکاسی آن تلقینات، در گوش آنها به صورت اصوات گوناگون شنیده می شوند.

۴- عده ای هم وجود چنین اتفاقاتی را در اثر وجود قدرت ضمیر ناخودآگاه



سرود می‌دانند که برخی از شواهد عینی را از زمان های بسیار دور ، در خود ثبت کرده و امروز آنها را به دلایل مشابه ای که در زندگی فردی بروز کرده است ، آنها را به ضمیر آگاه تحویل می‌دهند که در نتیجه ، شنوای حقایقی از ضمیر باطن خود می‌باشند و برخی از نظریات دیگری که در نهایت مشابهتی با موارد فوق دارند .  
 و نیز باید داشت از موارد فوق به این نتیجه می‌رسیم که مسلماً در تمام مطالبی که تاویلا بیان شده اند ، در بیشتر شرایط همگان به گونه ای تحت تأثیر نوعی تلقین قرار گرفته اند و شرایط آن شرایطی است که در گذشته و یا با چشم های خویش شاهد برخی از حقایق وجود امواج نامرئی بوده اند . چون ضمیر ناخودآگاه ، همواره نفوذپذیر است و تحت شرایط خاصی تحت تأثیر القائنات خارجی قرار می‌گیرد . اگر به ضمیر خود بقبولانید که ذهنتان مرتکب چنین عملی شده و شناخت باطنی شما بیشتر از آن نیست ، ضمیر باطن ، همان را می‌پذیرد و اگر به ضمیر خود بقبولانید که این ندا و نجواهایی را که شنیده اید ، توسط روح خارج از وجود ماده صورت می‌گیرند ، ضمیر این تلقینات را می‌پذیرد . چون هر ضمیری در خود ذخائر علوم روحی فراوانی را از قبل ذخیره داشته است و به همین علت هم به وجود روح و قدرت های آن گاهی کامل دارد ، لذا این تلقینات جدید را نیز از شما می‌پذیرد . ضمیر باطن ، هر نوع تلقینی را که از طریق آگاهی های شخصی به آن بشود ، تا حدی می‌پذیرد . گاهی این حد کامل و گاهی هم ناقص است ، یعنی درصد کمی از آن تلقینات را ضمیر پذیرفته و ارتباط های آتی ای که گروهی آن را درک و یا مشاهده می‌نمایند نیز بر پایه ذخیره های دریافتی گذشته آن می‌شوند .

با بررسی هایی که در مورد وجود این نیروها در اشخاص مختلف به عمل آمده است ، معمولاً افرادی که در زندگی صاحب کمالات و عشق و انسانیت بیشتری نسبت به دیگران هستند ، در مسیر چنین نیروهایی قرار می‌گیرند و گروهی از



امواج خارج از ماده را دریافت می‌کنند و اکثریت قریب به اتفاق این اشخاص توسط این الهامات، به شناخت و حقایق عجیب و غریبی دست می‌یابند که از قدرت افراد به صورت عام، خارج است.

قدرت روحی که ضمیر ناخودآگاه جزئی از آن است، در زندگی هر فردی، نقش بسیار عمده و مهمی را ایفا می‌کند و این مخزن اسرار، در خود اندوخته‌های بسیاری را ثبت و ضبط می‌کند، هر چه اثر و مقدار اندوخته‌های مثبت و منفی در این ضمیر بیشتر باشند، به همان نسبت هم موجب بروز شخصیت جسم مادی و ضمیر آگاه افراد می‌گردد. برای این که بتوانیم در زندگی خود موفق شویم و در جوامع صاحب شخصیت سازنده ای باشیم، می‌بایست مطالبی را که به ضمیر آگاه خود انتقال می‌دهیم و پس از آن در اثر گذشت زمان به طور اتوماتیک و ناخواسته وارد ضمیر ناخودآگاه می‌شود، تمامی از بار مثبت و سازنده و خوبی برخوردار باشند، تا این که اثر آن، در زندگی خانوادگی، به طور مطلوب و مثبت جلوه‌گر شود. همیشه در زندگی بشر، خصلت‌های سازگاری و توافق‌های اخلاقی موجب بروز اندیشه‌های خوب در افراد می‌شود و اثرات مثبتی را از خود بجای می‌گذارند که این اثرات گاهی به اشکال مختلف و گوناگون در زندگی بشر متجلی می‌شوند. یکی از این اثرات، قدرت و نیروی درمان در وجود افرادی است که در تمام طول عمر خود توانسته‌اند اندیشه‌های مثبت و سازنده را به ضمیر ناخودآگاه خویش روانه کنند و امروزه آن نیرو و امواج مثبت، عکس‌العمل خود را به گونه‌ای مثبت در زندگانی او ظاهر کرده‌اند.

این نیروهای نامرئی شفابخش، از نقاط مختلف جسم مادی، اثرات خود را بر دیگری بجای می‌گذارند. این نیروها اکثراً از طریق نوک انگشتان یا کف دست و چشم و چشم سوم، (حد فاصل پیشانی و دو ابرو و بینی)، خورشیدی زیر جناق سینه و... اثرات خود را بروز می‌دهند.



در طول زندگی خویش شنیده اید که برخی از افراد دارای قدرت های شفابخش فراوانی هستند، یعنی آنها در مدت زمان کوتاهی می توانند توسط تأثیر امواجی که از بدن خود بر مریض های خویش می فرستند، تمام ناراحتی های روحی و روانی و اعصاب وی را سالم کنند و یا با دست زدن به نقطه ای از بدن مریض که دارای ناراحتی بخصوصی است، آن را از بین ببرند و یا با یک دست کشیدن بر سر بیمار، او را شفا دهند. البته باید به این نکته توجه داشت که این روش در گذشته های دور که علم طب هنوز قدرتی نگرفته بود، در سراسر جهان، بخصوص در بین سرخپوستان، هندوها، قبایل آفریقایی و ... از رونق خاصی برخوردار بود و پس از این که علوم مختلف طب در جهان رواج یافت، معالجات افراد بشر، دیگر از این طریق انجام نشد و پزشکان با تجویز داروهای مختلف و یا انجام عمل جراحی، آن ناراحتی ها را درمان کردند، تا این که در اواخر قرن بیستم علما به این نتیجه رسیدند که افراد جوامع در مقابل داروهای مختلف، تقریباً مصونیت پیدا کرده اند و داروهایی که توسط بشر ساخته می شوند، اثرات چندانی در بهبود تمام مریضی ها ندارند، به همین علت، امروزه روش درمان های مختلف، توسط نیروهای نامرئی از طریق علمی و عملی، مورد توجه مجدد اکثر افراد قرار گرفته است، به طوری که این روش معالجه در آمریکا و اروپا به تازگی بسیار متداول شده، تا آنجا که امروزه اکثر افراد در آن کشورها سعی دارند در مرحله نخست مریضی و ناراحتی های خود را توسط این نیروها معالجه نمایند و زمانی که از این روش ها نتیجه ای به دست نیاوردند، به مطب پزشکان مختلف می روند.

فرایند نیرو و قدرت این قبیل درمان ها را می توان چنین بیان داشت که اعتقاد و ایمان و اعمال مثبت و سازنده ای که افراد مختلف در طول عمر خویش انجام می دهند، موجب اندوخته هایی از امواج مثبت در ضمیر و جسم مادی آنها



می شوند که روزی قدرت نهان خویش را به عرصه ظهور می گذارند و فردی که صاحب چنین قدرت هایی است، از نیروی روحی و سلامت و تعقل و تفکرهای صحیح برخوردار می باشد که گاهی توسط وجود این نیروهای خود موجب شفای دیگران نیز می شود. در این راستا هر چه قدرت ایمان و امواج مثبت افراد مریض بیشتر باشد، سریع تر تحت نفوذ و قدرت امواج مثبت طرف مقابل خویش قرار می گیرند و شفا می یابند.

وجود ایمان و اعتقاد در زندگی افراد بشر، شگفتی های عجیبی می آفریند که میزان درجه و قدرت این شگفتی ها به نسبت اعمال و رفتار و کردار و امواج مثبت آنها، تا آن زمان است. اگر از این امواج استفاده شود، هرگز به پایان نمی رسند. بلکه در اثر مرور زمان، قوی و با نفوذتر نیز می شوند.

برای شناخت بیشتر خوانندگان، شایسته است که چند نمونه از مریض هایی که توسط همین نیروهای شفابخش، سلامت خود را کاملاً باز یافته اند، بازگویم.

مریضی را به دفتر کار من آوردند که وی به نوعی مرض فلج مغزی دچار شده بود و سمت چپ بدن او تقریباً از کار افتاده بود. زمانی که با وی صحبت کردم متوجه شدم که علاوه بر ناراحتی های فوق، دچار نوعی افسردگی نیز شده است. حدود یک ساعت به قسمت های بدن او دست کشیدم و از راه دور و نزدیک، توسط امواج به جسم مادی وی پاس هایی دادم، پس از گذشت یک ساعت این مرد به کمک من (نویسنده) از جای خود بلند شد و ضمن این که حالت افسردگی خود را به طور کامل از دست داده بود، آهسته آهسته و بدون کمک کسی به سمت در ورودی رفت و از دفتر کارم خارج شد.

مریض دیگری را به نزد من آوردند که تمام اعضای خانواده وی از حالت وسواس او در عذاب بودند و اعمال وی، چپ بروز ناراحتی هایی در زندگی



خانوادگی شده بود. به طوری که بزرگ آن خانواده اظهار می داشت: «سالیان درازی است که جهت رفع حالت وسواس، او را به نزد روانپزشک و پزشکان سرشناس فراوانی برده اند. ولی هیچگونه بهبودی در وضع و حالت روحی وی به وجود نیامده است. این شخص ضمن این که در خواب روحی رفته بود، امواج بسیاری به بدن او دادم. پس از بیداری تمام حالت های وسواس خود را کنار گذارد و سپس به صورت افراد عادی به ادامه زندگانی خویش پرداخت.»

مریض دیگری بود که تعدادی غدد بد خیم در بدن وی پدیدار شده بود و حدود سه سال تحت مداوای شیمی درمانی قرار گرفته بود، تا این که روزی تصمیم گرفت، این نوع درمان خود را کنار بگذارد و به منزل خود برود و در انتظار مرگ بنشیند. روزی یکی از دوستانش به دیدنش رفت و از او خواست که معالجات امواج درمانی را نیز آزمایش کند. روزی هر دو به دفتر کار من آمدند، از عمر مریض بیست سال گذشته بود که بر اثر این ناراحتی ای که داشت، یأس و ناامیدی سراپای او را فرا گرفته بود و قامتش بسیار ضعیف و رنجور شده بود. چهره ای بسیار زرد و لاغر داشت و به سختی راه می رفت، به طوری که در موقع ورود به دفتر توسط دوستش حمایت می شد. تب و سرفه و ضعف و بی اشتهایی، او را کاملاً از پا در آورده بود. مدت ده جلسه به او انرژی های مثبت و پاس های مختلف دادم و محل غده ها را چند بار با دست ماساژ دادم. تمام حالت های ضعف، بی اشتهایی، تب و... به تدریج از جسم او دور شدند و در حال حاضر، با حالت و روحیه ای شاد به زندگی خود ادامه می دهد.

روزی خانمی به دفترم آمد و از ترس و وحشت های دائمی زجر می کشید و این درد و نگرانی های خود را لاعلاج توصیف می کرد و تا آن زمان، برای از بین بردن ترس خود به شیوه و درمان های مختلفی مترصد شده بود. برای این که بتوانم امواج منفی را از بدن او خارج نمایم و بجای آنها امواج مثبت جایگزین





کنم ، حدود بیست دقیقه به او پاس های مختلف دادم و امواج مثبت را از طریق دست ، وارد بدن او کردم و پس از آن ، این خانم هرگز گله ای از ترس و وحشت های گذشته خود نکرد و بدون این که کسی در محل تاریکی حضور داشته باشد ، به آنجا می رفت و ترس از تنهایی هم از او دور شده بود .

تا بحال مشابه چنین معالجاتی بسیار انجام شده که اگر بخواهم تمام آنها را بنویسم ، خود به تنهایی شامل چند کتاب قطور می شود و این چند نمونه را فقط برای نمایاندن قدرت و نیروی امواج مثبت که در بدن بسیاری از افراد وجود دارند که این امواج دارای قدرت شفادهنگی نیز می باشند ، ذکر کردم .

خوانندگانی که دارای قدرت شفابخشی هستند ، تا زمانی که اکثر مردم شناخت کافی نسبت به این نیروها ندارند بهتر است این حقیقت را نزد آنان بازگو نمایند . چون عده زیادی هستند که درک و فهم و شناخت چنین حقایقی را ندارند و نمی توانند آن را بپذیرند و از سوی دیگر عده ای که تمام زندگی آنها مملو از اعمال و حرکات منفی بوده و در نتیجه امواج منفی سراپا و تمام ضمیرهای آنان را در بر گرفته است ، از خبث طینت و حسادت ، قدرت تحمل شنیدن وجود چنین نیروهای ذاتی را در دیگران ندارند . این قبیل افراد تمام حیات و آنچه را که در آن وجود دارد ، اولاً بر مبنای شناخت و فهم و درک خویش می سنجند، ثانیاً برای خود می خواهند و از سعادت و خوشبختی و حتی قدرت خدادادی دیگران حسرت می برند و به آنها رشک می ورزند .

زمانی که شما از این قدرت پنهان خود در بین دوستانی که شناخت کافی نسبت به آنها ندارید ، سخن به میان آورید عده ای به طور ظاهر و گروه دیگری در پنهان شما را به باد تمسخر می گیرند و مبادرت به تفسیر و تعبیرهای گوناگونی درباره شما می نمایند و در نهایت موجب می گردند که بذر شک و تردید را در دلشان باریز کنند و در نتیجه موجب می شوند که شما از آن عمل خیر خواهانه



خود دست بردارید ، زیرا قدرت احساس و ادراک و حالت های روحی و میزان پذیرش حقایق هر فردی ، مربوط به قدرت اتصال رشته های امواج نامرئی ای هستند که با امواج مرئی ملحق و درگیر می شوند و پس از آن افراد می توانند از نیروهای نامرئی خویش استفاده کامل نمایند ، در غیر این صورت این اتصالات به حالت معمولی و عادی اثر چندانی نخواهند داشت . فرضاً " اگر فردی که مرتکب عمل خلاف می شود و به طور خواسته یا ناخواسته ، ضرر و زیانی به شما وارد می سازد ، اگر بتوانید این قدرت را داشته باشید که از سر تقصیرات وی بگذرید و او را ببخشید ، باطن خویش را از کینه ای که در آینده باید از او به دل بگیرید که وجود آن موجب بروز امواج منفی گردند ، پاک کرده اید و در مقابل امواج مثبت و سازنده ای که در اثر گذشت و مردانگی در مورد آن شخص خاطی انجام داده اید ، باطن شما را سرشار از شمع و غرور و در نتیجه امواج مثبت خواهد کرد و جمع همین امواج هستند که موجب بروز برخی از حالت ها ، منجمله درمان های مختلف افراد می گردند .

اگر می خواهید هر روز امواج مثبت ذات وجود خویش را افزایش دهید و به نیروهایی دست یابید که سایرین از وجود آنها محروم هستند ، باید گذشت را سرلوحه زندگی خود سازید و از کینه جویی ، ضمیر خود را پاک و حفظ نمایید . کسانی را که در گذشته موجب اذیت و آزار شما شده بودند و به انواع مختلف سبب ضرر و زیان های مادی ، معنوی ، خانوادگی و ... شده اند ، ببخشید و از گناهانشان در گذرید . چون ذخیره های کینه و انتقام جویی و ... موجب تجمع امواج منفی در ضمیر ناخود آگاه شما می شود و این امواج باعث خنثی کردن امواج مثبتی می شوند که در اثر اعمال و رفتار و کردار خوب ، وارد ضمیرهای خود نموده اید . پس از بیرون راندن تمام حالت های ناراحت کننده از ضمیر ، احساس خوب و شاد و آرامش خاصی در شما به وجود می آید که دارای قدرت



سازنده و موجی می باشد .

اگر شما دارای ناراحتی یا مریضی و درد لاعلاجی هستید و قصد رهایی از آن را دارید، با بهره گیری از نیروهای درون خویش می توانید به جنگ و پیکار با آن اهریمن بروید و آن را از وجود خود دور سازید، مشروط بر این که در مرحله نخست مبادرت به خودسازی نمائید (منظور از خودسازی این است که تمام ناراحتی و کدورت های گذشته را از ضمیر خود دور نمائید و از آن پس سعی کنید مرتکب اعمال خیر و ثواب شوید و به طور دائم امواج مثبت را روانه ضمیر و جسم خود نمائید و به همان نسبتی که امواج مثبت را دریافت می کنید، امواج منفی از وجود شما دور می شوند و در نهایت روزی فرا می رسد که ذات وجودی شما، سرشار از امواج و نیروهای مثبت می شود) از این لحظه به بعد است که شما می توانید درصدد معالجه و درمان خود بر آید . چون زمانی اثرات امواج در معالجه شما و یا دیگران سودمند واقع می شود که در وجودتان ذره ای ناخالصی، یعنی امواج و خواست و کشش های منفی، وجود نداشته باشد، در غیر این صورت معالجات توسط امواج هیچگونه تأثیری در وجود شما یا دیگران بجای نمی گذارد .

زمانی که درصدد معالجه خود یا دیگران بر می آید، باید اثرات بیماری و درد و رنج و ... را از ذهن خود پاک کنید و تنها به معالجه و درمان آن ناراحتی یا بیماری بماندیشید . به فکر این باشید که با نیروهای مثبت خود که در اثر اعتقاد، شناخت، بی نیازی و ... به دست آورده اید، در حال غلبه بر آن ناراحتی هستید و با هر نگاه و یا دستی که بر روی موضع درد می کشید، ریشه آن را از بین می برید و در حال از بین بردن مریض یا محل ناراحتی هستید و در هر لحظه محل آن ناراحتی را کوچک و تنگ تر می کنید تا زمانی که از جسم خود یا دیگران آن را خارج نمائید .



با استفاده از این نیروی شفابخش که توسط امواج مثبت به وجود آمده اند ، موجب دگرگونی حواس پنج گانه شما نیز می شود و باعث می گردد که این حواس و وجود سلامت را در جسم احساس کند و نوید آن را به صورت عکس العمل حسی ، به شما باز گوید . در چنین شرایطی ، روح شما بیکار نخواهد ماند ، با اثرگذاری بر ضمیر باطن ، از آن می خواهد که تمام امواج مثبت موجود را به سوی مرکز آن ناراحتی یا مرض ، معطوف دارد و آن امواج ، موجب نابودی ناراحتی گردند و پس از انجام چنین اعمالی است که به نیروی شگرف و خلاقه خود پی می برید و نیروهای ذاتی و قدرت روح خود را می شناسید .

زمانی که فردی توانست به این مرحله از ارتباطات معنوی دست یابد ، از غنای روحی کاملی برخوردار است و وجود وی سرشار از نیرو و امواج مثبت و سازنده شده و شادی و سرور باطنی ، تمام اعضاء او را در بر می گیرد و به علت این بیداری و حالت روحی ، تبدیل به فرد جدیدی می شود که تمام بدی ها را از خود دور کرده و بجای آنها ، تمام ذات وجود خویش را سرشار از امواج مثبت و سازنده نموده است و هر روز بر این حالت شادی و سرور وی افزوده می گردد .

خداوند متعال ، نیروهای خارق العاده ای را در اختیار بشر قرار داده است که اگر فردی شناخت کافی از قدرت خداوند و وجود خویش داشته باشد و هدف از خلقت خود را بشناسد ، به سادگی می تواند بر آن نیروهای خدادادی دست یابد و آنها را در اختیار خویش در آورد . وقتی که در تلویزیون یا جراید ، شاهد ماجراهایی مانند عمل جراحی با دست خالی و سپس دوختن محل پاره شده با انرژی ذاتی افراد هستیم ، دیگر جای شک و شبهه برای کسی باقی نمی ماند که وجود این نیروها و امواج را انکار نماید ، از سوی خداوند یکتا قدرت و امواج بسیاری در وجود بشر به ودیعه گذارده شده است که تعداد بسیار کمی از افراد بشر ، در طول عمر خود می توانند به ذره ای از آنها دست یابند و آنها را



بشناسند . وقتی که فردی شکم مریض خود را با دست خالی پاره می کند، یعنی در دست او علاوه بر ناخن و انگشت ، نیروهای دیگری بکار رفته است که او می تواند مانند چاقویی تیز و یا اشعه لیزر ، بدن فردی را بشکافد و غده یا شیشی را از داخل شکم یا نقطه دیگری از بدن وی ، خارج کند و زمانی که آن غده را از بدن وی خارج می نماید ، توسط نیروی همان دست آن مسیر پاره شده را مجدداً بهم وصل می کند ، به شکلی که پس از اتمام عمل جراحی ، کوچکترین آثاری از پارگی ، در بدن مریض مشاهده نمی شود .

آنچه مسلم است ، ارتکاب چنین اعمالی ، هیچ ربطی به اعمال و حرکات جادوگری و ... ندارد . چون عملی انجام شده و شیشی به طور عینی از داخل بدن مریض خارج شده است . حال باید به این نیرو اندیشید که چگونه بدن مریض پاره شده و چه نیرویی باعث دوختن یا بهم چسبیدن مجدد سلول های بدن مریض شده ؟ بشر موجودی است اسرار آمیز که تا بحال نتوانسته به تمام قدرت های نهان خویش پی ببرد و تنها شناخت او در حوزه جسم مادی و نیروهای متعلق به آن است و از سایر امواج و نیروهای خویش، بی اطلاع می باشد .

عقل ، ادراک ، هوش ، ضمیر و در نهایت روح بشر ، صاحب قدرت بیکران است که کسی شناخت کافی از آنها ندارد و در هر زمانی که با شناخت کافی به این نیروهای باطنی خویش متوسل شوید ، به طور حتم پس از چندی به اعتبار و قدرت آنها پی خواهید برد و اجباراً وجود قدرت این نیروها را در خود می پذیرید . زیرا قدرت و نیروی درمان کننده آنها هستند که در اندک مدتی جسم و روح را درمان می کنند .

افرادی که در زمان حیات خویش توانسته اند به خلوص و پاکی روح خویش دست یابند و از بدی های زمان مبرا گردند و وجودشان را سرشار از نیروهای



مثبت نمایند، با استفاده از قدرت روح و عقل و ... می توانند بر بسیاری از ناراحتی و امراض غلبه کنند و آنها را از بین ببرند. حال اگر این افراد شناخت کافی از قدرت و عوالم روحی نیز داشته باشند و مورد لطف و مرحمت پروردگار قرار گیرند و ارواح دیگری در زمان معالجات روحی و جسمی به کمک آنها بیایند و آنان را یاری دهند، در آن زمان است که می تواند از خود خلالت های درمانی تازه و عجیبی را به وجود آورد و بر اکثر ناراحتی و امراض افراد بشر چیره شد و این چیرگی در صورتی است که عمر فردی به دنیا باشد، در غیر این صورت هیچ دارو و درمان و نیرویی در وی مؤثر واقع نخواهد شد.

افرادی که به دلیلی مریض می شوند و زمانی به وجود و ذات و اعمال خویش می اندیشند، چیزی غیر از سوظن، بد دلی، حسادت، بد قلبی، رذالت، ترس، اضطراب، شک، عقده، گناهکاری و... در خویش نمی یابند، چگونه ممکن است بتوانند با نیرو و انرژی های درون خود یا دیگران، سلامتی خویش را بازیابند و از آن مرض جان به سلامت به در برند؟ این اشخاص نباید تردیدی داشته باشند که مشکل اتفاق می افتد از مریضی برخیزند و تا زمانی که عمرشان به پایان برسد، همچنان در بستر بیماری باقی خواهند ماند.

وقتی بشر مرتکب گناه و عمل خلاف می شود، امواج منفی را به ذهن خود راه می دهد و وجود این امواج منفی، به مرور موجب بروز کینه و عقده و... در ضمیر می گردد و در نهایت کار به جایی کشیده می شود، همان امواج منفی ای را که به ذهن خود راه داده، به تدریج موجب می شود تا طرف مقابل را به صورت دیوی در نظرشان جلوه گر سازد. از آن زمان به بعد است که در صدد مبارزه با آن دیو خیالی ای که دست پرورده ساخته های ذهنی خویش است، بر می آید و به علت تقویت یافتن تدریجی کینه و عداوت در ضمیر، خود را با یک هیولا که گاهی تا آخر عمر نمی تواند از چنگ آن رهایی یابد، درگیر می نماید.



بشر زمانی مرتکب گناه و خطا می شود که از هدف زندگی خود هیچگونه اطلاعی نداشته باشد و در نتیجه به علت این نادانی از مسیر سلامتی و سعادت و تندرستی دور می شود . معمولاً افرادی که غافل از هدف زندگانی خویش هستند ، در طول عمر بارها به بی راهه کشانیده می شوند و در هر مسیری که حرکت می کنند ، موجب آزار و ناراحتی خود و دیگران خواهند شد و در اثر این اعمال ، تصاویر نادرستی را به ذهن خویش راه می دهند که از عقل و خرد و دانش و معرفت به دورند .

اگر افراد بشر روزی بتوانند ذات وجود ، خود را بشناسند و به ارزش واقعی خویش پی ببرند ، مسلماً در مورد این جهان ، دید دیگری خواهند داشت و از ستیزه جویی های آن هیچ گونه هراسی به دل راه نمی دهند و با قدرت و همت بلندی که در وجود ذاتی خویش سراغ دارند ، به جزئیات زندگی توجهی از خود نشان نمی دهند و برای هر کار کوچکی اندوهگین نمی شوند . چون در چنین شرایطی بشر دارای هدف بسیار والایی می شود و همواره درصدد رسیدن به هدف اصلی خویش گام بر می دارد . همت والا یکی از عالی ترین مراحل شناخت در بشر است .

شناخت روح و جسم و قدرت ذات موجب می شود تا هر فردی با قدرت ایمان و دست پر به جنگ ناملایمات و ناسازگاری های زندگی بشتابد و هر یک را به تدریج از سر راه خویش بردارد . اگر فردی با چشم بسته و بدون شناخت در مورد زندگانی خود تصمیم بگیرد و هدف نامشخص و نامعلومی را انتخاب کند ، پس از چندی با شکست مواجه می شود ، مگر این که در زمان بروز هر گونه شکستی ، باز هم از شناخت قدرت های نهان خویش دست بردارد و با اعتقاد و ایمان و بهره گیری از عقل سالم ، به مبارزه با آن برخیزد و هرگز کسی نمی تواند با خشم ، عقده ، حسادت و ... بر ناملایمات زندگی چیره شود و آنها را از پای



## دز آورد \*

یکی از بارزترین نشانه های تعقل و تفکر مثبت در بشر، قطع رابطه با تمام خاطرات و اعمال و حرکات گذشته است. البته در اینجا منظور از اعمال و حرکات گذشته ای هستند که تمام آن خاطرات دارای بار منفی می باشند و افکار و اعمالی که دارای بارهای مثبت هستند، نمی باشند. برخی از خاطرات یا اعمال و حرکاتی که در گذشته در ذهن و ضمیر جای گرفته اند، به طور دائم موجب به وجود آوردن امواج منفی در ضمیر می شوند و سپس باعث اذیت و آزار روح و روان افراد بشر می گردند. در شرایط خاصی مشاهده شده است که منشأ تمام ناراحتی های روحی را می توان در جسم بیمار پیدا کرد. چون هر گونه ناراحتی های روحی ای که در گذشته به وجود آمده اند، یک اثر بخصوص در جسم مادی، از خود بجای گذارده اند که گاهی این اثرات به صورت درد و زخم و... خودنمایی می کنند و زمانی هم به شکل ناراحتی های روحی و افسردگی و... در اشخاص دیده می شوند.





## آن سوی احساس

بشر از بدو خلقت خویش، با علم محیط و شناخت های خود به سر می برده و در هر زمانی از ادوار تاریخ، علم خود را کامل می دانسته و همیشه چنین تصور نموده است که علم دیگری بر علوم و دانسته های وی افزوده نخواهد شد و به همین علت هم اساتید و دانشمندان فراوانی در قرون گذشته وجود داشته اند و درباره علوم تخصصی خویش نظریاتی داده و یا حتی قوانینی را اظهار نموده اند که در آن زمان، مورد تأیید همگان قرار گرفته اند که بعداً اکثر آنها از طرف دانشمندان قرون جدیدتر رد شده و قابل قبول نبوده اند. دانشمندان امروزی قوانین جدیدتری را تدوین کرده اند که مسلماً در قرن های آینده از سوی دانشمندان دیگر مردود شناخته خواهند شد و قوانین دیگر و جدیدتری جایگزین آنها می گردند. زیرا اکثر دانشمندان در هر زمانی سعی دارند علوم را بر مبنای برنامه های تجربی زمان خویش بسنجند و کمتر کسانی هستند که علوم فلسفی را پذیرا باشند. یکی از این علومی را که اکثریت قریب به اتفاق به سادگی نمی توانند بپذیرند، علوم فرا روان است.

علوم فرا روان که علم روح شناسی نیز جزو آن است، به علت عدم درک و شناخت اکثر دانشمندان ماده شناس که آنان تمام علوم را به شکل تجربی می پذیرند، مورد بی توجهی فراوان قرار گرفته است. چون کسی که علوم را به نسبت علم و دانش خویش و بر مبنای تجربیات فیزیکی می پذیرد، مسلماً



نمی تواند این علوم را که از نیروهای مافوق و ماوراء درک و شناخت علم محیط و مادی سرچشمه می گیرند، قبول داشته باشد و یا تحقیقاتی را درباره آن آغاز نماید.

زمانی که از علم روح شناسی صحبت می شود، عده ای تصور می کنند که منظور، شناخت روح افرادی است که سال ها قبل فوت کرده اند و هدف از روح شناسی، فقط شناخت و تماس با آن ارواح است. در صورتی که علم روح شناسی عبارت است از شناخت ذات وجود بشر، شناخت روشن بینی و تله پاتی، هیپنوتیزم، چگونگی حالت های روحی و ... که در وی وجود دارند، بحث و گفتگو می نماید. چون قدرت های روحی بشر بسیار پیچیده است و یکی از مهمترین قسمت های این مخلوق پیچیده، روح وی می باشد. زیرا تمام افراد بشر از نظر عضو مادی شبیه یکدیگر هستند، مگر گاهی استثنائاتی مشاهده می گردند که در این مبحث در مورد آنها سخنی به میان نمی آورم. ولی ارگان های مادی تمام افراد بشر با هم برابرند و بزرگترین تفاوت فاحشی که موجب اختلاف و تبعیض افراد بشر نسبت به یکدیگر می شود، حالت روحی آنها است و شناخت این عنصر است که درک و تشخیص او را بسیار مهم و پیچیده می نماید. به طوری که هر یک از افراد بشر که در سطح کره خاکی زندگی می کنند، دارای حالت های روحی جداگانه و مخصوص به خود هستند، به گونه ای که در بین تمام افراد کره خاکی دو نفر را نمی توانیم پیدا کنیم که دارای اخلاق و روحیاتی مشابه یکدیگر باشند. اما مشابهات مادی فراوانی را در بین افراد کره زمین می توان به وضوح مشاهده کرد.

در محیط زندگی ما حقایقی وجود دارند که آنها را نمی توانیم با احساس خویش درک کنیم. چون این ضعف در احساس و ادراک بشر است که قدرت تمیز و شناخت آنها را ندارد. به همین علت هم در مورد این نیروها گزارشات



فراوانی توسط اکثر افراد شده است . ولی مؤسسه یا مرکزی که به طور یکنواخت در تمام کشورهای جهان وجود داشته باشند و بتوانند در این مورد بررسی و تحقیق کنند و به نتایجی دست یابند ، متأسفانه هنوز وجود ندارد . حقیقت آن چیزی است که وجود دارد . ولی پی گیری و شناخت آن برای گروهی از افراد ارزش چندانی ندارد .

در طول زندگانی بشرگاهی اطلاعاتی توسط امواج نامرئی و ماوراء الطبیعه به برخی از افراد می رسد که حالت وی را دگرگون می کند . این حالت های به وجود آمده را با هیچ یک از حواس بشر نمی توان مربوط دانست . چون آنها نمی توانند جوابگوی این حالت باشند .

روزی در منزل شخصی مهمان بودم . او دارای دو پسر بود که یکی از آنها برای دفاع از کشور به جبهه جنگ اعزام شده بود . پس از چندی که از زمان ورود من به منزل ایشان گذشت ، پسر دوم که برادر کوچکتر بود به نزد من آمد و گفت : از دیروز حالت بسیار بدی به من دست داده است و دائماً برادرم در جلوی چشمانم ظاهر می شود و تمام بدن او را غرق در خون مشاهده می کنم و پس از مشاهده این منظره آن حالت از من دور می گردد و از همان زمان اضطراب و نگرانی فراوانی سراپای مرا فراگرفته است . پدر این پسر دارای قدرت مدیومی خوبی بود . از او پرسیدم ، چرا از پدرت کمک نمی گیری و با برادرت تماس برقرار نمی کنی . اظهار داشت که اگر این موضوع حقیقت داشته باشد ، پدرم خیلی ناراحت می شود ، به همین علت هم تاکنون این مشاهدات روحی خود را به پدرم نگفته ام . قدری او را دلداری دادم و پس از مدتی از منزل آنها خارج شدم و روز بعد پدر آن پسر به من زنگ زد و خیر شهادت پسرش را به من داد . حال باید به این مطلب توجه داشت ، این حالتی که از دو روز قبل در برادر کوچکتر به وجود آمده بود و این احتیاق را از همان زمانی که برادرش شهید شده



بود، عیناً مشاهده می کرد، به کدام یک از حواس بشر مربوط است که بخواهیم آن را با علم تطبیق نمائیم و نتیجه تجربی از آن به دست آوریم و پس از آن، بتوانیم چنین حقایقی را پذیرا گردیم.

بشر دارای پنج حس است و این حواس جوابگوی خواست و نیازهای وی در زمان حیات نخواهد بود. چون حقایق بسیاری در این عالم خاکی وجود دارند که ما با حواس موجود خویش نمی توانیم آنها را بشناسیم و یا تشخیص دهیم. بشری که خود را اشرف مخلوقات می داند، تمام احساس او از برخی حیواناتی که در همین کره خاکی زندگی می کنند، به مراتب کمتر است و حتی گاهی می توان گفت که حواس بشر در مقابل احساس آنها هیچ است. زمانی می توان گفت که بشر اشرف مخلوقات است که نیروهای محیط خویش را بشناسد و به برخی از آنها تسلط یابد و با استفاده از وجود آن نیروها بتواند برتری خویش را از تمام موجودات عالم به اثبات برساند. به مصداق شعری از استاد بزرگ روح شناس عالم بشریت «مولانا» که می فرماید: ای بردار تو همه اندیشه ای، یعنی اندیشه موجب برتری تو نسبت به تمام مخلوقات عالم است، ورنه این جسم تو از مقداری استخوان و ریشه به وجود آمده و این عناصر معیار مقام و ارزش انسانیت نیستند.

اکثر حالت های فراحسی ای که در افراد بشر به وجود می آیند، عوام آن را به عنوان حس ششم یا توهم و... می دانند. به طوری که بعدها متوجه می شوند، همان توهم چند روز پیش، امروز عیناً به حقیقت پیوسته و شکل وجودی خویش را ظاهر نموده است. در صورتی که در اینجا مشاهده می نمائید که یک واقعه تجربی، به صورت فراحسی در بشر به وجود می آید و پس از آن به گونه ای خودنمایی و تظاهر می کند و سپس به حقیقت می پیوندد، یعنی در اثر بروز چنین حالت هایی متوجه می شوید که یک توهم یا تلقین تصویری نیز خود یک



نوع حس است که در بشر به شکل ذاتی وجود دارد و ما از شناخت آن آگاهی چندانی نداریم و یا این که علما به دلیل پذیرش علوم تجربی، نتوانسته اند این حقایق را که در تمام عالم به صورت جسته و گریخته ظهور می نمایند، جزو احساس بشر قرار دهند و حداقل حواس او را از پنج حس به شش حس تغییر دهند و حس فرا روان را نیز بر آن بیافزایند.

مادری را می شناسم که دختر او در خارج از کشور با همسرش زندگی می کند. روزی احساس عجیب و غریبی به وی دست می دهد و در منزل خویش و در حضور عده ای از میهمانان با فریاد اظهار می دارد: دخترم تصادف کرد و از شدت جراحات وارده در گذشت. همه او را سرزنش کردند که خانم شما خیالاتی شده اید و حالتان بهم خورده و در آن زمان برای آرام نمودن وی هر کس اقدام به عملی کرد. یکی شربت و قند داغ به او داد، دیگری اسفند دود کرد و فردی دیگر او را با بادبزن، باد زدند و... قدری که حال آن خانم بهتر شد و بر خود تسلط یافت، به او پیشنهاد کردند که برای خاطر جمع شدن یک تلفن به دخترش بنماید و از حقیقت امر مطلع گردد و از این حالت ناراحتی و نگرانی خارج شود. مادر اظهار داشت که نیازی به تلفن کردن نمی باشد. چون او مطمئن است که دخترش در اثر تصادف مرده است. عده ای بنا به اظهار و اصرار دوستان و اقوامی که در آنجا جمع شده بودند، به منزل دخترش زنگ زدند، شوهرش از آن سوی تلفن با ناراحتی خیر مرگ دختر را به آنها داد. مشابه چنین وقایعی در زندگانی اکثر قریب به اتفاق افراد کره خاکی به وقوع پیوسته و دانشمندانی که حواس بشر را به پنج قسمت تقسیم کرده اند، خود نیز جزو این افراد هستند. حال چگونه هنوز هم به نظر اولیه خود پایبندند که بشر دارای پنج حس است و احساس دیگری در وی وجود ندارد. این خود یک سؤال است که چرا کسی غیر از علمای روح شناس نته انسته اند پاسخ آن را به صورت کامل بیان



نمایند ؟

کلیه افراد بشر تحت تأثیر نیروهایی خارج از این پنج حس خود قرار می گیرند و حالت هایی در آنها به وجود می آید و عده معدودی در بین اشخاص یافت می شوند که این حواس خود را با توهم برابر نمی دانند و آنها را به طور شناخته شده و یقین به دیگران اظهار می دارند و به دلیل این که اکثر مردم این حالت های خود را فقط یک توهم و خیالبافی بیش نمی دانند ، لذا از اظهارنظر درباره مشاهدات و یا حواس خویش صرفنظر می کنند ، به همین دلیل هم توجه چندانی به این واقعیات نمی شود و از آنها به سادگی می گذرند .

این نیروهای فراحسی ، گاهی تغییراتی در امواج حواس افراد بشر نیز به وجود می آورند و موجب می گردند که فردی بتواند امواج و اصواتی را خارج از درک محدوده حواس پنج گانه خویش بشنود و یا مشاهده کند که دیگران از چنین ادراک یا احساسی برخوردار نیستند . این نیروهای فراحسی که بشر را از هر طرف احاطه کرده و در زندگی وی به نحوی دخالت می نمایند ، گاهی در زمان خواب به صورت رویا به سراغ او می آیند و آنها حقایقی را در خواب و به صورت رویا مشاهده می کنند که عین آن واقعه روز بعد یا پس از چندی برای وی رخ می دهد و ناظر همان منظره ای خواهد بود که در گذشته به صورت رویا آن را در زمان خوابیدن مشاهده کرده است . شناخت و درک و فهم مشاهدات افراد در زمان خواب ، بسیار گسترده تر از حالت های توهم است که در زمان بیداری به آنها دست می دهد . زیرا در زمان خواب ، روح بشر از آزادی عمل بیشتری برخوردار است و بسیار سریعتر می تواند به برخی از حقایق دست یابد که به وقوع پیوسته و یا در شرف به وقوع پیوستن هستند ، به همین علت هم در زمان خواب تصور و توهم و خیال ، بسیار محدود می باشند و قدرت توسعه چندانی ندارند و کمتر کسانی هستند که می توانند حقایق و اتفاقاتی را که در نقاط مختلف



جهان رخ داده اند، به صورت وضوح و عینی مشاهده کنند. ولی اکثریت قریب به اتفاق افراد می توانند همان حقایق را به گونه ای دیگر در زمان خواب و یا رویاهای خویش ببینند.

باید به یک اصل توجه کامل داشته باشید و آن این است، زمانی که فردی در حالت مشاهده توهمات در زمان بیداری است، آیا او کاملاً "بیدار است و یا برای یک مدت کوتاهی در حالتی غیر عادی که بین خواب و بیداری است، قرار می گیرد؟ در پاسخ به این مطالب باید بگویم، زمانی اتفاق می افتد که روح به دلایلی تابع نیروی دیگری قرار می گیرد و روح با استفاده از رشته های نقره ای حیات، قدری از جسم مادی فاصله می گیرد و فردی در حال بیداری، به خلسه عمیقی که بین خواب و بیداری است، فرو می رود و معمولاً "حالت های توهم افراد، در چنین شرایطی به وجود می آیند و شاهد حقایقی می شوند که در حال وقوع می باشد و یا چندی پیش، به وقوع پیوسته است، یعنی چنین می توان بیان داشت، اکثر تجربیاتی که برای بشر توهم انگیز می باشند، در حالتی فی مابین خواب و بیداری به وقوع می پیوندند. چون زمانی فرا حسی بکار می افتد که سایر حواس دارای قدرت چندانی نباشند.

برخی از نیروهای فراحسی: در تلویزیون گاهی برنامه هایی را مشاهده می نمائید که عده ای از افراد قادرند توسط نیروهای دیگری غیر از حواس پنج گانه که در آنها وجود دارند، بر برخی از اشیاء یا اجسام اثر بگذارند و موجب تغییر حالت و یا حرکت آنها شوند. البته وجود چنین نیروهایی از زمان های بسیار دور شناخته شده اند و در اکثر کتاب هایی که در مورد نیروهای ماوراء الطبیعه که به علت عدم آگاهی آنها را به نیروهای جادویی یا شیاطین و... نسبت می داده اند، خواننده آید. وجود این نیروها چیزی نیستند که در قرن اخیر در تلویزیون ها مشاهده کرده باشید. ولی از آنجایی که گاهی رسانه های گروهی



می توانند اذهان مردم را در این موارد روشن کنند و حقایقی را به صورت عینی به آنها بنمایانند که جای هیچ شک و شبهه ای برای افراد بجای نماند، ذیلاً از آن یاد شده است .

به وجود آمدن حرکت توسط این نیروها را به دستجات مختلف می توان تقسیم کرد که عمده ترین آنها عبارتند از:

- ۱- اثر قدرت های ذهنی بر ماده .
- ۲- اثر قدرت روح شخص بر ماده .
- ۳- اثر نیروهای روح رفتگان بر ماده .

هر یک از دسته بندی ها نیز دارای مشتقات فراوانی هستند که با چگونگی حالت های افراد تغییر می یابند، یعنی حالتی که امروز در یک شرایط بخصوص برای فردی به وجود می آید، هیچ دلیلی ندارد که فردا هم در شرایط دیگر همان حالت های تحرکی نمایان گردند .

در مورد قدرت عقل بر ماده و ماده بر عقل، در کتاب «روش تماس خانوادگی با ارواح» به طور مبسوط شرح داده ام . ولی برای اطلاع آن دسته از خوانندگانی که موفق به خواندن آن کتاب نشده اند، مختصری از آن را که موجب آگاهی گردد، بیان می دارم .

جهت شناخت تأثیر عقل بر ماده و یا ماده بر عقل، در مرحله نخست می بایست با برخی از واقعیات حیات آشنا شویم و برای کسب این شناخت، باید بدانیم که اجسام مختلف از چه عناصری به وجود آمده اند و این اجسام جهان چه وجه مشترکی نسبت به یکدیگر دارند که عقل می تواند بر آن اثر بگذارد . زیرا که این دو از نظر ظاهری از عناصر خاصی تشکیل یافته اند که نسبت به یکدیگر دارای اختلافات فاحشی هستند . از نظر شکل ظاهری هر ماده ای دارای جسم است و اکثر اجسام هم دارای بدنی سفت و سخت می باشند





و عقل که تنها از امواج مختلف به وجود آمده است، هیچگونه تجانس ظاهری با ماده ندارد. ولی زمانی که از نظر علمی این دو را با یکدیگر تطبیق داده و ذات وجودی آنها را مورد مطالعه قرار می دهیم، متوجه می شویم که از نظر شکل ساختمان باطنی، اختلاف چندانی با یکدیگر ندارند، در اصل یک تجانس کامل بین این دو وجود دارد. زیرا از نظر علمی به اثبات رسیده است که تمام عناصر و موجوداتی که در سطح کره خاکی وجود دارند، همگی از امواج بخصوصی با طول موج های معین، نسبت به خود تشکیل یافته اند که تنها اختلافی که در بین اجسام مشاهده می شود، وجود طول موج، سرعت، قدرت و ... آنها نسبت به دیگری است و تمام این مواد و عناصری را که ما می شناسیم و به آنها اجسام سخت لقب داده ایم، تماما از یک نوع موج بهم فشرده تشکیل یافته اند که خوشبختانه امروزه از نظر علمی موفق شده اند، امواج برخی از عناصر را از یکدیگر جدا سازند و در عالم اثیری، آنها را به صورت آزاد رها کنند و معمولاً تمام اجسام و عناصر را می توان توسط دستگاه های علمی، امواج متشکله آنها را تشخیص داد و امروزه نام گذاری اجسام بر مبنای قدرت موجی آنها است. یعنی به دلیل فشردگی امواج اجسام، برخی را جامد و گروهی را مایع و عده ای را به صورت گاز، نام گذاری می نمایند.

با توجه به نگرش ذاتی کلیه عناصر عالم به این نتیجه می رسیم که تمام آنها از انبوهی موج مخصوص به خود به وجود آمده اند. حال بهتر می توانیم به این حقیقت پی ببریم که چگونه ممکن است، اثرات عقلی بشر که غیر از گروهی موج با دامنه های مختلف چیز دیگری نیستند، بر ماده و یا عناصر اثر بگذارند.

عقل بشر با نوع امواجی که دارد در برخی از مواقع و طی شرایط خاصی که «شناخت» جزو آن شرایط است، می تواند با استفاده از قانون تأثیر گذاری و نفوذپذیری امواج بر ماده اثر بگذارد و موجب تغییر حالت و یا دگرگونی هایی در



آنها گردد . ( دربارۀ وجود عقل و فهم و درک در جانداران ، جای شک و شبهه ای باقی نمی ماند . چون تمام تک یاخته ها دارای نوعی عقل هستند و زمانی که شرایط محیطی آنها نامساعد گردد ، از خود عکس العمل و یا واکنش هایی بروز می دهند که این دلیل نوعی خرد و فهم و درک موجودات تک یاخته ای است ، به همین دلیل هر چه این موجودات کامل تر شوند از درک و عقل و فهم بیشتری نیز برخوردار می شوند . )

هر نوع عکس العملی را که موجودات جاندار در مقابل شرایط مختلف و بخصوص از خود بروز می دهند ، می بایست در اثر وجود نیروی ادراک ای دانست که از بدو خلقت از طرف خداوند متعال در ذات آنها ، به ودیعه گذاشته شده است . این نیروی ادراک ، در اصل همان عقل آنها است ، محل استقرار عقل خارج از ماده است و وجود عقل ، ربطی به مغز ندارد . زیرا عقل در جسم اثیری موجودات قرار دارد و مغز داخل جسم مادی ، همانگونه که می دانیم یک موجود تک یاخته عضوی به نام مغز ندارد که بتواند حرکات و اعمال و کنش و واکنش های آن موجود را تحت کنترل و قدرت خویش در آورد . زیرا همانگونه که از اسم آن پیدا است ، فقط از یک سلول یا یاخته به وجود آمده و تنها این سلول موجب ادامه حیات وی است و سلول دیگری به عنوان مغز در این موجود زنده وجود ندارد که بتواند تحت تأثیر نیروهای عقلی قرار گیرد و فعل و انفعالات را از خود بروز دهد .

گیاهان از نظر عقلی یک درجه پائین تر از حیوانات قرار گرفته اند . ولی آنها نیز به نسبت تکاملی دارای فهم و درک می باشند و گیاهان حساس و گوشتخوار ، دلیل وجود نیروی احساس و عقل در گیاهان است که هر یک از آنها نسبت به شرایط و محیط زیست ، عقل و خرد خاصی را برای بقای خویش ارائه می دهند که شناخت آن بسیار مهیج و دیدنی است .



حال به یک حقیقت بیاندیشید ، این نیروی محرکه ای که این ذرات را به حرکت در آورده و در ساختمان و شکل و نظم آنها چنین دقتی را مبذول می دارد ، از چه نیرو و یا منبع دیگری سرچشمه گرفته است .

بشر از اوایل خلقت خویش به یک نیروی نامرئی معتقد بوده که در سرنوشت و زندگی او دخالت مستقیم دارد و شناخت و اعتقاد بشریت به این نیرو از اواخر قرن نوزدهم به بعد روز به روز افزونتر شده ، یعنی هر چه علم در جهان پیشرفت کرده ، موجب شده تا بشر به یک نیروی مافوق و برتر از احساس و علم پی ببرد و آن نیرو و هیچ چیزی غیر از نیرو و قدرت ذات پروردگار عالم نیست و تمام نیروهایی که در این جهان خلقت وجود دارند ، مربوط به ذات احدیت یا عقل کل عالم هستی است .

خداوند متعال برای ادامه حیات هر ذره به او نوعی عقل عنایت فرموده که این عقل توسط امواج اثیری عالم ارتباط مستقیم با عقل کل عالم هستی دارد و نیرو و خرد ادامه حیات خویش را از آن منبع اصلی اخذ می کند و به حیات خود ادامه می دهد و زمانی که خداوند به کوچکترین ذره در عالم هستی عقل و خرد و درک و فهم عنایت می فرماید ، مسلماً "به ذرات متراکم و عناصر و موجودات عالی تر ، درک و فهم بیشتری به نسبت اعمال و حرکاتشان عنایت فرموده ، چون لازمه ادامه حیات در هر موجودی ، برخورداری از نیروی ادراک و عقل حیات است . پروتون و نوترون هایی که در عناصر مختلف وجود دارند ، هر یک از آنها با برقراری ارتباط موجی در ماده اثر می گذارند و در نتیجه به زندگی و گردش خود ادامه می دهند ، به همین علت هم تمام عناصر عالم دارای نوعی عقل حیات می باشند . با توجه به توضیحات فوق اکنون بهتر می توانید مفهوم تأثیر عقل بر ماده و یا ماده بر عقل را درک نمائید و بدانید که این دو در اصل ، از یک ذات هستند و در نتیجه گاهی قدرت دارند که طی شرایط خاصی تأثیر مستقیم یا غیر



مستقیم بر روی یکدیگر داشته باشند .

در برخی از مواقع نیروی ادراک و عقلی بشر بر برخی از عناصر تأثیر مستقیم می‌گذارد و تغییراتی در اثرات آن ، به طور مثبت و یا منفی بجای می‌گذارد .  
 فرضاً " وقتی دو نفر در حال طاس ریختن هستند ، با توجه به این که هر دو نفر آنها تسلط کامل بر بازی دارند ، مع الوصف در بین آن دو نفر فردی برنده خواهد شد که دارای قدرت نفوذگذاری عقلی و ذهنی بیشتری نسبت به دیگری یا بر ماده که در اینجا طاس است ، دارد .

در مورد تأثیر قدرت روحی اشخاص بر ماده ، از حالت های مدیومی مختلف افراد می‌توان یاد کرد و آن حالت های مدیومی چنین است ، زمانی که مدیومی به خواب روحی فرو می‌رود ، توسط اکتوپلاسمی که از وی خارج می‌شود شخص هادی جلسه قدرت جابجایی برخی از لوازم و اشیاء را به دست می‌آورد و در این حالت های مدیومی ، گاهی میز و صندلی بدون دخل تصرف نیروی مادی بشر ، از نظر مادی به طور خود به خود از جای بلند می‌شوند و تغییر مکان می‌دهند و یا گاهی سایر اشیائی که در منزل قرار دارند ، وقتی که مدیوم در خواب است ، از جای خود حرکت می‌کنند .

اثر قدرت نیروهای روحی رفتگان بر ماده به این شرح است ، گاهی ارواحی که سالیان قبل جسم مادی خویش را از دست داده اند ، در انظار ظاهر می‌شوند و بگونه های گوناگونی خودنمایی می‌کنند ، این تظاهرات معمولاً " به دو صورت پدیدار می‌شوند . گاهی اتفاق می‌افتد که ارواح تصمیم دارند ، به طور یکطرفه حضور خود را در بین جمع و یا در حضور برخی از افراد بنمایانند . چنین تظاهراتی هرگز مربوط به خواست افراد زنده نیست ، چون در هر زمان و مکانی که خود ارواح بخواهند خود را می‌نمایانند .

حالت دوم چنین است که برخی از افراد روح شناس و محققین روحی ،



تصمیم می گیرند، روحی را به صورت تجسیدی در جلسه ای مشاهده کنند و در این حالت باید شرایط خاصی را تدارک ببینند، تا این که ارواح، طی آن شرایط بتوانند جسم مادی خویش را به دیگران بنمایانند.

قدرت مدیوم ها یکی دیگر از نیروهای فرا روان است که گاهی این نیرو را در بین عده ای از افراد می توانیم مشاهده کنیم. زیرا کسی که به علوم روحی آگاهی دارد نمی تواند آن را نادیده فرض کند و از آن به سادگی بگذرد، مگر این که افراد ناآگاه گاهی مطالبی را درباره وجود آن نیروها بیان دارند که در نهایت خود آنها هم متوجه این مطالب گفته شده از سوی خود نبوده اند. چون دلیل روز، وجود خورشید می باشد و دلیل مدیومی هم اعمال و حرکاتی است که در محل های خاص و یا عام توسط آنها انجام می شوند که از قدرت مادی مدیوم خارج می باشند و می بایست نیروهای دیگری به او کمک کنند تا این که وی بتواند چنین حرکات و یا اعمال و افعالی را انجام دهد. فرضاً وقتی که یک فرد عادی، شروع به سرودن شعر می کند و ابیات بسیاری حتی گاهی در حد یک دیوان می سراید و می نویسد، با چنین پدیده ای نمی توانیم برخوردی سرسری داشته باشیم و از آن به سادگی بگذریم. زیرا این نیروهای خارج از قدرت و احساس آن فردی است که مبادرت به این عمل نموده است. البته باید مجدداً این حقیقت را بیان دارم، افراد جامعه امروزی با توجه به پیشرفت های مختصری که در علم به وجود آمده، خود را عالیم دانسته و این پیشرفت های علمی را پایان تمام علوم می دانند و این اشخاص سعی دارند تمام پدیده های ناشناخته و اتفاقاتی را که در زندگی افراد رخ می دهند، با همین علم محدودی که وجود دارد، بسنجند. در این حالت است که همگان دچار اشتباه و سردرگمی می شوند. چون متأسفانه اکثراً سعی دارند تا در مورد مطلبی اظهار بی اطلاعی و ناآگاهی ننمایند و بخصوص کسی که صاحب کتاب و سواد شده است، می کوشد که در جوامع خود را طوری



بنمایاند که از هیچ علم و معرفتی کم ندارد. لذا گاهی در مورد برخی علوم، پاسخ‌گویی‌هایی می‌نماید و یا خطوطی را در کتاب‌ها می‌نویسد و در اختیار همگان قرار می‌دهد که با حقیقت موجود، کاملاً منافات دارد و خود او هم می‌داند که گفته‌های وی یک تصور و خیالی بیش نیست. ولی فقط بخاطر اظهار عدم اطلاع از مطلبی، و یا این که امکان دارد، از وجه اجتماعی وی کم شود، نظریه‌ای را اعلام می‌دارد و شتابزده در مواردی اظهار نظر می‌نماید که موجب گمراهی برخی از مشتاقانی که در مسیر حق و حقیقت گام بر می‌دارند، می‌شود. امروزه علم فراروان‌شناسی در جهان، از رونق خاصی برخوردار است و زمانی که به عملکرد آن می‌نگریم، متوجه می‌شویم که غیر از بررسی و شناخت در مورد این پنج حس شناخته شده بشر، عملیات دیگری انجام نمی‌دهد و شناخت بیشتری از آنها به دست نیاورده است و سعی دارد، تمام پدیده‌هایی که غیر قابل فهم و درک بشر می‌باشد، ولی در زندگانی روزانه وی رخ می‌دهند، به گونه‌ای به ذهن، خیال، فکر و... نسبت دهد که متأسفانه با این اعمال غیر حقیقت‌بینی نمی‌تواند به مرحله شناخت دست یابد و حقیقتی را برای همگان بازگوید، مگر این که تنها با بازی لغات و جابجایی ذهن و اندیشه، تصور، تفکر و... از حقیقت وجودی بسیاری از حقایق دورتر شود و عده‌ای را که در این راستا گام بر می‌دارند نیز از مسیر اصلیشان منحرف ننماید.

زمانی که با یک فرد پیشگو مواجه می‌شوید، مشاهده می‌نمائید که او مطالبی را امروز بیان می‌کند که تمام گفته‌های وی پس از مدتی به طور دقیق و پیش‌بینی شده به وقوع می‌پیوندد. وقتی که از نظر علمی و فراروان‌شناسی با آن حالت و پدیده‌ها برخورد می‌نمائید، متوجه می‌شوید که نظر علمای این علم این است که آقا یا خانم پیشگو، تمام قدرت‌های شناخته شده خود را به صورت تغییر شکل یافته‌ای ظاهر نموده و در حال حاضر می‌توانند مطالبی را بیان دارند که



تمام آنها پس از مدتی به حقیقت می پیوندند . حال اگر به حقیقت مطلب بنگرید ، متوجه می گردید که فرد پیش گو ، هیچ شناخت قبلی نسبت به سایرین ندارد و آنها را برای اولین بار است که مشاهده کرده و احتمال این که تا آخر عمر هم آنها را نبیند ، امکان دارد . ولی توانسته حقایقی را از زندگی دیگران بیان کند که تمام آنها بلامقدمه صورت گرفته ، یعنی شناختی نداشته که بتواند آنها را به صورت حالتی دیگر و تغییر شکل یافته با حقایق مطابقت دهد .

ورای درک و فهم عمومی افراد بشر ، نیرو و امواج دیگری نیز وجود دارند که به سادگی نمی توانیم آنها را بشناسیم و درباره آنها اظهار نظرهای علمی نمائیم . چون علم های نهان و ناشناخته به صورت دریایی هستند و دانش بشری ، جامی از آن و با این علم محدود نمی توان به تمام اسرار نهان و راز خلقت پی برد و آنها را شناخت . ولی عده معدودی از افراد بشر در این جهان خاکی وجود دارند که به دلایل مختلفی ، توانسته اند به گوشه ای از اسرار نهان پس پرده پی ببرند و شناختی نسبت به آن کسب نمایند و با همان مقدار شناختی که از آن به دست آورده اند ، گاهی حقایقی را بیان می کنند که هرگز علم بشر نمی تواند جوابگوی آن باشد ، مگر این که علم محیط و شناخت های مادی و فیزیکی را کنار بگذاریم و آن گاه درصدد درک و فهم آن حقایق بر آئیم که در جهان رخ می دهند و همه روزه ذهن همگان را به گونه ای به خود مشغول می دارند و از فهم عقلی و علمی آنها عاجز و ناتوانیم .

چندی پیش در یکی از جلسات روزهای چهارشنبه عصر ، فردی ناشناس به دفتر کارم مراجعه کرد و در حضور عده ای از افرادی که معتقد به وجود و بقای روح هستند و شناخت کافی در این زمینه دارند ، مطلبی را بیان داشت که با هیچ یک از ضوابط علمی ، فیزیکی ، عقلی و... نمی توان آن را مطابقت داد و معیاری را برای آن در نظر گرفت ، مگر این که کسی از حقایق حیات و نیروهای نهانی که



ورای حواس پنج‌گانه ما قرار دارند، آگاهی کامل داشته باشد و زمانی که چنین مطالبی را می‌شنود نمی‌بایست فوراً با اندوخته‌های علمی خود که بسیار ناچیز هستند، مطابقت دهد و پس از آن در صدد رد و یا قبول آن برآید.

پس از چاپ و پخش دو جلد کتاب‌های روش تماس خانوادگی با ارواح، به علت نیاز خوانندگان به پاسخ برخی از سئوالاتی که در کتاب نوشته نشده است، ولی حقایق دیگری وجود دارند که به صورت غیبی برای بسیاری رخ می‌دهند، علاوه بر این که عده‌ای از خوانندگان کتاب‌های روحی سئوالات خود را با پست برای من (نویسنده) ارسال می‌دارند و پاسخ می‌گویم، عده‌ای به طور حضوری روزهای چهارشنبه عصر، در دفتر کارم اجتماع می‌کنند و سئوالاتی را که در زمینه علوم روحی دارند، می‌پرسند و در آنجا با یکدیگر تبادل افکار می‌نمائیم. امروزه اکثر افرادی که در تهران زندگی می‌کنند و در مورد علوم روحی اطلاعی دارند و مشتاق شناخت حقایق روحی هستند، از وجود این جلسه اطلاع دارند و به طور جسته و گریخته عده‌ای از مشتاقان شناخت بیشتر این علم در این جلسه شرکت می‌کنند. در یک عصر چهارشنبه مورخه بیستم تیر ماه یکهزار و سیصد و هفتاد سه، جوانی با همسر و خواهرش وارد دفتر شدند و سیمای آن سه نفر از نظر همگان ناشناخته بود. ولی تلفنی یک بار با من صحبت کرده بودند و از اتفاقات غیر مترقبه‌ای که برای آن خانواده رخ داده بود، مطلع بودم. چون برای اولین بار بود که آنها در این جلسه حضور می‌یافتند. آن مرد به نزد من آمد و خود را معرفی کرد، سپس من او را به همگان معرفی نمودم. بعد از گذشت چند دقیقه‌ای از او خواستم واقعه‌ای که روز یکشنبه همان هفته، یعنی سه روز قبل در منزلش اتفاق افتاده بود، برای سایرین تعریف کند، تا این که برخی از افراد ناآگاه که برای اولین بار در این جلسه حاضر می‌شدند، اطلاعاتی از اعمال و حرکات و نیروهای نهان روحی کسب نمایند و از سوی دیگر، سوزه جالبی





برای افراد روح شناس بود که به وجود و بقای روح معتقد بودند . او سخن را چنین آغاز کرد : « من خدمت خانم ها و آقایانی که در این جلسه حضور دارند سلام عرض می کنم و از این که موجب اتلاف وقت آنها می شوم ، پوزش می طلبم . ولی واقعه ای سه روز قبل در منزل من رخ داد که شنیدن آن برای همگان بسیار جالب است ، ضمن این که در اینجا خدا را شاهد می گیرم که در کلامم ذره ای اغراق یا غیر حقیقت وجود ندارد . احتمال این که مطلبی را فراموش کنم و اظهار ننمایم ، وجود دارد . اما چیزی به آن اضافه نمی کنم . »

« روز یکشنبه بود که من به اتفاق همسر و خواهرم که هر دو اکنون در این جا حضور دارند ، تصمیم گرفتیم یک جلسه تماس با ارواح تشکیل دهیم و انجام چنین جلسه ای برای اولین بار نبود که از طرف ما انجام می شد . بلکه بارها ما سه نفری ، تماس هایی را با ارواح برقرار کرده بودیم و در همین راستا به حقایق زیادی نیز دست یافته ایم . ولی در آن شب جو منزل ما تغییر کرده بود ، پس از این که توسط گردونه دوار تماس برقرار شد ، یکی از ارواح اظهار وجود کرد و خود را معرفی نمود و پس از مدتی که چند سؤال از وی نمودیم ، ناگاه گردونه دوار ( یک نعلبکی بود که به طور معکوس روی صفحه کاغذی گذارده و در یک سمت آن یک فلش کشیده بودیم ، نوک آن فلش رو به خارج از مرکز گردونه بود و زمان تماس این گردونه با نیروی مدیومی ما می چرخید و جواب سئوالات ما را به نحوی می داد که نوک فلش روی حروف مختلفی توقف می نمود و با جمع آوری آنها جملاتی به دست می آمدند که جواب سئوالات ما بود ) از محل خود که در روی حروف در حال حرکت بود و نوک انگشتان ما سه نفر بر روی آن به صورت تماس قرار داشت ، به سرعت از آن صفحه کاغذ خارج شد و همچنان به حرکت خود ادامه داد و نعلبکی بدون این که دست کسی با آن تماس داشته باشد به سوی گوشه ای از اطاق براه افتاد و زمانی که به یک گوشه اطاق رسید



مسیر خود را تغییر داد و به سمت گوشهٔ دیگر اطاق حرکت کرد. در این اثناء ما سه نفر از وحشت خشک شده بودیم به طوری که هیچ یک قدرت حرف زدن نداشتیم و به حرکت آن نعلبکی همچنان خیره شده بودیم. نعلبکی همچنان به حرکت خود ادامه داد و به زاویه دیگر اطاق رسید، در این موقع صداهای ضربه ای را ما بر سطح دیوار اطاق و یا کمد و... می شنیدیم و نعلبکی پیوسته در حال حرکت بود. گاهی نعلبکی به صورت مستقیم و بدون چرخش حرکت می کرد و زمانی هم به دور خود می چرخید، تا این که نعلبکی به چهار گوشهٔ اطاق حرکت کرد و پس از آن اعمال و حرکات دیگری را انجام داد.»

آقای جوان زمانی که این مطالب را بیان می نمود، وحشت سراپای همسر و خواهر و خودش را فرا گرفته بود و او مطالب بسیار زیادی را در این زمینه اظهار داشت که نوشتن تمام آنها خود یک مبحث کلی می شود و از بحث این قسمت از کتاب خارج است که امیدوارم این داستان و داستان های دیگری که سایر روح شناسان و یا افراد عادی از سراسر کشور و حتی کشورهای خارج از ایران برای من ارسال نموده اند، در یک کتاب جداگانه به نام حقایق و اتفاقات روحی انتشار دهم. منظور من از مطالبی که در بالا عنوان شد این است که آیا فرد عادی می تواند چنین حقیقتی را که در زندگی خانوادگی فردی رخ داده است، به سادگی بپذیرد؟ کسی که دارای شناخت های روحی نیست، حقایق و اتفاقات روحی را هم نمی تواند به سادگی بپذیرد، مگر این که خود او شاهد چنین وقایعی باشد تا شاید به خود بقبولاند که ورای شناخت و درک و علم و فهم بشری، نیروهای دیگری هم وجود دارند که در زندگی افراد دخل و تصرف هایی می نمایند. بدون این که شناختی نسبت به وجود آنها داشته باشند.

برخی از واقعیات و ادراک فوق حسی و علمی وجود دارند که همگان آنها را قبول دارند. ولی گروهی آن را می پذیرند و سعی ندارند چنین حقایقی را با علم



و یا عملی مطابقت دهند و گروه دیگر نمی توانند این حقایق یا حواس را بدون در نظر گرفتن معیارهای علمی بپذیرند . این ادراک فوق حسی گاهی در افراد به صورت اشراق به وجود می آید و آنها را از وقایع و اطلاعاتی که در حال وقوع هستند و یا در آینده به وقوع می پیوندند آگاه می نماید ، بگونه ای که خود شخص هیچگونه اطلاع یا شناخت قبلی از وجود آنها ندارد که چگونه چنین حالتی در وی بروز نموده است .

گاهی اتفاق می افتد که فردی وسیله نقلیه خود را همیشه در یک محل خاصی پارک می کرده . ولی یک روز بدون هیچگونه دلیلی ، محل پارک نمودن آن را تغییر می دهد و در جای دیگری پارک می نماید . بر حسب اتفاق خودرویی که بجای ماشین وی پارک شده بود ، مورد اصابت شیء یا وسیله دیگری قرار می گیرد و یا فردی هر روز از یک مسیر برای رسیدن به محل کار و یا منزل خویش استفاده می نموده . ولی یک روز مسیر دیگری را برای رسیدن به محل کار خود انتخاب می نماید و تعجب در این است که در همین روز ، اتفاق خوب یا بدی برای وی رخ می دهد که اگر از آن محل و مسیر اولیه می گذشت ، هرگز چنین رویدادی در زندگی او به وجود نمی آمد و هزاران مثال دیگر که تمام افراد بشر به طور کم و بیش در طول زندگانی خویش با آن مواجه هستند . گاهی حالت برخی از افراد به علت وقوع سانحه یا اتفاقی که در حال انجام می باشد ، تغییر می یابد و در اثر تغییراتی که در نحوه عمل یا کردار خویش به وجود می آورند ، خود را به محل آن واقعه ، در زمان معینی می رسانند . این حالت ها را می توان بر مبنای نیروهای مافوق حواس پنج گانه دانست .

امروزه تمام اتفاقاتی را که خارج از عقل و خرد و علم بشر است ، نباید به حساب تصادف ، اتفاق ، شانس و... گذاشت . بلکه باید به عنوان یک نیروی حقیقی آن را پذیرفت و نیروهایی که در اثر به وجود آوردن انگیزه های مختلف ،



موجب می شوند که بدون دلیل فردی عمل عادی خود را ترک کند و مرتکب عمل دیگری شود که هرگز در زندگی چنین نمی کرده و در همان زمان نیز واقعه عجیب و غریبی برای وی رخ دهد که به عنوان یک نیرو و قدرت فراحسی یا حس مافوق آن را بپذیرد . البته ناگفته نماند ، نیروهایی که موجب درک و فهم بشر می شوند و جزو این حواس پنج گانه ما نیستند ، شامل یک حس و حالت نمی باشند که ما آنها را حس ششم بنامیم . در صورتی که حواس فراوانی در بشر وجود دارند که اگر بخواهم آنها را به ترتیب نامگذاری نمائیم ، از مرز دهگان می گذرند . برای مثال احساس محبت چیست ؟ حس عشق و لذت چیست که عده زیادی جان خود را برای آن از دست داده اند ؟ حس انتقام جزو کدام یک از حواس بشر است ؟ حس کینه توزی چیست ؟ کسانی که در خواب حقایقی را مشاهده می کنند و عین آن واقعه ای را که در رویا مشاهده نموده اند ، بعدها به وقوع می پیوندند ، جزو کدام یک از حواس بشر است ؟ حس غیب گویی از کدام یک از احساس بشر سرچشمه می گیرد ؟ حس جهت یابی ، تله پاتی ، الهام و... چیست ؟ که برخی از افراد به خوبی می توانند از آن استفاده کنند و عده ای را اگر دوبار بر روی پاهایش بچرخانید ، جهت خود را گم می کند و صدها احساس دیگر در افراد مختلف بشر وجود دارند . ولی هیچ یک از آنها جزو حواس شناخته شده بشری نمی باشند و به دلیل کثرت این احساس ، ما نمی توانیم فقط با گفتن حس ششم از تمام آنها به سادگی بگذریم و می بایست به چنین نیرو و احساسی ، عمومیت داد و از واژه خاصی استفاده نمود که تمام این احساس را شامل شود و بهترین لغتی که جهت این حواس ناشناخته می توان در نظر گرفت همان لغت فراحسی است که تمام نیروهای مافوق احساس بشری را شامل می شود و مهم ترین خاصیت و ویژگی های این نیرو در این است که به طور ناخودآگاه در افراد اثر می گذارد و آنها را به گونه ای تحت تأثیر قدرت های



جادوئی خویش قرار می دهند و اصولاً افراد نمی توانند این نیروها را در زمان و مکان بخصوصی به صورت آگاه و میل خویش تغییر دهند و آنها را هدایت نمایند و از این نیروها بر مبنای اهداف و خواست های خویش بهره گیرند . زیرا بسیاری از این رویدادها زمانی به قوع می پیوندند که شخص در ناآگاهی کامل به سر می برد .

پدیده های بسیاری درباره خارج شدن روح از جسم مادی در جهان وجود دارند که تمام آنها شنیدنی است ، یعنی برخی از افراد توانسته اند به طور آگاهانه و ناخودآگاه خود را در یک زمان در دو محل بنمایانند . گاهی این حالت ها را خود افراد احساس می نمایند و قادرند حقایقی را که در محل دیگری دیده اند ، بیان دارند و گاهی هم ضمیر آگاه آنان از این واقعه بی خبر می باشد و تنها ضمیر ناخودآگاه ، با جسم ثانی یا کالبد اختری آنها بوده است و این مطلبی نیست که بخواهیم آن را برای اولین بار در این کتاب بیان نمائیم ، ولی ما باید بدانیم که بشر علاوه بر این جسم مادی دارای جسم دیگری کاملاً مشابه همین جسم می باشد که در بعضی از مواقع جسم دوم در اماکنی که با جسم مادی فاصله دارد ، مشاهده می شود . در جهان افراد بسیار معدودی وجود داشته و دارند که در زمان حیات خویش توانسته اند بر این جسم اثری یا فانتوم خویش تسلط یابند و آن را بنا به میل و اراده خویش کنترل نمایند و یا آن را به محل خاصی بفرستند و اطلاعاتی را از آن محل کسب نمایند . در چنین مواردی است که ما نمی توانیم ادعا کنیم که این حواس ناشناخته جوابگوی تمام اعمال و کردار و رفتارهای بشر در زمان حیات وی می باشد . چون این حالت های روحی جزو هیچ یک از حواس ما منظور نمی شوند ، مگر این که بشر را از این محدوده حسی که تمام حواس وی به پنج حس ختم می شود ، رهایید و یا احساس جدیدتری را برای او در نظر گرفت که با حقایق حیات و احساس وی مطابقت کامل داشته باشند تا بتوانند این



خلأهای حسی را که در اطراف وی وجود دارند، پر کند •  
 خوشبختانه امروزه دانشمندان جهان به این حقیقت پی برده اند که بشر علاوه  
 بر داشتن این پنج حس دارای احساس دیگری نیز می باشد که آن احساس را از  
 قدرت روحی خویش به دست می آورد و هر یک از کشورهای جهان، لغت  
 بخصوصی را برای این احساس ناشناخته در نظر گرفته اند و به نام خاصی آن را  
 می شناسند •

وجود و شناخت این نیروها در بشر سبب می شوند تا برخی از افراد بتوانند  
 بدون این که از حواس پنج گانه و یا نیروی مادی خویش کمک بگیرند، به سادگی  
 با محیط اطراف خود و محیط های خارج از ماده آشنا شوند و اطلاعات بسیار  
 ارزنده و نادری را از محیط های تازه کسب نمایند • در چنین شرایطی عده ای از  
 افراد بشر که به خودشناسی دست یافته اند و به برخی از نیروهایی که در وجود و  
 یا اطرافشان قرار دارند، پی برده اند، می توانند از تأثیر گذاری عقل بر ماده  
 استفاده کنند و محیط ذهنی خویش را آماده نمایند، تا این که بتوانند از محیط  
 جسمی خویش فاصله بگیرند و بر ماده خارج از محیط جسم مادی اثر بگذارند •  
 زمانی که فردی توانست بر نیروهای نهان اطراف خویش پی برد و از وجود  
 آنها استفاده کند، می تواند به شناخت هایی در زمان حیات مادی دست یابد •  
 پس از این که فردی توانست از وجود این نیروها آگاهی یابد حالت های گوناگونی  
 به وی دست می دهند که آنها را می توان به سه دسته مشخص تقسیم بندی کرد •  
 ولی هر یک از این دسته بندی ها، خود شامل هزاران نوع حالت های مختلف  
 می باشند که هیچ یک از آنها مشابهت کاملی نسبت به دیگری ندارند • این  
 حالت ها می توانند در هر زمانی برای افراد به وجود آیند، یعنی گاهی اتفاق  
 می افتد که فردی در بیداری مطلق مشاهداتی دارد و یا در خواب های روحی که  
 اصل ذات وجود آنها با هم برابرند اشکال یا پدیده هایی را ببیند که تمام آنها



نوعی از مشاهدات روحی می باشند . ولی تنها اختلاف در شکل ظاهری آنها است که این سه را از هم جدا می سازد .

۱- بینایی در بیداری .

۲- تله پاتی .

۳- برون فکنی در خواب های روحی .

۱- بینایی در بیداری: گاهی برخی از افراد که در حین بیداری کامل هستند ، حالتی به آنها دست می دهد که در یک لحظه صفحه و یا صحنه مادی ای را که در حال دیدن آن هستند ، از نظرشان محو می گردد و صحنه جدیدی که تصور دیدن آن را ندارند ، در نظرشان مجسم می شود و در این زمان حقایقی را که در آن صحنه به وجود آمده است ، مشاهده می کنند و پس از اندک مدتی آن صحنه از نظرشان کاملاً محو می گردد و مجدداً شاهد دیدار همان منظره اولیه که مشاهده می کرده اند ، می شوند . در زمان بروز این حالت های استثنائی ، احساس جداگانه ای به برخی از اشخاص دست می دهد که اتفاقات و حوادثی را که در مسیرهای بسیار دورتر از محلی که شخص در آن زندگی می کند ، رخ می دهند ، در نظرشان مجسم می شود و آنها به طور کامل شاهد و ناظر آن اتفاق یا جریانات می گردند که این مشاهدات هیچ ربطی به حواس عادی یا پنج گانه افراد بشر ندارند . چنین رویدادهایی را هرگز نمی توان با استدلال های عقلی و حواس پنج گانه سنجید و به وجود و حقایق آنها پی برد . چون پس از مدتی متوجه می شوید که این اتفاق در همان لحظه و طی همان شرایطی که مدیوم توانسته آن منظره را مشاهده کند ، رخ داده است .

گاهی اتفاق می افتد که فردی می تواند منظره ای را در بیداری مشاهده کند و یا حقیقتی را ببیند که آن واقعه در آینده رخ می دهد . این حالت ، بینایی آینده در



بیداری نامیده می شود و تعدادی از افراد که شناخت کاملی به ساختمان روحی و موجی افراد بشر ندارند، این حالت را غیب گوئی یا جادوگری و... می نامند. در صورتی که این حس، در عده ای از افراد به طور ناخودآگاه یا با علم کافی به وجود آمده و یا این که آن اشخاص توانسته اند با شناخت کامل و کسب علوم روحی و ماوراء الطبیعه، به چنین شناخت هایی دست یابند، هیچ ربطی به غیب گوئی و جادوگری و... ندارد. بلکه چنین می توان گفت که امواج ذاتی آنها توانسته اند با برخی از امواج دیگر که در نقطه ای دور دست به وجود آمده و کاملاً مشابه و قرینه امواج ذاتی آن اشخاص می باشند و نیز از نظر طول، سرعت، دامنه، قدرت های موجی و... با هم هماهنگی کامل دارند، بر یکدیگر منطبق شوند و موجب بروز بینایی در بیداری گردند. برای شناخت و درک بیشتر مطالب گفته شده در بالا، به ذکر یک مثال فیزیکی مبادرت می نمایم. فرضاً شما دارای رادیویی یک موج هستید و در هر نقطه ای از دنیا که این رادیو را روشن کنید، دستگاه گیرنده شما قادر است، تنها یک موج را بگیرد. حال اگر دارای رادیویی باشید که می تواند امواج بسیاری را بگیرد، وقتی که تکمه های گیرنده امواج آن را حرکت دهید، مشاهده می نمائید که رادیو می تواند امواج مختلفی را دریافت کند. مثلاً گاهی می تواند امواج فرستنده هواپیما و یا کشتی هایی را که در نقاط بسیار دور در حال ارسال پیام هستند، بگیرد و در برخی از مواقع امکان دارد که در بین این امواج با موجی روبرو شوید که مربوط به یک کشتی در حال غرق شدن و یا هواپیمای در حال سقوط می باشد. شما در این لحظه با این دستگاه گیرنده خود توانسته اید از آن اتفاقی که در حال رویداد است، اطلاعات کامل به دست آورید و حتی صدای خلبان و یا ناخدا را که درخواست کمک می نماید، از گیرنده خود بشنوید. درست همین حالت در امواجی که در اطراف بشر قرار دارند، مشاهده می گردد به همین دلیل عده ای از افراد با تغییر





دادن امواج محیط و ذات خویش ، حالتی را در خود به وجود می آورند و سپس امواجی را که از راه دور یا نزدیک با فرکانس های روحی آنها مطابقت دارند ، دریافت می نمایند و از آنها مطلع می گردند . پس از درک آن امواج ، آنها را به امواج بینایی یا شنوایی خویش ارتباط می دهند ، یعنی همان عملی را که رادیو چند موج انجام می دهد ، با فرکانس های بینایی یا شنوایی خویش دریافت می نمایند ، به گونه ای که تمام امواجی را که شنیده یا دیده اند با حقیقت توأم می باشند . در زمان بروز چنین حالت هایی مشاهده می نمائید که هیچ یک از نیروهای حسی ، به شخص کمک نمی کند و این حالت به وجود آمده در افراد هیچ ربطی به حواس پنج گانه آنها ندارد . ولی آنچه مسلم است ، این حواس وجود دارند و در برخی از مواقع و طی شرایط خاصی خودنمایی می نمایند .

۲- تله پاتی: یکی دیگر از حالت هایی که در افراد به وجود می آید ، تله پاتی است . این حالت نیز هیچگونه رابطه ای با حواس پنج گانه بشر ندارد و نیروهای آن از استعداد های دیگری سرچشمه می گیرند .

افرادی که دارای چنین حالتی می باشند ، گاهی می توانند ارتباط هایی را به صورت ذهنی بین فرکانس های عقلی خود و اشخاص دیگر برقرار نمایند ، بدون این که در بین آنها هیچگونه رابطه مادی وجود داشته باشد ، این اشخاص می توانند از راه های نزدیک یا دور این ارتباط ها را برقرار کنند .

در مورد عمل برون فکنس و حالت هایی که توسط این عمل در حالت روحی افراد بروز می نمایند ، در مبحث جداگانه ای شرح داده شده است .



## برون فکنی

انتقال آگاهانه روح را در جهان، به نام های گوناگونی بیان داشته اند و هر قوم و قبیله ای شناخت و آگاهی خاصی از آن دارد که از همه مهم ترین آن همان سفر معنوی روح است که ما مسلمانان نسبت به آن شناخت بیشتری نسبت به سایرین داریم و این عمل را عروج یا خروج کامل روح از جسم مادی و سفر به عوالم روحی و مناطق دیگر می نامیم .

هدف از برون فکنی این است که اولاً "بشر از وجود ذاتی خود آگاهی به دست آورد و بداند که غیر از جسم مادی، در وی نیروهای بسیاری وجود دارند که این جسم مادی را در برخی از شرایط تحت نفوذ و قدرت خویش قرار می دهد و اعمالی را مرتکب می شود که از قدرت این جسم مادی کاملاً خارج است . ثانیاً "فردی که برون فکنی می کند، با مشاهدات روحی خود در حین آگاهی به حقایق وجود و قدرت کائنات و نیروهای نهان و ماوراء درک، بیشتر آگاهی می یابد و این امر موجب می گردد که در زمان حیات مادی بتواند نفس خود را کاملاً تزکیه کند و تمام طول عمر خویش را صرف ماده و ماده گرایی ننماید و در مدت عمر خود مدتی را به دنبال کسب فضایل و شناخت معنویت و نامرئی های حیات باشد .

هر فردی که پی به حقایق عوالم نامرئی حیات خود ببرد، به علم خداشناسی و توحید نیز بیش از دیگران پی خواهد برد و در اصول آموزشی علم برون فکنی



سعی شده است تا افراد بتوانند روح خویش را برای مدت کوتاه یا بلندی از جسم مادی، بنا به میل و خواست ضمیر آگاه خود ترک کنند و از آن دور شوند و زمانی که روح از جسم فاصله گرفت می تواند به نقاط مختلف بنا به خواست های ضمیر آگاه خود سفر نماید و یا این که سفرهایی را به عوالم ناشناخته دیگر که خارج از جهان مادی قرار دارند، بنماید .

افراد بسیاری در جوامع بشری وجود دارند که به طور ناآگاهانه و ناخواسته، عمل برون فکنی را انجام می دهند، بگونه ای که کنترل این عمل هرگز در قدرت و تسلط خود آنها نمی باشد و به همین علت هم اغلب از اظهار این وقایع به دیگران خودداری می کنند . زیرا اکثراً " بر این باورند که آنها برای مدتی خیالاتی شده اند و تمام آن وقایع و حقایقی را که مشاهده کرده اند غیر حقیقی هستند و اگر چنین بیاناتی را نزد دیگران اظهار نمایند، مورد تمسخر و ریشخند آنان قرار خواهند گرفت . چون شناخت ها در مورد علوم ماوراء الطبیعه و نیروهای ذاتی که در بشر قرار دارند، بسیار محدود و ناچیز می باشند و حدود یک قرن است که تعداد انگشت شماری از دانشمندان روح شناس در کره زمین، پا به عرصه حیات گذارده و مطالبی را در بین ملل مختلف جهان بیان داشته اند که تعداد معدودی به گفته و یا نوشته های آنان توجهی از خود نشان داده اند و بسیاری از افراد عالم، هیچگونه اطلاع و آگاهی از وجود قدرت های روحی ندارند و دلیل عدم باور و ریشخند آنان نیز، عدم آگاهی و شناخت علوم روحی در سائیرین می باشد .

هر یک از افراد بشر در زندگانی روزمره و طول عمر خود به نحوی اعمال و حالت های برون فکنی را انجام می دهند . ولی اکثراً از شناخت آن آگاهی کاملی ندارند و چنانچه تمرینات برون فکنی تحت نظر استادان با تجربه ای صورت گیرد، افراد سریعتر می توانند با برخی از ناشناخته های حیات خود آشنا شوند و به نحو مطلوبی قادرند از وجود نیروهای ذاتی خویش بهره گیری بنمایند .



افرادی که شناخت کاملی به علوم روحی دارند به مراتب ساده تر می توانند بر عمل برون فکنی مسلط شوند و خود را تحت تعلیم معنویت خاصی که با کمک ارواح صورت می گیرد، قرار دهند، یعنی در اصل افراد می توانند اصول برون فکنی را تحت نظر استادان زمینی و عوالم روحی که در اطراف آنان وجود دارند، انجام دهند.

اساتیدی که سعی دارند، علوم ماوراء الطبیعه و قدرت هایی را که در اطراف بشریت قرار دارند، به دیگران تفهیم نمایند و گاهی وجود آنها را به نحوی بنمایانند، افرادی غیر از حق گوینان و حق شناسان عالم خلقت نیستند. حال این افراد می توانند در هر شکل و لباسی تجلی نمایند و آنچه مسلم است، در بین آنان، افرادی که شناخت کاملی نسبت به ذات پروردگار نداشته باشند، وجود ندارد و اگر فرد غیر مجازی به نحوی خود را در بین آنان بنمایاند، مسلماً از آنان نیست. چون پس از اندک زمانی ماهیت اصلی خود را بگونه ای می نمایاند. راهنمای بشر، آدم، و راهنمای آدم، انسان می باشد. برخی از انسان ها همچون کشتی بانی، سکان افراد جامعه خویش را به دست توانای خود می گیرند و به سوی شناخت برخی از حقایق حیات که در رأس آن شناخت خداوند متعال و نیروهای حیات هستند، راهنمایی می نمایند. زیرا انسان های والا، افرادی هستند که از نظر تکاملی حد فاصلی بین تیره بشریت و خداوند متعال می باشند.

همان گونه که شناختی نسبت به ذات خداوند داریم، می دانیم که تمام صفات پسندیده و خوب، در ذات وی جمع می باشند. وقتی که در زمان حیات خویش با یک نفر انسان واقعی مواجه می شویم که در تمام طول زندگی خود جز لطف، مهربانی، شفقت، نوع دوستی، پاکی و... عمل دیگری انجام نداده است. در چنین شرایطی احساس می نمایم، با فردی که قسمتی از مظاهر و الطاف



خداوند متعال در وی ظهور کرده است ، مواجه شده ایم ، فردی که هیچگونه آثار پستی و پلیدی و بدی در او دیده نمی شود و تمام خصوصیات وی را خوبی ها در بر گرفته اند ، کسی است که ذره ای از نور ذات احدیت در او متجلی شده است . ولی متأسفانه اطرافیان از شناخت چنین حقایقی بدورند ، زیرا همانگونه که می دانیم ، تاریخ در زمان حیات هر فردی در حال شکل گرفتن است و تا آخر زندگی وی به وجود می آید و معمولاً اکثر افراد از شناخت و نحوه به وجود آمدن آن ناآگاهند . ولی پس از مرگ است که تاریخ شکل گرفته از قبل کاملاً ظهور می کند و بگونه ای در محافل کوچک یا بزرگ خودنمایی می نماید ، به همین علت است که همیشه پس از مرگ علما ، فضلا ، عرفا ، بزرگان و... جهانیان او را می شناسند و به آثار و یا عقایدش ارزش و ارج می گذارند . در زمان حیات گاهی اتفاق می افتد که با حقایقی مواجه می شویم که رد یا انکار نمودن آنها غیر ممکن است . ولی متأسفانه بسیاری افراد از وجود چنین حقایقی ناآگاهند و از دانش و شناخت آن عاجزند . فرضاً در زندگی گاهی کتاب هایی را مطالعه می کنیم و یا با افرادی مواجه می شویم که این قبیل افراد در طول عمرشان می توانند بگونه ای از الطاف مستقیم خداوند متعال برخوردار باشند و از انرژی مستقیم یا غیر مستقیم ذات احدیت کسب فیض نمایند ، بدون این که فرد دیگری از نزدیک ترین افراد خانواده یا دوستان از وجود چنین حقیقتی آگاهی کامل داشته باشند .

اکثریت قریب به اتفاق افراد بشر از این حقیقت گریزانند و نمی دانند که بشر در اصل یک روح است که کالبد مادی ای را جهت ادامه تکامل خود برگزیده و این کالبد مادی اجباراً می بایست روح را به نقطه دلخواهش نقل مکان دهد . اگر همگان روزی بتوانند این حقیقت را بپذیرند ، از آن زمان به بعد است که برخی از معماهای بزرگ بشریت شناخته و حل می شوند . زمانی که فردی به حقیقت



وجودی روح پی برد و از نظر اصولی آن را شناخت، وقتی فرامی رسد که توسط ضمیر آگاه خویش می تواند بر قدرت روحی که ضمیر ناخودآگاه جزئی از آن است، تسلط یابد و با اختیار خود بتواند از جهان مادی که از نظر فرکانس های دید بشر مرئی است، به عوالم دیگری که با این فرکانس های مادی چشم قابل رویت نیستند، سفر کند و حقایقی را مشاهده نماید که برای اکثریت قریب به اتفاق افراد بشر در حالت عادی امر بسیار مشکلی است .

زمانی که فردی توانست در قالب روحی خود با ضمیر آگاه از نقطه ای به نقطه دیگر سفر کند و در نقطه دوم مشاهداتی داشته باشد، آن شخص توانسته یک عمل ساده برون فکنی را انجام دهد .

وقتی که کسی بتواند عمل برون فکنی را انجام دهد، به طور یقین به برخی از فضایل و کمالات معنوی و الهی نیز دست یافته است که چنین موهبت هایی را با ارزش تمام طلاهای دنیا نمی توان کسب کرد .

زمانی که فردی قصد دارد علم برون فکنی را به گونه ای بیآموزد که در هر زمانی که مایل باشد بتواند من روحی را از من مادی جدا کند و به نقطه ای که مایل است بفرستد، می بایست از سه عامل اصلی برخوردار باشد، تا این که بتواند موفق گردد .

۱- دانش مادی یا محیط .

۲- دانش معنوی .

۳- دانش خودشناسی یا ذهنی .

این دانش ها هر یک در نوع خود متفاوتند و موجب شناخت جداگانه ای در افراد بشر می شوند و کمتر کسی را در جهان می توان یافت ( حدود یک نفر در ۵ میلیون ) که در حال حاضر از دانش های فوق برخوردار باشد و بتواند برون فکنی شخصی را به طور کامل و مطلق انجام دهد .



دانش مادی یا محیط : این دانش را همگان می توانند در اثر دروس کلاسیک محیط خود بیاموزند و به آن دسترسی داشته باشند . البته باید به این اصل نیز توجه بنمایند که هرگز کسی را در جهان نمی توان یافت که تمام علوم محیط خود را به حد علومی که تاکنون بشر توانسته به آنها دسترسی یابد ، آگاهی کامل داشته باشد و چنانچه کسی هم مبادرت به فراگیری دانش در حد نهایی آن کرده باشد ، فقط می تواند از یک رشته از علوم محیط خود ، آگاهی به دست آورد . فرضاً فردی که دارای مدرک دکترا یا پرفسوری فیزیک یا طب و... است ، از دانش سایر علوم بی بهره می باشد ، به همین علت هم نظریاتی را که درباره دانش غیر از مدارک و فهم تحصیلی خود ارائه می دهد ، اکثراً " بی نتیجه و اشتباه هستند .

حال توجه می فرمائید که فراگیری علوم محیط در حد شناخت بشر ، برای هیچ فردی در زمان زندگی وی میسر نخواهد بود و زمانی که از علوم و دانش مادی بحث می نمایم ، تنها در حد شناخت آن است ، نه فهم و درک کامل آن . دانش معنوی : این دانش در افراد مختلف جهان متفاوت است و کمتر کسی می تواند پایه شناخت معنوی کاملاً مساوی با فرد دیگری داشته باشد . زیرا این دانش مربوط به شناخت علوم الهی و معنویات حیات و درستی و پاکی است و اصولاً معیار این قبیل شناخت ها در بین قبایل و کشورها و مذاهب مختلف و... متفاوت می باشد ، بگونه ای که حتی افرادی را که در یک کشور و در قبیله معینی و با شناخت مذهبی برابری زندگی می کنند ، نمی توانیم ببینیم که دارای شناخت و عقیده ای کاملاً مساوی یکدیگر داشته باشند . زیرا امکان دارد که در شناخت اصول با هم برابر باشند . ولی در فروع و جزئیات آن ، عدم هماهنگی و برابری ، بینشان وجود داشته باشد .

دانش خودشناسی یا ذهنی : شناخت این دانش نیز در بین افراد مختلف ، متفاوت است . زیرا اساس شناخت این دانش بر مبنای مشاهدات و قیاس آنها



نسبت به سایر مشاهدات افراد بشر است که در اثر آن می‌توانند برداشت‌هایی را برابر شناخت‌های خود از اصل یا فرع یا شیئی داشته باشند و سپس در ذهن خود به آن شکل جدیدی را با معنای جداگانه بدهند .

اصول و معنای این دانش را خودشناسی افراد نسبت به بینش و دانش‌های محیط آنها به وجود می‌آورد، یعنی زمانی که فرد عاقلی از یک شیئی شناخت مثبت به دست می‌آورد، در صدد است تا بتواند خود را هر چه سریعتر به مفاهیم و معانی و حقایق آن برداشت‌های ذهنی برساند . چون آن را یکی از وسایل رسیدن به حقیقت حیات خود در زندگانی می‌داند و چنین شناخت‌هایی هستند که حالت‌های معنوی افراد را در جوامع پایه‌گذاری می‌نمایند .

زمانی که فردی از جنبه‌های معنوی نسبت به یک ذات و یا شیئی شناخت کافی و یا در حد فهم و درک خود به دست می‌آورد، سعی دارد که در حد مقدورات خویش قادر باشد تا خود را در آن مسیر سوق دهد و به آن ایده و یا خواست خویش دسترسی یابد . در چنین شرایطی افرادی موفق خواهند بود که خود را ذره‌ای از آن حالت شناخت به دست آورده خویش بدانند و آن حالت یا خواست را در وجود خویش احساس نمایند، وگرنه تنها با حرف زدن و اظهار خواست‌های خویش نمی‌توانند به معنویات حیات و شناخت حقایق دست یابند .

زمانی که فردی شناخت معنوی و ذهنی جدید به دست آورد و از طرفی این شناخت جدید را راه ترقی و تعالی فکری و ذهنی و عقلی و معنوی حیات خویش دانست، لازمه رسیدن به آن این است که خود را تبدیل به شخصیت جدید با شناخت و برداشتی جدید تر از گذشته بنماید و آن شناخت قدیمی را کنار بگذارد، تا این‌که بتواند مسیرهای شناخت معنوی و ذهنی خویش را بدون دغدغه خاطر و نگرانی بپیماید و نظریات و خواست‌های آن فرد قدیمی را از





مخیله خویش خارج کند و با شناخت جدیدی به ادامه حیات خویش بپردازد .  
 در چنین شرایطی می بایست تمام تمرکز و قدرت ذهنی خود را به همان  
 خواست جدید خویش معطوف بنمائید و تمام فکر و احساس خود را نیز در این  
 مسیر بکار گیرید . زیرا زمانی که توجه و خواست شما متوجه نقطه و یا هدف  
 خاصی باشد ، پس از چندی در می یابید که روحتان هم به همان سمت کشیده  
 شده است .

وقتی که چنین خواست هایی در مسیر برون فکنی افراد وجود داشتند ، پس از  
 مدتی ، آمادگی جسمی و روحی ، در یک مسیر منظم قرار می گیرند و می توانند با  
 هم همکاری بسیار نزدیکی داشته باشند . در اثر این همکاری نزدیک ، این دو  
 عنصر مادی و ذهنی یا روحی ، طی شرایط خاصی می توانند در کنار هم قرار  
 گیرند و به گونه ای از هم جدا شوند و حتی در این جدائی ها می توانند فواصل  
 زیادی از یکدیگر دور شوند و مجدداً در همان کالبد اولیه جای گیرند .

برای این که بتوانید روح را از کالبد مادی خود خارج نمائید ، در مرحله  
 نخست باید روش تمرکز قوای ذهنی را در وجود خود بدانید ( این مطلب به طور  
 مبسوط در کتاب « روش خود درمانی های روحی با نگرشی جدید به ترک  
 اعتیاد » بیان گردیده است ) .

زمانی که توانستید بر قوای عقلی خود کاملاً مسلط شوید و جسم مادی را در  
 اثر تمرینات مختلف در اختیار اراده و خواست روح خود در آورید ، از آن زمان  
 به بعد می توانید شروع به تمرینات برون فکنی نمائید ، در غیر این صورت انجام  
 آن امر بسیار مشکل و حتی می توان گفت محال است ، مگر این که گاهی برای  
 برخی از اشخاص برون فکنی های غیر ارادی رخ دهد و بروز چنین پدیده هایی  
 را نمی توان به صورت علمی و دانشی پذیرفت . زیرا در چنین شرایطی روح  
 افراد بشر تحت تأثیر نیروهای درونی و بیرونی خاصی قرار می گیرد و از خود



عکس العمل‌های متفاوت و ناشناخته‌ای بروز می‌دهد که یکی از این پدیده‌ها، حالت‌های برون فکنی غیر ارادی است که گاهی برای برخی از افراد در بیداری و یا خواب بروز می‌نماید.

زمانی که فردی در اثر تمرینات مکرر بتواند تمام تفکرات خود را غیر از نحوه انجام حالت‌های تمرین برون فکنی از خود دور سازد و تنها به این حالت و بروز پدیده‌ای جدید بیاندهد، پس از مدتی روح بشر در بیداری و زمانی که فردی محیط خود را می‌تواند با ضمیر آگاه خویش تشخیص دهد، مانند وقتی که خواب طبیعی فرا می‌رسد، روح به آرامی کالبد مادی را ترک می‌نماید، به گونه‌ای که آن فرد می‌تواند وجود جسم مادی خویش را در همان حالت اولیه مشاهده کند.

انجام چنین عملی اصول برون فکنی آگاه افراد را تشکیل می‌دهد. حال این برون فکنی می‌تواند در شعاع همان دید جسم مادی باشد و یا این که روح بتواند مسافت‌های زیادی را طی کند و حتی جهان‌های دیگری را در عالم سیر نماید. کسی که قصد اجرای تمرینات برون فکنی را دارد، مدت‌ها باید به تمرینات خود ادامه بدهد تا این که روزی موفق شود از جسم مادی خود خارج گردد و فقط محیط اطراف خویش را در شعاع بسیار کوتاهی مشاهده کند و یا جسم مادی خود را ببیند.

کسی که موفق به انجام این مرحله ساده از برون فکنی شد، توانسته کلید طلایی عالم را به دست آورد و از این به بعد سیر و سفرهای او بستگی به پشتکار و خواست و قدرت‌های عقلی او دارد تا این که بتواند موفقیت‌های بسیاری را کسب نماید و به آرزو و آمال‌های خود که همانا سفر بدون وسیله مادی است، دست یابد.

رهائی روح از بدن، در زمان حیات و پس از مرگ جسم مادی یکی از



بزرگترین مسائل مذهب است که شناخت آن ، اثرات بسیار مثبت و سازنده ای در تکامل و تعلیم و تربیت افراد جامعه بجای خواهد گذارد ، زیرا این حقایق را می توان در اکثر کتب آسمانی ، مشاهده نمود و یا وقتی که فردی از نظر خلوص و پاکی و درستی و علم و... به حد نهایت عرفان دست می یابد ، زمانی فرامی رسد که وی قادر است در زمان حیات خود ، روح خویش را از کالبد مادی برای زمان معینی جدا سازد و پس از آن به جسم خود باز گردد .

علم برون فکنی چیزی نیست که امروزه بشر به دست آورده و آن را شناخته باشد . این علم از زمان های بسیار دور در سراسر جهان ، در بین تمام قبایل و مذاهب وجود داشته و هر یک از آنها در این باره داستان های فراوانی دارند . ولی متأسفانه به دلایل مختلف دست اندرکاران جهان ، اقدامی در مورد پیشرفت آن ننموده اند و حتی در برخی از مواقع از شیوع و شناخت آن نیز جلوگیری بعمل آورده اند . چون آنها قصد دارند افراد جوامع را تحت تسلط خواست های خود راهنمایی و هدایت کنند و اجازه ندهند تا افراد با شناخت حقایق اصلی حیات از تحت سلطه و نفوذ آنها خارج شوند و تنها به سوی شناخت وحدانیت و عوالم ناشناخته کائنات روی آورند . زیرا زمانی که فردی از حقایق حیات پس از مرگ و زندگانی در سایر عوالم روحی و مادی آشنائی کامل به دست آورد ، مسلماً" به دنبال سیاست و گرایش های آن نخواهد بود . چون قبل از مرگ خود توانسته به زندگانی هایی که بعدها در انتظار او است ، پی ببرد و در چنین موقعی آن فرد فقط در صدد تزکیه روح خود بر خواهد آمد و نیازی به پذیرش خواست های آن رهبران ندارد . زمانی که فردی توانست خداوند متعال و عوالم موجود در کائنات را به طور کامل بشناسد و از او آثاری را مشاهده نماید ، مسلماً" در زمان حیات از خواست های مادی کسی ، پیروی نخواهد کرد .

کسانی که تصمیم به اجرای "علم برون فکنی روح از جسم مادی خود دارند ،



باید این حقیقت را بپذیرند که آنها قصد دارند با این عمل خود به بالاترین و پرارزش ترین علوم عالم دست بیابند و اگر تصور کنند که بدون مطالعه و شناخت و به سادگی می توانند به آن دست یابند، تقریباً "امر غیر ممکن است". زیرا آن شخص تصمیم دارد، بدون هیچگونه وسیله ای از اقیانوس بی کرانی بگذرد و انجام چنین عملی در عالم حیات مادی، امر محال و نشدنی است و برای موفقیت خود باید اطلاعات و تمرینات زیادی در این زمینه داشته باشد و هرگز تصور نکنند که با خواندن یک یا چند کتاب و یا کسب اطلاع از فردی در این زمینه می تواند به چنین عملی دست بزند و به بزرگترین علوم عالم مادی و حیات خویش دسترسی پیدا کند.

زمانی فردی به معنویت کامل دست می یابد که در زمان حیات خویش توانسته باشد با برخی از ناشناخته های حیات مادی آشنا گردد و آنها را بشناسد و هر چه این شناخت بیشتر باشد، به همان نسبت هم درک، فهم، معرفت و... وی نسبت به علوم الهی و زندگانی پس از مرگ آگاهی خواهد یافت و به درجه تکامل روحی خویش می افزاید.

تمام افراد بشر، به گونه ای با شنوائی و بینائی خارج از ماده، به طور دائم و مستمر سر و کار دارند. ولی کمتر کسی تاکنون به دنبال شناخت آن رفته و یا چنین حقیقتی را در وجود خویش احساس کرده است. زمانی که فردی در خواب است و در رویاهای خویش اتفاقات و مطالب و رخدادهایی را مشاهده می کند که پس از بیداری تمام آنها عیناً به وقوع می پیوندند. این حقایق نمایانگر آن است که بشر علاوه بر چشم بدن که تنها قادر است واقعیات عالم ماده را احساس و درک و مشاهده نماید، دارای نیرو و چشم دیگری نیز می باشد و زمانی که چشم مادی از کار افتاده و در خواب است، این عنصر لطیف و الهی، شروع به حرکت و دیدارهای گوناگون می نماید که در برخی از مواقع تمام آن



مشاهدات با حقیقت هایی که در زندگی مادی و آینده افراد بروز می نمایند ، متجلی می شوند و گروهی از این افراد به این حقیقت دست می یابند که بشر علاوه بر چشم مادی که در سر او قرار دارد ، دارای چشم های دیگری نیز می باشد که ارزش آنها به مراتب از چشم تن بیشتر است ، به گونه ای که چشم تن همیشه در خطای دید است . ولی چشم حقیقت بینی افراد ، کمتر خطا می کند و تمام مشاهدات آن واقعی می باشد ، مشروط بر این که شرایط این دیدارها در افراد صحیح باشد و اصولاً " چشم ماده بین ، در افراد بشر موجب کسب فضایل و معرفت های الهی نمی گردد . چون این چشم ها غیر از ماده ، قادر به دیدار و تشخیص عناصر اثری عالم نیستند و به همین علت هم نمی توانند غیر از مشاهدات خود ، علوم دیگری را به بشریت بیاموزند . ولی چشم های نهان دیگری که در افراد بشر وجود دارند ، کاملاً به وجود روح معتقدند و حتی در زمان حیات مادی خود ، به گونه ای آن را شناخته اند یا توسط علم برون فکنی توانسته اند این عنصر لطیف را از وجود جسم مادی خویش خارج کنند و اعمال و حرکاتی را توسط روح خویش انجام دهند . این قبیل افراد توانسته اند از آن زمان ، وجود خویش را تطهیر دهند و به برخی از فضایل فوق ماده ، پی ببرند .

فضایلی را که بشر می تواند از شناخت قدرت های ماوراء الطبیعه به دست آورد ، موجب تکامل و انسانیت وی در زمان حیات خواهد شد و او را به سوی روشن بینی و الهامات سرور سوق می دهد . چون کسب و ازدیاد چنین فضایلی هستند که باعث بروز برخی از قدرت های جادویی در افراد بشر می شوند . زیرا هر چه فردی بتواند به خودشناسی دست یابد ، به همان نسبت هم به خداشناسی ، نزدیک می شود و وقتی که فردی توانست خود را بشناسد از آن زمان است که به برخی از نیروهای نهانی که در وجود وی از زمان خلقت ، از طرف خداوند متعال به ودیعه گذارده شده است ، دست می یابد و آن را می شناسد و در چنین مواقعی



این تصور به وجود می آید که آن شخص به نیروهای مافوق و جادویی بخصوصی دست یافته که دیگران از شناخت آن عاجزند و هرگز نمی توانند صاحب چنان کمالات و ادراک و نیروهایی گردند. در صورتی که چنین نیست، اگر شخص بتواند در اثر کوشش، علم و ممارست های عملی، خود را به درجه خودشناسی برساند، می تواند برخی از نیروهای ناشناخته خویش را نیز بشناسد و بر آنها تسلط یابد.

موقعی که خودشناسی به اوج قدرت خود می رسد، از آن زمان به بعد، عشق و آزادی در ذهن بشر رشد می کند و در نهایت به جایی می رسد که فکری غیر از آن در مخیله کسی راه نمی یابد. عشقی که در این حالت به اشخاص دست می دهد، سوای عشق های مادی و ماده پرستی است. زیرا در این حالت افراد فقط به خالق خود می اندیشند و با خودشناسی توانسته اند به مرحله ای از عرفان واقعی دست یابند که با خواندن هزاران کتاب های عرفانی نمی توانستند چنین انگیزه ای را در خود بیورانند.

شناخت وجودی بشر، تنها این جسم مادی وی نیست. زیرا علاوه بر جسم مادی دارای دو عنصر دیگر به نام روح و تن پوش نیز می باشد که وظایف بسیار مهمی را در طول زمان حیات و پس از مرگ به عهده دارند و در اصل این دو عنصر هستند که به کالبد مادی افراد بشر جان می دهند. در غیر این صورت جسم مادی همان جسد است و از خود هیچگونه عقل، درک و شناختی نمی تواند داشته باشد، مگر روزی که به عناصر اولیه خود تبدیل شود و پس از آن ذرات عنصری آن مجدداً دارای عقل حیات خود گردند. برای آگاهی و شناخت بیشتر ذات، شرح مختصری را در اینجا بیان می کنم تا کسانی که قصد دارند به خودشناسی دست یابند و پس از آن مبادرت به برون فکنی کنند، تمام اعمال و حرکات خود را برابر اصول علمی و منطبق با شناخت ذات وجودی



خویش انجام دهند . مسلماً افرادی که بتوانند با شناخت علمی و حقیقی دست به چنین اعمالی بزنند ، زودتر از افرادی که بدون علم و تنها از راه تجربه یا آموخته های سایرین قصد آموزش برون فکسی را دارند ، می توانند موفق گردند . چون همیشه با شناخت حقایق است که به گنه مطلبی می توان آگاهی یافت ، در غیر این صورت اگر شناختی وجود نداشته باشد ، مسلماً حقیقتی هم در جهان وجود ندارد .

بشر یکی از شکوهمندترین مخلوقات ، در عالم هستی است و شناخت حالت های روحی وی به سادگی میسر نیست . چون هر یک از افراد بشر دارای روحیات و خصائل و مشخصات جداگانه ای مربوط به خود می باشند ، یعنی هیچ فردی را در این جهان نمی توان یافت که تمام حالات و روحیاتش ، با فرد دیگری ، کاملاً مساوی و برابر باشد .

تشابهات ظاهری فراوانی را در بین مخلوقات خداوند می توان یافت که از نظر ظاهری و مادی ، بین افراد وجود دارند . ولی از نظر خصوصیات روحی و درونی با هم اختلافات فراوانی دارند .

جسم مادی افراد بشر ، از تعداد سلول های مشخص و معینی به وجود آمده که این سلول ها معمولاً از نظر شکل و اندازه و تعداد ، با هم برابری و مشابهت دارند و این جسم ، توسط پنج حس شناخته شده ، از خارج و درون ، احاطه گردیده است و تمام قسمت های مختلف این جسم مادی ، توسط همین پنج حس بشری شناخته و اداره می شوند و حتی مجموع هماهنگ شده جسم و این حواس هستند که تشکیل دهنده ارگان های مختلف بدن می باشند و حیات را به وجود می آورند . البته بیان چنین نظریاتی از نظر علم فیزیولوژی حیوانی ، ( این علم فقط در مورد شناخت هایی از جسم مادی بحث و گفتگو می کند ) ، کاملاً صحیح و قابل قبول است . زیرا دست آوردهای این علم ، تنها از جسم مادی بشر



اطلاع دارد و در همین راستا عمل می‌کند و ختم می‌شود. ولی باید به این نکته نیز توجه شود که حقایق و نیروهای دیگری هم در تشکیلات به وجود آورنده حیات افراد بشر دخالت دارند و تنها این پنج حس بشر، جوابگوی فهم و درک تمام واقعیات حیات نمی‌باشند و قدرت روحی که ملکات فراوانی را جزو آن می‌توان آورد، خود یکی از عمده ترین این نیروها بوده و کمتر کسی به این حقیقت واقف است و آن را می‌شناسد. زیرا همانگونه که اکثریت قریب به اتفاق افراد کره زمین معتقدند، حیات بشری با مرگ جسمی خاتمه نمی‌یابد و فرارسیدن مرگ، هرگز باعث فنا و نیستی مطلق بشر به حساب نمی‌آید. بلکه حدوث آن فقط باعث از بین رفتن و متلاشی شدن جسم مادی می‌گردد که در چنین شرایطی روح از جسم جدا می‌شود و جسم مادی پس از مدتی رها شدن از روح، تبدیل به مواد اولیه سازنده خود می‌گردد.

احساسی را که در زمان حیات، متعلق به جسم مادی می‌دانیم، در اصل تمام قدرت و ادراک خود را از عقل که مربوط به روح است، می‌گیرد و از فرامین روح متابعت می‌نماید نه جسم.

با فرارسیدن مرگ، اکثر حواس ظاهری از بین می‌روند. ولی در اثر بعضی از شناخت های روحی، متوجه می‌شویم که گروهی از آن حواس پنج گانه، پس از مرگ جسم مادی با روح بشر باقی می‌مانند و اصولاً ربطی به وجود جسم مادی ندارند و با به دست آوردن چنین حقایقی به این نتیجه می‌رسیم که حیات بشر، علاوه بر این که با مرگ، فناپذیر نیست. بلکه روح بشر در عوالم روحی برخی از حواس زمان حیات مادی خود را نیز، حفظ می‌کند.

در قسمتی از همین مبحث، از وجود روح بشر که عنصری است پایدار و فناپذیر گفتگو می‌نمایم. زیرا شناخت روح، باعث آگاهی بشر از برخی قسمت های نهان می‌گردد و تا زمانی که شناختی از این عنصر لطیف و الهی





نداشته باشید، هرگز نمی توانید به مفهوم وجود ذات پی ببرید و آن را بشناسید.  
در طول زمان حیات تمام موجودات زنده، دو عامل اصلی، نقش عمده و اساسی حیات مادی را به عهده دارند که آن دو عبارتند از: روح و ذات وجود.

روح: حیات کلیه جانداران عالم را اداره می کند و تا زمانی که این عنصر الهی در کالبد مادی قرار دارد، ادامه حیات آن را فراهم و میسر می سازد و پس از مرگ نیز زندگانی به صورت دیگری ادامه می یابد.

اختلاف روح بشر با روح سایر جانداران عالم، فقط در نحوه تکاملی آنها است. چون روح بشر نسبت به روح تمام حیوانات و موجودات عالم، مترقی و متعالی تر می باشد، به همین دلیل، بشر را اشرف مخلوقات عالم می دانند.

روح بشر به نسبت روح تمام موجودات و عناصر موجود در طبیعت، در طبقات بالاتر عالم روحی قرار دارد و این قدرت روح برتر او، باعث به وجود آمدن برخی از شناخت های بشر، در طبیعت و محیط زندگانی وی می شود و در جوامع، او را به پیوی شناخت های بیشتر مانند: علوم، هنر، صنعت، عرفان و... می کشاند.

ذات بشر: این نیروی نهان، قدرت دیگری است که در هر یک از افراد بشر به صورت معین و مشخص و جدا از یکدیگر دیده می شود، یعنی هر کس دارای خصوصیات ذاتی، نسبت به سایر افراد جوامع خود می باشد.

وجود این ذات، از بدو خلقت هر فردی، به صورت پنهان در وجودش قرار دارد. ولی در اثر مرور زمان، قابلیت تغییر پذیری می یابد، به طوری که در طول زندگی، موجب شناساندن شخصیت و خصوصیت هر فردی در جامعه می شود.

علم بشریت، تاکنون توانسته به برخی از قسمت های ذات وجودی بشر پی ببرد و آنها را بشناسد و مابقی هنوز به صورت ناشناخته در وجود این ذات،



پنهان است، تا روزی که دانش بشری به حدی از شناخت ها دست یابد که بتواند آنها را به طور کامل تشخیص دهد.

قبل از این که در مورد وجود ذات، توضیحاتی ذکر شود، بهتر است که برای شناخت بیشتر آن، به چند نمونه از چگونگی وجود این نیروهای ذاتی که در تمام جانداران به صورت های گوناگون مشاهده می گردند، اشاره بشود، تا بهتر بتوان به مفهوم وجود ذات پی برد و آن را شناخت.

زیست شناسان جهان، برای اثبات قدرت های نهان ذاتی برخی از موجودات زنده، منجمله پرنندگان مهاجر، آزمایشاتی را به عمل آورده اند، تا بهتر بتوانند به وجود این حقیقت دست یابند و آن را بشناسند. فرضاً "جوچه پرنده گانی را که در قطب شمال یا جنوب، سر از تخم در آورده اند، در مکان های بخصوصی، تحت مراقبت های ویژه قرار می دهند و در این محیط جدید به این جوچه غذاهای مناسب داده تا به رشد طبیعی خود برسد.

زمانی که موقع مهاجرت نژادی این نوع جوچه ها، از محلی به محل دیگر فرامی رسد و پس از پرواز، پرنندگان همجنس را که والدین این مرغان هم جزو آنها هستند، از محیط محدود و سر بسته ای که در آنجا به رشد مادی خود رسیده اند، به محیط باز و آزادی می آورند و آنها را در طبیعت رها می کنند، با توجه به این که پرنندگان از بدو تولد تا این لحظه که آزاد شده اند، با دنیای خارج و طبیعت آزاد، هیچگونه آشنائی نداشته و یا پرنندگان دیگری، از هم نوعان خود را ندیده اند. معذالک اغلب دیده شده، پس از اندک زمانی که به طور سرگردان در فضا به حرکت در می آیند، اوج می گیرند و به همان سویی که سایر پرنندگان همجنس آنها پرواز کرده اند، رهسپار می گردند و بار دیابی های بخصوصی که در ذات این پرنندگان نهفته است، مسیر اصلی خود را می یابند و به سوی همان مقصد هم نوعان خود، ادامه مسیر می دهند و پس از مدتی، در محل اجتماع



سایر پرندگان، به آنها می پیوندند و به زندگانی اجتماعی خود می پردازند.  
در آمریکای شمالی، نوعی عقاب وجود دارد که غذایش معمولاً از تخم  
سایر پرندگان دیگر است. زیست شناسان چند جوجه از این پرندگان را در  
محیطی سربسته و خارج از طبیعت آزاد، حفاظت و نگهداری کرده و غذایی  
خارج از غذای معمول، به آنها داده اند، تا به حد رشد کامل خود دست یابند و  
سپس آنها را در محیط باز طبیعت رها نمودند.

این پرندگان پس از رهایی و اوج گیری در فضای آزاد، به دنبال تخم پرندگان  
بودند و پس از برداشتن تخم پرندگان از لانه هایشان، آنها را مانند روش اجداد  
خود، در بلندترین نقطه کوهی بر زمین گذارده و با منقار، سنگ ریزه های  
مختلف را با وزن های گوناگون، از زمین برداشته و با استفاده از حداکثر قد و  
گردن، آنها را از بلندی، بر سر این تخم ها رها می کردند، تا در اثر اصابت یکی  
از این سنگ ریزه ها، پوسته تخم آن پرندگان شکاف بردارد و سپس محتویات آن  
را بخورند و بعداً "به سراغ تخم دیگری پرواز نمایند".

کودکی، بدون هیچگونه شناخت از محیط جدید، به دنیا می آید و در زمان  
گرسنگی یا ناراحتی، شروع به گریستن می کند و زمانی که مادر پستان را در دهان  
او می گذارد، آرام می گیرد. در صورتی که وی در رحم مادر، با چنین غذایی،  
آشنایی نداشته است.

چوپانان، سحرگاه گوسفندان را به چرا می برند و بره های کوچک را در آغل  
بجای می گذارند، زمانی که هنگام غروب، گوسفندان از چرا به محل آغل باز  
می گردند، هر بره، مادر خود را می یابد و از پستان آن شیر می مکد. تعجب در  
این است که در بین چند رأس گوسفند، هر بره قادر به پیدا کردن مادر خود  
می باشد، تا توسط آن، شکم خود را سیر کند و اگر در اثر اتفاق، میشی به آغل  
بازنگردد، بره آن گوسفند گرسنه می ماند. تا این که چوپان برای سیر کردن شکم



آن بره چاره ای بیاندیشد .

کبوتری را در محفظه سربسته ای قرار دهید و او را چند فرسخ از محل اصلی زندگانش دور کنید . پس از رهاکردن آن ، با کمال تعجب مشاهده می شود که به محل اولیه خود بازگشته است .

مشابه مثال های فوق که قدرت های ذاتی موجودات زنده را می نمایانند ، فراوان است و تقریباً همگان به نسبت هایی از وجود آنها آگاهند و عموماً از نظر افراد بشر ناشناخته نمی باشند . لذا نیاز چندانی به ذکر مثال های مشابه دیگری نیست . زیرا افرادی که در جوامع خود ، به سن رشد عقلی دست یافته اند ، از نظر علمی و مشاهدات عینی ، شاهد چنین حقایقی به طور دائم و مستمر هستند .

اگر قدری عمیقانه تر در مورد چگونگی حالات افراد بشر بیاندیشیم ، متوجه می شویم که در وجود ذات بشر ، غیر از این پنج حس ، حواس دیگری هم هستند که هیچ ارتباطی با نیروهای پنج گانه او ندارند . کما این که احساس عاطفی و غریزی فراوانی مانند : ترحم ، تنفر ، محبت ، انتقام جویی ، حسادت ، بدبینی ، وحشت ، کمبود ، عقده و... را در افراد بشر می توان یافت . این حواس را هرگز نمی توان از نظر علمی که جزو ذات وجودی افراد بشر می باشند ، با آن پنج حس ، منطبق دانست و ریشه آنها را باید در وجود نیروهای دیگری جستجو کرد . این قدرت های مافوق ، در ذات وجودی بشر نهانند ، به طوری که تمام حواس پنجگانه را نیز در اختیار خود در آورده و بر آنها تسلط کامل دارند و حتی این نیروهای مرموز ، گاهی می توانند در اکثر مواقع ، گره گشای ناراحتی های افراد باشند .

نیروهای ذات وجود ، باعث می شوند ، تا رشد عقلی به طور کامل صورت گیرد و سپس ، هدایت و راهنمایی احساس را به طور صحیح در اختیار عقل در آورد و در چنین مواعی می توان شاهد دگرگونی و تغییرات فاحشی در



زندگانی افراد بشر بود.

بشری که در عالم به عنوان اشرف مخلوقات خداوند یکتا خلق شده است، به دلیل وجود نیروهای ذاتی و قدرت های عقلی و روحی، خود را لایق احراز چنین مقامی می داند. این موجود برای رسیدن به برخی از ناشناخته های درونی و ذاتی خود، باید درصدد تلاش و کنجکاوی باشد، تا روزی که بتواند بر تمام آنها مسلط شود و آنها را مهار کند. جهت دستیابی به چنین نیروهای ناشناخته، می بایست از وجود شخصیت جسمی و روحی خود استفاده نماید و از برخی کشش های نفسانی و خواست های بی پایه و اساس که گاهی به طور ناخواسته یا خواسته در سر راه او قرار می گیرند، چشم پیوشد. چون این نیازهای خارج از اعتدال و نابجا، در آینده باعث ناآرامی و عذاب وی می گردند. این اشرف مخلوقات، باید به رویدادهای خوب و بد زندگی اجازه ندهد، تا شخصیت روحی و جسمی وی را تحت تأثیر برخی از خواست های نفسانی و خارج از نیازهای لازم در آورند و در نتیجه موجبات گمراهی و عذاب وی را در آینده فراهم کنند. زیرا هر چه افراد بشر بتوانند در مقابل تمایلات و خواست های نفسانی، از خود مقاومت بخرج دهند، به همان نسبت هم به تکامل قدرت های ذاتی خویش دست می یابند و آنها را در وجودشان تقویت می کنند و بر نفس خود غلبه می نمایند. انجام چنین اعمالی، در تمام مدت حیات مادی، بخصوص از زمان رشد بلوغ عقلی، کاری است بسیار ساده و عملی و با شناخت کافی می توان به آنها دست یافت.

برای رسیدن به چنین حقایقی از نیروهای ذاتی، باید پس از به وجود آوردن شناخت های عقلی، آنها را به وسیله همان نیروهای عقلی که اراده و ذهن و حافظه جزئی از آن نیروها می باشند، پرورش داد، تا زمانی که این نیروها کاملاً تقویت شوند و قدرت آن را داشته باشند که بتوانند بر کلیه خواست ها و تمایلات



خارج از حد معقول و نیازهای بشری، فائق آیند.

زمانی که فردی در دوره حیات خود قادر باشد تمام نیروهایی را که در وجود وی قرار دارند، به طور جداگانه و تفکیک از یکدیگر بشناسد، به این حقیقت واقف می‌گردد، تمام حواس و نیروهایی که در وی قرار دارند، به سه قسمت عمده تقسیم می‌شوند، یعنی گروهی از این نیروها متعلق به روح و عده ای مربوط به جسم و برخی متعلق به ذات وجود بشر می‌باشند و هر یک از این سه قسمت در طول حیات مادی و زمان پس از مرگ، دارای شخصیت جداگانه ای هستند که در مواقع معین و مشخص، آن را از خود بروز می‌دهند. ولی به طور کلی شخصیت وجودی بشر را به دو بخش عمده تقسیم می‌کنند: "بخش اول، مربوط به شخصیت روحی افراد است که شخصیت ذاتی را نیز در بر می‌گیرد و قسمت دوم، مربوط به شخصیت جسمی یا مادی او می‌باشد.

۱- شخصیت مادی یا جسمی: درباره وجود شخصیت مادی افراد بشر، عقاید گوناگونی وجود دارد. زیرا عده ای بر این باورند، کلیه حالات و اتفاقات و فعل و انفعالاتی که در زندگانی بشر بروز می‌کنند، مربوط به شخصیت جسمی و خواست های نفسانی آنها می‌باشند و در این زمینه، هیچ نیروی دیگری دخالت ندارد. گروه دیگری معتقدند، در به وجود آوردن تمام وقایعی که در زندگانی شخصی افراد رخ می‌دهند، جسم دخالت مستقیم ندارد، یعنی در چنین شرایطی، روح توسط عقل به جسم دستور می‌دهد و جسم هم آن خواست روح را که توسط عقل به آن رسیده است، به طور ناآگاهانه و کورکورانه انجام می‌دهد. عقاید دیگری هم در این مورد وجود دارند که چون آنها زیاد قابل توجه نیستند، از ذکرشان خودداری می‌کنم.

این دو عقیده یا نظریه ای که در بالا بیان شد، خارج از چهار چوب قدرت های وجودی بشر است و نمی‌توان آنها را پذیرفت. چون بشر دارای دو



قدرت کاملاً مشخص و متمایز ، نسبت به یکدیگر می باشد، یعنی هم دارای جسم مادی است و هم روح ، و هر یک از آنها ، دارای وظایف و شخصیت های مادی و معنوی جداگانه ای هستند و هر کدام به نوبه خود ، نقش بخصوصی را در زمان حیات بشر ایفا می کند .

شخصیت جسمی افراد بشر در زمان حیات ، اعمال فراوانی را انجام می دهد که وجود روح ، در آن دخالت مستقیم ندارد ، یعنی تمایلات مادی ، موجب تلاش هایی در مورد حفظ تعادل زندگانی روزمره بشر می گردد و هر فردی جهت اجرای آن ، روزانه احتیاج به عمل و عکس العمل هایی دارد .

شخصیت جسمی سبب می شود ، تا هر فردی بتواند در مورد خوراک ، پوشاک ، تهیه محل زیست و برخی از نیازهای دیگر جسمی ، اعمالی را در سطح مقدمات خود انجام دهد ، که اجرای چنین حرکات و نیازهایی در زندگانی ، به صورت ارادی بوده و هرکسی می تواند با خواست های مادی خود، در آنها تغییراتی به وجود آورد .

شخصیت جسمی افراد می تواند تمام فعالیت و خواست ها را در چهارچوب مشخصی انجام دهد و بشر ، خارج از این نیروهای مادی ، هیچ نیرو یا قدرتی ندارد . جهت شناسانیدن حد و حدود شخصیت جسمی افراد ، به مثال زیر توجه فرمائید .

فردی برای انجام یک مسافرت ، خود را از هر نظر آماده می کند و تمام مایحتاج این سفر را تدارک می بیند . پس از تهیه بلیط ، سوار هواپیما می شود ، تا به محل معینی سفر کند . زمانی که هواپیما از زمین برخاست و به ارتفاع معین و سمت مشخصی رسید ، این مسافر مجاز است در داخل هواپیما ، حرکات و اعمال متعارفی را انجام دهد ، یعنی می تواند ، صندلی خود را ترک کند و به دیدار سایر دوستان دیگر ، در داخل هواپیما برود . یا در محلی استراحت کند و یا بر



صندلی خود بنشیند و تا پایان سفر هیچ حرکتی ننماید و...  
 شخصیت مادی مسافر در هواپیما، فقط در این حد و حدود است و از چهار چوب متعارف نمی تواند پای خود را فراتر بگذارد، یعنی در هواپیما اختیاراتی بیش از این به یک مسافر داده نمی شود.

۲- شخصیت ذاتی یا روحی : کنش و واکنش هایی را که این شخصیت در زندگانی افراد بشر انجام می دهد، در اختیار نیروهای ارادی او قرار ندارد و اداره و اجرای آن، توسط نیروهای مرموزی که پیرامون وی را احاطه کرده است، انجام می شود.

این نیروهای مرموز که از نظر بشریت ناشناخته می باشند، گاهی باعث می شوند که تمام حواس شناخته شده، بدون اراده و خواست، تحت تسلط آنها در آیند و به هر سویی که مایل باشند، بشر را هدایت و راهنمایی کنند، بدون این که شخصیت جسمی، در این امر کوچکترین دخالتی داشته باشد و بتواند از خود عمل یا عکس العملی، بروز دهد.

اگر در مورد چگونگی و وابستگی قدرت های روحی و ذاتی، بخواهید در ادامه مثال فوق که مربوط به آن هواپیما است، برآید، مشاهده می کنید که آن مسافر فقط می تواند در داخل محوطه هواپیما که مخصوص مسافری می باشد، حرکاتی را از خود بروز دهد یا خواست هایی را انجام دهد و در کنترل و هدایت هواپیما، هیچ قدرت و اجازه ای ندارد، یعنی این مسافر نمی تواند در انتخاب سمت، سرعت، ارتفاع، تماس و... دخالتی داشته باشد. چون شخص دیگری به نام خلبان، تمام آن مسئولیت ها را به عهده دارد.

اگر در مورد پرواز، اطلاعاتی داشته باشید، متوجه می شوید که خلبان نیز تمام اعمالی را که در هواپیما انجام می دهد، تصمیم گیرنده مطلق آنها نیست. زیرا عملیات فرودگاه مبدأ، نام مقصد از پیش تعیین شده ای را در اختیار خلبان





قرار می دهد و او با استفاده از دانش پروازی ، مسیر ، ارتفاع ، سرعت و... را بر مبنای همان دستورات ، انتخاب و اجرا می نماید و تنها اختیارات واقعی خلبان در این است که هواپیما را از مبدأ صحیح و سالم به مقصد برساند و اجازه خارج شدن از مسیر و سرعت و ارتفاع مجاز را ندارد و چنانچه در بین راه با اتفاق غیر مترقبه ای مواجه شود و تصمیم به تغییر مسیر و ارتفاع داشته باشد ، باید مراتب را در حین پرواز ، به فرودگاه مبدأ یا مقصد اطلاع دهد و نظر عملیات آن فرودگاه را اجرا نماید .

قدرت های ذاتی بشر نیز ، در اصل مانند همان قدرت خلبان در پرواز است و باید در مسیر ، یک خط مشخص و معین را بپیماید ، تا این که در نقطه ای که محل آن ، از پیش تعیین شده است ، فرود آید و از حرکت باز ایستد و تمام اعمال و حرکات خود را در طول پرواز می بایست به عملیات فرودگاه مبدأ یا مقصد گزارش نماید که در این مثال ، مرکز عملیات ، همان قدرت روح اعظم کائنات یا نیروی الهی است و خلبان گاهی در مسیر خود با عملیات تماس می گیرد و موافقت یا مخالفت هایی را از آن دریافت می کند و به مسیر خود ادامه می دهد یا در فرودگاه دیگری ، غیر از مقصد اصلی ، بر زمین می نشیند .

حال با توجه به مثال های فوق ، دو نوع شخصیت جداگانه بشر ، به طور واضح و تفکیک ، مشخص و معین می شوند که در زندگانی خود می توانید وجود نیروهای دیگر را تشخیص دهید و بر این حقیقت واقف شوید که نیروهای دیگری غیر از قدرت های مادی یا احساس پنجگانه در افراد بشر وجود دارند و او را به هر سمتی که مایل باشند ، بدون خواست و امیال نفسانی می کشانند و قدرت مادی در مقابل آن نیروهای مرموز ، تاب هیچگونه مقاومتی ندارند و هر فردی ، سرنوشت خود را اجباراً در اختیار آن نیروها قرار می دهد .

اگر بشر تنها وابسته به همین پنج حس شناخته شده بود ، هیچ دلیلی وجود



نداشت که اتفاقات ناشناخته و ناخواسته‌ای در زندگانی وی بروز کنند که تشخیص آنها، خارج از فهم و درک و احساسش باشند. لذا می‌بایست نیروهای دیگری در اطراف وی وجود داشته باشند که در برخی از مواقع، کلیه احساس وی را تحت کنترل و تأثیرات خود قرار دهند و با سرنوشت افراد، به طور نیروهای یکطرفه و دلخواه، عمل کنند.

در گذشته‌ای نه چندان دور، زمانی که از قدرت‌های ذاتی وجود بشر و بقای روح، صحبت به میان می‌آمد، عده‌کثیری، آن‌گفته‌ها را نمی‌پذیرفتند و یا سعی داشتند، تا آنها را با شناخت‌های عقلی خود بسنجند و در نتیجه، از پذیرش چنین حقایقی عاجز بودند. زیرا در آن زمان، علمی نبود که بتواند حقایق وجود روح و قدرت‌های نهان را بر همگان بنمایاند و آنان را از وجود چنین قدرت‌های نامرئی و مرموزی آگاه سازد، به همین علت هم، در آن زمان، آگاهان حقایق نیروهای نهان، نمی‌توانستند وجود نیروی دیگری را در جهان به اثبات برسانند. ولی امروزه با توجه به کشفیات جدید علمی و پیشرفت علوم مختلف، در زمینه نیروهای نامرئی و قدرت‌های نهان، بشر به موفقیت‌های چشم‌گیری دست یافته و اکثر افراد بشر بر این اصل مهم اذعان دارند که قدرت و نیروی بالاتری از نیروی ماده، در وجود افراد بشر حکمفرما است، که آن، عاملی جز قدرت روحی آنها نیست.

در جوامع مختلف جهان، بخصوص در اروپا و آمریکا، افراد بسیاری، مشتاقانه درصدد شناخت و کشفیات حالات و قدرت‌های روحی بر می‌آیند و در این زمینه، مؤسسات و مراکز علمی بسیاری نیز، دائر نموده‌اند که به طور دائم و مستمر درباره وجود و بقای روح، تحقیق و بررسی می‌کنند و تاکنون پدیده‌های بسیاری را به ثبت رسانیده‌اند.

نیروی حیاتی هر موجود زنده، که در ذات وجودش نهان است، قدرت



روحی آن می باشد و این نیرو باعث به وجود آمدن شخصیت مادی می شود و تمامی حالات عقلانی و نفسانی را تحت کنترل خود در می آورد و در نهایت عقل سبب بروز شخصیت مادی افراد می گردد، یعنی در اصل می توان چنین بیان داشت که، شخصیت روحی بشر، در زمان حیات مادی وی باعث می شود، تا جسم، دارای شخصیت بخصوص و جداگانه ای گردد و شخصیت مادی به تنهایی نمی تواند پابرجا و حقیقی باشد. چون بی ارزش بودن جسم مادی را در بین تمام قبایل مختلف جهان، به صور گوناگون می توان مشاهده کرد، یعنی در هر زمانی که جسم مادی، تنها و بدون وجود روح باشد، هر قوم و قبیله ای، برای نابودی و از بین بردن آن، روش خاصی را اتخاذ می نمایند و رفتار بخصوصی را با آن انجام می دهند، به طوری که در نهایت، همگان درصدد نابودی آن بر می آیند. در چنین مواقعی این سؤال پیش می آید که چه اتفاقی رخ داده و چه نقصانی در این جسم به وجود آمده که همگان، در سراسر جهان، چنین قصدی را برای از بین بردن جسم مادی دارند. با قدری تعمق می توان به این حقیقت رسید که عنصر اصلی مایه حیات، یعنی روح، به دلایلی، جسم را ترک کرده و آن را تنها بجای گذارده است.

افراد بسیاری هنوز در این عالم خاکی وجود دارند که با توجه به فرارسیدن مرگ و بی ارزش شدن جسم مادی، به وجود عنصر ارزشمند دیگری، به نام روح، در جسم پی نبرده و آن را نمی شناسند. آنها نمی دانند، چه دگرگونی ای در بشر به وجود می آید که در چنین حالتی حتی اغلب افراد حاضر به لمس کردن یا نگاهداری آن عنصر مادی که مدتی پیش، بسیار با ارزش بوده است، نیستند و همه بر این فکر هستند که هر چه زودتر، آن عنصر جدید را به نحوی از خود دور کنند و از آن آسوده گردند.

قدرت های ذات وجود روحی و جسم به طور توأما "سبب می شوند که وجود



بشر را در زمان حیات مادی تکمیل کنند و باعث به وجود آمدن شخصیت های مادی و روحی وی شوند. با توجه به این که این دو عنصر، از ذات کاملاً غیرمتجانس تشکیل یافته و هیچ یک از آنها دارای حالت و صفت مشترکی نسبت به یکدیگر نمی باشند، معذالک زندگانی مسالمت آمیز و همزیستی پایداری را تا پایان زمان حیات مادی با هم اداره می کنند و پس از فرا رسیدن مرگ، هر کدام به ذات اولیه خود باز می گردند، حال چگونه ممکن است این دو عنصر غیرهمجنس که هر یک از عالمی مخصوص به خود می باشند، در زمان حیات مادی بشر، تشکیل یک خانواده مشترک را بدهند و چنین زندگی مسالمت آمیزی را ادامه دهند که خود یکی از بزرگترین اعجاز الهی محسوب می شود.

اگر روزی افراد بشر، در زمان حیات مادی خویش، بتوانند در شناخت ذات وجود خویش موفق گردند و اجزاء تشکیل دهنده آن را به طور کامل و تفکیک از یکدیگر بشناسند، می توانند خود را در راه تکامل حیات مادی و معنوی قرار دهند.

امروزه، بشریت در حال سبقت گرفتن از بیستمین قرن شکوفایی تمدن خود است، یعنی اکنون در زمانی بسر می برد که ادعا می نماید، خود را نسبت به نوزده قرن پیش، آگاه و متمدن تر می داند و اظهار می دارد که زمان بربریت و جاهلیت را سپری نموده و از کلیه خرافات و اوهام گذشته و به برخی از حقایق و شناخت ها نیز دست یافته است و روزانه به سوی علم و معرفت و کمال، پیش می رود. در صورتی که در همین قرن شکوفایی تمدن، در جهان، افراد بسیاری وجود دارند، روح را که در رأس اصول ذاتی و زندگانی مادی آنها قرار دارد، نمی شناسند و وجود آن را جزو اوهام و خرافات می دانند و حتی کسانی را که در مسیر شناخت های روحی و قدرت های نهان ساورا درک گام برمی دارند، افرادی خرافاتی و فئاتیک به حساب می آورند و یا با خواندن و ترجمه نمودن



چند جلد کتاب خارجی، منکر برخی از حقایق حیات که وجود و بقای روح در رأس آن قرار دارند، می شوند. در صورتی که با توجه به کشفیات علمی و حقایق موجود حیات؛ کسانی را که منکر وجود قدرت های ذاتی و روح هستند، باید اشخاصی ناآگاه و فناتیک و خرافاتی دانست. زیرا امروزه با توجه به وجود برخی از قدرت های شناخته شده، نمی توان وجود نیروهای نهان و ذاتی را نادیده انگاشت و آنها را نپذیرفت. به این علت که، وجود و بقای روح، در تمام کتب الهی، به طور قطعی و حتمی، بیان شده است و اگر کسی آگاهی از آن ندارد، دور از علم و ایمان می باشد.

با مشاهده و درک برخی از آثار ذاتی افراد بشر، متوجه می شویم، نیروهای دیگری نیز در این عالم وجود دارند که باعث ادامه زندگی و پیشبرد حیات و حالات گوناگون، در بین افراد یا اشیاء می شوند و تنها نیرو و قدرت های جسمی و احساسی، نمی توانند جوابگوی نیاز و کل خواست های حیات باشند. زیرا نیازهای موجودات زنده بخصوص افراد بشر، تنها در برآورد احتیاجات مادی نیست. بلکه ادامه حیات، احتیاج به شناخت و دسترسی به نیروهای دیگری دارد و اگر نیروهای شناخته شده بشر، در زمان حیات مادی، در اختیار نیروهای عظیم تر از خود قرار نگیرند و در شرایط بخصوصی تابع آن نیروها نشوند، ادامه حیات هیچ جاننداری، عملی و امکان پذیر نخواهد بود و در اثر کوچکترین اتفاق یا سانحه ای محکوم به فنا می باشد.

اگر به مدارک و شواهدی که درباره اخلاق و رفتار و کردار و خواست های قبایل گذشتگان وجود داشته و دارد، دقت و بررسی کنید و سپس به طرز رفتار و حرکات و خواست های بشر امروزی بنگرید و به اتفاقاتی که در جهان، توسط همین بشر رخ می دهد، توجه کنید، به روشنی در می یابید که تمام حالات و روحیاتی که از زمان های گذشته در افراد بشر وجود داشته اند، امروزه هم که ما



آن را قرن تمدن و پیشرفت می نامیم، در افراد وجود دارند و در اصل هیچگونه تغییر کلی و قابل تشخیص، در رفتار فطری و ذاتی آنها مشاهده نمی شود.

در گذشته های بسیار دور و نزدیک می بینم که افرادی مغرور، خودخواه، بد ذات، جلاد، دزد، غنی، ضعیف، خوب، بد، زشت و زیبا در جوامع بشری وجود داشته اند و در قرن اخیر نیز تمام آن افراد، به نام و مشخصات دیگری در جهان حضور دارند و وجود تمدن، فرهنگ، علم، هنر، صنعت و... در عصر جدید، نتوانسته هیچگونه تغییراتی را در خصوصیات آنها به وجود آورد.

گذشت زمان، تمدن، فرهنگ و... فقط توانسته تغییرات ظاهری در نوع وسایل و آلات زندگانی یا شکنجه های خواست او، به وجود آورد. ولی اصل حالات و روحیات ذاتی و کرداری بشر، همچنان پابرجا است.

وقتی از نظر جامعه شناسی و روانشناسی، قدری بیشتر در مورد زندگانی فرد یا اجتماع بشری توجه کنیم، به طور وضوح در می یابیم که هر فردی در کره زمین، دارای مشخصات و مختصات گوناگون و جداگانه ای نسبت به دیگری می باشد، به طوری که خو، خصلت، کردار، رفتار، طرز تفکر، حالات، نظریات، دید، تشخیص و برداشت های آنها نسبت به دیگری کاملاً متفاوت می باشد و هر فردی از محیط خود برداشت های بخصوصی دارد و در نهایت می توان به این حقیقت رسید که عدم توازن و ناهماهنگی های فراوانی بر اجتماعات بشری حاکم است.

بر اساس مطالب فوق، می توان چنین بیان داشت که شناخت ذات افراد بشر، جزو محالات می باشد و هیچ کس به طور قطعی و حتم نمی تواند اظهار دارد که روحیه و اخلاق فردی را به طور مطلق و کامل شناخته است. چون هرگز کسی قادر نیست به ذات وجودی و کردار و حالات و طرز تفکر و خواست های دیگری به طور قطع و یقین پی ببرد و او را بشناسد.



افراد بسیاری وجود دارند که با کسان دیگر، سال ها به طور مشترک و مستقیم و مستمر و شبانه روز، معاشر بوده و حتی زندگانی خانوادگی را اداره می نموده اند. ولی سرانجام در شناخت یکدیگر اشتباه کرده و هرگز نتوانسته اند به ذات یکدیگر پی ببرند. بسیار دیده شده، کسی که سال ها او را به عنوان سمبل خوبی و درستی و انسانیت می شناخته اند، پس از گذشت زمان یا به طور ناگهان به دلایلی، تبدیل به هیولا و دیوی شده که روحیات و اخلاق و رفتار او، به هیچ عنوان قابل تحمل نبوده است. در صورتی که تا آن زمان، این حالت در او دیده نشده و ناگهان در وی بروز کرده است. گاهی حالات و روحیات درونی این موجود عجیب و پیچیده، باعث معما و مشکلات فراوانی، در زندگانی می گردد و ناراحتی هایی را به وجود می آورد.

این پدیده و ناراحتی های به وجود آمده که ناشی از حالات روحی و نفسانیات مختلف بشر است، در برخی از مواقع موجب بروز مشکلاتی در زندگانی فردی یا اجتماعی عده دیگری می گردد، به طوری که گاهی این معضلات، در سطح بسیار گسترده ای کشیده می شوند.

زمانی که در مورد برخی از رویدادهای کوچک یا بزرگی که حالات و خواست های بشر، عامل اصلی آن است، دقت کنید، متوجه می گردید که علت بروز و پیدایش اکثر گرفتاری و ناراحتی های فردی یا اجتماعی، در اثر برخورد اندیشه و عقاید گوناگون، در افراد مختلف است. گاهی اتفاق می افتد که این اختلاف برخورد اندیشه ها، موجب نابودی و از بین رفتن میلیون ها بشر بی گناه می شود.

در طول گذران زندگی، گاهی با افرادی مواجه می شوید که ظاهراً از سلامت روح و روان برخوردارند و همیشه می توانند خواست های بی جا و حالت های نفسانی خود را تحت کنترل خویش در آورند و در زمان حیات، از مسیر صدق و



صفا و حقیقت خارج نشوند و یا همیشه سعی دارند، به راهنمایی و ارشاد دیگران برخیزند و در حد مقدورات خود، از هیچگونه کمک و مساعدتی نسبت به هموعان خویش خودداری ننمایند. این افراد، به واقعیات حیات پی برده اند و سعی بر این دارند، تا در زمان زنده بودن، خود را به تکامل روحی برسانند. بر خلاف گروه فوق، در همین اجتماعات، با کسانی مواجه می شوید که دائماً به طرق گوناگون، در صدد اذیت و آزار دیگران هستند و از هیچگونه حيله و تزویری، جهت بهبود بخشیدن به وضع مالی و ظاهری خود نسبت به دیگران کوتاهی نمی کنند. این قبیل افراد، غیر از وجود خویشان، به شخصیت و حقوق هیچ کس در اجتماع بشری، توجهی ندارند و به سادگی می توانند حقیقت را دگرگون و معکوس جلوه دهند و بدین ترتیب حق دیگران را از نظر فردی، اجتماعی و یا قانونی، از بین ببرند.

در همین جوامع بشری، افرادی را می توان مشاهده نمود که در زندگانی فردی و اجتماعی خود، همیشه پایبند به اصول و موازین اخلاق، دین، مذهب و شرافت هستند و ایده و خواست های باطنی خویش را با عالمی زر و زیور، عوض نمی کنند و به هیچ عنوان از دستورات خداوند متعال که توسط کتاب های آسمانی به بشریت گوشزد شده، سرپیچی نمی نمایند.

چنین افرادی، در تمام طول عمر خویش، پایبند به موازین اخلاق و زندگانی پس از مرگ هستند و در زمان حیات، هرگز خود را وابسته به مادیات و جهان مادی نمی دانند و به هدف ارزنده بودن خویش، آگاهی کامل دارند و در تمام مدت، در صدد دستیابی به تکامل و رسیدن به سرحد انسانیت هستند.

هر چه بیشتر بخواهیم در صدد شناخت حالت های مادی و نفسانی افراد بشر بر آیم، به همان نسبت نیز بیشتر به قدرت و عظمت پروردگار عالم، در مورد خلقت ذات بشر، واقف می گردیم. زیرا با توجه به جمعیت چند میلیارد نفری





جهان، در عصر جدید و از بین رفتن بی نهایت از اجداد همین بشر، دو نفر از افراد بشر را در سراسر عالم نمی توان یافت که از نظر خصلت ذاتی، مادی، اخلاقی، نفسانی و... به طور مطلق مشابه یکدیگر باشند و از این نظر، با هم هیچ تفاوتی نداشته باشند و این امر خود یکی از بزرگترین اسرار شگفت انگیز تکامل خلقت است که عظمت خداوند را کاملاً نمایانگر می کند.

علم روحی جدید، در چنین مواقعی، می تواند جواب برخی از حقایق حیات را به بشریت بدهد و او را از چگونگی راز خلقت آگاه سازد. زیرا ارواح در پاسخ به چنین سئوالاتی اظهار می دارند که تطور و تکامل روحی، یکی از بزرگترین خواست های آفرینش، در خلقت بشری است و هر کس در نهایت تکامل، به خداوند می رسد.

در اکثر کتاب ها آمده است که روح هر فردی، پس از مرگ جسم مادی به اصل خود مراجعت می کند و علم روحی جدید نیز در همین راستا گام بر می دارد و حقایق این امر را قدری بازتر بیان می کند. زیرا ارواحی می توانند خود را به اصل خود، که خداوند است، نزدیک کنند که به تکامل دست یافته و در زمان حیات، از تمام بدی ها و پلیدی ها و نیازهای مادی و تمایلات نفسانی، مبری شده باشند، تا پس از مرگ جسم مادی، لیاقت رسیدن به عرش الهی را داشته باشند، وگرنه روحی که در زمان حیات مادی خود، به تمام فسادهای شخصی و اجتماعی دست زده و از هیچ خیانت و پستی و رذالتی، در حق دیگران کوتاهی نکرده و پس از مردن هم، دست از ماده گرایایی بر نداشته، چگونه ممکن است پس از مرگ جسم مادی، مستقیماً به ذات اصلی خود بپیوندد و جزئی از وجود و ذات خداوند سبحان گردد؟

اختلاف حالت های نفسانی و روحی و اخلاقی که بین افراد بشر وجود دارند، باعث می شوند، تا هر یک از آنها، در سیر تکاملی خویش، طالب عمل و



خواست جداگانه ای گردد؛ وگرنه از نظر جسمی، تمام افراد بشر تقریباً با هم یکسان و برابرند.

بشری که در خلقت، از یک اصل و ریشه به وجود آمده، چگونه امکان دارد که هر یک از آنها، دارای حالت و خصوصیات جداگانه و متغیری نسبت به یکدیگر باشند، به طوری که برخی از این افراد، در زمان حیات مادی خود، تابع و مطیع فرامین خداوند باشند و گروهی دیگر توجه چندانی به دستورات الهی از خود نشان ندهند و حتی عده ای از همین افراد، منکر وجود خداوند متعال، نیز باشند؟

اگر خداوند متعال، تمام افراد بشر را با یک خو و خصلت و رفتار و کردار ذاتی می آفرید، زندگانی اجتماعی و معیارهای حیات، به طور کلی تعادل خود را از دست می داد و ادامه حیات، در برخی از مواقع، بسیار مشکل و حتی غیر ممکن می شد، یعنی در این شرایط خصلت های مساوی، فرضاً "همه مایل بودند، کشاورز شوند و یا تمام افراد، از دریانوردی لذت می بردند و یا همه کاسب یا مخترع و مکتشف و ... می شدند، در این صورت توجه می نمائید که توازن و تعادل اجتماعات جهان بهم می خورد و از هم پاشیده می شد و زندگی کردن، به طور کلی مختل می گردید.

زمانی که به وجود قدرت های روحی و ذاتی افراد بشر توجه می کنیم، به راحتی در می یابیم که در نهاد و ذات هر یک از اشخاص، نیرو و قدرت هایی نهفته، که قادر است اعمال گوناگون و بفرنجی را به طور جداگانه انجام دهد و برخی از مسائل پیچیده را به سادگی حل نماید که بسیاری، از حل آن عاجز باشند و یا جواب سؤال ها را طوری ادا کند که قوی ترین کامپیوترهای جهان نتوانند جواب آن را بدهند.

دلیل به وجود آمدن چنین حالت هایی در افراد مختلف، معمولاً "بستگی به



وجود و قدرت های روحی و عقل و قوه ادراک و احساس آنها دارد که تمام افراد نمی توانند به یک نسبت از آن بهره مند باشند .

یکی از بزرگترین دلایل عدم هماهنگی و نابرابری های فکری افراد بشر ، به همین نیروها مربوط می شود ، تا این که هر کسی در زندگی خود بتواند از حالت مخصوصی برخوردار شود . زیرا همانگونه که می دانیم ، وجود عقل در بشر باعث می شود ، تا هر کسی بتواند بر اکثر مشکلات زندگانی خود فائق آید ، یا کمبود عقل ، مشکلات و معضلاتی را در طول زندگانی به وجود آورد .

وجود یا نقصان عقل باعث برتری یا تنزل فردی نسبت به دیگران می گردد . زیرا عقل دارای مشتقاتی مانند : درک ، فهم ، شعور ، حافظه و ... است که عمدتاً " سبب شناسائی صاحب آن عقل در اجتماع می شود و این کیمیای هستی بخش ، موجب موفقیت بشر ، در زمان حیات و رستگاری او پس از مرگ و در جهان آخرت می گردد .

با استفاده صحیح و بکارگیری درست و به موقع از این عنصر گرانبهای وجود هستی ، به سهولت می توان ، به هدف از خلقت بشر و ادامه حیات و حقایق شناخت ذات او پی برد و بر آن آگاهی یافت .

زمانی بشر می تواند به سوی تکامل گام بردارد که بر عقل خویش تسلط یافته باشد و کسانی که در زمان حیات خود نمی توانند بر عقل کامل دست یابند ، هدف خود را در زندگی فراموش می کنند و بر این تصور هستند که در زمان حیات مادی ، فقط باید دوید و پول درآورد و آنها را بگونه ای روی هم انباشت و پس از چندی هم مُرد و از دنیا رفت . در صورتی که فردی که بر عقل خود مسلط است ، هدف از زندگی را چنین نمی پندارد و در زمان حیات ، ضمن کار و فعالیت ، در صدد شناخت ذات وجود خود و خداوند نیز بر می آید و ذخیره معنوی برای پیری می اندوزد . از آن اندوخته ها جهت رستگاری خویش به جهان آخرت نیز



می فرستد، تا پس از مرگ، در جهان های روحی، قرب و منزلتی داشته باشد و با شناخت و عقل و حرمت کامل، به جهان مردگان سفر کند. زیرا بدون شناخت حقایق وجودی و ذاتی، کسی نمی تواند به تکامل عقلی یا روحی دست یابد. زمانی که بشر بتواند با استفاده از نیروی عقلی، به شناخت ذات وجود خویش دست بیابد و آن را کاملاً بشناسد یا بر بخشی از آن تسلط پیدا کند، در آن موقع به این حقیقت می رسد، ذات وجودی او تنها از این جسم مادی که از مقداری عناصر شیمیایی و یا کانی و ... تشکیل یافته است، نمی باشد. بلکه عناصر دیگری هم غیر از این ترکیبات مادی در ذات بشر وجود دارند که موجب به وجود آمدن حیات وی گردیده اند.

در ذات وجودی بشر، علاوه بر جسم مادی که اکثراً تنها آن را می شناسند، عوامل دیگری نیز مانند: روح و تن پوش یا جسم اثیری و امواج گوناگونی بکار رفته اند و در اصل ترکیبات این عناصر توأماً باعث به وجود آمدن ذات بشر می شوند و در هر زمانی که یکی از این عوامل در وجود ذاتی نباشد، مسلماً حیات مادی نیز وجود نخواهد داشت.

جسم مادی، تقریباً برای تمام افراد بشر شناخته شده است و اکثراً از آن اطلاعات کافی و جامعی در دست دارند و آن را می شناسند.

این قسمت از ذات، از ماده به وجود آمده و در زمان حیات خود نیز از ماده تغذیه می کند و در اصل، وجود ماده باعث تکامل و رشد آن می شود.

زمانی که مرگ جسمی در بشر فرا می رسد، این عضو پس از مدتی به همان مواد و عناصر تشکیل دهنده اولیه خود تبدیل می شود و از نظر ظاهری از بین می رود و نابود می گردد. ولی در این موقع، روح و تن پوش که عقل، ادراک، فهم، شعور و ... را در بردارند، از جهان خاکی به عوالم روحی انتقال می یابند و زندگی جدیدی را در عالم روحی آغاز می نمایند.



زمانی که فرد عاقلی در حیات مادی خود بتواند، به وجود زندگانی آخرت و حیات پس از مرگ پی ببرد و از حقیقت وجودی آن آگاه شود و بر وجود و بقای روح مؤمن و مطمئن گردد، از همان زمان به بعد، به طور حتم، طرز فکر و عقیده او در مورد زندگانی مادی، تغییر می کند و شناخت و بینش و طرز برداشت و خواست هایش از جهان مادی عوض می شود و حیات مادی از این لحظه به بعد برای او جلوه خاصی را پیدا می کند و در حقیقت نحوه و روش ادامه زندگانی این افراد به طور کلی تغییر می یابد. زیرا افرادی که به وجود و بقای روح پی برده و زندگانی پس از مرگ را نیز شناخته اند، مسلماً از آن پس، در زمان حیات خود، دو نوع زندگانی مشخص و کاملاً متفاوتی را می گذرانند و ضمن ادامه زندگانی مادی، به فکر زمان پس از مرگ و زندگانی روحی خود نیز می باشند و آنها بر این عقیده پایبند هستند که پس از مرگ جسم مادی، زندگانی نوینی در انتظار روح افراد بشر است و پرواز روح، به سوی عوالم روحی، یک حکم الهی و فطری بوده و کسی قادر نیست از انجام این حالت و حرکات، جلوگیری به عمل آورد. چون روح بشر، بر خلاف جسم او، قدرت جاودانگی دارد و برای دستیابی به این جاودانگی، باید پس از فرارسیدن مرگ جسم مادی، سیر تکاملی دیگری را پیماید و این سیر تکاملی را در اصل، روح افراد مؤمن و معتقد و عاقل، در زمان حیات مادی، شروع می کنند و پس از مرگ، تکامل اولیه آنها پایان یافته و در عوالم روحی بازتاب اعمال زمان حیات مادی خود را از ذات احدیت دریافت می نمایند و در عوالم روحی، در صورت ثوابکار بودن، تکامل روحی به شکل دیگری جلوه گر می گردد که در مبحث مربوط به خود، شرح داده شده است.

روح افراد بشر، در زمان حیات مادی، باعث جلوه گر شدن شخصیت ظاهری آنها می شود. لیکن روح، همواره در جریان حیات مادی، به تکامل می رسد و نسبت به گذشته خود، به مراتب بالاتری، دست می یابد. فرضاً در مورد حالت



و چگونگی تکامل روحی فردی که در مسیر زندگانی خود پست و بد ذات و خودخواه بوده، بررسی می‌کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که روح این فرد در گذشته، حالتی به مراتب بدتر از این داشته و با توجه به این که روح وی در مسیر تکاملی قرار دارد، به مراتب از گذشته بهتر شده است و اکنون به این شکل، درآمده و در آینده، حتماً بهتر از این نیز خواهد شد. چون روح افراد بشر به طور دائم و مستمر، در حال ترقی و تعالی و تکامل است و تکامل روحی، هرگز به عقب بر نمی‌گردد، تا این که روح فردی در تکامل بعدی، حالت بدتر از گذشته را به خود بگیرد و به این دلیل که ما از حالت روحی گذشته او کاملاً بی‌اطلاع هستیم و هیچگونه شناختی، نسبت به حالت های قبلی آن شخص نداریم. لذا وی را به این حالت و شکل بد مشاهده می‌کنیم. در صورتی که قبلاً، حالتی به مراتب بدتر از این داشته است. با توجه به این که روح و جسم افراد بشر، هیچگونه تجانس نسبی، از نظر حالت و خاصیت و ذات با هم ندارند و در فطرت نیز با یکدیگر دارای اختلافات فراوانی می‌باشند، مع الوصف بنا به حکم قانون حیات و هستی، این دو جنس نامتجانس، باید در تمام طول عمر مادی، با یکدیگر همزیستی مسالمت آمیزی داشته باشند، تا این که روح قادر باشد بدین وسیله در زمان حیات مادی، به تکامل نسبی خود دست یابد و یکی از مهمترین دلایل متجلی شدن روح در جهان مادی و ادامه حیات، به همین منظور است که روح، اجباراً باید در یکی از جهان های مادی، این تکامل را بگذراند. گاهی اتفاق می‌افتد که برخی از ارواح، تا مدت ها نمی‌توانند از جسم مادی خود جدا شوند و آن را تنها بگذارند، با توجه به این که این دو، از نظر تجانس، با هم نسبتی ندارند. ولی در زمان حیات، وابستگی و علاقه شدیدی بین این دو به وجود آمده است و جسم در زمان حیات، باعث ترقی و تکامل آن روح شده و یا موجب برقراری مجالس عیش و عشرت آن گردیده است، به همین علت هم، در



برخی از مواقع، تا مدت ها پس از مرگ، روح از جسم جدا نمی شود و همچنان در کنار آن پرسه می زند و حتی گاهی سعی دارد که مجدداً وارد کالبد اولیه خود شود. ولی هر چه سعی می کند، در این امر موفق نمی شود. زیرا کلید طناب های نقره ای یا ریسمان های حیاتی که بین تن پوش و جسم برقرار بوده اند، از یکدیگر جدا شده و مرگ جسم مادی، امری حتمی شده است.

تکامل عقلی، پس از مرگ جسم مادی، به شکل وسیعتری در روح افراد بشر، آغاز می شود، یعنی زمانی که مرگ فرا می رسد، مسیر تکامل عقلی، به علت کسب آگاهی های بیشتر، گشوده شده و در این حالت، عقل توانایی کامل خود را به دست می آورد و سعی بر این دارد، تا این که خود را به یک مرحله تکامل و تطور ارزنده و والایی، در عوالم روحی برساند و در پیدایش این مسیر تکاملی، وجود ذاتی به طور مطلق دخالتی ندارد و نقشی را ایفا نمی کند. زیرا که این عمل، توسط قدرت و نیروی کائنات یا عقل کل جهان هستی، انجام می پذیرد و این مرحله از تکامل عقلی، فقط مربوط به تکامل واقعی روحی افراد بشر است و از این پس، روح باید مسیرهای مختلفی را بخاطر تکامل و ترقی ببیماید، تا این که در نهایت بتواند به تکامل روحی کامل دست یابد. چون روح در یک حالت تکاملی، قادر نیست به آگاهی کامل و شناخت های مورد نیاز برسد و وجود چنین تسلسلی در حیات تکامل روحی، نقش بسیار مهمی را ایفا می کند.

از نظر خلقت، هدف بسیار مهم و والایی در مسیر تکاملی بشر، در زمان حیات و پس از مرگ او وجود دارد. زیرا بشر با گذراندن چنین مراحل تکاملی باید به مرحله ای برسد، تا بتواند خود را به هدف اصلی نزدیک کند و به نقطه اوج دست یابد و رسیدن به این مرحله، فقط در اثر آگاهی و تکامل یافتن امکان پذیر است. چنانچه کسی کلیه مراحل تکاملی را به صورت یکنواخت ببیماید، به آگاهی و شناخت های کافی دست نمی یابد و در نتیجه احراز مقام والای ملکوتی



را به دست نمی آورد، تا زمانی که تمام مراحل تکاملی را بپیماید، کما این که اگر فردی از بدو تولد، یک مسیر را از نظر علمی و محیطی و ...، بپیماید، تا آخر عمر، فقط از آن مسیر باخبر است و هیچ شناختی نسبت به سایر علوم و یا مکان های دیگر ندارد. حال ممکن است، در زمان پیمودن این مسیر، موفق به اخذ بالاترین مدرک علمی، در رشته خود نیز شده باشد.

زمانی که روح و عقل، در مسیر تکاملی خود پیش می روند، در نهایت به مرحله ای می رسند که عقل کل جهان هستی، در یکی از مراحل بلوغ تکاملی، این نیرو را که به رشد و تکامل نهائی خود رسیده است، در اختیار و خدمت مستقیم خویش در می آورد، یعنی در این مرحله از حیات روحی و عقلی، روح به مبدأ اصلی حیات خود که روزی از آن جدا شده بود، وصل می گردد و جذب عقل کل و روح اعظم کائنات می شود و از این زمان، روح به ابدیت می پیوندد، نه پس از مرگ جسم مادی.

یکی دیگر از علل به وجود آمدن عدم تعادل دائمی در افراد بشر، ناهماهنگی و عدم تجانس عقل با ماده یا جسم است. زیرا بین این دو، از بدو تولد تا زمان مرگ اختلافاتی وجود دارد و در اکثر مواقع، این دو عنصر، در صدد این هستند، تا برتری خود را نسبت به یکدیگر به نحوی بروز دهند و افراد بسیار کمی را می توان یافت که در زمان حیات مادی خود، بتوانند عقل و ماده را در یک مسیر منطقی و درست، هدایت کنند و ادامه حرکت مسیر حیات را به طور کامل بگذرانند و این عدم هماهنگی را که مربوط به عدم تجانس بودن آنها است، از بین ببرند.

اگر کسی در طول زندگانی مادی خود موفق شود به برخی از این شناخت ها دست یابد و بتواند این دو را در یک مسیر منظم و هماهنگ سوق دهد، توانسته به قدرت بزرگی که حکمت و منطق و بی نیازی و عرفان در آن قرار دارند، دست





یابد و هرگز از مسیر حق و حقانیت و انسانیت و دستورات الهی که در اصل، همان گفتار و پندار و کردار نیک است، منحرف نشود.

اگر در طول عمر، کشمکش بین عقل و ماده هر چه بیشتر باشد و کسی نتواند این دورا در یک مسیر درست و حقیقی به حرکت در آورد، دارای زندگانی نا آرام و پردردسر و شرارت باری خواهد بود.

این قبیل افراد معمولاً چیزی از ایمان، وجدان، انصاف، عدالت، خصائل نیکو و پسندیده انسانی نمی دانند و زندگی را فقط برای خودشان می خواهند و حرمت اجتماعی کسی را حفظ نمی کنند. کسانی که دارای چنین خصائلی هستند، اعمال و کردار و رفتارشان نمایانگر عدم تکامل روحی آنها است.

در زندگانی روحی افراد بشر، ماده بی تأثیر نیست و گاهی ارواح با استفاده از ماده، اعمال بسیار مهم و شگرفی را از خود بروز می دهند که باعث حیرت همگان می گردد، (در زمان تجسدهای روحی این حالت را به سادگی می توان لمس و درک کرد) با توجه به این که ارواح، در عوالم روحی، از ماده استفاده های منطقی و مکرری می نمایند. چنین به نظر می رسد که این اختلافات و عدم تجانس و هماهنگی عقل و ماده، معمولاً در زمان حیات مادی بشر وجود دارد و در زندگانی پس از مرگ، عقل و جسم اثیری، همبستگی بسیار نزدیک و فشرده ای را با هم آغاز می کنند. البته لازم به تذکر است که همیشه ماده به عقل نیازمند می باشد، نه عقل به ماده، و چنین حالتی را به سادگی می توان در زندگانی های دنیوی عالم خاکی تشخیص داد. چون عقل همیشه و در همه جا، به ماده شکل و شخصیت می دهد و هر فرم دلخواهی را که بخواهد برای ماده به وجود می آورد و سپس ساخته های خود را خوب یا بد جلوه گر می سازد.

وجود نیروی عقلی را در تمام اشیاء و اجسام جهان می توان تشخیص داد و آن را شناخت و این قدرت، نمونه ای از بزرگترین عجایب و شگفتی های عالم



### خلقت است .

یکی از بزرگترین کرامات خداوند متعال، نیروی عقلی موجودات عالم است که هر فرد آگاهی را به شگفتی و حیرت وامی دارد. این عقل در وجود هر ذره‌ای از عالم هستی قرار دارد که در اصل، ذره‌ای از عقل کل عالم می‌باشد و تمام این ذرات، از اقیانوس بیکران آفرینش سرچشمه گرفته‌اند و پس از گذشت زمان معین و طی مسافت بخصوصی که از مسیرهای مشخص و متفاوتی می‌گذرند، در نهایت روزی به همان اصل اولیه یا عقل کل عالم هستی می‌پیوندند و جزئی از کل را به وجود می‌آورند. فرضاً زمانی که قطره‌ای آب از دریا جدا می‌شود، قطره‌آبی از دریا است و زمانی که به دریا می‌ریزد، جزوی از اصل دریا می‌باشد.

بشر در عالم خاکی، از حداکثر قدرت عقلی و روحی تکامل یافته، نسبت به سایر موجودات برخوردار است. لذا به همین دلیل، خداوند متعال او را جزو موجودات جاودانه آفرینش خود منظور و محسوب فرموده و این نیروی عقلی، هرگز از وجود بشر زائل نمی‌شود و او را به فنا و نیستی نمی‌کشاند. بلکه به طور دائم و مستمر او را به سوی تعالی و تکامل سوق می‌دهد. چون در خلقت خاکی، فقط ذات بشر لیاقت حیات جاودانه را دارد و این برتری تنها مربوط به تکامل روحی‌ای است که به طور دائم در بشر به وجود می‌آید و روح بشر نیز در اثر تکامل به انسانیت دست می‌یابد.

عقل نقش بسیار مهم و سازنده‌ای را در عوالم روحی، ایفا می‌کند که در حقیقت می‌توان آن را هسته اصلی حیات دانست.

عقل در زندگانی افراد بشر به طور دائم و صور مختلف، مداخله دارد و نقش‌های مهمی را به عهده می‌گیرد، به طوری که زندگانی بشریت را در عالم هستی با وجود آن می‌توان کامل و بدون نقص دانست. زیرا در اینجا ترکیب روح و عقل با دخالت مستقیم و اعمال ذاتی، در تمام قسمت‌های مختلف باعث



می شود تا حیات، جلوه و مفهوم خاصی به خود گیرد و حقایق و ظواهر عینی را به مرحله ظهور و ثبوت برساند. البته به این نکته مهم باید توجه داشته باشیم، کلیه موجودات و عناصری را که در سطح کره زمین یا در عالم هستی می بینیم، هر یک از آنها به تنهایی می توانند اثری از حقیقت حیات را بر ما بنمایانند، نه این که در سطحی قرار گیرند تا بتوانند خود حیات را به وجود آورند.

در اصل کلی خلقت عالم، حقایق جهان را روح تشکیل می دهد که متأسفانه برای همگان قابل رویت و درک و تشخیص نیست.

زمانی که گروهی از افراد ناآگاه، برخی از موجودات یا مخلوقات عالم را مشاهده می کنند، به علت عدم شناخت و دانش الهی، اشتباهات آنها را اصل حقیقت حیات می دانند. در صورتی که چنین نیست. زیرا بشر از وجود ذاتی و شناخت حقایق حیات این موجودات و یا عناصر و مخلوقات، کاملاً عاجز و بی خبر است و با چنین اطلاع و شناختی هرگز نمی تواند اینگونه تصور نماید.

نیروی اصلی و ذات حیات، جوهری است نامرئی و غیر قابل تشخیص که در پشت سر یا درون ذات هر ذره قرار دارد که به طرق و نحوه خاصی جلوه گر می شود و باعث می گردد تا هر شیئی، شکل مخصوص به خود را بگیرد و در نظر، چنین جلوه گر شود.

یکی از خواص اصلی ماده در این است که هر عنصری به طور جداگانه، دارای مقاومت ذاتی و شکل مخصوصی نسبت به خود می باشد و به سادگی قابل تغییر شکل نیست. ولی در برخی از مواقع و موارد جداگانه، به این اصل می رسیم که روح سبب می شود، تا این ماده، شکل دیگری را به خود گیرد. ماده، به حالت دیگری جلوه گر شود، به طوری که با حالت قبلی خویش، از نظر ظاهری، کاملاً مغایرت داشته باشد. در صورتی که اگر افراد بشر، با این روحی از قیام برنا شده، چنین اعمالی را به طبیعت نسبت دهند، غافل از این حقیقت هستند که این پدیده ها فقط مربوط به روح افراد است، نه ماده. و طبیعت در حالت عادی،



هیچگونه دخالتی در به وجود آوردن چنین تغییراتی ندارد .  
 افراد بسیاری در جوامع بشری وجود دارند که از پذیرش حقیقت حیات،  
 گریزان هستند و گاهی نیز در این زمینه خود را به تجاهل می زنند و در مورد  
 پذیرش برخی از حقایق مسلم حیات ، شک و تردید به خود راه می دهند که  
 معمولاً " چنین افرادی نمی خواهند در مورد چگونگی برخی از حقایق مشهود  
 حیات که با عقل و شعور آنها مطابقت کامل دارد، برخوردی منطقی داشته باشند  
 و به فکر شناخت برخی از ناشناخته های عالم عقلی خود برآیند .

افرادی که در صدد شناخت ذات وجود خویش بر نمی آیند و هر اتفاقی را که  
 خارج از عقل ، درک و فهم آنها است ، به طبیعت نسبت می دهند، ماده پرست یا  
 مادّیون نام دارند . زیرا آنان بر این اعتقادند که دلیل به وجود آمدن هر پدیده ای  
 در جهان ، مربوط به طبیعت است و اگر بخواهیم چنین نظریاتی را قدری واضح و  
 روشن تر بیان داریم، باید بگوئیم که آنها در اصل ، طبیعت را به عنوان خالق و  
 آفریننده خویش پذیرفته اند و اصل خلقت را در اثر وجود ماده می دانند و نظر به  
 این که هر ماده ای پس از نابودی و مرگ ، به عنصر اصلی خود برمی گردد،  
 برگشت بشر را نیز ، به آن نسبت می دهند و چنین اظهار می دارند که تمام  
 موجودات ، از قدرت طبیعت به وجود آمده اند و پس از گذشت زمانی ، به همان  
 مواد اصلی موجود در طبیعت ، تبدیل می گردند .

درست است که تمام قسمت های جسم مادی از طبیعت به وجود آمده و پس از مرگ  
 هم به همان مواد اولیه خود تبدیل می شود ، یعنی از پیدایش و مرگ بشر ، نقصانی در  
 طبیعت به وجود نمی آید و نیز پس از مدتی تمام داده های خود را باز می گیرد . ولی به  
 غیر از جسم مادی ، عناصر دیگری هم در به وجود آمدن حیات مادی بشر ، دخالت دارند  
 که هیچ ربطی به طبیعت ندارند .

افراد اگر خود را عمدتاً " به تجاهل و نادانی بزندان و در باطن ، به حقایق دیگری



مؤمن باشند، هرگز کسی نمی تواند آنها را آگاه کند. در مورد این قبیل اشخاص هیچ بحث و گفتگویی نداریم. ولی اگر کسی بخواهد به حقایق ذات و وجود خویش پی ببرد و خود را بشناسد و از آن به طور کامل، آگاهی بیابد و به مطالعه و اندوختن دانش و علوم ماوراء الطبیعه، منجمله علوم روحی بپردازد، در زمان حیات مادی خود می تواند به برخی از حقایق حیات پی ببرد و قبل از مرگ، عوالم روحی و بعضی از نیروهای نهان و قدرت های ماوراء الطبیعه را بشناسد. زیرا پاسخگویی به چنین نظریات و عقاید بی محتوا و پوچ، در مقابل علم روحی جدید، بسیار ساده است و این نقطه نظرها و گفته ها، غیر از شعار توخالی و بی اساس، چیز دیگری نیست.

افرادی که چنین نظریاتی را اظهار می دارند، فقط به منظور سرپوش گذاردن به جهل و نادانی خودشان است. زیرا در نوامیس طبیعت که نظر اکثر و شاید هم تمامی آنها می باشد، نیرویی غیر از قدرت و نوامیس روحی و عقلی وجود ندارد که در نهایت تمام آنها به عقل کل و روح اعظم کائنات مربوط می شود و در اصل این نیرو، کائنات عالم هستی را تحت کنترل و نظارت خود درآورده است و کره خاکی هم ذره ای از عالم هستی محسوب می شود.

آنچه مسلم است، اکثر افرادی که از ماده و ماده پرستی سخن به میان می آورند، به دلیل ناآگاهی و عدم دسترسی آنان به علوم روحی، همچنان بر گفته های خود پای بند و استوار هستند. چون این افراد از علم روح شناسی نتوانسته اند آگاهی و یا اطلاعات جامع و مفیدی به دست آورند و اگر غیر از این می بود، شناخت ماده در نظر آنها، جلوه دیگری به خود می گرفت که در نتیجه، با حقایق بیشتری از حیات و هستی آشنا می شدند.

اگر کسی خود را در مسیر حقیقت و درستی این علم قرار دهد، یقیناً پس از درک برخی از حقایق علمی، عملی و عینی، در مورد چگونگی وجود و بقای



روح، در زمان حیات و پس از مرگ، به زودی از کلیه نظریات و عقاید باطل خود، درباره ماده و ناموس طبیعت و...، دست برمی دارد و به شناخت ذات وجود خود، توجه بیشتری مبذول می نماید. زیرا باید به این اصل، مؤمن و معتقد بود که عدم آگاهی و شناخت کسی، دلیل بر نبودن وجود ناشناخته ها نمی باشد و زمانی که فردی بر مطلبی آگاهی و شناخت کافی ندارد، نمی بایست در صدد زد یا تأیید آن موضوع برآید، مگر این که در وهله نخست، در مورد آن مطلب، شناخت کافی و کاملی، به دست آورد و سپس اظهار نظر نماید.

حقیقت ذات عالم وجود و هستی، مربوط به قدرت روح و عقلی نهان است که این روح عقلی، در کلیه ذرات عالم نفوذ کرده و باعث به وجود آوردن حرکت و فعالیت و رشد و ادامه حیات در هر ذره از عالم شده و به هر نوع ماده ای، شکل می بخشد و آن را قابل رویت و تشخیص و درک می کند و اگر زمانی عقل و روح، از ذرات تشکیل دهنده هر ماده ای خارج شود، این عمل باعث بروز اختلالات، در نظم و ترتیب آن ماده می گردد و وضعیت حیات آن را نامتعادل می نماید، به طوری که پس از مدتی، تراکم و اجتماع ذرات آن ماده بهم می خورد و تغییر شکلی در ذرات آن، پدیدار می گردد و به تدریج رو به زوال می رود و متلاشی و نابود می شود و پس از گذشت زمان، به ذرات اصلی تشکیل دهنده وجودی خود، تبدیل می گردد و بعدها در طبیعت به شکل دیگری تجلی می کند.

عنصر اثیری، از نظر نیرو و قدرت های موجی، نسبت به کلیه عناصر و مواد موجود عالم، در طبقه ای خاص، قرار گرفته است که این عنصر، به سهولت می تواند در هر ماده با جسمی نفوذ کند و آن را به طور کامل و مطلق، تحت سیطره و کنترل خود در آورد. این عنصر اثیری فضاهای خالی بین کلیه ذرات عالم را پر می کند و تمام عناصر و موجودات، از قبیل: «حیوان، نبات، جماد

و... را تحت تسلط خود در می آید.



با توجه به حواس محدود افراد بشر، این امواج اثیری یا روحی، قابل لمس و رویت نیستند و آنها را نمی توان به سهولت تشخیص داد. زیرا برخی از اصوات و امواجی که با علم محدود بشری تاکنون شناخته شده و از نظر علمی نیز به یقین تبدیل شده اند. اکثر آنها به علت احساس محدود و ناقص بشری، قابل درک یا رویت نیستند و به دلیل همین عدم درک، وجود اکثر آنها را انکار می کنند. فرضاً از نظر علمی، قدرت شنوایی بشر می تواند برخی از امواج را که در گروه بخصوصی قرار گرفته اند، بشنود. ولی فرکانس های دیگری را که در بالا یا زیر این دسته از امواج قرار دارند، بدون وسائل علمی، برای وی قابل تشخیص نمی باشند. در صورتی که از نظر علمی اثبات وجود چنین امواجی در اطراف ما، امری حتمی است.

اگر بشر با این نیروی حسی و ادراک کم و ضعیف و محدود خود نمی تواند برخی از امواج یا انوار را ببیند و یا تشخیص دهد و آنها را درک کند، نباید آن را دلیل بر عدم وجود این امواج یا نیروها بداند. چون این نقص وجودی بشر است که قادر نیست تمام نیروها و عناصر موجود اطراف خود را تشخیص دهد. در عالم هستی، امواجی با ارتعاشات بسیار قوی و فرکانس های بالا وجود دارند که بشر به علت زیاد بودن قدرت و سرعت آن ارتعاشات، قادر به درک و تشخیص آنها نیست و امواج دیگری هستند که به علت دامنه و سرعت و فرکانس های بسیار ضعیف نمی توانیم آنها را درک کنیم و بشناسیم، به همین علت، امواج اثیری یا روحی، در فضا پراکنده هستند و در اصل، تمام عالم هستی و حتی دل ذرات را اشغال کرده اند. اما از نظر حواس بشر، قابل درک و تشخیص نمی باشند. این نوع امواج اثیری در اصل، کلیه فضاها را خالی عناصر عالم را پر کرده اند و به طور یقین می بایست تمام فواصل بین سایر کرات آسمانی را نیز اشغال کرده باشند و قدرت و حیات کلیه فواصل بین ثوابت و سیارات عالم



را همین اشعه‌های نامرئی کیهانی یا اثیری پُر کرده‌اند، یعنی از نظر خلقت، فاصله خالی (خلاء) بین هیچ یک از کرات آسمانی یا ذرات وجود ندارد و تماماً تابع قانون ارتعاشات امواج اثیری عالم هستی قرار دارند، به طوری که تمام عناصر و موجودات، توسط نیروی عقل کل عالم هستی، از طریق این امواج، اداره و کنترل می‌شوند و همین امواج، نیروی متقابل یا عکس‌العمل امواج را نیز، به نقاط دیگری، در کلیه قسمت‌های کیهان منعکس می‌نمایند.

دستگاه‌های موج یاب دقیقی که توسط علم محدود و ناقص بشر ساخته شده است، در برخی از نقاط عالم، دامنه امواجی را در خود ثبت کرده‌اند که بشر از نظر علم محیط خویش تاکنون به چنین امواجی دست نیافته است، یعنی از نظر علمی، وجود چنین امواجی در علم مکشوفه بشر تا زگی دارد.

آنچه تاکنون در این زمینه بیان شده، در واقع شناخت‌هایی هستند که با آگاهی و اطلاع از آنها، می‌توان در مورد چگونگی عناصر و مواد تشکیل دهنده ذات وجودی بشر، بحث و گفتگو کرد، و با شناخت چنین ابعادی، به تشکیلات و عناصر ذات بشر پی برد.

قبلاً در مقدمه همین کتاب بیان شد که وجود افراد بشر، از سه قسمت کاملاً مشخص و متمایز، نسبت بهم تشکیل یافته است که هر یک از آنها، دارای ساختمان و خواص و مشخصات و مختصات جداگانه‌ای، نسبت به یکدیگر هستند. ولی از نظر ظاهری، تجانس مستقیمی از نظر ترکیبات سازنده ذاتی، نسبت به یکدیگر ندارند. با توجه به این عدم تجانس و ناهماهنگی ساختمان عنصری این سه بخش وجودی بشر، تعجب در این است که این عناصر تشکیل دهنده ذاتی، در تمام مراحل حیات، دارای زندگانی مشترک و مسالمت آمیزی، نسبت به یکدیگر می‌باشند و تا آخرین لحظات زندگانی مادی، با هم بسر می‌برند.





عناصری که زندگانی و حیات بشر را به وجود می آورند و موجب استمرار حیات مادی می شوند، به قرار زیر می باشند:

۱- جسم: جسم بشر، از ترکیبات برخی عناصر مادی، شکل گرفته است و قسمت عمده حجم و وزن این جسم را آب و کربن تشکیل می دهند که کمترین قسمت آن از سایر عناصر معدنی است و یا به عبارتی، جسم بشر، از ماده تشکیل یافته است. لذا در زمان حیات مادی، جهت رشد و ادامه زندگی، احتیاج مبرمی به استفاده از همین مواد مادی دارد و تا آخر عمر می بایست از این نوع مواد، تغذیه کند، در غیر این صورت، جسم رو به ضعف و تحلیل قوا می گذارد و به این ترتیب شکل اصلی خود را از دست می دهد.

پس از اتمام دوران حیات مادی و فرا رسیدن زمان مرگ، این جسم از ادامه فعالیت حیات باز می ایستد و رفته رفته تغییرات و دگرگونی هایی در آن به وجود می آید و پس از مدتی متلاشی می گردد و تمام مواد تشکیل دهنده آن نیز مجدداً تبدیل به خاک می شود و جسم با این تغییرات به خاک محیط اضافه می گردد. پس از مدتی همین مواد در اثر رویش گیاهان و یا تغییرات جوّی یا تغذیه حیوانات، به طریقه های غیر مستقیم دیگری باعث رشد و نمو جانداران، منجمله بشر می گردد. تنها قسمتی از ذات وجود بشر که پس از مرگ به طور کلی تغییر حالت و شکل می دهد، همین جسم او است. چون همانگونه که قبلاً نیز بیان شده، زمانی که روح از ماده جدا می شود، هر ماده ای محکوم به زوال و نابودی است، به همین دلیل، پس از جدا شدن روح از جسم، چنین تغییر حالت و شکلی به وجود می آید. زیرا روح به اجسام، شکل و شناخت و شخصیت می بخشد و زمانی که این عنصر اصلی از ماده جدا گردد، به طور یقین آن عنصر مادی، شکل قبلی و ظاهری خود را از دست می دهد و دگرگونی هایی نیز در آن به وجود می آید.



۲- تن پوش یا جسم اثیری (پریسپری): تن پوش یا جسم اثیری و یا بدن ثانی بشر که از نظر علمی در کتاب ها آن را پریسپری ذکر کرده اند، از عنصری بسیار سیال، لطیف، انعطاف پذیر و نامرئی تشکیل یافته است. این عنصر ضمن نامرئی بودن، در برخی از شرایط خاص، به صورت مرئی و قابل رویت در می آید که گاهی طی شرایط بخصوصی، با کمک روح می تواند عنصر مادی را در جهان به وجود آورد، به طوری که آن عنصر، به صورت ماده ای قابل رویت، درک، حتی لمس و قابل تشخیص باشد، یعنی در اصل روح به جسم اثیری و جسم مادی جان می دهد و آن را به حرکت در می آورد.

زمانی که از جسم اثیری سخن به میان می آوریم، اکثر افراد ناآگاه در مورد قبول و پذیرش آن دچار شک و تردید می شوند و به سادگی نمی توانند حقیقت وجودی آن را بپذیرند. ولی باید به این مطلب آگاه باشند که این جسم اثیری؛ نه این که در بشر وجود دارد، بلکه در کلیه موجودات و عناصر عالم، می توان آن را مشاهده کرد و بشر، به علت ضعف برخی از حواس و نداشتن نیروهایی که خاص دیدن و تشخیص این نوع حقایق حیات هستند، قادر به درک آن نیست و با این فهم و درک کم و قوه تشخیص و حواس ناقص نمی تواند به حقیقت وجودی آن پی ببرد، در صورتی که بعضی از حیوانات، به دلیل دارا بودن حواس و درک نیروهای اضافی نسبت به بشر، می توانند جسم ثانی را با چشم تن ببینند. ولی بشر به دلیل ضعف قوا و نقصان ادراک لازمه، باید برخی از حقایق حیات را که به سادگی نمی تواند با چشم تن ببیند، به دلایل قدرت های عقلانی و فلسفی بپذیرد. چون هر فرد سالم و عاقلی می داند که هر موجود زنده ای، باید مایه حیات در آن وجود داشته باشد، تا بتواند به زندگانی مادی خود ادامه دهد و تا امروز کسی نتوانسته این مایه اصلی و حقیقت وجودی حیات را ببیند و یا آن را تشخیص دهد، لذا ما نمی توانیم به دلیل عدم مشاهده عینی، از وجود برخی از



حقایق حیات، غافل باشیم و یا آن را انکار نمائیم و نپذیریم .  
 آیا تا به امروز، کسی در حالت عادی، موفق به دیدن هوایی که جسم او را احاطه کرده و همه در آن غوطه وریم شده است؟ آیا هوایی در اطراف ما وجود ندارد؟ ولی زمانی که به طور علمی و عملی بادکنکی را از هوا پر می کنیم و یا با تلمبه ای، باد وارد لاستیک ماشین می نمائیم، به صورت عینی و عقلی به وجود هوا در محیط خود، آگاهی می یابیم .

زمانی که یک حبه انگور شیرین را میل می نمائید آیا هرگز به فکر حقیقت ذات وجود آن بوده اید که این انگور زمانی گس و سپس ترش و امروز، شیرین و طی شرایطی مجدداً " ترش و یا تلخ خواهد شد؟ با نگرش به چنین آزمایشاتی کوچک، به این اصل می رسیم، کلیه مزه هایی را که در گذشته، حال و آینده در این حبه انگور وجود داشته و دارند، مربوط به ذات نهان آن حبه انگور است . ولی تا زمانی که شرایط خاصی فراهم نشود، این حالات در انگور به وجود نمی آید و در هر زمان و شرایط خاصی، مواد یا عناصر موجود در این میوه قادر هستند، قدرت ذاتی خود را به همان شکل حاضر بنمایانند . ولی اگر ما نمی توانیم به کلیه حالات آن پی ببریم و آن را درک نمائیم، دال بر عدم وجود قدرت ذاتی، در آن میوه نمی باشد .

هزاران مثال مشابه فوق، در جهان وجود دارند که ذات هر عنصر یا شیئی را برای ما معین و مشخص می نمایند . ولی با توجه به چنین حقایقی در ذات وجود، متأسفانه اکثریت قریب به اتفاق افراد بشر، از شناخت ذات خویش غافلند و افراد معدودی به این حقایق پی برده و آن را شناخته اند . چون نوع دامنه و ارتعاشات عنصر اثیری بشر، با عنصر مادی وی که تشکیل دهنده جسم او می باشد، اختلافات فاحشی نسبت به یکدیگر دارند . زیرا ارتعاشات موجی تن پوش از دامنه های امواج بلند، با سرعتی بسیار زیاد تشکیل یافته است . در



صورتی که ارتعاشات موجی جسم مادی، از دامنه هایی کوتاه و سرعتی بسیار کم برخوردار می باشد و اگر در شرایط خاصی، فرد روشن بینی که دارای جلای بصری و قدرت نهان مدیومی است، از دور به جسم کسی نگاه کند، او را در داخل هاله ای از نور و امواج خواهد دید که این امواج، تمام سرپای او را فرا گرفته است و این انوار به شکل بیضی در نظر او مجسم می گردد و این حالت نوری، به نسبت مرکز تقارن عمودی جسم مادی، تا اندازه ای به سمت چپ بدن وی متمایل است، یعنی نور و امواج سمت راست بدن، کوتاه تر از انوار سمت چپ جسم او دیده می شوند، که در اصل این انوار و هاله ها، همان جسم اثری یا تن پوش افراد بشر را تشکیل می دهند و ارتفاع این امواج و انوار در افراد مختلف به دلیل وجود قدرت های مدیومی، متفاوت است.

۳- روح: روح یا ماده اصلی حیات، موجب به وجود آمدن زندگی در کلیه موجودات عالم هستی می گردد. روح از عنصری بسیار نرم و لطیف، تشکیل یافته که این عنصر از عناصر تشکیل دهنده جسم اثری، به مراتب لطیف تر و خالص تر می باشد و در اصل، باعث به وجود آمدن جوهر ذات، در بشر می شود و در ذات، این تنها عنصری است که بدواً از وجود الهی سرچشمه گرفته و سبب حیات، در کلیه جانداران و موجودات عالم هستی گردیده و پس از مرگ جسم مادی، تبدیل به ماده نمی شود.

مرکز حیات و زندگانی دائم روح، در تن پوش یا جسم اثری بشر قرار دارد و تا آخر عمر جسمی افراد، در آن باقی می ماند و طی شرایطی، به زندگانی مشترک خود با ماده ادامه می دهد. این زندگانی برای روح، حالتی موقتی دارد و پس از خاتمه حیات مادی جسم، همراه تن پوش، به عوالم روحی سفر می کند. روح برخی از افراد، پس از مرگ جسمی، تا زمان جداسازی کامل از آن، دچار ناراحتی و نگرانی های فراوانی می گردد، تا این که پس از مدتی بتواند خود



را به طور کامل ، از ماده جدا کند و سپس به عوالم روحی ، انتقال بیابد . این جداسازی هاگاهی در بعضی از افراد بشر سریع تر از دیگران صورت می پذیرد . ولی در اکثر مواقع برای جدا شدن احتیاج به زمان بیشتری دارد ، تا این که روح بتواند جسم را به طور کلی و برای همیشه رها سازد . گاهی این مدت تا پوسیدگی و نابودی کامل جسم مادی ، به طول می انجامد و در برخی از مواقع تا چند سال ادامه می یابد و این جداسازی های طولانی ، اکثرا" در روح افرادی مشاهده می شود که وابستگی های فراوانی به حیات مادی و تجملات دنیوی خویش داشته اند و این تعلق خاطرهای مختلف باعث ادامه زمان عذاب جداسازی روحی از جسم مادی گروهی از افراد بشر می شود و معمولا" به این ارواح که به علت ماده پرستی تا مدت ها نمی توانند از جسم خود دست بردارند و در نزد جسم یا در سطح زمین باقی می مانند و موجب تظاهرات مسفی می گردند ، ارواح خبیث می گویند .

روح در شروع حیات مادی ، به طور آزاد خلق شده و حق انتخاب هر نوع عمل یا وابستگی های دنیوی ، از طرف خداوند متعال ، به روح واگذار می شود و خصلت ذاتی روح ، در بدو تولد ، طوری نیست که بدی مطلق و یا خوبی کامل ، به او عنایت شود و یا به خاطر انجام عمل بخصوصی ، خلق شده باشد ( غیر از حالت های استثنائی که مربوط به تصمیم و خواست پروردگار یکتا می باشد ) . زیرا هر روحی در بدو تولد و مانوس شدن با ماده ، در انتخاب مسیرهای خوب و بد مجاز می باشد و در اصل این آزادی عمل انتخاب است که روح را به هر سویی می کشاند و حالت های مختلفی را در افراد بشر ، به وجود می آورد و در نتیجه ، هر فردی به سوی تمایلات خود می رود و گاهی این آزادی عمل روحی ، افراد بشر را به سوی ماده می کشاند ، به طوری که پس از گذشت اندک مدتی ، روح در ماده غرق می شود و در چنین حالت های روحی ، افراد قادر نیستند ، تا در زمان



حیات خود، مسیر تکامل روحی را بیمایند و در زمان پس از مرگ نیز، خود را در عوالم روحی رستگار نمایند.

زمانی که از طرف خداوند متعال روحی به کالبدی دمیده می شود، بنا به قانون فطرت روحی، از کلیه اطلاعات و آگاهی های گذشته خود بی خبر است، به همین دلیل، یک بار دیگر در بوته آزمایشات الهی قرار می گیرد و در چنین حالتی مسیر جداگانه ای را برای رسیدن به تکامل یا انحراف انتخاب می کند، ضمن این که خداوند متعال از همه چیز آگاه است.

منظور از تکامل روحی بشر این است که روح در زمان ادامه حیات مادی، بتواند خود را به سوی پاکی و درستی سوق دهد و برای زندگانی روحی، در عوالم پس از مرگ آماده شود.

روح در زمان حیات مادی خود، می تواند در شاهراه درستی و پاکی و صداقت گام بردارد و در زمان حیات، به سوی تمایلات نفسانی، انحرافات مادی، هوی و هوس های بیجا، کشیده نشود و اگر روحی توسط عوامل دیگری به این مراحل کشیده شود، امکان دارد که در عوالم روحی بالاتر، مجدداً دچار انحرافات گردد، یعنی این ارواح که توسط افراد یا نیروهای دیگر، غیر از نیرو و قدرت های ذات وجودی خویش، به حالت های ظاهری و تصنعی دست یافته اند، یقیناً لیاقت رسیدن به جهان های بالاتر روحی را ندارند.

استعداد عقلی بشر، در دست روح او است. لذا بشر پس از دستیابی بر عقل جسمی، به دلیل آزادی انتخاب، قادر است مسیری را برای خود، انتخاب کند و این نحوه انتخاب، می تواند در مسیر پیروی از قوانین الهی و اجتماعی یا در راه های انحرافی و گمراه کننده و نادرست باشد.

از بحث فوق، به این نتیجه می رسیم که افراد بشر، پس از تولد و رسیدن به سن عقلی و جسمی، می توانند در مسیر گذران حیات مادی خویش، به قدرت



روحی تکامل یافته ای دست یابند و یا این که به صورت روحی عقب مانده ، ادامه حیات دهند و برای به دست آوردن تکامل روحی ، مکررا "خود را در حیات های مادی ظاهر کنند .

اگر روح فردی کاملاً پاک و منزّه نشده باشد، پس از مرگ جسم مادی هرگز نمی تواند جزئی از اصل پاکی و درستی ، که همانا ذات پروردگار است ، درآید و در آنجا به زندگانی ابدی روحی خود، در شرایط بخصوصی ادامه دهد، به همین دلیل ، روح بشر نیازمند به تکامل و ترقی و تعالی می باشد .

عده ای بر این عقیده هستند که روح تمام افراد ، پس از مرگ جسم مادی به آسمان ها پرواز می کنند و به نزد معبود و ذات اصلی خود که همانا خداوند متعال است ، می روند . وقتی در اجتماعات و محیط اطراف خود ، به حالات و رفتار و اخلاق و کردار مردم توجه می نمایم ، به کسانی بر می خوریم که افرادی بسیار رذل و پست و دزد و خیانتکار و جنایتکار و ... هستند . آنها که لیاقت هم صحبتی و معاشرت های مادی و اخلاقی را با افراد صالح در کسره خاکی ندارند، چگونه ممکن است ، پس از مرگ ، روحشان مانند روح افراد متقی و با ایمان و درستکار، به طور مستقیم ، در جوار خداوند سبحان قرار گیرند ؟

با توجه به نکات فوق ، در می یابیم که هر روحی را مرتبتی است و پس از مرگ جسم مادی ، روح غیر از آن رتبه و مقامی که در زمان حیات ، برای خود کسب کرده است ، به جایی نمی رسد و در عوالم روحی ، در سطحی که با اعمال و رفتار او مطابقت دارد ، باقی می ماند و قدرت رسیدن به عوالم روحی بالاتری را ندارد ، تا زمانی که به پاکی و درستی مطلق دست یابد و لیاقت احراز مقام عوالم روحی بالاتر را داشته باشد .

اگر روح بشر ، احتیاج به سیر تکاملی و ترقی و تعالی نداشت و تنها یک بار خداوند او را خلق می فرمود و در همان یک بار هم به تکامل می رسید و به عوالم



روحی جاوید و ابدی می پیوست ، نعوذبالله چنین عملی نفی مطلق عدالت خداوند متعال و رثوف و بخشنده و مهربانی که ما می شناسیم و به آن اعتقاد داریم ، به حساب می آید . چون هر فردی با یک نگاه کوتاه به اطراف و محیط اجتماعی که در آن زندگی می کند و با توجه به لطف و مهربانی ای که در خداوند متعال وجود دارد و بر تمام بندگان خود رحمت می فرستد ، متوجه می شود که خداوند متعال برای برخی از بندگان خود ، تکامل روحی مجددی را در نظر گرفته و این حالت را هرکسی به سادگی با چشم تن می تواند تشخیص دهد . زیرا در مسیر حرکت یا در منزل و یا بین دوستان و اقوام ، با افرادی مواجه می شویم که علیل و ناقص متولد شده اند و بعضی از آنها ، مدت مدیدی در جهان مادی زندگی می کنند . البته به زنده بودن چنین افرادی نمی توان لغت زندگی را نسبت داد ، شاید مدتی در این جهان می لولند و بدون هیچگونه عمل مثبت یا منفی و یا حتی ذره ای شناخت از ذات احدیت و دانستن زهد و تقوی و انسانیت و یا به دست آوردن عقل مادی ، چشم از جهان می بندند و به عوالم روحی انتقال می یابند و یا گاهی مشاهده می شود ، جنینی در رحم مادر یا پس از تولد و حتی کودکی فوت می نماید .

کسی که در زمان حیات مادی خویش ، قدرت تشخیص و درک آن را نداشته است تا بتواند به قدرت و عظمت و بزرگی خداوند پی ببرد و او را بشناسد و به خداپرستی و درستی روی آورد ، چگونه ممکن است پس از مرگ ، روح او جزو مقرّبین درگاه خداوند باشد ؟ فرق این روح با روح عابد و زاهد در چیست ؟ فردی که از بدو تولد ، دیوانه به دنیا آمده و هرگز در زمان حیات خود نتوانسته روی به درگاه خداوند آورد و هیچگونه شناختی هم نسبت به ذات احدیت کسب نکرده است . از نظر خداوند ، چه اختلافی با روح فرد مؤمن واقعی دارد که تمام عمر را در خدمت به خلق و خداشناسی گذرانیده و پس از مرگ هم ، جزو بندگان





خوب خداوند محسوب می شود و به عوالم روحی بالا، انتقال می یابد؟  
 در جهان قبایلی وجود داشته و دارند که از بدو تولد، در بیابان ها به صورت  
 وحشی یا نیمه وحشی و سرگردان، عمر خود را گذرانیده اند و در همان بیابان  
 هم جان خود را از دست داده اند و بسا که طعمه حیوانات درنده و وحشی تر از  
 خود شده اند و در مقابل این گروه از افراد، دسته دیگری را مشاهده می کنیم که از  
 زمان کودکی در وضع مادی و معنوی بسیار خوب و مرفهی پرورش یافته و در  
 زمان حیات خود، فرصت های بسیار خوب و ارزنده ای را به دست آورده اند، تا  
 بتوانند تمام دستوراتی را که خداوند متعال بر بندگان خود نازل فرموده است، به  
 نحو کامل و مطلوب انجام دهند و در تمام طول عمر نیز، از سلامت عقل و جسم  
 و مکتب برخوردار باشند، یعنی در زمان حیات مادی خود به آنها این فرصت  
 داده شده که سعادت دنیا و آخرت را داشته باشند، ضمن این که آنها در زمان  
 زندگی مادی، کمبودی را از هیچ نظر احساس نکرده اند و پس از مرگ هم، به  
 دلیل شناخت کافی و عبادات، به عوالم روحی بالاتر انتقال می یابند.

اگر به محیط خانوادگی خود توجه بنمائید. در آنجا هم به حقایق تکامل  
 روحی پی می برید. خانواده ای دارای چند اولاد که تمام آنها را طی شرایط  
 تقریباً یکنواختی پرورش داده و پس از گذشت زمان و رسیدن به حد رشد، تمام  
 آنها، به تدریج وارد اجتماع می شوند. بعد از چندی که به حالت، روحیه،  
 اخلاق و رفتار یکایک آنها توجه می کنید، به وضوح در می یابید که تمام آنها،  
 دارای خو و خصلت والدین خود نیستند و هر یک دارای حالت و روحیه ای  
 مخصوص به خود می باشند که با تمام اهل خانواده اختلاف دارد. فرضاً یکی  
 از همان فرزندان، دزد، خیانتکار، پست، خطرناک، بجانی و دیگری دروغگو،  
 حسود، رذل، خودخواه و فرزند دیگر خداشناس، مستقی، درستکار و...  
 می شود. در صورتی که این سه نفر در اوایل زندگی، تحت شرایط یکنواخت و



ثابتی، زیر نظر والدین خود، رشد و نمو نموده و سپس وارد اجتماع شده اند. گروهی بر این عقیده هستند، افرادی که از بدو تولد، علیل یا دیوانه متولد می شوند، به این دلیل است که اگر چنین اشخاصی سالم خلق می شدند، به طور حتم در زمان حیات مادی خویش، مرتکب اعمال خلاف شئونات انسانی، مانند: خیانت و جنایت و... می شدند و زندگی دیگران را به خطر می انداختند و چون خداوند به ذات و اعمال و رفتار آینده این افراد آگاهی کامل دارد، لذا آنها را از بدو تولد علیل و ناقص آفریده است. البته هیچ فرد متقی و خداشناسی، در مورد این که خداوند متعال به ذات و اعمال و رفتار هر یک از بندگان خود از بدو خلقت آنها آگاهی کامل دارد، شک و شبهه ای ندارد. چون خداوند متعال هر یک از بندگان خود را قیل از خلقت می شناسد. ولی در مورد تصورات آن گروه از افراد، این سؤال پیش می آید که آیا با علیل خلق شدن تعداد معدودی از افراد اجتماعات، بدی و پستی و خیانت و جنایت، از عالم خاکی، رخت بر بسته و دور می شود؟ در صورتی که در تمام نقاط جهان خاکی، افراد خرابکار و جنایتکار فراوانی را می بینیم که روز به روز در حال ازدیاد هستند، به طوری که زندان های فراوانی را عده ای از آنها اشغال کرده اند و مابقی در بین افراد اجتماعات به صورت ناشناس و یا مجهول الهویه و یا شناخته شده، به زندگانی خود ادامه می دهند و تعجب در این است که تمام جنایتکاران، از بنیه ای سالم و قوی تر از دیگران نیز برخوردارند و در بین این گروه از افراد، شخص علیل و ناقصی دیده نمی شود و یا اگر هم باشد بسیار نادر است که رقم آن در مقابل افراد سالم و تندرست، هرگز به حساب نمی آید.

با توجه به مطالب فوق، سؤال دیگری پیش می آید، زمانی که خداوند متعال برخی از افراد را ناقص خلق می فرماید، چه نیازی به خلقت آنها بوده است که عمری را به صورت تکه گوشتی بدون حرکت و عقل و یا با درد و زجر بگذرانند



حال توجه می نمائید که نظریات و تصورات این افراد، هرگز با کرامات و الطاف و مهربانی های خداوند متعال ، برابری ندارد و او برای آینده نگری اجتماعات بشری، فردی را که قرار است ، فقط یک بار متولد شود، علیل و دیوانه خلق نمی کند . مگر این که با مشاهده چنین حالت هایی ، دنبال حکمت اصلی الهی باشیم ، تا به حقایق واقف شویم و به عظمت و بزرگی خداوند پی ببریم و باید بدانیم که خداوند نه نیاز به این دارد که فردی را قوی و سالم بیافریند و نه علیل و ناقص و روح بشر است که باید برای رسیدن به تکامل ، مسیرهای مختلفی را بپیماید ، تا پس از رسیدن به حد نیاز تکاملی ، به سوی ذات اصلی خویش رهسپار شود و اگر خداوند متعال بخواهد که در هر زمانی ، تمام افراد بشر را ذلیل یا سالم و قوی بیافریند ، این در ید قدرت او است .

بشری که به وجود خداوند معتقد است و او را عقل کل عالم هستی می داند و از طرفی هم بر این اصل ، ایمان دارد که خداوند قادر و متعال است و هرگز در خلقت ، اشتباه نمی کند و از طرفی هم ، اختلافی بین بندگان خود ، در خلقت آنها قائل نیست و تنها تقوا ، باعث برتری آنها در آخرت می شود، چگونه ممکن است افراد رذل و پست و جانی را در اجتماعات امروزی بیافریند که آنها به خاطر جاه طلبی ، خودخواهی ، غرور ، حس شهوت ، تمایلات نفسانی ، کسب مقام و... جان و زندگی هزاران افراد بی گناه را به نابودی و نیستی بکشانند و زندگی ها را از هم متلاشی کنند و تماما ، از جسم سالمی نیز برخوردار باشند . ولی گروه دیگری را به دلیل این که اگر سالم خلق می شدند ، روزی از آنها عمل خلاف شئون انسانی مشاهده می شد ، ناقص و معیوب خلق کند .

حال اگر قدری بدون پرده پوشی و عساری از هر گونه تعصب و غرور و خودخواهی ، به موضوع خلقت توجه کنیم ، به یک نتیجه کلی می رسیم که عدل پروردگار ، برای تمام افراد بشر ، از بدو تولد یکسان بوده و هیچ کس را برتر از



دیگری خلق فرموده است . بلکه روح هر کس در طول حیات وی باعث می شود، تا او را به مرحله کمال ، حکمت ، رستگاری ، معنویت یا پستی ، بدی ، زجر و ... ، سوق دهد و دلیل آن هم آزادی انتخابی است که خداوند متعال ، به روح افراد بشر ، عنایت فرموده است .

اعمال و رفتار هر فردی ، در زندگانی او باعث تکامل و ترقی و تعالی روح وی می شود . البته کسانی در جوامع بشریت هستند که فقط ظاهر امر را خوب جلوه می دهند و خود را در نزد دیگران پاک و با تقوا و درستکار می نمایانند و در خارج از دید دیگران مرتکب هزاران خلاف و خیانت می شوند . این گونه افراد از خداوند وحشت ندارند ، فقط به خاطر این که بتوانند موقعیت مادی خود را از نظر اجتماع ، حفظ نمایند، چنین تظاهراتی را از خویش بروز می دهند .

ما هرگز وارد این مقوله نمی شویم که آیا اعمال و رفتار چنین اشخاصی درست است و مورد قبول ذات احدیت قرار می گیرد یا خیر ؟ چون هر کسی مسئول اعمال و رفتار و کردار خویش ، در زمان حیات مادی است و پس از مرگ هم ، روح او باید جوابگوی کرده هایش باشد .

یکی دیگر از دلایل وجود تکامل روحی در بشر ، مرگ افراد در سنین مختلف است . زیرا هر یک از اشخاص در اجتماعات جهان هستی ، در یک سن بخصوصی از بدو تولد تا یکصد و چند سالگی فوت می نمایند، اگر از نظر خداوند ، تکامل روحی برای بشر در نظر گرفته نمی شد، به خاطر عدل و انصافی که در ذات وی نهفته است، بشریت می توانست این انتظار را از خالق خود داشته باشد که برای تمام افراد بشر حداقل سنی را منظور بفرماید ، تا کلیه افراد بتوانند در این مدت از حیات خود ، ضمن این که زندگانی متناسبی را می گذرانند، زمان کافی نیز برای شناخت و پرستش خداوند داشته باشند . زیرا کسانی که سن بیشتری را در جوامع می گذرانند، به همان نسبت هم فرصت بیشتری به دست



می آورند تا به وجود و قدرت و عظمت ذات احدیت واقف شوند و در صدد تزکیه نفس و جبران اعمال خلاف گذشته خویش برآیند .

زمانی که افراد بشر روی به خداوند می آورند و به عظمت و قدرت ذاتی او آگاه می شوند، اکثراً " در سنین میان سالی یا بالاتر از آن است و افراد نوجوان و جوان به علت عدم تجربه و کسب دانش و شناخت کافی ، کمتر می توانند به حقایق حیات پی ببرند و از آن آگاهی کامل بیابند . لذا عده ای از این افراد ، بدون کسب فیض از شناخت های روحانی و ربانی و ایمانی راسخ ، از دنیای مادی به عوالم روحی انتقال می یابند و مسلماً " در آن جهان هم موفق و رستگار نمی شوند .

اکثریت قریب به اتفاق افرادی که به سنین پیری دست می یابند ، معمولاً " در اواخر عمر سعی دارند ، از اعمال خلاف گذشته خود توبه کنند و به کلیه دستورات و فرامین خداوند توجه کامل و بیشتری نسبت به گذشته ، از خود نشان دهند و در واپسین های زمان حیات مادی ، تا اندازه ای خود را از چنگ ماده و ماده پرستی رها می کنند و یا در صدد این بر می آیند تا دل هایی را که در گذشته به دلایلی از خود رنجانیده اند، به دست آورند و از آن افراد به طریقی که خود صلاح می دانند، پوزش بطلبند، تا شاید پس از مرگ بتوانند روح خود را در پیشگاه خداوند متعال ، سرافراز بنمایند .

این برداشت و طرز تفکر و فرصت ها ، معمولاً " در اثر ازدیاد سن و کسب فضایل و آگاهی های دوران حیات ، به دست می آیند . اگر فردی از اوایل شناخت های عقلی و رشد جسمی ، ناراحت و مردم آزار و خیانت کار و پست و رذل باشد و بتواند تا سن میان سالی زندگی کند و تا آن زمان ، به هر نوع عمل خلاف و بدی دست بزند و هرگز قدمی به سوی خداشناسی و انسانیت برنداشته باشد . فرضاً " پس از سن پنجاه سالگی رفته رفته به حقایق حیات و وجود



خداوند متعال پی ببرد و آگاهی هایی از هستی و خلقت و حقایق زندگانی به دست آورد و از آن پس دست از اعمال خلاف و بد و زشت و شرارت های خود بردارد و تا سن هفتاد یا یکصد سالگی هم زندگی مادی خود را با ایمان کامل ادامه دهد و در این حالت جدید، بارها از کرده های خود پشیمان شود و به درگاه خداوند متعال توبه کند و فرامین و دستورهای آفرینش و فرائض را به نحو احسن و معقولی انجام دهد، مسلماً چنین فردی، به خاطر این زمان طولانی از عمر خود موفق شده، تا به این سعادت دست یابد و شناخت کاملی نسبت به وجود خداوند به دست آورد و در صدد ترکیه نفس و روح خود برآید و چنانچه این شخص، قبل از سن پنجاه سالگی و دست یافتن به حقایق حیات و خداشناسی فوت می کرد، یقیناً عقوبت بسیار بدی در عوالم روحی در انتظار او بود. ولی اکنون این فرصت را به دست آورده، تا خود را قبل از مردن، آماده عوالم روحی کند و شناخت های فراوانی نیز در همین زمینه کسب نماید که همه آنها را در اثر ازدیاد سن به دست آورده است.

با توجه به مطالب فوق در می یابیم که مرگ افراد در سنین مختلف حیات باعث می گردد، تا آنها بتوانند در طول زمان عمر خود، به برخی از حقایق تکاملی پی ببرند و در نهایت، خود را از عقوبت های عوالم روحی برهانند و در جهان آخرت، برای خود ارج و قربی بهتر کسب بنمایند.

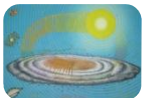
وقتی که بشر بتواند در زمان حیات مادی، روح خود را پرورش دهد و به تکامل روحی دست یابد، بعد از مرگ اگر روح وی احتیاجی به تکامل مجدد نداشته باشد، پس از رسیدن به عقل کامل روحی، به جهان چهارم قدم می گذارد و از آن پس هیچ روحی برای تکامل، احتیاج به ماده یا عنصر حیات مادی ندارد و در مسیر تکامل، به گونه ای دیگر، جهت دستیابی به عوالم روحی بالاتر، پیش می رود، تا این که ضمن تکامل، به خلوص کاملتری دست یابد و به تدریج بتواند



از طبقات مختلف عوالم روحی بگذرد و پس از مدتی به بالاترین جهان های روحی برسد و سپس به اصل و ذات اولیه خویش مراجعه کند و به مبدأ بقاء و جاودانگی حیات برسد .

مجدداً" به ادامه مطلب خود در مورد عشق و آزادی ای که پس از خودشناسی به افراد جوینده راه حقیقت دست می دهد ، می پردازم . در مورد عشق قبلاً" بیان گردید که هدف از عشق ، تنها عشق رسیدن به ذات احدیت است . چون هر چه فردی بتواند ذات وجود خویش را بیشتر بشناسد ، به همان نسبت هم به عظمت و بزرگواری خداوند متعال ، بیشتر پی می برد و سعی دارد هر چه زودتر خود را به معبود خویش با روشی منطقی و خواست الهی برساند و در این فاصله نیز گاهگاهی قصد دارد به گونه ای از جهان های خارج از ماده آگاهی هایی به دست آورد و آنها را بشناسد و تنها راه دستیابی به آن عوالم را در زمان حیات مادی رها شدن و کسب آزادی در جسم خویش می داند .

کسی به سادگی نمی تواند به قدرت های مختلف و حالات عجیبی که در ذات بشر نهان است ، پی ببرد . چون هر یک از افرادی که در جهان مادی زندگی می کنند ، دارای حالت و روحیه و اخلاق جداگانه ای نسبت به دیگری می باشند . ولی تشابهات مادی فراوانی را از نظر ظاهری در بین مخلوق عالم می توان یافت . و در بین این افراد پنج حس شناخته شده از نظر علمی وجود دارد و مجموعه هماهنگ شده جسم و این حواس هستند که ارگان های مختلف بدن را اداره می کنند و بشر می تواند حیات را احساس نماید و آن را ادامه دهد . البته باید به این حقیقت اذعان داشت که بیان چنین نظریاتی که زندگی افراد بشر ، تنها با این پنج حس اداره می شود ، قدری منصفانه نیست . چون بدن مادی ، این پنج حس را احساس می کند و دست آوردهای علم فیزیولوژی نمی تواند گامی فراتر از این حواس بردارد . ولی باید به این اصل معتقد بود که نیروهای دیگری



در پیرامون افراد بشر وجود دارند که در مواقع بخصوص و زمان های معین ، اثراتی را از خود در افراد بجای می گذارند که به هیچ عنوان قابل رد و یا انکار نیستند و حالت و قدرت های روحی در بین یکایک افراد جامعه ، خود دلیل بارزی بر احساس دیگری است ، که وجود دارند .

قدرت روحی بشر دارای ملکات فراوانی است و احساس و نیروهای بسیاری را از خود بروز می دهد و متأسفانه کمتر کسی با این حقیقت آشناست و نیروهای روحی خویش و یا دیگران را می شناسد .

اکثریت قریب به اتفاق افراد کره زمین به یک اصل کلی معتقدند و آن این است که حیات بشر با فرا رسیدن مرگ به پایان نمی رسد و مرگ بشر موجب فنای کلی به حساب نمی آید . بلکه در چنین موقعی ، فقط جسم مادی به شکل دیگری در می آید و تغییر حالت می دهد و در زمان مرگ ، روح از جسم مادی جدا می شود و زندگانی جدیدی را با معیارهای تازه تری شروع می نماید .

احساسی را که در زمان حیات ، متعلق به جسم مادی می دانیم ، در اصل تمام قدرت ، ادراک ، شعور و تشخیص خود را توسط مغز از عقل می گیرد و این عقل که خارج از جسم مادی جای دارد ، تحت کنترل و اراده کامل روح می باشد . در زمان حیات مادی افراد بشر غیر از جسم مادی اصولاً " دو عالم کلی ، نقش آفرین می باشند و تشکیل دهنده حیات در بشر است و آن دو عامل عبارتند از :

۱- روح

۲- ذات وجود

وجود روح : موجب حیات کلیه جانداران عالم می گردد که در صفحات قبل شرح آن بیان گردیده و نیاز به تکرار مجدد نیست ، گرچه هر تکراری موجب درک بیشتر مطلب می شود .

وجود ذات : این نیروی نهان ، خود قدرتی دیگر است و در هر یک از افراد به





صورت معین و مشخص و جدا از دیگران می باشد ، یعنی وجود این بخش موجب خصوصیات ذاتی اشخاص نسبت به یکدیگر می شود و شخصیت هر کسی را در زمان حیات می نمایاند .

علوم کنونی ، توانسته به قدرت برخی از قسمت های ذات وجود جانداران ، پی برد و آنها را بشناسد . ولی بسیاری از آنها هنوز به صورت ناشناخته و نفهته در ذات وجود می باشند .

وجود برخی از نیروهای ذاتی در حیوانات ، منجمله پرندگان ، کاملاً مشخص شده است و همگان به وجود آن پی برده اند . فرضاً " پرندگان برای تخم گذاری از نقطه ای بسیار دور به محلی که خود زائیده شده اند ، می روند و یا برخی از ماهی ها و مارماهی ها در رودخانه ها زندگی می کنند . ولی برای زاد و ولد ، هزاران کیلومتر را شناکنان طی می نمایند و به دریای سارگاس در سواحل شرقی آمریکا ، مهاجرت می کنند و همانجا هم می میرند و نوزادان آنها پس از مدتی همان مسیر برگشت را طی می کنند و خود را به رودخانه هایی که والدینشان در آنها زندگی می کرده اند ، می رسانند و این مسیر را حدود سه سال طی می کنند و پس از رسیدن به رودخانه ها حدود بیست سال عمر می نمایند . کبوتران نامه بر یکی دیگر از حالت های ذاتی است که در پرندگان وجود دارد . مثال های فوق مشابه زیادی دارند که اکثر افراد بشر ، شناخت کاملی از آنها دارند و نیازی به تکرار آنها نمی باشد .

اگر قدری عمیقانه در مورد چگونگی حالت های ذاتی افراد بشر بنگرید ، مشاهده خواهید کرد که در وجود ذات بشر هم غیر از این پنج حس ، حواس دیگری وجود دارند که هیچگونه ارتباطی با نیرو و حواس شناخته شده پنج گانه ندارند . فرضاً " احساس محبت ، عشق ، ترحم ، تنفر ، انتقام جویی ، حسادت ، بدبینی ، وحشت ، لذت جنسی و... در بشر وجود دارند که با هیچ یک از حواس



پنج‌گانه منطبق نیستند و ریشه آنها در وجود جسم مادی نیست ، بلکه از قدرت های روحی نشأت می گیرند و آنها را باید از قدرت های ذاتی دانست .  
نیروهای ذاتی باعث می شوند که رشد عقلی بشر صورت گیرد و سپس نیروهای عقلی ، راهنمایی صحیح احساس را در دست می گیرند .

زمانی که فردی در زمان حیات مادی خود توانست تمام نیروهایی را که در وجود ذاتی وی قرار دارند ، بشناسد و از یکدیگر تفکیک نماید ، به این نتیجه می رسد که در وجود ذاتی وی سه دسته نیرو و قدرت وجود دارند که برخی از این نیروها متعلق به جسم و گروهی به روح و بعضی هم متعلق به ذات بشر است و هر یک از این قسمت ها در زمان حیات مادی و حیات پس از مرگ در مواقع بخصوص بازتاب هایی را از خود بروز می دهند و در نهایت موجب بروز دو شخصیت جداگانه می شوند که یکی از آنها شخصیت روحی است که ذات را در بر می گیرد و دیگری شخصیت جسمی یا مادی است .

بشر شناخت بیشتری نسبت به جسم مادی خویش دارد . چون از همان دوران نخست ، بشرهای اولیه برای حفاظت ، سلامت ، تغذیه ، تولید مثل و... این عنصر اقدامات فراوانی نموده اند و در هر زمانی که عیب و نقصی در آن به وجود آمده است به نسبت فهم ، شعور و علم زمان خویش در صدد رفع آن ناراحتی بر آمده اند ، به همین علت هم این عنصر را به مراتب بیشتر از روح می شناسند . ولی درباره وجود شخصیت مادی بشر عقاید گوناگونی وجود دارد . عده ای بر این باورند که کلیه حالات و اتفاقات و فعل و انفعالاتی که در زندگی افراد بشر رخ می دهند ، مربوط به شخصیت جسمی و خواست های نفسانی وی است و در این مورد هیچ نیروی دیگری دخالت ندارد . گروه دیگر چنین اظهار می دارند : تمام وقایعی که در زندگی فردی یا اجتماعی افراد رخ می دهند ، جسم مادی هیچگونه دخالتی در به وجود آوردن آنها ندارد و در این شرایط روح است که توسط عقل به



جسم دستور می دهد تا عملی را مرتکب شود و جسم هم اجباراً آن خواست را می پذیرد و انجام می دهد . عقاید دیگری هم در این باره وجود دارند . ولی به دلیل کم اهمیت بودن ، یادی از آنها نمی نمائیم . این دو عقیده ای که در بالا به آن اشاره شده است نیز خارج از حقیقت می باشد و در چهار چوب اعمال و رفتار حالت های روحی و جسمی و شخصیتی بشر نمی گنجند . زیرا بشر دارای دو قدرت کاملاً مشخص و متمایز نسبت به یکدیگر می باشد که هر کدام به نوبه خود دارای قدرت و شخصیت ذاتی خاصی برای خود هستند ، یعنی بشر هم دارای جسم مادی و هم قدرت روحی است و هر یک از آنها به طور جداگانه دارای وظایف خاصی برای ادامه حیات مشترک مادی می باشند و نقش های بسیاری را در زمان حیات به وجود می آورند .

شخصیت مادی افراد بشر در زمان حیات ، اعمال و رفتار بسیاری را انجام می دهد که فعل این اعمال بدون دخالت مستقیم روح است ، یعنی تمایلات مادی و خواست های نفسانی افراد باعث می شود تا هر فردی برای ادامه زندگی حیات مادی خویش تلاش کند و برای این منظور به طور دائم ، هر روز نیاز به انجام عمل و عکس العمل هایی دارد تا بتواند به ادامه زندگی مادی خویش پردازد . شخصیت مادی افراد موجب می شود که هر فردی در صدد تهیه خوراک ، پوشاک ، مسکن ، شغل و... برآید و انجام و اجرای چنین اعمالی مربوط به خواست های ضمیر آگاه و به طور ارادی و آگاهانه صورت می گیرد ، به همین علت هم هر کسی می تواند تغییراتی را به طور دائم در آن به وجود آورد .

این شخصیت می تواند تمام فعالیت و خواست ها را در طول زندگانی ، در چهارچوب مشخصی انجام دهد و در پیشبرد چنین اعمال و اهدافی ، غیر از نیروهای مادی و خواست ارادی ، نیروهای دیگری دخالت ندارند ، یعنی هر کس به اندازه فهم ، درک ، شعور ، ثروت ، معلومات و... خود می تواند از زندگانی



مادی بهره مند شود و شناختی نسبت به ماده پیدا کند، ولی در شخصیت ذاتی افراد، اعمال و رفتاری را که مرتکب می شود، تمام کنش و واکنش آن توسط نیروهای خارج از جسم مادی انجام می شوند و ضمیر آگاه در آن دخالت چندانی ندارد و اجراکننده این اعمال، نیروهای مرموزی هستند که در پیرامون جسم مادی بشر قرار گرفته اند.

این نیروهای مرموز گاهی در زندگانی افراد بشر موجب می شوند تا تمام حواس شناخته شده، تحت تسلط نیروی خارجی و بدون واکنش، عملی را انجام دهند. بدون این که در چنین شرایطی شخصیت مادی بتواند از خود قدرتی نشان دهد.

اگر بشر در طول عمر خود وابسته به همین پنج حس شناخته شده بود، هیچ دلیلی وجود نداشت که برخی از اتفاقات و رویدادهای ناشناخته در زندگی وی به وجود آید و این همه اعمالی را که مدیوم ها در زمان بیداری کامل و خواب انجام می دهند، نادیده گرفت و از آنها به سادگی گذشت. گاهی اتفاق می افتد که فردی در منزل خود نشسته و اتفاق غیر مترقبه ای در فاصله ای بسیار دور رخ می دهد، ناآزم این فرد مدیوم که در منزل خود در حال استراحت است، به او حالتی دست می دهد و تمام صحنه های آن واقعه را به طور واضح و کامل مشاهده می کند و پس از چندی، وقوع آن حادثه را دیگران خبر می دهند.

مدیوم دیگری در زمان خواب رویاهایی دارد و اتفاقاتی را در آن مشاهده می نماید، پس از بیداری تمام آن رویاهای وی به حقیقت می پیوندند. مدیومی را می شناسم که در زمان خواب، حقایقی را می بیند که تمام آنها روز بعد یا زمانی نه چندان دور به وقوع می پیوندند، تعریف می کرد. شبی در خواب، روایتی را مشاهده می کند که پسر همسایه اش که چهار ساله بود نزدیکی های ظهر از پشت بام منزل خودشان، به زمین می افتد و در دم جان می دهد. صبح که از خواب بر



می خیزد این واقعه را برای شوهر خود بازگو می کند ، شوهر که از صحت و چگونگی خواب های زنش آگاهی کامل داشت ، از او می خواهد که جریان را به زن همسایه بازگو کند ، قدری کشمکش بین زن و مرد در می گیرد که این حقیقت را چگونه به همسایه خود بگویند ، زمان به سرعت می گذرد و نزدیکی های ظهر می شود ، در نهایت مرد خانه طاقت نیاورد و رفت جریان خواب همسرش را به صاحبخانه روبرو که یکی از دوستانش بود گفت . آن خانواده نیز نسبت به خواب های صادقه همسر وی آگاهی کاملی داشتند . مرد صاحبخانه جریان را برای همسرش تعریف می کند ، زن و مرد در آن روز جمعه زمستانی سراسیمه به پشت بام خانه می روند که یک بار دیگر نرده های اطراف پشت بام را بازدید نمایند . وقتی که از سلامتی نرده ها خاطر جمع شدند ، با همسایه کناری که در حال برف ریختن از پشت بام خود بود ، گرم صحبت می شوند ، در این موقع پسرک که در حیاط با خواهرش در حال برف بازی بود به دنبال پدر و مادر می گردد و در نهایت خود را به پشت بام خانه می رساند و از یک طرف دیگر پشت بام با پسر همسایه مشغول صحبت می شود ، در این حال به نرده تکیه می کند ، قمستی از نرده پوسیده بود و پسرک از همانجا با مغز به کف حیات می افتد و خواب زن همسایه بدین ترتیب تعبیر می شود و به حقیقت می پیوندد .

اگر بخواهم از چنین وقایعی صحبت به میان آورم و آنها را در این مبحث بگنجانم ، مطالب آن از چند هزار صفحه بیشتر می شود . چون اتفاقات عجیب و غریبی را مردم از سراسر کشور برای من نوشته اند که واقعا " این اتفاقات خواندنی هستند . چون با خواندن چنین حقایقی به این مطلب پی می بریم ، برخی از اتفاقاتی را که در آینده باید رخ بدهند ، در گذشته طرح ریزی کامل شده اند . این واقعه ای را که در بالا شرح دادم ، اگر مردی که همسرش خواب دیده بود ، جریان را برای دوستش تعریف نمی کرد . این واقعه هم رخ نمی داد . چون راه پله ای که



به پشت بام ختم می شد یک در محکم آهنی که از داخل قفل شده بود، داشت و اگر این کودک قصد داشت به پشت بام برود، هرگز نمی توانست قفل در را باز کند. ولی برای این که آن رویا به حقیقت پیوندد، پدر و مادر با دست خود در را باز کردند، تا این که فرزندشان به موقع به پشت بام برود و زمانی که آنها گرم صحبت با همسایه کناری هستند، از نرده به همان شکلی که آن زن مدیوم در رویای شب قبل مشاهده کرده بود، جان خود را از دست بدهد.

در گذشته ای نه چندان دور، زمانی که از قدرت های ذاتی و نیروهای نهان که زندگی افراد بشر را کنترل می کنند، صحبت به میان می آمد، بسیاری از مردم، این حقایق را نمی پذیرفتند. چون سعی آنها بر این بود تا تمام آنها را با شناخت های عقلی و علمی خود بسنجند و در نتیجه نمی توانستند آن حقایق را درک کنند و به دلیل عدم درک و شناخت، از پذیرش آن عاجز بودند و در این حالت ها افراد را به جادوگری یا معجزه و... نسبت می دادند. ولی امروزه در این قرن بخصوص در اواخر قرن بیستم، علم روحی جدید موجب گردیده تا چنین حقایقی را بپذیرد و بدانند که زندگی افراد بشرگاهی توسط نیروهای نهانی که در پیرامون وی قرار دارند، کنترل می شوند، بگونه ای که قدرت مادی و ضمیرآگاه نتوانند هیچ مقابله ای با آن بنمایند.

در جوامع پیشرفته جهان مانند آمریکا و اروپا، مشتاقان فراوانی وجود دارند که از نظر علمی در صدد این هستند تا بتوانند به بخشی از اسرار خلقت پی ببرند و شناختی نسبت به این نیروهای مرموز و ناشناخته ای که از هر طرف افراد بشر را احاطه کرده اند، به دست آورند و به همین منظور هم مؤسسات و مراکز فراوانی تأسیس کرده اند که در این انجمن ها دانشمندان و محققین بسیاری در حال فعالیت می باشند و تا بحال به حقایق بسیاری رسیده اند که تمام دست آورده های آنها ذره ای از اسرار خلقت هم به حساب نمی آید.



نیروی حیاتی هر موجود زنده، در ذات وجودش پنهان است و در اصل همان قدرت روحی وی می باشد و این نیرو است که موجب بروز شخصیت مادی در موجودات می شود و شخصیت روحی تمام حالت های عقلانی و نفسانی افراد را تحت کنترل خود در می آورد و در مرحله نهایی عقل است که سبب بروز شخصیت دادن مادی به آنها می گردد، یعنی در اصل می توان چنین بیان کرد که شخصیت روحی در زمان حیات باعث می شود، تا جسم دارای شخصیت بخصوصی گردد و شخصیت مادی به تنهایی نمی تواند حقیقی و پابرجا و قطعی باشد.

افراد بشر اگر روزی بتوانند با مطالعه و خواندن کتاب های روحی و نیروهای نهان ماوراء الطبیعه، ذات وجودی خویش و اجزاء تشکیل دهنده آن را به طور کامل و تفکیک شده بشناسند، پس از آن قادر خواهند بود در راه تکامل مادی و معنوی حیات خویش گام بردارند و در زمان حیات مادی و پس از مرگ موفق گردند.

امروزه بشریت در حال سبقت گرفتن از بیستمین قرن تمدن و شکوفایی علمی و دانش خود می باشد، یعنی اکنون در زمانی بسر می برد که خود را از هر نظر نسبت به نوزده قرن پیش، متمدن و آگاه تر می داند و چنین ادعا می کند که زمان بربریت و جاهلیت و... را پشت سر گذاشته و کلیه اوهام و خرافات را در زیر پای خود لگد مال کرده است و به شناخت های بسیاری از حقایق حیات پی برده و در هر سالی به نسبت سال پیش به سوی علم و کمال و معرفت پیش می رود. در صورتی که در اواخر همین قرن شکوفایی علم و معرفت و... در جهان افراد فراوانی وجود دارند که هنوز به وجود خداوند یکتا پی نبرده اند و از وجود روح، هیچ اطلاعی ندارند و کسانی را که در این راستا گام بر می دارند، افرادی خرافاتی با معتقداتی مخصوص به خود می دانند، در حالی که امروزه با توجه به کشفیات



جدید علمی، کسانی را که منکر وجود قدرت های ماوراء الطبیعه و روح می باشند، می بایست اشخاصی فناتیک و خرافاتی و ناآگاه دانست. زیرا اکنون علم روحی جدید به مرحله ای از پیشرفت خود رسیده است که در تلویزیون های خارج از کشور، از ارواح فیلم برداری می کنند و نمایش آن را در معرض دید همگان قرار می دهند، به طوری که هیچ فرد عاقلی قادر به رد و عدم قبول آن نمی تواند باشد، مگر این که جاهل خلق شده باشد و یا خود را به جهالت بزند. اکثریت قریب به اتفاق افراد بشر، هرگز در زمان حیات خویش، با خود خلوت نکرده اند که از خود سؤال کنند، من کیستم؟ از کجا آمده ام؟ به کجا می روم؟ چه قدرت هایی در وجود من قرار دارند؟ آیا تمام قدرت و وجود من از این جسم مادی به وجود آمده و با نابودی آن، برای همیشه از بین می روم و یا زندگی دیگری پس از مرگ در انتظارم خواهد بود؟ من برای چه خلق شده ام و هدف از این خلقت چه بوده؟ و سئوالات دیگری که اگر با علم و دانش با آنها برخوردی عاقلانه داشته باشید، به تمام جواب های خود دست می یابید. ولی کمتر کسی به دنبال شناخت این سئوالات می رود و زمان عمر خود را بدون شناخت و درک حقایق حیات روزی را به پایان می رساند. از این زمان به بعد است که روح وی در عوالم روحی می تواند به پاسخ چنین سئوالاتی دست یابد و قدرت ذات وجود خویش را بشناسد که متأسفانه بسیار دیر شده است.

کسانی که در عوالم پس از مرگ به شناخت ذات وجود خویش پی می برند و خود را می شناسند، اگر در زمان حیات مادی خود موفق به چنین شناخت هایی می شدند و از قدرت های نهان خویش آگاه می گشتند و بر آنها تسلط می یافتند، در زمان زنده بودن خود می توانستند از خود شخصیتی جدید به وجود آورند و در زمان حیات مادی در مسیرهای تکامل روحی قرار گیرند.

اگر کسی بخواهد در زمان زندگی، به حقایق حیات پی ببرد و شناخت هایی





نسبت به نیروهای نهان و قدرت های ماوراء الطبیعه داشته باشد، در مرحله نخست باید بداند که با این علم محدود و شناخت های غلط و حواس ناقصی که در مدت عمر خویش به دست آورده است، نمی تواند جوابگوی خواست های خود باشد، مگر این که از این اطلاعات و علوم کلاسیک محدود و درک های ظاهری دست بردارد و معیارهای حقایق حیات را با دانش ظاهری نسنجد، تا این که بتواند به شناخت حقایق نیروهای نهان پی ببرد.

بشر به علت دارا بودن قدرت های عقلی، بر تمام موجودات عالم در این کره خاکی برتری دارد و این برتری عقلی خویش را در مراحل بسیاری به اثبات رسانیده و در راه کشف برخی از اسرار نیز موفق شده است.

افرادی که برای مدتی در زندگانی خویش حالتی تصنعی به وجود می آورند، وقتی با حقایق حیات روبرو می شوند، تاب مقاومت و تحمل حالت های ظاهری خویش را از دست می دهند و در اندک مدتی، در آنها دگرگونی شخصیت بروز می کند. زیرا در گذشته فقط برای گریختن از حقیقت، به خود شخصیتی کاذب داده بودند و حال که در مسیر حقایق حیات قرار گرفته اند، حالت جدیدی به خود می گیرند که با حقیقت ذاتی وی نزدیکتر است و از این پس سعی می کند احتیاج به ظاهر سازی نداشته باشد و در صدد گول زدن دیگران و فریب دادن خویش، بر نیاید.

زمانی آزادی روحی را فردی به دست می آورد که از قید و بند جسم مادی کاملاً رهایی یابد و از شرایط محیط عالم ماده خارج گردد. کسی که به خودشناسی کامل دست یافته با عمل برون فکنی قادر است در زمان های بخصوصی ضمن این که در کره خاکی در حال گذرانیدن حیات مادی می باشد، خود را از این جسم و حتی کره خارج کند و زندگی خارج از ماده را احساس نماید و یا این که گاهی در آن محیط ها مدتی از زمان حیات مادی خویش را



## بگذرانند .

تمام افرادی که شناختی نسبت به برون فکنی و خروج روح از کالبد مادی خویش دارند ، مرگ را امری بسیار عادی و ساده تلقی می کنند و هرگز از فرارسیدن مرگ ، ترس و وحشتی ندارند و مرگ را یکی از بزرگترین سعادت های بشر در زمان حیات می دانند . چون آنان با توجه به شناختی که در این زمینه بخصوص خودشناسی به دست آورده اند ، می دانند که هر تولدی ، مرگی در پیش دارد و مرگ هم به معنی نیستی و فناى دائم نخواهد بود . بلکه حدوث مرگ ، موجب بروز حالت جدیدی می گردد که بشر از آن پس بتواند از زجر و مکافات جهان مادی رهایی یابد و خود را به عوالم روحی بالایی به نسبت اعمال و رفتار و شناخت های معرفت و عرفان که در زمان حیات کسب کرده است ، برساند .

کسی که در زندگی به این اصل معتقد باشد که تولد به اضافه زمان حیات ، برابر با مرگ است ، همیشه و در همه حال به فکر خالق خویش خواهد بود . چون در این فرمول دو اصل مشخص است ، یعنی تولدی به وجود آمده و حیاتی ادامه دارد تا خود را به مرز مرگ برساند . ولی زمان حیات برای او مشخص نیست و نمی داند که این زمان چقدر بطول می انجامد . این زمان گاهی می تواند قبل از تولد باشد . حال کسی که بعد از تولد حیات دارد ، در هر لحظه ای باید در انتظار فرارسیدن مرگ خویش باشد . چون مرگ همیشه قبل از حیات است ، به همین علت هم مرگ به نقطه رهایی خود می رسد ، در صورتی که جسم مادی ، کاملاً از آن بی خبر است ، یعنی همانگونه که هیچ کس زمان به خواب رفتن خود را نمی داند ، هیچ درک و احساسی هم نسبت به لحظه و زمان مرگ ندارد . زیرا امواج مرگ که قبل از حیات در حرکت هستند ، در یک زمان به نقطه پایانی خود می رسند و در انتظار حیات ، باقی می مانند که خود را به آن نقطه برسانند و به محض این که حیات به آن نقطه رسید ، از زمان رسیدن امواج مرگ خود ، به آن



نقطه بی خبر است . فردی در زندگی به شناخت کافی حیات خویش دست یافته است که اگر از او فرزندی به دنیا می آید و یاد دارد ، حقیقت مرگ او را هم بپذیرد و بداند که این زاده جدید باید روزی طعم مرگ را بچشد و آن روز می تواند از روز تولد وی تا .... باشد . چون هر فردی که متولد می شود برای هدف خاصی به این دنیا قدم می گذارد که غیر از خداوند متعال ، هیچ فردی از آن اطلاع ندارد ، یعنی تولد و مرگ هر دو در ید پر قدرت پروردگار است و برای تولد کسی نباید آنچنان خوشحال شد و از مرگ وی هم نباید بسیار اندوهگین شد . چون هر ذات و موجودی ، روزی باید به اصل خود برگردد و جسم و روح بشر هم از این قانون مستثنی نیستند و باید در یک زمان خاص به مبدأ اصلی خود مراجعت نمایند . همان گونه که می دانیم در کره خاکی ادیانی که مسیر رسیدن به عوالم روحانی و خداشناسی را به بشریت می آموزند ، بسیار محدودند . ولی راه رسیدن به کمالات و دستیابی به شناخت و قدرت های خداوند متعال نامحدود و بی انتها هستند و هر فردی می تواند روش خاصی را در راه رسیدن به حقایق حیات که در رأس آن خالق بشریت قرار دارد ، برای خود انتخاب کند که اگر انتخاب این مسیرها از طریق آموزش های ادیان باشد ، افراد زودتر می توانند مسیرهای طولانی خویش را کوتاه تر نمایند و به عوالم خارج از ماده و عالم کائنات و حتی عوالم روحی ، در زمان حیات مادی خویش دست یابند . زیرا کسانی که در عالم بشریت بنیانگذار ریشه ادیان از طرف خداوند متعال بوده اند ، مسلماً به حقایق حیات دست یافته که سایر افراد زمان ، از رسیدن به آن مراحل عاجز بوده اند و حتی شناختی از آن نداشته اند ، به همین علت هم برای رشد عقلی و معنوی گروهی از افراد بشر ، حقایق را بیان داشته اند که در خور فهم و درک مردم آن زمان بوده و بگونه ای که در هر عصری با علم و عقل می توان گفته و خواست های آنان را توجیه کرد و به تکامل معنویت دست یافت .

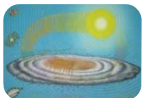


گروهی از افراد که با نیت پاک و قصد قربت به عوالم بالاتر مبادرت به فراگیری علم برون فکنی می نمایند، قبل از این که اعمالی را انجام دهند، می توانند نور حق را با دیدگان مادی خویش مشاهده کنند و یا این که آوای سروش حق را با گوش های مادی خویش بشنوند و یا الهاماتی به مغز آنها نقش بندد که این الهامات با حقایق نیز همراه باشند و گاهی اتفاق می افتد که مراحل فراگیری برون فکنی برخی از افراد، در همین مرحله به پایان می رسد و نمی توانند روح خویش را از جسم مادی خارج کنند. ولی در عوض توانسته اند جسم مادی خود را آماده درک و شناخت برخی از حقایق حیات بنمایند.

فردی که در اثر ممارست های علمی و عملی بتواند به قدرت سفر روح خویش از کالبد مادی تسلط یابد، در حقیقت توانسته قسمتی از بهشت را مالک شود. زیرا چنین عملی موجب می شود تا افراد بتوانند به فهم و شناخت های بخصوصی از عالم پس از مرگ و زندگانی روحی دست یابند و به دست آوردن چنین شناخت هایی، نیاز چندانی به آگاهی کامل از شناخت های عرفانی و مذهبی و... ندارد. زیرا این افراد در زندگی خویش توانسته اند مسیر مستقیمی را به درگاه احدیت بیابند و همان را تا رسیدن به معبود خویش ادامه دهند، تا روزی که به معبود خویش برسند.

به عقیده من، شناخت ذات وجود و برون فکنی یکی از واجبات است که افراد بشر در زمان حیات خویش می بایست آن را بشناسند و به آن دست یابند. چون هر فردی نهایتاً روزی باید جسم مادی را ترک کند و به طور ناشناخته به عالمی سفر کند که از آن هیچگونه آگاهی ندارد. اگر فردی بتواند در زمان حیات خویش به چنین سفرهایی دست یابد و با شناخت کافی به عوالم ارواح بیوندد، مسلماً در آن جهان موفق تر از دیگران خواهد بود.

همانگونه که در کارهای روزمره افرادی که از آزادی عمل بیشتری در راه



اعمال صحیح و مثبت برخوردارند، کارهای نیک و پسندیده بیشتری را از خود بروز می دهند. اگر این آزادی را فردی برای روح خویش هم داشته باشد، همین حالت را در زندگی خود به وجود خواهد آورد، یعنی هر چه آزادی روح (در برون فکنی) بیشتر باشد، شناخت و آگاهی ضمیر آگاه از ضمیر ناخودآگاه بیشتر خواهد شد. وقتی که فردی بتواند جسم مادی خویش را در زمان حیات و با آگاهی و شناخت کامل ترک کند و به مکان های دیگری خارج از محیط خود سفر کند، به حقایقی دست می یابد که با هیچ معیاری نمی توان آن مشاهدات خود را در حیات مادی ببیند و از آنها کسب معرفت و آگاهی نماید.

چه آزادی ای را می توان در عالم یافت که فردی بتواند از محل مادی خود به محل های مادی دیگر و یا عوالم روحی سفر کند، بدون این که به وسیله یا مجوزی نیاز داشته باشد.

تاکنون در این جهان کمتر کسی به شناخت علم روح روی آورده است و اکثر افراد توجه چندانی به شناخت آن از خود نشان نمی دهند و حتی گروهی دانستن این علم را جایز نمی دانند و یا برخی اصولاً به وجود چنین نیرویی معتقد نیستند، به همین علت هم اکثر کسانی که شناخت و اطلاعات کافی از وجود این عنصر و پدیده الهی دارند، سعی می نمایند تا اطلاعات خود را در اختیار سایرین قرار ندهند. چون با انجام این عمل، در نزد برخی از ناباوران و یا جاهلان، به ریشخند و استهزاء گرفته می شوند و عده کمی از انجام این عمل خرسند می شوند. لذا آنان صلاح را در آن می بینند که اصولاً هیچگونه بحث و یا گفتگویی در زمینه علوم روحی، نزد دیگران ننمایند و به همین علت هم مدت ها این علم تقریباً در انزوا قرار گرفته بود. ولی امروزه در کشورهای اروپایی و آمریکا، در مورد شناخت بیشتر و کسب اطلاعات از افراد جامعه خویش درباره وجود روح، از طرف سازمان های دولتی و رسانه های گروهی و...



برنامه های همه پرسی انجام می دهند ، تا پس از کسب اطلاعات از همگان ، هر چه زودتر بتوانند حقیقت وجود روح و علم آن را با روش همگانی به جهانیان بنمایانند .

نظر به این که در کشور ما ایران نویسندگان علوم روحی کمتر وجود داشتند و اگر هم کسی در این زمینه مقالاتی را انتشار می داد ، به دلایلی پاسخ گوی نوشته های خود در مقابل افراد نبود و یا آدرس و محل کار خویش را برای مکاتبه و تبادل افکار به خوانندگان نمی داد . لذا تصور بر این بود که در ایران افراد روح شناس و معتقدان به وجود و بقای روح وجود ندارند . ولی پس از انتشار دو جلد کتاب ( روش تماس خانوادگی با ارواح ) که توسط من ( نویسنده ) در ایران انتشار یافت و در انتهای صفحات هر دو جلد آدرس خود را نوشته بودم ، پس از چند روزی که این کتاب ها در سراسر کشور به نسبت بسیار کم و محدودی پخش شد ، سیل نامه از سراسر کشور درباره پاره ای از سئوالات و اتفاقات مستند روحی که برای برخی از افراد کشورمان به وقوع پیوسته بود ، به آدرس داده شده سرازیر گردید ، به طوری که اکثر وقت خود را ، برای پاسخ گویی به آنها گذارده ام و همچنان وصول آن نامه ها ادامه دارند و در کمال تعجب مشاهده می شود که در بین آنها افرادی وجود دارند که از پدیده هایی بحث و گفتگو می کنند که تاکنون مشابه آنها در هیچ یک از کتاب های نویسندگان خارجی یا داخلی وجود نداشته است و امیدوارم ، روزی بتوانم کتاب جداگانه ای از این نامه های مستند را در اختیار خوانندگان گرامی قرار دهم تا آنها بدانند که در تمام دنیا پدیده و وقایع و اتفاقات روحی رخ می دهند . ولی اکثر افراد به دلایل مختلف حاضر نیستند اطلاعات و آگاهی های خود را در اختیار سایر افراد قرار دهند تا این که موجب ریشخند و یا تمسخر افراد ناآگاه قرار نگیرند و یا در نهایت روزی به آنها یک برچسب خل ، دیوانه و... را بزنند .



شناخت دانش علوم روحی که برون فکنی و هیپنوتیزم و... هم شاخه هایی از این درخت برومند می باشند، ضمن این که هیچگونه ضرر و زیانی برای افراد یا جوامع و دولت ها ندارند، موجب می شود که افراد جامعه به سوی خداشناسی و ایمان به حقایق حیات و زندگانی پس از مرگ کشیده شوند و کسانی که به چنین شناخت هایی دست می یابند، مسلماً برای همیشه از پلیدی و بدی ها گریزان خواهند شد و در نتیجه عمل آنها موجب بهبودی افراد جامعه و در نهایت افراد تمام اجتماعات بشری می شود و به تدریج تزویر و ریا و... از بین افراد جهان دور می گردد.

در افراد بشر دو نیروی متیقن و قوی وجود دارد که گاهی یکی از آنها بر دیگری پیشی می گیرد و تأثیرات مستقیمی در حالت و خوی آنها بجای می گذارد و این دو نیرو عبارتند از: عقل و جهل.

عقل همیشه افراد را به سوی خداپرستی، درستی، پاکی، گذشت، انسانیت، شرافت، مهر، محبت و... سوق می دهد و سعی دارد که فردی که صاحب آن است از مسیرهای مستقیمی که به سوی خداوند متعال سوق داده می شود، منحرف ننماید، تا این که بتواند روزی آن فرد را صحیح و سالم به سر منزل مقصود که همان زندگی موفقیت آمیز روحی است، برساند. ولی در بین راه، جهل هر چند گاهی خودنمایی می کند و سعی دارد، تا این که آن فرد را به سوی ناپاکی، پستی، دروغ، حقه بازی، ریا، تزویر و... بکشاند و اجازه ندهد که عقل مسیر مستقیم خود را در طول زندگی ببیند و در زندگی مادی اکثراً بر عقل چیره می شود و بگونه ای آن را از مسیرهای صحیح و درست، منحرف می نماید و در آن زمان است که بشر نمی تواند خود را بشناسد و بداند که او کیست و چیست و برای چه هدفی خلق شده و در این جهان چه می کند و به کجا می رود و در آن زمان آنقدر در انشعابات حقیقت بینی و شناخت خداوند متعال گم می شود که اصل را که



وجود خداوند متعال است، فراموش می‌کند و تا آخر عمر همچنان تحت تأثیر عوامل جهل خود باقی خواهد ماند. البته این حقیقت بسیار بعید است که تمام افراد جامعه گاهی تحت نفوذ جهل قرار نگیرند و همگان زندگانی خود را از هر نظر با عقل کامل بگذرانند. اگر چنین می‌بود، اکثر معیارهای حیات و خلقت بهم می‌پیچید و دگرگونی‌های عجیبی در عالم حیات و عوالم روحی به وجود می‌آمد. اگر همگان از عقل کامل برخوردار باشند، در ادامه تکامل روح بشر، شک به وجود می‌آمد. چون کسی که به انسانیت کامل دست می‌یابد، روح وی باید از مسیرهای بسیاری گذشته باشد و مراحل فراوانی را پشت سر بگذارد تا این که بتواند به تکامل برسد و انسان‌هایی، چون گل‌های پراکنده در مرغزاری عظیم، خودنمایی کنند و موجب راهنمایی و ارشاد سایرین گردند. بهترین و زیبا ترین گل‌هایی که در این مرغزار عالم خاکی خودنمایی کرده‌اند، اولیاء و انبیائی بودند که تا به حال خدمت‌های عظیمی از نظر ارشاد و راهنمایی بشریت به خداشناسی نموده‌اند و تمام آنها کسانی بودند که روزی جزو قشر همین افراد بشر بوده‌اند که در زمان بخصوصی به انسانیت کامل رسیده‌اند و موجب شناساندن حقایق حیات که وجود خداوند در رأس قدرت‌های حیاتی بشر قرار دارد، شده‌اند و تمام آنها از وجود روح سخن‌هایی گفته و یا در کتب آسمانی که از طریق آنها بر بشریت نازل گردیده است، حقیقت وجود روح و حتی قدرت‌های روحی را بگونه‌ای بیان فرموده‌اند. حال این شناخت و عقل و علم افراد بشر است که چگونه سعی در درک و فهم آن دارد و می‌خواهد در زمان حیات خویش به حقایق وجودی آن دست یابد. زمانی که فردی به شناخت کامل ذات وجودی خویش دست یافت و روح را در وجود خود تشخیص داد و از سوی دیگر به بقای آن هم مطمئن گردید، از آن زمان به بعد از ماده و ماده‌گرایی و جهل که موجب بدی و فساد روح گردیده بود، مبرا خواهد شد. چون ذات روح





با ذات ماده دارای اختلاف فراوانی است و این اختلافات اجازه همزیستی آن دو را با یکدیگر نمی دهد . از این زمان به بعد هم نوعی برون فکنی روحی در افراد مشاهده می گردد که مربوط به عرفای واقعی است ، نه آنهایی که هر عمل مادی را برای لذت های مادی خویش انجام می دهند . ولی با نصب چند کشکول و تیرزین و... در اطاقی از منزل و یا در محل کار برای اغفال دیگران خود را عارف و مستغنی قلمداد می کنند و در اصل آن اطاق را محل عشرتکده و دود و دم یا خواست های مادی خویش می نمایند ، بدون این که کوچکترین شناختی از حقیقت حیات داشته باشند . زیرا مستغنی ، صوفی ، عارف و... کسی است که بتواند دریچه واقعی معنویت و خداشناسی را در قلب خویش و دیگران بگشاید ، تا این که روح حق که در ذات وجودی وی قرار دارد ، گاهی بتواند از این کالبد مادی خارج گردد ، نه این که فقط دهان خود را بگشاید و تنها برای تظاهر و اغفال دیگران خود را بی نیاز و مبرا از مادیات حیات بداند .

هر ذره زمانی از کل است که خصوصیتی از آن اصل در ذره مشاهده شود و بشر هم تا شناختی از قدرت و عظمت الهی نداشته باشد ، مانند عنصری است که به صورت آلیاژی در آمده و در خصوصیات ذات اصلی وی تغییراتی به وجود آمده و این عنصر جدید دیگر از آن اصل نیست ، مگر این که روزی مجدداً تجزیه شود و خصوصیات کامل ذات اولیه خویش را باز یابد ، تا زمانی که فردی دارای خصوصیات ماده گرایی است ، هرگز نمی تواند از وجود اصلی خویش باشد و در لفظ و یا تظاهر خود را ذره ای از وجود حق بداند ، مگر این که رابطه ای حقیقی بین او و معبودش برقرار شده باشد ، بگونه ای که در اعمال و رفتار و حرکات وی وجود این حالت ها متجلی شده باشد . اعصاب کسی سالم است که اگر به هر نقطه از بدن وی کوچکترین اشاره ای شود ، بتواند تمام آن را درک کند . چنین رابطه ای را می توان بین نسا ، بشر و خالق در نظر گرفت ، یعنی فردی سالم



و خداشناس است که تمام ذرات وجود وی درک و شناخت حقایق را داشته باشند و بدانند، هر عملی را که وی مرتکب گردد، عقل کل یا روح اعظم از آن باخیر است و اگر کسی بتواند با حيله و شیادی عالمی را بفریبد، قادر نخواهد بود ذره ای تأثیر در ذات اصلی خویش به وجود آورد. چون بشر با چنین اعمالی تصور می نماید که دیگران را می فریبد. در صورتی که دائماً در حال فریب خویشان است و با هر فریبی تیشه ای به درخت تنومند زندگانی خویش می زند، تا روزی که این درخت تحت تأثیر و قدرت جهل سرنگون گردد و مدت ها پس از آن به شناخت حقایق حیات دست یابد.

اگر فردی بتواند در اثر کسب فضایل و شناخت های معنوی و روحانی، چشم درون خویش را بگشاید و قصد نداشته باشد تمام حقایق حیات را با چشم تن که تنها قادر است از اشیاء و ماده عکس بردارد، آنها را تشخیص دهد، ببیند. آنگاه متوجه خواهد شد که برخی از قدرت های خلقت در او وجود دارند. زیرا بشر در خلقتی ادامه حیات می دهد که خالق تمام آنها را آفریده است، یعنی بشر در خلقت خداوندی زندگی می کند که اگر شناختی از اصل خلقت داشته باشد، می تواند از آن کاملاً بهره گیری کند، کما این که اگر وسیله و یا غذایی در نزد شما وجود داشته باشد که طرز استفاده و یا مصرف آن را ندانید، هیچگونه بهره ای از آن به دست نخواهید آورد. وضعیت بشر با خلقت هم به همین حالت است. اگر شناختی از این عالم خود نداشته باشید و تمام شناخت ها و علوم عالم را در شناخت های علمی خود بدانید و بخواهید آنچه را که با چشم تن مشاهده می نمائید، بپذیرید و مابقی را قبول نداشته باشید، هرگز نمی توانید از عالم خلقت خویش بهره مند گردید. چون خداوند متعال این عالم را برای استفاده بشر خلق فرموده است. حال این افراد بشر هستند که هر کدام به نسبت عقل و خرد و دانش خویش می توانند آن را بشناسند و بگونه خاصی از آن بهره برداری



نمایند . زیرا اثرات خداوند در هر عنصر و یا ماده و موجودی وجود دارد و هر یک از آنها به شکل خاصی جوابگوی اعمال ، حرکات ، رفتار مادی ، معنوی ، روحانی ، عرفانی ، الهی ، عقلی ، فیزیکی و... خویش در نزد قدرت های حقیقی باری تعالی خواهند بود .

زمانی که خداوند متعال فردی را عاقل می آفریند و به وی روح مستقلى عنایت می فرماید ، اجازه اختیار و انتخاب برخی از قسمت های زندگی را نیز به وی واگذار می کند و اختیار او را به دست اعمال و رفتارش می سپارد و تا زمانی که موضوع سرنوشت در بین نباشد ، این بشر می تواند به تاخت و تازهای خود در هر مسیری ادامه دهد . حال این حرکات می توانند در مسیر مثبت و معنویت باشد یا این که مسیر پلیدی و ناهمواری ها را ادامه دهند که منجر به بروز عواملی گردد که او را به سمت انحطاط و پستی سوق دهد .

خداوند متعال برای هر روحی مسیر تکاملی خاصی انتخاب فرموده و در اثر گذشتن از این مسیر ، در نهایت می تواند محل زندگانی ابدی و ذات خویش را بشناسد و روزی ذره ای از اصل خود گردد . چون از این حقیقت فقط او آگاهی دارد و روح را آزاد می گذارد ، تا این که بتواند در طول زمان ، خود را به صورت کامل و عاری از هرگونه آلودگی به ذات خویش برساند و در این زمینه هیچگونه عجله و یا نگرانی ندارد . حال این زمان می تواند میلیون ها سال به طول انجامد .

زمانی که درباره برون فکنی سخن به میان می آید ، گروه فراوانی علاقه و آفری نسبت به انجام این عمل از خود بروز می دهند و اظهار می دارند که چگونه می توانیم این عمل را انجام دهیم ، با توجه به این که این قبیل افراد ، اکثراً "هیچگونه معلومات علوم روحی و یا الهی ندارند و از سوی دیگر قدرت ذاتی برون فکنی روحی نیز در آنها مشاهده نمی شود . این قبیل افراد باید بدانند که



برون فکنی همان سفر روح است که علاوه بر دانش فراوان روحی، نیازی هم به شناخت علوم و قدرت های الهی و عرفان و... دارد و انجام چنین عمل مهم و سرنوشت سازی را نباید سرسری گرفت و آن را مانند برخی از اعمال دیگر مانند هیپنوتیزم یا خواب های روحی و... در چند روز دانست.

زمانی که در این زمینه کتاب های گوناگونی را مطالعه می نمایید، متوجه می شوید که سه گروه از افراد توانسته اند عمل برون فکنی یا سفر روح را انجام دهند.

\* گروه اول: کسانی هستند که دارای قدرت ذاتی برون فکنی روحی هستند و این عمل را می توانند بدون داشتن هیچگونه علم روحی و یا شناخت کامل عرفان و الهیات انجام دهند. ولی تمام حالت های برون فکنی آنها ناقص هستند، یعنی حداکثر تا دیدن جسم مادی اکتفا می کنند و قدرتی بالاتر از آن ندارند. وقتی از این افراد سؤال می شود که چگونه می توانی این عمل را انجام دهی، در مرحله نخست قدری مکث می کند و سپس جواب می دهد، من خودم هم نمی دانم به چه صورتی موفق به انجام برون فکنی می شوم و یا حتی از او می پرسند که از چه زمانی مبادرت به انجام چنین عملی نموده ای، اظهار می دارد، من درست نمی دانم ولی به یاد می آید که از زمان های بسیار دور این کار را می کرده ام.

گروه دوم افرادی هستند که قدرت ذاتی چندانی ندارند. ولی به دلیل زحمات و مرارت هایی که نسبت به آموختن علم و عمل برون فکنی انجام داده اند، توانسته اند به انجام حالتی از آن نائل آیند و در برخی از مواقع به صورت حرکات و روش های علمی، سفر روح خویش را به خارج از جسم مادی و سیر مسیرهایی آغاز نمایند، این قبیل افراد توانسته اند پس از کسب علوم مختلف منجمله علوم روح شناسی، ذات وجودی خویش را به طور کامل بشناسند و بدانند که بشر از چه قسمت هایی به وجود آمده و سپس بر یکایک آنها، برابر



دستورات و روش های علمی تسلط یابند تا این که پس از آزمایشات فراوان موفق به انجام چنین حرکاتی بشوند. زمانی که از این افراد در مورد چگونگی حالت برون فکنی آنها پرسیده شود، آنان می توانند تمام جزئیاتی را که در طول زندگانی خویش انجام داده اند، تا این که امروزه توانسته اند به این نیروی عظیم الهی دست یابند، به طور کامل و جامع شرح دهند بگونه ای که افراد شنونده بتوانند آن مطالب گفته شده را با علم محیط و شناخت های خویش تطبیق دهند و نتایجی در سطح معلومات خویش از آن گفته ها به دست آورند. در مورد گروه سوم اکثر افراد بشر انجام این عمل را از طریق عرفا، فضلا، روحانیون مذهبی و... شنیده اند که علوم این قبیل افراد از طریق دستیابی به قدرت های عالم ربانی و عرفانی واقعی به وجود آمده است. زیرا این اشخاص مدت های مدیدی در حال تزکیه نفس و روح خویش بوده اند و از راه تزکیه نفس و عرفان به شناخت کامل وجود و قدرت روحی دست یافته اند و توانسته اند در برخی از مواقع، قدرت روحی خویش را در اختیار خود در آورند و به همین علت هم در هر زمانی که خواسته باشند می توانند از جسم مادی خویش خارج شوند و تا مدت ها در عوالمی که قبلاً تصمیم سفر به آنجا را داشته اند، روح خویش را انتقال دهند و پس از مدتی معین و مشخص به جسم مادی خویش مراجعه نمایند و در این باره روایات و داستان های فراوانی از گذشتگان به دست ما رسیده که یکی از آنها امروزه از طریق عینی به اثبات رسانیده است، یکی از معابد بوداییان را که به علت قدمت و فرسودگی ساختمانی خراب می کنند تا معبدی نو به جای آن بنا کنند، متوجه می شوند که اسکلت یکی از مؤبدان در وسط دیواری که آجرهای ۸۰ × ۸۰ داشته، بگونه ای قرار دارد که استخوان دست و پاهای وی کاملاً از وسط آجرها عبور کرده است و یک تکه آجر در درون قفسه سینه او و قطعه دیگری داخل جمجمه او قرار دارد و این اسکلت را به صورتی که در وسط دیوار و در



داخل آجرها ایستاده بود، کشف می کنند . سپس در صدد بر می آیند تا بدانند در گذشته چه وقایعی برای این عبادتگاه رخ داده است که این راهب به داخل دیوار پناه برده ، متوجه می شوند که در زمان های گذشته از طرف گروهی از اشخاص ، حمله ای به این معبد شده است که یکی از راهب ها در آن زمان به طور مرموزی ناپدید می شود .

زمانی که به این محل مقدس حمله می شود ، این راهب ربانی با حالت برون فکنی و تجزیه جسم مادی ، از دست دشمنان به داخل دیوار عبادتگاه پناه می برد . آنچه مسلم است عمر طبیعی این راهب جلیل القدر در همان زمان به پایان می رسد و سپس کالبد مادی وی در همانجا باقی می ماند و روح وی به ملکوت اعلی به پرواز در می آید .

یک نمونه برون فکنی که از طریق تلویزیون دولتی ایتالیا در سال ۱۳۶۷ در معرض دید همگان گذارده شد ، به این صورت بود که یک مرد جوان هندی را در محل استادیوم تلویزیون ایتالیا در رم به صورت پخش تلویزیونی زنده ، در داخل گوری نهادند و سپس روی وی خاک ریختند و در سطح محوطه حیاط ، سبزه کاشتند . چند روزی جسم مادی این جوان هندی در زیر خاک بود تا سبزه ها کاملاً سبز شدند و روز موعود که می بایست جسم او را از گور در می آوردند ، فرارسید و مجدداً سازمان تلویزیون ایتالیا ، مبادرت به پخش مستقیم این مراسم نمود و عده ای خبرنگار و فیلم بردار گرد آمده بودند و گروهی مشغول نیش قبر شدند و درست در همان لحظه ای که آن هندی قبل از درگور خوابیدن گفته بود ، جرتقیل سنگ قبر را از روی قبر وی برداشت و همگان مشاهده نمودند که جسم وی با یک پیراهن و شلوار سفید و بلند در همان محل اولیه خوابیده است .

پس از گذشت چند لحظه ، آن مرد هندی تکانی به جسم خویش داد و تقریباً نیم خیز شد و مجدداً دراز کشید و پس چند لحظه ای ، در بین تعجب همگان از



جای خویش برخاست و دست های خود را به لبه گور گذاشت و از آن خارج شد .

همان گونه که می دانیم هر عملی که به وقوع می پیوندد احتیاج به یک نوع نیرو یا انرژی خاصی دارد و اعمال و حرکاتی را که برای پوسیدن و متلاشی شدن ماده ای بکار می رود ، نیاز به انرژی خاصی برای پوسیدن دارد و جسم هم از این اصل مستثنی نیست ، یعنی زمانی که جسم در حالتی قرار گیرد که انرژی برای مراحل پوسیدن در آن وجود نداشته باشد و یا نتواند از خارج به آن نفوذ کند . این جسم سال ها به همان حالت اولیه خود باقی می ماند ، مگر این که در طول زمان تغییرات جدیدی به آن جسم داده شود ، تا این که انرژی برای متلاشی شدن و پوسیدن داشته باشد .

عملی آن روح شناس هندی نیز بر چنین پایه هایی استوار بوده ، زیرا که جسم وی توانسته بود ، روزها از خود مقاومت نشان دهد و بدون این که در زیر خاک غذا و هوایی به آن برسد ، همچنان سالم باقی بماند و در معرض فساد و پوسیدگی نیز قرار نگیرد .

این گروه از افراد اصولاً " در اثر شناخت های عرفانی خود را به خدای خود نزدیکتر می نمایند و زمانی که فردی توانست به خداوند نزدیکتر شود ، به تدریج می تواند در برخی از مواقع از جسم مادی خویش جدا شود و روح را در قالب خود به حرکت در آورد و به محلی که مایل است سفر کند و اکثر این سفرهای روحی به سوی عوالم بالا و کائنات صورت می گیرند .

در برخی از کشورهای جهان گروهی از افراد مذهبی که سِمَت رهبری را به جمعی مردم قبایل یا هم مسلک های خویش دارند ، به سادگی می توانند این عمل را در انظار همگان انجام دهند و روح را چند روز از کالبد جسم مادی خویش جدا سازند ، به طوری که در معاینات اولیه جسم مادی بنظر می رسد که



آنها مرده اند . چون در برخی از این برون فکنی های روحی هیچگونه آثار حیاتی در جسم مادیشان دیده نمی شود یا این که تنها جسم مادی آنها قادر به تنفس و تنظیم ضربان قلب است و نمی تواند درک و احساسی را از خود بروز دهد و تا زمانی که روح آن اشخاص مجدداً " به کالبد مادی بازنگردد ، کسی نمی تواند آنها را بیدار کند و همچنان در خواب روحی باقی خواهند ماند .

گاهی دیده می شود که گورستانی را تبدیل به پارک عمومی و ... می نمایند و برای این منظور ، تمام سنگ ها و آثار مردگانی را که قبل از سی سال در آنجا دفن شده بودند ، از آن محل خارج می کنند . در بعضی مواقع با اجساد روبرو می شوند که پس از گذشت حداقل سی سال ، هنوز جسم مادی آنها کاملاً سالم می باشد و هیچ تغییری در حالت جسم به وجود نیامده است . زمانی که افراد با چنین رویدادهایی مواجه می شوند ، نظریات بخصوصی از نظر درستی ، تقوا و ... به آن اجساد نسبت می دهند . ولی باید این واقعیت را پذیرفت که آن اشخاص قبل از مردن در حالت خاصی قرار گرفته اند که انرژی برای پوسیدگی جسمی در آنها وجود نداشته ، به همین علت هم تاکنون جسم مادی آنها در زیر خاک سالم مانده است . حال این اجساد چگونه به این حالت دست یافته اند ، امر جداگانه ای می باشد .

اعمالی را که برخی از علمای روحانی و عرفا و ... در عوالم خویش از خود بروز می دهند ، هرگز کسی نمی تواند آن اعمال را با برداشت های عقلی و علمی خویش بسنجد و آنها را ارزیابی نماید ، مگر این که خود او شناخت کاملی از نیروهای مافوق داشته باشد و تمام آن حرکات را با شناخت هایی که در این مسیر کسب نموده است ، بسنجد ، نه این که با علم محیط ، چون علم بشر در حال حاضر نمی تواند جوابگوی حرکات و اعمال و رفتار روحی ای باشد که در سطح کره خاکی و در محل های بخصوصی بروز می کنند





زمانی که فردی قصد دارد عمل برون فکنی را به خوبی انجام دهد می بایست اطلاعات و شناخت کافی از حالت های عقلی که ذهن و تخیل و تفکر و تعمق و... را به وجود می آورد ، داشته باشد و در اصل عقل و مشتقات آن را به خوبی بشناسد و از کاربرد آنها آگاهی کاملی داشته باشد .

در بخش بخصوصی از این کتاب سعی شده است تا در این زمینه ، اطلاعاتی که در حد نیاز برون فکنی باشد ، به خوانندگان داده شود تا با بکارگیری آنها و سایر علوم که در این زمینه دارند بتوانند این عمل را انجام دهند . ولی قبل از انجام عمل برون فکنی ، هر فردی می بایست شناخت کافی از ذات وجود خویش داشته باشد ، به همین علت هم در این کتاب سعی شده در مرحله نخست از شناخت قدرت های ذاتی و نیروهای نهان و خداوند متعال مطالبی را بیان دارم و پس از آن ، چگونگی حالت های برون فکنی را تشریح نمایم .

برای این که اطلاعاتی از چگونگی حالت های فیزیکی و عقلی بدن درباره برون فکنی داشته باشید باید از ذهن که نیروی تخیل و تصور را در خود جای داده است ، استفاده کافی بنمائید و جهت مشاهدات ذهنی ، کافی است در محلی کاملاً آرام بنشیند و سپس تصویر محل بخصوصی را در ذهن خویش مجسم نمائید و بعد از مدتی چنین تصور کنید که در همان محل دلخواه قرار دارید و تمام مناظر و مشخصات و مختصات آن محل را در مقابل چشمان ذهنی خویش مشاهده می نمائید . در این زمان توانسته اید امواج اثری ای را که در بین فاصله مکان جسم مادی شما با آن محل مورد نظر وجود دارند ، با امواج ذهنی خودتان منطبق نمائید و تمام امواج ذهنی شما ، سوار بر آن امواج ، به آن محل حرکت می کند و مشاهدات خود را به صورت انعکاس امواج ، به امواج عقل و سپس به امواج چشم ذهنی انتقال می دهید و منجر به این نتیجه می گردد که شما بتوانید آن محل دلخواه را از فاصله ای بسیار دور مشاهده نمائید . در زمان برون فکنی هم



چنین حالتی به وجود می آید، یعنی در این موقع کلیه امواج تن پوش که روح را در بردارند، از قانون امواج اثیری استفاده می نمایند و از جسم مادی جدا می شوند و به دیدن محل های مشخص و معینی که قبلاً قصد دیدار آنجا را در ذهن خویش پرورانده بودید، می روند و تمام مشاهدات خود را به قسمت آگاهی ذهن می سپارند. پس از آن که فردی از این حالت خارج شد، می تواند تمام آنچه را که دیده است، بازگو نماید، بگونه ای که با واقعیت مشاهدات خویش در آن سفر هیچگونه اختلافی نداشته باشد. زیرا زمانی که فردی بتواند فرکانس امواج ذهنی خود را با امواج اثیری که تمام عالم و کائنات را در بر گرفته اند منطبق نماید، به سادگی می تواند از امواج ذهنی خویش استفاده کند و این امواج را سوار بر امواج اثیری نموده و به هر نقطه دلخواهی که قصد دارد سفر کند. همان گونه که قبلاً بیان گردید عقل تابع روح است. روح هم آزادی عمل هایی را در سطح معینی به عقل می دهد و برخی اعمال و حرکات را می تواند بنا به خواست خود انجام دهد. در برخی از مواقع روح از تصمیماتی که عقل مصممانه اتخاذ نموده، پیروی می کند و بهترین نمونه بارز این وضعیت هم زمان برون فکنی است. یعنی فردی که تصمیم به برون فکنی روحی دارد، در مخیله خود محل بخصوصی را در نظر می گیرد و منظره آن را توسط امواج عقلی که بر امواج اثیری سوار می شوند، در ذهن خود مجسم می کند و تصمیم می گیرد که در برون فکنی، روح وی به آن محل برود و از حقایق آن نقطه یا محل آگاهی به دست آورد. در زمان برون فکنی روح از تصمیم گیری عقل متابعت می کند و کالبد روحی با ترک جسم مادی به آن محل می رود و اطلاعاتی را از آنجا به دست می آورد و در زمان بخصوصی که از قبل تعیین شده است، به کالبد مادی خویش بر می گردد. این حالت برون فکنی می تواند توسط هادی جلسه یا عامل هم اعمال شود.



پپیچیدگی قدرت های روحی افراد بشر بالاتر از حالت برون فکنی است . چون گاهی در زندگی برخی از اشخاص حالت های روحی خاصی بروز می کنند که با حالت های روحی دیگر افراد متفاوت می باشد .

در کتابی خواندم ، شخصی به کلیسا نمی رفت ، روزی آن مرد در محلی خلوت زیر درختی نشسته بود ، کشیش محل از کنار او گذشت . آن مرد کشیش را صدا زد و گفت : « تصور می کنم که در دلت آرزوی زیارت محلی را داری ؟ » . کشیش از سؤال آن مرد متعجب شد و گفت : « چرا ، در حال حاضر به این فکر بودم که اگر بتوانم به زیارت مرقد اسقف اعظم بروم ، خیلی لذت خواهم برد » . آن مرد به وی می گوید : اگر خواسته باشی به آنجا بروی من حاضرم به شما کمک کنم تا در همین لحظه شما را به آنجا ببرم . کشیش سؤال می کند : چگونه ممکن است این عمل صورت گیرد ؟ مرد می گوید چشم هایت را ببندد و تا زمانی که من نگفته ام باز نکن . پس از چند لحظه مرد از کشیش می خواهد چشم های خود را بگشاید . در این موقع کشیش چشم هایش را باز می کند و در کمال تعجب ، خود را در آن محلی که آرزو داشته می یابد . پس از این که زیارت کشیش به پایان می رسد ، مرد از او می خواهد که مجدداً چشم هایش را ببندد تا او را به محل اولیه بازگرداند . وقتی که کشیش چشم های خویش را می گشاید خود را در محل قبلی می بیند .

حال از نظر علم روحی و برون فکنی به دگرگونی و حالت هایی که در این زیارت به وقوع پیوسته است ، توجه می نمایم تا ببینیم که چه حالتی در روح و جسم به وجود آمده تا چنین عملی انجام شده است .

زمانی که آن شخص کشیش را به زیارت برد ، جسم مادی هر دو نفر با ضمیر ناخود آگاهشان زندگی می کرده است و بعد دوم یا فانتوم آن دو همراه ضمیر آگاه به زیارت مرقد اسقف رفته بودند ، یعنی در برخی از برون فکنی ها ، افراد تمام



حالات و اتفاقاتی را که خارج از محل جسم مادی خویش می بینند، به یاد می آورند و حتی در این حالت گاهی اتفاق افتاده، اشخاصی که برون فکنی می نمایند، اعمال فیزیکی هم انجام می دهند و در برخی از مواقع آنها نمی توانند مشاهدات خود را به یاد آورند.

برای این که بتوانید ذهن را پرورش دهید و از نیروی عقلی خویش به طور کامل استفاده نمایید می بایست تمرینات خاصی را در این زمینه انجام دهید که این تمرینات را به طور مبسوط در کتاب «روش خود درمانی های روحی با نگرشی به ترک اعتیاد» نوشته ام.

زمانی که فردی تمرینات مقدماتی برون فکنی را انجام داده و روح خود را آماده برون فکنی از کالبد مادی خویش نمود، از آن پس باید سعی نماید تا تمام افکار خویش را در یک محل یا نقطه متمرکز نماید و از قدرت امواج اثری کمک بگیرد تا این که بتواند روح خود را به آن محل مورد نظر انتقال دهد، آنگاه توانسته به بزرگترین نیروی عالم که سیر و سفر کائنات و نقاط دیدنی جهان است، دست بیاید و در زمان حیات مادی، گاهی روح خویش را از تحمل زجر و درد حیات برهاند و آرامش بسیار خوب و دلپذیری را در خود به وجود آورد.

بهترین و ساده ترین روش برون فکنی های روحی این است که پس از انجام کلیه تمرینات و آمادگی های روحی و عقلی، شروع به آزمایش های زیر نمایید.

- ۱- در محلی بسیار آرام و ساکت دراز بکشید و یا در روی صندلی یا زمین و... بنشینید، سپس آرامش مطلوب را در محیط و جسم مادی خویش به وجود آورید.

- ۲- سه نفس عمیق بکشید و در هر بار که عمل دم را انجام می دهید، چند ثانیه آن را در قفسه سینه حبس کنید و پس از آن به آهستگی و تآنی از سینه خارج کنید.



- ۳- در بازدم سوم، چشم ها را ببندید و به جسم خویش آرامش کامل بدهید .
- ۴ - ذهن خود را فقط به این نکته معطوف دارید که قصد دارید با انجام برون فکنی، جسم مادی خویش را مشاهده نمایید .
- ۵ - از این پس شروع به نفس کشیدن های کوتاه تری نماید، به گونه ای که تقریباً در هر دقیقه ۲۰ الی ۲۵ بار تنفس نماید .
- ۶ - تمام افکار خویش را به این نکته متمرکز کنید که هم اکنون روح شما از جسمتان مانند خواب های طبیعی خارج می شود، به طوری که با چشم بسته می توانید به وضوح جسم مادی خویش را مشاهده نمایید .
- ۷ - در این موقع فردی که در حال برون فکنی است، به تدریج به حالت خود هیپنوتیزی در می آید، ضمن این که در آن موقع ذهن شما متوجه مشاهده جسم مادی است، با خود بگوئید: من برای برون فکنی، عمل خود هیپنوتیزی را انجام داده ام و در حال حاضر در خلسه کامل قرار دارم و در همین حالت است که بهتر می توانم از جسم مادی خویش خارج گردم .
- ۸ - افرادی که تمرینات مقدماتی خویش را به طور کامل انجام داده اند و به مرحله خود هیپنوتیزی دست یافته اند، به مرور احساس می کنند که جسم مادی آنها سبک تر از حد معمول می شود و احساس شعف و آرامش بیشتری را در خود احساس می نمایند .
- ۹ - کسانی که توانستند به این مرحله دست یابند، می بایست همچنان به تمرکز قوای عقلی خود برای دیدن جسم مادی خویش ادامه دهند، چیزی نمی گذرد که احساس سبکی و بی وزنی سرپای آنها را فرامی گیرد .
- پس از احساس چنین حالتی، افرادی که در این مرحله قرار گرفته اند، نخست محیط خود را به تدریج روشن و روشن تر خواهند یافت، به گونه ای که همان حالت معمولی محیط طبیعی گذشته خویش را احساس خواهند نمود .



۱۱- این حالت آنها، مدتی بطول نمی انجامد که در همان حالت، شیشی نظر آنها را جلب می کند که به صورت توده ای ابر یا غبار مانند است و پس از مدتی بسیار کوتاه، این توده ابر مانند به خود شکل می گیرد و جسمی در بین آن مشخص می شود و این جسم چیزی غیر از جسم مادی خود آنها نخواهد بود.

این روش ساده ترین روش برون فکنی است و افرادی که دارای قدرت های مدیومی و اطلاعات کافی در این زمینه هستند، پس از انجام تمرینات مورد نیاز به سادگی می توانند این عمل را انجام دهند. ولی کسانی که دارای قدرت مدیومی کمتری هستند و از علوم برون فکنی اطلاعات چندانی ندارند، هرگز نمی توانند به صورت علمی موفق به انجام آن شوند، مگر این که یک حالت برون فکنی ذاتی از بدو خلقتشان در آنها وجود داشته باشد که بحث آن امر جداگانه ای است و احتیاج به آموزش و فراگیری علوم خاصی برای برون فکنی ندارد. ولی اگر این افراد دارای شناخت کافی از علوم روحی خصوصاً "برون فکنی باشند، با وجود نیروی ذاتی ای که در آنها وجود دارد، می توانند اعمال بسیار شگفت آوری را انجام دهند که بشریت از شناخت حقایق آنها از نظر علم کلاسیک، کاملاً محروم است و هیچگونه شناختی نسبت به آن ندارد.

زمانی که فردی موفق شود و بتواند جسم مادی خویش را توسط چشم سوم (چشم سوم همان چشمی است که در زمان خواب می توانید تمام رویاهای خویش را ببینید و پس از مدت ها آنها را به صورت زنده به یاد آورید و حتی در ذهن خویش آنها را تصور و مجسم نمائید) مشاهده نمائید، وقتی که این عمل به طور کامل انجام شد و موفق به دیدن جسم مادی خویش شدید، از آن زمان به بعد است که با انجام تمرینات مکرر برون فکنی می توانید این نیرو را در خویش پرورش دهید تا زمانی فرا رسد که با برون فکنی هایی که انجام می دهید به هر نقطه ای از جهان خاکی و پس از آن به سایر کرات آسمانی سفر نمائید و تمام آنها



را به طور واقعی و حقیقی مشاهده نمائید .

عمل برون فکنی هیچگونه لطمه و یا صدمه ای به جسم مادی یا روح وارد نمی کند . زیرا در چنین مراحل ، افراد بشر از نیروهای نامرئی دیگری که در اطرافشان قرار دارند ، به طور ناآگاه و ناخواسته کمک می گیرند و همین نیروها هستند که باعث می شوند تا آنها به سوی ترقی و تعالی روحانی و معنوی پیش روند و زمانی که قصد ورود به جسم مادی خویش را دارند با کمک همین نیروها، این عمل را انجام خواهند داد و بدون هیچگونه زحمتی وارد جسم مادی خویش می شوند .

علامت و دلیل وارد شدن به جسم مادی ، در این است که یک مرتبه آن احساس سبکی و شعف از شما دور می شود و از آن پس نمی توانید جسم مادی خویش را مشاهده نمائید و آنگاه به صورت بیدار شدن از خودهیپنوتیزمی ، چشم های خود را باز می کنید و برای ترقی و پیشرفت در این عمل ، سعی نمائید چند دقیقه پس از برون فکنی ، تمام مشاهدات خود را در یک دفتر که مخصوص همین کار است ، یادداشت کنید .

برون فکنی ها معمولاً " به دو طریق انجام می شوند :

طریقه اول به این صورت است که فردی نزد معلم خاصی در این زمینه می رود و او ، وی را به خواب های روحی یا مغناطیسی فرو می برد و اگر فرد سوژه قدرت برون فکنی داشته باشد و عامل هم دارای علم کامل و شناخت کافی در مورد حالت های روحی و برون فکنی باشد ، با تسلط یافتن بر امواج اثیری و عقلی سوژه می تواند در انجام عمل برون فکنی وی رایاری نماید ، یعنی طی شرایطی بتواند روح را از کالبد مادی وی خارج نماید ، تا این که شخص خواب رونده بتواند کالبد مادی خویش را در همان محل نظاره کند و سپس بنا به خواست عامل ، مسیرهایی را با کالبد روحی ( بُعد درم یا فانتوم ) خویش پیماید و پس از



مدتی، بنا به خواست عامل به کالبد مادی خویش مراجعه نماید و بیدار شود. این قبیل برون فکنی ها را برون فکنی « دگر عاملی » می نامیم. چون عمل آن توسط فرد ثالث دیگری انجام شده و خود سوژه هیچ اطلاع و یا شناختی از حالت برون فکنی خویش ندارد. تنها اطلاع وی این است، پس از مدتی که به خواب رفته، توانسته جسم مادی و محیط خویش را مشاهده کند و یا به سفرهای روحی، توسط عامل اعزام شود و مشاهداتی داشته باشد که پس از بازگشت، تمام آنها را به یاد دارد.

در برون فکنی ها هرگز نمی توان حالت اجبار را بکار برد و یا در زمان های اولیه آموزش، کسی که در حالت روحی مناسبی قرار ندارد بتواند عمل برون فکنی را توسط خود و یا دیگری انجام دهد.

طریقه دوم آن برون فکنی خودی است. زیرا فردی که قصد برون فکنی دارد خود او می تواند عامل باشد و هم معمول، یعنی وی به تنهایی عمل برون فکنی را انجام می دهد، به همین علت هم این روش برون فکنی را « خود عاملی » می نامیم، که شرح و چگونگی آن در صفحات قبلی به طور مختصر و ساده بیان شده است.

زمانی که فردی عمل برون فکنی را انجام می دهد و عامل از وی می خواهد که در مسیر حرکت سفر به نقطه ای حرکت کند و یا به عوالم روحی و سایر کهکشان ها برود، روح وی به تنهایی نمی تواند این عمل را انجام دهد. بلکه در چنین شرایط و حالت روحانی، روح فرد برون فکن، در اختیار مقررات عوالم روحی قرار می گیرد و بدون این که شخص سوژه یا عامل اطلاعی از این حقیقت داشته باشند، روح وی توسط یک روح راهنما که از عوالم روحی بر اعمال و حرکات این روح نظاره می کند، هدایت و راهنمایی می شود و به همین علت است، گاهی اتفاق می افتد، با توجه به این که فردی توانسته عمل برون فکنی را به





یکی از طرق فوق انجام دهد و با چشم سوم، کالبد مادی خویش را کاملاً مشاهده نماید. ولی قادر به ترک محیط خود نمی باشد. زیرا در این شرایط، روح هادی ای وجود ندارد تا روح برون فکن را به محل یا نقاط بخصوصی که خواست سوژه یا عامل است، هدایت کند و این یکی از بزرگترین دلایلی است که فرد برون فکن می بایست در مورد علوم روحی شناخت کافی داشته باشد.

بسیار اتفاق افتاده است که افرادی در زمان استراحت، بدون این که هنوز به خواب کامل رفته باشند، بدن اثیری را در نقطه ای بالاتر از جسم مادی خویش مشاهده می کنند و یا این قبیل اتفاقات گاهی در خواب برای برخی از افراد رخ می دهند که نمی توانند این کالبد مثالی یا اثیری را به نقطه دیگری بفرستند، دلیل آن، عدم وجود روح هدایت کننده در این مکان است تا این که روح شخص معمول بتواند کالبد روحی را به نقاط مختلف انتقال دهد.

کسی که در زندگی مادی خویش، فقط بتواند از کالبد مادی خویش خارج شود، به بزرگترین حقایق حیات و شگفتی های آن دست یافته است، یعنی با این اعمال روحانی و جسمانی توانسته شناخت هایی از ذات وجودی خویش به دست آورد که افراد ناآگاه با مخارج و یا زحمات فراوان هرگز نمی توانند پی به وجود چنین حالت یا نیرویی در وجود خود ببرند. زیرا افراد برون فکن توانسته اند وجود ذات خالق خویش را با این اعمال، احساس نمایند و از عظمت و بزرگی خلقت او، آگاهی مختصری به دست آورند.

زمانی که فردی توانست به این حقایق دست یابد و به برخی از اسرار خلقت آگاهی بیابد، بسیار راحت تر می تواند بپذیرد که نسل انسان، ذره ای از ذات خداوند بزرگ است، یعنی افراد وارسته و پرهیزکار، با شناخت های علمی در زمان حیات خویش به راز خلقت پی برده اند و دانسته اند که خداوند متعال، قدرت بزرگی از روح انسان ها است و انسان های وارسته و متقی هم ذره ناچیزی



از آن عظمت کل می باشند .

اگر فردی مایل به شناختِ ناشناخته های خلقت ، در زمان حیات خویش باشد . اگر عمرش کفاف دهد ، حتماً روزی به آنها دست می یابد و چنانچه بخواهد در همان حالت ناآگاهی خویش باقی بماند ، هرگز پیشرفت و ترقی نخواهد کرد . کسانی که بخواهند در راه شناخت خداوند متعال که شناخت ذات وجود ، ذره ای از آن است ، گام بردارند ، نیروهای نهانی که اطراف بشر را فراگرفته اند به یاری آنها خواهند شتافت و راهنمائیشان می کنند و این نیرو و یا قدرت های نهان را ارواحی تشکیل می دهند که به گونه های مختلفی در زندگی افراد بشر ، نقش آفرین می باشند .

اکثر افراد بشر نمی توانند این حقیقت را بپذیرند که ارزش هر فردی ، فقط به دلیل وجود قدرت های روحی وی است و جسم مادی هیچ کس ، ارزش معنوی ندارد . چون اگر روح در یک زمانی این جسم مادی را ترک کند ، از آن شخص چیزی غیر از یک جسد بی ارزش بجای نخواهد ماند که اطرافیان ، درصدد از بین بردن و یا پنهان کردن آن به گونه ای بر می آیند و هر قوم و قبیله و مذهب و فرقه ، عمل خاصی را با این جسم انجام می دهد . یکی آن را می سوزاند و خاکستر آن را به عنوان یاد بود در محلی قرار می دهد ، دیگری آن را دفن می کند تا از گزند تعفن جسم مادی در امان باشد و خروارها خاک بر روی آن می ریزد . عده ای آن را در بیابان ها و کوه ها یا دریا و ... رها می کنند تا طعمه برخی از حیوانات گردد و ... ولی تنها ارزش بشر در روح وی است ، یعنی بشری که در حال زیستن می باشد ، در اصل روح او باعث ادامه حیات و شخصیت و قدرت وی خواهد بود ، به همین دلیل هم ارواح دیگری که در اطراف کره زمین حضور دارند و از طرف خداوند مأمور بر کنترل و مراقبت از بشر هستند ، در اکثر مواقع ارواح افراد زنده را یاری می کنند و آن زمانی است که فردی در طول زندگانی خود توانسته به



حقایق حیات پی ببرد و در صدد شناخت بیشتری نسبت به ذات خویش و عوالم دیگر باشد .

افراد پویشگر فراوانی در این جهان وجود دارند که می خواهند در زمان حیات خویش به برخی از حقایق حیات که ناشناخته های عالم جزئی از آن است ، پی ببرند و برای این منظور ، اقدام به خرید و خواندن کتاب های مختلفی می نمایند که درباره نیروهای نهان و قدرت های ماوراء الطبیعه نوشته شده است . زمانی که در لابلای صفحات آن به حقیقتی دست نمی یابند ، به نزد علما و دانشمندانی می روند که اطلاعاتی جزئی یا کلی ، در این زمینه دارند و یا حداقل اقدام به نوشتن کتاب هایی در این زمینه نموده اند ، با کمال تأسف گاهی اتفاق می افتد که بعضی از این اشخاص با مشکلات فراوانی به آنها دسترسی پیدا می کنند . پس از این که در مورد خواست خود ، سئوالاتی را از آنها می نمایند ، اکثراً" با جواب هایی روبرو می شوند که از خیر پویشگری خویش در راه شناخت حقایق حیات که می خواستند به آنها دسترسی یابند ، می گذرند . چون آن اشخاص ، درک و فهم چنین حقایقی را به قدری مشکل برای پویشگران تفصیل می کنند که پویندگان راه و روش طریقت ، تصور می کنند که آنها هرگز نمی توانند به شناخت و یا حقیقتی در زمان عمر برسند و از آن دانش به دست آورند . در صورتی که این پویندگان راه حقیقت و طریقت نمی دانند که باید برای رسیدن به هر حقیقتی ، شناخت را از خود شروع کنند و پس از خودشناسی متوجه خواهند شد که نیازی به مربی و علما و دانشمندان خاکی ندارند . چون در آن زمان ، نیروهایی را که توانسته اند در اطراف خویش بشناسند ، به کمک و یاری و راهنمایی آنها خواهند آمد و همگان را به سر منزل مقصود می رسانند . فرضاً" وقتی که در زمان حیات توانستید قدرت های نهان و نیروهای ذاتی خویش را بشناسید ، آنگاه با روش های مختلف می توانید کالبد مادی خود را ترک نمائید و



پس از انجام چنین اعمالی به قدرت های ذاتی ای که در شما وجود دارند ، پی ببرید و بدانید انسانی که در خلقت به عنوان اشرف مخلوقات آفریده شده است ، بدون نیاز از هیچ معلم خاکی می تواند به تمام حقایق حیات دست بیابد و به اندازه نیازهای زمان عمر خویش علم حیات بیآموزد . زیرا اکثر دانشمندان و معلمینی را که در سراسر جهان ملاقات کرده و از آنها جوایب شناخت حقایقی شدم ، در نهایت به این نتیجه رسیدم که هر یک از آنها به نوعی درصددگمراه کردن و نا امید نمودن من از ادامه مسیر شناخت حقایق پنهان بر می آمدند و طوری مطلب را وانمود می کردند که گویی تنها خودشان افراد استثنائی خلقت خداوند هستند و قادر به انجام اعمالی چون برقراری تماس با ارواح ، برون فکنی ، هیپنوتیزم و... می باشند و دیگران به سادگی نمی توانند به چنین شناخت هایی دست یابند . ولی من هرگز دست از پشتکار خود بر نداشتم و تصمیم داشتم به برخی از ناشناخته های حیات دست یابم و آنها را به خوبی بشناسم و به همین علت هم مطالعات خود را از وجود خویش شروع نمودم و سال ها در صدد خودشناسی برآمدم تا این که روزی به یک نیروی نهان که در پیرامون من وجود داشت ، دست یافتم و فهمیدم که غیر از این جسم مادی و قدرت بازو و عقل و ذهن و...، یک نیروی دیگر نیز در کنار من وجود دارد . سال ها به دنبال شناخت آن رفتم تا این که بدون استاد و با کمک دیگران ( نوع بشر ) به تمام آن نیروهایی که قصد شناخت آنها را داشتم ، دست یافتم و وجود آنها را کاملاً احساس نمودم .

من به عنوان یک نفر معلم ، به پژوهشگرانی که قصد شناخت حقایق حیات را در زندگانی خویش دارند ، توصیه می کنم که از سردرگمی و ندانم کاری و مراجعه به دکاکین برخی از آموزندگان که غیر از حرف و یا عمل بی علمی واقف نیستند ، خود را برهانند و بیهوده وقت خویش را صرف فراگیری دانش از



اشخاصی که خود هیچ شناختی از حقایق حیات ندارند، ننمایند. چون شناخت اکثر آنها در حد نوشته کتاب هایی می باشد که از افرادی دیگر به دست آنها رسیده. ولی اکثر آنان در بیان مطالب کتاب ها مهارت دارند، نه این که خارج از مطالب آن کتاب بتوانند شناخت های واقعی دیگری را در اختیار قرار دهند، بهتر آن است که خود شما با خواندن کتاب های مختلف در صدد شناخت ذات وجود خویش بر آید و پس از شناخت است که می توانید به برخی از نیروهایی که در پیرامون شما وجود دارند، دست بیابید و یا آنها را بشناسید. علم چیزی نیست که فردی بتواند به صورت آمپول به دیگری تزریق نماید و بگوید که با این عمل، عالم شدی و به شناختی که می خواستی دست یافته ای. در صورتی که علم را باید کلام به کلام با صرف وقت و عشق و نیاز آموخت و اگر فرضاً کسی چنین اظهار دارد که من در مؤسسه خود می توانم در چند جلسه، عمل برون فکنی را به عموم مراجعه کنندگان بیاموزم، هرگز فرد عاقلی نباید این ادعا را قبول کند. چون کسی که شناخت به ذات وجودی خویش نداشته باشد نمی تواند علم برون فکنی را بیاموزد و یا بیاموزاند. ولی امکان این وجود دارد که آن فرد را معلم هیپنوتیزم کند و خواب رونده در حین خواب، کالبد روحی خویش را ببیند و یا از محلی به جای دیگر سفر کند و حقایقی را هم مشاهده نماید. ولی اسم این عمل برون فکنی نیست. چون برون فکنی حالتی از روح است که شما خودتان در هر زمانی که بخواهید باید بتوانید آن را انجام دهید و به هر محلی که قصد سفر به آنجا را دارید، سفر نمائید و هیچگونه ممنوعیت و یا محدودیتی در این زمینه برای شما وجود نداشته باشد و این حالت در زمانی رخ می دهد که فردی شناخت و علم کافی در این زمینه داشته باشد و این علم را هر شخصی که طالب آن باشد به سادگی می تواند بیاموزد و سپس بکار بندد. بنا بر این اولین راه رسیدن به حقایق حیات، این است که پیشگرا در صدد شناخت ذات وجودی



خویش و خداوند متعال بر آیند و یک لحظه از این مسیر منحرف نگردند تا در این راه بتوانند به خواست های خویش نائل آیند . زیرا اگر کسی بخواهد به نیروهای ماوراء الطبیعه دست بیابد و آنها را بشناسد ، می بایست این حقیقت را بپذیرد که بین درک و احساس فیزیکی و علمی وی با درک و فهم نیروهای ماوراء الطبیعه ، تقریباً هیچ فاصله ای وجود ندارد و تنها فاصله آن یک حجاب است که اگر روزی آن کنار برود همه چیز برای پویندگان راه طریقت روشن خواهد شد ، به طوری که حتی با چشم مادی تن خویش می توانند حقایقی را مشاهده کنند ، که قبلاً برای آنان غیر قابل تصور بود .

اکثر افراد بشر ، در تمام طول عمر خود ، درصدد دستیابی به برخی از حقایق حیات هستند و با توجه به خلوص نیت و اعمال درستی که در زندگانی خویش نسبت به سایرین دارند و علوم ناشناخته را دنبال می کنند و نتیجتاً به هیچ یک از نیروهای خارج از محیط خویش دست نمی یابند ، دلیل عدم موفقیت و دسترسی آنها به آن نیروها در این است که آنان قصد دارند تمام شواهد و اتفاقات غیر عادی را با مختصر معلوماتی که در زمان حیات مادی خود کسب کرده اند ، وفق دهند و سپس آن را بپذیرند . در صورتی که تمام علوم به دست آمده عالم ، جوابگوی ذره ای از حقایق حیات و زندگانی روحی بشر نخواهد بود . چون بشر در کره خاکی هنوز نتوانسته معلومات و دانش های خود را در مورد شناخت روح تکمیل کند و یا این که در یک نقطه ، یکی از علوم به دست آمده کنونی را ختم شده بداند و بگوید پس از این شناخت ، بشر به آگاهی و یا علم دیگری در این زمینه دست نخواهد یافت .

علم ما به علت نواقصی که در آن وجود دارد و هنوز کامل نشده است ، هر روز در حال تنبیراتی می باشد که موجب لغو دلیل شناخت های قبلی آن می شود ، با این علم و شناخت ناقص چگونه می توان به حقایق دست یافت و آنها را به طور

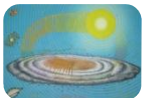


مطلق پذیرفت و قبول کرد که خود آن علم کامل است . اگر پویندگان راه طریقت بتوانند از حرف زدن و تفکر بی مورد درباره برخی از پدیده های حیات و اتفاقاتی که در جوامع بروز می نماید ، دست بردارند و قدری عمیقانه تر به علت و چگونگی بروز آن بنگرند آن وقت قادر خواهند شد به شناخت هایی که خارج از فهم و درک آنها است ، دست یابند .

اکثریت قریب به اتفاق افراد بشر ، در انتظار نشسته اند تا اتفاق جدیدی در زندگی آنها رخ دهد تا به طور معجزه به برخی از شناخت ها دست یابند . در صورتی که اگر به واقعیت پی ببرند ، متوجه می شوند که برای رسیدن به این هدف نباید همچنان منتظر بمانند تا این که واقعه ای به وقوع بپیوندد . زیرا بشر نیازی به جستجوی چندان و چشم براه بودن و انتظار کشیدن ندارد . چون تمام آن نیروهایی را که در انتظارش نشسته اید تا روزی اتفاقی توسط آنها رخ دهد و شما به شناختی برسید ، در وجود خودتان قرار دارند و همگی غافل از این حقیقت می باشید .

اگر روزی بشر بتواند به ذات خویش پی ببرد و وجود خود را بشناسد ، از هر نوع سرگردانی نجات می یابد و مسیر درستی را برای رسیدن به اهداف خویش در زندگی انتخاب خواهد کرد .

نیرویی که از طرف خداوند به جمیع مخلوق داده می شود ، در اصل همان نیروی کار و کوشش و ادامه حیات است . حال در هر یک از موجودات خویش ، به نحوی آن را متجلی کرده است . وقتی که به ساختمان کوچکترین ذره دقت می نمائیم ، متوجه می شویم که تمام ذرات این ذره ، در حال حرکت و فعالیت و یا بهتر بگوییم در حال ادامه حیات هستند و به همین نسبت ، هر چه به موجودات تکامل یافته تر از جمادات ، مانند نبات و حیوان توجه نمائیم ، این نیروی حیات را به گونه ای بهتر و تکامل یافته تر خواهیم دید تا به مرحله ای می رسیم که روح



بشر موجب هر گونه فعل و انفعال و ادامه حیات وی می گردد .

برخی از این موجودات عالم در خلقت خویش دارای یک آگاهی هستند و برخی دارای دو یا سه آگاهی می باشند، یعنی ضمیر آگاه و ناخودآگاه، در تمام عناصر و موجودات عالم وجود ندارد . بلکه این ضمیر در اثر تکامل موجودات در خلقت به وجود می آید و در هر نسلی بیشتر به تکامل می رسد تا زمانی که بشریت می تواند علاوه بر این دو آگاهی، به آگاهی های دیگر نیز که فرای آگاهی و ناخودآگاهی می باشند، دست یابد و از آن استفاده کامل نماید . حال اگر بخواهیم به این ضمیر خود دست یابیم، در مرحله اول باید در اثر شناخت با ذات وجودی خویش به تفاهم و توافق برسیم و از نیروهای ذاتی که در ما وجود دارند و هر فردی به سادگی نمی تواند به آنها دسترسی داشته باشد، متابعت نمائیم .

اگر فردی قصد دارد به بالاترین درجه آگاهی خویش در حیات دست یابد و بتواند روح خود را بشناسد و قدرت آن را مشاهده کند و حتی برخی از نیروهای آن در اختیار خویش در آورد و سفرهایی را بنا به میل خویش، توسط روح انجام دهد، مسلماً "نیاز به علم و دانش و شناخت کافی دارد، در غیر این صورت نمی تواند با دست خالی به مصاف شیر برود و آن را رام سازد یا از پای در آورد . اگر کسی بتواند به این مرحله برسد، توانسته تا آخر عمر وجود خود را در آرامشی کامل و مطلق فرو برد و از هیچ سختی و ناراحتی، حراس به دل راه ندهد . چون بزرگترین آرامش دنیا، همراه با وجود ذاتی خویش بودن است و کسی که می تواند با خویشتن زندگی کند، هرگز طعم ناراحتی و عذاب و... را نخواهد چشید . گروهی از افراد، با خویشتن بودن را با در خود فرو رفتن و انزوا اختیار کردن و تنها در زندگی به فکر خود بودن، اشتباه می گیرند، در صورتی که هدف من، شناخت نیرو و قدرت های ذاتی و محیط افراد بشر است که افراد می توانند مدت هایی از عمر خود را با این نیروها بگذرانند .





در هر یک از افراد بشر حالت های روحی خاصی وجود دارد که باعث شناخت فردی نسبت به دیگری می شود و در حقیقت می توان چنین بیان داشت که تمام افراد بشر که روی کره خاکی زندگی می کنند، هر یک از آنها دارای خصوصیات و حالات مخصوصی نسبت به خود می باشند و هیچ کس را نمی توان یافت که از نظر خو، خصلت، و خصوصیات روحی و ... با یکدیگر برابر باشند. در صورتی که بسیاری از اشخاص وجود دارند که از نظر شکل ظاهری، هیچ تفاوتی با هم ندارند. ولی زمانی که به خصوصیات اخلاقی و روحی آنها توجه می نمائیم، متوجه می شویم که آنها هیچگونه تفاهم روحی و -اخلاقی با هم ندارند و هر کدام دارای خو و خصلت جداگانه ای مخصوص به خود هستند. افرادی که قصد دارند به بزرگترین علم و عمل عالم دست یابند و بر روح خویش تسلط یابند و بتوانند در زمان حیات، روح را در برخی از شرایط در اختیار خواست های خویش، یعنی آگاهی های خود در آورند، مسلماً باید دارای خصوصیات و رفتارهای مشابهی نیز باشند تا بتوانند به چنین عمل هماهنگی دست یزنند و روح خود را از کالبد مادی برای مدت بخصوصی خارج نمایند.

وقتی با افرادی که می توانند برون فکنی های روحی را به طور موفقیت آمیز انجام دهند، مواجه می شوید و به خصوصیات اخلاقی و رفتاری و کرداری یک یک آنها توجه بنمائید، در می یابید که تمام آنها تقریباً دارای روحیات و رفتار مشابهی نسبت به یکدیگر می باشند و از حالت های نفسانی مشابهی نیز برخوردارند.

خصوصیات تقریباً مشابهی را که در این قبیل افراد می توانید مشاهده نمائید، عبارتند از:

۱. وابستگی چندانی به ماده پرستی ندارند و در اکثر اوقات با گذشت های



- مادی، این حقیقت را به اثبات می‌رسانند .
- ۲- کمتر خشمگین می‌شوند و چنانچه زمانی گرفتار این حالت گردند، خیلی زود خشم خود را فرو می‌نشانند و آرامش را در وجود خویش، آشکار می‌سازند .
- ۳- چشم طمع به مال و ناموس کسی ندارند و هر آنچه را که خداوند در زندگی به آنها عطا فرموده، پذیرفته‌اند و اعتقاد زیادی به قسمت و سرنوشت دارند .
- ۴- اکثر این افراد از شناخت های عرفانی و معنوی و روحانی برخوردارند و خداوند یکتا را می‌پرستند، نه فقط نام او را بر زبان آورند و شناختی از عظمت و الطاف او نداشته باشند .
- ۵- کمتر کسی را در بین آنها می‌توان یافت که خودستایی کند و چنین تصور داشته باشد که او موجودی برتر از دیگران است .
- ۶- زمانی که این قبیل افراد در مشاغل حساس و مرتبتی رفیع، از نظر اجتماعی و یا مادی قرار می‌گیرند، هرگز ضعفا را فراموش نمی‌کنند و برای حفظ آن مقام و منصب خویش، از حق و حقانیت نمی‌گذرند و لحظه‌ای خدا را از نظر خویش دور نمی‌کنند .
- ۷- از بخل و حسادت همگی گریزانند و هرگز حسرت زندگی کس دیگری را نمی‌خورند . چون آنها توانسته‌اند به نیرو و قدرت مستقیم الهی دست یابند و این نیرو برتر از تمام ثروت و مشاغل و... دنیا است، به همین دلیل هم هرگز به علم یا عمل و وجود خود نمی‌بالند و مغرور نمی‌شوند .
- ۸- همیشه قادرند بر امیال نفسانی خویش تسلط یابند و برخی از خواست های بی‌مورد را به دست خواست و امیال نفسانی خویش نمی‌سپارند و همیشه سعی دارند که نفس عماره و سرکش خود را مهار نمایند .



۹- این افراد سعی دارند تا گاهی زندگی را با خویشتن بگذرانند و وقتی که در خویش فرو می روند، آن زمان را جزو بهترین زمان عمر به حساب می آورند . چون در این زمان به احساس و درک و شناخت هایی می رسند که با مخارج بزرگترین ثروت های عالم کسی نمی تواند چنین احساس و درکی ، نسبت به حالت روحی و احساسی آنها داشته باشد .

۱۰- تمام اشخاصی که برون فکنی های مختلف را انجام می دهند ، اعتقاد شدیدی به زندگی پس از مرگ دارند و عالم روحی را می شناسند .

این قبیل افراد دارای خصوصیات روحی بسیاری هستند که اگر بخواهم یکایک آنها را شرح دهم ، بخش عمده ای از این مبحث را اشغال می کند . ولی باید به طور کلی بگویم که افراد برون فکن ، بیشتر از خصائل نیکو و پسندیده انسانی برخوردارند ، تا خصائل بد و اعمال و کردار زشت . زیرا آنها در طول عمر خود اجازه نمی دهند که خواست های نفسانی ، از کنترل قدرت روحی آنان خارج گردد و به طور ناخواسته ، هر عملی را انجام دهد که موجب بروز ناراحتی های روحی و اعمال زشت نفسانی شود و همیشه عنان و اختیار حالت های نفسانی خویش را در دست دارند و اجازه نمی دهند که از حد مجاز خویش ، تجاوز کند ، تا این که روزی بتواند قدرت را در دست گیرد و موجب گمراهی و انحطاط روح گردد .

افراد بسیار محدودی را می توان یافت که بدون دارا بودن خصوصیات فوق ، قادر به انجام برون فکنی می باشند و گاهی می توانند این عمل را انجام دهند . ولی زمانی که به نتیجه اعمال برون فکنی آنها دقت می شود ، متوجه می شویم که آنها در حین زمان برون فکنی سفرهای روحی بی نتیجه ای کرده اند و در این سفرها غیر از رنج و عذاب و ناراحتی های روحی چیزی دیگری را به دست نیاورده اند ، عمل آنها درست مانند این است که چنانچه افراد بخواهند از عینک



استفاده کنند و هر فردی، عینکی را به رنگ مخصوص به چشم بزند، محیط و اطراف خود را به رنگ همان عینکی می بیند که به چشم دارد. افرادی را که بدون شناخت و عدم اعتقادات فوق، موفق به برون فکنی می شوند، در سفر روح، عینک سیاهی به چشم دارند و در این مسیر، فقط می توانند سیاهی ها را مشاهده کنند و با چنین عینک و دیدی، هرگز نمی توان حقایق را به طور وضوح و روشن دید و آنها را از یکدیگر تشخیص داد.

کسانی که دارای چشم بصیرت نیستند، شناخت و درک چنین حقایقی برای آنها بسیار مشکل و باور نکردنی است و افراد ناآگاه زمانی که کتابی در مورد روح و حالت های روحی که اساتید روح شناس یا شاهدین عینی آنها رانوشته اند می خوانند، بیشتر و یا حتی تمام آنها را تخیلی در نظر خود جلوه گر می سازند. چون خود آنها در طول زندگیشان شاهد چنین ماجراهایی نبوده اند و تمام علوم و حقایق عالم را می خواهند با معلومات ناچیز و مشاهدات عینی و اعمال فیزیکی خود بسنجند. ولی از این واقعیت غافلند که هرگز نمی توانند علوم عالم و کائنات را با علوم به دست آمده و اطلاعات محدود سنجید و آنها را ارزیابی نمود. افرادی که دارای دید بصیرت یا چشم سوم و قدرت های روحی بیشتر از حد معمول هستند، گاهی مشاهداتی واقعی دارند که با هیچ معیارهای علم مادی یا فیزیکی نمی توان آنها را سنجید. گاهی مشاهده می کنند که شیئی در بین زمین و آسمان معلق است و در اصل نیروی جاذبه در آن مکان خنثی شده و یا قدرتی مافوق نیروی جاذبه وجود دارد که آن شیئی را در فضا به صورت متحرک یا ساکن نگاه می دارد و یا با نیرو و قدرتی مواجه می شوند که سرعت آن مافوق تصور، یعنی در محاسبه، سرعت آن از سرعت صوت و نور خیلی بیشتر است و با علم به دست آمده مادی بشر، منافات دارد.

زمانی که اتفاقاتی در پیرامون افراد بصیر رخ می دهد، آنها را نظاره می کنند و



حقایقی را می بینند که دیگران از شناخت و دیدار آن محرومند . در این موقع ، در یک حالت آگاهی ای قرار می گیرند که هیچگونه کنترلی را در این زمان ، بر روی خود یا مشاهدات عینی خویش ندارند ، به طوری که گاهی خود آنها باور ندارند که چنین اتفاقاتی در پیرامونشان رخ می دهند .

زمانی که با افراد مختلف مواجه می شوید و از یک یک آنها درباره موضوع بخصوصی سؤال می نمائید ، متوجه می گردید که هر فردی دارای آگاهی و شناخت خاصی نسبت به آن مطلب است که در طول عمر خود توانسته از نظر علمی ، اجتماعی ، سیاسی و ... برای خود کسب نماید و کسی که در زندگی درباره مطالبی اطلاعات کافی ندارد ، هرگز نباید او را فردی بی سواد و ... دانست زیرا وی در مسیر زندگانی خویش با شناخت چنین حقیقت یا علمی ، روبرو نشده است . اگر در مورد مطالبی آگاهی شخصی ، پرورش یابد ، مسلماً شناخت زیادتری از آن به دست می آورد و چنانچه به وی آگاهی داده نشود ، هرگز شناختی از آن ندارد . زیرا کسب اطلاعات مربوط به مصرف نوعی انرژی است و تا زمانی که در مورد موضوعی ، انرژی مصرف نشود ، ذخیره ای از آن مطلب در ذهن کسی به جای نخواهد ماند و این انرژی زمانی مصرف می شود که فردی با علاقه خاصی مایل به شناخت و درک آن مطلب باشد ، در غیر این صورت پیرامون موضوعی که مورد دلخواه طرف مقابل نیست ، هر چه صحبت شود ، به دلیل این که انرژی فراگیری در وی مصرف نمی شود . لذا در نهایت ذخیره ای هم از آن مطلب برای او بجای نخواهد ماند و تمام آن مطالب بیان شده ، چون باد هوا از نزد آن شخص گذشته و هیچ اثری در وی بجای نمی گذارد .

زمانی که فردی از انرژی فراگیری خود استفاده می کند و این انرژی ها ، بگونه های مختلف مصرف می شوند ، امواجی اطراف بدن او با فرامی گیرند ، که این امواج موجب عبور برخی از امواج دیگر از بدن می شوند ، و این امواج هستند



که بدن شخص را تحت تأثیر گروهی از نیروهای خارجی قرار می دهند و حالت های گوناگونی را در وی به وجود می آورند ، به همین علت هم یک نوجوان یا جوان دارای قدرت فراگیری بسیار زیادتری نسبت به فردی سالخورده است . چون جوانان بیشتر از افراد سالخورده نیاز به فراگیری دارند و به همین علت هم ، به طور دائم ، امواج راهنما در اطراف بدن آنها وجود دارند و سایر امواج را از داخل جسم عبور می دهند و موجب سوخت انرژی بیشتری در ذهن و وجود آنها می شوند .

اثر امواجی که از خارج به درون بدن برخی از افراد کاملاً نفوذ می کنند و موجب سوختن انرژی های فراوانی در آنها می شوند ، امواج روحی یکی از آنها است که در افراد حالت های گوناگونی منجمله برون فکنی ، خواب های روحی ، خواب های هیپنوتیکی و ... می شوند و فرد را تحت تأثیر نیروهای خود قرار می دهند و نتیجتاً باعث کنش و واکنش های مختلفی در برخی از افراد بشر می شوند که به نسبت سوخت انرژی داخلی و جذب امواج بیرونی ، از خود حالت هایی را نشان می دهند .

در زمان بروز چنین حالت های روحی می بایست داد و ستدهای امواج و انرژی های بخصوصی وجود داشته باشد تا قدرت فردی نسبت به دیگری در زمینه حالت های مختلف روحی مشخص گردد و آن فرد بتواند سیر عالم و کائنات کند و روح فرد دیگری حتی نتواند از جسم مادی خویش خارج گردد و کالبد مادی خود را مشاهده کند . حال خوانندگان محترم توجه می فرمایند که به چه علت ، من در تمام کتاب هایم از شناخت حقایق حیات سخن به میان آورده ام ، چون تا زمانی که فردی شناخت کافی از ذات وجودی خویش و اتفاقاتی که در محیط وی رخ می دهند نداشته باشد ، نمی تواند به عمل کامل و درستی دست بزند و هر شناختی مستلزم فراگیری علم و دانشی است که مربوط



به همان شناخت های حقایق حیات می باشد . اگر همه افراد بشر می توانستند برخی از امواجی را که در اطرافشان قرار دارند ، جذب کنند و یا مصرف انرژی آنها را بکار گیرند ، در آن زمان همگی قادر بودند روح خویش را از جسم مادی خارج کنند و به سیر و سفرهای عوالم و کائنات پردازند و پس از کسب چنین شناختی زندگی مادی همگان ارزش خود را به طور کلی از دست می داد و هیچ فردی آرزوی ادامه زندگانی مادی را نداشت . لذا در چنین حالتی تعادل زندگی در جهان خاکی بهم می خورد و همگی آرزوی زندگی کردن در عالم دیگری را می نمودند . چون در آنجا این معیارهای دست و پاگیر حیات مادی وجود ندارد .

در این جهانی که ما زندگی می کنیم ، افراد فراوانی وجود دارند ، با توجه به این که جسم مادی آنها در اثر وجود حیات در تحرک است و می دانند که نیروی حیات مربوط به جسم مادی آنها نیست . ولی هرگز در صدد درک این حقیقت بر نیامده اند تا شفاختی نسبت به عناصر تشکیل دهنده نیروهای حیاتی خویش داشته باشند و به همین علت هم از وجود قدرت های روحی و نیروهای نهانی که این جسم را احاطه کرده اند و در اصل موجب زنده بودن و ادامه حیات آنها می گردد ، هیچگونه اطلاعی ندارند . چون عملاً این حقیقت به اثبات رسیده است ، زمانی که در اکثر اجتماعات بحث روح به میان می آید، عده بسیاری حتی روشن فکران جامعه آن را نمی شناسند و یا با روان اشتباه می گیرند و در اصل روح و روان را یکی می دانند . در صورتی که این دو عنصر کاملاً با یکدیگر متفاوت هستند و تنها زندگانی همزیستی دائم آنها است که موجب بروز چنین تصوراتی در بین اشخاص می شود و تنها علمی که توانسته آنها را به طور تفکیک ، از هم مشخص نماید ، علوم روحی می باشد .

شناخت لغت و معنی و مفهوم « جان » نیز واژه و مفهوم دیگری است که عموم



مردم آن را نمی شناسند و اکثریت قریب به اتفاق، آن را روح یا روان می دانند . ولی در اصل چنین نیست و جان قدرتی است که روح و روان به جسم می دهند ، تا این که جسم مادی بتواند با وجود آن به حیات خویش ادامه دهد .

بشر از زمان های بسیار گذشته از وجود کالبد های دیگری در وجود خویش آگاهی داشته و می دانسته که هر فردی غیر از جسم مادی دارای کالبد های دیگری نیز می باشد که جسم به کمک آنها می تواند به ادامه حیات خویش بپردازد . ولی تا اوایل قرن بیستم که علم روحی جدید شناخته شد ، نمی توانسته آنها را بشناسد و به طور تفکیک ، از هم تشخیص دهد و وظیفه هر یک از آنها را بخوبی بداند .

زمانی که به حالت روحی افراد دقت می نمائیم ، در هر کسی حالت بخصوصی را می توانیم تشخیص دهیم ، در صورتی که تمام افراد جهان از یک نوع کالبد مادی با وظایف هماهنگی ، برخوردارند . از این واقعیت به این نتیجه می رسیم که روح به کالبد اثیری بشر جان می دهد تا بتواند در آن برای مدتی زندگی کند و با جسم مادی ، همزیستی داشته باشد . زیرا در این سیر تکاملی خویش احتیاج به منزل و مأوایی دارد و آن هم تن پوش یا روان است ، به همین دلیل زمانی که روح از کالبد اثیری خارج می شود ، حالت جسم تغییر می یابد . اگر برای همیشه این کالبد را ترک کند جسم بشر محکوم به فنا می باشد و به زودی تغییر شکل می دهد و متلاشی می شود و پس از مدتی به مواد اولیه تشکیل دهنده ذاتی خویش ، تبدیل می گردد . ولی اگر این روح برای مدت کوتاهی از کالبد اثیری خویش دور شود ، جسم بدون درک و فهم مدت ها باقی می ماند ، اما ظواهر حیات مادی ، یعنی جان هنوز در این جسم مشاهده می شود و زمانی که روح مجدداً به کالبد اثیری خود مراجعت نمود ، این جسم مادی ، شکل اولیه را به خود می گیرد و به ادامه حالت های تحرکی و تعقلی





حیات خویش می پردازد .

قدرت حیات مادی هر فردی به جان او بستگی دارد و زمانی که جان از جسم خارج شود ، جسم میمیرد و روح به عوالم روحی سفر می کند و اگر در زمان حیات مادی و عوالم روحی به تکامل نرسیده باشد ، مجدداً پس از گذشت سالیانی چند بنا به حکم خلقت برای ادامه تکامل مراجعت می کند و کالبد مادی دیگری را برای خود می سازد و به آن جان می دهد و زمانی کوتاه یا بلند با آن همزیستی دارد تا روزی فرارسد که در صورت نیاز ، همان عمل اولیه خویش را مرتکب شود و جان را از این کالبد مادی خارج کند و جسم را مجبور به فنا سازد .

هر روحی ، قدرت جان را از عقل کل عالم هستی ، یعنی خداوند یکتا می گیرند و پس از خارج شدن از جسم مادی ، جان در حالت تسلسل و با روشی بسیار زیبا به ذات اولیه خود بر می گردد که شرح آن بسیار مفصل است و امیدوارم روزی بتوانم آن را در کتاب « دایره خلقت » کاملاً بیان نمایم .

یکی از بزرگترین مدارج خودشناسی و عرفانی و روحانی که برخی از افراد طی شرایط و ضوابط خاصی می توانند به آن دست یابند ، قدرت تسلط بر عمل برون فکنی و عروج است . عروج به سوی ملکوت بالا ، عروج به سوی واقعیات حیات ، عروج به سوی هستی ، عروج به سوی شناخت قدرت های ذات حق و... است که این حالت موجب می شود تا فردی را در بین دیگران برتر جلوه دهد . چون در چنین شرایطی قدرت روح دیگری خارج از جسم مادی ، از طرف ذات پروردگار ، برای انجام این عمل مأمور شده است ، تا این که روح فرد زنده را راهنمایی می کند و به عوالم بالا ، برای شناخت حقایق حیات هدایت نماید ، در غیر این صورت روح کسی در برون فکنی نمی تواند شخصاً به عوالم بالاتر از محیط مادی خویش ، سفر کند و حقایقی را از عوالم روحی و کائنات و... مشاهده



## نماید .

کسی که به سادگی می تواند برون فکنی کند و از جسم مادی خویش خارج شود ، یکی از بهترین مخلوق خداوند یکتا ، در زمان حیات مادی است . فردی که به این نیروی حقیقت حیات ، در زمان زندگانی مادی خویش دست می یابد . یکی از پیشرفته ترین انسان های زمان حیات است که به فضل و کرم خداوند و سعی و ممارست هایی که در زندگانی خویش انجام داده و شناخت هایی از وجود ذات پروردگار و ذات خویش به دست آورده توانسته به چنین موهبتی برسد و با داشتن جسم مادی ، ذات وجود خویش را که یکی از عناصر الهی است ، از تن خارج کند و به سیر و سفرهای مختلف و گوناگونی منجمله عوالم کائنات خداوند ، بپردازد . چون کسی که توانست به چنین مرتبه الهی و انسانی دست یابد ، مسلماً "شناخت کافی از حیات به دست آورده و راه سعادت و تعالی را در زمان حیات مادی برای رسیدن به مرتبت های روحی در جهان پس از مرگ ، پیموده است . کسی که در یکی از نقاط این عالم مادی ، به تکامل رسیده و از نظر تمام جنبه های زندگی فرد کاملی است ، نیازی در خود احساس نمی کند که متوسل به اعمال خلاف و پلید شود . چون چنین اشخاصی به حقیقت حیات پی برده اند و می دانند که خداوند متعال در همه جا وجود دارد و تنها او است که ناظر به تمام اعمال و اندیشه های نسل بشر است و برای هر عمل خیر و شری ، او را جزا یا پاداش می دهد . این افراد در هر زمانی که مبادرت به تعلیم و آموزش دادن سایرین کنند ، مفاهیمی بالاتر از شناخت های علم محیط بشر را در اختیارشان می گذارند ، ضمن این که چنین تعلیماتی مربوط به شناساندن حقایق کل عالم هستی است ، امکان دارد که این اشخاص نتوانند تسلط به امور مذهبی داشته باشند و دیگران را در طریق دین و مذهب به برخی از حقایق حیات و عالم کائنات آگاه سازند . ولی به سادگی می توانند حقایقی از عالم پس از مرگ و



حالت های روحی و شناخت های حیات ، در اختیار افراد بشر قرار دهند و تمام کسانی را که نسبت به گفته و اعمال وی شناخت کافی دارند ، به سوی خداشناسی محض ، راهنمایی کنند .

افرادی که به سادگی قادر به برون فکنی های حقیقی در زمان بیداری خود هستند ، در اصل توانسته اند تمام محدودیت هایی که دست و پای بشر را در زندگی مادی بسته اند ، بازکنند و بر تمام آنها فائق آیند . این افراد می توانند بنا به میل و خواست خود به تمام قسمت های عوالم مادی و روحی و فیزیکی که در داخل یا خارج از جو جهان مادی قرار گرفته اند ، سفر کنند و پس از زمانی محدود از آن سفرهای خویش دست بردارند و به جهان ماده بازگردند و تمام مشاهدات عینی خود را بازگویند و آگاهی هایی را از آن جهان ها در اختیار سایرین قرار دهند که هرگز کسی از آنها خبری ندارد . این افراد هستند که می توانند وجود زندگانی پس از مرگ را به سادگی به اثبات برسانند و به همگان بفهمانند که بشر با مردن به فنای ابدی دست نمی یابد . بلکه زندگانی جدیدتری را آغاز می کند که در زمان حیات مادی ، آرزوی شناخت آن را داشته است و مرگ چون سایر عناصر و موجودات مادی ، جزو ظواهر حیات است نه حقایق آن ، فردی که بتواند خود را بشناسد ، یعنی در مرحله نخست توانسته حقیقت مرگ را بپذیرد و از آن آگاهی کاملی به دست آورد و به همین علت هم نباید از کسی که هنوز شناخت و ایمانی نسبت به مرگ و ادامه حیات روحی ندارد ، انتظار برون فکنی های روحی ، به طور ارادی و دلخواه داشته باشیم ، وقتی که فردی در برون فکنی های روحی می تواند جسم مادی خویش را در یک حالتی خوب و قوی ، سریع و ... در همه جا و تمام عوالم دیگر مشاهده کند ، نسبت به مرگ این جسم مادی هیچگونه تعصبی از خود بروز نمی دهد و ارزشی برای آن قائل نخواهد بود . زیرا با آن بدن و کالبد روحی خویش توانسته هر عملی را که با این



جسم مادی انجام می‌داده، به‌گونه‌ای به مراتب بهتر و دلنشین‌تر انجام دهد و در زنده بودن خویش، از جسم دیگری همچون جسم مادی در عوالم روحی مطمئن شده است.

زمانی که یکی از سفیران روحی یا افراد برون فکن، به عوالم روحی و یا عوالم دیگر سفر می‌کند، مسلماً در چنین حالت الهی می‌تواند با قدرت لایزال عالم هستی تماس برقرار کند. چون در این زمان، روح این انسان توانسته کالبد مادی را ترک کند و به سوی ذات خویش و یا ساخته‌های آن، روان‌گردد و تماس و مشاهداتی را نسبت به درک و علم و وظیفه و شناخت خویش از آن بازگوید. البته باید به این حقیقت واقف باشیم که این افراد هرگز تمام مشاهدات خود را نمی‌توانند تفسیر کنند. فرضاً رنگ‌های اصلی‌ای را که در کره زمین مشاهده می‌کنیم بسیار محدود است و معمولاً اکثر رنگ‌ها از ترکیب همین چند رنگ اصلی به وجود آمده‌اند. ولی در عوالم روحی و سایر عوالم خلقت، رنگ‌ها به محدودیت‌های کره‌خاکی نیستند و زمانی که فردی در اثر برون‌فکنی، به یکی از این عوالم سفر می‌کند، رنگ‌های بسیاری را مشاهده می‌نماید که مشابه آنها در کره‌خاکی وجود ندارند، چگونه ممکن است بتواند مشاهدات خود را به صورت علمی، عقلی، تفصیلی و ... بیان نماید. چون دیگران شناختی از وجود آنها ندارند، یعنی گوینده شناخت بیان را ندارد و شنونده شناخت درک چنین حقایقی را در وجود خویش نمی‌تواند داشته باشد و در اکثر مواقع وقتی که اطرافیان به سخنان شخص برون‌فکن که از سفرهای روحی و از عوالم دیگر باز آمده است، گوش فرامی‌دهند، اظهارات وی را نمی‌پذیرند. چون عقل و مغز آنها گنجایش و پذیرش چنین حقایقی را ندارد.

افرادی که دارای قدرت برون‌فکنی ارادی هستند، عموماً اشخاصی متواضع و فروتن و بدون عقده می‌باشند و هرگز درصدد اذیت و آزار دیگران بر نمی‌آیند



و به هر چه خداوند به آنها عطا فرموده ، عنایت می کنند . این اشخاص هرگز درصدد خودنمایی و تظاهر و یا فخرفروشی به دیگران بر نمی آیند و اکثر حقایقی را که از پشت پرده به دست آورده اند ، به دیگران بخصوص افراد ناباور و بدون ایمان ، اظهار نمی کنند و عالمی از علم کائنات را در سینۀ خود نگاهداری می نمایند . چنین اشخاصی اگر به دلیل و یا نحوی مورد اهانت و آزار دیگران قرار گیرند ، هرگز از آنها انتقام جویی نمی کنند و جزای آزار دهندگان را به خداوند بزرگ واگذار می نمایند .

افرادی که توانسته اند وجود خود را بشناسند و به یکی از واقعیات حیات که برون فکنی یکی از آن اصول است ، دست بیابند ، معمولاً "افرادی کناره گیر و عمیق هستند و بیهوده در زندگی دیگران دخالتی ندارند ، گروهی این عمل آنها را دلیل بر کبر و غرور می دانند . در صورتی که آنها هدف دیگری از این عمل خویش دارند . چون افراد عادی جوامع نمی توانند شناختی نسبت به عقاید و اعمال و افکار آنان داشته باشند و به این دلیل است که کمتر در اجتماعات ظاهر می شوند و با دیگران معاشرت می نمایند . چون آنها به حقایقی دست یافته اند که اعمال و حرکات مادی دیگران برای آنان بسیار کودکانه و ناآگاهانه ، جلوه گر می نماید .

در زمان حیات مادی افرادی را می توان یافت که توانسته اند قید زمان و مکان را در زندگی خویش به گونه ای از بین ببرند و از قوانین عوالم روحی و اثیر عالم استفاده کنند و در هر زمانی که اراده نمایند ، به سیر و سفر عوالم روحی و کائنات الهی بپردازند . کسی که بتواند در زمان حیات مادی خویش به قلمرو آفرینش پرواز کند و برخی از آنها را با چشم جان یا چشم روح مشاهده کند ، مسلماً" به تکامل نهایی خویش رسیده و پس از مرگ جسم مادی ، روح وی نیازی به تکامل های مکرر ندارد و در اصل چنین اشخاصی را می توان به عنوان نماینده یا



خلیفه خداوند در روی کره خاکی دانست و به افرادی که هنوز به تکامل و خودشناسی نرسیده و دائماً در صدد اذیت و آزار دیگران بر می آیند و در زمان حیات خویش، غیر از ماده و ماده پرستی به چیز دیگری روی نمی آورند، هرگز نمی توان لقب نماینده خدا و یا اشرف مخلوقات عالم را داد. زیرا اشرف مخلوقات عالم، موجودی است که از تمام خصایل بدی و پستی مبرا باشد و در او کلیه محسنات و خوبی ها جمع شده باشد، در غیر این صورت، هنوز خوی حیوانی در وی به پایان نرسیده و برای این که از این محل بگذرد و به درستی و خوبی های عالم روی آورد، نیاز به تکامل های مکرر روحی خواهد داشت.

در این جهان، علوم فراوانی وجود دارند که تمام آنها را می توان در مکاتب مختلف، طی شرایط خاصی آموخت. چون این علوم، توسط اساتید خاصی آموزش داده می شوند و هر فردی به نسبت فهم و درک خویش می تواند آنها را فراگیرد، غیر از علم معرفت نفس که تمام آن آموختنی نیست. بلکه هر فردی بدون این که تحت آموزش خاصی قرار گیرد، آن را در محیط های مختلف زندگانی، از دیگران می آموزد و بدون علم معرفت، کسی نمی تواند به خودشناسی و خداشناسی برسد و اعمالی را در زندگانی خویش انجام دهد که از نیروهای نامرئی کائنات نشأت گرفته باشند.

زمانی که فردی بتواند به قدرت کامل روحی خویش دست یابد و آن را بشناسد و در اختیار خویش در آورد، توانسته برخی از قوانینی را که در طبیعت به عنوان حقیقت محض، حکمفرما است، تغییر دهد و تابع اعمال و رفتار خویش کند، به گونه ای که این قوانین باید از خواست های وی متابعت کنند. زیرا افرادی که توانسته اند به چنین حالت هایی دست یابند و بر نیروهای اطراف یا قسمتی از نیروهای مافوق طبیعت پیروز شوند، از آن پس دستخوش جریاناتی که دیگران را به گمراهی می کشاند و از حقایق حیات دور می سازد، نشده اند و در

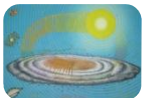


نهایت توانسته اند سفر روح خود را به معنویت دلخواه و حقیقی ای که در رأس آن ، خداشناسی است ، برسانند .

حالت هایی که برای یک فرد برون فکن به وجود می آید ، معمولاً به اشکال زیر است و این حقیقت را تقریباً توسط تمام افرادی که توانسته اند در بیداری ، به وسیله قدرت روحی خود و یا فرد عامل تحت تأثیر نیروهای برون فکنی قرار گیرند ، به گونه ای بیان شده اند .

۱ - فرد برون فکن در محیطی آرام قرار می گیرد و خود را آماده برون فکنی می نماید و در آن زمان به هیچ چیزی غیر از انجام عمل برون فکنی نمی اندیشد . در حالت نشسته یا خوابیده ، از وجود ذاتی خویش می خواهد که باید جسم مادی را ترک کند و از آن خارج شود و در این زمان آرامش کاملی به جسم خود می دهد و در تمرکز روحی قرار می گیرد . در این موقع فرد برون فکن باید تحت تأثیر عامل دیگری قرار نداشته باشد تا این که بتواند تمام عضلات خود را شل نماید و پلک چشم ها را ببندد .

۲ - پس از گذشت زمانی ( حداکثر پانزده دقیقه ) اگر فرد برون فکن ، دارای قدرت و شناخت و علم و عرفان کافی باشد به تدریج احساس می کند که بدن او در حال سبک شدن است و حالتی بسیار خوب و لذتی بی پایان به او دست می دهد . در این حالت برخی از افراد احساس می کنند که بدن آنها به قدری سبک شده که بدون وجود و اثر هیچ نیرویی به سمت سقف اطاق در حرکت است . در این موقع ، قدرت فکر و تخیل افراد بسیار مهم می باشد . چون در این شرایط اکثر افرادی که اقدام به تمرینات برون فکنی نموده اند ، چنین احساسی به آنها دست می دهد که اکثر این حالت ها یک نوع برون فکنی ذهنی است که زائیده تصور و تخیل آنها می باشد و این نوع فراگیری ها را اکثراً در کلاس های آموزشی یاد می گیرند که با برون فکنی های حقیقی اختلاف بسیاری دارند . زیرا



زمانی که افراد به چنین حالت هایی دست می یابند ، عمل برون فکنی روحی انجام نشده . بلکه ذهن آنها در اثر آموزش و تلقین های مکرر هادی ، این پدیده ها را به وجود آورده است .

۳- در این شرایط ، فرد برون فکن با چشم بسته در مقابل خود نورهای متفاوتی را مشاهده می کند ، یعنی برخی از این افراد نوری بسیار ضعیف و یا فردی دیگر نوری در حد شناخت و رویت و یا دیگری نور کاملی را می بیند . ولی در منبع این نورها وجود مظهر انرژی و روشنایی دیگری مانند : خورشید ، ماه ، چراغ و ... وجود ندارد . اما نور مطلق قابل رویت است .

۴- وقتی که برون فکن در محیطی کاملاً روشن و نورانی قرار گرفت ، اولین پدیده ای که نظر او را به خود جلب می کند ، دیدن جسم مادی خود او می باشد ، یعنی جسم خویش را در همان حالتی که چند دقیقه پیش در محلی قرار داده بوده است ، مشاهده خواهد کرد ، به طوری که آن جسم را متعلق به خود نمی داند و در نسبت دادن آن به خود شک می نماید .

افراد زیادی وجود دارند که در برون فکنی ها فقط می توانند به نور مختصر و یا کاملی برسند و به مرحله دیگر که دیدن جسم مادی است ، نمی رسند . این اشخاص باید بدانند که در حقیقت توانسته اند در پیچه زندگانی در عوالم دیگر را به روی خود بگشایند و اگر قدری در زمینه اشراق و شناخت و رسیدن به آن فعالیت نمایند ، مسلماً روزی قادر خواهند بود به سایر مراحل برون فکنی دست یابند . حال که از اشراق سخنی به میان آمد ، شایسته است شرح مختصری در مورد اشراق بدهم تا برخی از خوانندگان که شناختی کافی از آن ندارند ، با این واژه آشنایی یابند . چون شناخت آن ، تأثیر بسیاری در امر برون فکنی افراد دارد .

اشراق لغتی است که گاهی در عرفان ایران زمین با آن مواجه می شویم و اکثر





افراد با این لغت آشنایی چندانی ندارند و گروهی هم که شناخت مختصری از آن دارند، تصور می نمایند که اشراق همان برون فکنی و سیر به عوالم روحی و کائنات است . در صورتی که چنین نیست . زیرا معمولاً "شناخت اشراق" ، در طبقات مادی عملکرد دارد و در عوالم روحی و کائنات ، سیر و سفر چندانی ندارد و آن عبارت از درک و فهم و دریافت مستقیم ، از شناخت و آگاهی هایی است که آنها نمی توانند از طریق مسیرهای ذهنی عبور کنند . چون حقایق موجود است نه آن حقایقی که در نهان وجود دارند و به همین علت هم ، راستای عملکرد آن ، وابستگی مستقیم و چندانی به عقل و فهم و درک ندارد و این حالت در جوهر ذاتی هر انسانی قرار دارد و یکی از دلایل وجود اشراق در بشر ، حالت هایی است که اکثر افراد در زمان بروز اتفاقات ناگوار به طور غریزی ، خواست و حالت هایی را از خود بروز می دهند و به یاد نیروی مافوقی می افتند تا او را از آن ناراحتی نجات دهند . شناخت اشراق نیازی به آموزش های مختلف ندارد . زیرا آن رابطه ای است بین روح افراد بشر با خداوند متعال و مسلماً نتیجه چنین حالتی ، موجب شناخت نوع قدرت دید و بصیرت الهی می باشد .

اشراق را به گونه ای دیگر می توان بیان نمود و آن این که گفت: « تبدیل کیفیات و نوسانات شناخت ها و آگاهی های روحی افراد بشر به مراحل ذهنی است که معمولاً ناپایدار و دارای زمان های بسیار کوتاهی می باشد .»

در هر زمانی که فردی توانست توسط دانش شناخت های خود به مرحله مشاهدات نور حقیقت برسد ، پس از آن است که می تواند به نیروی بصیرت دست یابد و شناخت های تازه و جدید تری را در زندگانی خویش بیابد . عقل قدرت رد یا تأیید این حالت های به وجود آمده را در چنین شرایطی ، به طور قطع و مطلق ندارد و شناخت اشراق هر یک از افراد نسل بشر ، به نسبت فهم و درک



آنها نسبت به معلومات کسب شده الهی متفاوت است .

عرفا و روحانیون فراوانی در زمان حیات خویش به دنبال رسیدن به مرحله اشراق بوده اند و تنها بصیرت و بینائی های خاصی را به عنوان رسیدن به مرحله اشراق مؤثر می دانسته اند ، ضمن این که می دانیم مرحله اشراق یک مرحله بصیرت کامل و رسیدن به حقایق حیات و عوالم روحی و کائنات نیست و به همین علت هم نمی توانیم چنین مراحلی را در عوالم شناخت های روحی ، صحیح و قابل اعتماد و قابل قبول بدانیم ، تنها شناختی که اشراق می تواند به افراد بشر بدهد این است که بتواند کانال و مسیری را به سوی عوالم روحی و کائنات به ما بنمایاند تا نسل بشر بتواند شناختی از حقایق حیات به دست آورد و در زمان زنده بودن اقداماتی را برای آخرت خویش بنماید تا در آن عوالم ، نزد خداوند متعال خجل و روسیاه نباشد . ولی نظر به این که توجه اکثر افراد بشر در زمان حیات مادی ، متوجه مسائل مادی و دنیوی است ، معمولاً کمتر کسی می تواند از چنین کانال هائی عبور کند و خود را به حقیقت حیات برساند . در برخی از مواقع اشراق می تواند با حقایق حیات برابر باشد و در چنین شرایطی نمی توان به آن اشراق گفت ، بلکه آن حالت به وجود آمده ، یک نوع برون فکنی است که فردی توانسته حقایق نهان و ماوراء الطبیعه را با آن حالت خویش بشناسد .

افراد بسیاری در سراسر جهان وجود دارند که اظهار داشته اند در شب یا روز شاهد دیدار برخی از نورهای غیر عادی بوده و این پدیده ها در زمان بیداری آنها، به صورت توده های عظیم نور و یا امواج و نقاط نورانی در محل های مختلف روی داده اند و حتی برخی از افراد اظهار نموده اند که نوری را دیده اند که از دور به وی نزدیک شده و زمانی با جسم مادی وی تماس حاصل کرده و به دور بدن او پیچیده و تمام هیکل او را نورانی کرده و یا این که آن نور زمانی که با



بدن وی تماس حاصل کرده ، جذب بدنش شده است ، مشاهدات این نورها را می توان در اصل دیدن نمونه هایی از نور الهی دانست که معمولاً "توسط ارواح به برخی از افراد بشر که قدرت بینائی و جذب آن را دارند، نشان داده می شوند تا آنها بتوانند در زمان حیات خویش ، برخی از حقایق پنهان را با چشم تن ، مشاهده نمایند و از جهان پس از مرگ مطلع و مطمئن گردند . این نورها توسط تمام افراد بشر قابل رویت نیستند و کسانی می توانند چنین نورهایی را ببینند که در حالت خوبی از شناخت ذات پروردگار و اشراق قرار گرفته اند . حال این نورها را می توان در بیداری توسط چشم تن مشاهده کرد و یا در حالت برون فکنی ، بین خواب و بیداری و یا در شب ها در خواب مطلق دید .

اگر بخواهم راجع به مشاهدات افراد از نورهای مختلفی که در اقصی نقاط جهان یا کشور خودمان صحبت کنم ، صفحات زیادی را این چنین مطالب اشغال می کند . ولی نمونه ای از مشاهدات یکی از روستائیان شمال را که در نامه اش برای من ذکر کرده است ، در اینجا عنوان می کنم .

او که مردی روستائی است ، نوشته مردی هستم ۵۸ ساله اهل یکی از روستاهای اطراف شهرستان ساری ، روزی به علت زیادی کار در مزرعه مجبور شدم دیرتر از حد معمول به سمت منزل که حدود نیم ساعت با محل کارم فاصله داشت ، حرکت کنم . هوا تقریباً تاریک شده بود و راه خود را به سختی می دیدم . در بین راه ناگاه پایم به گنده درختی بر خورد و به زمین افتادم ، چند دقیقه ای در همانجا نشستم و از درد به خود می پیچیدم ، ناگهان متوجه شدم از سمت راست ، نوری به سمت من در حرکت است ، چندی نگذشت که این نور به من نزدیک شد و اطراف مرا کاملاً روشن کرد ، به طوری که وسایلی را که در موقع زمین خوردن از دستم به اطراف پراکنده شده بودند ، تماماً جمع آوری کردم و از کسی که در صدد کمک به من بر آمده بود تشکر کردم . ولی جوابی نشنیدم ، پس



از چندی که به خود آمدم این نور در جهت مسیر منزل من به راه افتاد و من هم در داخل نور به سوی منزل روانه شدم و هر چه سعی داشتم مرکز این نور را پیدا کنم و بفهمم که این نور توسط چه شخصی مسیر مرا روشن کرده و از چراغ است یا از آسمان و... چیزی نفهمیدم و فقط همین را می توانم بگویم که یک منقطه ای حدود ده پانزده متر اطراف من ، مثل روز روشن شده بود و مابقی جاها تاریک بود . زمانی که به منزل نزدیک شدم و چراغ آبادی را از دور دیدم قدرت و شدت این نور هم کمتر شد و هرچه جلوتر می رفتم ، از شدت و وسعت این نور هم کاسته می شد ، به طوری که وقتی به در منزل رسیدم فقط نوری به اندازه نور یک چراغ قوه در روی زمین و مقابل پاهای خود مشاهده می کردم . در این فاصله از ترس ، قدرت صحبت کردن نداشتم . وقتی که به منزل رسیدم از نور خبری نبود ، آنقدر ترسیده بودم که چیزی نمانده بود ، قالب تهی کنم ، زن و فرزندم از این حالت دگرگونی ای که در من به وجود آمده بود و ترس و وحشتی که از سیمای من کاملاً مشخص بود ، جویا شدند ، می خواستم این واقعه را که برای من رخ داده بود برای آنها شرح دهم . ولی از این می ترسیدم که کسی گفته های مرا باور نکنند و مرا مردی دیوانه یا تخیلی و... بدانند . خلاصه با اصرار آنها مطلب را بیان داشتم و تمام واقعه ای را که برای من رخ داده بود ، شرح دادم و آثار زخمی را که در کف دست چپ و زانوی پای راستم در اثر زمین خوردن به وجود آمده بود ، به آنها نشان دادم . همسرم با خوشحالی گفت حدود نیم ساعت پیش همگی شاهد این بودیم که حیاط روشن شد و حدود چند ثانیه ای این نور ادامه داشت ، به طوری که همگی از اطاق خارج شدیم و نور عجیبی را مشاهده کردیم که تمام حیاط ما را فراگرفته بود و هر چه فکر کردیم این نور از کجا به داخل حیاط ما منعکس شده است ، هیچ چیزی نفهمیدم و برای چند لحظه ای فقط حیاط ما روشن شده بود و تمام محله و جاهای دیگر ، در سیاهی مطلق قرار داشتند و پس



از چند ثانیه این نور مانند ریسمانی به سمت آسمان کشیده شد و مجدداً تاریکی مطلق همه جا را فراگرفت، تا این که تو رسیدی و از وجود چنین نوری در مسیر خود صحبت کردی. در آن شب فقط صحبت آن نور بود، تا بالاخره همه خوابیدیم، من در خواب، پدرم را دیدم که با چراغی به سراغ من آمده و به من گفت پسر، ناراحت نباش هر زمانی که تاریکی محلی را فراگیرد و افرادی که مورد نظر خداوند هستند در خطر باشند ما ارواح به کمک آنها می رویم. صبح که از خواب بیدار شدم، قبل از این که من بتوانم خواب خود را برای همسرم تعریف کنم دیدم او شروع به صحبت کرد و گفت: خدا آقا بزرگ را رحمت کند، دیشب در خواب دیدم که آقا بزرگ در تاریکی با چراغی به سوی تو آمد و وقتی که به تو رسید گفت: پسر ناراحت نباش، هر زمانی که تاریکی محلی را فراگیرد و افرادی که مورد نظر خداوند هستند، در خطر باشند، ما ارواح به کمک آنها می رویم و پس از آن چراغ را نزد تو گذاشت و خود از همان مسیری که آمده بود، برگشت.

وی از من خواسته بود که علت و چگونگی این حالت هایی را که در بیدار برای آنها به وقوع پیوسته و سپس در خواب پدرش با چراغ به دیدنش آمده بود، تعبیر کنم. چون او قصد داشت که بداند آیا ارواح قادر به چنین عملی هستند یا خیر. برای او نوشتم که برادر ارجمند، اکثر اعمال و حرکاتی را که در زندگی ما بروز می کنند و با عقل و علم محیط برابری ندارند، توسط نیروهای الهی که همان فرستادگان خداوند، ارواح هستند به وقوع می پیوندند و ما بدون توجه، از چنین پدیده هایی می گذریم و آنها را نادیده می گیریم.

نور خداوند در زندگی برخی از افراد به طریقی خاص و به نسبت شناخت و آمادگی دریافت آنها، جلوه گر می شود و هیچ ربطی به مقام، ثروت و... ندارد. بلکه تنها دلیل نزول چنین انواری، بستگی به حالت های درون افراد دارد، نه



اعمال و حرکات برون و تظاهراتی را که عده زیادی از خود بروز می دهند ، پس از این که فرد برون فکن توانست به نور کافی برسد و جسم مادی خویش را در حالت خلسه یا بی حرکتی کامل مشاهده نماید ، امکان این وجود دارد که یکی از این سه حالت برای وی بروز نماید :

#### گروه اول: برون فکن های جسمی

این دسته از افراد ، در برون فکنی ها فقط می توانند به نور برسند و جسم مادی خویش را مشاهده نمایند و هیچگونه قدرت حرکت از کنار جسم مادی خود ندارند . چون نیروهای خارجی که اصولاً ارواح هستند به علت عدم آمادگی درونی آنها ، حاضر نیستند کمکی را انجام دهند ، به همین علت هم در همان محلی که جسم خویش را مشاهده کرده اند ، باقی می مانند ، تا این که مجدداً به جسم مادی بازگردند و حالت اولیه خود را باز یابند .

این افراد زمانی که به چنین حالتی رسیدند ، باید با مطالعه ، شناخت های بیشتری در مورد علوم الهی و روحی به دست آورند و با تمرینات مکرری که انجام می دهند ، ذات درون خویش را آماده پذیرش امواجی کنند که در مواقع انجام عمل برون فکنی او را یاری می کنند .

#### گروه دوم: برون فکن های مادی

در این حالت ، افراد برون فکن می توانند بنا به میل و خواست خود و یا عامل به نقاط دیگری غیر از محیطی که جسم مادی آنها قرار دارد ، حرکت کنند . در این حرکات ، امواج دیگری که به کمک او می آیند ، تا اندازه ای می توانند در وی نفوذ کنند و ثقل و تکاتف او را سبک نمایند و به محل های دیگری غیر از آن محل و تنها در محیط خانوادگی یا کره خاکی ، به حرکت در آورند .

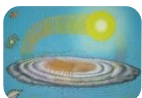
این اشخاص در برون فکنی های روحی نمی توانند به سایر عوالم که خارج از فرکانس کره خاکی قرار دارند ، سفر کنند و مشاهداتی از آن قسمت ها داشته



باشند و تمام سیر و سفرهای آنها در اطراف کره خاکسی و با فرکانس های بخصوصی است که پیرامون کره زمین را احاطه کرده اند .

#### گروه سوم: برون فکن های سیاره ای

این دسته از افراد در زمان برون فکنی هیچگونه محدودیتی غیر از عوالم ربانی برای آنها وجود ندارد و در این حالت می توانند علاوه بر این که جسم مادی خویش را ترک می کنند ، به هر نقطه ای از کره زمین که بخواهند ، سفر نمایند . روح آنها می تواند از سایر کرات دیگر نیز دیدن کند و حقایقی را مشاهده نماید که قبول آنها برای دیگران بسیار مشکل و حتی می توان گفت که غیر قابل قبول می باشد . این دسته از برون فکن ها در زمان حیات مادی توانسته اند به اکثر حقایق حیات و زندگانی پس از مرگ پی ببرند و معمولاً "اکثر آنها دارای صداقت و خلوص خاصی هستند . این افراد زمانی که در سیر و سفرهای روحی هستند ، علاوه بر مشاهدات خود می توانند اصواتی را بشنوند و تمام آنها را به حافظه خود بسپارند و در موقع بازگشت به جسم مادی خویش ، تمام آنها را به یاد آورند . زمانی که این افراد قابلیت سفر به عوالم بالاتر را دارند ، علاوه بر این که وسعت دید آنها شامل چشم بصیرت است ، کاملاً "گشوده می شود ، گوش روحانی آنها نیز شنوای سخن و ندای حق می گردد و آنها قادر به شنیدن صوت و نوای آسمانی می شوند و هر چه قدرت روحی آنها افزایش یابد و تزکیه روح و جسم در آنها به وجود آید ، قابلیت دریافت فرکانس های بالاتری را خواهند داشت تا در نهایت کار به جایی می رسد که عده معدودی از انسان ها ، در سطح کره زمین می توانند به عرش کبریایی نیز سفر کنند و با برخی از حقایق دیگر که خارج از فهم و درک حیات است ، روبرو شوند . کسانی که پس از تزکیه نفس و کسب شناخت هایی از قدرت روح ، تصمیم به آموزش برون فکنی می نمایند ، می بایست در محلی آرام و در سکوت کامل بنشینند یا دراز بکشند و نیروهای



درون و برون خویش را هماهنگ کنند و سپس در اثر بروز این هماهنگی های روح و جسم و نیروهای اطراف است که افراد آماده برون فکنی می شوند و به نسبت قدرت های روحی خویش ، به مراحل مختلف دست می یابند .

گاهی اتفاق می افتد ، کسانی که برون فکنی می کنند ، ارواح پست که به آنها شیاطین نیز می گویند ، در وجود روحی آنها نفوذ می نمایند و روح افراد برون فکن را به محل های پستی هدایت می کنند و موجب وحشت آنها می شوند و این حالت را می توان از چهره مادی فردی که برون فکنی کرده است ، کاملاً دریافت . اگر در این زمان توسط عامل ، اقدام به حالت عادی برگردان فردی که برون فکنی کرده است ، نگردد و روح وی را فوراً باید به کالبد مادی او بازنگرداند . روح پس از بازگشت به جسم ، موجب بروز تشنجاتی در جسم مادی می گردد که در این صورت با خوراندن مقداری نبات یا آب نبات او را می توان به حالت اولیه برگرداند .

بشر در زندگانی خویش ، با نیروهای شگفت انگیزی روبرو است و برای کسب دانش این نیروها و شناخت آنها می توان گفت که معمولاً " با یک دانش دوگانه روبرو می باشد که یکی مربوط به خودشناسی و دیگری به خداشناسی است و زمانی که فردی بتواند در زمان حیات خویش برای مدتی این کالبد مادی را ترک کند و توسط نیروهایی که در اطراف وی قرار دارند به سوی عوالم دیگر غیر از کره خاکی سفر نماید ، از آن زمان به بعد ، علم و شناخت خداشناسی به تدریج در وی تقویت می شود و می تواند از نیروهایی بهره مند شود که دیگران از فیض وجود آن بی بهره هستند . در زمان حیات مادی ، اقدام به چنین عملی به بشر می فهماند که وی در همین حیات مادی می تواند در زندگانی های آینده خویش دخل و تصرف های داشته باشد و آنها را مشاهده نماید و زندگانی بشر را در همین حیات چند روزه خاک نداند و مفهوم دیگری که از این عمل خویش به





دست می آورد، این است که اقلیم خداوند متعال را بشناسد و به نقاط دیگری، غیر از این کره خاکی سفر نماید.

در زمان های گذشته به دلیل محدودیت های علمی و عدم شناخت علم روح شناسی جدید، درک و دستیابی به علوم برون فکنی، تقریباً امری نشدنی و محال جلوه می کرد، به همین علت هم افرادی که با ریاضت کشیدن های دائمی توانسته بودند، روح و جسم خود را تزکیه نمایند و به نوعی از برون فکنی دست بیابند، انجام عمل برون فکنی را فقط در اثر ریاضت کشیدن های مکرر و حتی دائمی می دانستند و اکثر افراد، منجمله ادیان، بر این عقیده بودند که بشر در زمان حیات مادی خویش قادر به برون فکنی و سیر عوالم الهی نخواهد بود و این حالت فقط در زمان پس از مرگ به روح دست می دهد و می تواند سیر و سفرهایی بنماید. ولی امروزه مشاهده می شود که بدون تحمل کشیدن هیچگونه ریاضتی و تنها با کسب علوم روحی و شناخت برخی از حقایق حیات، افراد بخصوصی که تعداد آنها کم نیست، می توانند از کالبد مادی خویش خارج شده و در همین جهان فیزیکی، و یا گاهی برخی از کرات عالم سفر کنند و حقایقی را با چشم خویش ببینند و پس از بازگشت به کالبد مادی تمام آنها را بازگویند.

برون فکنی یا سفر روح، به بشر می آموزد که چگونه می تواند در زمان حیات مادی خویش به برخی از شناخت های وجود خویش پی ببرد و با این شناخت ها بتواند دروازه های بسته عوالم روحی را که سیر و سفر آن در قدرت همگان نیست بگشاید و هر یک از آنها را طی شرایط خاص و جداگانه ای بشناسد. وقتی کسی بتواند برون فکنی را به طور صحیح و حقیقی انجام دهد، در اصل او موفق گردیده به قسمتی از شناخت های معنوی که خداوند متعال در وجود بشر به ودیعه قرار داده است، پی ببرد. وقتی که فردی توانست سفر روح خویش را در حیات مادی آغاز کند، توانسته به برخی از مسائل زندگی مادی، معنوی و



روحی خویش آگاهی یابد و با دیده ای وسیع تر به آنها بنگرد که در این شرایط حالت مادی در آن قدرت چندانی ندارد و زندگی را فقط با چشم معنویت و نیروهای نهان آن می نگردد و مادیات حیات در زندگی او تأثیری نخواهند داشت . زیرا با انجام سفر روح ، به این حقیقت پی برده است که حیات مادی افراد بشر ، یک زندگی زودگذر و ناپایدار می باشد و تلاش کردن اضافی برای آن کاملاً "بیهوده خواهد بود .

سفریان روح یا افراد برون فکن ، علاوه بر شناخت هایی که از عالم ارواح و جهان های دیگر کائنات در زمان حیات خویش به دست می آورند به یک حقیقت دیگر که اصل خلقت بشر را به نام تکامل تشکیل می دهد ، پی می برند . چون آنها در مسیر پروازهای روحی خویش محل های مختلفی را مشاهده می نمایند که افراد گوناگونی در سختی و ذلت و رفاه و نعمت و... زندگی می کنند و از مشاهدات خود به این حقیقت پی می برند که روح بشر تا به تکامل نرسد در جهان های بالا ، ارج و منزلتی ندارد ، مگر این که در تکامل های مختلف ( که طبق نظر ارواح بین هشت میلیون و دویست هزار تا هشت میلیون و ششصد هزار بار از بدو خلقت ملکولی تا نهایت انسانیت است ) بتوانند خود را به نقطه اوج تکامل برسانند و در جهان های پس از مرگ در محل های مناسب و در جاه و مقامی والا قرار بگیرد . گرچه در این مبحث از کتاب ، تکامل بشر را مورد مطالعه قرار نمی دهیم ، ولی باید خوانندگان محترم این حقیقت را بدانند که تمام حالت های روحی بشر مربوط به قدرت های تکاملی و شناخت هایی است که در ذات او به ودیعه قرار داده شده . حال این شناخت ها می تواند مربوط به حیات فعلی باشد یا مربوط به تکامل های قبلی ؛ و این تکاملی که از آن صحبت می کنیم ، غیر از موارد استثنائی ، همیشه رو به سوی بهتر شدن و رشد مثبت است . ولی گاهی اتفاق می افتد که در این حالت تکاملی دگرگونی هایی مشاهده می شود که روح



بشر پس از مرگ جسم مادی و در نتیجه در تکامل های بعدی ، مسیر صعودی را طی نمی کند ، بلکه حالت نزولی پیدا می نماید . چنین حالتی معمولاً " در دو صورت جداگانه اتفاق می افتد :

۱ - زمانی که فردی در جهان مادی زندگی می کند ، آنقدر به سوی مادیات کشیده می شود که تمام معنویات حیات ، حتی مهر و محبت پدر و مادر و خواهر و برادر را کاملاً فراموش می نماید و برای دست یابی به خواست های شیطانی خویش از هیچ عمل خلافی کوتاهی نمی کند ، یعنی حاضر است به خاطر کسب ثروت و یا ارضاء عقده های درونی در مقابل پدر و مادر بایستد و حتی آنها را نابود کند و یا به افراد همخون خویش ، مانند فرزند و خواهر و برادر و ... خیانت هایی بنماید که منجر به نابودی و از بین رفتن زندگی آنها گردد . در زمان بروز چنین حالت هایی ، فردی که برای گذراندن سیر تکاملی خلق شده بود ، تا در تکامل های بعدی ، خود را به مراحل بالاتر روحی برساند ، در زندگانی روحی جدید جسم و روح وی به درجات بسیار پست تر حیوانی ( مانند سگ و خوک و ... ) تنزل می نماید تا مجدداً بتواند در مسیر تکاملی قرار گرفته و به تدریج به مرحله بشریت دست یافته و بدنبال آن ، مراحل مختلف تکامل را بیمایند . ( شر خوردن روحی )

۲ - ارواحی که به جهان های روحی انتقال می یابند ، در آنجا می بایست مسیرهای تکاملی مختلفی را برای ارتقاء به طبقات بالاتر بیمایند تا این که بتوانند خود را به جهان سوم یا بهشت برسانند . چون هر روحی که از کالبد جسم مادی خارج شد ، فوراً به بهشت انتقال نمی یابد و برای رسیدن به جهان سوم ، در زمان حیات مادی خود می بایست دارای اعمال ، رفتار ، کردار ، گفتار و ... مناسبی داشته باشد ، تا این که پس از مرگ ، روح وی مستقیماً به بهشت انتقال یابد در غیر این صورت این ارواح نیاز به



تکامل های مجددی دارند تا این که لیاقت رسیدن به بهشت را به دست آورند و در آنجا هم در اثر گذشت زمان و کسب امتیازات والای روحی در نهایت پس از تکامل و تزکیه و پالایش و... روزی بتواند خود را به عنوان یک ذره پاک و به صورت جزئی از کل به اصل خود بازگردند . ولسی هدف خلقت ، در تکامل بوده و وجود چنین حالت هایی در زندگانی روحی افراد بسیار نادر است و کم اتفاق می افتد . بروز چنین حالت هایی در خلقت و کائنات الهی آنقدر کمیاب است که در مقابل اصل و عمل تکامل بسیار ناچیز و غیر قابل توجه جلوه می نماید ، اما چنین احتمالاتی هرگز به صفر نمی رسد . چون در گذشته روش های بسیار در مورد برون فکنی وجود داشته اند که افراد مختلف به نسبت شناخت و دانش خود از این نیروی الهی استفاده می کردند و با حقایق بسیاری از عوالم حیات خارج از ماده که مربوط به عوالم الهی می باشند آگاهی می یافتند .

روشی را که آنها در مورد برون فکنی انجام می دادند ، نمی توانستند به گونه ای منطقی برای دیگران به صورت آموزش های علمی و یا عملی بازگویند و آنان را از وجود چنین نیرو و قدرت الهی آگاه سازند .

امروزه وضع شناخت های عوالم خارج از ماده تغییر یافته است ، یعنی افرادی که دارای قدرت مدیومی بالایی هستند و می توانند برون فکنی های کاملاً ارادی انجام دهند ، به نسبت قدرت ذاتی یا اکتسابی خویش ، قادر می شوند به شناخت هایی در سایر عوالم روحی آگاهی یابند . باید به این موضوع توجه داشته باشیم که افکارهای مختلف و ایدئولوژی های گوناگون ، مذاهب ، علوم ، فلسفه و... اکثراً از بیان حقایق شناخت ذات وجودی بشر عاجز بوده اند و امروزه علوم روحی توانسته به حقایقی دست یابد که سایر علوم ، تاکنون چنین تفسیری از روح نداشته اند .



شناخت علوم ماوراء الطبیعه برای همگان امری سهل و ساده نیست . زیرا افرادی که در وجود خود و مادیات غوطه ورنند و هرگز نتوانسته اند در راه صدق و صفا و حقیقت گام بردارند ، چگونه ممکن است بتوانند به دنبال شناخت حقایق حیات و نیروهای نهان ماوراء الطبیعه باشند ؟

در اکثر اجتماعات با افراد گوناگونی در معاشرت هستیم و عجیب در این است که عده ای افراد از حقیقت گویی و صداقت گریزانند ، و اغلب در صدد فرار از حقایق حیات و درستی و پاکی می باشند و زمانی که با این اشخاص صحبت می شود ، ادعای استغناء و صوفی گری و عرفان و... می نمایند و سعی دارند تا خود را در مورد نیروهای ماوراء الطبیعه ، بخصوص برون فکنی مطلع نشان دهند . در صورتی که نمی دانند ، برخی از شناخت ها و حقایق را با هزینه کردن تمام ثروت های جهان نمی توان به دست آورد . حال آن که با قدری گذشت و انسانیت و درستی و پاکی ، به سادگی می توان به آن دست یافت . بنابراین این هر فردی برای شناخت و رسیدن به حقایق حیات و محیط خویش باید روشی را پیشه سازد که در آن ساده بودن و صداقت ، بی نیازی و بی ریایی و... حکم فرما بوده و هرگز نباید به دنبال خواست های بی مورد و زیاده طلبی و... باشد . بشر روزی باید به خود آید و از انحرافات ذهنی و مادی دست بردارد و مسیر مستقیمی را برای رسیدن به عالم کبرایی در پیش گیرد .

اولین گامی را که می بایست برای رسیدن به هدف فوق برداریم این است که از عقل و هوشیاری خویش در حد امکان بهره گیری های مثبت و سازنده و معنوی نمائیم که نخستین اقدام آن ، خودشناسی می باشد .

اگر بشر روزی بتواند حد و مرز زندگی بیرونی و درونی خویش را بشناسد و تداخلی در بین آنها به وجود نیاورد و از هر کدام بهره گیری مخصوص به خود بنماید ، در آن موقع است که می تواند بر شناخت ذاتی خویش تسلط یابد و اقدام



به آغاز خودشناسی کند . یعنی بشری که به این حد رسیده باشد می تواند به زندگی مادی خویش به نحو مطلوب ادامه دهد و زمانی هم به درون‌گرایی بپردازد و با روح خود، که ذره‌ای از ذات خداوند متعال است، به خلوت بنشیند و از آن بخواهد که در شناخت حقایق حیاتی که خود او (روح و ضمیر ناخودآگاه) آگاه است، ضمیر آگاه وی را نیز مطلع سازد .

وقتی که فردی دارای نوعی زندگی درونی روحی باشد گاهی بنا به میل خود می تواند در این زندگی دخالت و دخل و تصرف نماید و در آن زندگی کاملاً مشترک گردد، یعنی در این حالت می تواند ضمیر آگاه خود را از ناآگاهی های عالم پر سازد، تا در نهایت کار به جایی برسد که بتواند به عالم عرش الهی سفر کرده و تمام آنها را در زمان حیات مادی از نزدیک مشاهده نماید .

جهان های لایتناهی خداوند، تمامی با رشته های مخصوص اثیری به یکدیگر متصل هستند، بگونه ای که از حالت و چگونگی یکدیگر مطلع می باشند . البته در اینجا نباید تصور نمائید که خود ماده جهان های مادی کبریایی با هم در ارتباط هستند . بلکه عقل موجود آنها که نوعی ارتعاشات موجی می باشند، با یکدیگر ارتباط مستقیم دارند و به طریقی نیازهای هم دیگر را برطرف می کنند . البته این عمل توسط نیروی واحد عقل کل عالم هستی، یعنی خداوند متعال، انجام می پذیرد . برای شناخت این حقیقت حیات در عالم کائنات بهتر است که مثالی را در مورد کره خاکی که شناخت بیشتری نسبت به سایر ستارگان و سیارات از آن داریم، بپردازیم تا این که مطلب قدری روشن تر بیان گردد .

عقیده دانشمندان زیادی بر این است که روزی این کره خاکی از خورشید جدا شده و در اثر گذشت سالیان درازی از عمر زمین، پوسته بیرونی آن به تدریج سرد شده و قسمت درونی آن هنوز به صورت قلبی خویش همچنان مذاب باقی مانده



است و احتمال می دهند که درون این کره ، روزی کاملاً سرد و بدون حرکت می شود و در آن زمان هم تغییرات فاحشی در کره زمین به وجود می آید . حال به این موضوع از نظر علمی قدری عمیق تر می نگریم و مقداری از مواد مذابی را که از عمق کره زمین به خارج پرتاب می شوند ، بر می داریم و در مجهزترین لابراتوارهای عالم ، مورد تجزیه و تحلیل و شناخت های گوناگون قرار می دهیم ، در نهایت به این نتیجه می رسیم ، مواد مذابی که از عمق کره زمین خارج می شود ، ترکیبات آن بیش از چند نوع عنصری که در سطح کره خاکی وجود دارند ، نمی باشد . در صورتی که می دانیم ، عناصری که در سطح کره خاکی وجود دارند ، بیش از چند صد نوع می باشند و در هر چند مدت ، عنصر جدیدتری نیز شناخته می شود و بر تعداد آنها افزوده می گردد . به این مطلب قدری عمیق تر می نگریم . چون می خواهیم بدانیم این کره خاکی که روزی از خورشید جدا شده و هنوز هم بقایای اولیه در عمق آن وجود دارند و در ترکیبات کلی اش بیش از چند عنصر بخصوص وجود ندارد ، چگونه ممکن است پس از گذشت سال ها این همه ترکیبات دیگر در سطح آن به وجود آمده باشد که ذره ای از آنها در کره خورشید وجود نداشته باشد ؟ در این زمان است که باید به این مطلب پی ببریم که تمام کرات عالم توسط رشته های اثیری عقلی با یکدیگر در ارتباط هستند و هر کره ای که آمادگی حیات را پیدا کند ، سایر کرات از عناصر متشکله خود به نسبت های مورد نیاز کره جدیدی که آماده حیات می شود ، از عناصر موجود خود به آن هدیه می کنند و به صورت سیارات کوچکتر دنباله دار و یا سنگ های آسمانی و شهاب ها و ... بر روی آن کره می آورند ، تا این که آن را برای ادامه حیات ، آماده و بارور نمایند . در راستای بیان این مطلب ، چندی پیش بود که دنباله ستاره دنباله داری به کره مشتری اصابت کرد و بروز این پدیده مسلماً روزی موجب دگرگونی و تغییرات فراوانی در آن خواهد شد ، این عمل موجب



تخریب یا انهدام کره مشتری نیست . بلکه امروز باید بدانیم که این کره در آینده ، از نوعی حیات برخوردار خواهد شد و امروزه عقل کل عالم هستی در صدد آماده سازی آن برای حیات می باشد . چون محققا " در آینده ای نه چندان دور برخی از کراتی که در عالم کائنات دارای حیات هستند ، به علت آلودگی منهدم می شوند و در نتیجه روح بشر برای تکامل مادی خویش احتیاج به مکان های بخصوصی دارد و این ستاره یا سیاره ها ، از امروز آماده حیات برای هزاران یا میلیون ها سال آینده خواهند شد .

اظهار چنین حقایقی چون بسیار ساده و بدون سر و صدا بیان می شوند ، مورد توجه چندانی قرار نمی گیرند . ولی بشریت روزی به این حقایق می رسد که بر عقل کامل خویش که قدرت برون فکنی یکی از آنها است ، به طور کامل و مطلق دست یابد ، تا این که بتواند به برخی از شناخت های عالم حیات پی ببرد . اکثر افراد بشر ، هویت خود را بر مبنای شناخت جسم و مایملک زندگی مادی خود می دانند و غیر از آنها چیز دیگری در وجود خویش سراغ ندارند . در صورتی که این شناخت های مادی هیچ یک جزء مایملک ذاتی وی ، در جهان پس از مرگ نخواهد بود . بلکه دارائی وی در آن زمان ، قدرت روح و روان است که با اعمال نیک و بدی که در حیات مادی خویش انجام داده است ، همراه می باشد و زندگانی روحی وی را تشکیل می دهند .

اگر روزی بشر بتواند بجای این که هویت خود را در ظواهر مادی حیات و ثروت و مقام و ... خویش بداند با محتوای عقلی و فکری و ذاتی خود مقایسه کند و آن را بشناسد ، به دروازه شناخت حقایق حیات وارد می شود . زیرا تا زمانی که فردی نتواند فکر خود را از ظواهر و مادیات حیات پاک سازد ، قادر نخواهد بود به قدرت های ماوراء الطبیعه و شناخت های آن که برون فکنی یکی از ظواهر آن است ، دست بیابد و تا زمانی که روح فردی دارای افکار ممالکانه در مورد





مادیات حیات، شامل افراد خانواده و یا اموال دنیوی و... باشد، در اطراف این جهان ماده باقی خواهد ماند و کسی می تواند به عدم وابستگی مادی برسد که به قدرت شناخت حقایق حیات دست یابد و چنین شناخت هایی را نمی توان در بین اوراق کتب مختلف و یا گفته های برخی از افراد پیدا کرد. بلکه کسانی که به زندگانی درونی خویش پی برده و آن را می شناسند، می دانند که این شناخت ها را گاهی می توانند در سفرهای روحی خویش به عوالم مختلف روحی و یا محیط های خارج از جو مادی حیات بیابند، کسی که بتواند خود را به چنین مراحل روحی برساند، به عدم وابستگی های ذهنی و عقلی و جسمی خویش رسیده است و این افراد را می توان اشخاص خداشناس و واقعی دانست. زیرا مفاهیمی را که افراد از کتب مختلف و یا نظر و عقاید متفکرین کسب کرده اند، هرگز نمی تواند حقیقتی را به آنان بنمایاند که خود آنها در برون فکنی ها، شاهد آن حقایق عینی بوده اند. زیرا این افراد علاوه بر این که در این جهان مادی زندگی می کنند، ارتباط مستقیم با سایر جهان های کائنات را نیز دارند و در اصل اشخاص برون فکن، همیشه می توانند در دو جهان زندگی کنند و از هر دوی آنها آگاهی کاملی داشته باشند.

کسی که دارای روحی پاک است، می تواند خداوند متعال را بشناسد و در زمان حیات خویش، بر حقایق بسیاری آگاه شود و به همین علت است که افراد زیادی در جهان وجود دارند که دائماً به دنبال شناخت و کشف حقایق حیات هستند و تا آخر عمر به آن دست نمی یابند. چون آنها هنوز نتوانسته اند به خودشناسی کامل برسند و در جستجوی خویش همیشه ناموفق بوده اند. زیرا اگر کسی بخواهد به نیروهای نهان کائنات دست یابد، نیاز به داشتن دو شرط کلی دارد.

اول آن که از نظر علم، معرفت و کمالات و انسانیت، به درجه متعالی رسیده



و روح وی کاملاً صیقل خورده و پاک باشد .

دوم باید مورد توجه و قبول نیروهای خارج از وجود خویش قرار گیرد تا این که با کمک آن نیروها بتواند از کالبد مادی جدا شود . اگر افراد بشر به جای این که به دنبال مشاهدات پدیده های مختلف مادی و نیروهای ماوراء الطبیعه باشند ، به سراغ تزکیه نفس خویش در زمان حیات مادی بروند ، به مراتب سریع تر می توانند به شناخت های فراوانی برسند که هرگز قدرت تصور آن را هم نمی توانستند در مخیله خویش پرورش دهند .

در جهان مادی تمام راه هایی که نتیجتاً به خداشناسی ختم می شوند ، از نظر برخی از افراد ، بسیار ساده و از نظر گروهی بسیار مشکل است .

افرادی که توجه چندانی به این جهان و ماده و ماده پرستی ندارند ، مسیر خداشناسی را ساده ترین روش رستگاری می دانند و دائماً در این مسیر حرکت می نمایند و در تمام طول عمر خویش سعی دارند که لحظه ای از آن منحرف نگشته و به سوی بدی های حیات کشیده نشوند . ولی کسانی که وابستگی های زیادی در این جهان مادی به ماده و ماده پرستی دارند ، به سختی می توانند خود را به مسیر خداشناسی برسانند ، به همین علت هم کمتر کسی می تواند در زمان حیات ، شناخت کافی نسبت به خلقت خویش داشته باشد و خود را بشناسد تا این که به خداشناسی دست یابد .

افرادی که در این جهان مادی به صورت موقت زندگی می کنند ، اگر بدانند که تمام موجودات و عناصر این عالم متعلق به خداوند است و برای زندگانی موقت مادی تمام این اجسام و اموال و... به صورت امانت از طرف پروردگار برای مدتی محدود به وی سپرده شده است ، از آن پس هر آنچه را که به صورت ظاهر مایملک خود می دانند از خویش دور می سازند و یا با آنها به صورت استیجاری و موقتی می نگرند و دلبستگی چندانی به آنها پیدا نمی کنند و در اثر چنین



شناخت‌هایی است که افراد می‌توانند به نیروهای ذاتی خویش پی ببرند و بتوانند بر حالت‌های برون و درون خویش تسلط یابند و هر یک از آنها را به نحوی در اختیار خویش در آورند. کسی که در انتظار رسیدن به خالق خویش است باید قدری در نحوه زندگانی تجدید نظر نماید و معایب آن را بپوشاند تا این که بتواند به صورت روشن‌تری به برخی از حالت‌های معنوی برسد و سفرهایی را به اقلیم ارواح انجام دهد و شناخت‌هایی را که در زمان حیات، نیاز به داشتن آنها دارد، به دست آورد.

افراد زیادی در جوامع بشری هستند که بدون هیچگونه شناخت و انگیزه‌ای، قصد دارند تا بتوانند برون فکنی نمایند و روح خود را از جسم مادی خارج کنند. در این زمینه اگر انگیزه مثبت و ثابتی وجود نداشته باشد، عمل برون فکنی انجام نمی‌پذیرد. چون وجود انگیزه، نقش بزرگی را در قابلیت به وجود آمدن حالت برون فکنی ایفا می‌نماید و در غیر این صورت نمی‌توان مبادرت به انجام عمل برون فکنی نمود. کسانی که بتوانند برون فکنی ارادی نمایند و از عوالم الهی دیدن کنند، از اکثر قوانینی که افراد بشر به صورت دست و پاگیر ساخته و خود را در آن اسیر کرده‌اند، گریزانند و از آن پس توجه چندانی به آنها ندارند. زیرا تمام آن قوانین را خلاف اخلاق و اصول انسانیت می‌دانند، به این دلیل که خداشناسی را در آزادی روح می‌دانند، نه در استعمار و فریب آن.

افراد برون فکنی که از عوالم روحی و سایر کرات آسمانی دیدن می‌کنند، به حقایقی پی می‌برند که ذکر آنها هم‌گاهی موجب به وجود آمدن آزار آنان می‌گردد. چون آنها می‌دانند که برخی از افرادی که بدون خداشناسی واقعی و فقط از نظر ظاهر فریبی و گول زدن دیگران، خود را در این زمینه برتر از همگان می‌دانند، در اصل نادان و ابلهانی بیش نیستند. به همین دلیل هم ماهیت تمام آنها پس از مرگ کاملاً مشخص می‌شود و یاوه‌گویی و اغوای دیگران برای بقا و



قدرت مادی زمان حیات خویش ، موجب زجر و عقوبت آنها می گردد . افراد برون فکن به برخی از حقایق ، منجمله ظواهر حیات مادی کاملاً" پی برده و می دانند که وابستگی کامل به این زندگی چند روزه مادی ، تا چه حد می تواند پست و ابلهانه باشد . چون افراد بسیاری برای کسب مقام و ثروت ، برای این چند روزه حیات از هر حقیقتی می گذرند و آن را ندیده می گیرند و در نتیجه برای خوش گذرانی های موقتی و زودگذر ، خود را به عذاب و گرفتاری های روحی در زمان حیات مادی و عوالم پس از مرگ دچار می کنند و زمان های بسیار طولانی ای را در سختی و پستی سپری می نمایند تا این که برای تکامل و شناخت واقعیات حیات مجدداً" با ماده دمساز شود .

زمانی که فردی برون فکنی می نماید ، ناگاه حالت عجیبی را در خود احساس می نماید و آن این که به سمت محل ناشناخته ، با سرعتی غیر قابل باور و توصیف ، جذب می شود و در اندک مدتی ، مانند سرعت تخیل ، به آن محل دلخواه می رسد ، این مراحل سفر روح است و همانگونه که می دانیم ، روح در زمان رهایی از بدن ، با سرعت امواج ، در عالم اسیر غوطه ور می گردد و از امواج اثیری برای تحرک و جابجایی خویش استفاده می نماید و سوار بر این امواج به حرکت خود تا مقصد خویش ادامه می دهد .

همانگونه که قبلاً" نیز بیان گردیده است ، برون فکنی دارای روش های گوناگونی است که تا بحال چند روش آن بیان گردیده است . ولی در خاتمه یک روش دیگر برون فکنی را که از تمام آنها عامیانه تر و سهل تر است ، بیان می نمایم و امیدوارم که تمام خوانندگان محترم با خواندن این مبحث و شناخت حقایق حیاتی که از آن بسیار بحث و گفتگو شده و بارها و بارها تکرار گردیده است ، بتوانند به روش برون فکنی ارادی دست یابند و در زمان حیات مادی ، به آزادی واقعی روح خویش پی ببرند و بدانند که روح بشر قادر است ، در زمان



حیات و پس از مرگ به سادگی این جسم مادی را ترک کند و به عوامل دیگری سفر نماید و زندگانی دیگری را آغاز کند .

برای اجرای این تمرین نیاز به محل بسیار ساکت و آرامی است و شما که تصمیم به انجام عمل برون فکنی دارید، می بایست در آن زمان از آرامش روحی کاملی برخوردار باشید و بتوانید تمرکز قوای عقلانی و جسمانی خویش را به وجود آورید و با چشم باز آنقدر نقطه ای از جسم خود را نگاه کنید تا این که احساس نمائید آن محل به ارتعاش درآمده، ضمن این که در ذهن خویش به طور دائم این مطلب را می پرورانید که به زودی آن نقطه ای را که نظاره می نمائید، تحت تأثیر امواج چشمی شما قرار می گیرد، به ذهن خود می قبولانید که شعاع آن لرزش به تدریج از آن نقطه تجاوز می کند و نقاط دیگر بدن شما را در همان راستا فرا می گیرد و پس از مدتی، بروز چنین حالتی را در وجود خویش احساس خواهید نمود، به گونه ای که به تصور شما این لرزش پس از اندک مدتی تمام بدن را فرا می گیرد و در این زمان صداهای غیر عادی ای را در گوش خود احساس خواهید کرد .

در این هنگام باید چشم های خود را ببندید و همچنان آرامش روحی خویش را حفظ نمائید . در این موقع احساس دیگری به شما دست می دهد و آن این است که ضمن استراحت در نقطه ای تمام جسم مادی خویش را به صورت عضوی بسیار سبک و متحرک، احساس خواهید کرد . البته احساس چنین حالتی به فوریت به همگان دست نمی دهد . بلکه به وجود آمدن چنین احساسی برای افراد مناسب معمولاً یکی دو ماه، وقت و زحمت دائم نیاز دارد تا این که فردی بتواند به آن دسترسی یابد .

زمانی که توانستید این احساس را به طور کامل در خویش به وجود آورید، ادامه تمرینات برون فکنی را آغاز نمائید و در ادامه جلسات مکرر سعی کنید، در



آن حالت، با چشم های بسته، جسم مادی را در مقابل خویش مشاهده نمائید، این تمرین نیز زمانی را اشغال خواهد کرد که معمولاً" بیش از ده تا پانزده جلسه نخواهد بود. وقتی که توانستید جسم مادی خویش را مشاهده کنید، توانسته اید اولین قدم برون فکنی را با این تمرین بردارید و پس از این که موفق شدید این حالت را در خود احساس نمائید، از آن پس می بایست همان روشی که قبلاً" برای برون فکنی بیان شده است را تکرار و ادامه دهید تا این که بتوانید سفرهای روحی خویش را آغاز نمائید.

زمانی که روح، کالبد فیزیکی خود را ترک می کند، ضمیر آگاه و ناخودآگاه بشر هر دو به کار می افتند و در این موقع ضمیر ناخودآگاه در جسم ثانی است و ضمیر آگاه در جسم مادی. ولی اگر فردی بتواند این دو ضمیر را با یکدیگر هماهنگ نماید و در برون فکنی های مادی و سیاره ای این دو ضمیر با یکدیگر باشند، گاهی اتفاق می افتد که فرد برون فکن که با تصمیم قبلی اقدام به انجام برون فکنی بنا به میل و خواست خویش انجام داده است، اعمال و حرکاتی انجام می دهد که بسیار شگفت آور و عجیب است. فرضاً" گاهی اتفاق می افتد که فرد برون فکن بتواند در محل دیگری که هزاران کیلومتر از جسم مادی وی دورتر است، برخی از اعمال فیزیکی را انجام دهد. برای مثال در تابستان سال ۱۳۶۶ تصمیم گرفتم به ایتالیا برای دیدن فرزندانم سفر کنم، درست یک هفته قبل از انجام این مسافرت تصمیم گرفتم قدرت برون فکنی را در خویش مورد آزمایش قرار دهم و به همین منظور خود را آماده برون فکنی نمودم و کالبد روحی یا جسم ثانی خویش را به طور کامل در مقابل چشمانم مشاهده کردم و از او خواستم که به ایتالیا نزد زن و فرزندانم سفر کند تا از وضع آنها کاملاً" آگاهی یابم. پس از اندک مدتی به محل مزبور رسیدم و مشاهده کردم که داخل سالن ساختمان ایستاده ام (برای چنین برون فکنی های آگاه باید افراد از کالبد اثیری



خود بخواهند، به محلی برود که آنجا را از قبل کاملاً می شناخته اند ( اول به سراغ فرزندانم رفتم و مشاهده کردم که آنها در اطاق خویش مشغول سر و صدا هستند و با یکدیگر بازی می کنند . همسرم را دیدم که در اطاق خواب، روی تخت دراز کشیده و در حال خواندن مطلبی است، در این موقع چشم همسرم به قیافه من افتاد و ناگاه در جای خود نیمه خیز شد و با صدای بلند گفت: « بچه ها باباتون » در این موقع نیرویی مرا از مقابل در اطاق دور کرد . ولی همسرم به اعتقاد این که واقعا در آنجا حضور دارم و به طور ناگهانی وارد منزل شده ام، از جای خود بلند شد و به داخل راهروی کوچکی که اطاق ها را از هال جدا می کرد، نگاهی سطحی انداخت و سپس مقابل در اطاق بچه ها رفت و گفت: « بچه ها به خدا بابای شما را الآن در مقابل در اطاق خواب با چشم هایم دیدم » در این حال بچه ها همگی شروع به خندیدن کردند و پسر بزرگترم گفت: « مامان غصه نخور یک هفته دیگر بابا می آید و تو از این خیالات در می آیی و سعیش همگی خندیدند و هر کس سراغ کار خود رفت . من که در آنجا جسم خود را به طور کامل مشاهده می کردم، تصمیم گرفتم یک عمل فیزیکی انجام دهم . برای این کار یک قاشق کوچک که ساخت اصفهان و میناکاری شده بود در داخل ظرف شکر قرار داشت، به راحتی توانستم آن را از داخل ظرف شکر بردارم و در زیر یخچال قرار دهم . پس از انجام این عمل خود را در دفتر کارم واقع در تهران دیدم .

پس از یک هفته دیگر عازم ایتالیا شدم و زمانی که به منزل رسیدم، همسرم اظهار داشت که من یک هفته پیش تو را با همین لباس در مقابل در اطاق خواب دیدم و به بچه ها گفتم . ولی کسی باور نکرد . بعد از چندی من به آشپزخانه رفتم و قاشق چایخوری را که قبلاً در زمان برون فکنی، زیر یخچال گذارده بودم، برداشتم و آن را در جای خود قرار دادم .



گاهی اتفاق می افتد که یک نوع برون فکنی های غیرارادی و فوری در شرایط مخصوص به اشخاص دست می دهد که اصولاً " این حالت ها در زمان فشارهای زیاد عصبی یا روحی به وجود می آیند و فردی جسم ثانی یا اثری خویش را در مقابل یا محلی نزدیک به جسم مادی خویش ملاحظه می نماید .

در برون فکنی های ارادی برای برخی از اشخاص حالت های گوناگونی رخ می دهد که آنها می توانند در آن شرایط به اعمال فیزیکی دست بزنند ، یعنی در روایات ، بخصوص در روایات مذهبی شنیده یا خوانده اید که پیر دیری در یک محلی ، جسم مادی خویش را ناپدید کرده و پس از مدتی در محل دیگر یا در همانجا مجدداً ظاهر شده است ، یا این که برخی از مرشدین توانسته اند غذای خود و حتی دیگران را بگونه ای از عوالم غیب تهیه کنند ، به طوری که گروهی از افراد شاهد چنین اعمالی بوده اند و یا شنیده اید که عده ای از مقدسین که به دلایلی مورد تهاجم و یا ناراحتی هایی قرار می گرفتند ، برای رهایی از آن گرفتاری ها جسم مادی خویش را ناپدید می کردند و پس از این که آن حالت ناگوار رفع می شد ، خود را ظاهر می کردند . تمامی این حالت ها یک نوع برون فکنی ارادی است که از زمان های بسیار دور در بین افراد مختلف جهان که اکثر آنها را مقدسین و پاکان تشکیل می داده اند ، رواج داشته است .

خوانندگان حتماً تا به حال خواننده یا شنیده اید که فردی در یک لحظه از زمان در دو نقطه از شهر یا کشور و حتی جهان ، مشاهده شده و در هر دو نقطه دارای قیافه و قدرت جسمی و روحی مشابه جسم مادی خویش بوده است . حتی برخی از این فانتوم ها ( جسم ثانی یا اثری ) در آن محل غیر اصلی ، اعمال و حرکاتی را انجام داده و یا اثراتی به صورت مادی و یا کلامی و کتبی ، از خود بجای گذارده اند ، بگونه ای که پس از مدتی ، از فرد اصلی حقیقت این موضوع سؤال شده ، او کاملاً از آن اتفاق بی اطلاع بوده است ، در صورتی که شخصی ،





کاملاً" مشابه قیافه و شکل وی با تمام خصوصیات جسمی، روحی، علمی و... در نقطه دیگری فعلی عملی را انجام داده است و خود شخص که صاحب جسم مادی و ضمیر آگاه می باشد، از وقوع آن عمل هیچگونه اطلاعی نداشته است. اکثر مطالبی را که در مورد اتفاقات و پدیده های روحی در کتاب های خود نوشته ام شخصاً آنها را تجربه نموده ام و چگونگی اتفاقات، پس از خاتمه آن عملیات یا حالت ها در ضمیر آگاهم بجای مانده اند. ولی این دو مطلبی را که از حالت های روحی خود بیان می نمایم، خاطرات هیچ یک از آنها را به یاد ندارم و تنها استناد من، روایت مشاهده های عینی هستند که مطالب را برای من شرح داده اند.

یک روز زمستان سال ۱۳۷۳ در دفتر کارم نشسته بودم. تلفن زنگ زد. خانم یکی از دوستانم که با همسرش چند سالی است در انگلستان زندگی می کند، در آن طرف خط بود و مکالمات ما چنین صورت گرفت.

الو، حسن تو هستی!

بلی، می خواستی چه شخصی باشد، سلام حالت چطور است.

سلام، واقعا تو در تهرانی!

یعنی چه، این چه سئوالی است که می کنی، می بینی که من در تهرانم، مگر تو به من زنگ نزدی و با من صحبت نمی کنی؟ چطور، مگر چه شده! امروز یک اتفاق عجیب برای علی افتاده که من و او در حال دیوانه شدن هستیم.

انشاء الله که بلا به دور، چرا دیوانه بشوید؟

برای این که صبح، علی از منزل برای خرید ما محتاج خانه خارج شده بود، تو را داخل پارک دید و با تو صحبت کرد و به او گفتم که دیشب دیر وقت به لندن آمده ای و به همین علت هم منزل ما نیامدی و مجدداً تو به علی گفتم که می روی



تا وسایل و بچه ها را که در وسط پارک هستند بیاوری و از علی خواستی که در همانجا بایستد و علی هر چه در آن محل ایستاد، از تو خبری نشد و حدود دو ساعت، تمام پارک را زیر و رو کرد و تو را پیدا نکرد و عاقبت به منزل آمد به امید این که شاید تو خودت به اینجا آمده باشی. وقتی تو را ندید، تصمیم گرفتیم، اول یک زنگ به دفترت بزنیم تا آدرس تو را شاید کارمندان داشته باشند و بعداً به پلیس خبر بدهیم که اکنون با صدای تو مواجه شدم.

تلفن را بده به علی ببینم جریان چیست؟ چند لحظه ای مکالمه برقرار نبود و سپس خانم دوستم گفت: «از این که علی فهمید تو به انگستان نیامده ای و در تهران هستی، بیهوش شد و.....»

البته باید این مطلب را بنویسم که تا به حال افراد بسیاری من را در نقاط مختلف مشاهده کرده اند، نظر به این که اکثر این مشاهدات شبیه یکدیگر هستند، فقط به ذکر یک نمونه دیگر آن که چند ماه پیش در تهران رخ داده و شاهد عینی آن حضور دارد، می پردازم.

دوستی دارم به نام آقای طهماسب که اکثراً در تنظیم و تکمیل نمودن کتاب ها در زمان چاپ من را یاری می دهد. یک روز شنبه در دفتر منتظر او بودم، با توجه به این که کمتر خلف وعده می نماید، آن روز به محل کارم نیامدم. روز دیگر به دیدن او رفتم و از وی گله کردم که دیروز در انتظار تو بودم که نمونه جلد کتاب ها را برایم بیاوری، در جواب گفت: «من که نمونه آنها را مقابل در ورودی ساختمان که در حدود یک بعد از ظهر آنجا ایستاده بودی نشان دادم و تمام آنها را مشاهده نمودی و یکی را پذیرفتی، ضمناً من می خواستم از تو گله کنم، که چرا به زحمت من ارج ن گذاشتی و توجه چندانی به من ننمودی؟ در مرحله نخست تصور کردم که او با من مزاح می کند، به او گفتم: «شوخی نکن، راستش را بگو، چرا دیروز نیاوردی؟»



در محل کار وی دو نفر دیگر شاهد گفتگوهای ما بودند، ناگاه دوستم ناراحت شد و شروع به قسم خوردن نمود و گفت که من دیروز این نمونه را به تو نشان دادم و آن را پذیرفتی. در این زمان قدری به خود آمدم و قبول کردم که موضوع کاملاً جدی است. در صورتی که روز قبل از ساعت هشت صبح تا هفت بعد از ظهر مطلقاً از محل کارم خارج نشده بودم و چند نفر نیز شاهد این حقیقت بودند. از آقای طهماسب پرسیدم، واقعا حقیقت می‌گویی؟ که مجدداً شروع به قسم و آیه نمود و یکی از آن دو نفری را که غیر از ما آنجا بودند، گفته‌های او را تأیید کرد و اظهار داشت من شاهدم، دیروز بعد از ظهر وقتی او وارد دفتر شد، چهره‌ای ناراحت داشت. از او علت را جویا شدم. وی اظهار نمود که مورد بی‌مهری شما قرار گرفته است. در این موقع بحث خیلی جدی شده بود و همگی به دنبال شناخت حقیقت بودیم. به دوستم گفتم، من دیروز تا ساعت هفت غروب مطلقاً دفتر کارم را ترک نکردم و آقایان .... شاهد این حقیقت هستند. چون تمام وقت را آنها با من بودند، برای این که شما گفته‌های من را تصدیق کنید، شماره دوست مشترکی را به طهماسب دادم و به او گفتم، هم اکنون به این شماره زنگ بزن تا حقیقت برای تو روشن شود و او چنین کرد. پس از این که مکالمه تلفنی تمام شد، عرق بر تمام پیشانی او نشسته بود. چون دوست مشترک، تمام گفته‌های من را تأیید کرده بود.

افراد در زمان حیاتشان به طور ناآگاهانه برون فکنی‌های زیادی انجام می‌دهند و در نقاط بسیاری هم دیده می‌شوند. ولی کسی توجهی به این امر ندارد، با فردی که ملاقات کرده، جسم مادی وی بوده و یا بعد دوم و یا همان همزاد وی بوده است، مگر این که به صورت تصادفی این حقیقت آشکار شود و روایت همزاد، مطلبی نیست که امروزه علم روحی آن را بیان دارد. بلکه از زمان‌های بسیار قدیم وجود همزاد در بین تمام ملل دنیا شناخته شده است. ولی



امروزه تمام حالات و اتفاقات شناخته و ناشناخته روحی که در سراسر جهان رخ می‌دادند، به صورت ترکیب منظمی در آمده و نام آن را علم روحی گذارده‌اند.

